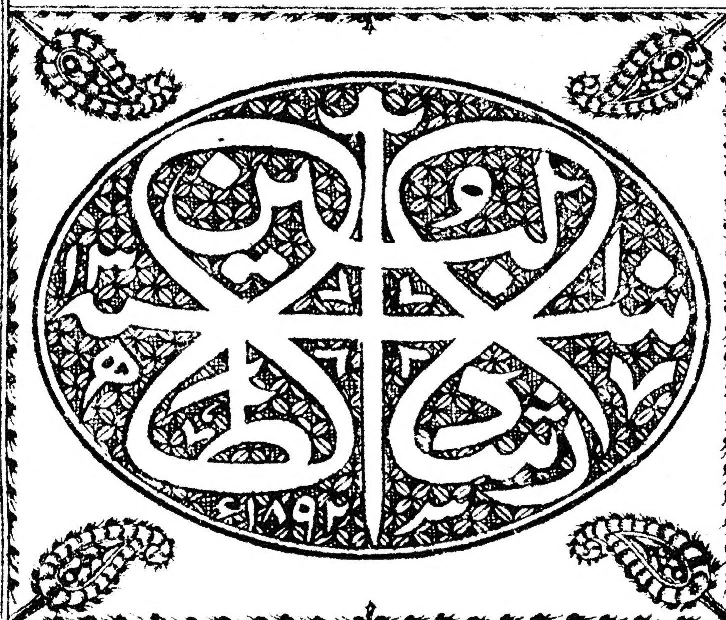
بسم اللہ الرحمن الرحیم نحمدہ و نصلی علی رسولہ الکریم

للہ الحمد کہ این نہر فیض جاری سرزدہ بچشمہ طبع اخوند درویزہ گنہار ...



حسب فرمائش جناب حاجی میاں چراغ الدین ومیاں سراج الدین صاحبان بماہ ربیع الاول سنہ ۱۳۱۰ھ

در مطبع نامی واقع لکھنؤ زیور طبع یافت

نمبر ۱۳۸۳

زبدة الاوطار

مترجم نے بڑی صحت اور خوبی سے دُرِّ مختار جو کہ اعلےٰ درجہ کی فقہ مین کتاب ہے ترجمہ کیا ہے کم استعداد مسلمانون کے واسطے نہایت مفید ہے قیمت فی جلد عہ محصولڈاک ۶ر

فرائض النعیمی

یہ کتاب اردو زبان مین علم فرائض مین اول درجہ کی کتاب ہے قیمت فی جلد ۱۰ر محصولڈاک ۲ر

خوان رحمت

یہ دیوان نعت مین مولفہ مولوی حافظ سید وارث علے صاحب لائق دید ہے قیمت فی جلد ۲ر محصولڈاک ۰ر

مثنوی شاہ بو علی قلندر مع ترجمہ

اس کتاب مقبول شیخ وشاب کا ترجمہ مولوی ظہور خان صاحب نے بڑی خوبی سے کیا ہے قیمت فی جلد ۱ر محصولڈاک ۱ر

ہدایۃ النسوان

یہ کتاب مولفہ مولوی علی محمد مرحوم ومغفور کا واسطے تعلیم نسوان کے بڑی کارآمد ہے قیمت فی جلد ۱ر محصولڈاک ۱ر

یاقوت رمانی (شرح) مقامات بدیع الزمانی

یہ کتاب اہل علم کی نہایت مقبول ہے قیمت فی جلد ۱ر محصولڈاک ۱ر

نصح العباد فی وجود القطب والابدال والاوتاد

اس کتاب مین تاریخی حالات قطب اور ابدال اور اوتاد کے بڑی صحت کے ساتھ لکھے ہین قیمت فی جلد ۱ر محصولڈاک ۰ر

دیوان امیر المومنین سیدنا علی کرم اللہ وجہہ مع ترجمہ اردو

صلِّ علیٰ صلِّ علیٰ اگر اس دُرِ نغز کو ہر کہ و مہ موتیون کی سیاہی سے سونے کے اوراق پہ لکھ کے آنکھون سے لگائے یا اس کلام بلاغت نظام کو حرز جان بنا کے وسیلہ نجات دارین ٹھہرائے تو بھی زیبا ہے اخلاق مین یہ انداز سے بہا
اول درجہ کی کتاب مفید شیخ وشاب ہے قیمت فی جلد ۸ر محصولڈاک ۱ر

مجموعہ وظائف مع ترجمہ اردو

اس متبرک مجموعہ مین اسماے باری تعالےٰ وقصیدہ بردہ وقصیدہ حضرت غوث پاک وحزب البحر ودعاے حاضری ودرود مستغاث ودعاے حیدری وکبریت احمر ودرود اکبر کلان ودرود معظم ودعاے مغنی ودعاے سیفی ودعاے رقاب اوراد دعاے فتحیہ ودرود تاج واسماے سرور عالم صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم وغیرہ وغیرہ مع خواص ومنافع شامل ہے قیمت فی جلد ۸ر محصولڈاک ۱ر

تفسیر سورۂ فاتحہ

اردو زبان مین یہ مختصر تفسیر عام فہم لائق دید ہے قیمت فی جلد ۲ر محصولڈاک ۱ر

گلزار حقائق (شرح) چہل حدیث

یہ کتاب چہل حدیث کی شرح نظم اردو زبان مین ہے قیمت فی جلد ۱ر محصولڈاک ۱ر

تحفۃ الاخیار (ترجمہ) مشارق الانوار

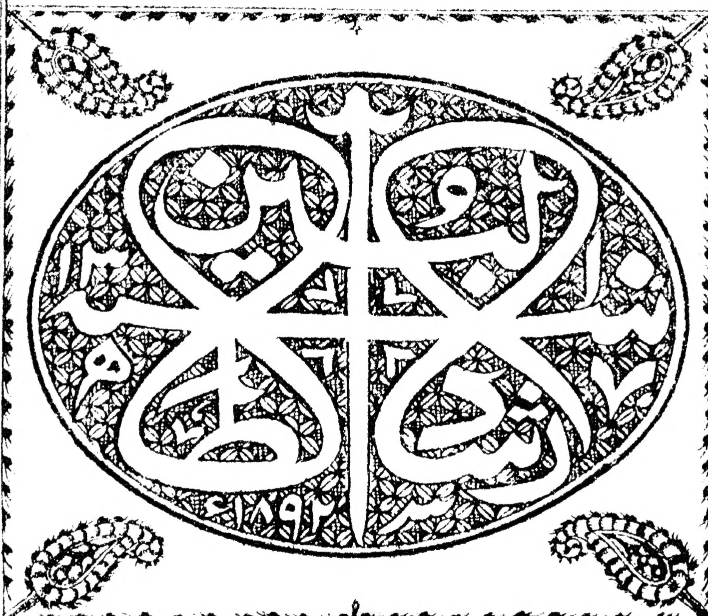
یہ مقدس اور مستند کتاب علم حدیث مین اول درجہ کی ہے مولف علیہ الرحمہ نے (۱۲۴۵) احادیث صحیحین سے (۲۲۴۶) احادیث چھانٹ کے تحریر فرمائے ہین اور مترجم مرحوم نے اس کتاب کا ترجمہ بڑی صحت اور خوبی سے اردو زبان مین فرما کے جا بجا ایسے فائدے بڑھا دیے ہے جس سے اس ترجمہ کو شرح لکھنا زیبا ہے قیمت فی جلد عہ محصولڈاک ۳ر

بہار خلد (معروف بہ) شمائل ترمذی شریف

یہ کتاب نظم مین حضرت کافی مرحوم کی یادگار ہے سرور عالم صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کے شمائل جمیلہ کی شرح نظم اردو زبان مین نہایت اختصار کے ساتھ کی ہے قیمت فی جلد ۵ر محصولڈاک ۱ر

بسم الله الرحمن الرحیم نحمده ونصلی علی رسوله الکریم

لله الحمد که این نهر فیض جاری سر زده چشمه مطبع اخوند درویزه گنهار نداق العارفین



حسب فرمائش جناب حاجی میان چراغ الدین و میان سراج الدین صاحبان بماه محرم الحرام سنه ۱۳۱۰

مطبع [illegible] واقع [illegible] لکهنو [illegible] طبع یافت

فهرست ابواب و فصول و مسائل و حکایات ارشاد الطالبین

فهرست تمام شد

بسم الله الرحمن الرحیم

حمدی بحید وثنای بعید سزای ذاتی را که بتغلب وحدت از عالم الغیوب که اعلاء حقیقت اوست بدریکتائی
بنور ارادت واحدی واحدیت کاشت وازان در ظاهر عالم که نور وشهود از لوازم اوست اعیان ثابت وجود ذهنی
یافت وازان در خمخانهٔ وحدت که توحید حمانی ست هنوز کاف تا نون نرسیده که شیونات جلالی و کیانی جمال وجود
ظاهری چون نور محمدی که هیولی وعقل کل تا اسفل السافلین یافت وقادری را که چون از کتم عدم اشیاء مختلف
در وجود آورد وبقرار کرد وبلجج وحدت ممتاز کرد و بدایگان اسماء وصفات سپرد باز بعد آن بقرذات تبیش [illegible]
تحفهٔ درود اکمل واتم نامعدود بر آن برگزیدهٔ معبود که اوست قبلهٔ واحد موجود باد که از طفیل وجود خویش جمیل
وفیاض قدس شریعت او از سائر الشرائع انبیاء ورسل اسهل واکمل فرمود کقول الشاعر لم یمتحنا بما تعیی العقول به
حرصا علینا فلم نرتب ولم نهم اشارت بدوست و بر خلفاء الراشدین که هر یک غبانان شریعت او اند ای که سر
سرفرازی حقیقت راشده چارتن هم از راه تحقیق هر یک غبانان و بر جمله اصحاب که همه بمنزلة النجوم اند و بر آل و عترت
او که طیبین وطاهرین اند بعالمیان و بر تبع التابعین الی یوم الیقین ممدود باد اما بعد اضعف عباد الله
قدسوس علما و درویشان وملتمس احوال وفضائل ایشان میگوید که از چهارده خانواده ازان وارشاد الشیخ المشایخ
والاولیا حضرت سیادت پناهی سید علی ترمذی رسیده بود دوازده باین قدسوس شمه بمشام کام رسیده است
پس نا چار ست که با التماس فرزند چیزی ازان مر از عموم بلوی خواهم بیان کرد و چون جمله اهل ایمان [illegible] عام را

دیدم که از چند چیز نا چارست بطریق مجمل درین مجموعه بیان خواهم کرد تا مردم اهل ایمان را پسندیده بود و نام این رساله ارشاد الطالبین نهادم تا هر طالبی در سیر و سلوک زند باید که درین جا نظر کند بلکه در حفظ آرد تا در سلوک مغالطه نخورد و در ضلال و معضل نگردد پس این کتاب را بچهار باب بنا نهادم تا بچهار جوی بهشت مانند والله اعلم بالصواب **باب اول** مشتمل بر چهار فصل ست **فصل اول** در توحید **فصل دوم** در ایمان **فصل سوم** در وضو و ملائم آن **فصل چهارم** در نماز و ملائم آن **باب دوم** مشتمل بر چهار فصل ست **فصل اول** در توبه **فصل دوم** در علامت پیر کامل و ملائم آن **فصل سوم** در چهار علم و ملائم آن **فصل چهارم** در ذکر **باب سوم** در سیر و سلوک **باب چهارم** مشتمل بر چهار فصل ست **فصل اول** در اخلاق حمیده **فصل دوم** در اخلاق ذمیمه **فصل سوم** در صحبت **فصل چهارم** در شکر **باب اول** مشتمل بر چهار فصل ست **فصل اول** در توحید و توحید بر صیغه مصدر ست یعنی یگانه شدن **بدان** ای عزیز که در نفحات الانس امام محمد غزالی قدس الله سره العزیز توحید را چهار نوع مقرر ساخته ست و در اصطلاح صوفیان التوحید اسقاط الاضافات کما سند کره فی موضعه اول توحید عام که آنرا توحید ایمان گویند چنانکه عوام الناس را از انبیا و اولیا و غیر ذلک و در ان فرقی نیست کما قال الله تعالی یثبت الله الذین امنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الاخرة و قوله تعالی انما الهکم اله واحد پس اگر انبیا نیامده بودی و کتب آسمانی وارد نشده بودی بر کسی لازم بودی که در بدیهة دانستی که این چنین مخلوقات مختلفات مر ارضی و سماوات را خالقی هست چنانکه اگر کسی از مکان بعید مشاهده کند دودی را پس هر کس بعلم بدیهی بدانسته باشد که در آنجا آتشی ست که بغیر آتش دود را وجود ممکن نیست پس همچنین بداهت بدانستندی که هر حادثی را پیدا کننده هست و یگانگی او هر یک قائل باشد که آفریننده عالم واحد ست بلا شریک و جز او دیگری را نه پرستید که جز او دیگری نپرستند او کار مطلق ست و او را خدا و ندکه همتا نیست که مخالف بهم ستیزنده و یا موافق بهم سازنده باشد نیست در بنا شد در ذات پاک او شی موجود و واند نه چون شی که تغیر پذیر و هر آنچه او را بیگانگی ذات و صفات شناخت او را حادث گویند چنانکه ذات او قدیم ست صفات او نیز قدیم دانند که اگر صفاتش قدیم نبودی پس علم که صفت قدیمه اوست بعد از جهل بوده است و باشد و این در حضرت پاک او نسبت کردن کفر محض ست و از وه صفت دانستن خلق را نا چارست اول حی ست که زندگی او نه چون زندگی ما که به بدن و جان باشد دوم علم که ظاهر و باطن جمله ممکنات و جزئیات و کلیات در علم او آسمان و زمین هست پنهان نیست سوم قدرت و قدرت که اگر بصفت قادری آسمان را با این عظمت در پوست

یادام گنجانند که آسمانها عظیمی خود دارد و این را با صغر خود اگرچه در اهتمام خلق نگنجد اما در پس قدرت او کمتر و آسان تر
از در آوردن رشته در سوفار سوزن است و ارادت که هرچه از تمامی مخلوقات و افعال ایشان در وجود آوردن جمله ممکنات
از ازل تا ابد به ارادت او روشن تر از شمس منیر بود که ذره از آن تجاوز و تناقص نخواهد شد و این چهار صفت
ذاتی را امهاتی گویند که جمله اسما و صفات را اگرچه قدیم اند اضافت با ایشان است و سمیع که بی آلت گوش
شنوا است بصفت شنوائی و بصیر که بی حدقه و مردمک چشم اگر در شب تاریک بر سنگ سیاه مورچه [illegible] سیاه
میرود بصفت بصارت او را می بیند و بصفت سمعیت شکستگی پای مورچه و پر پشه و آواز پر پشه و جنبش رفتار او
می شنود و بصفت عالمی استخوان پشه و مغز مورچه میداند پس گویا که صفت دیگر ممتاز نباشد آنجا که یک صفت
همه باشند و متکلم یعنی گویا است بکلام ازلی که کلام او از جنس صوت و حرف نیست که ان جبرئیل لیسمع صوتا
اذا الا علی کلام الله تعالی و علی ما اراد الله تعالی یعنی دال حجت بر کلام حق سبحانه چه چیز است یکی آنکه در تفسیر حسینی
آورده است چون حضرت رسالت پناه در آسمان دنیا رسید سلامی شنید که السلام علیک یا رسول الله حضرت
رسالت پناه متحیر شد که آواز شنید و صورت ندید مهتر جبرئیل علیه السلام گفت که جواب سلام باز گوی
یا رسول الله بعد از جواب حضرت رسالت پناه از جبرئیل پرسید که ایشان کیانند گفت این دو فرشته اند
که ایشان را در تنزیل سفره و برره گویند کقوله تعالی سفرة کرام بررة پس آن نازنین کونین از جبرئیل پرسید
که یا اخی شما او را می بینید گفت نی یا رسول الله لیکن آواز ایشان می شنودم و صبر کردم و بلا امتحان میدیدم
که هنوز آدم در وجود نیامده بود که جمله کتب منزل از ایشان شنودم و یکبارگی در دل من محفوظ شد
و در آسمان دنیا پیش هاروت و ماروت که ایشان نیز مقرب بودند گفتم و ایشان بر اوراق درختان یاقوت
که در آسمان اند نوشته اند و هر حادثه پیغمبران را مر ایشان رسانیدم که ذره از آن کم و بیش نشود و دلیل دوم
آنکه کلام را سه نوع تقریر کرده اند یکی آنکه گفتیم که این را کلام صوتی گویند و دیگر کلام صورتی سوم کلام
معنوی و مراد از کلام صورتی لوح محفوظ است آنرا جبرئیل معاینه می کند و کلام معنوی چون دو درویش در
انجمن نشسته باشند و هر دو از خود منتفی شده و خود را بتصرف حق سپرده پس مدد در روح هر یکی دیگر پیدا نمایند
چنانکه عامه خلق را در آن اطلاع نباشد پس این کلام بزبانهای ما مقر است و در دلهای ما محفوظ است
قرطاس و مداد و مخلوق اما معنی که قائم بذات است و صفت ازلی است چنانست چنانکه بود و لیکن
برما خوانده و او از جبرئیل شنید و جبرئیل از سفره کرام برره و ایشان از حضرت پاک لم یزل بکلام و بی زبان

آگاهی یافته اند ذره ازان بیش و کم ندانند و غیر مخلوق دانند تا ایمان سلامت ماند و در بوستان الولایت
آورده است و قال علیه السلام مَن قال القرآنُ مخلوقٌ فهو کافرٌ باللهِ و مشیت که آنرا تکوین گویند که هرچه
در ارادت قدیم خواسته است اکنون هیچ ذره از ذرات ممکنات ازان کم و بیش و تغیر و تبدل نیابد و بغیر مشیت
او گیاهی و ورقی در شجر نروید و نه افتد و این را صفات مولودانی و لازمی گویند که آن چهار اول متعدی اند
و هر هشت بلکه جمله صفات و اسماء او ثبوتی و قدیمی اند بخلاف صفات مخلوقات که حادث و عارضی اند و بیچون
و بیچگون و بے عیب و بے نقصان چون سبوح قدوس صفات سلبی و تنزیهی گویند که بغیر ذات پاک او اطلاق
نتوان کرد و معز و مذل محی و ممیت را صفات اضافی گویند پس عارفان را چنانکه در توحید ایمان اگر
نقصی و ضرری از حق تعالی ندانند و از اینها باطل چون مشرکان دانند از دائره ایمان بیرون آیند و در
ورطهٔ کفر افتند و طائفه عرفا را توحید علمی ست چنانکه در طوالع شموس در بیان توحید ایمان
آورده است که در یگانگی او چنان بیشک باشند چنانکه وقتی صاحب کشاف بر دهقان گذر کرد
و پرسید که ای دهقان میدانی که خدا یکی ست گفت بیشک بے شبه میدانم که خدای یکیست شیخ گفت
اگر کسی دو گویند چه گوئی رنگ در روی آن دهقان متغیر شد و بیلی که در دست داشت بیچاره از غایت
بیطاقتی برداشت و گفت که اگر تو گوئی همین زمان در سرت کوبم و گردنت را شکنم شیخ تبسم کرد و گفت از
هفتاد و یک دلیل که من نقلی و عقلی دانسته ام والله ثم بالله که همین یک اعتقاد شما پسند ست
و در **مشارق الانوار** آورده است که شیطان هر روز تخت خود را بر سر آب دریا بان می نهد
و شیاطین را در پیش خود میخواند و میگوید که بروید و در عالم مردمان را از دین حق بگردانید چون باز پیش وے
میروند هر یکے را می پرسد که چه کرده اید یکے گوید که یکے را خمر خورانیده ام و دیگری را زنا کنانیده ام و
بدین طریق هر یکے از گناه کبائر و صغائر عرض کنند گوید که سهل ست که کرده آید و چون یکے گوید که فلان را
در اوان خشم طلاق گویانیدم و یا مرد و زن را اعتقاد بر پرستش منجم گردانیدم و زن و شوے بر یک دیگر
طلاق شد تد پس شیطان گوید که تو ندیم منی نزدیک من بیا که کار کرده که اگر از خود جدا کنند نسلی آدم
کم شود و اگر بغیر توبه و نکاح جدید باشند و حلال دانند کافر شوند و همین طریق در بنی اسرائیل یکے
از ندیمان آن ملعون پیش زاهدی رفت که هفتاد سال در صومعه مستقبل قبله گذرانیده بود و پیشانی
و زانو و کف دست در نماز مانند گردن گاو درشت کرده بود و او را پرسید که اے زاهد اگر خدا اے

ف [illegible]

ف [illegible]

تبارک و تعالی هفت طبق آسمان و زمین را در سوراخ سوزن گذراند تواند یا نه او گفت چه دانم
و آن ملعون از پیش وی برخاسته و پیش عزازیل آمد گفت چه کردی گفت فلان زاهد را باین نسق پرسیدم
و باین طریق جواب داد گفت ندیم خاص منی که او را کافر کردی پس عرفا را واضح ست که نفعی و
ضرری از سبب ست نه از مسبب پس جمله ممکن را در قبضهٔ قدرت او دانند و آگهی بیشتر نه بینند پس هر چه
بایشان نشان رسد از حق تعالی دانند و نه بینند از خلق چنانکه منقول ست که حضرت جنید بغدادی
قدس سره چون مریدان به نزدش رسیدندی دیدندی که دست مبارک او چون نگسان عسل که بر
عسل جمع آیند همچنان نگسان گرفته بودی یاران می گفتند که یا شیخ خدا دست داده است
باید که بجنبانی تا نخیزند گفت کرتی چند جنبانیده بودم و چون نظر در علم الیقین کردم جنبیده مریدان
نگسان را ایشان ندیدم بلکه از حق پس از تصرف و تدبیر و رضای خود گذشتم چنانکه عراقی گوید نظم
تا جنبش دست ست او دام ÷ سایه متحرک ست ناکام ÷ چون سایه ز دست یافت مایه ÷ پس خود
در اصل نیست سایه ÷ هر آن چیزی که وجود او ز خود نیست ÷ هستیش نهادن از خرد نیست ÷ هر آن
چیزی که بحق قیام وی دارد ÷ او نیست و لیکن نام دارد ÷ پس عرفا را چون نظر از آلت منقطع شد دیدند
که غیر نامی بیش نیست که شرک ایمان عوام انیست که در عبادت غیر الله را شریک کنند که در حق ایشان
التوحید اسقاط الاضافات اگر اضافت بغیر الله کنند و در پرستش از دائرهٔ ایمان بدر شوند
اما ایشان را اسقاط اضافت از جملهٔ اشیا ست که اشیا الّتی بیش نیست که قوله تعالی وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ
وَمَا تَعْمَلُوْنَ ایضا قوله تعالی اِنَّهٗ یَعْلَمُ السِّرَّ وَاَخْفٰی و در شرح فصوص آورده ست که هر چه ظاهر و باطن مخلوقات
در وجود می آید خداوند تبارک و تعالی در غائبات افلاک پنهان کرده و در محل خود بوی میرساند
و در طوالع شموس ست که سر آنچه در ضمیر تست و اخفی آنچه هنوز نیامده باشد و هر چه در خاطر تو
میگذرد و بیا باشد که ترا معلوم نباشد و اگر مرا از آن جاهل دانی پس ایمان به یگانگی من نیاورده
باشی والا و لا تسر الناظرین از ناظران مجازی سر کسی که ندانی پس چون عارفان ویرا علم سر و اخفی
دانند خود را اسیر گرده و بدو سپرده و ضرر و نفع خلق از میان برطرف کرده و اگر نه و از دائره
عارفان بلغزاند اما چون توحید ایمانی دارند در کفر نورزند و نه افتند اما در دعوی معرفت کذاب
اند چنانکه پیش حضرت رسالت پناه کافری تنفی نشسته بود و از تا ثیت لب اولی هکنی در دست

داشت و از ازین سخت متغیر و بحضرت رسالت پناه سخن میکرد ناگاه پارچهٔ از آن نے جدا شد
و انگشت وسطی مبارک زخم شد و از و خون روان شد و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم همان انگشت
را در دست گرفت و خون پنهان کرد تا نظر امیر المومنین عمر رضی الله عنه بدو نرسد که سرش از تن
جدا خواهد کرد زیرا که حق سبحانه و تعالی در حق من فرموده است قوله تعالی وما ارسلناک الا رحمة للعالمین
تا در حق او زحمت نشوم و دران هان نظر حضرت در توحید علمی بود کافر چون آن کافر چنان حال
دید مسلمان شد پس عارفان را اسقاط اضافات این رمز ست توحید سوم حال و آن چون دائم المدام
خود را در دهن نهنگ وحدت داند که اذا انکسر السفینة یرکب البحر که چون سفینهٔ وجود ممکنات از نظر
منقطع شده ایشان را دریای وحدت بلبهای اسما و صفات بهر نوع که استعداد ازلی یافته است در تلاطم
می آرد ازین ست که منصور می گفت **شعر** ولدت امی اباها و فا من عجبانی ✽ انا طفل صغیر فی حجر مرضعاتی
ظاهر کرد احدیت مراتب اعلای خویش را وحدت که احدیت وحب عشق سافح نامند که پیش از اقتضاء
خلق از نام و نشان و صفت لمے قدیم خود مستغنی بود و چون با اقتضاء وحدت در واحدیت
معده او ممکنات وجود ذهنی یافت که آنرا اعیان ثابته گویند و هر اسم خواهان اثر خود شد اسمای
جلالیه خواهان اثر خود شد و جمالیه خواهان اثر خود شد پس وحدت امی واحدیت ابای چنانکه شاه
قاسم سفر یاد **بیت** عشق ست که بابای عالم ست به تحقیق ✽ جز عشق کسی را پدری هست بگوید
یعنی آنچه در ذات صرف مخفی بود و بعلت وحدت در واحدیت خود بخود مشاهده کرد که علم و نور و شهود از
لوازم احدیت است و ممکنات چون خود را در معنی یافتند فرزند نامند و الکون هر اسمی همچنان در پی شان
اثر خود ست چنانکه مربوبات تعلق برب دارند و مرزوقات تعلق برازق پس تافتن لمحه در لمحه عذابها
و سنگسارها سفر که می افزاید تعلق بقهاری و جلالی دلیل دو آنانکه ممکن ست گویا که در کنار دایگان همه
اند و **دلیل** برآنکه در آوان و اسمنصور را دست و پاے بریدند و خنده میکرد چه که در آن حال
که خلق او را سنگسار میکردند ندید بجز حق که درین مقام سالکان الست را سم نه بینند پرده با بار
باشند از آن سبب الم و زحمت بایشان نمیرسد چنانکه **قاضی** حمید الدین ناگوری در تصنیف خویش
در طوالع الشموس آورده است که جوانی را به تهمت عاشقی و معشوقی گرفته بودند و او را سی صد
چوب زدند و ویرا خبر از الم چوب نبود خلق متحیر شدند که این چه حال ست یکی که واقف

این حال بود گفت محبوب او در میان این جمع ست و نظر او در محبوب ست و خلق و چوب در نظر او
نمی آید و او نیز در نظر محبوب خود ست ازان سبب مصئون ست که خبر از چوب نیست و آورده اند
که حسن بوزی رح در حین مشاهده برو حالی رسید هفت روز در میان نی زار در دیده برقص میرفت
چون وقت نماز شدی بخود آمدی و نماز گذاردی و باز در رقص شدی و هیچ آزاری بوجود او نرسیدی
که در عصمت محبوب خود بود و او جز محبوب نمیدید و نیز طوالع شموس ست که ذقنی ذهبی اربل
زاهدی بود بست سال تحریمه نماز بسته و در وحدت او مستغرق و از خود بیخبر استاده بود بعد ازان
آگاهش کردند بخود آمد و گفتند شش حال چه بود گفت چون تحریمه بستم غیر الله را پس پشت انداختم و چشم
حق بینی باز شد غیر الله جهار سمت را بلکه قبله را هم فراموش کردم و بتصرف و عصمت الله استاده
بودم و منقول ست که بزرگی در آوان جان کندن بود و دوازده روز چشم او کشاده بر یکجا قرار بود
و بر هم نمیزدند مجموعه خلق مضطرب شدند و بزرگی دیگر را در پیش او دعوت نمودند چون چنان بدید
روی مبارک او بجانب خود گردانید در حال چشم پوشید و طیر روح او از قفس قالب پرید گفتند که
ای شیخ در حق او چه کردی گفت چشم حق بین او در مشاهده حق بود چون روی او بجانب خود گردانیدم
جان را تسلیم کرد که این دوازده روز در ذوق محبوب بیخبران بود که گویا پلک بر پلک نزده است و در تذکرة الاولیا
مذکور ست که چون حضرت بایزید بسطامی قدس سره در هنگام سکرات انا سبحانی و ما اعظم شانی
گفت بعده مریدانش گفتند که یا شیخ شما سخن بی موزون شرع گفته اید شیخ قدس سره گفت
اگر بار دیگر بگویم مرا بکشید و بقلم تراشش پاره پاره کنید چون روزی باز در خانه نشسته بود وجود او بظاهر
چندان بزرگ شد که تمام خانه پر شد و سرش از خانه برگذشت باز انا سبحانی و ما اعظم شانی گفت
مریدانش بکار درزند هیچ اثر کارد برو ظاهر نشد پس وقتیکه باز بخود آمد پرسیدند که یا شیخ چرا سخن
بی موزون شریعت گفتی گفت مرا چرا نزدید گفتند فرمان بجا آوردیم اما کارد بر شما اثر نکرد و گفت
پس من نبودم که الوهیت او وجود مرا محو کرده بود و هرچه گفت خود بخود گفت من در میان نبودم و بعضی گویند
که سر سوزنی در رگ دست خلانید چندان خون از ظاهر شد که فریاد برآوردند و گفت که من این نیستم تا آن بودم که
او بود گفتند آن چه بود که سرت از خانه گذشت خانه پر شد گفت که از حال مردان شنیده بودید وقتیکه آدم صفی الله
از خاک پاک و آب سرشت کردند سر او در مکه مبارک و پای او در طائف که درازی او سه صد فرسنگ بود و چون

ف ایضاً ذکر زاهدی و بزرگی شاهد مر توجهات است ۱۲

از بهشت فرود آمدند و در دنیا سر او باسمان می رسید و مهتر جبرائیل علیه السلام پر خود بر وی نهاد تا بقدر شصت گز آمد این
نوع عجائب و غرائب در تصرف آدمیت او بسیار است و در تفسیر ابو اللیث است که شبی حضرت رسالت
پناه صلعم از خانه مادر مومنان بی بی عائشه صدیقه رضی الله عنها و عن ابیها بیرون آمد و بی بی از انجا که
خاصیت عورتان ست غیرت بکار آمد و متهم شد و گفت مبادا که در حرم دیگر رفته باشد برخاست
و در پیش جمله حرم رسول الله صلعم رفت و ندید و نیافت و در خانه ابی بکر رفت آنجا نیز نیافت و در مسجد آمد
دید که خود را در درون مسجد معکوس کرده و پای مبارک خود را برسن در سقف خانه بسته است و سر بر زمین افتاده بود
بی بی چون چنان بدید از روی شفقت سر مبارکش را بالا گرفت و بالا میکرد و درین بالا کردن بسیار
مضطرب شد بعد از تکلیف بسیار حضرت پرسید که کیستی بی بی گفت منم عائشه گفت عائشه کیست
گفت بنت ابابکر صدیق گفت صدیق کیست گفت پسر قحافه گفت قحافه کیست گفت خسر محمد علیه السلام
گفت محمد کیست بعد از ان بی بی دست از وی باز داشت و در خانه آمد چون حضرت رسالت پناه بهوش
آمد و خود را از رسن خلاص کرد و در خانه بی بی آمد بی بی احوال باز نمود آن نازنین کونین صلی الله علیه وسلم
گفت لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل و در شان التوحید اسقاط الاضافات
این ضرب است چنانکه در مکتوبات شیخ شرف الدین منیری آورده است که اوحی الله تعالی الی اولیا
یعنی الهام کرد با ولیاء خویش انا عند ظن العبد والعبد متصل بالظن والظن متصل بالرب و در مقابله
این آورده است بیت تو در وی گم شو که توحید آن بود ✤ گم شدن گم کن که تفرید آن بود ✤ ای
برادر اینجا گم شدن است نه دم زدن ورنه کلام ما و من و کلام ما و من دعویست و دعوی کذاب یا رب
الارباب یا انی خود مردود است چنانکه حلاج میفرماید بیت تا که تو دم میزنی همدم نه ✤ تا که موی مانده
محرم نه ✤ و حضرت شیخ سعدی شیرازی میفرماید مثنوی ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز ✤ کان سوخته
را جان شد و آواز نیامد ✤ این مدعیان در طلبش بیخبرانند ✤ کانرا که خبر شد خبرش باز نیامد ✤ قال
غیره بیت هر که یارا دوست دارد کافر مطلق شود ✤ پیشوای خلق گردد سالک حق شود ✤ در لغت کافر
معنی ساتر دارد چنانکه زمین را ایشان نیز کافره گویند که زمین پوشنده تخم گیاه است و شب تاریک را نیز کافر
گویند که همه چیزها را می پوشد و محب بمحبوب برسد بنابر اینست که پیغمبر علیه السلام گفت الکافر اذا مات
فی الکفره دخل الجنة و اینجا کافر بمعنی کفارت دهنده است یعنی دوستی من چه ظاهر و چه باطن در متابعت رسول علیه السلام

است پس چون رسول علیه السلام در آوان سکرات دوستی من خود را و ملک مقرب را در میان نه بیند
پس چاکران او که لاف دوستی زنند بطریق اولی شایان دوستی من نیند لقوله علیه السلام اتصاله
فی انفصاله - وانفصاله فی اتصاله یعنی اتصال حق با نفصال شدن از خود انفصال از حق با تصال
شدن بخود پس در چشم سالک حق هر چه غیر الله است محو و مضمحل شود و سوی الله چنان پوشیده باشد
که خود او و غیر را انداز پس چون جمله عبارات و اشارات ازو پوشیده شد گویا که ساتر مطلق شد آنگاه
پیشوای خلق را شاید نام سالکی برو اطلاق توان کرد توحید حقیقی چهارم را توحید الٰهی گویند و آن چنان است
که در ازل الازال غیب الغیوب بانشان عبارت بود اکنون هم چنان است که هر چند که کسی کماز انبیا و اولیا
بیان بعبارت کنند ایشان محدود اند از حد خود گویند که محدود مر نامحدود را حد مقالات و مفهومات
آوردن محال است که مصنوعات او و معقولات عقلا در نمی آید پس چه جای آنکه ذات پاکش اکس در عقل
و وهم توانند آورد و چنانکه روزی این فقیر را سخن با ملحد در غیر افتاده بود که غیر غیریت آن ملحد که اگر مسلمانان را
از دین برده بود و شریعت مصطفی صلی الله علیه وسلم را در پس پشت انداخته و محرمات را مباح داشته
چنان تقریر نمود که غیر غیر خدارا گویند فقیر ملامت پیش آمد و گفت که آنرا چشم حق بین باشد غیر و مذاهب
ایشان چه باشد ملحدی از انجا که ملحدی او بود اظهار کرد و گفت که چون کسی آرد را خمیر سازد و از ان
نانی بپزد و از وجود نان باوی خبر دکه میان او مجوف سازد یک طرف را پوست و دیگر طرف را ثنیت و میان آن
را مغز نامند و جمله جز یک نان بیش نیست پس گفتمش که ازین سبب مردان جاهل را مرید خود ساخته و از راه
راست بیرون برده و مذهب اباحتیان را پیش گرفته بعده او گفت که در مذهب صوفیان تنها غیریت گفتمش
صوفیان ازان رو که در غیب الغیوب معلومات حق در تحیت او معدوم بودند وجود میگویند و غیر را جزای
بیش نیست و اما چون شب تنزلات وحدت از اعلا و اسفل که ستذکره انشاء الله تعالی وجود حسی یافته ممکن
و عجیب گویند چنانکه عراقی فرماید نظم گر گدا از مرد سلطان کی شود * ز پشه آخر سلیمان کی شود * پس عجب اینست
کین مرد گدا * چونکه سلطان نیست سلطان کی شود * بو العجب کاریست پس نادر بهی * این چنین آنست عین آ
غیر آن کی شود * اگر چه غیر از کبریای نامحتاج بود اما در اقتضای صفاتیه چون قابلیت داشت گویا
که شور انگیزی پیدا کرد وجود را که در عیان ثابت بود بظهور حسی آورد و نام غیریت نهاد و حالا بافرد امتیش
بخود راه میدهد و عجب ازان روی که غیر محل واقع شده است که جبار آنرا گویند که جبار در غیر محل نهد که ادراک

هیچ فردی بروی نرسد از آن است که حق را جبروت گویند چون سخن باین جایی رسانیدم ملحد گفت که غیر محل چگونه
باشد گفتم که چون ازین چوب خشک که می بینید و حال آنکه وقت میوه ها نیست و این هیچ یار از جنس درختان
میوه نیست در همین حال از وی زرد آلو با انواع میوه ها ظاهر شود و چوب تغیر و تبدل نیابد و هر کس از آن میوه
بخورد و لذت میوه یابد و چوب بچنان که بود همان باشد و چوب بر جای خود و میوه بر جای خود ملحد چون
سخنم را شنود از آنجا که جاهلی او بود خنده آغاز کرد و قسم یاد کرد و گفت والله ثم بالله آنچه شما گفتید
احمقی است زیرا که هر چه در آن چیز نباشد صادر شدن ازو محال است و آن جماعتی که مریدان او بودند
از سخن او خوشدل و خورم شدند پس باز فقیر در تقریر در آمد و گفت که این را در قرآن مجید خود یاد کرده باشد
پس باید که شما از ملحدی خود باز گردید و تائب شوید و من بعد دست انابت نزنید و خلق را گمراه نسازید
و درین شرط جزم کرد که هرگز در کلام شریف چنین نباشد گفتم در وقتیکه ثمود یاران مردمان کوچی و ترک بودند
و نالها بسیار و آب اندک داشتند و ثمود کم آبی را سبب گویند بعد از وفات هود پیغمبر علیه السلام صالح پیغمبر بر ایشان
از طرف دیگر پیدا شد و رسالت خود با ایشان اظهار کرد و ایشان قبول کردند تا آورده اند که روزی عید ایشان
بود و ایشان در صحرا و بیابان گرد آمده بودند جمع شدند و سنگ سیاه را بجائی پرستیدند حضرت صالح
علیه السلام نیز آنجا حاضر شد و گفت ای بدبختان سنگ لائق خدائی نباشد ایشان گفتند ای صالح
برای ما معجزه پیدا کن که ازین سنگ اشتری پیدا شود که کلان ازین سنگ باشد و از آن شتر بچه بزاید که او
نیز بقدر برابر مادر باشد و بر پیغامبری شما گواهی دهیم و ما را از ایشان نفع بسیار باشد پیغامبر خدا گفت
ای بدبختان هر معجزه که شما خواهید بفرمان خدای تعالی پیدا خواهد شد اما بعد از آن شما ایمان نخواهید
آورد و بعذاب گرفتار خواهید شد و ایشان شرط کردند که ما ایمان خواهیم آورد پس صالح علیه السلام
دوگانه ادا کرد و بعد از ادای دوگانه سر بر زمین نهاد و از رب العزت مدد خواست چون سر از سجده
برداشت از سنگ اشتری برخواست و از آن سنگ سیاه که بت ایشان بود همچون زنده که عورتها
باشد آوازی برآمد و ازو اشتر ماده پیدا شد که سر و سینه او سه صد و بیست گز بود و او نیز بسیم در روز
نده آغاز کرد و از آن اشتر ماده بچه بزاید که سر و سینه او نیز سه صد و بیست گز بود و هر دو بزبان فصیح بر نبوت
صالح علیه السلام گواهی دادند که لا اله الا الله صالح رسول الله پس ایشان را کاریزی بود
که آب او در یک حوض آمدی و قعر او بمقدار قد مرد بود و در آنجا آب جمع میکردند و در شب پر می شد

و در روز چهارپایان و مواشی ایشان همه آب را میخورند چون این دو شتر پیدا شدند آب را نوبت کردند یک
روز این هر دو شتر میخوردند و آن حوض پر از شیر ایشان میشد و روز دیگر مواشی ایشان میخوردند و از پشم
ایشان صوفها راست میکردند و از شیر ایشان میخوردند و آن بدبختان و بدعهدان امیان بنا و زرنگ
مدت مدیدی ایشان برآمد که دو پهلوانان ایشان بودند هر دو همراه یار وزیر در خانه دو بیوه زنان آمدند
و آن دو زنان را مال بسیار بود و آن بیوه زنان را گفتند که زود باشید برای ما طعام لطیف و گوناگون
پیدا کنید آن بیوه زنان از سر ناز گفتند که خون شما بریزیم آن پهلوانان گفتند که چرا چنین گفتید گفتند
از ترس شتران خدای صالح مواشی ما یان گیاه نمیخورند و هر جا که شتران را می بینند مواشی ما یان
میگریزند و آب نیز یک روز می یابند گویا که خون ایشان خشک شده است روغن و شیر از کجا باشد آن بدبختان گفتند
که اگر این شتران را پی کنیم بما یان چه خواهید داد چون آن دو زنان صاحب جمال و بدکاره و صاحب مال
بودند گفتندش که ما هر دو مع اموال خود یکدیگر شما باشیم و آمده اند که راهگذر ایشان که آب میرفتند
در پسم ایشان زمین شکل زره کافته شده بودند و آن هر دو ملعونان رفتند و در ان رهگذر در هر دو جانب
زمین را بکاویدند و غاری راست کردند و در ان غار پنهان شدند چون شتر ماده اول آمد از هر دو
جانب برخاستند و پای اخیره او را پی کردند و راه تنگ بود و امکان بازگشتن شتر نبود و الا هر دو را
هلاک کردندی چون بچه اش از عقب آمد و مادرش پی کرده افتاده بود از پیش ایشان گریخت
بفرمان خدا در ان کوه در آمد و غائب شد تا مدت یک سال و بروایتی تا مدت سه سال گوشت او
میخوردند که ناقه بهشت بود گوشت او را بدبوی نبود و گنده نمی شد و بعد از ان بصاعقه او ایشان را
هلاک کرده باشند خصم کلان سنگها آتش بر ایشان بارید و زیر و زبر شدند لقهر خدا کما قال الله تعالی فقال لهم رسول الله
ناقة الله وسقیها فکذبوه فعقروها و در سوره هود نیز مذکور است چون این آیت را بزبان شرح دادم و گفتم
که ای بدبختان خدای را چندان بدائع و اختراع است که پروانه عقل را جز پر سوختن سودی نیست که
التقدیر بحر عمیق من غمس فیه فقد ضل بیت کمال عاشقی پروانه دارد ٭ که غیر از سوختن پروانه دارد
اگر شما تکذیب دارید استخوان آن شتر هنوز باقی است تا این زمان که حاجیان میروند در ان موضع چند
غوغای تفنگ و دمامه و غیر ذلک پیدا میکنند از ترس آنکه اگر آن شتر بچه آواز دهد تمام عالم را زهره
بترقد پس از این تقدیر یک مرید او که دعوی خدائی میکرد گفت که حضرتم آنها که خدای نه ام و مرا از خدا

جدا چرا ساختی و من غلط کرده بودم که خود را خدای میگفتم و منقولست که بایزید بسطامی قدس الله سره
سر بر زمین می نهاد و می گفت ای مدعی گزاف که ترا سلطان العارفین میگویند و حق تعالی فرموده است ما قدروا الله
حق قدره پس بایزید گفت روزی جوانی در پس من می آمد و پی بر پی من می نهاد چون پس نگاه کردم جوان گفت
یا بایزید اگر از پوستین خود پارچهٔ تبرک بدهی تا من بر تن خود دوزم گفتمش اگر پوست خود را بکشم و بتو پوشانم
بایزید نشوی تا مقام ریاضت من نیایی جوان گفت یکی از کمینه ریاضت خویش بمن نمایی گفتم کمینه
مجاهدهٔ من اینست که روزی در تهجد تکاسل نمودم و اندیشه کردم که از آن بود که آب را بیشتر از وظیفه خورده بودم
بعد از آن قسم خوردم که مدت یک سال آب نخوردم چون زبانم از تشنگی و خشکی بیرون آمدی خاک سر فرو
می گرفتمش باز بجای خود گذاشتمش گفت عفاک الله که مقام خاصان همین است و عامهٔ خلق را آنجا
گنجایش نباشد پس بعد از سیزده سال گویا که از نفس خود زنده ساختم و شش سال در بوتهٔ آتش مجاهده
بنوع ریاضات و مجاهدات گداختم از وی آئینه پیدا شد و بعد از سه سال بصیقل ریاضات مصقل ساختم
روی در وی نموده شد و بعد از آن سی سال دیگر بنوع ریاضت و تزکیه و تصفیهٔ نفس و دل روشن و مصفی
ساختم که وجود من باز روی معنی نه از روی صورت که خشک شد سی هزار سال چنانکه مهوسش صوفیان است
در باطنت عدد روح سراحی پرواز کردم و سی هزار سال در توحید و سی هزار سال در الوهیت چون نود هزار سال
بایزید را از من برفت و خود را منتهی پنداشتم تا چند مثل زنار در گردن آویختم و نشستم بر سر من ندائی آواز داد و عتاب
کرد که عرفتنی و ما عرفت حبیبی فارجع الیه پس آن زنار از گردن بگسلانیدم و سی هزار سال در فردانیت پرواز
کردم دیدم که میان من و میان حبیب او دو قدم مانده بود خواستم تا قدم بر دارم و بیشتر روم در سر قدم هزار
در هزار دریاهای آتشین از قهاری و جباری دیدم که یک بایزید چه باشد اگر هزار در هزار بایزید باشند
معدوم و مضمحل شوند که همت بوده باز گشتم پس ای برادر آنجا که انتهای اولیاست ابتدای انبیاست
که آن یک قدم زدن مجال بایزید نبود آنرا وحدت نامند و آنجا که ابتدای حضرت رسالت پناه است
و انتهای جملهٔ انبیاست آن قدم را وحدت نامند پس گویا که از ذات حرفش هیچکس دم نزده است
چنانکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرموده است سبحانک لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت
علی نفسک پس چون آن نازنین کونین که از زبان فیض شار او چندین حمد و ثنای حق تعالی گفته است
که در حدود حد نیاید اما از کنه ذات نامحدود او زبان کوتاه کرده و عذر آورده در ملائم او قاضی جلال الدین گوری

قدس سره فرماید بیت ای نطقه خویش سرای عاجز مدح تو شد * لاجرم آغاز کرد زمرثیه اختصار ما عرفناک
سبحان من تحیر فی ذاته سواد * عقل و خرد کنه کمالش نبرد راه * و در کیمیای سعادت امام محمد
غزالی رحمة الله علیه آورده است که معنی الله اکبر اینست که برتر از گفتار و عرفان خلق است و گفت الله واحد
را همین واحد فهو جاهل بود این نسبت پس ای برادر اهل سنت و جماعت بر آنند که خود را شناسائی
حق ذاتی که حق معرفت او همین جمله گفتن و یکی دانستن و یکی اعتقاد کردن است چنانکه خدای تعالی گفت
انما الله اله واحد و جبرئیل علیه السلام شنود و محمد رسول الله اعتقاد کرد تا در ورطه ضلالت نیفتی تا از
کمال معرفت او چون سرور انبیا عجز اقرار کرد تو نیز عاجز باشی و بطریق مسلمانان عوام گذاف نگفتی یا من
سنی باشی سوال حضرت داود علیه السلام از حضرت حق تعالی نظم بصحرای عدم خوش خفته بودم * مرا با
خویشتن خوش بود * زخواب خوش مرا بیدار کردی * نمیدانم مرا زین چیست مقصود * جواب از جناب
حق بصحرای عدم خوش خفته بودی * ترا با نیستی خویش خوش بود * زبهر معرفت بیدار کردم * یقین
میدان همین بودست مقصود **فصل دوم** در بیان ایمان گوید بدان ای عزیز که ایمان از روی لغت
ادخال النفس فی الامانة بیت و از روی شرع تصدیق النبی بما جاء به من عند الله تعالی و در اصطلاح
صوفیان خود را بحقیقت ایمان سپردن است پس نزد امام اعظم رضی الله عنه چون ایمان عام است
مجمل کافیست چنانکه گوئی که خدا یکیست و محمد صلعم بر حق است و آنچه کتابهای آسمانی منزل شده اند
بر انبیا علیهم السلام همه حق اند و درست اند و این ایمان اهل الله کافیست اگر مومن برین ایمان ثابت
بمیرد نجات یابد از عذاب قبر و عذاب ابدی و دوزخ چنانکه در تفسیر جلالین مذکور است و معنی این آیت
قوله تعالی یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة و مراد از آخرت قبر
داشته اند که دو فرشته بیایند و بپرسند که من ربک و من نبیک و ما دینک پس چون مومن موحد
اینجا باقرار و تصدیق ایمان ثابت دارد در آنجا گوید بلی الله واحد و نبی محمد رسول الله و دینی دین الاسلام
پس ایمان را غیر از عمل دانست و عمل را غیر از ایمان دانست تا هر که ایمان را غیر از عمل نداند در روز قیامت
که حشر شود بر پیشانی او نوشته باشد هذا آیس من روح الله و لا ینال شفاعة رسول الله پس اگر کسی
خدای را شناخت چنانکه حق است اما اگر دین رسول و آمده او قبول نکرد کافر است زیرا که در حق اهل کتاب
وارد است قوله تعالی یعرفونه کما یعرفون ابناءهم پس شناخت ایمان آن نیست که فرعون دانست و

نکرده بود و در نسخ رفته و در حدیث است که چون دحیه کلبی پادشاه عرب بود چند حربها و جنگها با اصحاب
رسول الله کرده بود که اصحاب رضوان الله علیهم از دست او بغایت زحمت یافته بودند پس چون وی
با هفت صد کس لشکر با خانمان خود برای خلعتها ایمان پیش رسول الله آمد و اصحاب رضی الله عنهم
گفتند کاشکی وی را به تیغ گرفته می بودم که از دست وی رنج بسیار یافته بودم پیش محمد رسول الله ایستاده اند
و گفتند که یا رسول الله ایمان را بمن عرض کن که من بسلام مشرف شوم پیغمبر گفت بگو بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد
ان محمدا عبده و رسوله چون وی گفت همه تابعان وی گفتند دحیه کلبی در گریه شد و نیاسایید
هر چه حضرت منع کردمی استاد و میگفت که یا رسول الله چندان گناه کردم که هرگز در دل من آرام نمی آید
رسول صلی الله علیه وسلم گفت که گناهها چیست دحیه کلبی گفت یا رسول الله در ملک ولایت خود رسم
من این بود که دختر ده ساله را جامهای خوب می پوشانیدم و در بیابان در چاه می انداختم و آن را همان
چاه هلاک می شد و من پادشاه ایشان بودم از عاری انکه دختر را چگونه بکس دهم هفتاد دختر را
که همه جانب امید و بند و من به شمشیر میکشتم چون چنین گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم با جمیع
اصحاب در گریه شدند و در حال مهتر جبرئیل علیه السلام بیامد از حضرت رب العالمین و گفت که ای خواجه
کائنات و خلاصه موجودات خداوند تبارک و تعالی بر تو افضل الصلوة فرستاده است و وعده بعزت
و جلال خود به پیغمبری تو قسم یاد کرده است که چون دحیه کلبی بوحدانیت من و برسالت شما گواهی
داد آن خونهای طفلان بیگناه و شصت هزار گناه کبیره دیگر بر وی بخشیدم و عفو کردم و دیدار خود و بهشت
کرامت وی کنم زیرا که انه اذا اصالحت عبد الدا اساله عما مضی پس ای برادر چون ایمان
اهان ست خود را بغیر شک مومن دانی که هر که در یافتن ایمان انشاء الله گوید بقول امام اعظم رحمه الله
کافر گردد و ایمان مخلوق باید دانست لقوله تعالی خلقکم و ما تعلمون زیرا که ایمان اقرار
و تصدیق فعل بنده است و بنده مخلوق ست و فعل او نیز مخلوق ست و در بوستان ابو اللیث
سمرقندی آورده است که محض غلط ست و فعل او بعضی نسخه گفته اند که ایمان لا اله الا الله هست
و لا اله الا الله از قرآن ست و قرآن غیر مخلوق ست پس ایمان غیر مخلوق باشد زیرا که قرآن مومن به است
نه ایمان به این هفت چیز که مومن به الله الی آخر کسی همه را باور کرد و بآن همه اقرار و تصدیق آمد و دیگر را
شد کافر ست پس خدای تعالی و کتابها و تقدیر غیر مخلوق اند و فرشتگان و رسولان و روز قیامت

مخلوق خواهد شد و بعث نیز مخلوق ست پس ایمان آوردن نیز مخلوق و بر مخلوق مساوی شد و اما هدایت
که توفیق الهی ست و بنده را ولی کرده است کقوله تعالی کَتَبَ اللّٰهُ فِی قُلُوبِهِمُ الْاِیْمَانَ و ایضاً اَللّٰهُ
وَلِیُّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمٰتِ اِلَی النُّوْرِ پس آن هدایت اللّٰه غیر مخلوق ست و ایمان حاصل نشود مگر
با خلاص و خلاص حاصل نشود الا به نیت نیک و اخلاص بر چهار نوع ست اخلاص عام که باطن خود را
از شرکها و کفرها با خلاص رساند و بزبان نیز گوید تا داخل در آیت یثبت اللّٰه الذین امنوا شود که انبیا و اولیا
و عام خلق به مساوی ست که اگر ذره از اوامر و نواهی شرع را منکر شود کافر گردد لقوله علیه السلام الایمان
کالوضوء والکفر کالحدث دوم اخلاص خاص و آن تسلیم ست که بخیه از غیر اللّٰه بگسلاند و دل را بدو سپارد
چنانکه در توحید علمی اهل انبیا بنگر بقلب سلیم چنانکه نقل ست روزی شیخ احمد خضرویه قدس سره
که هزار مریدان پرنده داشت بمکه مبارک می رفت و اشتر خاری در پای او خلید و او انکشید و پای
او ورم شد و از ورم سوراخ شد و هر جا که پای نهادی زمین تر شدی مریدانش اطلاع یافتند و پایش را
بگرفتند و آن خار را کشیدند و چون از طواف مکه مبارک باز گشت گفت بیائید که بزیارت بایزید
رویم که زیارت اولیاء اللّٰه حج مساکین ست و چون بزیارت شیخ رفتند حضرت بایزید قدس اللّٰه سره بعد از ملاقات
از شیخ پای را پرسیدن گرفت که در پای داشتی چه کردی گفت مریدان از پایم کشیدند گفت شما
چرا نکشیدید گفت من رضای خود برضای او گماشته بودم حضرت بایزید گفت که پس مشرکی که دو رضا
موجود کردی یک رضای خود یک رضای او پس اخلاص خاصان خالی کردن دل ست از اضافت
خود و اخلاص خاص الخاص نفی وجود ست در بقای او کما قال علی رضی اللّٰه عنه من عرف
نفسه فقد عرف ربه یعنی قول محققان بر نیست کسی که بشناسد نفس را در غایتی نیستی پس شناسد
حق را در غایت هستی و این تعلق بجذبات الهی دارد تا دل او را از هستی دو بیدن و دانستن خود
و از جمله ممکنات خالی گرداند بیت من بیچاره درینگونه نه خود آمده ام ٭ می کشد جاذبه عشق بسوی تو مرا
و نه بطریق ملحدان که بصورت تقلید فاسدی خود را انداز نگر او خود را در ورطه کفر و ضلالت هلاک میکنند
بنا برین شیخ سعدی شیرازی رحمة اللّٰه علیه فرموده است بیت اگر زکوه فرو افتد آسیا سنگی ٭ نه عارفست
که از جائی سنگ برخیزد ٭ پس عارف تسلیم ست نه موذی خلق آزار و اخلاص خاص الاخص انبیا را حضرت
رسالت پناه را بود که چون حضرت ابراهیم را در منجنیق انداختند و در هوا برابر آتش رسید و درازی عرض آتش

چهار میل بود و چون کبودی آسمان رسید و از چشم مردم غائب شد مهتر جبرئیل آمد و گفت که اگر گوئی چاه
رسن دیوار را بر ایشان افگنم تا همه زیر دیوار هلاک شوند مهتر ابراهیم گفت که تو میگوئی یا خدای تعالی گفت
من میگویم مهتر ابراهیم گفت کار تو نیست و کار من بخدای تعالی است بعد از آن مهتر اسرافیل آمد و
گفت اگر گوئی صور بدمم تا جانهای ایشان قبض شوند و ترا باسمان برم گفت بامر ایزدی میگوید
یا خود گفت خود آمده ام و برا نیز سوال و جواب مذکوره کرد چون مهتر میکائیل رسید گفت اگر گوئی تو قم
دریاها را بر ایشان فرو ریزم تا هلاک شوند و ترا با آسمان برم او نیز سوال و جواب مذکوره کرد [illegible]
مهتر عزرائیل آمد و گفت اگر گوئی جانهای همه را قبض کنم و ترا نجات دهم او نیز همین گفت و دل
او از غیر خدای خالی بود اخلاص بکمال داشت که هر آن هلاک از ملائکه قرب [illegible]
و چون با آتش رسید [illegible] که در دست و پای او بسته بود [illegible] تمامی سوخت [illegible]
آتش گلزار شد کما قال الله تعالیٰ قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ [illegible]
یعنی [illegible] تبارک و تعالی آتش را حکم کرد که بر [illegible] سرد شو تا سلامت باشد از تو ابراهیم علیه السلام
وعن ابن عباس رضی الله تعالی عنه [illegible] اهلکه ببردها [illegible]
خطاب سلاماً نبایدی ابراهیم از غایت سردی هلاک شدی [illegible] ان شاء الله تعالی [illegible]
علینا ای خلقنا [illegible] الاحراق [illegible] الاضاءة و الاشراق [illegible] کانت [illegible]
[illegible] احراق پس گردانید ایشان را [illegible] نمرود و قومه البعوض فاکلت [illegible]
دماءهم و دخلت البعوضة [illegible] اهلکته [illegible] نجاة [illegible]
علیه السلام را از نجاست [illegible] حضرت تا زمین کو [illegible] السالکین [illegible]
کرنا الایمان و آنحضرت [illegible] بود که اضافات وجود [illegible]
بود در جواب گفته [illegible] شکر و ساحل [illegible] آمد گفت الا [illegible]
ایمان اگر از من [illegible] آمنت بالله و ملائکته و کتبه [illegible]
صدیق را خود [illegible] بود که حضرت عمر [illegible]
[illegible] تا از آن گذشته [illegible] صلی الله علیه وسلم گفت [illegible] حقیقت
ایمان خود [illegible] عصمت [illegible] حق [illegible] عصمت [illegible]

حفظ و امان باشد چنانکه در خبرست در وقتیکه ابراهیم خلیل الله را در منجنیق کردند و در هوا بردند کنجشک که
آنرا عندلیب گویند نیز در منجنیق با او همراه نشست هاتفی آواز داد که ای کنجشک ضعیف چه می طلبی که در محل
هلاکت نشسته عندلیب گفت که در تمامی عالم و دنیا وی یک خلیل الله است و اکنون که از دشمنان حق
در آتش می اندازند من نیز میخواهم که با دوست حق تعالی برای دوستی او در آتش باشم چون آتش بر ابراهیم
سرد شد و هیزم نیز نمی سوخت درخت سبز شد عندلیب بر آن شاخ درختان تسبیح حق مشغول شد و چنانکه اهل
ابینت که دختر نمرود در کوشک نشسته بود و حال ابراهیم دید که در عصمت الله معصوم شد آن دختر نیز ایمان
آورد و گفت لا اله الا الله ابراهیم خلیل الله که دین پیغمبر حق است و دین کفار باطل است
و آن ملعون را خبر کردند که دختر ایمان آورد و فرمود که او را نیز در آن مجانیق کردند در آتش انداختند
و مهتر جبرئیل را حکم رب العالمین شد که او را از هوا بر گرفت و در سراندیپ برد و در خبرست که سه زنان اکنون حیات اند
یکی دختر نمرود دوم خواهر مهتر موسی علیه السلام سوم مادر مهتر خضر علیه السلام عاصمه نام با اصفا و سائر دیگر
در یک جا عبادت الله میکنند امیر المومنین امیر حمزه ابن عبد المطلب را گفته اند که در آن وقت که تولد شد
چون کسی یک ماه کلان می شدی بیک روز میشد و چون دیگری بیکسال کلان میشدی بیک ماه
می شدی و چون بکمال رسید پهلوان روی زمین شد نقل است که دیوی بود او را دیو سفید می گفتند
آن دیوی در تنگ پای خود خشت زر نهادی و می گفت هر که پای من بردارد این خشت زر از وی باشد
چون امیر حمزه پیش او رفت و پای او بیک دست گرفت و برداشت و او را بر انداخت چندان قیمت
که دیده نشد و خشت زر با اسباب خود با اسباب عمر که با وی بود صرف کرد و عمر پهلوانی بود که چهل گز
می جست او همه خلق را در دین ابراهیم خلیل الله می آورد و عمر تیر و کمان هیچگاه نداشت که تیر او بی
پیکان بود و کمان او کمان گر راست نکرده بود بلکه خود از چوب گرفته بود و در کلاه کاغذ در سر میکرد و در وقت
مقابله عدو و هر دشمنی که پیش ایشان آمدی عمر چهل گز می جست و زنیزه کرده در چشم دشمن میزد و امیر المومنین
حمزه را هیچ اسپ طاقت برداشتن نداشت و هیچ کمان بدست راست نمی آمد و عمر که یار او بود و بیابان
می گشت از جهت اهتمام براق او ناگاه بیک وادی رسید حصاری دید و در آن حصار اسپی سهمناک
دید که از ترس پیش او رفتن نتوانست و سنگ چهل من افتاده که از جای برداشتن نتوانست و نام براق
بر این نوع بود و قریب ایشان بر سنگی نوشته بود که هر که این اسپ را زین کند این براق را بردارد از وی

باشد و کس نتواند مگر پسر عبد المطلب که نام او حمزه باشد و آن براق از مهتر اسحاق صلوات الله علیه مانده بود
چون عمر پیش حمزه آمد واقعه را اعلام کرد امیر حمزه روان شد چون رسیدند اسپ را دیدند که بچراگاه خود
آمد امیر حمزه رضی الله عنه بر اسپ حمله کرد و گرفت و گفته اند که سه روز خود را گرفتن نمیداد و بعد از آن رام
کرد و گرفت و بیک دست لجام و زین کنانید و شمشیر بست و سپر در گردن انداخت و جبه براق آهنی
و غیر ذلک پوشید و سوار شد و عمر پیش او چهل گز می جست و میرفت ناگاه بر سر راه شش هزار لشکر دیدند که راه را
نگاه میداشتند و سالار لشکر پهلوان بود عمر پیش او رفت از وی پرسیدند که این سوار کیست گفت خداوند این
راه است گفت خداوند منم وی که باشد گفت خداوند راه وی است که بشرف ایمان مشرف شده پسر عبد المطلب قریشی
امیر حمزه است آن ملعون در غضب شد و لشکر خود را ساخته پیش آمد و مبارزی هر که پیش آمدی عمر او را هلاک میکرد و تیر در
چشم او میزد چون پهلوان دید که اینهمه را هلاک خواهد کرد خود پیش آمد عمر گفت یا امیر با این پهلوان شما خود پیش آیید
چون مقابل شدند اول حمله پهلوان کرد امیر حمزه سپر پیش گرفت زخم او بر سپر گرفت و امیر حمزه گرز بر گردن او زد و او را با
اسپ در زیر پای خود انداخت و گفت سرت ببرم و یا ایمان آری کافر گفت دین اسلام بر من عرض
کن امیر گفت بگو لا اله الا الله ابراهیم خلیل الله و آن شش هزار لشکر مسلمانان شدند و آن
راه طی نموده سپردند و چون در خانه آمد چند قریش را مسلمان کرد و گفته اند که هفتاد هزار کس را از لشکر نوشیروان
عادل مسلمان کرده بود حتی که پریان بیکدیگر خصومت داشتند از یک جانب دیوان بسیار بودند
و آن جانب دیگر که ضعیف بودند ایشان امیر حمزه را همراه خود بردند و موضع ایشان ورای دریای عمان
بود و امیر با دیوان و پریان حرب کرد و چندان را قتل کرد که در حساب نیاید و هزیمت ساختند و عاجز
شدند و پیش امیر آمدند و آن امیر بنیان و پریان و دیوان بدبخت باز با همراه ساختند که امیر حمزه را
از دریا گذرانیده بیایید و ایشان که عکس عداوت که داشته اند در کنار دریا ماندند الغرض چون پیش
آمد و هیچ خضر پیغامبر علیه السلام را یافت و دید که از طرف مغرب دریای آتشین می آید و بدریای شور
همراه می شد لیکن علاج شد و راه گذر نیافت پیش او حضرت خضر علیه السلام رفت و دید که آن دو
دختران نزد او نشسته اند از وی پرسید که علاج دریای آتش و دریای عمان چیست که من بگذرم که از ولایت
دور آمده ام همنوائی کنید گفت در دریای آتشین مرغانند که در بیت آتش میباشند و سمندر می نامند اگر او را
بکشی و پوستش را همراه کنی و تمام اندام خود و اسپ خود بمالی در آب آتش ضرر نیابی و پوست این سمندر

بادشاهان رو پاک میسازند و چون چرک وار شوند در آتش می اندازند که چرک او میسوزد و پاک میشود میگویند
که هزار درم بهائی اوست و امیر سخنیان کرد و در دریای آتشین و آب روان شد و غرق نمی شد و از آنجا
از جزیره دریا گذشت اسپی دید که آنرا اصغر دیوزاده گویند و آن اسپان پر دارند یکی از آن گرفت و در مدت
سه روز دریا ما وراء النهر آورد و غرض ازین حکایت توکل و اخلاص بود که هر که با اخلاص دست بخدا و بمردان حق
عصمت جویند محروم نمانند چنانکه نقل ست در وقتی که مهتر نوح علیه السلام کشتی راست میکرد
یکی پیرزنی بود ماده گاو داشت هر روز خیرات پیش نوح علیه السلام می آورد و می گفت که مرا بوقت
طوفان فراموش نکنی پس در آن وقت که کشتی نوح علیه السلام مرتب شد و آب از تنور مهتر نوح بجوشید
و از آسمان نیز آب نازل شد که تمام ملک عالم را آب گرفت و از بلندی هر کوه آب چهل گز بالا میرفت
از جهت کنعان که پسر مهتر نوح بود زیرا که وی میگفت که من از سر بلندی بلندام و بر سر کوه بلند برایم
آب مرا چه خواهد کرد چون خدای تعالی کشتی نزدیک کنعان رسانید و کنعان را آب بجای کرده و شکل جبل
کلان آنچه بروی میزد چون نوح علیه السلام این حال بدید گفت کما قال الله تعالی یا بنی ارکب معنا
کشتی نگونسار شدن گرفت و نوح توبه میکرد همان زمان جبرئیل علیه السلام آمد و کشتی را راست کرد و گفت خداوند
تبارک و تعالی میگوید که چرا دشمن ما را فرزند گفتی اگر توبه نمیکردی کشتی را غرق میکردم ندای حق شد که کشتی دوست
من بکوه فرود آریم که آن کوه را مرتبه و منزلت بسیار باشد و خلق تمام کوههای عالم گمان بردند که بر ما فرود
آید و کوه جودی گمان نبرد بر خود ندا آمد که یا جودی چرا آرزوی نکردی گفت یا رب من که باشم که کشتی
دوست تو بر من فرود آید حق تعالی گفت که هم بر تو هم خواهم آورد که عاجزی آورده چون پیرزنی از خواب
بیدار شد بعد از شش ماه و نه روز دید که هیچ جای نام و نشان دیهی و شهری و آبادی نمانده است
و تمام دنیا را آب برهم زده و خراب ساخته است پیرزنی متحیر شد و خانه خود برقرار و گاو و گاو دساله و متاع خانه
برقرار دید چون نظر کرد در کوه جودی عیال نوح را دید خیرات گرفته پیش ایشان رفت مهتر نوح گفت
که ای پیرزن هیچ میدانی که دنیا چه شد و طوفان گذشت و من ترا فراموش کرده بودم اما حق تعالی بحرمت
اخلاص ترا نگاه داشت بدان ای عزیز که اخلاص نجات هر دو جهان ست و حسب و نسب و نفاق
هلاکت هر دو جهان ست و نسب نجات نیاید چنانکه کنعان نیافت و نیت نیک نیز بر چهار نوع ست
نیت عام که پیغمبر علیه السلام فرموده ست هر که مومن را چنان نخواهد چنانکه نفس خود را پس او از من

نیت ائمہ اصحاب گفتند یا رسول الله ما یان درین نیت بسیار مضطر شدیم زیرا که هر یکی می خواهیم اصحاب
دنیاوی چون زن و فرزند و اسپ و سلاح عتیق نفایس بهتر از سر دیگران ما را باشد حضرت علیه السلام فرمود
که این طریق نمیگوییم ما آن میگوییم تا در اقصای زمین یک کافر شود و یا کافری ایمان آرد و شما غم او
غمناک و شادی بوشاد نشوید حتی که اگر دشمن دنیاوی باشد بد عاصی با ایمان نتواند کرد که خوف کفرست
اصحاب خرم و دل شاد شدند که این نیت را بکمال داریم اگر تمامی دنیا را بدین پیغمبر خود می آوردیم بهتر می بود
دوم نیت خاص است چون نظر در علم الیقین دارند و جمله ممکن را از ازل تا ابد در تصرفات اسما و صفات الهی
بینند و دانند و نیت پاک ایشان بجمله اشیاء مساوی باشد چنانکه نقل است که رئیس محققان شیخ شبلی
قدس الله سره که از جای گندم خرید و از مسافت دور در خانه آورد چون دهن انبان باز کرد مورچه را
دید که سرگردان میدوید مورچه را گرفت و در دست مبارک خود میداشت و روز دیگر در آن منزل که گندم
خریده بود برد و گفت بیت مروت نباشد که آن مور ریش * پراگنده گردانم از جای خویش * سوم
نیت خاص الخاص و این منازل تیزروان طریقت و شاهبازان حقیقت است که چون حضرت
ارنا الاشیاء کما هی فرموده است پس ایشان اشیا را بچشم حقیقت می بینند بلکه وجود ایشان از خود
خود منفصل و بجمله اشیاء وجود شامل و مساوی بینند و هر نفع و مضرت که با ایشان برسد گویا که بوجود ایشان
میرسد زیرا که ایشان همیشه در محاصره خمس مشغول اند هم از آنست که اثر بوجود ایشان ظاهر میشود چنانکه
نقل است که روزی ملای روم نشسته بود سواری در راه گذشت و اسپ را تازیانه زد و کمینه گرد شیخ
[illegible] از پشت مبارک کشید و آه کرد چون عالمان ظاهری با وی کم اعتقاد بودند گفتند یا ابوالحسن
[illegible] این چه امر است که اسپ را میزند و شما آه میکشید شیخ ران خود را نمود که زخم تازیانه بر ران وی ظاهر بود
[illegible] فنا فی الله بقا بالله دست داده بود و این فقیر نیز روزی همراه پاکی بودم شنیده
[illegible] اقوال حسن غیرمن را پوشیده و سر اوقات غیریت را دیده همیشه غرق دریای الوهیت
نشسته می بود بلکه عیان حقیقت با او دست داده بود که از خواهش خوردن و آشامیدن و جماع از [illegible] پنج ماه
[illegible] گفت حیا دارم که پیش حق بی ادبی کنم ناگاه قطاع طریق از جانب پیش آمد و خنجر [illegible]
[illegible] که پیش شما حقی دارم و در پهلوی فقیر نشسته بود و دوی از آنجا که حالت
[illegible] گردد گریبان خرقه باز کرده نشسته بود و استخوان سینه او مانند چوب خشک

می‌بود و آن ظالم بی‌انصاف سنگی کلان بدست گرفته بود و بوی بالا میکرد و آن درویش با وی هیچ نگریست
بلکه ناگاه از جای شد و چندان که قوت داشته بود بر سینهٔ او کوفت درویش تبسم کرد و فقیر در عین مراقبه
بود چندان الم ضرب بفقیر رسید که مقدار دو فرسنگ زمین رفتم و از خود خبر نداشتم و می پنداشتم که دلم از
پس پشت برآمده است چون بعد از آن از وی سوال کردم که هیچ الم ضرب بشما رسید وی قسم یاد کرد
والله ثم بالله که من بمقدار گل از زخم این سنگ خبر نداشتم و محاصره خمس درین رباعی رباعی
ظل ارواح اند اشباح همه ٭ ظل اعیان اند ارواح همه ٭ باز اعیان ظل اسمای حق اند ٭ باز اسما ظل
ذات مطلق اند ٭ پس چون صورت جمله ممکنات که ظهور شده است از اثر و فیض روح سراجی که آن را
حقیقة الاشیاء و حقایق کیانی و بحقیقه عالم کن و غیر ذلک اسما و صفات اضافی گویند گویا که ظل ست و ظل الوجود
نباشد مگر مشخصهٔ مراتب اسمای اضافی که مرتبه از اعیان ثابته که آنرا نور و شهود گویند فروترست گویا که ظل
اعیان اند که نور دیدن خود او غیری را گویند چون وجود جملهٔ معلومات که در غیب غیوب بود در علم آورد و آن
علم در نور و شهود که استعداد هر ذره چنانکه مخفی اوست تعین کرد پس گویا که در پی هر لوبیای تعین که در آ
تا [illegible] او می پرورد و اعیان چون مقتضای واحدیت اسمای صفاتی منفصل ست گویا که ظل اسماست
از روی مراتب نه از روی تبعیض پس اسمای تعدد دارند و هر یکی خواهان اثر خود شده اند گویا که خواهان
[illegible] و نشان اند چنانکه بزرگی گفته است بیت تشریف دست سلطان چوگان بود ولیکن ٭ بی گوی
در میدان چوگان چه کار آید ٭ پس اعیان با طوار خود تا ظهور حسی گوی پندارد اسما را چوگان و ذات
مطلق انان بودی که صحبت و سانح وصف ست گویا که اقتضاء اسماء صفات قدیم خود هم ندارد پس
اسمائی ظل ذات مطلقند و ذات قدیر رب الوجود از ابتدا و انتها مراد مبراست پس منتها خاص الخاص
متابعت نظر دارند که چون در نظر ایشان غیر الله ناید بنسبت نیز مساوی اند بنفع و ضرر خلق و نسبت
خاص الاخص حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم و انبیا را بود علیهم السلام که چندین معارضه و خلاف
و کید کفار رسیدند و ایشان هر روز بلکه هر ساعت دعوت میکردند و باسلام میخواندند که نیت و مقصود
ایشان ایمان اسلام حق بود و هر چند که ایشان را امید نبود دعوت باسلام میکردند از جهت شفقت بر خلق خدا
از برای رضای خدای تعالی چنانکه نقل ست که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم مبعوث
شد در مدینه پادشاهی بود مهر نام گفت بروم او را امتحان کنم و چون نزد [illegible] مبارک رسید [illegible]

تن خود گشتید و جامه زنده و کهنه پوشید و خود را مثل دیوانه ساخته در مسجد حضرت رسالت پناه
رفت و هر چند که پیغمبر علیه السلام الطاف در حق او میکرد دیوانه ناسزا بد گفتن گرفت چون دید که به بد
گفتن پیغمبر هیچ نمی رنجد و هیچ خشم و غضب در وجود او نمی آید بول و غائط در مسجد کردن گرفت اصحاب
در غضب شدند حضرت صلی الله علیه وسلم گفت که ای یاران پاره زمین کندن و انداختن سهل ست
اما دل دیوانه رنجانیدن مشکل ست نباید رنجانید دیوانه چون دید که خاطر مبارک هرگز هیچ نمیشود و خاطر مصطفی
دارد و آنست که لا اشتباه علی الرسالة بشبیه پیغمبرست بعده گفت ای محمد علیه السلام تو میگوئی که پیغمبر
آخر زمانم هر که بتو ایمان آید بوحدانیت خدای تعالی و برسالت تو معترف میشود پاداشش چه باشد گفت
خداوند تبارک و تعالی در قرآن مجید و فرقان حمید وعده بهشت کرده است هر که ایمان آرد قوله تعالی
وازلفت الجنة للمتقین آن دیوانه گفت در بهشت چیست گفت حوران و کوشکها و نهرها و باغها و عطایها
و نعمتهای گوناگون که هیچ چشم ندیده و هیچ گوش نشنیده و در هیچ خاطری نگذشته ست گفت یا
رسول الله من پادشاه و مالک یمن ام و نام من محمد ست ازین نوع که در بهشت گفتی هر ایکی در کار نیست
حضرت گفت که دوزخ ست در راه گذر هر یکی که حق تعالی فرموده است ان جهنم کانت مرصادا
للطاغین مآبا لابثین فیها احقابا هر یکی که از فرمان حق سر تابد همیشه در آن دوزخ باشد و بعد از آن گرفتار
شود دوزخیان را عذاب ابدی و گوناگون ست گفت از دوزخ نمی ترسم پیغمبر گفت چه
می طلبی گفت اگر ضمانت قبول کنی که الله دیدار خود را بمن ارزانی دارد من با این شرط ایمان آرم
پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت هر که بنیت پاک و اخلاص ایمان آرد من ضامنم و دیدار او بهم پادشاه
یمن گفت دین اسلام بر من عرض کن پیغمبر گفت صلی الله علیه وسلم بگو لا اله الا الله محمد رسول الله
چون کلمه طیبه بر زبان راند بر خاست و رفت و غسل کرده آمد و دو رکعت نماز ادا کرد و سر بر زمین نهاد و
گفت خداوندا چون از پیغمبر تو ضمانت دیدار تو شنیدم دیگر زیستن درین سرای فانی نخواهم فی الحال
جان بحق تسلیم نمود پس حضرت رسالت پناه با جمیع اصحاب تجهیز و تکفین او ساختند و دفن کردند و
جمیع اصحاب حاضر بودند پیغمبر علیه السلام تبسم نمود یاران گفتند یا رسول الله این جای عبرت ست
تبسم از جهت چه بود گفت چون او را دفن کردند و حوران آمدند بدست هر دو شراب طهور بود که از
جنت العدن آورده بود و او را گفتند که شراب بخور او نخورد گفت که من وعده دیدار کرده ام

دوست از غیب پدید شد و وی را در کنار گرفت و گفت که ای ملیند همت که بغیر دیدار من بهیچ راضی نشدی
پس از اینجا کاتب کتاب میگوید ابیات دل من نے تو خراب ست تو هم میدانی * جگرم بے تو
کباب ست تو هم میدانی * دوستی نیست که در باغ نشینم بی تو * باغ بی دوست عذاب ست
تو هم میدانی * ۵ روز و شب گریم و در وقت سحر پنهانی * نیست پیدا ست مرا ذوق جهان لیتانی
و نیز آورده اند که ملاعین ابن ولید همت حضرت را ایذا رسانید رسول گفت ای خداوند ایذای ولید
در بانده شده م جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله خداوند تبارک و تعالی ترا سلام میرساند و میفرماید
که دعای تو مستجاب خواهم کرد اما اگر خواهی از پشت ولید فرزندی تولد خواهد شد خالد نام که چندان
هزار خلق از برکت او بشرف ایمان مشرف خواهم کرد حضرت گفت خداوندا از رحمت خود بگذر اگرچه ولید
و در چندان ایذا میرساند عمر او را دراز گردان تا آن فرزندی از وی تولد شود چون خالد از ولید وجود
آمد و مراهق شد پیش حضرت علیه السلام رفت و ایمان آورد و در پیش حضرت همیشه می بود روزی
لشکر رسول علیه السلام شب از تتال کرد و این خالد همراه بود خواب وی را غلبه کرد و عنان از دست او
رفت و اسپ او را از لشکر خود جدا کرد چون بیدار شد لشکر خود را ندید و اسپ را بهر طرف میدوانید
تا نزد شد ناگاه دید که در کناره دریا وادی هست و در آنجا هفتاد هزار خیمه نصب کرده دید دانست که لشکر
ست و آن لشکر از کفار بود و خالد بن ولید اسپ خود را در جائی پنهان بست و خود را بمانند ایشان کرد در میان
لشکر در آمد دید که کفار را یکی معلم ترسا بود و منبر راست کرده بودند و آن معلم بر سر منبر بر آمده و پادشاه و
سائر ارکان دولت همه حاضر بودند و آن میخواست تا وعظ باطل کند و حق را بپوشد خالد بن ولید
دعا کرد و گفت خداوندا بخیر است زبان این نابکار بدروغ گفتن بربند آن معلم ترسا هرچند خواست
سخن از زبان او پیدا نمی آمد معلم ترسا گفت ای قوم بدانید که در میان ما محمدی آمده هست و در حق من
سحر کرده و زبان من بسته شده است پادشاه کفار را امر کرد تا تمام لشکر را تفحص کردند چون خود را
بمانند ایشان کرده بود نشناختندش گفتند یا امیر یافته نمیشود معلم ترسا گفت ای محمدی ترا سوگند
بآن محمد است که خود را بنما و بگو که در حق من چه سحر کرده خالد رضی الله عنه بخود اندیشید که یک جان چه
باشد اگر هزار هزار جان هم بودی فدای حضرت رسالت پناه میکردم برخاست و گفت ای قوم
محمدی و دای بدبختان سحر و دین محمد صلی الله علیه وسلم است و گفته سحر کار تست ای معلم...

خالد ابن ولید

بر منبر برآمدی و خواستی که باطل را حق گویی و حق را باطل من بر حق بود دعا کردم که خداوند زنجیر است از
زبان او دروغ بیرون میار معلم ترسا گفت که من از تو پنج سوال می پرسم اگر گفتی زنار از میان خود
دست بشو خالد رضی الله عنه گفت قبول دارم اما بشرط آنکه من از تو یک مسئله می پرسم جواب آن بگویی
پادشاه و ارکان دولت در میان گواه شدند معلم گفت در توریت خوانده ام که بهشتی در بهشت چندین
طعام و شراب خورد و او را هیچ بول و غائط نباشد و نظیر او در دنیا کدام است جواب داد که چون فرزند
در شکم مادر بعد از چهار ماه و ده شب زنده میشود و ارواح در قالب او در می آید و روزی و رزق
خداوند تعالی بوی میرساند و چون تولد شود در حال بول غائط کند و اگر در شکم مادر بول غائط کردی مادر او
هلاک شدی اینست قدرت خدای تعالی باز گفت که در توریت دیده ام که در بهشت درختی ست طوبی
نام که هیچ کوشکی و سرایی و خانه و جای در بهشت نیست که شاخ و برگ و میوه و سایه آن درخت طوبی
در و نرسیده است نظیر او در دنیا چگونه است جواب داد و گفت چون آفتاب [illegible] ایستد
هیچ جای نیست که روشنائی آفتاب بدو نرسد همچنین درخت طوبی مثل آفتاب است
و در قدرت خدای تعالی [illegible] شک نیست باز گفت که آن [illegible] است که یک کرت آفتاب بر وی دیده است
گفت آن قعر رود نیل است که [illegible] یعنی اسرائیلیان [illegible] که قوم فرعون بودند بنده ساخته بودند
و قبطیان بر ایشان سوار میشدند و زن و فرزندان ایشان را بنده ساخته خرد و کلان ایشان را تیر و
کمان بدست گرفتن نمیداد و محنتهای بسیار بر ایشان می راندند پس حضرت موسی علیه السلام را گفتند
که اگر ما را از ایشان خلاص کنانی ترا ایمان آریم حضرت موسی علیه السلام گفت که هر کس پیش صاحب خود بروید
و اسپ براق [illegible] بر وی بار نیاید ایشان بگریزم و خلاص شوم قوم موسی علیه السلام هر یک پیش صاحب خود
رفتند و گفتند که ما را جای مهمانیست و هر یک بنده خود را [illegible] کرده می فرستند شما نیز ما را سوار کنید هر یک
بندگان خود را سوار کردند و روانه شدند و بر ایشان خنده میکردند که هیچ گاه اسپ سوار نشده اند همه سواران
خواهند افتاد چون روزی چند گذشت هامان ملعون که بد و وزیر بود گفت که غلامان گریختند و شما را عقل
مرا قبول نکردید که ایشان خواهند گریخت اکنون در پی ایشان باید رفت فرعون فرمود که منادی لشکر
نموده از عقب ایشان ارسال کنید چون لشکر فرعون شنیدند لشکر از عقب ایشان رفت چون لشکر
[illegible] بر دریای نیل رسید از عقب غوغای لشکر فرعون شنیدند و قوم حضرت موسی علیه السلام لشکر

سوار بودند همه از خود نا امید شدند چون لشکر سید آفتاب بحکم جلیل یک نیزه وار نزدیک همچنان
ایستاده بود ایشان دوازده قوم بودند برای قوم یک یک راه آب بشگافت و دوازده راه نقش شده
چنانکه جمله لشکر یکدیگر را میدیدند و دران آب و آفتاب بحکم جلیل یک نیزه وار نزدیک شد تا زمین که
زیر آب بود خشک شد و قوم مهتر موسی علیه السلام درگذشت و فرعون سید آب همچنان ایستاده بود
و هامان گفت شاید که بدعای مهتر موسی علیه السلام شده باشد هامان بدبخت گفت شرم نداری که دعوی
خدائی میکردی و این زمان مهتر موسی گذشت و تو می ترسی و این آب آنست که بفرمان تو پدید شده بود و از
بهر تو شگافته است فرعون هر چند راس اسپ میگرفت اما اسپ سرکش بود و نتوانست در آب در
آورده اند که دران مقدار سوار یک اسپ مادیان بود بلکه بلند نر بود نا مهتر جبرئیل علیه السلام با مادیان ابلق
از بهشت سوار شده آمد بران دوازه که فرعون بود در پیش شد و اسپ فرعون سرکش بود در عقب او در رفت
و منع نتوانست کرد و فرشتگان از آسمان فرود آمدند و تمام اسپان لشکر را تازیانه زدند چنانکه همه در
آب در آمدند مگر سامری و هامان وزیر که خود را از اسپ انداختند سامری از زیر سم مادیان جبرئیل علیه السلام
کف خاک گرفت و همراه کرد و نگاه میداشت چون سر لشکر قریب بیرون آمدن شد و از عقب ماهی
در آمدند آب بر هم شد و بشکست و چنان آواز داد که جمله لشکر موسی علیه السلام بر زمین افتادند و بحکم خدا
تمام لشکر فرعون را آب بطرف لشکر موسی علیه السلام انداخت و جانهای ایشان قبض شد و لیکن
یک تار موی از سلاح و یراق و جامه و اسپان ایشان هلاک نشده بود بلکه همه سلامت بماند تا قوم
موسی علیه السلام غنیمت کردند و فرعون را نیافتند و چون نیک طلب کردند پایان ترا از همه لشکر
او را یافتند و دیدند که پیرزن بر سر او نشسته بود آورده اند که ریش فرعون مروارید سفته گرفته بود آن
پیرزن مروارید از ریش او می چید گفتند که تو کیستی گفت من زن مسلمه ام روزی در محل آمده بودم که فرعون
سامرده بیایم تا مروارید ریش وی بچینم چه خوش بود این زمان حق تعالی این با مدد دست من انداخت
که من مروارید را بچینم پس خالد بن ولید گفت که آن زمین و نیل است که یک مرتبه آفتاب را دیده
باز معلم تا گفت که آن کدام جانورست که از جن و انس و ملک نیست و با سلیمان پیغمبر سخن گفته
جواب گفت آن مورچه بود که قوم خود را گفت که در سوراخهای خود در آئید که ظالمان آمدند مبادا که
زیر سم اسپان و شتران هلاک شوید باد رفته پیش مهتر سلیمان علیه السلام غمازی کرد که مورچه چنین گفته است

حضرت سلیمان مورچه را در پیش خود طلب کرد که لشکر مرا چرا ظالمان گفتی گفت در حق مورچگان همه کسان ظالم
اند که از احوال ایشان خبر ندارند پس سلیمان گفت که ای مورچه سرت چرا کلان ست مورچه کلیجا نام گفت
که سر من پر از عقل ست سلیمان باز گفت کمرت چرا باریک ست گفت خوردنم اندک ست باز سلیمان گفت
دنبالت چرا کلان ست مورچه گفت هر که دنباله خود داشته باشد از دنباله دیگران نه پرسد گفت چند
خوردنی خوری گفت در سال یک دانه گندم بعده مورچه را در شیشه حبس کردند و دو دانه گندم پیش او نهادند
چون بعد از انقضای سال کشودند یک و نیم دانه خورده بود مهتر سلیمان گفت که چرا نخوردی مورچه
گفت از ضعیفی خود اندیشیدم که مرا یاد آرند یا نه بار دیگر این را نیز قوت چند روز بسازم باز مورچه گفت
که ای پیغمبر خدا نامت چرا سلیمان کرده اند مهتر سلیمان گفت که شما بگوئید مورچه گفت سلیمان آیت
که تا سلیم باشی بر بندگان خدای و هیچ زنده سری از تو نرنجد مورچه گفت که تخت شما بر هوا که می برد گفت
باد می برد گفت در روز قیامت خرابی جهان بچه باشد گفت به باد پس گفت که بنیاد اعتقاد شما بر باد ست
سلیمان او را از پیش شنید و باز داد و معلوم رسا گشت آن نازاده کدام بود که زاده بگشت و آن جانور
کدام ست که از جن و انس و ملک نیست و در بهشت درآید خالد بن ولید رضی الله عنه جواب داد و گفت
که آن نازاده نمرود لعین بود که ابراهیم را گفت که بکدام لشکر تو با من برابری کنی لشکر را هین بیا خلیل الله
گفته که ای لعین همه لشکر خود را بمن بنما که لشکر من خدای ست بامر خدای تعالی عز و جل خواهم نمود
پس نمرود فرمود که سی صد فرسنگ در سی صد فرسنگ لشکر او جمع شدند و ابراهیم علیه السلام دعا کرد
یا الله اصغر ترین لشکر تنها پشه است لشکر پشه را بفرستید تا قوم نمرود را هلاک گرداند بعد از آن از حق
سبحانه و تعالی ندا شنید که یا ابراهیم اگر پشه نمی گفتی اصغر ترین لشکرهای من آن بود که اگر ده تن
از ایشان جمع میکردی یک پشه تمام نمی شد همه ایشان را هلاک میکرد و خانه ها که نزدیک کوه قاف
پیدا نشده بودند از اسپ یا بسه سواری بر قوم نمرود یک پشه آمد آورده اند که ایشان از آن پس چنان کوس و طبل
و سرنا نواختند که مرغان از هوا می افتادند اما چون لشکر پشه در رسید چندان غوغا خاست که همه سوار را
لگام از دست رفت و هر یک را نیش میزد که بیک نیش زدن با ایشان آدم از اسپ بدر می افتاد و هلاک
می شدند و شاه پشه کلیجا نام رفت و در دماغ نمرود جا گرفت و آن ملعون [illegible] آمد و مهتر ابراهیم پیش
رفته و گفت که ای نمرود مسلمان شو و ایمان آر نمرود گفت که میگوید که پیغمبر ابراهیم علیه السلام گفت

بهم سلم از رساله

اهل بیت تو وجمله اهل وعیال تو می گفتند لا اله الا الله ابراهیم خلیل الله چون نمرود بدبخت خشمید شمشیر
را گرفت وبگمی را نسبت شهادت نشانید وسر ابراهیم باز گفت مسلمانشو گفت که میگوید که تو پیغمبری گفت کوشک
وسرای تو از هر چوب میگوید او از برآمد که لا اله الا الله ابراهیم خلیل الله نمرود آتش در زد وهمه را
بسوخت واز انجا در جای باغ رفت پس از هر درخت که رفتی آواز شنیدی که هر شاخ می گفتند
لا اله الا الله ابراهیم خلیل الله در جهان را قطع کرد چهل روز بر جای که پهلو زدی زمین وسنگ همان کلمه
گفتندی واز انجا گریخته دیگر جا میرفتی وسر خود را به سنگ میزد واز جهت سوزش پشه که در دماغ او رفته بود بدین
نوع عذاب هلاک شد نمرود ناپاک وزاده پشه این بود که اصل پشه از گیاه است وآن جانوران که در بهشت
روند پشه نمرود وناقه صالح علیه السلام وحمار عیسی وقوچ ابراهیم خلیل الله وقوچ آن گوسفندرا گویند که
خصی کرده نباشد وسگ اصحاب کهف وفیل صاحب الفیل وذیب یعقوب علیه السلام ودلدل
امیر المومنین علی رضی الله عنه ونعل حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم هانا معلم ترسا گفت که ای
خالد این همه راست گفتی ومن در اظهار دین باطل خود مینشستم که چیزی بگویم اما چون شما دعا کرده اید بقبول
دعای شما چیز راست دروغ از دهن من صادر نشد خالد گفت ای معلم راست بگوی که بر در بهشت چه نوشته
است وهرکه آنرا گوید جزای او چه باشد معلم ترسا بسوی پادشاه دید پادشاه وارکان دولت گفتند همه می
بینی تو نیز جواب او بگوی معلم گفت که در توریت دیده ام که بر در بهشت نوشته است
لا اله الا الله محمد رسول الله هرکه این کلمه بگوید از عذاب دوزخ خلاصی یابد ودر بهشت در نعمت
برسد وحور وقصور در بیابد حق تعالی بیابد پادشاه گفت وای صد وای بر تو که مارا ازین نعمت محروم
داشته بودی پس پادشاه ومعلم ترسا وتمامی هفتاد هزار لشکر مسلمان شدند پادشاه خالد را پیش خود نشانید
وگفت مارا از محمد رسول الله خبر ده که کجاست خالد واقعه را گفت که من نیز همراه بودم در راه غلط کرده ام
وباین جانب وشما افتادم وهمان ساعت مهتر جبرائیل بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم نازل شد
گفت هیچ میدانی که خالد کجاست و چه شد ودر تمامی لشکر تفحص کرد او را نیافت واز مهتر جبرائیل پرسید که
کجا باشد مهتر جبرائیل جواب داد که در فلان وادی است واین هفتاد هزار لشکر را مسلمان کرده است حضرت
همدران ساعت پیکی را بجانب او فرستاد وپیک از سوزش توشه هم نگرفت بخدای تعالی همدرا
پیش خالد رسید پیغام حضرت رسول الله صلعم رسانید وخالد با پادشاه مع تمامی لشکر روان شدند

چون قریب رسیدند حضرت ایشان را قریب نزدیک نشاندند و بجهات ملاطفت بسیار کرد پس حضرت گفت
الحمد لله که از نسل ولید خالد پیدا شد که دین مرا کوشش کنند و آورده اند که در هنگام خلافت امیر المؤمنین
حضرت ابا بکر الصدیق رضی الله عنه شش هزار لشکر را مسلمان کرده بود پس نیت خالد الا احسن کنیا
برین جمله است که تمامی خلق بوحدانیت الله تعالی و باوامر ومنهیات او مقر باشند و ایمان بر پیغمبران
وانچه بر پیغمبران وارد شده است آورده باشند و باید ای خلق تحمل نگردند تا ایشان ایمان آرند
و بعذاب سرمدی گرفتار نشوند ای عزیز چون ایمان بوحدانیت الله و برسالت مصطفی صلی الله علیه
وسلم آوردی شاید که ایمان را عزیز داری و شریف تر و دوست تر از جان و زن و فرزند داری و عصمتی او
تعالی او چهار چیز است اول یافتن ایمان شاد باشد بشک و یقین داند که ایمان همین است که
هر که در حکم او در آمد درین جهان جان و مال و فرزندان و از گمان برکردن واو را بناحق رنجانید الا ان
در آید و در ان جهان از عذاب ابدی خلاصی یابد و به بهشت پر نعیم و دیدار عظیم حق جل و علی مشرف گردد
از برکت ایمان دوم ترسناک بودن از زوال ایمان چنین بهشت که نجات هر دو جهان ست پس او را
از گفتار کفر نگاه دارد چنانکه در دستور القضات ست که اگر کسی مسئله شریعت شنید که ثمن بهشت
لا اله الا الله محمد رسول الله است و باشنید که بسبب گناه اندک نیز کسی شایان سقر شود
و سامع گوید که اگر اینچنین ست ما را غم نیست و یا طرب نیست کافر گردد و نیز اگر کسی مسئله شرعیه کرد
سامع گفت که باین کار که میرسد کافر گردد و نیز اگر کسی را مسئله طریق و سفا گوئی که چنین نعمتهای
بهشت ست و یا چنین عذابهای سقر و او گفت که ان جهان کسی نیامده ست کافر گردد زیرا که یکسب
آسمانی ایمان نیاورده باشد و نیز دوم هفت چیز اند اگر یک از ایشان را یک گفت قولاً و فعلاً
واعتقاداً کافر گردد چنانکه گوید اگر فلان خدای جهان گردد و یا فرزند خدای گردد و ام خود از وی ستانم
کافر گردد و یا فرشته را منکر شود و یا دشمن ولید چنانکه گوید که دیدار فلان برمن چون دیدار عزرائیل و
منکر و نکیر را بد گوید و یا خازنان دوزخ را بد گوید و دشمن دارد کافر گردد زیرا که ایشان هر چه می کنند بفرمان
رب العزت میکنند پس گویا که بحکم حق راضی نباشد و تا گوید آنچه در کتابها ست همه دروغ و افسانه است
عالمان انبیا هی گویند و درویشان از علم باطنی سفید ست و درویشان و عالمان از قدیم الایام دشمنی ست کافر
گردد زیرا که عالمان از کتاب گویند پس گویا که بکتاب عداوت کرده باشد و اگر پیغمبران را بندگی افضل از همه

خلق و از ملک و از اولیا نداند کافر گردد چنانکه بعضے عوام که خود را پیشوای خلق دانند و باین حیثیت تمسک
مینمایند که الولایة افضل من النبوة با فترا در رفض و گمراهی معنی حدیث به تحت لفظ مریدان باین معنی فهمانند
و ولایت خود را افضل از نبوت مهتر موسی علیه السلام و غیر ذلک میدانند و خود را و مریدان خود را از دائره
شریعت و ایمان بیرون می آرند و در ورطهٔ کفر و هلاکت گردند و خبر ندارند چنانکه در رساله عبد الله یافعی
آورده است که چون شیطان شیخ عامی را در خلوت یابد خنده و شادی میکند که بسبب این خلوت وی را
کافر سازم و صراحی را در دست میگیرد و در آن گل میکند و کمیز می اندازد و می برد و وی را میگوید که مبارک باد
ترا این مرتبه و ولایت که این گلاب و خوشبوی بهشت ست بعضے دیو و پری را می نماید که چراغها در دست
دارند و مرغزارها و جایهای خوب که این منزل گاه شماست در بهشت بعضے دیو و پری را باید بنماید بصورت
حوران و بعضے بصورت پیران و عصا در دست و ایشان را می آرایند تا او را بدان میل و رغبت شود آورده اند
که شیطان عرش و کرسی و سبع سموات بدو نماید که الحال از عرش گذشتی بلکه یک صورتی را بدو نماید
که این خداوند جهان ست و آن شیخ جاهل بدو معتقد شود و گوید که خداوند جهان را دیدم پیش او سجده
کند و شیطان او را گوید که الحال کار شما از مهتر موسی علیه السلام بدر گذشت زیرا که برو تجلی صفاتیه
شده باشد و بر شما تجلی ذاتیه شده است شیخ عامی برو معتقد شود کافر گردد و معنی حدیث بظاهر از روی
حقیقت اینست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم ولایت خود را از نبوت خود افضل گفته
است زیرا که ولایت با دوست بودن و از خود محو شدن بود و نبوت اشتهار و دعوت خلق و طلب
معجزات و متعلقات با خلق ست از این جهت ست که حضرت رسالت پناه نماز تهجد را و شب بیداری بر خود
فرض کرده بود که شب خلوت عاشقان ست و صلت محبوبان ست بیت گر روز نیابیش ز غوغای عرب شب با
محرم عاشقان ست بشبهاش طلب ☆ اما اندوی حقیقت لی مع الله وقت لا یسعنی ملک مقرب
و از خود که نبی مرسل بود خبر نداشت اما صوفیان روایت در علامات از وحدت نمانند که قبلهٔ واحد
و موجود که لولاک لما خلقت الافلاک اشارت بدو است که اما وست واحد با انان جهت که
خواهان او و جمله خلق شد قبله بود و موجود با جاه طفیل وجود خود بعیان ثابت تا ظهور او محکومی
تا اسفل السافلین مهدیت نیز قبله بود در بعثت مراتبه است که مذکور شد که چند کرت مضطر شده بود و سبب
آنکه پانزده سند از وی وحی منقطع شده بود چنانکه در مصباح العاشقین ست که رفته می اهل کتاب

مشورت کردند و عالمان را جمع کردند تا پیش حضرت شدند و چهار مسئله اندر پرسیدند اگر دو را گفت دو را نگفت
پیغمبر ست و الا اگر همه را گوید نشود باشد سها که از گویان و گمراهان اندوی دیگر نیز مسگویند چون پیش حضرت
آمدند و گفتند که اگر شما رسول خدائید بگوئید که قصه مهتر نوح و دقیانوس چگونه بود و مثل مانند روح
چیست بما بگو و قیامت کی خواهد شد حضرت بی توقف گفت فردا بگویم و ان شاء الله در میان نه آورد پانزده
روز مهتر جبرئیل علیه السلام از رب العزت نیامد حضرت ازین اندوه پوشیده در گوشه رفت دیگر لیست و کافران هر روز
می آمدند و یکدیگر را می گفتند که خذلهم الله که این مرد پیغمبر بود اما خدای وی را بگذاشت و بدشمنی گرفت
و شرم نداشت که دعوی پیغمبری میکرد خاک در دهن ایشان بعد از پانزده روز مهتر جبرئیل آمد و گفت
چنانکه از مشرق تا مغرب پر از نور گسترانیده بود و در خبر ست که بسی و بسیار مهتر جبرئیل علیه السلام بصورت
خود با آن عظمی که با و داشت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم را و کفار نکرا نمائیده بود و در اوقات
دیگر بصورت یاری می آمد که همان مجلس حاضر بودی و اکثر بصورت دحیه کلبی آمدی و بیامد و گفت
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ وَالضُّحٰى وَاللَّيْلِ اِذَا سَجٰى مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلٰى وَلَلْاٰخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْاُوْلٰى
تا آخر یعنی مهر خداوند تبارک و تعالی تحفه درود لطیف او رو رسانید و قسم یاد کرده است بوقت چاشت
یعنی بروشنائی روز و تاریکی شب تاریک چون تاریک شود یعنی از شب تاریک روز روشن بیرون
آید و از روز روشن شب تاریک بیرون آید و این قسم بر قدرت خود ست که آفریننده روز و شب ست
و بروایتی از روز مراد جمال حضرت ست که آفتاب ذره از فروغ جمال اوست و مراد از شب دو گیسوئے
مشکبار اوست و جواب قسم اینکه نگذاشت ترا خدای تو و بدشمنی نگرفت شما را و آخرت که سرای باقی ست
بهتر ست شما را از دنیای فانی اما چون در میان جمیع دشمنان ما را یاد نکردی و ان شاء الله گفتی برای
حسن تادیب جبرئیل را منع کردم قصه مهتر نوح علیه السلام و دقیانوس چنانکه معروف
ست بیان کرد از برائے قیامت این آیت خواند قوله تعالی اِنَّ اللّٰهَ عِنْدَهٗ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ
الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْاَرْحَامِ وَمَا تَدْرِيْ نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِيْ
نَفْسٌ بِاَيِّ اَرْضٍ تَمُوْتُ اِنَّ اللّٰهَ عَلِيْمٌ خَبِيْرٌ یعنی قیامت لاریب ولاشک
آمدنی ست اما روز مطلق و تعیین گفتن او کفر محض ست و نیز از آمدن باران اشکم و ران
و از کتاب کار مستقبل و از رسیدن موت کسی نداند مگر ستیکه خدای علیم و خبیر ست و گوید و قبول کننده این چنین

غیوب کافر شوند و بر ایشان روح این آیت خواند قوله تعالی یسئلونک عن الروح قل الروح من
امر ربی وما اوتیتم من العلم الا قلیلا و چون روح را تحت ظل کن گفت و در حدیث اخبار
صحیح وارد است که جسم لطیف است و حضرت رسالت پناه صلعم را بیشتر ازین آگاه نه کرد و از بیان او منع
کرد پس ما را و شما را اولی تر است که هیچ نگوئیم و ساکت باشیم و آنچه گمراهان و ملحدان از روح خبری میگویند
و مریدان خود را گمراه میسازند که ترا روح بنمائیم و در خلوت عوام الناس اطوار و انوار و تجلیات شیطان
معاینه میکنند احتراز از شیخ جاهل اولی تر از شیطان باید کرد زیرا که ایشان امتیاز میان روح و میان
ذات الله تعالی نمی توانند کرد بلکه بسبب نقصان خود روح را عین ذات دانند کافر شوند و الا اگر
مرشد مستقیم بر شریعت بوده باشد تجلی روح را از تجلی ذات امتیاز میدهد زیرا که روح را العقول صفات
فی الجمله تجلی هست مگر همه از برای اینست که در چهل حدیث حقیقت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرموده است
کقوله علیه السلام الخلوت هدایة والخلوت ضلالة یعنی هدایت در شان کسی ست که او در متابعت
کامل باشد و آن کامل نیز در متابعت کامل دیگر باشد تا عهد رسول الله دست بدست آورده باشد و
کامل کسی را گویند که چهار علم تمام دانسته باشد اول علم تفسیر و احادیث تمام داند دوم علم فقه که گفته اند
که اگر یک مسئله شرعیه نداند او را مرید گرفتن روا نیست سوم علم مناظره و علم کلام و عقاید تا مرید او را
قولاً و فعلاً و اعتقاداً لغزش نیاید چهارم علم لغات یعنی از سر نفس و روح خبردار باشد که سید جلال الدین
بخاری در رساله خود آورده است که بسیار مریدان از پیران ناقص بخلوت و مراقبه ذات روح را
بینند و ایشان را خدای پندارند کافر شوند چنانکه نجم الدین کبری قدس الله سره را مریدی بود
و او وضو ساخت و در خلوت رفت و بعد از ساعتی بیرون آمد و گفت یا شیخ خدای جهان را دیدم
گفت خاموش باش که آن نور وضو بود که از ابتدای وضو تا آخر سلام هفتاد و دو نور مشاهده
میشوند همه نتیجه از آن وضو و نماز است و ضلالت در حق کسی ست که علم ظاهر چنانکه مذکور شد و
از علم باطن چون وحدت واحدیت که سیر خاصان است نیز آگاه نباشد اما بسبب جهل عامه خلق و جهال
در خلوت میدرمی آرند و به تجلی شیطان و القای نفسانی همه را گمراه و ضال و مضل سازند یکی گوید که
ما خدا را دیدیم دیگری گوید که ما ذات را دیدیم کسی گوید ما صفات را دیدیم کسی گوید که ما ملک الملک
و ملکوت را دیدیم و علم فقه و احادیث و تفسیر را حجاب راه گویند و ضال و مضل میگردند و از آن روند

شنیده اند که در نفحات الانس ست قوله تعالی یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و
صاحبته و بنیه چون دوزخ را نمایند در روز قیامت که قوله تعالی و اذا سمعوا لها شهیقا
و هی تفور تکاد تمیز من الغیظ و ایضا قوله تعالی فکیف تتقون ان کفرتم
یوما یجعل الولدان شیبا السماء منفطر به کان وعده مفعولا و ایضا
قوله تعالی وجیء یومئذ بجهنم یومئذ یتذکر الانسان و انی له الذکری آورده اند
که دوزخ را پانصد گوشه است و در هر گوشه او پانصد زمام ست و بر سر زمام او پانصد فرشته دست زده
سوکلند تا روز قیامت بالا می کشند و کلانی هر فرشته چندان ست که یک پای او در آسمان و زمین نگنجد
چون دوزخ را باین زمین نزدیک کنند و شراره او چون هیزمهای کلان در هوا پانصد سال راه
دارد و آواز زبانه او چون آواز خر در گوش هر یکی میرسد و پانصد ساله راه بعضی را زبانه دوزخ میگیرند
و از خشم خدای چون دیگ مسین می جوشد و از آواز آتش آواز یکدیگر ممتاز نمیشود بایهم میزند و
آسمان از بالا بشگافد چون گل سرخ گردد و مانند روغن گداخته گردد و موی کودکان از هیبت سفید
گردد و مهتر ابراهیم خلیل الله در یک دست مهتر اسمعیل و در دست دیگر مهتر اسحاق هر دو دست را گرفته
باشند و مهتر موسی و مهتر هارون صلوات الله علیه یکدیگر دست را گرفته باشند و مهتر عیسی و بی بی
مریم نیز دست یکدیگر گرفته باشند و چون در آن روز قیامت که خدای تعالی آن روز را عظیم
خوانده است شداید و هولهای او معاینه کنند همگی از یکدیگر دست باکشند و بر ستون عرش
چنگ زنند و هر یک گوید نفسی نفسی مگر حضرت رسول علیه السلام دران روز امتی امتی
گوید و چون یار از یار و مادر از فرزند و پسر از پدر و پیر از مرید و زن از شوهر همه بیزار و الفرار
نمایند و فرشتگان عذاب شعلهای آتشین بر دست گرفته پیر و مرید را یکجا کنند و گویند که چرا دعوی
باطل کردید که پیر خود را خدای و پیغمبر گفتید و تجلی شیطانی را تجلی ذاتیه و صفاتیه می گفتید و سخن علما را
قبول نکردید ایشان گویند که ما طالب دیدار و نجات بودیم و همین شیخان و پیران ما ما را گمراه کردند
و بعضی بابایان ضامن شدند که ما شیخ زاده و پیرزاده و سید زاده ایم چون ما را دیدی نجات یافتی
بلکه تکلیف عبادت از میان برداشت و در باطل که پیش ایشان میکردیم و میگفتیم ما را منع نمیکردند پس پیران را
گویند که شما چرا چنین پیری و پیشوائی میکردید که بندگان حق یا امت محمد را از راه راست که شریعت

بیان صفت دوزخ

محمدیست بیرون میکروید آنها تا این پیران می گویند که چون ایشان بر ابطریق هجوم جاهلان پیش آیند
ما نیز خبری از شرم خود می گفتیم و بعضی از یکدیگر منکر شوند که با پیر و مرید ما نه ایم چون خدای علیم و علام ست حکم
کند که هر همه را یعنی پیر و مرید شیطان را هم در دوزخ اندازید و آنکه پیران کامل اند و مریدان خود را در
متابعت حضرت رسول علیه السلام مستقیم داشته اند در روز قیامت در گرمای قیامت استاده شوند
که گفته اند آفتاب را هژده روی ست الحال در چهارم آسمان ست و یک روی بجانب ماست و پیش
این یک روی هفتاد حجاب برف ست که در پیش روی آفتاب میرود و اگر نه تمام عالم را بسوختی و در آن روز
زمین دیگر می فراشند که آن زمین سفید باشد کما قال الله تعالی یَوْمَ تُبَدَّلُ الْاَرْضُ غَیْرَ الْاَرْضِ و آن روز
آفتاب را یک نیزه دار بر زمین نزدیک کنند و هر همه رویهای آفتاب را پایان کنند و هر فردے را
چندان عرق پیدا شود که هشتاد شتر تشنه اگر خورند سیراب شوند و هفت ساله در زیر سایه عرش باشند
چنانکه عالمان عامل و امیران عادل و آن کسانیکه شب و روز دو صد آیت از قرآن بخوانند و موذنان
حی و کسیکه خدمت علما کند و کسیکه در خرید و فروخت خود فریب ندهد و کسیکه بزنا قادر شود و از ترس
خدای عزوجل دور شود و روزه داران بعض و استغفار گویان در وقت سحر بر شتران بهشت سوار
باشند دران روز پیران کامل را فرمان شود که در زیر عرش روید ایشان گویند مریدان ما ایمان
بخدا و رسول خدا آورده بودند و امر و نهی را قبول کرده بودند اما بسبب گناهان در دوزخ روند الهی
بما بخش فرمان شود که ایشان گنهگار بودند همه را بدوزخ فرستم پیران کامل در آن وقت سوگند یاد
کنند که ما ایان به بهشت نرویم تا مریدان خود را همراه خود به بهشت نبریم چنانکه در کلام مجید فرموده بودے
قوله تعالی یَوْمَ لَا یُغْنِیْ مَوْلًی عَنْ مَّوْلًی شَیْئًا وَّلَا هُمْ یُنْصَرُوْنَ اِلَّا مَنْ رَّحِمَ اللّٰهُ که در روز قیامت یاری کار از
یاری بی نیاز نسازد از عذاب مگر کسیکه ایمان آورده باشد حکم شود از حق تعالی که ایشان را بسلاسل در
گردن و کمر اندازید و بسوی بهشت کشید چنانکه در خبرست لله عباد یسوقون الی الجنة بسلاسل
اگر جمله ملائک در یک پله بحسند از جای جنبانیدن نتوانند و جمله مریدان با ایشان بخشند و اگر در آمدن
قیامت شکی آرد که کی خواهد شد یا بگوید که قیامت چرا نمیشود کافر گردد و اگر تقدیر نیکی و بدی را از حق نداند کافر شود و اگر [illegible] شدن را
حق نداند کافر شود و سوم شرط از شرائط بقای ایمان اینکه دست و زبان از رنجانیدن خلق نگاه دارد
از آنکه مبادا که رنجانیدن خلق خدای را حلال داند کافر شود چنانکه نقل ست که امیر المومنین عثمان

رضی الله عنه روزی بندهٔ او بی ادبی و نافرمانی کرد حضرت امیر گوش او را بتافت باز گوش مبارک خود
پیش غلام داشت و گفت که گوش من نیز بمال غلام گوش او کشید امیر گفت که پیشتر بمال کما از خدا
می ترسم غلام گفت شما که خواجهٔ من اید از خدا می ترسید من چرا نترسم گفت ترا آزاد کردم و نیز
روزی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم مسواک بدست بجائی وضو نشسته بود کنیزک
آب رفته بود زود نیامد حضرت گفت نماز مرا ناوقت کردی اگر از خدا نترسیدمی باین مسواک ترا میزدم
بی بی عائشه رضی الله عنها گفت یا رسول الله چند الطاف مسکینی که مسواک و برا هیچ المی نرسد
حضرت گفت یا حمیرا اگر مسواک بزنم سوگند بخداست تا حساب نکنند به بهشت راه ندهند بی بی در گریه
شد و سر بد چندان گریستند که بیهوش شدند و الضیا بزرگوار بود پسرک خرد در کنار داشت از
فانیی دوستی از کنار خود جدا نمیکرد روزی نشسته بود کنیزکش آمد شیخ در دست داشت
و بر صاحب خود دست دهد از کرد شیخ از دستش افتاد و به پسرک رسید پسرک در شیخ کشید شهید در حال افتاد
و مرد کنیزک از انجا بزمین افتاد و بیهوش شد صاحبش برخاست و سر کنیزک را در کنار گرفت و پسر خود را
تا بجا شیخ کشیده ماند تا مردمان دیگر آمدند و شیخ را از پسرش کشیدند چون کنیزک بهوش آمد گفت چه
حال بود که بیهوش شدی کنیزک گفت از ترس شما که در حق ما چه خواهید کرد صاحبش گفت ترا آزاد
کردم و از من مترس زیرا که تقدیر خدا بود که ذره زیاده و کم نمیشود و الضیا گفته اند که بزرگواری بود
غلام خود را از سبب نافرمانی طپانچه چند زد و باز بغلام گفت که تو نیز با ما طپانچه بزن تا برابر شویم غلام
گفت که غلام را آن دل خواجه چه حاجت است گفت من کنیز صاحب بارم وا آن دل او می ترسم غلام
گفت شما آن دل صاحب خویش ننگ ندارید از هیبت بزمین افتاد و جان بحق تسلیم کرد آورده اند
که غلام سیاه در پیش اولیا آمد و توبه کشید و آن بزرگوار گفت برو سر کار انجام نیده از قلب تفتیش کن تا
ترا هم بخشد آن غلام همچنان کرد ناگاه بجائے رسید و بیهوش شده افتاد چون بهوش آمد پرسیدندش که
حال چه بود گفت حکم بر انجائی آوردم و درین جا گذری با چند چوب نده بودم بیادم آمد نیایم که بخشش او
جویم و بحل که خواسیم و بیم از انجا گفته اند که جوانی در پیش پیر توبه کرد چون از جانب پیر ماند گفت باز پیش
پیر آمد و گفت در وقتیکه گناه میکردم خدای تعالی میدید پیر گفت ای غافل تو ندانسته که خدای علیم
بد و اخفی ست گفت وای بر من که پیش انچنین خدای گناه میکردم نفسی سرد بر آورد و جان بحق تسلیم

کرد و بعضی گفته اند که حکم ایمان خوف و رجاست و ایمان تعلق بهر دو دارد چنانکه گفته اند الخوف ذکر
والرجاء انثی یتولد منهما حقیقة الایمان بیت مرغ ایمان را دو پر خوف و رجا مرغ بی پر را
پر اسیدن خطاست چهارم فصل شرائط مشهوره ایمان بجا آوردن شرط ابقاء ایمان ست اول
هستی خدای را بهشت دوزخ را بالغیب باور داشتن دوم علم غیب را خاصه حق تعالی داشتن
سوم باختیار خود ایمان آوردن چهارم حلالهای خدای را حلال اعتقاد کردن پنجم حرامهای خدای
را حرام اعتقاد کردن ششم برحمت حق تعالی امیدوار بودن هفتم از عذاب او ترسیدن و تفصیل
ایشان در رساله عصمة الایمان بیان کرده ام و اینجا از برای آن گفته شد تا اگر یکی از ایشان منکر شود
و بجا نیارد ایمانش زوال پذیرد اما دانستن حلال و حرام هم مهمات ایمان ست که اکثر و قوها و الناس
عنها غافلون لقوله علیه السلام الویل للجاهل مرة وللعالم سبعین مرة زیرا که عالم را پرهیز بدان
از شبهات و بدعات و مباحات که در نظر جاهل قبیح نماید لازم ست تا در متابعت ایشان عامه خلق در
ضلالت نیفتند لقوله علیه السلام ضل عالم ضل عالم چون عالم در بعضی امور که بعضی مباح گفته اند
امید عامیان از آن درگذرند و حرام افتند و حلال دانند کافر گردد چنانکه در مجموع خانی معاملات
آورده اند که هر که شیره جو و گندم و برنج و ارزن را بخورد و حلال داند کافر شود و اگر خمر بخورد چون شیره
انگور که بجوشد تا کف پیدا کند و مست کننده شود و یا از مویز و خرما و نیشکر شی ست کننده سازد حاصل
شود زیرا که این را مطلق حرام دانسته باشد و در آن شبهه حلال آرد و حال آنکه حلال نیست کافر
شود که در مشارق و تنبیه ابو اللیث و ذخیرة الملوک و نیز در مشرق المشارق برین
طریق مذکور ست که پیغمبر علیه السلام گفت هر که خمر بخورد ایمان از دل او چنان برپرد چنانکه کوزه پر از
آب که کسی باز گونه کنند و بر روی خود گردانند و در وی هیچ آب نماند قسم دوم آنکه او در روز قیامت انفیال
دوزخ پر کنند اصحاب رضوان الله علیهم پرسیدند یا رسول الله انفیال چیست و چرا خورند گفت دیم
و زرد آبه و عفونت آن که در دوزخ جمع شود و کل گردد چون آن را بخورند گوشت و پوست و روده های
ایشان بسوزد باز و در طرفة العین برای عذاب برویانند و ازین جهت غنند که نام اشیا را تبدیل کنند
و نامهای دیگر نهند چون بگنی و شیره و بوزه و سهد پس رسول علیه السلام گفت که زنهار صد زنهار
از دانشمندان خمر خواران دور باشید باید که با قوال ایشان هیچ اعتبار مکنید و در

در بستان ابو الليث است كه از دانشمندان كه وى ثقه نباشند دور باشيد و از ايشان علم نگيريد و
مسئله ايشان اعتبار نكنيد و با ايشان مجالست نكنيد لقوله عليه السلام الصحبة تؤثر و ايضا
لقوله عليه السلام مثل المجالس الصالح كمثل العطار و مثل جليس السوء كمثل القين
و نبى عليه السلام در باب خمر حديث فرموده است كه كل مسكر خمر و كل خمر حرام و خمر را از خمار گرفته
اند و خمار و اسنى را گويند كه روى پوشش باشد پس خمر گويا كه روى عقل بپوشد پس در شرح مشارق
است كه خمر ازان جهت فرموده اند كه اگر كسى خمرى از جو و گندم و ارزن و برنج سازد و آنرا خمر نداند كافر
گردد و خمر بر پنج نوع است يكى آنكه از انگور و خرما و مويز و شهد گير و چهار ديگر كه از حبوبات مذكور است
لقوله عليه السلام كل حبوبات اذا خرج من هيئة الاصليت فهى لعنة و من كلها فهو ملعون
و در بعضى ولايتها كه از هر جو سركه ميگيرند نيز حرام است زيراكه شليده حملا است چون تغير يابد حرام
شود مسئله اگر ميوه و پنير و شير هر چند فاحش باشند حلال است آورده اند كه امام محمد غزالى را
قدس الله سره العزيز پرسيدند كه يا امام هيچ گاهى از شما تبسم نديديم گفت وقتيكه من مقتدى بودم
تبسم ميكردم و ياران نيز مزاح ميكردم اما چون مقتدا شدم يعنى پيشوا گشتم تبسم بر من حرام شد زيراكه
اگر من تبسم كنم ديگران خنده قهقهه را حلال دانند كافر شوند و من ماخوذ باشم و شيخ سفيان ثورى قدس
سره العزيز در پلوان غيرى ميرفت ناگاه پايش بلغزيد و در زراعت غير رسيد ناگهى آواز داد كه اى ثور
نعلين در پاى چگونه در پلوان ديگران ميرفتى و نيز روزى پاى چپ در مسجد اول نهاد براى دخول
باز آوازى شنيد كه يا ثور و نام او ابو سعيد بود بعد ازان لقب خود را ثورى كرد آورده اند كه حضرت
بايزيد بسطامى قدس الله سره روزى پاى چپ در مسجد براى در آمدن نهاد از براى كفارت برده آزاد
كرد پس بايد كه در وقت دخول مسجد پايها را از نعلين بكشد و بدامن پاك كند بعد ازان در مسجد نهد
نقل است كه روزى در وقت خلافت امير المومنين مرتضى على رضى الله عنه يكى از اصحاب آمد و پاى
از نعلين كشيد و سنگ دروازه مسجد ماليد مرتضى على رضى الله عنه گفت اگر بروى من ماليدى
بهتر ازان بود كه سنگ مسجد ماليدى پس بايد كه چون در مسجد در آيد ببيند كه در مسجد اگر كسانى باشند
كه مشغول بذكر و تلاوت قرآن نباشند و سنت بامداد و يا پيشين نگزارده باشند سلام بگويد و اگر كسى
نباشد سلام برين طريق گويد كه السلام علينا و على عباد الله الصالحين و تحيت مسجد بگزارد دو ركعت

در رکعت اول بعد از فاتحه آیت الکرسی یک بار و سورهٔ اخلاص سه بار و در رکعت دوم بعد از فاتحه
اخلاص سه بار و بعد از فراغ رو بقبله بذکر و یا بتلاوت مشغول باشد و مادام که در مسجد ست به نیت اعتکاف
باشد اگرچه یک ساعت باشد و سخن دنیاوی نکند که گفته اند چون سخن دنیاوی کنند از دهن ایشان
گنده بوی در مسجد پراگنده شود و فرشتگان از مسجد بیرون آیند و بحضرت رب العزت بنالند که یارب
مایان را از بیت مبارک بیرون کشیدند از حق تعالی ندا آید که صبر کنید که تا مکافات شما در روز قیامت
از ایشان بگیرم در خبر ست که توبه چهار کس قبول نه افتد یکی سخن کننده دنیاوی در مسجد دوم کسی که
در حالت مجامعت و یا بول و غائط و استنجا سخن کند سوم در وقت وضو و غسل زیرا که در وقت مجامعت
و غسل کرام کاتبین پشت داده باشند که تا بعورات نگاه نکنند پس چون آواز کند ایشان گویند
لعنک الله که ما از تو شرم داریم و تو از ما شرم نداری و او از برای نوشتن ناچار ست که روی باو آرند
و نویسند چهارم در وقت تذاکره عالمان و وعظ و پند و نصیحت شاید که سلام هم نگوید که گوش داشتن
در وقت وعظ و خطبه فرض ست و سلام سنت پس ترک او اولی ست و نیز جواب سلام نگوید اگرچه
فرض ست که استماع وعظ و خطبه فرض عین ست و جواب فرض کفایت ست چنانکه در مجمع الملک ست
که درین وقت از دریای عمان تا حد عراق ازین طائفه حج ساقط ست زیرا که از یک طرف خطر دریا ست
و از طرف دیگر باج دادن مردم رافضی بدعت است پس در عبادتی که بدعت آید ترک آن اولی تر
است و نیز بسیار مسائل ست که امام اعظم ازان توقف کرد یکی ازان ختنه کردن ست که اگر خورد کرا
ختنه کردن فرمایم طفل بیگناه را رنجانیده باشم و اگر بالغ را گویم از برای سنت فرض ابرهنه کننده
باشم و این نشاید و صاحبین گفتند که کم از ده سالگی سنت بجا آرند و اگر بحد بلوغ رسید بقول
علمای ثلثه ختنه کردن ساقط شود که فرض را از جهت سنت برهنه کردن نشاید و نیز در طحاوی
آورده است اذا بلغ الصبی عشر سنة لایجوز الان ینام معه وختنه ولا مرالاجنبیة و علیه الفتوی
و در رسالهٔ شاه قاسم بدر الدین کروری آورده است که در بنی اسرائیل عالمی بود که متابعت نفس و
هوا آشکارا کرده بود و خواست که از گناهان باز گردد و توبه کند به پیغمبر وقتش وحی آمد که آن عالم را
بگوید تا هر کس که بگفته و دیدهٔ تو بگناه دلیر شده اند تا ایشان را از افعال بد باز نگردانی توبه تو موقوف
است با ایشان قبول نه افتد و چون از مسجد بیرون آید اول پای چپ بیرون نهد و حضرت پیغمبر

صلی الله علیه وسلم فرمود که هر که از مسجد بیرون آید و نظر سوی آسمان کند و این آیت بخواند قوله تعالی
ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار خدای تعالی او را بنظر رحمت نگرد و در
تفسیر مدارک این آیت است قوله تعالی ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار وما لکم من دون
الله من اولیاء ثم لا تنصرون که از حضرت شیخ سفیان ثوری منقول است که در دوزخ بیابانی ست از
آتش که لا یقطعها ولا یعبرها الا الله پس در آن بیابان جای عالمان باشد که از برای
گرفتن مال دنیاوی بر درهای ملوکان و امرا و توانگران نشسته باشند و قربت ملوکان جویند
و در پیش ایشان تملق کتملق الهره میکنند و اکثر اوقات از ترس ایشان مسئله شرعیه باهم میکنند و از جهت
مال دنیاوی ترک امر معروف و نهی منکر میکنند نعوذ بالله من افعال قبیحهم قال علیه السلام نفروا
من العلماء الذین اتخذوا ابواب الامراء لتحصیل المال فهم کذباب الخضرة
نصیب علی العذرة وایضا قوله علیه السلام العلماء امناء الله تعالی اذا لم
یخالطوا بالامراء فلو خالطوا بالامراء فهم لصوص الدین در عمدة الاسلام است هر که علم
بفزاید و عمل و تقوی نفزاید گویا که خداوند خود و دشمنی و عداوت میکند لقوله تعالی ولا تکونوا
کالذین یقولون ما لا تفعلون والذین یقولون ما لا تفعلون کبر مقتا عند الله
زبیر بن جبهه را پرسیدند صحبت که باید گرفت گفت با عارف گفتند عارف کیست گفت عالم گفتند
عالم کیست گفت کسیکه از ترس خدای تعالی خود را از همه کمتر داند لقوله تعالی انما یخشی الله
من عباده العلماء حضرت بایزید گفته است مرکبات به اقرب فهو من اصعب خطیئة نیز حدیث
حضرت است قال علیه السلام الویل للعالم سبعین مرة للجاهل مرة زیرا که عالم پرهیزگار را گویند که
از ذره گناه پرهیزد چنانکه پیش حضرت پیغمبر علیه السلام اعرابی نشسته بود پیغمبر علیه السلام این آیت خواند
قوله تعالی فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره اعرابی
گفت یا حضرت ما را همان علم بس است که ذره خیر را تا توانم عمل آرم و تکلیف بکشم و از ذره شر تا توانم احتراز
نمایم که ذره خیر را حرام و ذره شر را حلال دانستن کفر است پیغمبر فرموده است هذا الرجل فقیه عاقل
منقول است که بزرگواری در زیر سایه دیوار غیری نشسته بود و کتابت میکرد حرف تر بود خشک نمی شد
خواست که از آن دیوار پاره خاک بناخن برگیرد و بر آن حرف اندازد و در دل اندیشه کرد که حق غیر است

باز گستاخی کرد و دست پیش برد که چیزی سهل است چون خاک بسر زنگ گرفت هاتفی آواز داد که
باش چون سهل دستی در قیامت مکافات یابی کاتب از هول آن بیهوش شد صاحب سرای
بر وآمد و سرش را در بغل گرفت چون بهوش آمد پرسیدش که حال چه بود واقعه را باو باز گفت
صاحب دیوار نیز در گریه شد گفت ترا بخشیدم و آن ورثه علما را معلوم است پس باید برای استنجا از
ملک دیوار غیر کلوخی نگیرند اگر گرفتند باز در آنجا اندازند و از ملک غیری چوب برای خلال دندان
نگیرند و آورده اند که روزی حضرت مرتضی علی رضی الله عنه با خاتون جنت بی بی زهرا رضی الله
عنها حکایت از والا حضرت سلیمان میکرد که در وقت کار خیر دختر را او خود را تاجی داده بود که تمام تاج را
بگوهر شب چراغ مکلل کرده بود که هر یک گوهر از ایشان خراج ولایتی می ارزید خاتون جنت غمگین
گشت و دانست که مگر حضرت مرتضی علی و را داوی پدر من چیزی نیافته ست از مال دنیاوی
پس ازین جهت با حکایت او میکند و ازین اندوه در خواب رفت ناگاه جمال جهان آرای پدر
در خواب دید و گفت ای جان پدر حوران بهشت و مریم مادر تو مشتاق لقای تو شده اند شاید
که از دار الفنا بدار البقا درین ایام رحلت نمائی چون از خواب بیدار شد حسن حسین رضی الله عنهما را
پیش خود خواند و در روی ایشان میدید گاه خنده میکرد و گاه گریه میکرد چون مرتضی علی رضی الله عنه
آمد حالش چنان دید گفت ای خاتون جنت گاهی خنده میکنی و گاهی گریه میکنی این چه حالست
بی بی گفت که من در خواب چنان دیده ام چون جمال پدر و مادر و لقای ایشان خواهم دید از
فرحت میخندم و چون جدائی جگر گوشگان بیادم آید از غم میگریم و چون بی بی وفات یافت
و دفن کردند شبی مرتضی علی او را در خواب دید که مضطرب است فرمود که یا خاتون چون مضطر و دلگیر
استاده گفت سوزنی را از همسایه آورده بودم از برای دوختن جامه کهنه خود چون کهنها خود ختم در
جلال گوشه دیوار خلانیدم و باز باو ندادم مرا به بهشت راه نمیدهند چون حضرت علی بیدار شد آن سوزن را
یافت و بصاحبش رسانید شب دیگر در خواب دید که در قصری از قصرهای بهشت نشسته است و
حوران در پیش او صف زده استاده اند بخدمت و یک بی بی از زنان دنیاوی نیز بخدمت خاتون
جنت استاده بود مرتضی گفت که یا خاتون بهشت این زن کیست گفت این همان دختر سلیمان
پیغمبر است که شوهر او را ثنا صفت میکرد دید الغرض چون فردای روز قیامت شود علم حضرت

رسالت پناه صلی الله علیه وسلم که هفتاد ساله راه باشد استاده کنند وجمله ملکوت در جنبانند از جای
جنبانیدن نتوانند پس هاتفی از غیب آواز دهد که خدای عز وجل امر میکند که شیر من در دنیا زور و
قوت خود بکس نموده بود واین فرمان علم پیغمبر علیه السلام برگیر وبسبب دامادی وے علی مرتضے
یکدست بر علم زند همچون گلدسته بردارد وجمله صلحا وعلما دران علم باشند هر یک مانند گوهر شب چراغ
بدرخشند پس ما او مهتر سلیمان تاج دنیا کافی یافت وشما تاج علم مصطفے در عرصه عرصات
یابید وگوهر شب چراغ دران مردان باشید واز صراط گذرانیده باشید پس اے عزیز جهد و
کوشش تمام باید نمود وطلب علم که عالم از ذره گناه احتراز کند واگر دران افتد حرام داند کافر نشود
وجاهل از ذره مناهی قولا وفعلا واعتقادا خبر نباشد وجهل در اسلام حجت نیست پس بحلال
دانستن او کفر بود در خبر ست که گناه بزرگ را اگر همیشه یاد دارد واز سبب آن از عقوبت
حق تعالے ترسناک بود آن گناه خرد شود تا بصغیره رسد عفو شود واگر گناه خرد را فراموش کند وخبر دار
بزرگ میشود تا بکبیره رسد پس ازین جهت پیغمبر علیه السلام فرمود فضل العالم علی العابد کفضلی علی
امتی لان العلما سراج الدین وایضا قال علیه السلام سئلت جبرئیل عن فضیلة العلما قال هم
سراج امتک فی الدنیا والاخرة واوحی الله تعالی الی نبیه محمد العلماء اهلی وعیالی وسائر الناس
عبدی والعلم مالی ومن عطی مالی علی عیالی فله الجنة ولا ابالی ومن منع مالی علی عیالی فله النار
ولا ابالی وقوله علیه السلام من کان فی قلبه خردة من بغض العلماء یبقی فی جهنم دهرا طویلا
نقل ست که در زمانه هارون رشید ارکان دولت با او مجادله کردند که تمام اموال وخزاین بعلما صرف
میکنی وباین طائفه درویشان که مستقبل قبله نشسته اند ودر عبادت حق تعالے مشغول اند وعلاقه
از خان ومان بریده اند میل کم داری او گفت که استحکام دین نبوی وقوام شریعت مصطفوی واحکام
عقائد یقینی بعالمان ست وعالم هر چند که بے عمل باشد جاهل کس بشفاعت وے بهشت روند
وعابد اگرچه در متابعت عالم باشد تنها در بهشت رود والا بدوزخ لقوله علیه السلام شفاعة اربعة
بین یدی مولهم الانبیاء ثم العلماء ثم الشهداء ثم الاطفال الابویه پس ارکان دولت گفتند که باید
امتحان کنیم یکے شخص را در میان زجاجه در آورند وآن زجاجه رهیکل آدمی درست اندام ساخت
کرده بودند ودر اندران زجاجه جای روغن آتش کرده بودند چون شب شد آتش مشتعل کردند

پس تمام از سر تا پاے یک نور می نمود و آن شخص را گفتند که در صومعه فلان عابد برو و امتحان کن چون
آن شخص در صومعه در آمد تمام صومعه پر نور شد عابد از جاے برجست و گفت من انت آن شخص گفت
انا جبرئیل گفت شما را مرتبه پیغمبری شد زیرا که ریاضت بسیار بجا آوردید و مشقت تمام کشیدید الحال
حکم باری تعالے برینست که شما پیغمبر شوید و من جبرئیل ام هر معجزه که از شما خلق میخواهند من بر شما خواهم
آمد و با تمام خواهم رسانید شما را باید که فردا دعوی پیغمبری بکنید و دعوت نمائید عابد گفت اگر فردا
شما نیائید من چگونه خواهم کرد گفت وا باشد که جبرئیل هرگز دروغ نگفته است عابد قبول کرد و
آن شخص باکرام تمام از صومعه بیرون آمد باز پیش عالمی رفت که بغیر از فرض خداے هیچ از نوافل بجا
نیاورده بود و شب بفراغت خواب میکرد چون در پیش او رفت از انگشت پایش کشید عالم بهیبت
بیدار شد و خانه پر نور دید کلمه تمجید گفتن آغاز کرد و دید که از پیش او نمیرود گفت کیستی آن شخص گفت
منم جبرئیل که تو پیغمبر شدی حق تعالے در وحی فرستاد که شما علم بسیار کردید الحال باید که پیغمبرے
قبول کنید عالم گفت که اے ملعون بعد بن محمد عبد الله کسی را پیغمبری نیست و دست بر چوب برد و
سقطش گفت و خواست که چوب بر سرش کوبد آن شخص از پیش او گریخته در خانه خود آمد و چون روز
شد بادشاه و ارکان دولت آن شخص را در پیش خود خواندند و پرسیدند واقعه باز نمود همه ارکان
دولت بادشاه امام یوسف را پسندیدند که عابد کافر شد زیرا که این مقدار نه دانست که بعد از محمد مصطفی
صلی الله علیه وسلم پیغمبر دیگر نباشد و عالم ایمان خود را بسلامت برد پس معلوم شد که استحکام شریعت
محمدی بعالمان ست که نگاهبانان دین اند نه بعابدان و زاهدان اے برادر احتراز کن از عابد عامی
و جاهل و از عالم ناپرهیزگار و غافل آورده اند که سه صد و شصت مریدان امام حسن بصری قدس الله
روحه در ظاهر و باطن مانند او شده بودند و اگر در آتش مے نشستند چنانکه در آئینه آتش مے نمود دل ایشان
چنانکه آورده اند که یکی از ایشان واصل نام بن حارث روزی چند بخدمت امام حاضر نشد امام کسی را
فرستاد تا او را دعوت کند چون آن کس رفت سلام داد جواب نه گفت فرستاده گفت ترا امام میخواهد
گفت بخدمت امام بهر دمک چشم میرفتم اما به طفیل امام بخداے رسیدم و الحال رفتن پیش امام خود ضرورت
نمی بینم چون آن کس پیش امام رفت و واقعه باز نمود امام ویرا باز فرستاد و گفت بگو که امام خود
خواهد آمد و الا بیا آن شخص رفت و گفت که امام اینچنین گفته است گفت از آمدن او فردا باشم اما

بر فتن من رخصت خدای نیست چند کرت آن کس در میان گشت آن مرید اجابت ننمود عاقبت
امام خود پیش او آمد و اندکی امام نیز برنخاست و جواب سلام نه گفت امام گفت که این طریق
از کجا آموختی گفت که هم از طفیل شما بخدای رسیدم امام گفت این را حجتی باید تا واقعه راست باشد ناگاه
تخت نورانی بالای سر واصل آمد استاد چنانکه نور او بنور آفتاب غالب شد واصل
بر بالای آن تخت سوار شد و باز فرود می آمد و آن تخت غائب شد امام گفت روز دیگر نیز
باید شود تا کرامت با تمام رسد قبول کرد روز دیگر از طرف ولایت بصره مردمان حاضر شده بودند
دوم چون امام رفت وی همچنان در خرمی و بی ادبی خویش بود امام گفت کرامت دیروزینه امروز
باز پیدا باید کرد باز تخت پیدا شد و آمد امام گفت سوار شو هر چند که قصد کرد نتوانست سوار شدن امام
گفت ای لعنة الله چرا راه مرید من زدی آن تخت در هوا بماند و دود سیاه و پراگنده شد واصل خجل و شرمنده شد
در پای امام افتاد و تائب شد گفت یا امام این چه بود گفت تخت شیطان بود دیروز چون من بطرف او نگاه
کردم زنجیری در دست داشت و دراز شد و سوار شد چون من امروز نظر کردم نتوانست زنجیر یا پایان
از ترس من چون لعنت کردمش گم شد و گفته اند که بعد از وفات امام بغیر از آن واصل خود را پیر و پیشوای
تعلق کردند بسیار جهال را اندین حق بر باطل انداختند و متعزل گردید از آنجمله مریدان عبدالواحد بن زید و
حبیب عجمی را خانواده بود که پنج خانواده از عبدالله بن زید پیدا شد اول زیدیه دوم فضیلیه که تعلق
بفضیل بن عیاض دارند سوم ادهمیه چهارم ابو هبیریه پنجم چشتیه که تعلق بممشاد دارند نه خانواده از حبیب
عجمی پیدا شده اند چون عجمیه دوم داودیه سوم کرخیه چهارم سقطیه پنجم فردوسیه که تعلق بجنید بغدادی دارند
ششم عباسیه که تعلق بخواجه عثمان مغربی دارند هفتم سهروردیه که تعلق بشیخ ابو النجیب سهروردی دارند هشتم کبرویه
که تعلق بشیخ نجم الدین کبری دارند نهم شطاریه که تعلق بعبدالله شطاری دارند نقل است از امام حسن بصری
رضی الله عنه که هر که بغیر از ذات پیر کامل ارشاد خلق کند ضال و مضل باشد و این چهارده خانواده برحق
اند و لیکن بعض یک و بعضی تا چهار تا پنج کس را مرید میگیرند فتنه انگیز هم و جعلی مردمان بیهوده مرید میگیرند
و پیر میگویند که شما را چیزی بنمایم از اطوار و انوار گویا که همان پیر او همان نیست بلکه شیطان است که
ایشان را از راه حق بر باطل خواهد انداخت در ضلالت انداخت چنانکه روزی امام حسن بصری
رضی الله عنه مر اصحاب خود را گفت که شما مثل اصحاب رسول خدا هستید ایشان خوش حال شدند

امام گفت بریش و پش میگویم نه از روی عمل که اگر شما ایشان را دیده بودید همه را دیوانه میگفتید بسبب
آنکه از جملهٔ تعلقات دنیاوی منقطع شده بودند و اگر ایشان شما را میدیدند همه را کافر میگفتند و نیز روزی
کسی امام را پرسید که یا امام مسلمان کیست گفت مسلمانان در زیر خاک خفته اند و مسلمانی در کتابست
نقلست که روزی امام رضی الله عنه در قبر مرید خود نشسته بود و گریه میکرد و گفت ای یاران هر کسی
این گور را گور خود دانید از میان کسی گفت که آری خواهد آمد امام گفت لا بل هرچه آمدنی است آمده
پندارید هرهمه چندان گریستند که آن خاک را گلابه کردند اینست طریق مریدان از اینجاست که روزی
سید جلال جهانیان بخاری ثانی که پیر ماست در روضهٔ حضرت رسالت پناه نشسته بود که از بالا کسی
آمد و در روضهٔ مبارک می گشت حضرت ایشان میگفتند ای درویش بی ادب بنشین چون بنشست شیخ
فرید عطار بود از گفتهٔ سادات دل تنگ شد حضرت گفت که یا شیخ شما حلم کرده اید یا نه گفت من سفید
طلب دارم سید جلال بخاری رحمة الله علیه گفت گاهی شیطان را دیده شیخ فرید گفت یک مرتبه
دیده ام اگر آن باشد حضرت ایشان گفت چگونه بود شیخ عطار گفت که در ایام نوز چهار سنوره
سید زاده خواهران بودند بی بی خورد بی بی ... بی بی تاج بی بی شهبانو دختران بی بی تاج
در یاب هله لیلا بودند بی بی نور در بستم سوز روزه افطار میکردی من هم از همت مردانه بستم که من نیز
بدارم چون نظر کردم از چهارده روز پیشتر رفتن نتوانستم روز چهاردهم علی الصباح نور شرق افتاده بودم
دچون شعلهٔ آفتاب برآمد در میان او چیزی سفید بود در آمد در دلم رفت تشنگی و گرسنگی از من رفت
آمد در دلم چندان کدورت و سیاهی نشست که آنچه از علم باطن و مراتب درویشان میدانستم از
باطنم جمله رفت خواستم تا خود را در چاهی آویزان کنم چون خود را آویزان کردم آواز داد که کار تو بر آمد
آمد برای چون بر آمدم هیچ سیاهی از دل من نرفته بود باز خود را آویزان کردم باز آواز کرد که برای
باز بر آمدم باز از خاطرم سیاهی نرفته بود همچنان مدت شش ماه آویزان بودم و مرا بیرون می کشید
و بعد از شش ماه چون آویزان شدم باز آواز کرد که کار تو بر آمد از این چاه برای گفتم ای ملعون تو
از من چه می طلبی چون شناختمش باز دیگر آواز نکرد و آن سفید از دلم بیرون شد و در خاطرم صفائی
پدید شد و آنچه از باطن من چیزی رفته بود باز آمد پس سید جلال گفت که سفیدی عین سیاهی
است زیرا که اگر شما را علم می بود شیطان روزهٔ شما نمی شکست و در مدت شش ماه شما را فریب نمیداد

واز روضه مبارک بالائی پریدی که پای نهایت بالای روضه بودی پس شیخ عطار گفت که یا سید
جلال شما که علم کرده اید شیطان اهم گهی دیده اید گفت دو مرتبه یک کرت درین زمان دیدم زیرا که چون من
درون روضه سر در آوردم از عقب کسی فریاد کرد یا سید جلال بشما کاری دارم من بفراست علم دریافتم
که درین چنین محل که من بزیارت روضه حضرت میروم مرا منع میکند نباشد مگر شیطان گفتم ای لعنة الله چه
کار داری و دیگر روزی دیدم که کلام الله در دست گرفته بود گاهی پیدا میشد و گاهی غائب گفتم ای
لعنة الله بکلام حق چه کار داری شیطان کلام الله را از دست انداخت و رفت بعد ازان حضرت
خواجه عطار در طلب علم مشغول شد ای برادر خوف این مبلغ باید کردن که مهتر داؤد علیه السلام همیشه
گریه میکرد و از گریه کردن نمی آسود و چشمان مبارکش ورم گرفت مهتر جبرئیل آمد و گفت ای داؤد گریه
از برای چیست گفت از برای آنکه اگر مارا از کار آخر بیاگاهند مهتر جبرئیل گفت که خدای تعالی میفرماید
که اگر چندان گریه کنی که سنگ خاره از آب چشم بگدازی آگاه نکنم و محمد آخر الزمان آید که از طفیل او
جمله موجودات در وجود آوردم و از نه آگاه مرا یاد و لام کار ست یا از جانب راست بعد از خروج
ارواح آواز آید لایخافون و یا از جانب چپ آواز آید لایشترون و نیز مهتر یحیی علیه السلام چون
بغایت جوانی رسید چندان گریه میکرد که رخساره مبارک او ریش شد و چون افتاد هر دو طرف استخوان
می نمود و مهتر زکریا علیه السلام گفت که ای پسر من دعا کرده بودم که خداوندا پسری ده که
پیغمبر مرسل باشد و پیش ازین نام بنام و کسی نهاده باشد بفرمان خدای نام شما یحیی نهادم
و شما چندان گریه میکنید که روز روشن بر من تاریک شد حال چیست گفت ای پدر جبرئیل آمد و گفت
که میان دوزخ و بهشت وادی ست که مسافت او قطع نشود مگر باب چشم مهتر زکریا علیه السلام گریه
کرد و گفت ای پسر گریه دراز شد مرا نیز گریه باید و رجا بیشتر از خوف باشد لقوله تعالی سبقت رحمتی الی
غضبی چنانکه وقتی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم با خداوند خود التماس کرد که یا رب العزة
حساب امت من بدست من بده تا در پیش پیغمبران دیگر شرمنده نشود حق تعالی گفت یا محمد
ذات ما ارحم الراحمین است میخواهد که پیش تو نیز شرمنده نشود حکایت آن جوان یاد کن و آن
چنان بود که روزی جوانی پیش شما آمد و گفت که یا رسول الله گناهی عظیم دارم و بگو که مانند ما
گناهگاری را در کلام دوزخ در اندازد و شما فرمودید که چه گناه کرده جوان گفت عاشق دختر بودم

واد پارسا بود و بهیچ نوعی با فعل ناشایسته نمیکرد و چون از دار الفنا بدار البقا رحلت نمود شب رفتم و او را از گور کشیدم و خواستم که با و مجامعت کنم دست راست بر اندام نهانی خود نهاد هرچند که تکلیف کردم دور نتوانستم کرد کارد کشیدم و دستش را ببریدم باز دست چپ بر اندام نهانی خود نهاد آنرا بریدم و کار ناشایسته بدو کردم و چون روان شدم از عقب آوازی شنیدم که ای جوان مرا درین معرکه مردگان جنب و شرمنده کردی برو در عرصات شرمنده شوی یا رسول الله پس جزای من چه باشد شما فرمودید که از پیش من دور شو تا از شومیت تو بر من عذاب نزول نشود و آن جوان از پیش شما برخاست و راه بیابان گرفت و گفت یا صمد احد مرا از حضرت خویش براند و در حضرت پاک تو آمدم از پیش خود مرا مران باری خبرم کن که مرا در کدام دوزخ خواهی برد من باز کرم خویش بر سرش ندا کردم که ترا بخشیدم و گفته اند که درین میان یکی از عرب پیش حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم آمد و گفت یا رسول الله شنیده شد که حساب امت خود بدست خود التماس کردی چه جواب یافتی پیغمبر علیه السلام گفت هرچند که خواستم بدست من نداد ندان آن شخص شادی کرده در رقص آمد و دست کوفتن گرفت حضرت رسالت پناه فرمود که سبب شادی چیست گفت از انکه او ارحم الراحمین ست و مهربان ترین ست از حضرت شما و مشفق از مادر و پدر بندگان ست لقوله تعالى قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ابو هریره بصری گفت قدس الله روحه که خداوند مرا از آن گناهگاران گردان که اضافت ایشان بذات پاک خود کرده و یا عبادی گفته و چون نام است غفار ست رحمت شما امروز عاصیان را در کار ست پس مارا چه غم از گناه بسیار ست آورده اند که وحی کرد حق تعالی بسوی پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم که یا محمد اگر تمامی خلق پیش بخیل ترین مخلوقات باشد خسته خرما انداز و طلبید هدیه پیغمبر گفت یا خداوندا خسته خرما هیچ کار روی نباشد و بی تکلف خواهد داد گفت منکه ارحم الراحمین ترم و کمال صفت غفاری من اگر گناه هر یک مقدار پری آسمان و زمین باشند چون پیش مغفرت در آید آسان باشد از بخشیدن خسته خرمای او اگر گناه بندگان نبودی پس صفت غفاری را مهمل بودی و باچنین بذات پاک من روا نیست یحیی بن معاذ گفت خداوندا آنکه بچندین عز و عظمت مارا بچندین ذلت و فجوری عبادی میگوئی و اضافت بذات پاک خود میکنی ازین شرف و بزرگی مارا دیگر

چه بهتر ما را همین اضافت سند است ولا تقنطوا هنوز بجای خود باشد و در تفسیر منیر در بیان آیت یا ایها الانسان ما غرک بربک الکریم الذی خلقک فسواک بزرگواری گفته است که اگر ما را خطاب شود که چه چیز غره کرده بود ترا جواب گویم که یارب کرم شما و کریم آنرا گویند که بخشد و منت نه نهد و اکرم الاکرمین آنرا گویند که چون شخصی گناهگار را خطاب شود که فلان گناه ترا بخشیدم پس مانند آن گناه از تمام عالم بخشد ای برادر هر چند گناهگاری با امید کرم او امیدوار باشی که ناامیدی بغایت بد و کفر است و چون ایمان را دانستی کمال او را باید دانست در ذخیرة الملوک آورده است که ایمان را چهار کمال است اقرار و تصدیق و عمل بالارکان و متابعت رسول الله و هر کرا اقرار نیست او کافر است و هر کرا اقرار است و تصدیق نیست او منافق است، و منافق بدتر از کافر است کما قال الله تعالی ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار و این هر دو طائفه را جاوید در دوزخ باید بود برین اعتقاد باید کردن و هر کرا اقرار و تصدیق هست اما عمل بارکان نیست او را مومن عاصی گویند بقول همه اهل سنت و جماعت که ایمان زیادت و کم نشود چنانکه قرص آفتاب هر چند گرد و غبار و کسوف میشود که او را سیاه کند اما قرص او را هیچ نقصان نشود و هر چند که روشن شود قرص او نیز زیاده نشود و پس ایمان بعمل زیاده نشود و بگناه کم و نقصان نپذیرد پس عمل حسنه بارکان کردن از کمالات اوست نه زیادتی و نه نقصان و عمل نیک کمالیت ایمان است چنانکه صیقل مر آئینه را و عمل سیاه کدورت است مر ایمان را نه نقصان چنانکه زنگ آئینه را و هر کرا اقرار و تصدیق و عمل بالارکان است و متابعت رسول الله صلی الله علیه وسلم نیست او را مبتدع گویند و مبتدع نیز همیشه در دوزخ باشد لقوله علیه السلام اهل البدعة کلاب من اهل النار و بدعت مانند کسی هست که بیخ را آب ترمیازد و بیخورد و سگو بد که نان خورش را خود یافتم پس این مبتدع احمق تر نباشد که متابعت حضرت رسول الله را مانده و فعل خود ساخته را دین دانسته هر که غیر عمل را مقصود داند بمقصود نرسد که پیغمبر گفت علیه السلام کل بدعة محدث و کل محدث ضلالة و کل ضلالة فی النار و گفته انه المبتدع من عمل غیر طریق الشرع والمشارع باشیان و دشمنی اشمتن یکی از اصول دین کماستند کره انشاء الله تعالی و با ایشان دوستی از ترس زوال ایمان است هر که ایشان را در مجلس بدست و یا بزبان غیبت کند و یا برنجاند خداوند تبارک و تعالی از فزع اکبر که هر کسی را در قیامت

ودر پیش ست اورا امان بخشند الله علیه السلام من اهان اهل البدعة امنه الله من فزع الاکبر
وهر کسیکه با ایشان دوستی دارد و سخن نرم و چرب گوید و ویرا دید شدت باری دید در تفسیر منیر سلطان ابراهیم
ادهم قدس الله سره گفته است که نور ایمان و حلاوت شریعت از وی برگیرند هر که اندوهناک شود از جدائی
یار اهل بدعت گویا که کوشش بخرابی عالم میکند لقوله من تدهن لاهل البدعة سلب عنه
نور الایمان وحلاوة الشریعة و من تبسم حالی وجه البدعة فقد اعان علی هدم الاسلام
چنانکه در خبر ست که مهتر داود علیه السلام تنها پوشیده در غاری رفت و از خلق کمیده شده بحق مشغول
شد و بحکم رب العزت جبرئیل آمد و گفت یا داود چرا در غار رفتی گفت از قهاری و جباری می ترسم
جبرئیل گفت اگر خداوند تعالی بعزت و جلال خود سوگند یاد کرده ست که اگر تمام عمل اولاد آدم بجا
آری ذره از آنها نه پذیرم تا با دوستان من دوستی با دشمنان من دشمنی نکنی چنانکه آورده اند
که مهتر عیسی علیه السلام نیز همچنان کرده و رفته در غاری نشست بر وی نیز همین خطاب آمد بدوستان
دوستی کردن نیکی از اصول دین ست قوله تعالی یَوْمَ لَا یُغْنِی مَوْلًى عَنْ مَوْلًى شَیْئًا وَلَا هُمْ یُنْصَرُونَ
اِلَّا مَنْ رَحِمَ اللّٰهُ فرمود در روز قیامت هیچ یاری مبتدع و مردود باشد بی نیاز نمانند و یار را از عذاب خلاص
شفاعت نتواند کرد مگر کسیکه ایمان بخدای و رسول خدا آورده باشد و در متابعت رسول الله مستقیم
شده باشد بدیگری شفاعت کند و در ذخیرة الملوک مذکور ست که هر مومن را باید که چهل را از مومنان
و مومنات برادر خوانده و خواهر خوانده گیرد که فردا قیامت بصفت ستاری هر یکی را به بهشت چنان
برد که هر یکی از ایشان پندارد که شفاعت و برکت نیت و دیگران را خلاص کردم نقل ست که مردی
بود هیچ عمل نافله چنانچه طریق اولیاست نداشت الا هر جا که نام انبیا و اولیا و صلحا و علما می شنود
می نوشت تا بجائیکه نوشته که بار کرده بر پشت خود میگشت تا ند قضارا روزی در آب غرق شد و از وی
دفتر را آب برد و او خود دست و پا زده بصد حیله بیرون آمد و چون بر ساحل افتاد غمگین نشست که هیچ
عملی نداشتم مگر اینکه از جهت دوستی دوستان خدای نامهای ایشان جمع کرده بودم این نیز از دست رفت
همبرین غم در خواب رفت دید که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بجمله انبیا و اولیا و چهار یاران
نشسته ست و خود را نیز در میان ایشان دید و در دستلقی دیهمان نشسته بود ناگاه دید که فرشتگان آمدند و
آمده گفتند و طبقهای پر از الوان نعمت آوردند چون بقریب او رسیدند او را منع کردند و گفتند که شما

از این جماعت نیستند و برخیزید ناگاه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم را بر وی نظر افتاد و گفت که او را
کوزه دست شستن بدهید و همراه این جماعت بخفد زیرا که دوست دارنده این جماعت است چون خوردنی را
با ایشان همراه خورد و بیدار شد تمام معانی ولایت در وی جمع شده بود و نیز نقل است که سلطان ابراهیم بن
ادهم قدس الله سره العزیز دید وقتیکه امیر بلخ بود خواب دید که دو شخص پیش او آمدند در دست یکی دوات
و در دست دیگری پارچه کاغذ گفت شما کیانید گفتند که ما یان هر دو فرشته ایم که نامهای اولیاء الله را
جمع میکنیم و بآسمان می بریم گفت نام من نیز بنویسید گفتند تو از ایشان نه گفت من محب اولیاء الله را
دوست دارم از وی درگذشتند بعد از آن خواب بود که باز همان فرشتگان آمدند و آن کاغذ را نمودند که
نام وی مقدم از همه اولیا بود و گفتند چون از تو گذشتیم فرمان خدای تعالی رسید که نام او بنویسید که
وی دوستدار دوستان منست لقوله علیه السلام من احب قوما فهو منهم وحشرائه
بجزائهم وحشره فی زمرتهم وان لم یعمل باعمالهم نقل است که بزرگواری بود گربه داشت که در حرم او
میبود خاصیت آن گربه این بود که هرگاه در خانقاه آن بزرگوار مهمانان می آمدند گربه نزدیک ایشان
رفتی و تفحص میکرد که چند کسانند و در حرم می آمد و آواز میکشید و ایشان خاصیت گربه دانسته بودند هر چند
کرت که گربه آواز می کشید آن مقدار مهمانان را خوردنی سرانجام میکردند آورده اند که یک روز بمقدار
آواز خوردنی پخته بودند وقتی که مائده حاضر آوردند و دیدند که یک کس از ان زیاده بود ایشان گفتند که
مگر گربه غلط شده است چون گربه در رسید و دید که یک مرد بیگانه است درمیان گربه آمد و آن کس را
بچنگال میزد چون تفحص کردند آن کس از مهمانان نبود آورده اند که روزی دیگر برای مهمانان دیگ نهاده بود
و بر روی آن دیگ برخوله نبود ناگاه ماری عظیم اندران دیگ افتاد فی الحال گربه در رسید و از طرف
آن دیگ می گشت و فریاد میکرد و آن دیگ را بچنگال میزد ایشان گفتند که امروز نمیدانیم که این
گربه را چه حالت و قهر میکردند و او را از انجا میراندند آورده اند که چون خوردنی پخت و دیگ جوش میزد
گربه ناچار شده خود را در ان دیگ انداخت چون نزد وی او را کشیدند طاقت نداشت مرد پس
چون خوردنی مردار شد بکشیدند و می انداختند ناگاه دیدند که اندرون دیگ ماری کلان پخته شده بود چون دانستند که کار
این بود آن بزرگوار گفت که خود را فدای درویشان ساخت باید که او را در کفن کرده دفن کنید آورده اند که
چون بعد ازان بزیارت آن بزرگوار میرفتند اول زیارت گربه میکنند بعده بزیارت آن بزرگوار میرفتند [illegible]

کرگریه مهمانان را بچشم سر تفحص نمیکرد بلکه از باطن خبر داشت هنوز مهمان نرسیده بود که آن گربه آواز می
کشید و شیخ خود را خبر میکرد پس ای عزیز معلوم باد که از سبب دوستی اولیاء الله گربه را چندان کرامت حاصل
شده بود پس که خدمت و متابعت و دوستی اولیا گزیند پس هیچ عجب که بدرجه ولایت برسد کار با خلاص و
متابعت آنکسیکه مستقیم شریعت بوده باشد و او نیز تابع کسی باشد که بجای رسد و نه در خدمت و متابعت
مردم صورت و شیطان سیرت که در متابعت او بجز ضلالت نتیجه نیاید ازینجاست که پیغمبر گفته است
الحب لله والبغض لله پس هر که اقرار و تصدیق و عمل بالارکان و متابعت رسول الله دست او را اولیاء الله گویند
چنانکه بایزید بسطامی و ابو الحسن خرقانی و معروف کرخی قدس الله سرهم که ایشان ذره قدم از شریعت
تجاوز نه نموده بودند و در جمع ملکی آورده است هر اولیاء الله اگر یک سر موئی از شریعت تجاوز کنند و
حلال داند کافر گردد و اگر حرام داند پس از مراتب حق و ولایت دور افتاده باشد و اگر گوید که شریعت دیگر
و طریقت دیگر و حقیقت دیگر و معرفت دیگرست و درین خوف کفرست زیراکه عوام الناس گمان برند
بغیر شریعت مصطفی راهی دیگرست که سلف نهاده اند و باین ظن در فساد افتند اما اگر گوید که طریقت
و حقیقت و معرفت زینتها و کمال شریعت اند راست چنانکه آورده اند که روزی حضرت بایزید
بسطامی همراه اصحاب چند بزیارت بزرگواری رفت و گفته اند که کرامت او چنان بود که هر معیوب چنانکه
کور و لنگ و غیر ذلک در نظر او آمدی تندرست شدی چون حضرت بایزید در رسید وقت ضحی بود
بیرون مسجد آمده استاده چون شیخ برآمد نظر کرد همه معیوبان صحت یافتند ناگاه شیخ رو بقبله آورد و آب دهن
انداخت حضرت بایزید از اینجا برگشت و زیارتش نکرد یاران گفتند که یا شیخ از راه دور آمدی چرا زیارتش نکردی
گفت از یک مسئله شرعیه خبر ندارد که آب دهن رو بقبله انداختن مکروه است و آنچه از کرامات او ظاهر میشود
همه مکروه و استدراج شیطانست چنانکه صدیق اکبر ابی بکر الصدیق رضی الله عنه گفته اند که در حالت نزع
یکی از اصحاب نزدش رسید گفت آب دهن مبارک خود را چرا در دهان نگاه داشته گفت بطرف چپ
نمیتوانم گشت که آب از دهن اندازم و اما بطرف دست راست از ان باز که من پیغمبر را ایمان آورده ام
آب از دهن انداخته ام و در وصیت نامه امام اعظم رحمه الله آورده است که در حالتی که آثار بدعت و
اهل بدعت ظاهر شوند قوم آن ولایت را خدای تعالی بدست پادشاه ظالم اندازد و شنیده است از سید محقق
قطب الاقطاب سید السادات سید علی ترمذی قدس الله سره العزیز که روزی خواجه نجم الدین کبری قدس سره

بغیر وجه دست مبارک خود بالا میکرد و در حالت سخن کردن آورده اند که در آن سال در ولایت بخارا چندان
بلاهای گوناگون پیدا شدند که خلق از مضرت ایشان اکثر هلاک شدند و اکابر شهر پیش شیخ رفتند
تا دعا کنند که مضرت و بلا دفع شود و چون شب شد شیخ وضو جدید ساخت و بر بام برآمد و دعا کرد که
خداوندا این بلا را دفع گردان هاتفی بر سرش آواز داد که این بلا از شومیت آن بود که دست را بغیر وجه
بالا کرده بودی گفت خداوندا بعثت من کردم گناه خلق چیست بلا بمن تعلق دارد و فرشتگان از بامش انداختند
پای مبارکش شکست و در آن زمان در شهر هیچ درد سر هم نماند علی الصباح خلق را معلوم شد بعیادت او
رفتند و گفتند یا شیخ ما شما را وسیله بخدا ساختیم تا بلا از ما مرتفع شود و از ما دفع شد و شما را سبب
چیست گفت شومیت ما بود و بار سید شما خلاص شدید پس ای برادر چون ایمان بالجمال دانستی باید که
اصول دین نیز بدانی که مجموع او درین حرف ست تا ع انست عبارت از تا توحید ست یکی گفتن و یکی
دانستن و یکی اعتقاد کردن ست و عبارت از نون نبوت ست که اول همه آدم صفی الله و آخر او
ختم همه محمد مصطفی عربی هر که چنین نداند از امت محمد صلی الله علیه وسلم نیست و عبارت از الف امانت
ست یعنی کار دین را از کار دنیا مقدم باید داشت چنانکه آورده اند که داود طائی قدس الله سره [illegible]
درم از میراث پدر بدست آمد همه را بپادشاه آن زمان داد گفتندش چرا تصرف فقرا و مساکین نکردی گفت
حق پادشاه بود زیرا که پدرم قدری بود و میراث کافر بر ما حرام ست و تعلق به بیت المال دارد
و شصت هزار درم در خانه داشت از آن تصرف فقرا کرد گفتند چرا چندین خزاین را تلف کردی گفت فانی بود باقی
کردم گفتند چرا برای فرزندان نماندی گفت فرزندانم از دو حال خالی نباشند اگر دوستان حق باشند دوستان حق
خود را ضایع نکنند و اگر دشمنان حق باشند غمخواری دشمنان حق نخواهم کرد و عبارت از عین عدل ست یعنی
انصاف هر کسی اندر خود بجا آوردن چنانکه پادشاهان را در رعیت عدل واجب ست کما قال علیه السلام صاحب
الوجه ملعون و تارک او هم ملعون چنانکه منقول ست در فتاوی غرائب که پادشاهی بزرگواری را پرسید که معنی این حدیث
چه باشد گفت صاحب وجه شمائید و تارک وجه منم که بر شما بغیر فریضه نافله العضات و عدل الحق خلق مقدم ست
که پیغمبر فرموده است صلی الله علیه وسلم العدل ساعة خیر من عبادة الثقلین ای العدل ساعة یوازی
عمل الثقلین و تارک وجه منم که عمل را ترک دادیم گفته اند که خوف بی عدل خرابی ولایت و فنا را آورده
خانه را چاره نیست که خراب شود و عدل ذخیرة الملوک ست که وقتی پادشاه روم که نام وی عیسی بود نوشت

و اتفاق کردند که هارون الرشید را خلیفه باید گرفت که مرد فقیه و دوستدار علما و فقرا است چون هارون
رشید خلیفه شد تمام آئمه اسلام پیش او رفتند و همه را بمعروضات خود قرار کرد مگر سفیان ثوری که پیش
از ان ایشان را در ایام طالب علمی و درویشی محبت و دوستی بسیار بود الحال از صحبت او بانمود حاضر
نشدند هارون رشید نوشته فرستاد که در دوستی ما و شما چه نقصان افتاد که درین ایام حاضر نمیشوید اگر قدم شریف
خود رنجه فرمائی عنایتی کرده باشی شیخ نیز نوشته فرستاد که دران ایام که طلب علم میکردی بمیراث
محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم نشسته بودی کما قال علیه السلام العلماء وارث الانبیاء و شرح قصص
آورده است کما قال علیه السلام العلماء ما ورثوا دینارا و لا درهما انما ورثوا العلم و الحال
بمیراث فرعون نشستی ما را با شما دوستی و آشنائی دیگر نشاید چون امیر این سخن بشنید وقت نیم شب افتابه
را گرم کرد و در راه گذر شیخ سفیان استاد چون شیخ از دروازه برآمد هارون رشید کوزه پیش داشت شیخ
روی از وی بگردانید هارون رشید بیک دست دامن او را گرفت و بدست دیگر کوزه بدست گرفته استاد شیخ گفت
دست خود را از دامنم بدار که روی شما را نخواهم دید خلیفه گفت شما را باید که روی ما را نه بینید که روی ما لوثیت
دامن شما را نخواهیم راند که دامن شما دین است و دست از دین نمی کشم چون شیخ این سخن از خلیفه بشنید
روی بدو آورد و معانقه گردید و بگفت که شما را بخدا سپرده ام باز از من طمع مجالست ندارید پس امرا را
عدل یک ساعت بهتر است از ورد او را و درویشان را باید که ورد او را و خود را هیچ حال ترک نکنند
مگر بغیر از ضرورت که بضرورت فرض نیز ساقط شود و اگر ورد را ترک کنند بلا گرفتار شود چنانکه آورده اند که
نماز تهجد بر محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم در آغاز اسلام فرض بود و بر اولیاء الله که در متابعت حضرت اند
واجب است که بزرگواری را گفته اند که یک شب نماز تهجد از وی فوت شد و آن روز نشسته بود ناگاه
اسپی از بالای او در گذشت و پای او را شکست بیچاره هنوز بمصیبت پای گرفتار بود و تاب پیچ
میکرد ناگاه هاتفی آواز داد که باز نماز تهجد را فوت خواهی کرد چندان اندوه و غمخواری بدو رسید و
تاسف خورد که مضرت پای را فراموش کرد زیرا که هر که امری را در پیش گیرد لائق آن زند باید که بجا
رساند و ترک ندهد که شرمندگی دو جهان است چنانکه نقل است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و
سلم فرمود که من خواستم که از خدای خود که مرا از گناه صغیره و کبیره آگاه کند خدای تعالی بمن وحی که
از گناه وزره نیز آگاهم کردیم پس هیچ گناهی بدتر از آن ندیده ام که کسی یک آیت کلام الله را یاد داشته باشد

بازفراموش کند و در شرح مشارق آورده است که پیغمبر فرمود علیه السلام که بدترین مردمان کسی است
که آنچه بروی فرض نباشد و بر خود فرض گرداند یعنی نذر کند و عهد کند و وعده وفا نکند تا جای زبان
و آورده اند که مهتر یوسف علیه السلام طبیب را پرسید یا رسول الله در ایام که پادشاه مصر
بودی و ترا غلام میگفتند دوازده هزار مردان و دوازده هزار زنان و دوازده هزار دختران بکره از
شوق و محبت شما مرده بودند اکنون از آن جمال جهان آرای شمه باقی نمانده است اگر گویی ضعیفی
شما که باشد فقیر علاج کند مهتر یوسف علیه السلام فرمود که ای طبیب من محتاج علاج نه ام و رنج
من ظاهر است و رنج من آنست که مدت سی سال است که من پادشاه مصر گشتم و چندان خزائن و
اموال و خراجات و بیت المال که دارم همه صرف فقرا و مسکین و در روز روزه میدارم و چون وقت
افطار شود نان از مزدوری زنبیل باقی که بدست آورده باشم میخواهم که بخورم در خاطر می آید که مبادا در ولایت
من فقیری گرسنه خفته باشد و من از احوال او خبر نباشم فردای قیامت ماخوذ شوم پس آن وقت
من نیز گرسنه خواهم خفت پس درین سی سال من نان جوی یک وقت خود را سیر نکرده ام این ضعیفی از آن
سبب است ای برادر درد نفل است و عدل بر سلاطین فرض است پس ترک نفل از برای فرض اهم
مهمات است از این جهت که حج بیت الله اگرچه فرض است اما از پادشاه و امرا و سلاطین بسبب عدل
و انصاف خلق ساقط گردانیده است زیرا که در این امر حق الناس بر حق الله اسبق است زیرا که الله
ارحم الراحمین است اگر خواهد ببخشد و اگر خواهد عقوبت کند و آدمی هرگز حق خود را نمی بخشد **نقل است**
که سنجر ماضی پادشاهی بود و از هر جای قلعه رسنهای بیرون قلعه بر زمین بسته بود و سرهای آن رسنها
در درون قلعه کشیده بسته بودند و بیک جا یک گروه بسته بود و از هر طرف که فریاد خواه می آمدند رسنها را
می جنبانید پادشاه او را دمی آورد و کارش بانصاف میرسانید **آورده اند** که روزی کسی از سوداگران
آمد و بدان رسن پشت خود را خارید فرمود که مگر فریاد خواه باشد بیارید چون جلجبان رسیدند دیدند که خر بود
پیش کرده نزدش آوردند و گفتند که بغیر این خر دیگر نبود چون دیدند که پشت آن خر افگار و زخمی بود
فرمود تا پشت او شستند و مالیدند زیرا که این خر نیز فریادی پشت خود بود که پشت او کسی زخمی ساخت
و در مناقب آورده است که کمیری داشت از طلا و هر روز در هر یک جانب یک یک پا می انداخت
و حکم کرده بود تا هر که بگیرد از او باشد ناگاه روزی این کمیری بر شکم پسرک سید و آن پسرک بمرد واقعه پیدا شد

گرفته و در پیش او آوردند گفت مرا نیز قصاص کنید همه مردم از این ابا نمودند که کشتن پادشاه از جهت
پسرک در شرع روا نیست بعد از آن زر و خزائن بسیار به برادر و پدر پسرش داد و راضی گردانید و بعد از آن
ترک آن انداختن گرفت بطریق دیگر مال را بفقرا صرف می کرد بدان ای برادر چون عدل را فرستی و
بجا آوردی احسان را نیز بدان فی بجا آر که احسان از قبیله عدل ست و احسان شفقت کردن ست بر خلق خدای
و خدا را چنان پرستی گویا که او را می بینم و چون او را ندیدی خود او میان آوردن و شهود نشاید
چنانکه ابوبکر صدیق رضی الله عنه در وقت سجده بر پیشانی گره می افتاد تا تمام کردن آن نماز گردم در پیشانی
امیر المؤمنین آویخته بود و در نمیکرد و بعد از سلام دور کردش چون خبر برسول علیه السلام رسید گفت ای
صدیق من فرموده بودم که اقتلوا الاسودین ولو کان فی الصلوة و شما چرا گردم را در پیشانی آویخته
اند بید گفت حضرت شما این را فرموده بودید که خدای را چنان پرستید گویا که می بینید او را پس در حضور شاید
حق دست جنبانیدن بی ادبی دیدم و نیز این فقیر را حالتی پیش آمده بود چنانکه در نیم شب در مسجد رفتم
و تحریمه دوگانه بستم و آن شب از جهت بسیاری ابر بغایت تاریک بود و ناگاه برق جهیدن گرفت چشم
سر دیدم که در میان مکان سجده گاه من ماری دراز کشیده افتاده است و چون نظر عین الیقین کردم
دست داده بودم خود اندیدم و متابعت صدیق کردم چون سجده کردم او را خبر نشد و بار دیگر نیز سجده
کردم بفرمان خدای او بجای نشستی من رسید که خبر یابد چون از نماز فارغ شدم او را بحکم حدیث اقتلوا
الموذیات قبل ان یوذین آن بکشتن فرمودم تا کشتندش و اگر در هنگام رسیدن او از من بمن بی شک
و بی شبهه ترا می بیند از نجاست که سهل بن عبد الله چهل سال خواب نکرده بود کسی گفت که چرا
پای را دراز نمیکنی گفت شما در نظر پادشاه مجازی پای را دراز نمیکنید من در نظر پادشاه عالمین که جباری
و قهاری صفت اوست چگونه پای دراز خواهم کرد و نیز خواجه ضیاء الدین نقشبند همیشه خواب نمیکرد و اگر
خواب میکردی پیشانی خود را بر زانوی خود می نهادی و گفتی که زانو را خدای تعالی برای پیشانی آفریده است
گفتند پای را چرا دراز نمیکنی گفت هرچه یافته ام از زانو یافته ام اما بکرات مرا پای را دراز نکرده
بودم پایم بر دوزخ رسید و بشر حافی پای برهنه میگشت گفتند چرا پای را نه پوشی گفت خداوند
تبارک و تعالی زمین را بساط خود خوانده است شمایان بر بساط پادشاهان مجازی نعلین در پای کرده
رفتن نمیتوانید پس من بر بساط رب العزت چگونه نعلین در پای گیرم و چون بشر حافی باین مراتب

رسید حق تعالی چندان نیک نامی و نیک آوازه در مخلوقات پراگنده کرد حتی که چهار پایان بمدت
عمر او در حصار سوم سرگین نمیکردند روزی دوکانداری اندرون حصار سرگین دید فریاد کردن گرفت
که مگر بشر حافی در عالم نماند که سرگین اندرون حصار پیدا شد چون تفحص کردند برحمت حق تعالی از
دار الفنا بدار البقا رحلت کرده بود آورده اند که بادشاهی روزی در باغ در آمد زن باغبان از غایت
کرنغایتی صاحب جمال بود چون جمالش دید دلش از دست رفت دست بدامنش زد که ترا من خواهم
گذاشت و آن زن فقیره و پارسا بود گفت تحمل کن تا دروازه باغ بپوشم چون دروازه ها را پوشید
در پیش او آمد و گفت که دروازه ها را پوشیدم اما یک دروازه هست که بهیچ وجه پوشیده نمیشود گفت
آن کدام است عاجزه گفت ای امیر خدائی را هنوز نشناخته که بصفت بینائی هیچ ذره در ممکنات نیست که
در نظر حق تعالی درون و بیرون طول و عرض آن بقدر سپند دانه چیزی نیست که برو پوشیده باشد امیر
چون این سخن شنید گفت ای معصومه تو خواهر منی و من برادر و من توبه کردم و باز گشتم بان خدای که
دانا و بیناست نقل است که عتبه غلام قدس سره یکی از مریدان ذوالنون مصری بود و در هفتم روزه
افطار میکرد و در این هفته بیک وضوی بود گفتند چرا چیزی نمی خوری گفت شرم میدارم از دانا و بینا که
در پیش او بول و غائط کردن بسی بی ادبی ست آورده اند که روزی در بازار میگذشت دوکان داری
با عتبه گفت که یا عتبه گوشت فربه هست و لائق شماست گفت که این گوشت لائق کسی هست که درم
دارد و من درم ندارم دوکاندار گفت بشما چند روز نسیه خواهم کرد گفت من نسیه بنفس خود نکنم هرگاه که درم
یافتم نفس خود را گوشت خواهم داد دوکاندار گفت از این هست که در وجودت گوشت نمانده است گوشت دی
برای کرمان گور پوست هم نبودی خوب بودی اما استخوان در نگاه داشته اند و در زمستان یک پیراهن
و یک پیراهن میبودی گاه گاه روی و رنگ او تغیر میشد و تمامی وجودش عرق میگرفت گفتند چرا
مدوان خودی گناهی کرده ام اگرچه تائب شدم اما چون یاد می آید از ترس خدائی باین حالت
میرسم آورده اند که روزی پیراهن نو پوشیده بود و آستین دراز کرده بعیاری میرفت ذوالنون
مصری را با سهیل عبد الله با او ملاقات شد سهیل گفت ای غلام بچه کرشمه میروی گفت چون غلام
خدا میگویند چرا بعیاری نروم بجود گفتن شوق در وی پیدا شد رقص زده بر زمین افتاد و چون نزد وی
رفتند دیدند که جان بحق تسلیم کرده بود و بعد از دفن او را بخواب دیدند که یک جانب روی او سیاه

شده بود گفتندش چرا گفت سیاه نیست روزی از مجلس امام حسن بصری بخانه میرفتم کودکی امرد در پیش من آمد و
بگوشه چشم در وی نگاه کردم باز تائب شدم چون بر پل صراط اولیا پران میرفتم از دوزخ ناری آمد و آن جا
که برای دیدن امرد گرشده بود در ربود و گزید و گفت اگر تمام دیده بودی حال خود اسید بیدی الهان
ای برادر احسان و شفقت بر خلق خدای کردنیست آورده اند که روزی پادشاه یکی را بکشتن امر کرد و
آن کس پادشاه را دشنام داد پادشاه گفت چه میگوید وزیر نیک محضر گفت میگوید والکاظمین
الغیظ والعافین عن الناس والله یحب المحسنین پادشاه از سر خون او گذشت روزی پیش علی
رضی الله عنه سخن محسنان میرفت که گیا نند از افواه مبارک او برآمد که محسن کیست که بر سفره مهمان قسم
کند و بآمدن مهمان مرحبا گوید آورده اند که روزی در سر راهی فقیری استاده بود گفت یا [illegible]
گرسنه ام یک وقتی نان می باید بغلام خود گفت این فقیر را نان بده غلام گفت نان در بار است
گفت بار را نیز باو بده گفت بار بر شتر است گفت اشتر هم بده گفت اشتر در قطار است جدا نمی شود
گفت تمامی قطار باو بده غلام گفت من می ترسم که مرا نیز باو خواهی بخشید که از خدمت تو محروم
خواهم ماند آورده اند که روزی عمر بن عبد العزیز بکشتن یکی جافی امر کرد آن کس وقت کشتن
پادشاه را دشنام کرد امیر از سر خون او درگذشت گفتندش که این طور لائق قصاص بود چگونه بخشیدی
گفت چون مرا دشنام کرد و مرا بدشنام خود خشم شد از جهت دشنام ترسیدم مبادا که از جهت دشنام
خود کشته باشم یا از جهت جنایت حال آنکه از جهت دشنام کشتن نیامده است نباشد که فردا
ماخوذ باشم بخشیدمش و عبارات ازالت امر معروف و از آن نهی منکر بدانکه امر معروف و نهی منکر فرض است
هر کس را اندر خود بخود حاکمان را بر دست است چنانکه سیاست و حد و قصاص و غیر ذلک که بعضی را
بزخم دره و چوب و غیره امر معروف کنند و بعضی را بزخم تیر و شمشیر از نهی باز دارند حتی که اگر [illegible]
از یک قبیله ترک دهند و یا تراویح را و یا اذان را ترک کنند بر حاکم فرض است و لازم است که آن
موضع را تاراج سازد و قاضی و مفتی را امر معروف و نهی منکر بدره است و علما را بگفتار آورده اند
که در روز قیامت بعضی علما را بیارند و لجام آتشین در دهن ایشان باشد و منادی بر سر ایشان ندا
دهد که این آن عالمانند که امر معروف و نهی منکر از خلق دریغ داشته اند و عمل بحدیث نبوی نکرده
اند چنانکه در عین العلم آورده است قال ثم من کتم علما الجم بلجام النار الا من خاف هلاکه چنانکه از آن گفتن

یکی از جمله امر معروف ست چنانکه در وقت رسول علیه السلام چون غافلان بسیار نبودند اذان نیز اندک
کرا صحاب پیش از اذان جمع میشدند و در وقت تابعین اهل یمن حی علی الصلوة و حی علی الفلاح
داخل اذان کردند از برای خواندن خلق برای نماز و در وقت تبع تابعین اهل کوفه الصلوة خیر
من النوم در اذان بامداد افزودند برای تنبیه غافلان و در زمان متاخرین فتوی داند که مؤذنان
کوچه بکوچه بگردند که ای مسلمانان و ای امیران و ای غافلان بشتابید بسوی نماز که فلاح شماست
که بغیر از نماز در روز قیامت نجات نیابید از جهت آنکه خلق از طاعت حق روگردان و کاهل و کاسل
و بی پروا گشته اند مگر آنانکه دلهای ایشان خدا ترسانیده است کما قال الله تعالی و اذا ذکر الله وجلت
قلوبهم و آن نادر اند پس بر علما را لازم ست که در همه احوال امر معروف و نهی منکر را از دست ندهند
چنانکه در خبرست که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که اگر کسی پیش امیر جابر امر معروف بکند تا خود نباشد
و اگر بکشندش کشته شود ثواب هفتاد شهیدان یابد و اگر از کشتن نجات یافت گناهی را بعد از آن در
نامهٔ اعمال او ننویسند و این فقیر را یک چندی روز در پیش امیر جابر نظر بند بود و آن ظالم همیشه بخون
ریختن مردم مشغول بود و هر روز هفت یا بیشتر را می کشت بناحق روزی در پیش او دانشمندان نشسته بودند
و تفسیر حسینی میخواندند چون بدین سخن رسیدند که روزی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم
استاده بود با جمع اصحاب ناگاه مرکب بول کرد عبدالله بن عبید که منافق بود پیش حضرت استاده
بود چون بول دید بینی خود را گرفت و خود را پس کرد از جهت استخفاف مرکوب النبی حضرت رسالت
فرمودند هذا اطیب من مسکک عبدالله بن عباس چوب خرما بر سرش زد و سرش شکست و
جنگ بسیار در میان اصحاب و منافقان افتاد و در آن جا بسیار سرها شکستند چون امیر جابر این سخن شنید
خاک در دهن آن سگ باد گفت که پیغمبر را گفته است و عبدالله هم بد کرده است که سرش را شکست و آن
استاد مثل زن از ترس هیبت او چیزی نگفت تا خوش شد این فقیر چنانکه رسم نظر بندان ست در نشسته
بودم چون این سخن شنیدم آتش غیرت در من چنان شعله زد که از جان خود در گذشتم و گفتم هر که قول
پیغمبر را زشت پندارد و زشت گوید کافر گردد و گفت که از جهت این گفتم که سگ حلال ست و بول
مرکب را چون بهتر از مسک فرمود فقیر گفت که حضرت در اینجا تخصیص کرده است که مسک
پلیدان کافر بود زیرا که بول اگر بر زمین رسد چه از سه روز آن زمین پاک شود و کافر همیشه پلید ست

ودر نظام المومنین آورده ست که دست کافر نتوان گرفت بمصافحت زیرانچه پلیدست واگر گیرد
باید که بشوید کما قال الله تعالی انما المشرکون نجس پس چون دست مومن و کافر هر دو خشک باشند و
هر دو بهم متلاحق شوند پلید شوند و دست مومن شستن واجب شوند پس بطریق اولی پلید شود و عبدالله که
سر او شکست امر معروف بجا آورد و ابدا از ان ظالم نجاستی خوشحال شد و قول بنده را پسندید و اگر این
شخص خود فاسق و فاجر باشد پس لازم ست که امر معروف و نهی منکر کند و فتوی برین قول است زیرا که در حق
خود اگر بد کند اما باید که برادر مومن را نصیحت کند و او را از راه بد دور دارد و این بمانند کسی ست که در چاه
افتاده باشد پس او را شاید که فریاد کند دیگری را که شما برین راه نیائید و اگر فریاد نکند دیگران نیز در آن
چاه افتند و وبال آن متعاقبان که بعد از و در چاه افتند بر ذمه او شوند چنانکه آورده اند که سه برادران
بودند هر سه شب کور چون شب شدی هر سه بجای میرفتند آنکه اول میرفت در چاه افتاد و فریاد نکرد و
آنکه عقب وی آمد نیز در چاه افتاد و فریاد نکرد ثالث نیز در ان چاه افتاد پس گناه اول بمزاحمت آن
ثالث شریک شدند و منقول ست که در عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم جوانی بود فاسق و فاجر
شنید که اصحاب رسول الله بر کافران ظفر یافتند و قتل کردند و اسیران کفار و غنائم بسیار آوردند دل او
شاد شد بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم ندا آمد که فلان جوان فاجر را فدای بسبب نیت
نیک که مسلمانان را داشت بیامرزید ای پیمبر بدانکه امر معروف را وجه اول آنست که قول او را قبول کند
و از گناه بازگردد پس امر معروف کردن واجب ست و نشاید ترک کردن و اگر میداند که قول او را نشنود اند
و دشنام داد پس ترک افضل ست نیز اگر او را بزنند بسبب امر معروف و او بران صبر نخواهد کرد که از میان ایشان عداوت
رسد پس ترک افضل ست و اگر او را بزنند و صبر بتواند کرد و شکایت هم در پیش کسی نکند باک نیست که او را
باز دارد و از نهی منکر کردن باز دارد که آن کار انبیاست چنانکه جرجیس پیغمبر علیه السلام که در طرف موصل بوده
بار میرفت و دعوت میکرد و هندوان را به پرستیدن خدای و دعوت وی خوش نمی آمد هفتاد بار کشتندش
باز زنده میشد بامر خدای تعالی چنانکه در پیش شیر انداختند و بشمشیر زدند و در آب غرق کردند و باز زنده
میشد آخر الامر او را بآتش سوختند شهادت یافت و ایشان ایمان نیاوردند باز آن آتش بر ایشان
نازل شد همه هلاک شدند و اگر میداند که قول او قبول نمیکنند و از خدا نمی ترسند مخیرست میان ترک
کردن و امر کردن و الامر افضل ست و ابو سعید خدری روایت کرده است از رسول علیه الصلوة والسلام

آنحضرت گفت چون یکی را گنهگار بینی پس او را بضرب چوب و غیره باز دارد و اگر نتوانی بزبان پس اگر
بزبان هم نتوانی باری بدل عداوت او نگاه دار که این خاصیت اهل ایمان ست و آورده اند که
امر معروف بدست امرا ست و بزبان مر علما را و بدل مر عامهٔ مومنان را که گفته اند که اگر کسی بمسجد برای ادای
فریضه نمی آید و یا در حرب کافران و مبتدعان در لشکر مسلمانان شکست اختیار کنند و یا برای کافتن جوی
که نفع مسلمانان ست نرود باید که او را تعزیر یا خذ المال کنند و بحکم روایت اخذ آن حلال باشد و اگر سیدانی
که اهل بدعت و ضلالت ست که امر معروف و نهی منکر را و مسئلهٔ شرعیه را طعن میکنند و صحبت درویش
نمی آرند و علم و علما را دشمن میدارند و میگفته عالمان عمل نمیکنند و آتش معروف در سینهٔ مرتد بدعت
اثر نمیکند پس از آن ترک اولی ست و اگر قوت داشته باشی پس پیغمبر گفته است من بدل دینه فاقتلوه
میتوان کشت و اگر قوت قتل و تعزیر نداری اگر میدانی که بملامت و خوبی باز گردد پس لاچارست بدو ملامت
کردن چنانکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم را گفته اند که روزی جوانی کافری پیش او آمد و
حضرت چادر خود را در زیر او انداخت و گفت بنشین جوان چادر را برداشت و بر دو یک چشم نهاد و گفت که
ایمان آوردم دیگر دیدم تا آن خدائی تو که ترا به پیغمبری بر خلق فرستاده است زیرا که شما دوست خدا
باشید و با دشمنان خدای چندین ملامت کنید که ایشان شرمنده شوند و اگر هیچ نوع باز نگردد بگذار اثر
تا مدخری خود باشد چنانکه گفته اند رباعی آنکه محرم غنیت پرور باش گو * مدعی بی بال و بی پر
باش گو * تو بنا دادن پند دانائی مده * تا قیامت همچنان خر باش گو کما قال علیه السلام لا تطرحوا
الدرر فی افواه الکلاب و وقتیکه این فقیر در قدمبوسی شیخ المشایخ سید السادات و الاولیا محقق
قطب زمان کهف امان سید علی ترمذی قدس الله روحه بودم روزی قضارا در خانهٔ تناسخی مهمان
شدیم چنان تفحص کردم از راه سنت مصطفوی بیرون آمده بود و مریدان خود را هم بدین ساخته
به بنگ خوارگی و بوزه خوارگی و غیر ذلک مبتلا کرده بود و میگفتند که اینها حلال ست و پدری داشته
بود که او را امیر ناصر سید ندیدیم گهی دعوی کردی که من مرتضی علی ام و گهی گفتی که من خود محمدم و گهی گفتی که
من خود خدایم و آن مرتد زندیق بدوزخ رحلت کرده بود و پسر خود را وصیت کرده بود که بعد چند سال
شمار شاید که در دهلوی بیائی و من پسر دوازده ساله پادشاه دهلوی باشم و من شمارا خواهم شناخت
و این قصه ها آن سگ پیش حضرت ایشان تقریر کرد و گفت که دو اسپ را گرفته بروم چون حضرت این سخن

بشنید تاکید بسیار کرد که شما زنهار صد زنهار بروید و مانع نشوید و این تاکید زد حضرت چند کرت تکرار کردم
البته البته مانع نشوید چون از خانه او بیرون رفتم فقیر گفت که یا پادشاهم حکمت تاکید شما چیست گفت که
دانستم که نقش از سنگ بالماس بود و بدعت و رفض و تناسخیت از دل مبتدع و رافضی و تناسخ زدود
پس تاکید بر فتنش از آن بسیار کردم که برود و پدید آنیا بسوی سیاه و شرمنده و خجل شده برگشته بیاید
و عقیدهٔ فاسد او هنوز فاسد تر و تباه تر شود و از بد خود بی اعتقاد گردد و کس را باید که در هنگام امر معروف
و نهی منکر کردن توکل بخدای کند و از خدای تعالی بترسد و از دیگری نه چنانکه آورده اند که روزی لبیار
در کوچه میگذشت و از پیش او مشکهای پر از شراب پادشاه می آمد درویش چون نامشروع دید دست دراز
کرد همه را در زمین بریخت گرفتندش و در پیش پادشاه بردندش پس پادشاه از روی غضب گفت که
شما را چه کس محتسب کرده بود که حساب نا موجه کردید درویش گفت پادشاه اسلام را نباید که از جهت تهی هیبت
بلکه ام الخبائث دل درویش را برنجاند و اگر حساب گوی فقیر احتساب یافته است پادشاه گفت که یافته
گفت از کسی که ترا پادشاه کرده است او مرا محتسب کرد پادشاه از جرم او درگذشت و بهل کرد و اگر در آوردن
امر معروف و نهی منکر کردن خوف سر بال او باشد باید که لاف حق مبینی زند باز نگردد چنانکه آورده اند که اولیا
راگذر بر کافران افتاد دید که همه ایشان پیش یک سنگ گرد فراهم آمدند و او را بخدائی پرستیدند و
آراسته و دیوی نامیدند گفت ای بدبختان شما را چه حالت است که خدای بی شکل و بی نظیر را
مانده و سنگ را بخدائی میگیرید و این بدست و بی زبان را خدای و معبود پندارید که اگر شما رخصت
دهید من این را بکشم داو دست من بگیرد گفتندش شما را رخصت دادیم اگر شکستید فبها و الا نه پس
شما باشیم درویش تبر را گرفت و در پیش آن بت شد چون تبر دست بالا کرد دست او خشک شد
دانست از سنگ چه می آید این بنصیب من بود دست چپ برداشت آن نیز خشک شد گفت هم
بنصیب من بود اما باید که بیک لکت بزنم چون لکت بزد همچنان خشک شد پای چپ زد آن نیز خشک
شد دانست که خدای مرا میخواهد که مرا از دار فنا بدار بقا می برد بسبب این کرد اما مرا باید که سر خود را
بر این بت زنم یا سرم شکند یا همه در پایت شکند درویش چون اشارت کرد بت پاره پاره شد و بر زمین
افتاد و همه اعضا او صحیح شدند حق تعالی آواز داد که من صدق و یقین شما را امتحان کردم که در یگانگی من
چگونه صدق دارید والا در سنگ را با دل گرفت پاره پاره میکردی در معراج نامهٔ حضرت رسالت پناه

صلی الله علیه وسلم خوانده ام که حضرت شب معراج چون بکوه طور رسید بوی مشک از جانب میرسد گفت
یا جبرئیل این بوی مشک از کجا می آید گفت این بوی مشک از غلامان فرعون می آید و آنچنان بود
که زن فرعون را دایه بود مسلمان روزی سر آن زن را شانه میکرد و شانه از دستش افتاد و گفت لعنت
بر فرعون و بر کسی که او را خدا گوید زنش گفت مگر غیر فرعون خدای در آسمان دانسته کنیزک گفت خدای
من از شش جهت منزه و مبراست اما هست ربنا و ربک و رب فرعون رب السموات و رب الارض
و رب العالمین گفت ازین سخن باز گردی والا فرعون را گویم تا ترا چنان عذاب کند که کسی را نکرده باشد
کنیزک گفت اعوذ بالله آن خدای من است که مانند عذاب او عذاب دیگر کسی نباشد و فرعون
را چهار علتست یکی آنکه در سر او مانند گاو شاخی ست دوم آنکه در عقب او ذنب مانند ذنب
سگ ست سوم بوجود نامرد ست چهارم عذر زنان در او همیشه جاری ست و لیکن نمیگو
ید این سخن با نطق بگوید که خدا باشد اینچنین خدای نشاید زن فرعون حیران شده پیش فرعون رفته
[illegible] افتاد و گفت یا الهی کنیزک شما غیر شما خدای دیگر را امید دارد و بخدای آسمان ایمان آورده است
فرعون فرمود آتش [illegible] دیگ [illegible] کرده و آن عاجزه را در دیگ نشاندند و آتش فروزان
و افروخت تا [illegible] شنیدن گرفت آن کنیزک لائق بهشت بود آورده اند که فرعون ملعون
فرمود که تو گمان برده که غیر من خدای دیگر است گفت آری ربنا و ربک رب السموات والارض
آن لعین گفت ازین سخن باز گردید والا چنان عذابت کنم که پیش ازین هیچ کسی را نکرده باشم
کنیز گفت که تو خود عاجزی و بر زائل کردن علت خود قدرت نداری و آن خدائیست که مانند عذاب
او عذاب کسی نباشد فرعون شوهر او را طلب کرد و با تمامی عیال حاضر کردند گفت که زن شما چه
میگوید که بغیر من خدای دیگر داشت شوهر آن زن گفت که راست گفته است که خدای او خدای تو
و خدای من آفریننده زمین و آسمان است فرعون گفت باز گردید والا چنان عذابت کنم که کسی را
نکرده باشم گفت از عذاب خدا باید ترسید که مانند عذاب او هیچ عذاب سخت نباشد چون چنین
گفت طفل شیرخواره در کنارش بود از پایش گرفت و در دیگ انداخت آن طفل از درون
دیگ بزبان فصیح آواز داد که یا اباه یا اباه استعجلوا استعجلوا انتم علی الحق وان فرعون علی الباطل
و تمام خانمانش را در دیگ انداخت و آن دیگ در زمین غائب شد و آنجا روضه از ریاض

جنت نشسته است و حلهای بهشت پوشیده و خوانهای بهشت در پیش ایشان نهاده و این بوالعجبی خیال
می آید پیغمبر گفت علیه السلام الحمد لله که اقرار کننده بوحدانیت الله و برسالت رسول الله را
این چنین مراتب خواهد شد و شاید که او را امر و نهی گفتن نیست خاصه بعد و استقامت شریعت مصطفی
کند و نه چنانکه غرضش قصه خوانی و خلق را گفتن و خود غافل بودن و محتاجی چیز از کسی باشد لقوله تعالی
أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ چنانکه آورده اند که بعهد یکی ولایت درخت بود که جمیع اهل آن
ولایت بدان درخت معتقد بودند و اقتدا می آوردند و زیارتش میکردند و دران میان عالمی بود که
گفته او ایشان عمل میکردند چون شب در آمد آن عالم تبر برگرفت و روانه شد که این درخت را از
بیخ برکنم قضا را شیطان در اثنای راه باو ملاقی شد و گفت کجا میروی عالم گفت برای قطع
آن درخت میروم شیطان گفت من شما را نخواهم ماند هر دو در خود در آویختند و میان هر دو دست گیر آمدند
عالم بر شیطان نصرت یافت و زور شد و شیطان را برداشته بر زمین مثل سنگ پاره زده و زیر گرفت
بعد ازان شیطان مکار بملامت پیش آمد و گفت هر روز در وقت بامداد زیر مصلی خود دینار یک
دینار هر صبح انداخته باشم و این درخت بر سر جای بمان که بقطع کردن او چه خواهی کرد آن عالم برگشت
و صبح همچنان یافت بعد از چند روز دینار را نیافت باز آن عالم تبر در دست کرده روان شد
شیطان در اثنای راه باو ملاقی شد و گفت کجا خواهی رفت گفت برای بریدن درخت شیطان
گفت شما را نخواهم ماند باز در خود با یکدیگر افتادند شیطان عالم را بر زمین زد عالم گفت شیطان را
که این چه کار است شیطان گفت ای عالم بی عقل اول برای رضای خدا آمدی و الحال از جهت
دنیا پس ظفر نیافتی و آورده اند که پیرزنی در پیش امام ابو یوسف رحمة الله علیه آمد و پسرک بیمار را آورده
و گفت که این پسرک گره بسیار میخورد که گره اثر خاک دارد امام ابو یوسف رحمة الله تعالی گفت بعد از
هفت روز باز آر تا دعا کنم چون بعد از هفته باز آورد امام دعا کرد و مرضش زائل شد و کشش از گره خوردن باز ماند
گفتند که یا امام اول چرا دعا نکردی گفت تا نیز گره خورده بودم و گره چیزی ندارد و هر چیزی که چیزی ندارد
تا هفت روز اثر آن می ماند و بعد از هفت روز اثر آن برود اگر آن وقت دعا میکردم قبول نمیشد
اکنون چون اثر گره نماند دعا مستجاب شد پس امر و نهی برین جمله است تا هر که امر بجا آورد و از نواهی
اجتناب نمود امر و نهی او دیگران را بهتر مرتبه باشد ازان کسی که بگوید و خود نکند و از علمای بی عمل

امر و نهی قبول نماید و صحبت با ایشان نباید کرد که فائده نباشد و مباد که بدان مبتلا شود و در شرح
مشارق آورده است که سبب یک سخن راست گفتن به بهشت رود اگرچه یک کلمه است و از سبب
یک سخن دروغ به دوزخ رود اگرچه یک کلمه است پس در سخن گفتن نیز امر و نهی آمده است که غیبت
گوی را منع کند که بزه کاری در غیبت گوینده و شنونده بسیار است که بر غیبت او میگوید و هزل گوی
را نیز منع کند که گفته اند که اگر کسی سخن هزل گوید که در آن کفر باشد و عامه خلق بخندند گوینده و شنونده
همه کافر شوند و در تعریف اللغات آورده است که سخن بر پنج انواع است یکی اجرا گویند چون مسئله
شرعیه و ذکر خدا امر و نهی کردن اجر و ثواب یابد و دیگر زجرا چون غیبت و غمزه و هزل که در حق هزل گو
گفته اند که سرنگون در دوزخ شود که زجر و عذاب یابد و یکی حلال چون سخن لابدی چنانکه طلب اکل
و شرب و بازن و فرزند که گفته اند هر که فرزند طفل را سخن نرم و بخوشی دل گوید همه تسبیحات است اگرچه لایعنی
نماید کما قال علیه السلام من لم یرحم علی صغیرنا لم یرحم علی کبیرنا چنانکه روزی حضرت در حجره
با امیر حسن و حسین نشسته بود رضی الله عنهما و ایشان هر دو بغایت خرد بودند حضرت را گفتند که تو اشتر
شوید تا من سوار شویم حضرت هر دو دست بر زمین نهاد و پشت را خم کرد و ایشان هر دو سوار شدند
گفتند که مانند اشتران روان شو حضرت روان شد گفتند مانند اشتر زبادکن حضرت دو کرت عفو عفو کرد
و گفت از بیرون حجره کسی گفت که در میان حجره رسول اشتر است حضرت صلی الله علیه وسلم شرم کرد
و ایشان را از پشت فرود آورد در آن زمان مهتر جبرئیل علیه السلام بحکم رب الجلیل بیامد گفت یا رسول الله
چون دو کرت عفو کردی دو حجره امت تو بخشیدیم و اگر سه کرت کردی میبودی همه امت تو می بخشیدیمے
آورده اند هر که زن را بر لب و پسر را بر رخ و دختر را بر ناصیه و مادر و پدر را بر قدم بوسه دهد این چهار
بوسه ثواب شریف تر اند و بهر بوسه هفتاد گناه از و محو شود و هفتاد نیکی در دیوان اعمال او نویسند و چهارم
مباح و آن آن بود اگر کسی ترا پرسد و سوال کند باید که جواب او را باختصار و انحصار گوئی و دیگر
فضول و آن آنست که اگر کسی گوید که آب بده تا بخوریم و بنشینیم و بخسپیم و طلبق [illegible] غیر ذلک چنین
مختصر نگنجد که فضولی فضولی نیز بود حاشیه نه چرا که گفته اند از جهت یکی سخن مهمل و بیهوده تا نیم روز در میان
زمین گرم روز قیامت استاده کنند و آن نیم روز هفتاد یا هفتصد سال باشد و گویند که چرا گفتی و لایعنی است
که هر روز و هر شب بزبان حال این شخص را میگوید که ما را مهمل نگذاری که اگر بر وی فتنی امروز آنچه فردا

لم یوقر

و شب و روز دیگر باشد گویند خدا در روز قیامت با اعمال حسنه و سیئه و در حدیث آمده که روز و شب
بیست و چهار ساعت اند و هر ساعت برای این کس یک صندوق است سکندر پس روز و شب
بیست و چهار صندوق است میشود و در روز قیامت در ترازو همه را حاضر کنند مثل کوهها نمایند
بعضی پر نور و بعضی پر نار و بعضی خالی باشند آنچه بود ذکر و فکر و صوم و صلوة و غیر ذلک من الاعمال
الصالحة کرده باشد پر نور باشند و آنچه بود عمل سیئه کرده باشد پر نار باشد و آنچه هیچ نکرده باشد آن خالی
باشد بسیار تاسف و پشیمانی خورد که کاشکے اینها را هم پر کرده می بودم از نور و معاذ بن جبل رضی الله عنه
روزی حضرت رسالت پناه را گفت که یا رسول الله مرا پند بده حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود زبان را
نگهدار سه کرت تکرار کرد حضرت همین جواب گفت باز گفت باز حضرت فرمود پس مادرت بمیرد بهتر ازین
پندی دیگر نیست که چون بامداد کسی برخیزد تمامی جوارح بزبان حال میگوید که راست باشی که راستی
ما از راستی تست و کجی ما از کجی تست و در شرح مشارق آورده است که از جهت یک سخن راست نجات یابی
و از جهت یک سخن دروغ در هلاک افتی زیرا که ایمان و کفر بجز یک کلمه بیش نیست که سخن گفتن بزبان
آسان است و در وزن دشوار لقوله تعالی اِنَّا سَنُلْقِیْ عَلَیْکَ قَوْلًا ثَقِیْلًا اصحاب گفتند یا
رسول الله ثقیل چیست گفت کلمه طیبه سخنی است مومنان را بزبان آسان است و بوزن ترازو
گران که در روز قیامت یکی را بیارند گناهان او در پله بدی چون کوهها نمایند وی را پرسند که هیچ علمی داری
او گوید خداوندا تو عالم الغیوبی که من هیچ عملی را ندانم که نجات من باشد مقدار دو انگشت کاغذے
بیارند که در وی کلمه طیبه نوشته باشند در پله نیکے او اندازند همه گناهان او را کفاره شود و در حق
کلمه شهادت آورده اند که در روز قیامت نود و نه کتاب سیئه بدی این کس بمقدار مد بصر بیارند و در پله
بدی او اندازند و بمقدار کاغذی بیارند که در وی کلمه شهادت باشد و در پله نیکی او اندازند آن همه
کتابها را هوا بردارد و او از جای نجنبد و کلمه کفر و بیهوده مر فاسقان را و فاجران را بزبان آسان
است اما بیک کلمه کفر همه اعمال حسنه و ایمان او را چون کاه خشک در آتش بسوزانند و حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم را پرسیدند یا رسول الله در قذف کردن حره را اشتاد دره لازم است
و در قذف کردن مملوک حکم چیست فرمودند آن جهان حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود هر که بنده خود را
دشنام دهد ای مادر فلان و ای خواهر فلان و یا صد هزار کنیزک را چنین و چنان گوید اگر دافعه

عملی

نواست باشد جهاد والا او را در روز قیامت بشنا و تا زبانه آتشین بزنند و نعت درملعنت گفتن از زبان
و گوش حد برای آنست اما در شنوی یعنی حد سخن یک گوئی یعنی یک جواب اکثر اولی را ایند که دین جهان
حد تعزیر و قصاص او نیامده است اما در آن جهان ماخوذ خواهد شد چنانکه نواطت کرا و حد نیست در این
جهان اما پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم گفت که خداوند تعالی بعزو جلال خود سوگند یاد کرده است که ابراہیم
خلیل اللہ و موسی کلیم اللہ و عیسی روح اللہ باشد او را بغیر آتش نخواہم گذاشت و گفته اند لیکن او را
در گور و فن کنند او را انقالب بہم گرفته بدوزخ ببرند و در بہیمہ آورده است قال علیہ السلام ناکح
الید ناکح البہیمة ملعون و ہمیشہ ملعنت خدای باشند اما اگر دست نال بنلد و در وقت حذر از خیکه در
حرام افتد و بخند باک نیست و بہمین تمثیل اگر پدر پسر را بکشد و یا صاحب غلام را او را قصاص نیست
واما اگر این را حلال داند کافر شود و در روز قیامت برای این قتل ماخوذ با خونیان باشد و یا پدر کنیزک پسر را
گرفته وزنا کرد او را حد نیست اما عقر لازم آید و اگر چه تکرار کرده است و اگر پسر کنیزک پدر را وطی کرد و گفتند
پسر اگر وی گفت حرام ندانستم حد ساقط شد و عقر لازم شود و بهر دخول عقر جداگانه و کنیزک زن از این قبیل است
واما اگر کسی گمان برد که بسقوط حد این اشیاء مذکوره در آن جهان نیز عذاب نیست کافر شود که حد زنا کردن
با اجنبیه و محرمه علی التابید فرقی نیست حد و بال اگر کنیزک خود را بغلام خود داده باشد و یا وطی کند و یا
و خواہر زنا کند و در میان ایشان فرق آرد کافر شود زیرا که فرق جز این نیست که اجنبیه بنکاح حلال شود و مادر
و خواہر ہرگز حلال نشود اگر کسی تاسف خورد در دنیا که اگر زنا حلال بودی کافر شود زیرا که ہیچ عصر زنا حلال
نبود لقوله تعالی ولا تقربوا الزنا انه کان فاحشة و لفظ کان ماضی ست یعنی در ہمه اعصار
ماضیه زنا منع بود و اگر تاسف خورد که کاشکی نکاح خواہر و یا خمر و یا فروختن فرزند یا ببیک دیگر کشتن
حلال بودی کافر نشود اما عاصی شود که دین پیغمبر ما افضل از ہمه ادیان است پس گویا که تاسف آن ادیان
منسوخ کرده باشد زیرا که در زمان ابو البشر تا وقت نوح نکاح خواہر حلال بود و بعد از آن منسوخ شد
و خمر در وقت اصحاب میخوردند تا وقتیکه امیر المومنین عمر رضی اللہ تعالی عنه مست بود و در نماز مغرب الا است
میکرد و سورت الکافرون میخواند حرف لا را اگذاشت این آیت نازل شد بر حضرت رسالت پناه صلعم
قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تقربوا الصلوة وانتم سکاری بعد از آن در وقت نماز نمی خوردند
و در سائر اوقات میخوردند بعد از آن فتنه انگیزی بسبب خمر چند دلی پیدا شد حرام مطلق شد

و آن چنان بود که روزی جمله اصحاب در خانه علی نشسته بودند و خمر میخوردند امیر المؤمنین عمر خمر خورده مست
شد صراحی را بر سر علی زد و سرش را بشکست بعد از آن این آیت نازل شد بقوله تعالی اِنَّمَا الْخَمْرُ
وَالْمَيْسِرُ وَالْاَنْصَابُ وَالْاَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوْهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ اِنَّمَا يُرِيْدُ
الشَّيْطَانُ اَنْ يُّوْقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ
وَعَنِ الصَّلٰوةِ فَهَلْ اَنْتُمْ مُّنْتَهُوْنَ یعنی حرام است هرچه عقل را بپوشد و جمیع قمارات تا اگر تیر انداختن که
حلال است اگر گرو از یک جانب باشد نیز حلال و رواست اما اگر از جانبین باشد که تیر و غیر ذلک هر چیز که
حرام است که از قبیله قمار میشود و حرام است بت پرستی و بغیر خدا سوگند چون به پیغمبر و کعبه و بکلام الله و بقبر
امام اعظم و باستانه و بقبر پیغمبران و اولیا و غیر ذلک این همه حرام است و دور بودن از این کارها فلاح
هر دو جهان است و بسیار اوقات شیطان لعین چون عداوت و بغض و جنگ و جدل میان خلق
می اندازد بسبب خمر و میسر می اندازد و از ذکر الله تعالی و از نماز باز میدارد کسی را که خمر میخورد و خمر را
گفته اند که چند خاصیت است و بدتر از جمله گناهان است اول آنکه هیچ گناهی مانع حق تعالی از دفعه پیش
نرانده است مگر خمر خواره که وَلَا تَقْرَبُوا الصَّلٰوةَ وَاَنْتُمْ سُكَارٰى آمده است دوم ام الخبائث لقب کرد
سوم آنکه بدتر از نجاست است که سگ او را نمیخورد چهارم آنکه او همراه بت پرستی یاد کرد پنجم از پلید
شیطان یاد کرد ششم عداوت خلق را سبب است هفتم سبب زنا است چنانکه در قصه ابوشحم که پسر
امیر المؤمنین عمر بود مشهور است هشتم سبب طلاق است که خمر خواره همیشه طلاق بر زبان میرود و طلاق او
واقع است و او را خبر نمی باشد و بزن خود مجامعت میکند و حلال میپندارد کافر گردد نهم باز میدارد کسی
را از تلاوت کلام الله و جمله ذکر الله دهم باز میدارد از ادا کردن نماز و نماز گزارنده با خدائی لست پس خمر
باین آیت حرام شد اما الندوم یک درم میخریدند و در بصره بده درم میفروختند پس این نیز حرام شد
و فروختن فرزند و در وقت مهتر یعقوب مرسوم بچه را می فروختند و در خبر است که چون عزیز را مهتر
یوسف بر یعقوب فرستاد چون بکنعان رسید کنیزک پیری را دید که جامه می شست و گفت ای مادر
هیچ میدانی که خانه مهتر یعقوب کجاست گفت چه کار داری گفت خبر یوسف آورده ام آن پیرزن گفت باید
بر الله که خداوند تعالی وعده کرده بودی پسر گفت چگونه گفت پسر یعقوب فروخته بود و خداوند
با او وعده کرده بود که تا او را پسر شما نیاید خبر پسر او بدو نرسانم گفت نام پسر تو چه بود گفت عزیز گفت بر خیز

کشتن و قتل چند رفت قوم مهتر موسی علیه السلام چون گوساله را پرستیدند بر ایشان حکم شد تا هفتاد
هزار یکدیگر را کشتند بشرط آنکه هر که روی از تیغ بگرداند کافر باشد از حکم شد که یکی شمشیر بر دیگر
بگردنش بزند اگر بطرف شمشیر بنید ایمان او نباشد و این دین ما از جهت این قبول میکردند که بمعجزه مهتر
موسی کوهی بر سر مجالس ایشان فرود می آمد و چون آواز شکستن فرقهای ایشان می شنیدند
دیگران دین را قبول میکردند پس هفتاد کم و بیش فرق نیست چنانکه بعضی علما گفته اند بعضی عالمان حلال زن
بیوه زنا حلال خواند کافر شود اما کلمه طیبه بر کافران گران است تا غایتی که اگر کسی کافر را بزور گیرد که
کلمه گوی و الا بکشتمت خود را میکشد اما کلمه را نمیگوید و گفته اند هر که این توفیق دوست دارد که در آغاز
سخن و تمام سخن کلمه طیبه بگوید اگر ده هزار سال عمر او باشد و در هر روز صد گناه کند گناه او نه نویسند
پس بر دوستان او آسان است این کردن و بر منافقان و کافران چنان گران است که سنگ را بدندان
گزیدن و سخنهای ناشایسته گویند و ازین بعد می نمایند گفته اند که اگر کسی سخن با زن بیگانه بشهوت کند
پانصد سال در دوزخ بماند و عبادت از ما تولاست و تاثیر تولا دوستی با دوستان خدای
تا سری کند که اگر چاه آتش باشد خود را باندازد از دوستی دوست چنانکه آورده اند که جهودی بود و زن او مخفی
اندر ایمان بحضرت رسالت پناه آورده بود و هر روز آن زن پیش از اکل و شرب روی مبارک
حضرت را سیدید و بعد از آن بخانه خود میرفت روزی آن جهود گفت که تو هر روز کجا میروی گفت در دل من
دوستی حضرت افتاده است جهود گفت اگر روی ترا کسی سیاه دید بر من حرام باشی منافقی بود این سخن را بشنید
روزی که آن مستوره میرفت وی در پیش آمد آن زن نشست تا وی بگذرد آن منافق استاد و گفت
روی بنما آن زن آواز نه کرد و روی خود او را نه نمود آن منافق گفت ترا بدوستی محمد رسول الله
سوگند است که روی خود را بمن بنمائی آن بیچاره روی خود را بنمود و بعد از آن بزیارت رسول
رفت چون باز بخانه خود آمد گونه روی مبارکش بعلتی تغیر شده بود شوهرش گفت که چه چنین
می نمائی آن زن واقعه باز گفت آن جهود گفت خوب شد و در خانه رفت چاه کاوید و آتش گرفت
و سه روز در آن آتش تافت چون گرم گشت او را در آنجا نخواند لیکن خود در کنار چاهش بود و انده گرفت
و گفت ترا بدوستی محمد رسول الله سوگند است که خود را درین اندازی آن بیچاره بی تکلف و بی عذر قبول گفت
و خود را در آن چاه انداخت جهود سر خویش بر آن چاه نهاد چون چنان دید آتش فراق صدق و

ضعف شش اثر کرد و گریه کنان آن پسر را در کنار گرفت و پیش رسول صلی الله علیه وسلم آمد و گفت
یا رسول الله دوست دار بنده شما با آتش سوختم و واقعه باز نمود و حضرت دست مبارک خود بر دستار زد
باز فرود آمده و گفت یا الٰهی دوست دار محمد را با آتش مسوزانی هنوز دست بر دستار نبرده بود که جبرئیل
علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله اگر سر خود را برهنه کنی هفت طبق آسمان تا عرش بر هم زنم و ناچیز گردانم
و خدای تعالی میگوید که من دوستان شما را در دوستی گرفته ام کما قال الله تعالی الله ولی الذین آمنوا
او را با آتش نسوزانیده ام چون حضرت خود بر سر آن چاه رسید و سر پوش باز کرد و دید که آتش برو
گلزار گشته بود و آن مستوره در میان آتش چون بلبل بر گلزار نشسته بعد از آن جهود نیز رسول خدا
ایمان آورد و مسلمان شد و نیز آورده اند که در بنی اسرائیل اولیاء الله بود که چهار صد سال در صومعه
معتکف بود و عبادت الله میکرد و فرشتگان گفتند که یا رب بنده شما را در خدمت شما چیست حالا که
دیدیم اما امتحان کنیم گفت بکنید فرشتگان بحکم رب العزت پیش اولیاء الله رفتند و گفتند که ای
بنده چه مشقت بی فائده می بری و رنج بیحاصل میکشی که عبادت تو بدرگاه حق مقبول نیست گفت چون
شما را چه گفتنید بندگان را خدمت می باید کرد بقبول نا قبول مرا کاری نیست و ملائم این است
رباعی ور بجوالی بنده مقبول توام ✤ در رد کنی چار سه معزول توام ✤ بر رد و قبول تو مرا کاری نیست
باری بهر دو حال مشغول توام ✤ بعد از ان خطاب حضرت عزت در رسید ملائکه چگونه دیدند
بنده خاص مرا که در هیچ اوقات روی از من نگردانید گفتند یا رب العالمین بنده تو خاص خاص است
دوستان او را از محبت دوستی او عذر او در مجاهدات فراموش باید کرد چنانکه ابراهیم خواص
قدس الله سره العزیز ده سال در بیابان گشته بود که برگ درختان قوت خود می ساخت روزی
در بیابان درخت انار را دید بخود اندیشه کرد که ازین انار بخورم اما نباید که ملک غیر باشد
از آنجا گذشت که حضرت خضر پیغمبر با او ملاقات کرد و گفت بیا تا دوستان حق بتو بنمایم و پیش گرفت
و در غاری رسید که در آن غار یکی ژنده پوشی را دید که سر پوشیده بود و مار و کژدم بر وی جمع شده بود
و نزد وی شد ابراهیم را گفت برو پایش بگیر چون ابراهیم پایش گرفت گفت ای ابراهیم ابن
خواص چه طلبی گفت از کجا دانستی که من ابراهیم بن خواص باشم گفت کسیکه خود را در تصرفات حق
سپرده است از جمله ذرات مخلوقات خبردار بود اینکه انار را بد الا از کسی نه خوردی که ملک

کسی باشد والا حظوظ نفس میگرفتی چون از زمین در گذشت حضرت خضر گفت ای ابراهیم در بیابان افتاده سال گرسنگی
میکشیدی گفت توکل را درست میکنم خضر علیه السلام گفت توکل این نیست که شما میگوئید توکل خود را بفرق حظ نفس
طلب کردن بیا تا متوکلان را بتو بنمایم چون رفتند دیدند که کسی افتاده است سر خود را بریده پوشیده و تمام وجود او را
زنبوران سخ گرفته و نیش میزدند گفت این اند متوکلان خدا و مردان خدا ابراهیم را پیش
کرد و خود پس استاد چون ابراهیم بطرف سر رفت مهتر خضر پای مبارک بدو رسانید گفت الهی مهتر
خضر چه می طلبی ابراهیم التفات بوی کرد که همراه من خضر است و من میدانم آن اولیا از وغائب شد
چون باز دید خضر نیز غائب شد بعد از آن ابراهیم از مجاهدات خود پشیمان شد لقوله علیه السلام کن عالما
او متعلما او سامعا او خادما ولا تکن من الخاسرین فان تکن خامسا فهلکت زیرا که دوستی
با جاهلان هلاکت است بیت سگی کرتر شو و از بول پاکتر باشد * از آن کسی که کند اختلاط با عامی *
و در رساله شاه قاسم بدر الدین کردی آمده است که مامون خلیفه هفت روز خدمت مجالس ابو حفص کبیر
حاضر میشد چون روز هفتم وداع میکرد شیخ گفت از نشستن خلیفه چه سود که درین ایام از من یک مسئله
هم نه آموخت گفت کدام اند گفت اینکه من از شما چهار مسئله آموخته ام و گفتید که این را حضرت رسالت
پناه فرموده است من همه را در عمل می آرم شیخ گفت کدام اند گفت اینکه شما گفتید که حضرت فرموده است
نظر کردن بروی عالم بهتر است از دنیا و هر چه در دنیاست و زائر را نشاید که در هنگام زیارت در تسبیح
و تهلیل مشغول شود باز گفتید که رسول گفته است که یک ساعت نشستن با عالمان بهتر است از آزاد
کردن هزار بنده و هزار اسپ که فی سبیل الله بغازیان داده باشد و هزار گرسنه را طعام داده باشد
و آب داده باشد و هزار برهنه را جامها داده باشد و حدیث سوم گفتید که هر که در حلقهٔ مذاکرهٔ عالمان
نشیند و یک مسئلهٔ شرعیه بداند بهتر است از عبادات هزار ساله و هر مسئله که دران مجلس شنود سامع
یا قائل برابر باشد و حدیث چهارم گفتید که چون کسی بزیارت علما رود و روان شود صد فرشته از فرمان
حق تعالی می آیند بست برابر سر او میروند که در هر قدم درجهٔ او بلند میکنند و بست در پیش او میروند
که در هر قدم نیکی در دفتر اعمال او می نویسند و بست در عقب او میروند که بهر قدم بدی از نامهٔ اعمال
او محو کنند و بست برابر دست راست او میروند که بهر قدم کوشکهای در بهشت راست میکنند و بست
برابر دست چپ او میروند که در هر قدم میان او و میان دوزخ صندوق های راست می کنند

پس چون بدلیز او برسد خداوند تبارک و تعالی بسے کام لی زبان بد او هر که گواه باشید فرشتگان که در
آسمان و زمین هستید که غفرت له و لا ابالی قبل ازین که قدم در راه منیرد و نیز در خبر است
که چون مومن بزیارت مومن روان شود فرشتگان گویند خدایا آنکه او را زیارت کرده میشود مرد فقیه و بیمار
است و این از گناه ملوث است پس چه کنیم فرمان رب العزت در رسد که گناه از وی بردار بدو در
دوزخ اندازید باز گویند آن عالم نیز متعلقات دنیاوی در مانده است حکم شود که گناه او نیز بردار به
دوزخ اندازید تا هر دو پاک بهم رسند و شنیده که زائر و مزور و آن زمین تا هفتم زمین در پایه اعمال او نهند
چنانکه آورده اند که در بنی اسرائیل ظالمی بود که نود و نه کس را کشته بود روزی پیش زاهدترین بنی
اسرائیل رفت و گفت که گناه بے حد دارم که نود و نه کس را کشته ام اگر توبه کنم خدای تعالی قبول کند یا نکند
زاهد گفت از پیش من دور شو تا از شومیت تو مرا العذاب نگیرد تیغ را از نیام کشید و زاهد را بکشت و بعد از آن
پیکی از عالم ترین بنی اسرائیل رفت و گفت صد کس را کشته ام که یکے از آن مجموعه فلان زاهد است اگر توبه
کنم هیچ روے صلاحیت دارد عالم گفت پیش اهل صلاح برو توبه تو خدای تعالے بپذیرد از آنجا
روان شد آورده اند که تا بمقصود نرسیده بود در راه مرده یافتند و دیدند که یکے خطے از غیب برو
افتاده بود چون مطالع کردند چنان نوشته بود که برین کس فرشتگان رحمت صحبت کردند فرشتگان عذاب
گفتند که فاسق و فاجر است ما این ارواحش قبض کنیم فرشتگان رحمت گفتند که زائر و تائب است چنانکه عزم توبه کرده بود
ارواحش ما قبض کنیم بر ایشان حکم شد که هر دو طرف زمین را وزن کنید چون وزن کردند دیدند که یکطرف زمین یک بلشت با از خانه خود بخانه آن صالح نزدیک شده بود
حکم برین شد که فرشتگان رحمت جانش قبض کنند بسبب برکت آن صالح آورده اند
که مالک دینار را با گبری منازعت افتاد هر یکے همین گفتی که من بر حقم چون در میان ایشان جدال بود اتفاق
کردند بقول هر یکے که هر دو دست بدست بربندند و در خانه در آرند و در آن خانه آتش زنند چون چنان کردند
خانه بسوخت و ایشان هر دو سلامت ماندند مالک دینار مناجات کرد که یارب مرا با کافر برابر کردی خطاب
بحضرت عزت رسید که ای مالک دینار او را از برکت شما خلاص کردم اگر تنها می بود میسوخت و خدمت و
مودت بدوستان حق چنان باید کرد که قطب الاقطاب معین الحق والدین حسن سنجری قد کتاب
خود آورده است که روزی در خدمت مرشد خود شیخ المشائخ والاولیا شیخ عثمان هارونی در سفر
بودم از افواه مبارک خواجه بر آمد که بقول امام اعظم رحمة الله چون دو کس در سفر روند باید که یکے را

پادشاه کنند تا خلاف سنت جماعت نباشد پس آفتابه و مصلی از او گرفتم و گفتم که پادشاهی لائق شماست
چون شب شد او در خواب رفت بیک ناگاه باران باریدن گرفت برخاستم ژنده خود را بر سر
او گرفتم تا بامداد برو استاده بودم چون شیخ بیدار شد عالم چنان دید گفت چرا گفتم چون شیخ را پادشاه
گرفتم پس خدمت پادشاهان چنان باید کرد شیخ بنظر نیک در من نگاه کرد بمقصود رسیدم الی العزیز
چنانکه دانستی بدوستان حق دوستی کردن ثواب است پس بدشمنان او دشمنی کردن ثواب
است و نیز درجات رفیع است و اگر دشمنی بدست نشود بدل البته باید کرد چنانکه در مفتاح المحبان است
که جوانی بود فاجر و ظالم که در همه عمر خویش هیچ گناه نبکرد و آن همه را با تو در یک دفتری نوشت و جمع
میکرد روزی در خوردن شراب نشسته بود که کسی بنزدیکش رسید او گفت که بیا خمر بخور چون
آن کس ساغر بدست گرفت پادشاه گفت جوان فاجر دانست که این کس را فضیحت است تیر به سینه‌ش زد
و مرد جوان بخود آمد گفت نادانسته قتل کردم این را نیز در آن دفتر نویسم چون در آن دفتر رفت و کشاده دید
در سر جاییکه خون و زنا و خمر کرده بود در اینجا چنان تبدیل یافته بود که این کس چندان بنده آزاد کرده است
و چندان ختم قرآن کرده است و چندان گرسنه را طعام داده است پس همه اعمال سیئه او بسبب دشمنی
بدشمنان حق به نیکی مبدل شد و در رساله خوانده ام که آسمان و زمین و عرش و کرسی لوح و قلم
نبود که دل از جان سوال کرد که اول کار چیست و آخر کار چیست و ثمره کار چیست گفت اول کار
فنا است و آخر کار بقا است و ثمره کار وفا است گفت فنا چیست و بقا چیست و وفا چیست جان
گفت فنا از خودی گفت بیرون آمدن و بقا بدو پیوستن و وفا میان بخدمت دوستان بستن پس
اگر سائلی گوید که چون هیچ نبود دل و جان از کجا بودند جواب این فقیر میگوید که جان فیض که او را
فیض اقدس و حضرت و حقیقت محمدی و قبله واحد میگویند و دل اسمای الله که هر یک بحسب استعداد
اثر خود وجود یافت گویا که یکی از دیگری سوال کرد که اراده حق با یجاد خلق مقصود همین است و الا
خلق در وجود نیامدی و محاضره دوم که جان اسماء الله و دل اعیان ثابته که از علم و نور در
شهود آمدند گویا که آن حقیقت قبله این موجودات شد و از ینجاست که پیغمبر ما را قبله واحد و موجود
گویند که چون سوی ارادت بدو آمد و قبله واحد شد و چون موجودات از طفیل او وجود یافتند قبله
موجود شد محاضره سوم چون از علم و نور شهود که اعیان ثابته معه ممکن موجود ذهنی یا اعیان

جان گویند و چون بصورت خانهٔ وحدت هر اسما تجلی فاصله گردید که چنان چنان ظهور باید کرد
این اکمنه ارواح سراجی و دل توان گفت **محاضرهٔ چهارم** چون محل کن و فعل آمدند که هر اسما
عقب فعل خود شدند و بحسب استعداد جمله ذرات بظهور پیوستند پس کن را که حقیقت کیانی گویند
جان توان گفت و موجودات ظهوری که آنرا هیولی و عرش کل و عقل کل گویند دل توان گفت
محاضرهٔ پنجم جمله ممکن الظهورات چون در قبضهٔ الوهیت اسیرند مغلوب و مقهور اند پس از روی حقیقت
از اثر قطع نظر باید کرد و مؤثر را باید دید پس مؤثر را جان و اثر را دل توان گفت الا له الخلق و الامر
پس خلق چون کثیفات و امر چون روح و ملکوت همه مراد است تو در میان مباش العزیز این
راه پس باریک و خون آشامیدن ست پس تابع کسی باید بود و در خدمت او خود را باید سپرد
که او خود را بحق سپرده است و در لباس شریعت خود را چنان پوشیده که هیچ کس از احوال او خبر ندارد
اگرچه منصور مشهور بود او مستور باشد تا بمقصود برسد چنانچه مورچه بپای خود بکعبه رسد تا خود را در پر کبوتر
تیز رو ضم نکند **رباعی** تو بدین رفتن بمنزل کی رسی ✦ تو بدین جستن بحاصل کی رسی ✦ پس گر ان
جانی و بس اشتر دلی ✦ با سبک رو جان بدین دل کی رسی ✦ و چون نظر در عین الیقین حقیقت
کنی الوهیت واحد بیش نیست باختلاف خاصیت موجودات و استعداد ایشان تعدد اسما شد
از ان جهت الله را ذات جمله اسما گویند که ذات از صفات ممتاز نیست و چون صفات قدیم
اقتضای ایجاد ممکنات کردند از روی نامیدن و تعداد اسما را اول و غیره ذات گویند اما چون همان ذات است
که بمراتب تنزل کرده است و با طوارات سبعه و تکبیرات مختلفه ظهور شده صفات را عین ذات توان گفت
کقول الشاعر **شعر** بر لوح خود است فتنهٔ نقاش ✦ کس نیست درین میان تو خوش باش ✦ فهم من فهم
پس سوال و دل از جان اقتضای مراتب بتنزلات خویش و جان که مسئول ست فیض اقدس که
بهر مرتبه تنزل و ظهور آمده پس سائل و مسئول واحدی بیش نیست چنانکه دل این شخص صلهٔ قسمت
وار مراتب ارواح می باید همچنین مراتب اسمائی را اول سر اخفی و کنه و حقائق کیانی و غیر ذلک من
کلام الصوفیه میگویند و بحقیقت گویا که مسائل اند از وحدت که آنرا ابو الارواح و برزخ کبری
و حقیقت محمدی گویند قال الله تعالی و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون ای لیعرفون
سر این معنی ست اما جمله متابعت هدایت سنت و جمله افراد خود روی ضلالت ست و سماع آ

از مرشد محقق طاب الله ثراه وجعل الجنة مثواه شنیدم که کشتی در دریای عمان شکسته بود مردی دو دست
تخته برده و فریاد کرد که یا حضرت خواجه خضر فریادم رس مهتر خضر آمد و از دستش گرفت و بر روی آب میفگند آنکس نام
خضر بر زبان میراند و خضر نام الله بر زبان میراند آنکس چون دید که خضر نام الله یاد میکند من نیز یاد کنم چون آنکس نام
الله گفتن آغاز کرد پایهایش در آب غرق شد مهتر خضر گفت که شما را ابدگاه او مجال نیست شما نام من گیرید بنام
او و امام محمد غزالی را پرسیدند که چندین علم و فضائل بچه سبب یافتی گفت هرچه دانستم از کسی دریغ نداشتم
به عام و خاص می گفتم و بخیل نبودم و آنچه ندانستم از دانستن او عار و ننگ نکردم اگر یک مسئله بودی
لقوله علیه السلام لیس من اخلاق المؤمن التملق الا فی طلب العلم و آورده اند که روزی مهتر عیسی علیه السلام
در بیابان می گذشت و اکثر عمر در بیابان میگذاشت راعی را دید گفت ای راعی چرا طلب علم نمیکنی
تا بخدا نزدیکی بدست آری راعی گفت من پنج مسئله در عالم دانستم پنج دیگر شما نمایید تا بر همه ده مسئله شود
مهتر عیسی علیه السلام گفت آن کدام اند راعی گفت شما را باید اول بیان کردن مهتر عیسی گفت اول شما
بگوئید تا من دانم راعی گفت اول آنکه حلال خوب ست و حرام بد حلال میخورم و حرام نه دوم راست
خوب ست و دروغ بد راست میگویم و دروغ نه سوم آنکه اطاعت خوب ست و معصیت بد ست اطاعت میکنم
معصیت نه چهارم تا عیب خود دارم عیب دیگران نگویم پنجم آشنائی با خدا باید کرد و با خلق نی پس با خدا
کنم و با خلق نکنم مهتر عیسی علیه السلام گفت که علم اولین و آخرین همین ست که شما را دمار او همه خلق را بس ست
که بجای آرند پس حاجت دیگر آموختن نیست زیرا که آموختن علم برای عمل ست تا عقبی و دنیا و شرف عقبی بود و دست
دهد خوش گفت آنکه گفت بیت چو کسب علم کردی در عمل کوش * که علم بی عمل زهریست بی نوش

فصل سوم در وضو و ملایم آن بدانکه وضو بر چهار نوع ست وضوی ظاهر و وضوی باطن و وضوی حس
و وضوی ... بدانکه وضو بضم الواو مشتق از وضاءة است و آن پاکی را گویند و وضو بفتح الواو آب را
گویند و بفتح الواو و الهمزة روشنائی را گویند و در اصطلاح غسل اعضای ثلثه و مسح الراس را گویند و چون
ظاهر را چنانکه شرط ست پاک ساختی باطن نیز منور و روشن گردد که از نتیجه وضوی ظاهر وضوی
باطن درست و پدید چنانکه از حسد و کینه و حقد و عجب و ریا خلاص یابی خوش گفت آنکه گفت بیت چون
بیاری طهارت ظاهر نه باطنت نیز حق کند طاهر * از جمله نامشروعات ظاهر را طاهر باید داشت چنانکه آورده اند
که شبی بی بی رابعه بصری قدس سره چهارشنبه بود که چراغهای پادشاهان افروختن گرفت بی بی را

خرقه پاره بود و بدان چراغ دوخت هرچه از انوار و اطوار و احوال اولیاء الله بود از وی رفت بخود آمد و اندیشید
که چه نامرضی از من در وجود آمد که بمن این حال رسید بعد مدت مدید در ضمیر منیرش آمد که خرقه را بدان چراغ
دوخته بودم آن چراغ از نامشروع بوده باشد بد کردم آن تار را از خرقه باز کشید آنچه از وی رفته بود
باز بدو رسید و ازینجاست که مستوره از بزرگواری پرسید که بمشعله پادشاهان چیزی میتوان کرد یا نه
گفت شما کیستید که ازین احوال اولیاء الله و متقیان خبر میجوئید گفت من خواهر بشر حافی ام گفت
از شما باید پرسیدن و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم مر بی بی فاطمه زهرا را گفت که خود را همیشه
خوشبوی داری گفت یا بابا بچه چیز گفت با وضو زیرا که همیشه در وضو باشد تا عرش خوشبوئی میرسد
و نه بخوشبوئی مجازی که هر آن زنی که خود را بمشک و عنبر و غیره خوشبوئی خوشبو کند و بوی او بنامحرم غیر رسد
عذاب زنا در نامه اعمال او بنویسند زیرا که رنگ ابریشم و زر بر زنان است و خوشبوئی بر مردان است و سرمه دور را
سنت ست شیخ نجم الدین کبری را مریدی بود چنانکه شرط وضو سنت بجا آورده بود و در آن صومعه
رفت چون برآمد گفت لذات جهان را دیدم شیخ گفت غلط کرده زیرا که این نور وضو بود در وضو با
حضور تمام باید کرد که هفتاد و دو نور سالکان را روی نماید همه را از نتیجه وضو تا آخر سلام است
پس چون اول بحاجت انسانی رود باید که در آمدن خلا اول پای چپ پیش نهد و بگوید اعوذ بالله
من کل رجس و نجس و من شر خبث الخبیث و من شر الشیطان الرجیم و من شر کل آفة و عاهة و حیة و عقارب
و چون بنشیند روی بجانبی آرد که پهلوی چپ او بقبله باشد که روی و پشت بقبله آوردن مکروه است
و در طرف هندوستان نیز مکروه است که حضرت بابا آدم صلوات الله علیه در هند رسیده و خود بسیار بنشیند و زور
بپای چپ کند و بول را آهسته رها کند تا رشحه بر وی نرسد اگر پشت بقبله آرد بغیر برداشتن دامن باکی نیست تا جانب
سر دم هندوستان شود چون برخیزد اول پای راست بردارد و بگوید الحمد لله الذی اخرج عنی
ما یؤذینی و امسک علی ما ینفعنی و سه کرت گوید غفرانک ربنا و الیک المصیر و چون پیش از
خاستن خود را بسنگ و کلوخ چنان پاک کند که دل او یقین گیرد و شاید که تیمم زند اگر میان او و آب
مسافت باشد اگرچه اندک باشد چنانکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم روزی بول کرد
چون برخاست تیمم زد یاران گفتند یا رسول الله آب نزدیک ست گفت از آمدن مرگ نزدیکتر است
و استنجا نه نوع ست چهار فرض ست و آن چون از مخرج بمقدار درم شرعی تجاوز کند دوم از جنابت

٥ الاذی و عافانی ١٢

سوم از حیض چهارم از نفاس و یکی واجب و آن چون مقدار درم شرعی باشد و یکی سنت ست و آن
چون کم از درم شرعی باشد و یکی مستحب ست و آن از بول ست و یکی احتیاط و آن چون باشد بشکل
اشتر خشک افتد و آلائش بمخرج نشود و یکی بدعت و آن چون از جهت باد و کرم خشک پس چه
نزد من ست آب میتوان شست که فرض ست و دیگران سنگ و کلوخ و لته کهنه کافی ست
و چنانکه بعضی عوام میگویند که به سنگ سنت ست غلط کرده اند زیرا که آن مذهب امام شافعی ست
رحمة الله علیه آورده اند که در لیلة الجن هفتاد هزار سرداران جن آمده بودند و برسول ما بیعت میکردند
و حضرت رسالت پناه بحاجت انسانی رفت از عبد الله مسعود سنگ طلب کرد وی دو سنگ
و یکی سرگین را بیاب کرد پس امام اعظم ابو حنیفه کوفی رحمة الله علیه میگوید اگر سه سنگ
سنت بودی حضرت سنگ دیگر را طلب میکردی و امام شافعی میگوید که اگر سنت نبودی
عبد الله سه سنگ نیاوردی و متاخران برین اند که درین زمانه باب باید شست زیرا که دیانت از
مردان کم شده است و زهاد رفته اند و عوام الناس کالبهائم اند و آنچه گفته اند الاستنجا
چنانکه مذکور شد و الاستفسار تا حدی که دل او قرار گیرد بجای او امانه چنانکه مانند عوام الناس که
وسوسه کنند و آب بسیار برند که در کتاب های معتبر از هفت کرت زیادت آب ریختن رخصت نداده
اند و استبراء دست خود را بر دیوار یا بر زمین بمالد تا از بوی بیزار شود و شاید که استنجا باستخوان و حجر
و هیمه و جامه نو و دست راست نکنند که مکروه است و نیز حق غیری نکنند چنانکه از دیوار و زمین غیر کلوخ
گیرد نکنند و اگر ازین بیمن کسی کلوخ گیرد و بعد ازان بزمین اندازد آورده اند که چون امام شافعی مذهب
خود انتشار کرد و لافی از دهن مبارک او بر آمد که اگر موسی در عصر امام اعظم بودی او را در اول مسئله
الزام میدادم ارواح سراج المومنین او را در خواب نمود و گفت که اول مسئله من اینست که
لا اله الا الله محمد رسول الله الزام بده چون از خواب بیدار شد بعده فرمود که علم ده
حصه است نه حصه امام را بود و یک حصه یاران را و از انجا بمرو و روم و شام سیر کرد و بیشتر خلق را
در مذهب خود در آورد تا بحدیکه ببلخ رسید ابو اللیث سمرقندی در خانه نبود امام شافعی خود را یکروزه راه
پس مانده بمقداری شاگردان پیش آمد مسئله در سواری از شاگردان ابو اللیث پرسید ایشان چهارده
نوع جواب گفتند و او هفت نوع دانسته بود امام چون جواب صعب شنید از همان جای باز گشتند

کوچ کرد و بطرف روم روان شد چون ابو اللیث سمرقندی در خانه رسید واقعه را باز نمود ابو اللیث
گفت که فردای قیامت جواب امام اعظم چگویم که تمام اهل مذهب او در مذهب خود آورد اما باید که
در عقب او بروم چون ابو اللیث سمرقندی روان شد منزل بمنزل در سید امام شافعی یک منزل
پیشتر میرفت چون ابو اللیث بیرون حصار شد روم رسید امام شافعی داخل مصر شد و امام شافعی در آن شب
مناجات کرد که الهی مرا از دار فنا بدار بقا رحلت بخش فی الحال جان تسلیم شد چون علی الصباح
حضرت ابو اللیث بدروازه رسید و دید که تابوت مبارکش پیش آمد که این امام شافعی ست او نیز وضو
جدید کرد و دوگانه نماز گذارد و سر بسجده نهاد و گفت او نیز ازین جهت خود را برحمت حق تسلیم کرده
است الهی مرا نیز از دار فنا بدار بقا رحلت بخش که تا پیش امام مباحثه بکنیم او نیز جان بحق تسلیم کرد
الغرض ابو اللیث سمرقندی درین سفر دو شتر از کلوخ از زمین استنبول بار کرده بود و بیشتر از شاگردان
این فقیر چون بسیر میرفتند کلوخ استنجا همراه خود می بردند شاید که در محل استنجا سخن بگوید که مکروه است
وقبل از استنجا که هنوز تن خود را برهنه کرده است این دعا بگوید اللهم احفظ فرجی ولیسری من النار
والزناء والحرام بسم الله العظیم والحمد لله علی دین الاسلام الاسلام حق والکفر باطل
و چون از استنجا فارغ شود بجای پاک رود که در خبرست که هر که وضو و غسل در جای پاک کند آنجای
تا قیامت آن کس را از خدای طلبد و شفاعت او میکند روی بقبله و سر برهنه کرده شنید که پیغمبر
گفت در حالت وضو سر برهنه کردن نزول رحمت ست و دل را چنان حاضر دارد چنانکه هیبت و
خشیت او شامل بر جمله حرکت و سکونت خود داند بلکه خود را در میان نه بیند و بحضور تمام بگوید بسم الله
العظیم والحمد لله علی دین الاسلام نویت ان اتوضاء تقربا للصلوة فرض الله تعالی پس آفتابه بدست
چپ گیرد و سه کرت بدست راست ریزد پس بعده بدست راست گیرد و سه کرت بدست چپ
ریزد که مسنون برین طریق ست و در وضو چنان باشد چنانکه آورده اند که حضرت امام
زین العابدین علی اصغر رضی الله عنه چون مشغول بوضو کردن می شدست رنگ رویش بنهایت متغیر میشد
پرسیدندش یا امیر چرا گفت هیچ میدانید که در پیش چه کس حاضر خواهم شد و چون آب در
دهن کند بگوید اللهم لقنی حجتی و تمضمض به ذنوبی و بیض وجهی کما ابیضت اسنانی و مسواک
از درخت تلخ از توت و پیلو باشد که پیغمبر گفته است که بهشت سبز بدیشا چنانچه ازانکه مراد از بهشت

مسواک سنت و بدرازی یک بالشت باید و اگر از بالشت زیاده باشد شیطان بر وی سوار میشود و سطبر
بمقدار انگشت خنصر باشد و خردتر از قبضه نباشد و باید که سه انگشت بالا و خنصر و ابهام زیر او کند و در
دهن نهد اول بجانب راست دندان بالا باز زیرین آن جانب باز بجانب چپ بدندان بالا باز زیرین
و بزبان نیز بمالد بعد ازان بهر جانب که خواهد بزند و باید که مسواک را بزبان نه نهد اول بشوید بعده
در دهن زند و آخر نیز بشوید نگاه دارد و اگر در تمام قبضه گیرد آفتی ناسور بدو رسد و مسواک را بپهنائی
دندان زند نه بطول دندان و مسواک را بر زمین نه نهد که خوف دیو و پری ست که بدو آفت رساند
و برابر گوش نه نهد که جای قلم ست و در سر استاده کند که در خبر ست که روزی اصحاب رسول قلعه
کفار را حصار کرده بودند و جاسوس کافران جاسوسی ایشان میکرد و دید که ایشان بر کناره جوی
نشسته اند و مسواکها را از سر شیده و دندان خود را شستند و مسواک را باز در سرها نهادند جاسوس
خیال کرد که مگر ایشان سوهان با خود همراه دارند که دندان خود را بدان تیز میکنند و بدان نیز خشک
خواهند کرد جاسوس رفت و واقعه را باز نمود که اگر ظفر یابند بایشان را بدندان بکنند لشکر کفار گریخت
پس اینهمه برکت مسواک بود و مسواک را شریک میان دو کس نباید کرد شعر ثلث لیس فیها اشتراك
النساء والمشاط والسواك و نیز باید که بعد از آب در دهن کردن زند که خشک بدعت
ست و در وضو زند نه بغیر وضو و یک رکعت بمسواک افضل ست از هفتاد رکعت بغیر مسواک و مسواک
سنت ست زنان و مردان را این در صلوة با چیزی مذکور ست و اما در صلوة مسعودی میگوید که زنان
را کندر و قایم مقام مسواک ست در خمس اوقات زند و بقول شافعی در رمضان بعد وقت ظهر و عصر
نتوان زد زیرا که پیغمبر فرموده است ریح فم الصائم اطیب من المسك پس بزدن مسواک بوی او
میرود و بقول امام اعظم در رمضان نیز در خمس الاوقات زند زیرا که وقتی که بوی بد عند الله خوش باشد
بوی خوش نیز خوشتر باشد آورده اند که مسواک پیغمبران علیهم السلام از درخت زیتون بودی اگر
مسواک نباشد انگشت شهادت نیز قائم مقام مسواک باشد و چهارم دوم کرت و سوم کرت آب در دهن
کند غرغره گرداند چون آب در بینی کند بگوید اللهم ارحنی من ارباح الجنة وارزقنی من نعمتها
و آب در بینی بدست راست کند و بدست چپ پاک کند که برعکس این مکروه است و مبالغه در استنشاق چنان کند
که آب را بالا کشد تا ذمه و در مضمضه غرغره کند و این غرغره سنت ست هم در غسل و هم در وضو مگر صایم را

ابده روی شوید کز حیثیت روی از رستنگاه موی پیشانی تا زیر زنخ و از نرمه گوش تا نرمه گوش دیگر
آنرا که در سر موی نباشد پس حد پیشانی از جایگی ست که در ایام طفولیت در بالای پیشانی آدمی باشد
و ریش تنگ را پوست با موی باید شستن و اما کلان ریش را که پوست روی را پوشیده باشد
شستن پوست ساقط است و سفیدی که در میان ریش و زلف و گوش ست شستن او نیز فرض ست
اتفاق امام اعظم بعضے مبتدعان که زیر زنخ می تراشند اگر زیر زنخ تراشیده یا در وقت وضو آنرا
نشوید مسح کردن یا خشک ماندن تمام نگذارد کافر شود زیرا که فرض بجا نه آورده باشد و هر که تا در غسل یا در وضو یک
[illegible] از خشک ماندن آن عضو منسوب نباشد پس بے وضو نماز گزاردن کفر ست و فضیلت در مسح ریش و
[illegible] معلوم شود که از رنگ کرده باشد و خلال ریش از جانب چپ از فرود بسوی بالای او سنت و
در اوان شستن روی بگوید اللهم بیض وجهی بنورك یوم تبیض وجوه اولیائك ولا تسود وجهی یوم
تسود وجوه اعدائك اللهم بیض وجهی و شرح قلبی و صدری و طهر قلبی
و آب را بر روی سخت نزند و چشم را کشاده ندارد و نه سخت بپوشد که مکروه است و دست تا آرنج
بشوید و سنت اینست که سر انگشت بر کف دست نهاده ببرد تا جانب آرنج کشند که روافض آرنج سر نهند
و جانب کف دست [illegible] باشند و در وقت دست راست شستن گوید اللهم اعطنی کتابی بیمینی
و حاسبنی حسابا یسیرا و دست چپ گوید ولا تعطنی کتابی بشمالی ولا من وراء ظهری یوم یدین علی ثبوراً
و لصیلی سعیرا و از سه کرت ریختن آب کم و زیاده مکروه است بر اندام اما یک بار فرض ست و سه بار سنت
ست و آب را روان باید کردن تا اگر جای نشسته را مسح کنند یعنی تر کنند روا نباشد و اگر جای مسح را
بشوید اما مکروه بعضے متکلمان گفته اند ان مرتکب المکروه لا یستحق حرمان الشفاعة چهارم حصه
مسح سر فرض ست و تمام سر مسح سنت ست پس شاید که آب نو گیرد و اگر از جای شسته مانده باشد
نیز رواست و مسح سر را چنان مسح کند که خنصر و بنصر و وسطی اندر هر دو دست بهم رساند و سبابه و ابهام را
کشاده دارد و این شش انگشت را بر تارک نهد و بالا کشد تا قفا برد و بعده هر دو کف دست از
طرف قفا هر دو جانب سر نهد تا پیشانی آرد و سبابتین را در اذنین در آرد و ابهامین را از هر دو طرف
ایشان بگرداند و مسح گوش با آب سر سنت ست و در مسح سر گوید اللهم احفظ شعری و بشری
من النار و در مسح گوش گوید اللهم لا تستمعنی غلیات اهل النار فی النار و باز میان شستن

انگشت مذکور را آب جدید تر کند و متصل کرده بر گردن نهد یعنی پشت انگشتان و از موی گردن مسح
نگذارند که بدعت است زیرا که روافض میگویند که کلمهٔ امام المسلمین امیر حسین رضی الله عنه از جانبین قفا
بریده اند پس مسح برین طریق نباید کرد و ایشان از طرف حلقوم مسح میکنند تا سوی گردن رسانند و سنت
وضو و مسح گردن هر دو مستحب است و در مسح گردن گوید اللهم اعتق رقبتی و رقبة ابائی و رقبة امة
محمد من النار والسلاسل والاغلال و در مسح ریش و خلال ریش گوید اللهم هون علینا سکرات الموت
و باید که اندام را نیز ترتیب بشوید که اگر در یک اندام مکث کند ترک سنت نباشد اما اگر یک نشوید و مکث
ولی مانع کنند بعد از آن دیگر بشوید کرده باشد و نیز ترتیب چنانکه خدای تعالی خبر داده است نگاه دارد
تا خلاف روافض باشد که ایشان اول پای میشویند و بعده دست و بعده روی بعده استنجا میکنند
زیرا که ایشان میگویند که چون اول استنجا کنیم بعده دست را چگونه بر روی زنیم اما در فتاوی سراجیه
آورده است اگر استنجا فراموش شود بعد از وضو باید کرد بلا اعادت وضو و بقصد نتوان کرد
و چون پای راست شوید بگوید اللهم ثبت اقدامی علی الصراط یوم تزل فیه الاقدام و چون پای
چپ بشوید بگوید اللهم اجعل سعیی سعیا مشکورا و وضوئی مقبولا و تجارتی لن تبور اللهم اجعلنی من
التوابین واجعلنی من المتطهرین الذین لا خوف علیهم و لا هم یحزنون
مسئله در ترغیب الصلوة آورده است که خلال انگشتان پای بخنصر دست چپ از جانب پای راست از فرجه
که میان خنصر و بنصر است ابتدا کند و بالا کشد و کف دست در زیر پای دارد و نیز در فرجه که میان سبابه و ابهام از پای چپ
است آغاز کند و در فرجه خنصر و بنصر چپ ختم کند آورده اند که امام اعظم رح از بالای پای به پایان خلال
میکرد و چون مسئله دید که پایان میتوان کرد بست سال نماز را اعاده کرد چهارگانی را چهارگانه و دوگانی
را دوگانه اما نماز شام را چهارگانی کرد چون نفل و همه صلوة سوره با فاتحه قرین کرد آورده اند که منصور حلاج
در یک وضو خلال انگشتان را فراموش کرده بود بعد از آن جمال جهان آرای آنحضرت را در خواب دید که روی از وی گردانیده
بود گفت یا رسول الله چرا گفت شما را باید که سنتی را ترک دهی یعنی نمی باید شیخ معین الدین سنجری چشتی قدس سره
ترک کرده بود و نیز همین خواب دید و قدری آب از بقیهٔ وضو باید آشامید که در آن شفاست و بر آن این
دعا بخواند اللهم اشفنی بشفائک وداونی بدوائک واعصمنی من الامراض والاوجاع برحمتک یا ارحم الراحمین
و نیز در هر اندام بعد از دعا کلمهٔ شهادت تکرار کند و در شرح اوراد سید علی همدانی آورده است

هر که در هر اندام شستن اسم القادر تکرار کند بجمله اعدای ظاهری و باطنی ظفر یابد و چهار آب استفاده خوردن
افضل ست آب وضو که باقی ماند و آب زمزم و آب پس خورده علما و صلحا و آب سقا که در بازار میگردانند
و بعد از وضو روی سوی آسمان کند و بگوید اشهد ان لا اله الا انت وحدک لا شریک لک و اشهد ان
محمداً عبدک و رسولک و نیز بسوی آسمان نظر کند و همین دعا کند حق سبحانه و تعالی بنظر رحمت برو نگرد
و در آوان وضو سلام و کلام منع ست تا اگر یکی کسی را که در وضو یا در نماز و یا در وقت خواندن خطبه
سلام داد بر ایشان جواب لازم نه آید اما گوینده سلام آثم باشد و دلیل این حاضر دارد که روزی
امام محمد غزالی در وضو نشسته بود و در وقت پای شستن کفش خود را دید که کهنه است در خاطرش
گردید که بروم در بازار کفش بخرم درین میان امام محمد غزالی رسید که ابدال و رسته دیوانه خر را اسلام
بود یعنی افعال قبیح او حمیده مبدل شده بود و سلام داد امام چون از وضو فارغ شد گفت
دیوانه چرا سلام کردی که در آوان وضو سلام بی ادبی ست گفت شما را در وضو ندیدیم
بلکه در بازار دیدیم و در **تفسیر کامل ست** که اگر در میان وضو سخن کرد یا نشسته خواب کرد بغیر تکیه
وضو نشکند اما اعاده وضو افضل ست زیرا که نتیجه در وضوست ثواب آن نیابد که پیغمبر فرموده است
اسباغ الوضوء یحرق الذنوب کما یحرق النار الحشیش و بعد از وضو سه کرت سورهٔ انا انزلناه بخواند که
مهتر عزرائیل را بچشم نه بیند و خداوند تبارک و تعالی بلطف خویش جان او قبض کند و **در شرح
ابو اللیث** سمرقندی آورده است پیغمبر گفت صلی الله علیه و سلم هر که بعد از وضو سه کرت سورهٔ
انا انزلنا بخواند ثواب ابراهیم خلیل الله و موسی کلیم الله و عیسی روح الله و محمد رسول الله
یابد اصحاب گفتند یا رسول الله چنانکه مراتب این پیغمبران ست تمام یابد یا مثال گفت به تمام
یابد و ده کرت سورهٔ اخلاص بعد از وضو بخواند آمرزیده شود و هر حاجتی که داشته باشد برآید و سه کرت
انا اعطیناک سه کرت اللهم صل علی محمد و عترته بعدد کل معلوم لک و اگر ده کرت این دعا بگوید فضل باشد
و آیة الکرسی و آمن الرسول و سورهٔ اذا زلزلت و الم تر کیف و لایلاف یگان یگان بار خواند که در دو گمراه
هرگز نباشد و در **خبرست** هر که بعد از هر وضو سه کرت گوید اللهم اجعلنی محبوبا فی قلوب المؤمنین
و بلغنی عمری الی مائة و عشرین سنة من غیر عاهة و هرم عمر او صد و بست ساله شود و نیز اگر هر بار بگوید
اللهم اجعلنی محبوبا مقبولا فی قلوب المؤمنین و بلغنی و بشرنی عمرا الی مائة و ستین سنة و اجعلنی

محبوبا مقبولا فی قلوب المؤمنین وملائکة المقربین والروحانیین ولبثنی ونشرنی عمری
الی مائة وستین سنة واجعلنی محبوبا مقبولا فی قلوب الانبیاء والمرسلین البثنی ونشرنی
عمری الی مائة وثمانین سنة من خیرها [illegible] خداوند تبارک وتعالی عمر او [illegible] و شست
سال گرداند بعده متصل دوگانه بگزارد و شانه را اول بابروی راست راند باز بابروی چپ راند
و این دعا بخواند اللهم زیننا بزینة الرجال در راست گوید و در چپ گوید اللهم زین الرجال باللحیة
والنساء بذوائبها و از جانب راست اندر رخسار آرد ریش را شانه [illegible] ونیز امیست که نشسته باشد و بگوید
اللهم سرح لحیتی وفرجه [illegible] واز جانب چپ از فرود بالا [illegible] زیر زنخ [illegible]
سوره الهٰکم التکاثر بخواند بعده هر دو جانبین از فرود بالا [illegible] چون که بخواهد شانه کند [illegible]
والم نشرح یکبار و انا اعطینا سه بار بخواند ونیز سه کرت بگوید اللهم صل علی محمد [illegible]
و در جمیع الاوقات [illegible] شانه کند که در شرح ابو المکارم آورده است که حضرت
رسالت پناه [illegible] دست داشتند بعد از نماز شام [illegible] استاده بودی بیشتر
بیکبار و گفت این شانه را [illegible] خوب است و بعد از نماز خفتن اگر وضو جدید کند [illegible] شانه را
ترک کند در ریش [illegible] ثواب بسیار است و مغفور گردد ونیز شاید که شانه منکسر نباشد که در ریش
بعد از وضو آفتابه پر کند برای وضوی دیگر [مستحب] است وسر او پوشیده شود و در اجتناب [illegible]
[illegible] مذکور است که بر آوندی که سر دهن او پوشیده و بسته نباشد شیطان لعاب دهن
خود در آن اندازد و هر آفت [illegible] که بانکس رسد سبب آن لعاب شیطان است ونیز آفتابه شکسته
نباشد که در ریش آرد و آفتابه را خاصه برای خود کردن بدعت است بدان العزیز که وضو ظاهر
سلاح مومن است لقوله علیه السلام الوضوء سلاح المؤمن وسالک را باید که بغیر
سلاح نباشد از آنکه وی همیشه با نفس خود و شیطان محاربه دارد و در سلسله چشتیان با مرید تقدم
از همه نصائح بدوام وضو فرمایند حتی که اگر از خواب بیدار شود و بچیزی پاک از جنس زمین چون
سنگ و کلوخ و سبو و غیر ذلک تیمم بزند و حضرت شیخ المشایخ والاولیا فرو زمانه سید علی
فرغذی که مرشد این فقیر بود قدس سره را خاصیت بود که هرگاه در تعلیم علم التصوف مصروف می‌شد
فی الحال وضوی جدید میکرد و می‌گفت که الوضوء علی الوضوء کالنور علی النور و آن مشکلات را

حل نمیکرد از کیت وضو و چون کسی در دوام وضو باشد با خلق به شیوه حق مشغول و حاضر باشد و در نظر
آسمانیان همچون ستاره روشن می نماید چنانکه اهل زمین مانند ستارگان را بینند که اگر بید بیدم ایشان نیز
از روی تحقیق دارند پس وضوی باطنی گویا که نتیجه وضوی ظاهر است بدانکه در اجتناب الفقر آورده است
که بعد از وضوی درویش را باید که من تن پاک کند که درویشی هر دو جهان است باید که دستارچه را با خود
نگاه دارد تا بدان روی پاک کند و بهتر است که فردای روز قیامت اگر بدی کسی باشد که بهای باشد
دستارچه را بطرف نیکی نهند آن پله بدی همه بالا شود و باید که به دستارچه غیر روی را پاک نکند که محبت
میان ایشان منقطع شود حتی که اگر سجال خود هیچ است کند هر یک پله جدا گانه اندام خود را پاک سازد
والا عداوت میان ایشان می خیزد و نشاید افتد و چون وضوی ظاهر را بجای آوردی باید که باطن را
از غش و کدورات دنیاوی و از حقد و عجب و کینه خلق و از هر چه ما سوای الله است پاک دارد چنانکه
شیخ شبلی گفته است هر گاه که میل دنیاوی بخاطر رسد وضوی جدید لازم میشود و اگر میل عقبی بخاطر رسد
غسل جدید لازم میشود پس هر دو را بجای می آرم و غسل از این جهت لازم می آید که در عقبی خطر نفس
نیز هست چنانکه در بنی اسرائیل پنج سال باران نبارید حتی که برگ درختان و بیخ گیاه را بخوشی میدادند
و بر روز مهتر موسی با استسقا بیرون می بردند روزی بخدای خود مناجات کرد که خداوندا فضیحت کردی
زیرا که مدت پنج سال است که دعا می کنم بدرگاه تو مستجاب نمیشود و بنی اسرائیل نمی شنیدند که تو در میان خلق
می باشی که خوردن و پوشیدن ایشان همه از موهبات است و در میان آنها بود مردی سیاه مزر پای برهنه
و ژنده پوستی و موی سر او تافته تا لقان باشد و نام او برق است او را بگو که دعا کند مستجاب شود و چون
مهتر موسی علیه السلام در میان رفت آن آدمی موصوف را یافت و نامش پرسید گفت نام من برق گفت
طلب باران کن که حکم است همدران جا استاده شد و گفت بطریق نازکه باد از حکم شما بیرون رفت که
ابر را پراگنده نمیکند و یا خزانه رحمت خالی شده یا گنهگاران بندگان جهان عذاب متوالی کرده که دریا
جهان میکنی چون همه بر جاست نمود باش باران بکن همدران ساعت چنان باران باریدن گرفت
که بلندی و پستی همه را هموار کرد و بفرمان خدای در یک روز گیاها تا ساق آمد مهتر موسی علیه السلام
گفت خداوندا شما را چه خاصه بود که اشتد فرمان شد که خاص منست اگر چه و دانه ده سال در میان
رفته و از خلق بریده و بمن پیوسته را او در باطن کدورت و چرک دارد که لائق خاصی من نیست که مدت

در گرابه سخت خرقه را باز کرد و شمال او بر سینه خود گرفت زیرا که در سینه که خیمهٔ محبت حق زده باشد از ضرر
و نفع دنیاوی خبر نباشد پس وضوی باطن سبب این معنی است پیغمبر گفته است الاعمال بالنیات و نیز فرموده
که حسد و کینه و ریا عمل ظاهری را چون آتش گیاه خشک را بسوزاند در خبر است که ذلت آدم از نفس و
شهوت بود آمرزیده شد و لغزش ملعون از کبر و حسد بود آمرزیده نشد پس چون عمل را به نیت بسته اند
و بغیر نیت عمل را قبول نفرموده اند لقوله علیه السلام ان الله ینظر الی نیاتکم ولا ینظر الی اعمالکم
که بنا عمل باشد و خالصة لله نباشد الا بریا و نمایش خلق پس عمل ریا بمذهب امام اعظم رحمة الله کفر است
الریاء من الکفر و عمل او عند الناس عمل نماید و عند الله باطل پس هر نیت که غیر الله است فاسد
کننده وضوی او شد ای عزیز چون وضوی باطنی را دانستی و میدانی باید که حکایتی چند از
اولیاء الله نیز بشنوی که در خبر است الاولیاء جنود الله و نیز فرموده است که عند ذکر الاولیاء تنزل
الرحمة و در تسوید این حکایتها غرض آنست که فرزند فقیر الناس آن دارد که احوال و حال و اقوال
اولیاء الله را قریب هر عمل میتوان آورد تا مگر از فضیلت و ترتیب ایشان اثر بر دل او شود چنانکه در
تذکرة الاولیاست هر که در هر روز دو حکایت از اقوال و حال اولیاء الله مذکور سازد شبیکه بی شبه
بمرتبت ولایت برسد و دوست ایشان گردد که من احب شیئا اکثر ذکره منقول است
که در پیش بی بی رابعه بصری کسی نشسته بود و بسیار بسیار دنیا را بد میگفت و ذلیل میدانست بی بی گفت
ای شیخ چرا این مقدار دنیا را دوست میداری کسی گفت که بی بی او دشنام میدهد بی بی گفت
ازین حدیث خبر نداری که من احب شیئا اکثر ذکره پس کثرت ذکر گویا که کثرت دوستی است
و بی بی رابعه را عدویه از آن نام گفتند که بغیر الله دشمنی داشت روزی او را پرسیدند که خدای را
دوست میداری گفت آری پس گفتند که شیطان را دشمن میداری گفت دل من چنان بدوستی او
مستغرق است که اندر دشمنی کسی خبر ندارم پس کم التفاتی بچیزی دشمنی باشد و نیز حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم را در خواب دید که میفرمود گفت ای رابعه مرا دوست میداری بی بی گفت برآن
دل که دوستی شما نیست ترقیده یاد اما دلم چنان دوستی حق گرفته است که از دوستی غیر خبر ندارد
روزی از روی مکاشفه بهشت را دید خوش حال شد هاتفی برو آواز داد که ای رابعه نه گفته بودی که
بغیر شما هیچ دوستی راضی نشوم و بدیدن بهشت دلشاد شدی رابعه را از هیبت تپ لرزه در وجود آمد

روزی امام حسن بصری رضی الله عنه پیش او رفت دید که هارون رشید چهار هزار دینار آورده بود
پیش در او استاده و او را رخصت نمیداد چون امام را دید دست کرد و تضرع نمود که مگر بگفته شما
مفتوح را قبول کند چون امام در صومعه در آمد گفت خلیفه زمان تصدق آورده پیش در استاده است
اگر قبول شود بی بی گفت مرا بزر کار نیست باید که تصرف فقر الکند کم از دو زبه مشاهده بهشت دلشاد شده بود
خطاب عتاب بر سرم آمد این پنج ماه است که از آن هیبت افتاده ام و گفته اند که هم از آن هیبت بحق رسید
روزی بی بی گفت که خداوندا هر چه نصیب من است در دنیا کافران را بده هر چه از آن بهشت است مومنان را بده مرا در دنیا درد ده و در آن دید
از نقل ست که سلطان العارفین ابراهیم ادهم قدس سره چهارده سال در راه کعبه میرفت هر قدم دوگانه میکرد
تا بکة الله رسید بی بی رابعه در آخر قافله بود چون سلطان ابراهیم رسید بکه را بر جا نیافت متحیر شد از بالا
هاتفی آواز کرد که در آخر قافله مستوره ایست که مکه بزیارت او رفته است چون مکه پیش بی بی رسید پشت داد
و گفت در اصحاب خانه می باید چون برگشته بخانه رسید در خاطرش آمد که حرمت مکة الله من فرض بود کردم
وعده کرد که بپهلو سوم پا بر زمین دراز می شیدبا زمی استاده و دو رکعت نماز میکرد همچنان محنت کشیده هفت
سال از بصره بمکه رسید چون بر عرفات آمد گفت خداوندا عشقم تمام بکن هاتفی ندا کرد که عشق خشک
سالی ست که هیچ گیاهی در وی نروید چون بطرف آسمان نگاه کرد دریا های خون دید گفت خداوندا
این چه دریا هاست ندا آمد که این خون از عاشقان من است که خون ریخته رفته اند گفت اولی ترین
مقام ایشان بمن بنمای همان زمان در حیض رسید ندا آمد که کمترین منزل در راه عشق این است که هفت
هفت سال ع برای دوستی من بزیارت گلرخی آید و زیارت آن گلرخ روزیش نگردانم و محنت
خود او در میان نه آرد که من چنین کرده ام گریان شده بازگشت و گفت ای وای بی نصیبی من لن
کعبه بمن آمد قبول نکردم و چون من آمدم از کعبه نشدم را از کرامت او گفته اند که شبی مشایخان کبار
در صومعه او جمع شده بودند و چراغ نبود با انگشت خنصر خود تف زد آتش در وی افروخت و بمانند چراغ
در گرفته بود آورده اند که روزی بمکه میرفت کسی گفت بی بی پشت مرکب شما زخمی ست نوشته چگونه
خواهد برد گفت به بین چون آن شخص تفحص کرد فرود و ترد ید آن را برابر پشت آن مرکب هوا فیست آورده اند
که همراهان سفر از غایت بی طاقتی مرکب نقران شده باقیاد هیچ کس حمایت نکردی نیز همراه
مرکب در بیابان ماند چون قافله بمکه رسید او را در مکه یافتند با مرکبش هم گفتند من ترا چه کسی آورده

گفت کسی که مرا ب غلطانده بود و روزی ده درویش بزیارت در صومعهٔ او رفتند پیش او دو نان جوی بود
در پیش آورد ناگاه سائلی بدر رسید و با الفقر داد از پیش ایشان گرفت بسائل داد ایشان متحیر شدند
دم نمی زدند تا کنیزکی از در در آمد طبق نان گرم در دست داشت و پیش بی بی آورد چون شمردند
و دید که دو نان و حلوا است آن نانها را شمرد که هژده نان است برگشتانده بر کنیزک داد چون آن کنیزک
در خانه رسید بی بی خانه پرسید چرا گفت رابعه میگوید که غلط کرده گفت چرا گفت که چند
نان است گفت هژده نان است گفت دو نان دیگر ببر که من بیست نان نذر کرده ام چون
بیست نان برد کنیزک معذرت کرد که من غلط کرده بودم دو نان مانده بود پیش بر یک درویش دو نان بقدر
حلواها داد بعد از فراغ طعام گفتندش که چرا در اول مرتبه این نان باز فرستادی گفت من اندر بیست نان
نذر کرده بود گفتند از کجا دانستی گفت چون شما ده کس بودید و دو نان نزد این خود سودا کردم که یکی
را بده بدین جهان وعده کرده است ده هشت صد در آن جهان پس دو نان را بدین جهان ده بست بدهد
تا مهمانان بدهم که مهمان گرسنه نروند چون کنیزک هژده نان آورد دانستم که وعدهٔ حق دروغ نیست
اما کنیزک غلط کرده باشد برگشته دادم کما قال الله من جاء بالحسنة فله عشر امثالها
آورده اند که امام حسن بصری و مالک دینار و شقیق بلخی پیش او رفتند بی بی گفت که چیزی از عشق بگوئید
ایشان گفتند که شما را سخن خوش نمی آید خود بگوئید گفت باری چیزی گوئید امام گفت لم یصدق
فی دعواه من لم یصبر علی ضرب مولاه گفت از سخن شما بوی منی می آید مالک گفت لم یصدق فی دعواه من
لم یشکر علی ضرب مولاه گفت شما در کوچهٔ دیگر رفته اید شقیق گفت لم یصدق فی دعواه من لم یتلذذ علی ضرب
مولاه گفت شما نیز طریقهٔ او نیافته اید گفتندش که یا بی بی شما عنایت فرمائید گفت لم یصدق فی دعواه
من لم ینس الم الضرب فی مشاهدة مولاه گفت بتصدیق قول من کلام الله ناطق است آن
آنست که چون زنان مصر پیش زلیخا رفتند و ملامت کردندش زلیخا بدست هر یکی یک ترنج و کارد داد
و گفت قسم تان شما را امر کنم بخورید و یوسف فرمود تا جامهٔ خوب پوشیده و آراسته بر آید چون یوسف
آمد گفت بخورید پس یکی چون دیدند یوسف را بدیدند کاردها از ترنج غلط کرده بدست میزدند و می گفتند
کما قال الله تعالی فلما رأینه اکبرنه وقطعن ایدیهن وقلن حاش لله ما هذا بشرا ان هذا الا ملک کریم
پس بدید چون ای مشاهدهٔ مخلوق زنان مصر از الم دست خبر نبودند کسی که بر عشق خالق عاشق باشد او چگونه

از خود خبر داشته باشد آورده اند که خران حفص نیز از ایشان پیش بود پس غرق خون شدند و بیهوش افتادند
پس در مشاهدهٔ خالق چگونه کسی از خود خبر داشته باشد نقل است که وقتی در مصر باران نمی شد
همه اهل آن ولایت پیش ذوالنون رفتند و گفتند یا شیخ طلب باران کن شیخ بیست روز از
مصر بیرون رفت چون برگشته آمد بدید که باران شده و مرغزارها سبز شده و بس معمور شده مردمان
پیش رفتند و گفتند که ما از شما طلب باران کرده بودیم شما کجا رفته بودید شیخ گفت در حدیث آمده است
که اکثر اوقات باران بسبب بدکاران گرفته میشود پس از خود بدکارتر در میان مردمان کسی ندیدیم
بیرون رفتم و بر شما باران بارید ای عزیز سخن از وضو بود اما کلام اولیاء الله در خاطر بسیار
دلکش بود انداختم پس وضوی باطن پاک داشتن دل و نیت است و دل را از هفت چیز که آنرا
شر النفس گویند پاک توان کرد که طهارت باطنی است اول آنکه حرص که قناعت در روز آید دوم
خوف و رجا در روز آید سوم کینه که حلم در روز آید چهارم حسد که شفقت خلق در روز آید پنجم کبر که تواضع
در روز آید ششم اند یعنی آزار کردن که کم آزاری در روز آید و کم آزار را عارف گویند و عارف کسی است
که خود را از همه کس فروتر داند هفتم کذب یعنی دروغ گفتن که راستی در روز آید چون این هفت امر صد را
دور کردی و هفت مرضیات را در و جا دادی پس دل تو پر نور گردد و مر یاد حق را مهیا شود و دل و دیده
ماسوی الله را بسوزاند و حق را بحق مشاهده کند او در میان ما او وضوی فرض از برای پنجوقت نماز و
نماز جنازه و تلاوت قرآن اگر از روی مصحف خواند و برای سجدهٔ تلاوت لقوله علیه الصلوة والسلام من صلی
بغیر الوضوء فقد کفر و وضوی مستحب چون تلاوت قرآن بی مصحف و برای زیارت مشائخان [illegible] دین
طعام که گفته اند چون از استراحت خانه بیرون آید باید که تا وضو نه کند بغیر وضو و تیمم بطرف آفتاب
و ماهتاب و ستارگان ننگرد والضاً بروی مادر و پدر و پیر و استاد ننگرد و چیزی که اسم خدا و ثنا و آیات
کلام الله که در وقت خلا از خود دور کرده بود بدست نگیرد بی خلافت تا وضو نکند و یا تیمم نکند و وضو
برای مسح مصحف فرض است و در مسواک نیز مبالغه کردن مستحب است چنانکه از بی بی عائشه صدیقه
روایت کرده است که حضرت رسالت پناه هر شب یازده کرت مسواک زدی و چندان مبالغه کردی
که بدندان مبارک می ترسیدم گفتم مبالغه برای چیست گفت یا عائشه در مسواک بیست فضیلت است
و یکی از آن اینست که بن دندان محکم میشود و حرکت دندان بیرون رود و دیگر آنکه زردی دندان ببرد و دندان سفید کند

روشنائی چشم را پیدا کند و بلغم را کم کند و بر دشمنان دینی و دنیاوی ظفر یابد و از خواب نشسته و از برای
خواب و از خنده قهقهه که بیرون نماز باشد و بعد از غیبت و شعر که در و ذکر زلف و خال باشد از جملهٔ سخنان
لایعنی وضو کردن نیز مستحب است بدانکه ناقض وضوی ظاهری نیز شمرده چیز است و مجموع او درین حروف
ست لعنموس گنجزرق مبدحق و عبارت از با بول ست پس در وقت حاجت بول را آهسته
سا کند تا رشحه بدو نرسد و نیز بول را در سوراخ موش و غیر ذلک نکند که اگر مار و کژدم بیرون آید زحمت
رساند و الا نه که دیو و پری اکثر ایشان در سوراخ و شگاف میباشند اگر با بول تر شوند مضرت
بدو رسانند و بعد از فراغ ذکر خود را از صد او تا احلیل بدو شد و پای چپ را برابر است و راست را بر چپ
نهد و به پیچد خود را همچون عوام الناس روی بخلق و ست در ازار نبرد و از زنان دران حال دور تر باشد
که مکروه است و مکروه ترین مکروه است که کسی دست در ازار دارد و با کسی سخن کند و عبارت از غ غائط
است و عبارت از میم منی ست و منی وقتی شکننده وضو است که بشهوت نباشد چنانکه از گرسنگی
و زحمت و بعضی گفته اند که منی هرگز بغیر شهوت نباشد مگر وقتیکه او را بزه گرفته باشد و شتاره بار گران بر
سر او باشد و کسی را عقب بچوب زند و ازان هیبت منی آید آن بی شهوت باشد اما اصح اقول اول ست و عبارت
از واو ودیست و ودی چیز سفید است که بعد از خروج بول بر آید و صورت این مسئله وقتی ظاهر شود که
کسی را سلسل البول باشد زیرا که او معذور است و طهارت معذور بخروج وقت ناقص شود پس هرگاه
که قبل از خروج وقت دران بول ودی ظاهر شود ناقض طهارت او باشد و طهارت او بدخول وقت
ناقض نشود چنانکه پیش از ظهر وضو ساخت و ظهر داخل شد وضوی او نشکند و عبارت از میم دوم مذی
است و آن آب سیاه است که در وقت ملاعبت زنان و نظر نیز فرود می آید و عبارت از س سنگریزه
که مردان از راه بول می آید و برابر سنگریزه زنان را استحاضه است و عبارت از ک کرم است که از پس
افتد تا اگر از راه بول افتد ناقض وضو نباشد و عبارت از ب باد که از دبر باشد اما اگر قبل باشد
ناقض وضو نباشد مگر گنده بوی باشد و یا در راه زن یک شده باشد و عبارت خ خواب بدانکه
خواب بهرحال شکننده وضو نیست اما اگر تکیه زده باشد بیک سرین یا خفته باشد اندک و بسیار شکننده
وضو میباشد زیرا که توهم باد رفتن باشد و الا نه مجرد خواب شکننده نیست تا اگر بزانو و سرین بر زمین محکم
داشته باشد و افتاد از غلبهٔ خواب پس بیدار شد درین راه پیش از آنکه پهلوی او بزمین نرسیده باشد

نمی شکنند و اگر بعد از افتادن بر زمین بیدار شد می شکنند و عبارت از ریم ست که بطبع و قوت خود میرد
آید و از سر جراحت بسوی ما طهر بگذرد و اگر بر سر جراحت استاده است بجامه و یا بدست برداشته شود و
وضو نشکنند و نیز اگر دانه پخته باشد و بر آن انگشت نهد و ریم بیرون آید اگر با دامه که انگشت بر و نهاده است
بیرون می آید و وقتی که انگشت باز دارد بیرون نمی آید پس بدین طریق هر چند بر آید شکننده وضو نباشد
و در زمانی که این فقیر در قدمبوسی حضرت مرشد محقق پیر دستگیر شیخ المشایخ و الاولیا معدن الاسرار
منبع الاخیار سیادت پناه میر سید علی ترمذی بود روزی بر جویباری رسیدیم حضرت شیخ وضوی جدید
ساخت و چون متوجه نماز شد بهم پیا پیش دانه بود و آنرا بزور شپلید بهم ریم بر آمد از فقیر پرسید چگونه
است گفتم وضو بر جا ست گفت اگر وضو جدید کنم گفتم مجدد کنید حضرت شیخ تا شهر رفت باز گشت که مبادا
خلاف شریعت کرده باشم باز بطرف آب رفت و همچنین چند گرت تا آب میرفت باز می آمد آخر گفت دو رکعت
تحیت وضو بکنم تا از بدعت دور باشم زیرا که آورده اند هر که وضو کند و تحیت وضو نگذارد باز وضوی
جدید کند بدعت ست بعده گفت که پیغمبر فرموده است الوضوء علی الوضوء کالنور علی النور یعنی پس نور
بر نور زیادت کند و عبارت از تر ز دآب ست و حکم او چون حکم ریم ست اما اگر چشم کسی پخته باشد و از وی
آب زرد میرود نیز ناقص باشد و این اکثر وقوعها ست والناس عنها غافلون و عبارت از قی
قی پر دهن باشد اگر چه آب تلخ یا طعام باشد و اما اگر خون بسته باشد نیز حکم قی پر دهن باشد و اگر خون
باریک باب دهن غالب آید نشکند و اگر خون بر آب غالب وضو بشکند و اگر برابر است از برای احتیاط وضو بتوان کرد
و اگر خون در چشم آید و بیرون نه بر آمد وضو نشکند زیرا که اندرون چشم ملو غسل و وضو شستن فرض نیست و اگر در سر چوب خلال دندان
خون ظاهر شود و دیگر پیدا نشود وضو نشکند آورده اند که چهار اولیاء الله در مجالسی با هم نشسته بودند شنیدند که حاجیان
نادرن شنید میگردند و میگویند که یکی از این اولیاء الله را قاضی میسازیم چون چنان شنیدند ایشان هر چهار در میان
خود مشورت کردند که ما هر یک بیک حال شویم یکی دیوانه شد و دیوانگی در پیش گرفت و یکی خود را مرده ساخت
و یکی گریخت امام اعظم هنوز بر جائی بود که ایشان رسیدند آن مرده را بر داشتند دیدند که مرده
افتاده است باز ماندند و امام اعظم و آن دیوانه را پیش پادشاه بردند پادشاه گفت که مرده را ببرید
و دفن کنید و دیوانه را پرسید که بیا قضا را قبول کن دیوانه گفت بادشاه همه شتران شما کجا رفته اند
و علی هذا پادشاه یکی میگفت دیوانه دیگر می گفت او را نیز بازماندند و امام المسلمین را گفتند که قضا را

قبول کن حضرت امام گفت که خواتین شما را قبول نخواهند کرد وزیرا که من بنده زاده ام در دل گفت که
من بنده خدایم ایشان گفتند که بهر حال قبول دارم باز امام المسلمین گفت که دروغ گفتم من شه زاده
ام پسر ثابت ام و دروغ گوئی را قضا نشاید پادشاه او را تیغ زده و گفت بعد ازین هیچ مسئله
شرعیه نکند روزی دختر امام خلال دندان میکرد و در میر چوب خون آمد گفت یا بابا وضوی من شکسته
یا نه گفت ما را پادشاه منع کرده است از راه خود پرسی این سخن بگوش پادشاه رسانیدند بر پادشاه
نهایتی دشوار آمد گفت یا امام المسلمین اگر شما شرع را بیان نکنید شریعت مصطفی صلی الله علیه وسلم
خراب خواهد شد امام گفت امر شما فرض بود بجا آوردم حالا چون امر کردید آن شکننده وضو بود اگر
در قصبه از خون دیگر پیدا نمیشود او را پرسید که چرا قضا را قبول نکردی گفت در روایتی خوانده ام که
در قیامت سه علم نصیب شوند یکی از شیطان دوم از پادشاه عادل سوم از حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم پس قاضی که رشوتی ولی علم کننده بر پای زیر علم شیطان باشد و قاضی که بحکم کتاب
وسنت و کتب فقه حکم کرده باشد در زیر علم پادشاه عادل باشد و آن عالم که با عمل هست و قضا نمی کند
در زیر علم حضرت رسالت پناه باشد پس من احتراز علم شیطان و علم پادشاه کردم و علم حضرت اختیار کردم
پرسیدندش که امام شما را چنان حالت دیدیم که گویا زخم دره شما رسید و هیچ طرف دره نگاه نمیکردید
گفت او ... خشم شده بود آمد که مبادا از حالم شنود و ناشکری کند و کلمه کفر از وجود او صادر
شود پس همراه او بودم و از آن دره خبر شدم و امام هم از زخم آن دره و دانست یافت ملالم این سخن آنکه
آورده اند که بزرگواری را حجاج بن یوسف حکم کرد که پیش شیران اندازند شیران پیش او دیدند شیر را در خشم
و غضب می آوردند شیر نعره ای زد بوئی کرد و از او دگر آسیب نرسانند حجاج متحیر شد او را آوردند و بعد از آن
پرسیدند که شما حضرت شیران نگاه هم نه کردید چرا گفت در خاطرم آمد که لعاب شیران بجسدم رسید پلید است
یا نه و علما در هیچ ... چه خوانند فرمود درین اندیشه رفتم و از خود خبر نداشتم و آنکه خود را دیوانه کرده بود همیشه
بر نی سوار می گشت گفته اند که یکی از جوانان وعده کرده بود که تا هفتاد و یک کس را نپرسم زن نکنم آن
جوان هفتاد کس را پرسیده بود و عده کرد که یکی مانده است هر که فردا ازین دروازه درآید از آن کس
خواهم پرسید پس فردا کسی که از دروازه درآمد گوید که آن دیوانه بر نی سوار آمد جوان گفت که ازین
دیوانه چه پرسم باز گفت که وعده کرده ام پرسیدش که ای دیوانه زن چگونه باید کرد گفت تا بلش سه

را بر بندم بعد از آن گفت مرّت مرّةً لک مرّةً لک علیک مرّةً علیک بازبان نبی سوار شد دگر بخیت
این کس در عقبش رفت و گفت نزد یکی من بیا که اسپ ترا بکمند بندم باز جوان گفت که بیان کنید که
چگونه زن شوند دیوانه گفت آنکه مر ترا ست بکر ست که شوهر دیگر ندیده باشد و آنکه ترا ست وهم از دیگری آن
زن بیوه است که از شوهر اول فرزند دارد و اگر خوشدل باشد از تو والا نه اول را در خاطر آرد و آنکه نه از تو
و نه از غیر آن زن بیوه و عقیمه زنی ست و این کس دانست که سخنش دانشمندانه و خودش دیوانه چگونه
باشد باز در عقبش رفت و گفت که احوال خود باز گوی گفت که من فلان کسی بودم و از ترس خدا
قضا را قبول نکردم و از ترس پادشاه خود را دیوانه و چنان ساختم و عبارت از م مباشرت فاحشه
چون مرد و زن هر دو هم اندام اسافل شوند بلا اظهار تری و بلی دخول نیز ناقض وضو باشد و عبارت
از م مستی چون شراب و بنگ و بوزه بخورد و حد مستی آنست که در رفتار او جنبش پیدا شود
و درین زمانه فتوی برین نیز داده اند که طلاق نجی واقع ست و عبارت از ب بیهوشی چنانکه از خود
خبر نه باشد و اگر کسی رگ گردن کسی را بگیرد و بیهوش شود نیز ناقض وضو باشد و یا جنی باشد بیهوش شود
و یا حالت درد و لشیانه باشد و بیهوش شود نیز ناقض وضو باشد و عبارت از د دیوانگی و عبارت
از خ خون و بیان او در میان قی گفته شده است و عبارت از ق قهقهه خنده در نمازی که ذات
الرکوع والسجود باشد پس اگر در نماز جنازه بخندد تباه نشود وضوی او و اگر کودکی در نماز بخندد وضو
نشکند زیرا که خنده گناه است و کودک تا عاقل و بالغ نباشد گناه او بر و نوشته نمیشود و در
عمدة الاخبار آورده است که چهار خنده تباه کننده وضو نیست یکی از کودک دوم در جنازه سوم اگر در نماز
خواب برود و خنده کرد چهارم بر آن وضو که در جنب غسل حاصل باشد نیز بخنده نشکند و خنده بر شش نوع است
اول استبراق و آن چون روی و پیشانی بدرخشد و دندان ننماید آن خنده انبیاست دوم استکشاف
و آن چون دندان نماید و آواز نباشد آن خنده اولیاست برین هر دو نماز نشکند و وضو هم نشکند
سوم تبسم ست و آن چون دل او بلرزد و آواز نیاید این نیز شکننده وضوی نماز نیست چهارم ضحک
ست و آن چون خود بشنود و غیر او نشنود پس تبسم خنده مومنان خفی ست و ضحک خنده عامه مومنان
و این شکننده نماز ست بغیر وضو پنجم قهقهه و آن چون قامت دهنی ظاهر کند چنانکه خود بشنود و غیر نیز و این
خنده عاصیان ست ششم استغراق و آن چون تمام بدن بلرزد و آن خنده کافران ست درین

هم نماز بشکنند و هم وضو خنده و قهقهه بیرون نماز و سالک ناشمرده اند احتراز باید کرد که گناه کبیره است ابوذر
غفاری گفت رضی الله عنه که من عجب میدانم از کسانیکه خنده قهقهه می کنند و دو فزع در پیش است که از
هیچ یک نگذاشته است و هر فعلی که از دست و زبان آدمی کنند و نمیدانند که کرام کاتبین از و غافل نمیند
و خنده ها کاهای بزرگ راست میکنند و نمیدانند که منزل ایشان گور است و در خبر است که در بنی اسرائیل
اولیائی بود که خانه راست میکرد شخصی از قوم دانیال پیغمبر بدو گذشت مهتر را گفت که به بین عمر من چند
سال است مهتر گفت عمر شما هشتصد سال باشد ولی الله دست از گل بشست و راهی شد مهتر گفتش چرا
گفت عمر من هشتصد سال در زیر آسمان خواهم گذرانید و آورده اند که مهتر عیسی علیه السلام تمامی عمر
در بیابان گذرانیده بود و هیچ خانه نساخت روزی در بیابان خفته بود و سنگی را در زیر سر نهاده بود شیطان
از پایش گرفت بیدار شد گفت ای ملعون از من چه میخواهی گفت از آنکه خانه گفته بودید که من تارک دنیا
ام گفت ای ملعون در پیش من از دنیا چیست گفت این سنگ از دنیاست مهتر علیه السلام آن سنگ را از
زیر سر خود انداخت و بازوی خود را در زیر سر نهاد و در خبر است که دشمن را هر چند که از دنیا افزاید و دلش
نقصان شود و در تنبیه ابو اللیث است که پیغمبر گفت صلی الله علیه وسلم که خداوند تبارک و تعالی بغیر واسطه مرا
گفته است که دوستانم را سه نشان است تن بیماری و سر انجام کار دنیائی او پریشان کنم و دلش غمناک دارم و
دشمنانم را نیز سه نشان است تن تندرست و کار دنیاوی او با سر انجام و دلش بیغم و نیز در خبر است که حضرت
گفت علیه السلام که خداوند تعالی بر من وحی کرد که دوستان خود را چنان از دنیا نگاه دارم چون تو بیماران خود
را از آب و نیز فرموده است علیه السلام الدنیا شین عند الله و زین عند الناس و الفقر زین عند الله و شین
عند الناس حضرت جبرئیل علیه السلام حدیث قدسی فرمود که فقیر را فیروزی پیش از توانگران که زر بدین
افشانند به بهشت رسند که و آن فیروزی پانصد سال باشد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم چنان بجست
از خوشی که دستار مبارکش بآسمان رسید و گفت که من فقیرم و برادرم سلیمان توانگر با پانصد سال پیش از و
به بهشت رسم الفقر فخری چنانچه تطهیر از نجاست فرض بود و تطهیر از جنابت نیز فرض است و در صلوة
ینبغی آورده است که غسل از شش چیز لازم شود اول انزال نشود بشهوت و جهندگی در خواب و بیداری دوم
غایب شدن حشفه بغیر انزال در هر دو راه سیم اگر انزال نشود بدخول حشفه لازم نیاید سوم بعد از انقطاع
حیض که اعلی او ده شبانه روز است و اگر ده شبانه روز است و اگر سه شبانه روز بمقدار تحریمه نماز نقص شود

در بیان واجبات غسل

استحاضه باشد و اگر از ده روز زیاده شد نیز استحاضه باشد و در **فوز النجات** آورده مسئلهٔ الطهر المتخلل
بین الدمین بدین نوع است اگر زنی یک روز خون دید و یک روز طهر و سوم روز تمام خون دید پس حیض
باشد و اگر یک روز خون دید و سه روز طهر باز یک روز خون دید همه پنج حیض باشد و اگر یک روز خون دید و
پنج روز طهر باز یک روز اندک و بیش خون دید همه حیض است که حیض او هفت روز شد و اگر یک روز خون
دید و هشت روز طهر باز یک روز خون دید همه حیض باشد و شاید که این مدت حیض باشد و معنی الطهر المتخلل
بین الدمین همین است و باید که اگر مدت حیض او سه روز باشد پس اگر متخلل شد روز سوم باید که تمامه خون
باشد و الا حیض نباشد مگر آنکه آخرین روز را تمام خون باشد تا غروب این هنگام نیز حیض باشد و در دیگر
روزها اگر اندک دید و یا بسیار حیض باشد و اقل طهر میان دو حیض پانزده روز است و اکثر او را حدی نیست مگر
بعد ایام استمرار و آن چنان است که اگر ده روز حیض دید و منقطع نشد تا ده روز دیگر آن ده روز حیض باشد
و ده استحاضه پنج روز طهر دید پس این پانزده روز درمیان حکم پاکی دارد و اگر بعد از حیض دوازده روز طهر
دید و سه روز خون این نیز حکم پاکی دارد و اگر دوازده روز طهر دید و پنج روز خون این نیز حکم پاکی دارد که حیض
کم از سه روز نیست و اگر دوازده روز طهر دید و شش روز خون پانزده روز طهر باشد و آن سه روز حیض و استمرار
آن باشد اگر در ابتدای استمرار شده ده روز از سر ماه حیض شمرد و بیست روز پاکی و اگر معتده است ایام معروفه
خود را نگه دارد که در وقت اول یا آخر یا اوسط است و اگر ایام خود را گم کرده که چند بود و در کدام ده بود برای
هر پنج اوقات غسل کند و از فرائض قرات که سه آیت بوده باشد زیاده نخواند و روزه با تمام ماه دارد
و بیست و یک روز قضا کند و بر روایتی ده روز قضا کند و اگر یک کرت خون دید و شش ماه ندید بعده
خون استمرار شد و آن عادت معروفه را فراموش کرد پس عدت او نوزده ماه و سه ساعت کم باشد که طهر او
شش ماه باشد یک ساعت کم و ساعت کم از جهت آنکه مدت حمل او شش ماه است پس طهر او شش
ماه است پس طهر او یک ساعت کم باشد و چهارم بعد از منقطع شدن نفاس و آن خون است که بعد از
زادن فرزند آید و خون که در حالت زادن پیش از بیرون شدن تمام سر ولد می آید استحاضه است و
استاد فقیر جمال الحق والدین را پرسیده شد که استحاضه گفتن این خون چه قید است گفت که هیچ فرض
از و ساقط نشده است و نزدیکی شوهر باو روا است و اگر سر فرزند ظاهر شد سر او در دیگی بدارد و یا حفره
بکاود و گرنه به پهلو خفته نماز ادا کند و آن نفاس قطع اعتبار اول است تا اگر یک روز بزاید و بعد از چهل روز

دیگر نباید اگر خون بر دو سه است که وطی نکنند و نماز بگذارد و روزه بدارد و اقل انفاس ساعتی است و اکثر او
چهل شبانه روز است چون پاک شود وطی کنند و اداء نماز ایام نفاس نیز کند و در **فوز النجات** آورده است
از فرزند اول تا چهل روز منتظر شود مستحب است و اگر زنی عادت معروف بود نفاس کم از چهل روز چنانکه
مثلاً داشت پس گذشت از روز یاد شد و اگر در چهل ایستاد فبها و الا نه نماز ده روز بیرون را قضا کند و حیض
نیز همین حکم دارد و اگر بعد چهل ایستاد پس بعد عادت او چهل باشد و اگر در چهل نه ایستاد آن ده روز از
باشد که در حالت حیض و نفاس شاید که در اوقات صلوة وضو سازد و در مقابله قبله بنشیند و مقدار بار اگر بگوید
استغفر الله ثواب هفتاد نماز در دیوان او بنویسند و درین حالتها جای زیر ناف از پوشیده ملمس
نیست و شاید که از او پوشیده همراه شوهر خود خواب کند و زن را درین دو حال از خود جدا نکند چون
رسوم کافران نجس غسل اکثر وقوعها والناس عنها غافلون اگر کسی خواب دید و تری ندید غسل واجب
نشود و اگر خواب ندید و تری یافت و لذت یاد دارد غسل واجب شود اگرچه بول باشد و اگر خواب دید
و یاد ندارد اما اگر منی باید غسل واجب شود اگر چیزی دیگر باید واجب نشود و بعضی گفته
اند اگر در حالت خواب انتشار آلت نشده بود غسل لازم نشود زیرا که مگر بلذت آن انتشار
پیدا شده باشد و الا لا **مسئله** در **کفایة الاسلام** آورده است که عبد الله بن
عباس رضی الله عنهما گفت هر که شب ستانه بخسپد و دست بخسپد پس دیو بچگان با او همان
کار کنند که با زن خود کسی میکنند باید که علی الصباح غسل کند و نماز حاضر شود و الا نه از خباثت بیرون
نیاید و باشد و ششم را نادر گویند و آن گم شدن ایام است کمام سببیت هر زنی را که گم شود ایام غسل باید
بهر نماز مدام ۞ پس جمله غسلها سیزده وجه شد شش فریضه مذکور و چهار سنت اول برای نماز جمعه
روز جمعه آورده اند اگر بعد از غسل جمعه وضو کرد غسل را باز اعادت کند که پیغمبر علیه السلام گفت زیر
عرش زنده سری را دیدم که او را صد هزار سر بود و در هر سری صد هزار روی داشت و در هر روی صد هزار دهن
داشت و در هر دهن صد هزار زبان داشت و با هر زبان بصد هزار لغت خدای را تسبیح و تهلیل می گفت
یاران گفتند یا رسول الله ثواب آن کرا باشد گفت مر کسی را باشد که در روز جمعه برای نماز جمعه غسل
کند و در مسجد حاضر شود و بگوید سبحان الله والحمد لله و لا اله الا الله والله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
ثواب آن زنده سر و آن فرشتگان مر آن کسی را باشد دوم غسل عیدین یا در آخر شب کند حین صبح صادق

دیا حین ضحی و بعد از غسل خود را معطر کند و جامهای خوب بپوشد و آورده اند هر که مردم مسجد را
روز عیدین و غیرها معطر سازد پس روز قیامت در تمامی عرصات بوی خوش او پریشان شود تا
در مشام هر یک برسد سوم روز عرفه که مر حاجیان راست چهارم حین احرام بستن حاجیان و دیگر
غسل میت واجب ست که اگر مردی بمیرد و مردمان نباشند زنی او را باید که غسل دهد زیرا که زن
هنوز بمدت چهار ماه و ده روز با او تعلق دارد و اگر زن بمیرد و زنان نباشند روا نباید که زن خود را بشوید
زیرا که او را با زن بعد از وفات هیچ تعلقی نیست اگر در آن حال نکاح دیگر کند روا باشد بلکه چون
زن را در قبر نهند باید که پدر آن زن و برادران آن و غیر ذلک از اقربا او را در قبر نهند و شوهرش او را
دست نه کنند و اگر مرد و زن هر دو را در یک قبر نهند و دفن کنند باید که پیشتر مرد را نهند و رو بسوی
قبله کنند و در میان ایشان پلوان باریک از خاک بگیرند پس آن زن بگیرند نهند و اگر مرده در میان
زنان که زن او نباشد مرده یا زن در میان آن مردان که زنان نباشند باید که از زنان زنی صالح و از
مردان مرد صالح دستها را با پارهٔ لته بپیچد و بر زمین زند و به نیت تیمم بر موضع تیمم بکشد زیرا که مرده را تا
غسل و تیمم نکنند نماز جنازه بر وی روا نباشد و کافر چون در حالت جنابت ایمان آرد غسل او نیز واجب ست
و مستحب چون کافر در غیر حالت جنابت ایمان آرد و یا کودکی بالغ شود و اگر کودک با حتلام و غیره
بلوغت خود شناخت باید که یک نماز پیش از آن که ادا کرده است قضا کند آورده اند که شخصی از
امام جعفر صادق رضی الله عنه پرسید که غسل طریقت چیست گفت نصیحت پیر بجای آوردن پیر که
نصیحت استقامت و مستقیم بودن بر شریعت نکند و مرید شرائع نه آموزاند او ضال و مضل ست
و هر مریدی که نصیحت پیر بجای نه آرد و بمراد پیر نرود و مراد خود طلبد گویا که جنب در طریقت ست و در
انیس العاشقین آورده است هر شخصی که مرید خود را اول بار برداشتن روزه ایام بیض نگذارد و
نماز اوابین و به نماز تهجد و در خمس الاوقات بحضور مسجد و اعراض از نهی نصیحت نکند او ضال و مضل
ست چون مرید درین اشیا مستقیم شد و مراد خود را بمراد پیر سپرد بعده او را خلوت نشین گرداند که او را از
تجلیات شیطان نگاه خواهم کرد که اکثر جهال در خلوت دیو و پری می بینند و متابعت ایشان
میکنند و کافر میشوند و بعضی دعوی سبع اطوار میکنند و ندانند که سبع اطوار چیست اگر ذات گویند
یا صفات کفر محض ست چنانکه سید علی همدانی در اوراد خود آورده است یا من تقدست عن الاشباه ذاته

و نفی عن المشابهة امثال صفاته زیرا که هرگز ذات و صفات از مشابهت دور نیستند و بعد از خلوت اگر داند
که حرارت ذکر را تحمل تواند کرد ذکر الله دید ای عزیز محققان هرگاه که بمراد خود آیند و مراد حق را فراموش
کنند و خود را اجنب دانند که مراد محقق بشرک سد راه اوست چنانکه آورده اند که امام احمد خضرویه در حالت
نزع نوشته درویش بایزید فرستاد و در ان نوشته بود که اگر آسمان و زمین از روئین شدی که از قطره
باران نیامدی و از زمین گیاه نه روئیدی و تمام عالم عیال من بودی پس توکل من بحق چنان ست
که ذره اندوه در خاطرم نیامدی حضرت بایزید گفت که مشرک اید از انکه تا این غایت هنوز در بند نفس خود
مانده اید ایشان باز نوشته فرستادند که شما را چه حالت ست حضرت بایزید بسم الله الرحمن الرحیم نوشته
فرستاد چون خواجه احمد خضرویه دید جان را بحق تسلیم کرد و در تفسیر ملا یعقوب ست که آنچه در همه الکتب
نزول از روی معنی در قرآن ست و آنچه در قرآن ست و در سوره فاتحه است و آنچه در فاتحه است در بسم الله الرحمن
الرحیم و آنچه در وی است در با ست حدیث قدسی لی کان مکان فی یکون ما یکون والیضا گفته اند
بالباء ظهر الوجود یعنی حق تعالی اضافت ماسوی الله را به هستی خود کرد که مقام واحدیت را حرف با گفت
و از آن چنانکه حق تنزل ست با ارادت وحدت و مرتبهای مذکور را تا مراتب ظهور خلق ظاهر گشت پس گویا
که این بیان جمله ممکن چند کنار و ایگان اسما و صفات اند پس سالک که اضافت بخود کند و خود را بخود متوکل
گوید مشرک حقیقت ست بر سر سخن باز آئیم که در وقت خلوت جمله آدابهای بجا آوردن خود را از مشارکت
دیو دور دارد تا فرزند بی ادب نزاید که اول تلقین کند منکوحه را که هیچ سخن در میان نگوئیم که ملعون شنویم
و نام خدا را بر زبان آرد یعنی بسم الله الرحمن الرحیم بوقت دخول و در تفسیر خوانده ام که این دعا نیز
بخواند اللهم جنبنا وجنب الشیطان مما رزقتنا اول بدست راست پای چپ او را در زیر بغل
نهد و بدست چپ پای راست او را در گردن آرد و باز بدست راست پای چپ در گردن آرد و اگر در آن
حالت نیش بدهان گیرد چنان از گناه پاک شود گویا که الحال از مادر زاده است و چون جدا شود سوی برو
ساعتی در کنار گرفته خواب کند که در خبر ست که بعد از مجامعت اگر پشت بزن آرد از جهت زن آسمان
بلرزه شود و از حق حکم جوید که یارب فرمان ده تا بر دارم و نیز در حضور آفتاب و ماهتاب و ستارگان و چراغ
و با اطلاع کس نکنند تا گفته اند اگر عسل در جای کند که او را ببیند و یا آواز غرغره او شنوند گویا که آن کس را
بجلال خود شریک کرده باشد و باید که در حالت مجامعت یا مصور در باطنی گوید تا که فرزند صالح و شایسته

زاید آورده اند که آب در وضو یک و نیم من می‌بود من دو رطل ست و هر رطل بیست بهلولی و در غسل
یک صاع ست و صاع چهار من است پس در وضو به نیم من استنجا کند و به نیم من دست و روی
شوید و به نیم من پای را شوید و اگر مسح موزه باشد یک من کافی ست و اگر مسح نباشد استنجا کند
نیز یک و نیم من کافی ست و در غسل به نیم من استنجا و به نیم من دست و روی شوید و دو نیم من را بر تمام
اندام روان کند اول بر کتف راست بعده بر کتف چپ بعده بر سر و اگر جای گرد آمدن آب باشد از آنجا
یکسو شود و بدان نیم من باقی پای بشوید و اگر بر تخته و سنگ باشد شاید که تقدیم غسل رجلین کند و اگر
در حالت اضطراب و سرما باشد باید که آب در دهن و در بینی کند ولی ترتیب در آب آید و در شرح
اوراد شیخ مشایخ آورده است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرموده اصحاب را که آب در
غسل چهار من است اصحاب گفتند یا رسول الله اگر کسی درشت اندام و بزرگ اعضا باشد چه کند حضرت گفت
او را نیز همین چهار من ست اصحاب مبالغه نمودند که یا رسول الله بعضی کسان نهایت درشت و عظیم اندام
می باشند ایشان را چگونه چهار من باشد حضرت اعراض کرد که فرمان حق بر من همین آمده است دیگر شما
دانید حکایت آورده اند که رسول علیه السلام را پرسیدند که اسراف در آب هست یا نه گفت نیست
اگر در کنارهٔ جوی روان باشد و آنچه در نام حق گفته که بیت ور تو ای خواجه بر لب جوئی ❊ نیست اسراف
هر چه میشوئی ❊ یعنی اگر سه کرت و سه تا نهایتی پر کرده بر اندام اندازد باکی نیست اما اگر زیاده از سه کرت
اندازد آن اسراف ست و اسراف در لغت گذرانیدن چیزیست از حد خود اگر چه عبادت کند اما ثنایان
و دوستی خدای نباشد چنانکه بغیر زاد و راحله دامن طریق کسی است که عزم بیت الله کند و یا بغیر جماعت
و لشکر و شوکت خود را به نیت غازی گری بکافران کشد گویا که خود را کشته باشد و هر که خود را بخود کشد
بوی بهشت نیابد لقوله تعالی ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة نقل ست که روزی حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وسلم با جمع اصحاب نشسته بود که جنازهٔ شهیدی می گذرانیدند حضرت گفت مرده دوزخی
را درین جهان خواهد که ببینید باین کس نظر کنید یاران متحیر شدند که این مرد صالح را چگونه دوزخی بتوان گفت
ایشان همچنان متحیر بودند که کسی از احوال او خبر آورده گفت که آری این کس زخمی یافته بود از جهت
کثرت درد و الم خود را کشته آنچه در اکثر احادیث واقع میشود که بوی بهشت نیابد چنانکه گفته اند بایع
بشر و خاک خورده و کسی که یک مشت از عشر نگاه دارد و لواطت کند این تاویل دارد که آورده اند که

اگر حلال دانند کافر شوند و الا عاصی پس این عاصی بوی بهشت نیابد و آن چنان ست که چون مدت پنجاه هزار
سال در عرصات بیک پای استاده باشند هفتاد هزار ساله راه بوی بهشت در رسیده و بهر که برسد از عاشقان
خوشبوی آن پنجاه هزار سال بر آن کس چون یک ساعت بگذرد و برین طائفه که مذکور شد نرسد و نیز باید
که مال دنیاوی را در نامرضیات و نامشروعات صرف نکنند که اسراف ست چنانکه حضرت گفت بعضے
از امتان من باشند که جنت را بدو درم که برضاء فرموده حق باشد نخرند و دوزخ را بصد و بست هزار
درم بخرند که نافرموده حق ست یاران گفتند یا رسول الله کدام اند گفت آنکه برای فسق و فجور نام و ننگ
میدهند حتی که آورده اند که اگر چند نفر با خود اتفاق کنند که نوبت بنوبت هر یکے مهمانی کنیم همچنین نیز
منهی و نامشروع ست آورده اند که فاک خود را در زمره خمر خواران حساب کرده اند و در اکل و شرب
نیز اسراف ست تا امکان طعام و شراب در جوف باشد باید که باشتهاء از طعام دست باز دارد اگر
بالای سیری طعام و شراب خورد بحرام خوار شمرده اند بعضے مشائخان گفته اند هر روز یکبار باید خورد
و اما اگر از دو کرت زیاده خورد اسراف ست کما قال الله تعالی کلوا واشربوا ولا تسرفوا انه
لا یحب المسرفین و نیز حضرت گفته است اگر آب را بیک نفس خورد بهتر آنست که قی کند پس چون کاسه را برلب
می نهد بسم الله الرحمن الرحیم بگوید و چون باز دارد الحمد لله رب العلمین گوید باز تسمیه گوید حتی که برکت
در باید که کار وضو و غسل چون مرد و زن را ناچار ست دانستن او فرض عین ست بیاموزد و هر دو فقها و
شرحی آورده است اگر زنی از برای دانستن مسئله خود بیرون آید شوهر را لایق منع نیست
و در دانستن او شرم نکند تا در عرصه عرصات شرمسار نشود چنانکه آورده اند که روزی حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم نشسته بود که پیرزنی آمد و بر کناره مسجد رسید دست را بر بیرون لب خود یک انگشت
را درون برد حضرت انگشتان را بر بیرون لب خود مالید او رفت اصحاب پرسیدند که یا رسول الله
این چه بود گفت که این را بیموز گویند پیرزن از من سوال کرد که در استنجا زن انگشتان خود را درون
فرج برد یا بیرون من گفتم بیرون منقول ست که حضرت علی مرتضی رضی الله عنه قوت بسیار داشت
چنانکه چهل بار در یک شب غسل میکرد و اگر در آوان صحبت او آن را می شنود می استاد و زن از زحمت
می یافت و بی بی زهرا رضی الله عنها پیش پدر رفت و گفت یا رسول الله اگر کسی جعبه پر از تیر دارد
و بر بدن شخصی می انداز در هر یکے را جدا جدا باز بیارد و یا همه را بیکبار حضرت گفت یکبار بیارد و این موز

حضرت علی را در هر شب چهل بار غسل میکرده

بر جنب است یعنی یکبار غسل کند و باز گفت اگر کشتی در دریا میرود و ملاح اذان شنود کشتی را
از جریان استاده کند یا باند بر هیئت خود حضرت گفت اگر بر کنارهٔ دریاست بایستد و اگر داخل
دریاست برود بعد از آن مرتضی علی یک غسل میکرد و در وقت اذان استاده نمیشد و بایدکه غسل و وضو
تاخیر نکند زیراکه همه انفاس حیات آدمی محسوب اند اگر کدام وقت حساب نفس تمام و منقطع شود اگر
در حین بر وضو و غسل باشد از دوستان حق بود که ان الله یحب المتطهرین و در خبر است
که اگر در شب با وضو بخسپد ارواح او را فرشتگان زیر عرش برند و بخدای تبارک و تعالی سجده کنانند
و با ایشان نزول رحمت شود و بوقت بیداری روح را باز می آرند اگر بی وضو و غسل خفته باشد ارواحشان
را به بالا راه ندهند پس العزیز بحیات اعتقاد نباید کرد و با وضو و غسل باید بود که هر دم هر دو جهانی است
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم اصحاب را پرسیدند که شما را بر حیات خود چند اعتماد است
ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفت که من چون نماز بامداد ادا کنم امیدم نباشد که ظهر را ادا کنم یا نه و امیر المؤمنین
عمر رضی الله عنه گفت که من چون نماز پیشین ادا کنم تا دیگر امید ندارم و ذی النورین رضی الله عنه گفت
که من از عصر تا مغرب توقع ندارم و مرتضی علی رضی الله عنه گفت که من از مغرب تا عشا امید ندارم
رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت که ای یاران من که بجانب راست سلام دهم تا جانب چپ امید ندارم چنانکه
برادرم سلیمان عصا را بر سینه گرفته استاده بود خواست که بنشیند هم در قیام جان را بحق تسلیم کرد و مدت
یکسال مرده استاده بود و بعده ابلیس لعین خاک را بر تخت بدین او پاشید تا عصای او را خاک رسانند
و بران ماه مورچگان سرخ رفتند عصا را خوردند و مهتر جبرئیل او را خواباند تا این زمان حلها پوشید و
انگشتری در دست خفته است و از هر طرف تخت دیوان و پریان استاده اند و می پندارند که مهتر سلیمان
در خواب رفته است مگر الحال بیدار خواهد شد و ما این منتظر باشیم که تا کار ما این را خدمت فرماید اگر هم ایشان بدانند
که مهتر سلیمان مرده است جمله دیوان و پریان در میان نزاع کنند و تمام عالم را بدی و خرابی رسانند چون مهتر عیسی صلوة
الله علیه حکایت بی بی مریم کرده بر یاران میکرد و میگفت که بروز افطار کنیم گرده هنوز باقی ماند که بی بی مریم جان را بحق تسلیم کرد و
آورده اند که روزی مهتر جبرئیل علیه السلام مهتر سلیمان علیه السلام را خبر داد که درین هفت روز عاصفت وزیر با بود
بجز عهد او هیچ مهتر سلیمان زجاجه را بمقدار وسیع خانها ساست کرد که در و جائی بول و غائط و اکل و شرب بود و
عاصفت را در آن زجاجه بند کرده سر پوش کرد که راه سوزن هم نباشد و زنش در پی او با پاسبان او

بود روز هفتم عنکبوت آمد و اطراف شیشه میدوید و آن زن از هیبت شوهر چوبکی در دست لیس و میدوید و میزد ناگاه شیشه از زخم آن چوب که در دست او بود شکست و عنکبوت اندرون در آمد زنش فریاد کرد که حاصت با خوردن چون شیشه را شکستند او را مرده دیدند و ملایم این آورده اند که وقتی پیغمبر موسی علیه السلام قوم خود را از فرعون خلاص میکرد و خواست که بروم برود و لشکر او در تیه بود چون میان شنیدند جمله کلانتران و سرهنگان پیش بلعم باعور که صوفی وقت او بود آمدند و گفتند که پیش ازین خدمت شما نمیکردیم الحال بخدمت شما کوشیم اما باید که شما دعا کنید که پیغمبر موسی علیه السلام بیاید او گفت که من بحق پیغمبر خدا دعای بد نکنم هرچند تضرع و زاری کردند قبول نمیکرد ایشان غمگین شده بجای خود رفتند و گریه میکردند زنان ایشان خود را آراسته کردند و از در و لعل و جواهر طبقها پر کردند و نعمتهای گوناگون گرفتند و در پیش زن او رفتند فتوحات دادند و جامهای خوب پوشانیدند و نعمت خورانیدند و الحاح کردند که شوهر از زنان ناچار میباشد شما را باید که شوهر خود بگوئید که دعا کند آن زن جامهای خوب پوشیده و خود را آراسته پیش شوهر شد شوهرش متحیر شد که این چه فتنه باشد چون نزدیک رفت واقعه باز نمود و آنچه مکر زنان است از نالیدن اندام و دست اندازی و غیر ذلک آغاز کرد چون بر شیخ اشتها غالب شد دست انداخت زن منع کرد و بیرون رفت باز آمد و گفت می باید که دعا کنی شیخ باز ابا نمود و علی هذا القیاس چند کرت بیرون و اندرون میشد و می گفت اگر این بد باشد بعد از دعا توبه باید کرد و شیخ ناچار شده قبول کرد و عهد کردند و مجامعت کردند بعد از غسل در صومعه رفته دعا کرد و دعایش قبول شد پیغمبر موسی علیه السلام هفتاد روز از تیه کوچ میکرد و شبانگاه باز همانجا بود مناجات کرد که خداوندا این چه کار است جبرئیل آمد و گفت که در حق تو بلعم باعور دعا کرده است و اجابت شده است و شما را باید که امسال در تیه حصار راست کنید و اینجا باشید پیغمبر موسی علیه السلام در حق او دعا کرد که خداوندا نتیجه ایمان از وستان پس حصارهی لست کردند چون نوبت بهتر داؤد رسید روز شنبه جمعه ایشان بود و حکم بود که در روز شنبه ماهی نگیرند و مال و دنیاوی را زیاده از یک روز ذخیره نکنند و در روز شنبه چندان ماهی می آمدند که روی آب ماهی میگرفتند و بعضی بدبختان روز شنبه ماهی گرفته و رانجا در آبنگاه میکردند و روز دیگر می آوردند و در بازار میفروختند و ذخیره میکردند چون چهل سال برین گذشت از جمله شش لک خانه دوازده هزار خانه مسلمان شدند و دیگر همه کافر شدند زیرا که می گفتند اگر او پیغمبر بودی بنا فرمانی بران بلا میرسید

قصه بلعم باعورا

و انکار نبوت او کفر بود و مهتر داؤد علیه السلام آن معاذ ده هزار خانه را بیرون حصار آورد که زنان کودکان
و مسلمانان ایشان را دیده کافر نشوند از نیجاست که حضرت منع کرده است که مسلمانان با مشرکان
و کافران در یک دهی نباشند تا زن و فرزندان کافر نشوند و بعد از مدتی حضرت داؤد و سلیمان
همه آن مسلمانان نیز کافر شدند و بادشاه ایشان دعوی خدائی میکرد و هفتصد سال در ایشان هیچ پیغمبر
نشد و کسی همرو پیغمبری حانظله نام بر ایشان مبعوث شد و دعوتش را قبول نکردند و از حصار بیرون
کردندش یک کس است او بود که سر گروهی بود و مدت سی صد سال او را ایذا میرسانیدند روزی آن
یک کس است او بود گفت که اگر در حق ایشان دعای بد کنید چه شود حانظله گفت از جهت خاطر شما
سی صد سال گذشته است چون سی صد سال دیگر بگذرد دعا کنم و آن شب هفتاد کس از کلانتران شهر
بمردند علی الصباح چون بیدار میکردند بیدار نمیشدند واقعه را بپادشاه نمودند پادشاه فرمود تا بر آن
آتش انداختند و گوشت ایشان را بار بخورش دادند هیچ بیدار نمیشدند و بعد از سه روز بوی بد از ایشان می آمد
فرمود تا در آب انداختندش بعد از آن در هر ساعت مردم می مردند پادشاه نیز ترسید فرمود تا کوشکی
راست کنند که او را چهار در بود و در هر در سه هزار جوانان ناوک انداز و تیر انداز راست نمودند و درون کوشک
گنبد راست کردند از زر و یک ساله نفقه با خود اندرون برد و گنجی نیز اندرون برد که مقدار سوزن
راه نه گذاشت در وقت سحر مهتر عزرائیل با هیبت تمام خود را باو نمود و گفت کیستی گفت منم
عزرائیل گفت ذا ایش ام قابضا گفت برای قبض آمده ام گفت امروز بگذار فردا سپید سحر وقت بیا
مهتر عزرائیل قبول کرد چرا که آن روز از عمر او مانده بود چون او غائب شد بیرون آمد و جوانان را بد
گفت و هیبت تمام کرد که شما غافل بودید که او آمده بود و شما نگشتید ایشان گفتند که ما بان تفنگ و تیر
و ناوک در دست گرفته استاده بودیم که هیچ از جای نجنبیده ایم گفت حاضر باشید فردا در وقت
خواهد آمد البته بکشید بار دیگر درون رفت روز دیگر تیر بر وی گذاشتند و چون روز دوم جان اندرون
و جانهای آن دوازده هزار کس بیرون قبض کرده شد و هیچ جا از مرگ خلاصی نیافت کما قال الله
تعالی اینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیدة بعد از آن دریای عمان بر ایشان برآمد
و همه حصار تیر را فرو گرفت کنگره‌های حصار تا این زمان غائب است و هر کشتی که بدانجا میرسد
غرق می باید و می شکند و آنچه باقی ماندند مگر گریختند و بحانظله پیغمبر ایمان آوردند تا بلا از ایشان مرفع

شد و آنچه مقرر شد که مهتر داؤد علیه السلام با دوازده هزار خانه بیرون آمده بود آن باقی نیز بلا گرفتار شدند
چنانکه بعد از سه روز علی الصباح چون خاستند هیچ آوازی از شهر نمی آمد چون درون شهر رفتند
دیدند که همه بوزینه گشته بودند و یک دیگری می شناختند اما سخن کردن نمی توانستند بعد از سه روز آب
و طعام نخوردند مردند و باران بارید همه را برده در دریا انداختند چنانکه در تفسیر کامل آورده است
اصحاب السبت کونوا قردة خاسئین و معلوم باد که آنچه مسخ شدند از امم ماضی عمر ایشان اکثر از سه روز
نبود و در روز قیامت کافر را بصورت خوک آید و برای عذاب و آنچه مومن بودند کفارت گناه ایشان
باشد باز بصورت خود آیند برای حساب و آنچه عوام الناس میگویند که این صورتهای ممسوخ از آن مانده است
و یا این مال قارون ست محض دروغ ست زیرا که مال او در زمین رفت و نیز حضرت گفت چنانکه
برادرم هارون با موسی در بیابان میرفتند درختی دیدند عظیم که تن او از زر سرخ و برگهای او از نقره و
و بر یک تخت چندین ایستاده بود که هر طرف آن تخت مکلل بزر و جواهر بود و بر آن بساط انداخته که استر آن
بساطها از استبرق بود هارون گفت که ساعتی درین تخت بیاساییم مهتر موسی گفت ندانم مگر ملک کسی
باشد نخواهم رفت مهتر هارون نشنید و بالای آن برآمد و خسپید مهتر عزرائیل جانش قبض کرد و آن تخت
بهوا رفت مهتر موسی علیه السلام چون در خانه آمد واقعه باز نمود هیچ کس گفته او را قبول نکرد و تهمتش
کردند که از جهت میراث او را کشته روز دوم چون علی الصباح برخاستند دیدند که آن تخت موصوف
در میان شهر ایستاده است و مهتر هارون بر و خفته تمامی عالم شهر بدیدند باز تخت بهوا رفت و از چشم ایشان
غایب شد العزیز اعتبار بحیات نباید کرد و دل از دنیا باید برید که دنیا جای باشش نیست و ضو و غسل را
آخرین خواب دانست که بدست دیگران میسر شدن نامعلوم است چنانکه شاه قاسم فرماید رباعی
این دم که صد کاب توام جان من کستان * ترسم که مرگ امان ندهد تا دمی دگر * هر بار من که مردم
صد جان دگر بردم * احسان نتوان کردن اعجاز مسیحا را * پس مراد از موت موتوا قبل ان تموتوا
است چون خود را از آن سوی که واجب تصرف تو بتو نداده است لاف خود بینی در تصرف
و طالع نیچه و حدت که اسمای اضافی اند خود و من و همچنک الوهیت عاجز و مغلوب بینی پس خود را زنده مگر
که زندگی عارضی ست و نادرست که انا در کالمعدوم پس هر مراقبه که خود را چنین دانستی گوی با
که هر مراقبه اندلالت اولیا بدست آوردی که بموت اشتهار است و دلالت هستی پیش حیث

است که پیغمبر علیه السلام گفت ولایتی افضل من نبوتی یعنی نبوت من کاوقتا بپرداختن بخلقست و ولایت
من بعبودیت ساختن ست و اینکه گفت صلی الله علیه وسلم انا اقل من ربی بسنتین لیستحق السبق القدیم
واما الحادث هو القادر وانا العاجز سالکان را باین جمع اسمائی اضافی خود را بایستی سپرد یکی قابض که اسمای عالیه است
دوم باسط که اضافتش بجمال ست پس هرچه در عالم ظاهری بر وصادر شود جمله مضرات از قابض و جمله
منفعات از باسط داند و خود را در میان نداند پس این مرتبه حاصل شود که اگرچه نبوت افضل ست
لاشبهه ولا محال اما شوق ولایت چیزی دیگرست ایشان دانند که دانند آورده اند که جریر رضی الله
عنه با نفری چند از اصحاب رضوان الله علیهم میرفت شاعر عرب گفت که خاصیت محبوب این ست
که اگر مرده در کنار گیرد زنده شود جریر فریاد برآورد که آن محبوب من است که مرده را زنده کند همدر رگ
شهرگ او بریده شد و بر زمین افتاد و خون بجید از و میرفت یکی از اصحاب هر دو شهرگ او گرفت و میبه
درو نهاد بر خاست و روان شد و مرتبه انبیا که چهل و چهار مرتبه افضل از مرتبه اولیاست که او را معجزه
باشد و این را کرامت اما انوار از روی شوق و اشتهار گفت که احسان نتوان کردن اعجاز مسیحا را
نه از روی فضل چنانکه روزی امام جعفر صادق رضی الله عنه جامه ابریشمی پوشیده میرفت و کان بازاری
در باطن اندیشید که خاندان رسول الله را باین جامه چه حاجت است امام الاولیا گفت کسیکه یک
کرت بمیرد جامه ابریشمی آن جهان مرا و را مباح است و منکه هر روز صد بار می میرم چرا لازم نیست و دست
دکاندار گرفت و در آستین برد که پلاس درشت در استر داشت که دست دکاندار بخراشید و گفت
هذا للحق وهذا للخلق سبب مئی ناب وحدت کسی نوش کرده که دنیا و عقبی فراموش کرده
و حضور اولیاء الله فراموش کردن ما سوی الله است تا آنکه از خود نیز خبر نباشد و آورده اند
که در ایام ماضیه دیوانه بود که هرچه از ماکولات دیدی میگرفتی و میخوردی و هرچه بر زبانش می آمدی میگفتی
اهل شریعت او را نپسندیدند که سخن نامشروع بسیار از وصادر شدی عالمان فرمودند تا تنور را گرم
کردند و او را در و انداختند و سرپوش بران نهادند و جوانان طالب حق رفتند و تفحص کردند دیدند که
سلامت نشسته ست بجانب ایشان دید چنین گفت که ایشان هم چیزی کردند آن هر دو مشغوف گردیدند
که شان خدمت ست وسی سال در خدمت بودند همیشه بجود بود بعد از سی سال از سکر بخود آمد ایشان را گفت
که شما را مقصود چیست گفتند دیدار چنان بیهوش مدهوش شد گفت که بدتر از اول شد بعد سال دیگر

در خدمت او بودند باز بهوش آمد گفت دیوانه گم شدگان ست وازان حال بتر شد وآن جوانان دست
از خدمت باز داشتند آورده اند که خواجه ترک دیوانه بود که بدختر تنبول فروش عاشق شده بود اما از
مجاز بعین حقیقت رسیده بود واز خود بریده و بدوست پیوسته بود واز خود وماسوی الله بیخبر واز
حق باخبر روزی اولیاء الله در پیش او استاده بود واو تنبول راست میکرد و قدح پر کرد و پیش آن
ولی ماند که زود باش این قدح را بخور او از ترس دیوانه شدن در گریبان خود بریخت و زود در خانه آمد و جامه را
بکنیزک داد که زود بشوی کنیزک جامه را تمام بشست اما نقطه از اثر خمر باقی ماند که زائل نمی شد وآنرا
بدهن می گزید آن چرک از جامه رفت واز حلق آن کنیزک در گذشت چندان علوم اسرار ظاهری و باطنی
بدو دست داد که یکی از دوستان حق گشت چون بخانه آمد بحالت دیگر بود صاحبش پرسید حال چگونه
می نماید واقعه را باز نمود که از برکت آن یک نقطه چنگی یافتم آن ولی دو دیده باز آمد و در پیش استاد و
گفت ای برادر نصیب هر که بود برد پس کسی گمان فاسد نکند که از دست هر ناقصی ناتمامی منهیات
باید قبول کرد که این طائفه را لباس دگرگون ست چنانکه طبیب حاذق اگر کسی را زهر قاتل خوراند باید
خورد که ایشان نیز طبیبان حاذق حقیقت اند که هر کرشمه و علوم کس را بحق میرسانند چنانکه خواجه
حافظ شیرازی قدس الله سره العزیز می فرماید بیت بمی سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید که سالک بیخبر
نبود ز راه و رسم منزلها ه وایضا آورده اند که روزی جوانی بخدمت جنید بغدادی آمد و گفت ای
خواجه شکایت نمی کنم و نمایش عمل نمی کنم اما از بخت بد چیزی در پیش شما میگویم اینکه مدت چهل سال است
قائم اللیل و صائم الدهر و قاری قرآن و چهل حج و چهل چله کشیدم اما هیچ از احوال و حال اولیاء الله
معائنه نمی شود شیخ امر کرد که امروز هیچ مکن جوان فرض ادا کرد و خفت آنچه مقصود او بود دید علی الصباح
چون باز بخدمتش آمد گفت دیدی گفت دیدم جنید گفت چه گفت گفت جنید را بگو که تا ان راه زن
چرا راه زدی که طالبان مرا از استقامت بسوی کشف و کرامت راه نمونی میکنی زیرا که درگاه مرا
شایان استقامت ست نه کشف و کرامت جنید گفت عمل تو سد راه تو بود چون از پندار عمل گذشتی بحق پیوستی
ایضا آورده اند که روزی شیخ بهاء الدین زکریا قریشی قدس الله سره العزیز خرقه خود را بخواجه ترک
فرستاد خواجه آن خرقه را در آتش انداخت روز دیگر باز شیخ کس را فرستاد که خرقه را بده خواجه او را
زیر دیگ نیکی سوخته بود اما باز وران آتش میکرد چون کس رسید واز و طلب کرد دست در دیگ و از آن

کرد خرقه را بر آورد و بر هم زد از غبار بر آمد و بآن کس بر گشته و او تا بشیخ بد بد
و این رباعی را بزبان شیخ داد رباعی کرک نپوشید گهی خرقه ؛
ور موی تر اسید یکی ذره ؛ خرقه چه پوشی چه تراشی ز سر ؛ این و دکان هست از این گذرنه الضیاء دیوانه زنی بهار سپید
که چرا نماز نمی‌کنی گفت من همیشه در نمازم هیچ اشتهای بر دو جهانی و صورت شکسته ام علامتی از نماز و ایمن دفن
در قبر معلوم شود آورده اند که بعد از وفات چون نور او در تابوت نهادند خواجه کرکد سید گفت ای زن رفتی این مقام آمد
سر بر آورد و گفت نروم کرک گفت برو برود بعد از دفن چون پهلوی راست سو بقبله نهادند دیدند
که سرش بجانب قبله و پایش بجانب مشرق بر گشته بود و الحال در سر راه مجاوران قبر او را راست
می کنند باز همچنان میگردد و پیر دستگیر این فقیر را گفت که من زیارت قبرش را کردم که بطرف سند است
و الضیاء دیوانه بود که خود را برهنه میکرد و در مسجد بول و غائط میکرد روزی نشسته بود عالمی گفتش که خود را
بپوش گفت خاموش باش که پسر شما گشتم کسی خبر آورد که حضرتم پسر شما مرد گفت رضینا بقضاء الله
و صبرنا ببلاء الله عالم باز گفتش که خود را بپوش باز گفت پسر دیگر شما را گشتم باز کسی خبر آورد از وفات پسر
لهذا آن عالم را سه پسر بود هر سه مردند آن عالم باز گفتش خود را بپوش گفت من هر سه پسر ترا زنده
کردم کسی خبر آورد که پسران ترا هر سه زنده شدند و الضیاء وقتی لست کس از مجذوبان ولایت ما و النهر
پیدا شدند که هرچه از ماکولات میدیدند از حلال و حرام میخوردند و هرچه بزبان شان می آمد می گفتند
عالمان حکم کردند تا جا جا از ایشان بر گیرند هیچ نگفتند و چند چوب و سنگ زدند هیچ التفات نه کردند
گفتند گوشهای ایشان ببرید هیچ یکی التفات به برنده گوش نکردند مگر یک کس از ایشان جدا کرد
و دیگران را مانده داوند مسئله آورده اند که مسواک هر چند خورد باشد استعمال کنند اما چون برای تخشت
شهادت ماند باید که او را البته بپیچیده دفن کنند که در روز قیامت در عرصه عرصات درخت عظیم گردد
بفرمان الله تعالی که او را و اقربای او را از گرمای روز قیامت در زیر سایه خود گیرد بعد ازین بدانکه
در وصیت نامه امام اعظم رحمة الله علیه آمده است که هر که خاک را در حق طهارت چون آب نداند کافر
گردد زیرا که هر دو آیت کلام الله ثابت شده اند کما قال الله تعالی وان لم تجدوا ماءً فتیمموا صعیداً طیباً
قال علیه السلام التیمم طهور المسلم ولو الی عشر حجج و این تیمم بر بدل وضو و جنب و حائضه و نفاسه را
مساوی است و آنرا چهار فرض است فرض اول دو ضرب است یکی برای سوم دوم برای هر دو دست

وسوم نیت و چهارم خاک پاک و چهار چیز سنت ست انگشتان در وقت ضرب کشاده دارد علی حالہم
استقبال و ادبار کند یعنی دست را بر زمین نهد و پیش و پس برد و بعده بر آرد و بیفشاند اگرچه گرد نباشد
و استیعاب در تیمم شرط ست و در فتاوی سراجیہ آورده ست الاستیعاب شرط فی التیمم
ہو المختار خلاف لما ذکرہ القاضی الامام صدر الاسلام لو ترک تخلیل الاصابع لا یجزیہ کذا فی الزاد
بیھرک الغانم پس آنچه در نام حق آورده ست قول بعضے باشد و تیمم محدث و جنب را فرقی نکرده اند
بلکه ہمه یکسان اند تا کسی ظن نبرد که جنب را و خاک را پلید ان ست چنانکه آورده اند روزی حضرت
رسالت پناه با جمع اصحاب در بیابان رفته بود و آب نیافت فرمود تا تیمم زنند عمار نام اصحابه بود
خود را در خاک انداخت حضرت فرمود یا عمار امرت حمار انما یکفیک الوجه والیدان یعنی ای عمار
آنچه تو کردی فعل حمار ست زیرا که رسیده بود شما را مسح روی و دو دست و اما این تنبیه ست و نیت
وضو و غسل فرض نیست پس اگر کسی در آب افتاد و یا باران برو بارید که تمام اندام او تر شد جائز باشد
از غسل و وضو اگر آب در دهن و بینی کند و اگر تیمم برای خواندن قرآن و یا زیارت بزرگان و یا برای نماز
جنازه و یا در مسجد جنب شد برای بیرون آمدن از مسجد کرد با این تیمم نماز روا نباشد تا خاص نیت برای
نماز نکنند و خاک پاک اگر جایی پلید شود و سه روز آفتاب برو بر آید اگرچه در سایه باشد آفتاب نه بیند در
حق نماز پاک ست و در حق تیمم پلید زیرا که در کلام الله خاک پاک یاد کرده است و بیک تیمم از فرضها و نفلها
هر چند گذارد روا باشد و تیمم وقتی روا ست که اگر یک میل از آب دور باشد و میل چهار هزار گز ست و گز
بیست و هشت مشت باید بقول صحیح تا اگر کم ازین باشد روا نیست باید که نماز را فوت کند چون آب یابد
قضا کند الا بعذر ضعف و بیماری که بوضو و غسل رنج افزاید پس درین هنگام نیز تیمم کند و اگر سرما و باد
و یا سرما سخت که بیم جدا شدن اندام باشد و یا چاه بے رسن باشد و یا دشمن آب نگذارد اگرچه آب موجود
باشد و یکی ست تیمم روا باشد و اگر مسافر بے آب دارد و اما از ترس نفس خود که هلاک از تشنگی خواهیم
از نیز تیمم کند و برای نماز جنازه غیر ولی را امام را اولیا روا ست و از برای نماز عید اولی روا نیست
و بنا روا است که این دو نماز خلیفه ندارند و از برای جمعه اولیا روا نیست زیرا که خلیفه او ظهر ست
و مسائل چند که از جهت شریعت کتاب از حوض و مخاشن نه آورده الحال بشنوید انکه آب استاده
هر چند اندک باشد و یقین شود که پلیدی حدث نیست و کسی وضو و استنجا و غسل بطریق عوام الناس

یعنی در میان آب ده در ده و چاه ۱۲

نکرده است باید که چنانکه کسی از کاسه بدست گیرد و در جائی دیگر استعمال کند رواست تا آب مستعمل بدو
نرسد و اگر آب حوض عشر فی عشر باشد حکم جاری دارد اگر نجاست درو افتاده باشد مگر تغیر کند یکے
از اوصاف ثلثه او که طعم و لون و ریح باشد دیگر آنکه مقصود از ده در ده آنست که تمامی نفس آب صد گز شود
اگر مربع باشد چهار گوشه او ده در ده باشد تا چهل شود و باز سرگزی ده تا ده ی دیگر ده شود تا صد گز حاصل
آید اگر مدور باشد باید که گرد اگرد آب سی و شش باشد تا صد تمام شود و اگر مستطول باشد باید که طول اوبیست و
پنج گز باشد و عرض او چهار گز باشد تا صد تمام شود و قس علی هذا پس بدانکه عمق او اعتبار دیگر ندارد
مگر اینکه گفته اند چون آب بغرفه گیرد باز همان زمین از آب میگیرد و شتاب کافی ست و بدانکه آب چاه
پاک ست در حق وضو و غسل و شرب و آورده اند که اکثر عمر امام محمد رحمة الله بر سر چاه گذشته بود پس ازین
جهت اامامان در حق چاه فتوی بقول او قبول کرده اند و سخن او معتبر گفته اند بلکه در جمله اشربه چنانکه در تحریم
خمر و بوزه و بنگی نیز فتوی بقول او ست و در مسائل حیض و نفاس فتوی بقول امام ابو حفص کبیر ست پس
اگر چاه بر سر راه باشد که کودکان بدست آب او گیرند و بخورند پلید نشود مگر بدست و پای ایشان نجاست حقیقی
باشد تا اگر جنب پای در آب چاه در آورد پلید نشود و احتراز از قول عوام الناس که ایشان می گویند
تا رسن را دو لو را ناشسته اندازد آب پلید شود زیرا که در عرف رسن و دلو نمی باشد و آنچه در سبب
نزع آب لازم شود تا هر مقداری که باشد پس نزع دلو آخرین دلو و رسن و چاه هر همه پاک شوند و اگر
چاه چشمه دار باشد و استخراج جمله آب او لازم شده باشد و ممکن نمیشود پس باید دانست که فتوی بقول
امام محمد ست که دویست دلو باید کشید بدلوی که یک صاع درو گنجد و تو احتیاط را اکبر باید به حساب صاع
کند

فصل چهارم در بیان نماز کما قال الله تعالی وما کان الله لیضیع ایمانکم ای صلوتکم
وانما سمی الصلوة بالایمان لانه علامة الایمان پس معلوم باد که نماز عین ایمان نیست بلکه علامت
ایمان ست و اهل کتاب را عین ایمان بود و شان نزول آیت آنست که هفده ماه حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم بعد از پیغمبری بجانب بیت المقدس که قبله یهودان و ترسایان بود نماز می گذارد
و چون این آیت آمد قوله فول وجهک شطر المسجد الحرام روی بجانب مکه آورد و بیت المقدس
منسوخ شد و بعضی اصحاب در وقت نزول آیت حاضر نبودند و بغزا رفته بودند چون آگاه گشتند مطلع حال
شدند غمگین گشتند که حال نمازهای ما که بعد از نزول آیت بجانب بیت المقدس کرده ایم چه باشد

این آیت مذکور در شان نماز ایشان نازل شد و وجه تسمیه نماز با بیان این بود که یهودان نماز را ایمان
می گفتند پس چون بیت المقدس منسوخ شد مجوسیان مفرح شدند که محمد روی بقبله ما آورد و یهودان
غمگین پس چون میان هر دو طایفه کفار اختلاف شد از برای سرزنش ایشان این آیت آمد
ولله المشرق والمغرب فاینما تولوا فثم وجه الله یعنی قبله مشرق و مغرب هر دو از آن خدای است
پس هر کجا که بامر خدای روی آرید همان امر خدا است و شایان اعتقاد نیم شوید و بدانکه
امر را وجه گفته زیرا که امر کردن بکسی بغیر مواجهت یعنی روی آوردن نمیشود تا دل
کسی بکسی روی آرد و بعد از آن امر کند که فلان کار بکن و کسی گوید که صفت روی آوردن
بچیزی خدا را نشاید زیرا که روی آوردن بچیزی بر دو نوع است حقیقی و حکمی پس حقیقی
در حیوانات است و حکمی در اوصاف باری تعالی پس معلوم باد که وجه امر را گفته اند روی
را چنانکه بعضی صوفیان شیطان سیرت و آدم صورت گویند که هر جانب و در هر جا
با هر کس روی خدای است و هر جا خدای است محض کفر است زیرا که جا را نسبت گردانیدن
بخدا محض کفر است بدان العزیز که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرموده است
که مثال صلوة خمسه مثل پنج جوی است که در خانه هر کسی هر روز آن کس پنج کرت
در آن جویهای غسل کند پس هیچ اثر چرک بر بدن آن کس نماند پس همچنین مصلی صلوة
خمسه اگر محافظت نماز است از رکوع و سجود و قیام و قرائت و غیر ذلک بجا آرد هیچ اثر گناه صغیره و کبیره
او نماند چنانکه آورده اند که روزی یکی از اصحاب در پیش امیر المومنین عمر فاروق آمد و در ایام خلافت او
بگریست امیر گفت که گریه چیست گفت یا امیر گناهی از من در وجود آمد گفت چگونه گفت روغن در بازار
می فروختم یکی صاحب جمال پیش من آمد گفت روغن بخرم گفتم این روغن لایق شما نیست اگر بدکان
من آئی روغن خوب بشما فروشم چون بدکان خود آوردمش اندرون بردم و بوسه کردمش آن گفت
از خدا نمی ترسی از هیبت خدا بگریستم امیر المومنین عمر گفت وقت خفتن بیا چون امیر خفتن ادا کرد
وعظ آغاز کرد آن کس فریاد بر آورد گفت یا امیر مشکلم بگشای امیر گفت که نماز پیشین و عصر و مغرب و
خفتن با عقب من ادا کردی گفت آری امیر گفت قال الله تعالی ان الحسنات یذهبن السیات بدانکه تو از گناه
صغیره آزاد شدی قال علیه السلام اول ما یحاسب به العبد یوم القیمة العبد التوحید من الصدق پس اگر خلاص شود

از عتاب نماز نداشود بر وکرامی بنده چون در حساب نماز درست آمدی دیگر حساب‌ها بر تو آسان کنم والا همه حساب‌ها بر تو دشوار کنم
العزیز نیز پیغمبر گفته است که نماز نیاز بنده است باید که بحضور دل این چهار خاصیت استعداد کند تا نماز بنده قبول افتد والا هر دو رد شوند
یعنی آن چهار خاصیت در این چهار حرف است سنت و واجب و فرض مراد از سین سستی و کاهلی در نماز نکنند که کار منافقان
است کما قال الله تعالی فویل للمصلین الذین هم عن صلاتهم ساهون الذین هم یراءون ویمنعون الماعون
یعنی وای مر کسی را که فراموش کنند نماز را یعنی بگذارند نماز را از وقت خویش و تنها به سبکی گذارند که در دید
خلق ثقیل پس به اکراه باشند والریاء من الکفر دانسته اند مراد از نون سرهای نفس است که صفت اند
چون ریا و غیبت و کینه و حرص و هوا و آسند و باید که سر همه یاد ده نماز ببرند یعنی در خاطر نیارند تا قبول شود و مراد
از ت از غیر خدا توبه کنند و خدای را چنان پرستند گویا که حق را می‌بیند والا حق او را می‌بیند و مراد از
و ویل است یعنی در دوزخ چاه‌ها اند که چهل هزار سال راه عمق دارند و از خون و زرد آب عاصیان اند وعید
برای مصلیان غافل است پس مصلی را باید که در نماز آن چاه‌ها را در خاطر آرد تا غافل نباشد و مراد از الف
الله را شناسد که کارساز بندگان است از عدم در وجود آورد و قابل شهود گردد و مراد از ح حق و کوشش
تمام در نماز و عبادت خدا کند که بنده مکلف فاعل مختار است و مراد از ب بدی و خلاف با نفس نمودن که
در خبر است بهر دشمنی که نیکی کنی بصلح آید الا النفس که هر چند در حق او نیکی کنی بخلاف پیش آید لقوله
علیه السلام شر النفس اشد من شر الشیطان و مراد از ف دل را از ماسوی الله فارغ کند و چون تکبیر تحریمه
حرام کننده هر فعل ظاهر است همچون هر خطره ماسوی حرام داند و مراد از لحت گرفتن است بیاد خدا چون
نماز یاد خداست پس نیاز او راحت و مراد از ض ضائع کردن نماز است نماز را ضائع نکند و نماز
وقتی ضائع شود که در اول نیت نماز مقارن تکبیر یا متصل و یا منفصل بجای نیارد که فلان نماز
و مقتدی گوید که خلف امام است و در آخر حضور که فلان نماز را ادا کردم بجای نیارد ضائع کرده باشد
نماز را که رسول علیه السلام گفته است هر که این چهار خاصیت در دل نه دارد و بداند منافق است اگرچه نماز
میگذارد و دوزخی است پس العزیز باید که در نماز جد و جهد بسیار بکنی که روز قیامت از جهت
نماز و درماندگی و سختی بسیار است کما قال الله تعالی کل نفس بما کسبت رهینة الا اصحب الیمین
فی جنت یتساءلون عن المجرمین ما سلککم فی سقر قالوا لم نک من المصلین
در خبر است که من لا صلوة له لا زکوة له چون در شب معراج حضرت رسالت پناه از رب العزت

تا غروب آفتاب شناختن سوم خود را از جماع و ماکولات و مشروبات هر چه عمداً و بعد از طلوع صبح نگهداشتن
و بدانکه روزه‌دار را دو شادی است یکی وقت شکستن روزه و آن وقت اجابت دعاست دوم عند
از آتش دوزخ سوم جزای او لقای باری تعالی است باید که افطار صوم بعد از غروب که آفتاب
نماید نکند و در معرفة المذاهب آورده است که دوازده فرق بدافضی متفق برین اند که افطار وقتی
بکنند که آسمان از ستارگان پر شود و نماز مغرب نیز در آن وقت ادا کنند پس تشبیه با فعال ایشان
نباید کرد و مقبولی او موقوف بدو چیز است اول بصدقه و ادا کردن فطر و فطر واجب است بر کسی که مالک
قدر نصاب باشد و مال نامی شرط نیست چنانکه اگر کسی را دو شمشیر بود و ترکش دو و کمان دو و کتاب
دو و خانه دو و سرای باشد یکی را برای استعمال بدارد و دیگر را در حساب بیع در آرد تا اگر تمامی مال
بقدر دو و بیست درم رسد صدقه فطر بروی لازم شود پس صدقه فطر ادا کند از جهت بنده و آزاد و کودک
از هر کسی نیم صاع از گندم و نیم صاع دو من و من چهل بهلولی و دو من هشتاد بهلولی می شود و از جو
چهار من و هر که صدقه فطر را منع کند را به پروانه از روزه در گور او پیدا شوند دوم تراویح بیست
رکعات بده سلام و با جماعت گذاردن سنت است و نیز ختم قرآن در وی سنت است باید که در هر
رکعت ده آیت چون سوره والضحی بخواند تا ختم حاصل شود و در انیس الواعظین آورده است
که اگر کسی از سوره فیل تا آخر قرآن بخواند سنت را بجا نیاورده باشد فردای قیامت ماخوذ شود
و اگر جمیع از اهل قبیله بترک تراویح متفق شوند پادشاه اسلام را باید که همان دهه را بتازد و تاراج
کند بدان ای عزیز که چون وقت نماز در آید با عتقاد درست ظاهر و باطن را از ما سوی الله
پاک کن و غیر از الله چیزی را در دل راه مده چنانکه شیخنا شیخ المشایخ والاولیا رئیس سالکان
غواص زمان کهف امان شیخ عثمان هارونی قدس الله سره العزیز و پیر قطب الاقطاب شیخ حاجی
شریف زندنی هر دو روایت کرده اند که هر امامی که بداند که در یمین نیت است و در یسار عمر و نماز او
نزد سالکان جوی نیرزد لقوله علیه الصلوة والسلام الصلوة معراج المؤمنین من لا صلوة له لا معراج له
چون نماز که معراج باطنی مصلی است در زینه پایه ایست بقرب حق پس بحضور تمام باید کرد و خود را
مع لتب و معیت او در میان نباید دید چنانکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم در
معراج ظاهری از حجابات نور گذشت آوازی شنید که یا محمد این است که خدای تو

تا غروب آفتاب شناختن سوم خود را از جماع و ماکولات و مشروبات هرچه عند الصوم و ندا شیخ فرمود اینست
و بدانکه روزه را شادی است یکی وقت شکستن روزه و آن وقت اجابت دعاست دوم عند
از آتش دوزخ سوم جزای او لقای باری تعالی است باید که افطار صوم بعد از غروب که آفتاب
نماید بکند و در معرفة المذاهب آورده است که دوازده فرقه اند افضل متفق برین اند که افطار وقتی
بکنند که آسمان از ستارگان پر شود و نماز مغرب نیز در آن وقت ادا کنند پس تشبیه با فعال ایشان
نباید کرد و مقبولی او موقوف بدو چیز است اول بصدقه و ادا کردن فطر و فطر واجب است بر کسی که مالک
قدر نصاب باشد و مال نامی شرط نیست چنانکه اگر کسی را دو شمشیر و دو ترکش و دو کمان و ده کتاب
و دو خانه و دو سرای باشد یکی را برای استعمال بدارد و دیگری را بحساب بیع در آرد تا اگر تمامی مال
بقدر دویست درم رسد صدقه فطر بر وی لازم شود پس صدقه فطر ادا کند از جهت بنده و آزاد و کودک
از هر کسی نیم صاع از گندم و نیم صاع دو من و دو من چهل بهلولی و دو من هشتاد بهلولی میشود و از جو
چهار من و هر که صدقه فطر را منع کند روزه را بپروانه مار و کژدم در گور او پیدا شوند دوم تراویح است
رکعات بده سلام و با جماعت گذاردن سنت است و نیز ختم قرآن در وی سنت است باید که در هر
رکعت ده آیت چون سوره والضحی بخواند تا ختم حاصل شود و در انیس الواعظین آورده است
که اگر کسی از سوره فیل تا آخر قرآن بخواند سنت را بجا نیاورده باشد فردای قیامت ماخوذ شود
و اگر جمیع از اهل قبیله بترک تراویح متفق شوند پادشاه اسلام را باید که همان دیه را بتازد و تاراج
کند بدان ای عزیز که چون وقت نماز در آید باعتقاد درست ظاهر و باطن را از ما سوی الله
پاک کن و غیر از الله چیزی را در دل راه مده چنانکه شیخنا شیخ المشایخ والاولیاء رئیس سالکان
غواص زمان کهف امان شیخ عثمان هارونی قدس الله سره العزیز و پیر قطب الاقطاب شیخ حاجی
شریف زندنی هر دو روایت کرده اند که هر امامی که بداند که درین زیست و در بسیار عمر و نماز او
نزد سالکان جوی نیرزد لقوله علیه الصلوة والسلام الصلوة معراج المؤمنین من لا صلوة له لا معراج له
چون نماز که معراج باطنی مصلی است در زینه پایه است بقرب حق پس بحضور تمام باید کرد و خود را
بر لب و معیت او در میان نباید دید چنانکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم در
معراج ظاهری از حجابات نور گذشت آوازی شنید که یا محمد این است که خدای تو

نماز است یعنی در سبوح وقدوس ست واین را صفات سلبی گویند که بر تر از عقل و وهم و خیال و ریه
بسوزد و پس حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم چون بالای عرش رسیده بود با حق قطره از غیرت
الوهیت دمی وحدت بچکید و ادراک شعور محمدی در ربود اول هفتاد هزار مراتب وزنهای کبود آسمان
رنگ نامحدود دل آنرا سالکان پرده های نفس گویند ازین در گذشت چون از تن بدل شد مراتب را گرد دید
و چون از دل بفواد رسید که محل اخذ معرفت ست هفتاد هزار پرده های عقیق رنگ آنرا مراتب قلبی گویند
دید چون از فواد بسر شد هفتاد هزار پرده های سرخ بغایت صاف دید و سر مراتبی هست میان فواد و روح
چون از سر بروح شد هفتاد هزار پرده های زرد دید چون از روح بخفی شد هفتاد هزار پرده های سفید دید و
چون از خفا باخفا رسید هفتاد هزار پرده های سبز دید و از نیجا از نفی وجود خبر بود و چون از اخفا بفردانیت
صرف گذر کرد هفتاد هزار پرده های سیاه در پیش بود که آنجا نشان نبوت و شعور انانیت و اشارات
خالقیت مخلوقیت مضمحل شد پس سبوح قدوس این معنی دارد که عبادت و اشارات را در رود منزلت یعنی
سرور انبیا و برهان اصفیا و تاج اتقیا محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم را چون اشارت شد که قربت حق
بتشخیص نکنند در قربت او بهم تجسیم کفر محض ست بلکه قربت بمراتب است نه بجسم و حضرت بمراتب پرده های مذکوره
معراج باطنی بود و بعد از معراج ظاهری ولقد راه بالافق المبین یعنی چون در فوق افلاک رسید
تشخص مبارک خویش گویا که شخص او بالای عرش منع شد از جسمیه پس همه مراتب مذکوره که نفس و دل
و فواد و سر و روح و خفی و اخفاست و سیر مع الله کرد و این پرده را اطلاق بذات و صفات حق
نتوان کرد که این را عالمی نور و حجاب گویند اگر میان سالک مسلوک و نور محمدی و غیر او نام بر کلا مهم گویند
و هر پرده ازین پرده ها چون هفتاد هزار بمقدار این جهان هست از روی نمایش مر افق الاعلی یعنی مر جائیکه
خارج از کشفیات نمایش دار هر پرده چون هفتاد هزار برابر این بنامی نماید اما چون از روی شمول
ایشان کسی نظر کنند که در کل ایشان اعتبار و اتحاد ندارند پس نامتناهی اند زیرا که آنچه اولیاء الله
را می نمایند درین عالمی کشفیات نمی نماید خارج از کشفیات و معلوم باد که چنانکه ذات و صفات
باری نامتناهی ... محیط جمله ممکنات بغیر اتصال و انفصال ست این پرده ها نیز همچنان ست و مراتب اسمی را
تنزل ... بیکدیگر نیز آمیزش ندارند لیکن اگر نیز اول چون مستقبل قبله سفری شاید که بقبله
آید ... کرد شرح مشارق آورده است که در آن ساعت ... بحد ... یعنی

بامرادپس گویا که بر جو حق آب دهن انداخته باشی و اگر آب دهن بسیار گردد برگشت چپ برگرداند از کید
شیطان از عقب وسوسه مسکیند پس گویا که بروی شیطان انداخته باشی و چون انی وجهت وجهی
للذی فطر السموات والارض حنیفا وما انا من المشرکین گوئی تحقیق خیال بدانی که باطن را از ماسوی
الله شستم و معراج باطنی را با حق درپیوستم و دل را از غیر حق عاری باید کرد که تا معراج دولت
حق باشد که بمراتب یکسان برسی که سر را از غیر الله خالی کرده اند و بحق بمراتب باطنی پیوسته اند و دست
بر داشتن بتحریمه اشارت بدان ست که ماسوی الله را پس پشت انداختم و چون دست را زیر ناف
نهی الله اکبر گوئی زیرا که اگر در اداوان دست بر داشتن گوئی پس نقص نیت اول شد و گویا که الله را
پس پشت انداخته باشی و چون در آداوان دست نهادن گوئی گویا که ثبوت الله کرده باشی در نفی
ماسوی الله و باید که بمقصد نام خیال که سالک محقق خود را در میان کعبه حدوث که مولد ذات محمد
داند الا چون عوام الناس خود را نسبت کعبه که مولد ذات محمد ست داند خواجه فریدالدین
عراقی در معنی این حدیث فرموده و تاویل کرده است که احد رکعة مع السواک افضل من سبعین
رکعات بغیر مسواک پس او گفت که یک رکعت برای حق او که تو در میان نه باشی افضل ست
از هفتاد رکعت که بخودی خود برای ادا کنی و بدانکه نیت شرعی سه قسم ست نوع اول متصل آنکه
تکبیر با نیت پیوسته باشد که فلان نماز ست دوم منفصل آنکه نیت کند بعده شی منافی نماز در میان
نه آرد و تکبیر گوید سوم مقارن آنکه نیت با تحریمه باشد مطابق چون خاتم در اصبع و اگر نیت محققان کنی در
اوست نذاقی باری خود را در فهم هر کلمه که در صلوٰة آید بگمارد که هر یک چه معنی دارد میخواستم که از جمیع کلمات
از تکبیر تا سلام فهم سخن گویم اما چون در کتاب ارشاد المریدین آورده بودم سکوت کردم و باید که بعد از
افتتاح شروع در قرارت کنی و خود را در میقات حساب گاه حاضر دانی و قرارت یک یک آیت حساب
با حق دانی و چون قرارت را غلط خوانی گویا که حساب را غلط کرده باشی و در رساله شیخ المشایخ
قطب الاقطاب قطب الدین بختیار اوشی چشتی قدس الله سره العزیز گفته است که اگر غیر المغضوب را
با زال معجمه خواند گوسفندان را گفته باشد و اگر بظا گوید پالان اشتران را گفته باشد پس هر دو تقدیر
نماز فاسد شود و در ترغیب الصلوٰة آورده است که اگر در و الا ام صلی بسین گوید نمازش تباه
شود زیرا که السل تیغ کشیدن را گویند و خوف کفر ست و در قنوت اگر نخشی بسین گوید نمازش تباه شود

شود زیرا که ثُمّ معنی ثنا است و ثمین معنی فراموشی ست و اگر بجای ثُمّ سُمّ گوید ثمین نماز فاسد شود که
ثُمّ برای تعقیب است و سُمّ سوفار را گویند و در مخافت قرارت سجدی خواند که خود شنود که قرارت و
اطلاق و عتاق و قسم و استثنا تا خود نشنود معتبر نیست و اغیر نشنوند پس چون قرارت کار صعب ترین
نماز ست پاره از مخارج و طریق قرارت کلام الله بقدر امکان خود و بالتماس فرزند عبد الکریم اصلح الله
شانه بیان کنم بدانکه خلیل ابن احمد قدس الله سره العزیز مخارج حروف را شش بیان کرده اند
همزه از بن حلق قریب بسینه و ه قریب بحلق بالاتر از همزه و عین نزدیکتر از مری و ح بالای مری و
غ بالاتر از و خ نزدیک کام این شش را حروف حلقی گویند و در تجوید آورده ست که مخصوص در
فاتحه اگر کسی حا را بجا تبدیل و ها و یا برعکس نمازش فاسد شود و بعد از آن کسی لا اله الا الله چنان گوید
که حلق خبر نشود و الا کفر گفته اند و ح را تمام حلق نگوید و در تذکرة الاولیا آورده است که ذکر حبیب
عجمی قدس الله سره العزیز امامت میکرد و آن زمان امام حسن بصری رضی الله عنه از جانب سوم رسید
و اقتدا کرد حبیب عجمی الحمد را الهمد گفت امام از آن نماز و شروع برگشت و تنها نماز گذارد در روز امام را
وجد درویشان پیدا آمد و گفت یارب نزدیکی خود من بنما هاتفی برد آواز داد که نزدیکی من یافته بودی
ترک دادی امام گفت یارب کدام بود گفت نماز خلف حبیب گذاردن زیرا که دل او از کدورت
بشریت مصفی شده بود و خود را بخود با پیوسته بود چنانکه در مناقب آورده اند که هرگاه کلام الله خوانده
هم شد حبیب را شوق وجد پیدا میشد میگفتندش که عجم را چه شوق کلام که خواندن نمیدانند گفت
لسانی عجمی و قلبی عربی و معلوم باد که این حکایت مفتی علیه نیست زیرا که اگر جائز بودی امام نماز جماعت
را ترک نه دادی و این حالت درویشان ست که تعلق به باطنه دارد و نادر می افتد و گفته اند که النادر
کالمعدوم اما عامه خلق را فتوی برین ست که ادای حروف فرض ست چنانکه اگر در ایاک نعبد و ایاک نستعین
تشدید بگذارد نمازش فاسد شود و آورده اند که شبی قاضی حماد الدین ناگوری امام شد و شیخ قطب
عالم قطب الدین اوشی و معین الدین حسن سنجری و بهاؤ الدین زکریا قریشی قدس الله سرهم اقتدا
کردند و همه بیک پای استادند تا نیم شب قاضی قرآن را در یک رکعت ختم کرد و جمله سجده های تلاوت
و سجده های نماز بجا آوردند بعده بر پای چپ استادند و در رکعت دوم نیز ختم قرآن کردند بطریق
... از فراغ مناجات کردند که خداوندا چنانکه حق شناخت تست ... عبادت ست بجا نه آوردیم

هاتفی آواز کرد که ای محبان لماحقه عبادت پرستیدید و کماحقه معرفت شناختید ما را و شما را آمرزیدیم
شما را و متابعان شما را نیز بخشیدیم **نقل است** که روزی قاضی شهاب الدین ناگوری وفات یافت
و او را دفن کردند منکر و نکیر در پیش او آمدند و سوال کردند که من ربک قاضی گفت این کدام سنت است
چون فرشتگان را علم نحو و علم حقیقت نیست در ماندند و برگشتند و مناجات کردند که خداوندا بنده
شما چنین می پرسد خطاب عتاب از حق بر ایشان شد که بروید و جواب گوئید زیرا که چندین هزار بندگان
من می پرسید جواب میگوئید و شما یک بنده ما را جواب نمی توانید گفت چون تضرع و زاری
کردند حکم شد که بگذارید و پیش او نروید **نقل است** که روزی قاضی حمید الدین ناگوری قدس سره
با شاگرد خود شیخ قطب الدین بختیار اوشی چشتی مباحثه شد که در آخر کلمه شهادت عبده و رسوله
مطلق است شیخ قطب الدین گفت نیست و پادشاه زمانه مرید شیخ قطب الدین بود نیز حاضر بود
چون در کتب دیدند حق بجانب قاضی بود اما شیخ لوح محفوظ را نمود که در وی مطلق بود قاضی
قبول نکرد و گفت خدا را یاد کرد و از هیبت شما خطا را در حال وهم کردید زیرا که در کتب در نوع واقع نشده است
پادشاه اعتراض کرد که عجب ازین قاضی که لوح محفوظ را قبول ندارد قاضی را صفت جلالیت
اثر کرد و چون شیر شرزه بغرید و غضب تیز اثر کرد چون برق بدرخشید و بپا خاست و شیخ کفش او را
گرد و در عقب او دویدن گرفت قاضی روی در بیابان نهاد تا آب پیش آمد همراه کفش و رایت
و چون برآمد شیخ قطب الدین دامن او را بالا گرفت و دامن خویش را با آب تر کرد و دیگر آلوده ماند چون
مسافتی پیش رفت قاضی گفت دست از دامنم بدار که تخت پادشاه را نگون سار کردم شیخ گفت
پادشاه فدای سر تو باد بر فقیر رحم کن گفت شما نیز بعد از هفت روز خواهید رفت گفت عمرم فدای تو
باد بر ایمان من نظر کن بعد از آن قاضی گفت که ایمان تو در امان حق باشد چون شیخ بخانه آمد
پادشاه را مرده یافت و بعد از هفت روز شیخ نیز وفات یافت و غرض ازین حکایت اینست که رسول
لازم است که حین تلاوت در شد و مد و مطلق تمام کند پس مخرج **ق و ک** و بین کام
گویند و لهات این کام را گویند **ج و ش و ی** میان زبان شجری گویند **ض** مخرج **ل** را حافه
گویند و حافی کناره یعنی کناره زبان را بدندان ضرس جانب چپ برساند و پانزده حرف
سر زبان تعلق دارند و مجهوره **ش** و **ط** این را نطعیه گویند بمعنی معونت دندانهای [illegible]

بمعونت بند ہاہای علیا این را قطعیہ گویند ص و س و ز بمعونت سر زبان و میانہ دندان و این را اسالیہ
گویند و سالیہ نیز سر زبان باشد و دو حروف ازان ز و ن بمعونت سر زبان و بن دندان علیا و این را ذلقیہ
گویند و ذلق تیزی و کرانہ زبان باشد و از لب پنج حروف خیزد ف و ا و ب و م و و و این را شفویہ
گویند و این شش مخرج یہ مجری باز آید مجرای حلق و مجری دہان و مجری لب و بدانکہ اگر مخرج و معنی ہر دو
حرف یکی باشد اگر تبدیل کند نمازش روا باشد و اگر مخرج ہر دو یکی باشد و معنی جداگانہ نمازش
فاسد شود چنانکہ اللہ الصمد را سمد گوید یا صراط را سراط گوید کہ ہر دو لفظ معنے بے نیایند و را از دو پس
نمازش روا باشد اگر لست علیہم بمصیطر مسیطر گوید نماز فاسد شود زیرا کہ مخرج و معنی ہر دو یکی نیست و ہر دو
برگماشتہ شد را گوید قال علیہ الصلوۃ والسلام من قرأ القرآن علی نزایۃ فلتبوء مقعدہ من النار
پس باید کہ کلام اللہ در پیش استادی باید خواند کہ او نیز پیش استادی خواندہ باشد زیرا کہ اگر کسی
از لہ القاری بخواند نمیتواند کہ کلام اللہ را ترتیب دہد و آوردہ اند کہ حضرت رسالت پناہ صلی اللہ
علیہ وسلم در ہر سالی یکبار گرد بر مہتر جبرئیل بخواند و دران سال کہ وفات میکرد سہ کرت خواندہ بود
پس قرآن را بالحان مطربان و قاریان خود رو کہ عیب دانند گشتہ برای تحسین صوت نباید خواند کہ
حرمت کفر ست و اما باید کہ مزین زینت اظہار و اخفا و ادغام و مد و شد و تفخیم و ترقیق و قلقلہ و باغنہ با
لقولہ تعالی ورتل القرآن ترتیلا ای زینوا القرآن زینۃ پس اظہار و آن شش حرف ست کہ نون ساکن و
تنوین را اظہار کنند نون ساکن کہ ما بعد او یکی از حروف حلق آید مجموعہ از اخع حغہ اظہار کنند چون کلا ان
ہذا من عین من حیث و من غل الغت علیہم و منخنقۃ و نظائر نون تنوین سوا علیہم عذاب الیم و رعد ای
سشتہ احکما تتہ من اجر عظیم و حروف ادغام کہ مجموع او یرملون ست کلام د ت ادغام باغنہ و غنہ آواز بینی را
گویند در مدل ادغام بلا غنہ نظیر نون ساکن بے غنہ چون بعد او ل آید چنانکہ من ربہم من لدنہ
باغنہ چون بعد او چہار حرف مذکور آید چون من یقول و من نعمۃ و من القول ادغام باغنہ مقدار یک ساعت
آرند با حسن و جمال کلمہ ظہور یابد چون انشاء اللہ ان اللہ نظیر نون تنوین بے غنہ چون ہدی للمتقین
و من ثمرۃ رزقا و نظائر تنوین باغنہ ازواجا بیہم بسمن و رعد و برق و سمرۃ نظیر و آیتہ مکان و حروف
اخفا پانزدہ اند و چون ما بعد از نون ساکن و تنوین یکی از ایشان آید نون را اخفا باید کرد اخفا باغنہ
ادا کنند حروف اینست ت ث ج د ذ ز س ش ص ض ط ظ ف ق ک نظیر نون ساکن انفسہم

من قبل ان کنتم فمن ثقلت من جاء من وصال شد من فی الذی ان شاء جه من شر من سبیل من قبل من
ضل ان طلقتم من ظهیر و نظیر تنوین چون دکا دکا صفا صفا قوم یعملون وزنتکم و بدانکه در عم
یتساءلون در عما و مما نون ساکن ست ادغام با غنه باید کرد و هر جا که بعد از نون ساکن و تنوین حرف
با آید قلب بمیم باید کرد با غنه چون من بعد بصیر بما یعملون بدانکه هر جا که بعد از میم ساکن چون هم کم
و لم حروف آید اظهار باید کرد و دیگر همه جا اخفاست چون الله یستهزئ بهم و یمدهم و ترمیهم بحجارة و
یمدهم فی طغیانهم و بدانکه دال ساکن در هشت جا ادغام باید کرد در ت چون قد تبین و در دال چون
قد دخلوا و در جیم چون قد جعل و در سین چون قد سمع الله و در شین چون قد شغفها حبا و در صاد
چون قد صدق و در ظا چون قد ظلم و در ذال چون قد ذهب و بدانکه در ذال و در دال و در ظا ادغام شود
چون اذ ظلموا اذ ذهب و در جیم چون اذ جعل و تاء تانیث در دال و در ط و ث ادغام کنند چون
اجیبت دعوتکما فآمنت طائفة و طا ساکن در ت ادغام کنند چون بسطت و ان فرطتم و لام بل و
هل و قل در لام و را ادغام کنند چون بل طبع الله و هل لکم و بل لکم و قل رب و هر جا که دو حرف از
یک جنس بهم آیند اول ساکن و دوم متحرک اول در دوم ادغام کنند چون یدرککم الموت و اینما یوجهه
و من یکرههن و ما لم تستطع علیه من ورائهم محیط مگر در محلی که حرف اول آن ساکن حرف علت باشد
چون الذی یوسوس و الذی یکذب و در کلمه الم نخلقکم قاف در کاف ادغام شود بالاتفاق
فقط و ث در ت ادغام کنند اگر ث ساکن باشد چون کم لبثت قال لبثت و رای مفتوح و مرفوع را
تفخیم باید خواند یعنی پر باید خواند و نیز اگر ما قبل او مفتوح و مرفوع باشد و او ساکن باشد تفخیم باید خواند
چون ربنا و ربکم خبیر خیر و الم ترکیف و کنت ترابا بغیر یای ساکن چون جلکم و قرآنا عربیا و اگر رای
مکسور یا ساکن ما قبل او مکسور باشد ترقیق باید خواند چون عسیر یسیر او ساکن چون فرعون حجی مگر آنکه
بعد را حرف استعلا واقع شود و آن طا و صاد و قاف ست چون قرطاس مرصاد و فرقة و لفظ الله اگر
ما قبل او مفتوح یا مضموم باشد تفخیم خوانند چون و الله و کان الله و ان الله و اگر ما قبل او مکسور
باشد ترقیق باید خواند چون الحمد لله و بسم الله و هر جا که در آیت وقف شود منون غیر منون فای ی ر
اگر ما بعد النون الفی ساکن نباشد اگر با رفع بود اشمام کند و اگر کسره باشد روم کند
چنانکه نستعین و اجر عظیم اشمام باشارت لب اندکی از رفع را بوی دهد چون قل هو الله احد و روم در کسره

ست یعنی اظهار حرکت کند و با آواز نرم چون مالک یوم الدین و در آیت مفتوح فتح را هیچ طریق ظاهر
نه کند و در آیت مجرور هیچ وجهی نیست نی مد و نی اشمام مگر که انقطاع و دم آهستگی کنند و نیز پیشتر خوانند
چنانکه محدث و نوا بادا اهدی بنیان وقوف منزل لازم ست و گذشتن از و کفر ست و آن در
قرآن تو و جا ست ط مطلق ست گذشتن از و مطلق روا نیست از جائز ست و مستوی بین طرفین ست
اما وقف اولی و صو مجوز هر دو جهت مساوی و محبت قص علامت رخصت است گذشتن از و
اولی ق علامت قبل یعنی اختلاف قراء ۃ برای آیت ست و معلوم باد که وقف نفس شدید است
اما نه چنانکه ساکن شود بلکه طرفة العین نفس کشد و باز قراءت کند و بدانکه حروف قلقله پنج اند و بر ای
شش اند و قلقله بطریق سوم اظهار کردن حرکت را گویند اما البته اظهار کند اول ب چون الرائب و دوم
ج چون هیچ سوم د چون ویوم الوعد چهارم ظ چون فی لوح محفوظ پنجم ق چون من علق و در
اختلاف ست و قلقله در کسر میباشد و در حالت وقفی چون ب ط ج ط د ط ظ ط ق
ط ص ط و بعد ازین معلوم باد که جمله مدات هفت و چه اند اول مد منفصل چون ما قبل همزه یکی از حروف مد آید و
ما قبل آن حرف علت موافق مد کنند چنانکه قالوا آمنا بما انزل فی انفسکم و مد متصل چون یشاء و ما سوء و جیء
و متصل آنرا گویند که حرف مد و همزه در یک کلمه باشند کمام و مد مشدد و این را ضروری نیز گویند چون
ولا الضالین و حاج ابراهیم و لا تحاضون و تحاجونی چنانکه زیاده مد سوا باشد و باهستگی زمین
فرود آید چنان نفس بالا برد و فرود آرد و چون و ما من دابة و منها متان و نضاختن و صنار
و شاید که این مد ضروری بغیر از باب افعیلال زیاده باشد و در ولا الضالین دو مد است یکی ضروری
دوم از برای وقف آیت و در حالت وقف آیت چون نزدیک طرف اخیر حرف علت ساکن واقع
شود نیز باید کرد چون نستعین و مؤمنین و اولئک هم الکفرون و مد هجی که در اول سورتها
مقطعات واقع میشود اگر در لفظ او حرف علت آید چون الم و ص و ق و ن و اگر
در لفظ او حرف علت نباشد مد نکنند نحو ط و در عین کهیعص و حم عسق و در وجه ست هم
مد و هم قصر و مد ضمیری چون ما بعد ضمیری همزه باشد و ما قبل او ساکن نباشد چون من شفیع عنده الا
باذنه و اگر قبل او ساکن باشد مد نباید کرد چون انا انزلناه و عنه و فیه اگر ما بعد ایشان همزه آید نیز مد
کرده و مد مبدل آنرا گویند که بدل از همزه و یا از تنوین باشد در حال وقف چنانکه آمنوا و امنوا بناء و سواء

مسائل در بیان اوقاف قرآن

و در بعضی اقاویل چون دو حرف علت بهم آیند نیز مد کنند چون ان الذین امنوا و عملوا الصالحات اما اندک
ست [illegible] منفصل و متصل چهار الفی باشد و مد ساکن سه الفی و مد مبدل همزه یک الفی و مد تهجی باتفاق سه الفی
و مد آیت و وقف باتفاق قراء سه الفی ست و در فوائد المسلمین و الضیاء در فتاوی
غرائب آورده است که در آخر آیت که وقف میشود ببیند که آخر برای مدح است یا برای ذم اگر
از برای مدح است و فرح است شاید که نفس نکشد و تکبیر رکوع گوید و اگر نفس کشد نمازش فاسد
شود و کافر گردد چون لقوله تعالی [illegible] مؤمنین صالحین فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی
و اگر آخر سورت برای ذم باشد شاید که نفس کشد بعده تکبیر رکوع آغاز کند و اگر دم نکشد نمازش فاسد
شود و کافر گردد چنانکه والکافرون هم الظالمون و کافرین و ظالمین و مشرکین علی هذا القیاس
آیت وعد تعلق بمدح دارد چون فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا و لا یشرک بعبادة
ربه احدا و قوله تعالی و آخر دعویهم ان الحمد لله رب العلمین و آیت وعید تعلق بذم دارد چون
وقودها الناس والحجارة اعدت للکافرین و الضا فی عمد ممددة و اما من خفت موازینه فامه هاویة
و ما ادراک ما هیه نار حامیة و فی صحف ابراهیم و موسی و علی هذا القیاس و اعراب نیز تصحیح بخواند زیرا که اگر
اعراب را از جای خود تغیر کند معنی او نیز تغیر شود و کافر گردد لقوله تعالی و قتل داؤد جالوت اگر داؤد که فاعل
ست بفتح خواند و جالوت که مفعول ست برفع خواند نمازش فاسد شود و کافر گردد و کنت من
الظالمین کنت بفتح تای فوقانیه و یا ظلمت نفسی بفتح تای فوقانیه گوید و یا خشی الرحمان بضم نون
نمازش فاسد شود و کافر گردد و اگر انما [illegible] الرحمن را اکبر و یا ضم خواند روا ست بدانکه حروف مشدد
نیز ده اند چون یکی از الف لام ایشان ما بعد الف لام در میان نمی مانند و مذکور نمی شوند چون
ت و ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ل ن چون التائبون ای الذین فتنفعه الذکری بسم الله
الرحمن الرحیم الزوال السلام الشکور الصمد و لا الضالین الطیبین الطاهرین واللیل والناس
و بعد ازین معلوم باید که نماز را چهار رکن ست قیام و قرارت و رکوع و سجود و اما قرارت رکن اصلی نیست
که امام و مقتدی بر واحد و آن ثلثه دیگر بر هر دو [illegible] نشود و نیز در نماز سه گانی و چهار گانی مکرر میشود و این را
رکن متصل میگویند و تکبیر اول را نه متصل نه منفصل میگویند از جهت اختلاف او در داخل صلوة و
خارج صلوة اما اگر قعین تکبیر خنده قهقهه کند و خروج کند و قعده آخیره را رکن متصل گوینه آنا

در عمدة الاسلام آورده است که تکبیر اول و قعدهٔ اخیره فرض اند اما رکن نیستند و ترتیب ارکن
اسجادی گویند چون رکوع در هر رکعت یکبار او اسجای خود باید کرد تا اگر قرارت را فراموش کرد و برکوع
آمد یادش آمد باز گردد و قرارت تمام کند در رکوع بار دیگر کند و اگر از رکوع بسجود آمد عمداً و خطاءً نمازش فاسد
شود و همه نماز آنچه یکبار میشود ترتیب او نیز فرض است چون تکبیر اول تا اگر تکبیر در اوان قیام نگفت
و تکبیر گویان برکوع آمد نمازش درست نباشد و قعدهٔ اخیر نیز ترتیب او فرض است تا اگر از جای خود
تغیر رود و برکعت ناید شروع کند اگر آن ناید تا برداشتن سر از سجدهٔ اول قعده نکرده است باز گردد و قعده
بجا آرد و الا نمازش فاسد شود و قرارت را از حق داند چنانکه مالک دینار را گفته اند که ایاک نعبد و ایاک نستعین
با تاصد و بیشتر می گفت گفتندش که تکرار برای چیست گفت که صیغهٔ مخاطب است تا دل بحضور مطلق
مشغول نشود چگونه گذارم و آورده اند که بزرگواری بود مالک یوم الدین را ملک یوم الدین گفت
بحذف الف دران شب حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم را در خواب دید که روی از وی
گشتانیده بود گفت یا رسول الله اعراض برای چیست گفت هر که در نماز معنی قرآن میداند برای
هر حرف که ذکر میکند از برای او کوشکی در بهشت پیدا میشود و ده هزار نیکی در دیوان اعمال او نوشته
میشود و تو هزار نیکی و هزار کوشک از اعمال خود کم کرده و امام اعظم ابو حنیفه کوفی رحمة الله علیه گفته است
که قرارة ختم قرآن را در ده روز تمام باید کرد تا در هر کلمه قاری را پند و عبرت حاصل شود و در نماز عبرت
گرفتن لازم داند که راز بحق است آورده اند که ابوبکر صدیق رضی الله عنه در نماز بامداد سورهٔ الحاقة تا ملحی
میخواند تا بجای رسید که خذوه فغلوه ثم الجحیم صلوه بیهوش شده افتاد چهل روز بیهوش شده افتاده بود
چون بهوش آمد گفتندش که یا صدیق حال چه بود گفت چون خطاب بود که بگیرید و زنجیر در گردن اندازید
و آتش دوزخ بدو رسانید پنداشتم که مگر زنجیر در گردنم کردند و آتش انداختند و ایضاً امام حسن بصری
رضی الله عنه را گفته اند که در نماز بامداد سورهٔ یا ایها المزمل میخواند چون باینجا رسید که وطعاماً ذا غصة
و عذاباً الیماً آب در دهن در حلقش بایستاد که فرو و بالا نمیرفت سه روز بیهوش افتاده بود چون فرا وعید
بود که میوهٔ دوزخ در دهن کنند هزار سال در گلو ایستاده باشد که فرو و بالا نرود چون تشنگیم رسد و عطش بر
نشیبین افتند باز برای عذاب بروید پنداشتم که در دهن من کردند گلوی من گرفته شد آب در دهن فرو
نمیرفت چون قرارت را تمام کردی گویا که از حساب گاه قیامت فارغ شدی و از گرانی بار

سر فرو کرده برکوع آئی که امام اعظم گفته ست که رکوع را چنان کند تا سر بسرین او برابر باشد تا اگر
قدح آب پر کرده بر پشت او نهند نه ریزد و اگر همچنان نکند خوف از زوال ایمان ست و چون بقومه رود
سمع الله لمن حمده گوید و ما را در قیام تمام کند و باید که بجزم ها گوید و هو نگوید چنانکه بعضی عوام شافعی
ست زیرا که الوقف لتفصیل الکلمتین بقول ما حمده گوید چنانکه بعضی عوام در قومه بعد از حمده نفس را نفی
کشند و بسجده میروند بزه گاری بسیار ست و بعضی گفته اند که خوف کفر ست و باید که رای اکبر در سجده
تمام کند و بعد از آرام در رود در جلسه تمام کند و از سجده دوم چنان برخیزد گویا که در زیر پیشانی او انگشت
سرخ بوده و در رکعت دوم برین نسق آورده اند که در آن روز که حکم شد با دم علیه السلام سجده
بکنید اول مهتر اسرافیل کرد و در متابعت او همه فرشتگان سجده کردند بحکم قوله تعالی و اذ قلنا
للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس ابی واستکبر وکان من الکافرین مگر ابلیس کرد
و بعضی فرشتگان متابعت ابلیس کردند چون مهتر اسرافیل سر از سجده بر آورد تمام کلام الله در
پیشانی او ثابت شده بود و ابلیس را دید که تمام روی نفس سیاه شده بود و آن فرشتگان که متابعت
او کرده بودند همه با آتش قهاری سوخته بودند مهتر اسرافیل باز گشت دوم سجده شکر و توفیق بجا آورد از آن
جهت برای دو سجده فرض شد و معلوم باد که سجده اول عبادت و آخر عبادت ست اول آنکه چون حکم
الست بربکم شد مومنان بلی گفتند و کافران هیچ نگفتند در آن ساعت تجلی ذاتیه بر ایشان شد و
امر سجده شد با که مومنان سجده کردند و کافران نکردند و در آن روز بعضی مومنان تاسف خوردند که
کلمه سجده نکرده بود همی السجال از مومنان نزاییدند و کافر میشوند و بعضی کافران بر نکردن سجده تاسف
کردند السجال از کافران میزایند و مسلمان میشوند و آخر آنکه چون در عرصات قیامت خلق اولین و
آخرین جمع شوند و دوزخ را نزدیک کشند و نمایند و همه را حکم سجده شود که سجده کنید خلاص شوید و هر که
نکند هلاک شود آورده اند که سبب سلبت و راز داشته است و قصر نمکنیند را از سلبت او نیز و آهنین شود
وا مدا لسجده کردن نماند و پیشانی او بر زمین نرسد و هر که در نماز رکوع و سجود خوب بجا آرد در آن روز ستونهای
آهنین بر پشت ایشان نشند تا بر زمین رسند و ایشان را قدرت سجده حاصل نشود و لیس الخبر
بشنو که سجده سریست از اسرار الهی لقوله علیه السلام لا کبر فی سجدة و اگر در حقیقت
بنداشت انانیت است بباید که ساجد و مسجود یکی داند بلکه عین مسجود داند بلا ساجد هر که بغیر از حلول

واتحاد از اسرار معیت او اطلاع یابد از سر هو معکم اینما کنتم خبر باشد والصفا فقیر را حالت ست
که از مرشد کامل رسیده است که تا این سجده بجا نه آرد خود را در سلک بی نمازان می شمارد و چون بقعده
رسد پندارد که خدمت حق را بجا آورده ام بر من حکم شد که بنشین زیرا که در طلوع شمس آورده است
که چون پادشاه کسی را نوازد در خطاب قعود بدو میکند و بعد از آن زبان تحیت بگشاید و خود را معراج
باطنی داند و آورده اند که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بدرگاه کبریا رسید آواز
آمد که یا احمد بنشین و بعد از قعود زبان تحیت بگشاد و آورده اند که قبل از آن در امم ماضیه قعده
نبود بلکه در قیام اتمام صلوة میکردند چون حضرت رسالت پناه را حکم قعود شد بر ما فرض کردند بعد از این
معلوم باد که نماز بر چهار نوع است فرض و سنت و واجب و مستحب و فرض هفده رکعت سنت و سنت
مؤکده دوازده رکعت ست و واجب سه رکعت و مستحب لا الی نهایة و در معراج نامه عربیه
دیدم که چون حضرت رسالت پناه در بیت المقدس رسید ارواح جمیع انبیا بحضرت مصطفی صلی الله
علیه وسلم پیشوا آمدند جبرئیل گفت یا رسول الله برای یگانگی حق تعالی یک رکعت نماز بگزار پس
حضرت تحریمه بست و جمله انبیا اقتدا کردند چون آن رکعت تمام کردند مهتر میکائیل با هفتاد هزار فرشته
نازل شد مهتر جبرئیل گفت یا محمد یک رکعت نیز با این تحریمه بگزار حضرت ایستاد مهتر میکائیل
اقتدا کرد بعده مهتر اسرافیل با هفتاد هزار ملائکه نازل شد باز مهتر جبرئیل گفت که یا محمد هم یک رکعت
دیگر بگزار باز حضرت استاد مهتر اسرافیل اقتدا کرد چون قرائت در رکعت ثالث تمام کرد مهتر عزرائیل
با ملائکه بیشمار رسید باز مهتر جبرئیل گفت که تکبیر برآور و دعاء قنوت بخوان حضرت همچنان کرد و آن نماز
بر ما واجب شد و دعای قنوت اینست اللهم انا نستعینک و نستغفرک و نؤمن بک و نتوکل علیک
و نثنی علیک الخیر و نشکرک و لا نکفرک و نخلع و نترک من یفجرک اللهم ایاک
نعبد و لک نصلی و نسجد و الیک نسعی و نحفد و نرجو رحمتک و نخشی عذابک
ان عذابک بالکفار ملحق و این را بچهار ده واو خواندن افضل است زیرا که با بعد هر واو
دعای علیحده است و در شرح مختصر آورده است هر که عالم قنوت نباشد نمازش درست
نباشد و گواهی او قبول نمانند و اگر این ندانسته باشد سه کرت یا رب یا رب یا رب گوید بنا بر ضرورت
و اگر آیت ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار بخواند بهتر اند

قول ثانی باشد و آن نکند چنانکه عوام الناس سه کرت سورهٔ اخلاص خوانند زیراکه قرارت بی محل لازم
مے آید و واجب را ترک داده باشند پس ترک واجب حرام و فعل حرام در نماز آوردن مصلے
آثم میشود و نمازش نقصان شود و سجده سهو نمازش راست نشود که سجدهٔ سهو
از سهو و خطائی لازم آید نه از عمد او بعد از فراغ وتر سر بسجده نهد و پنج بار سبوح قدوس ربنا و رب
الملائکة والروح بگوید و سر برادد و آیت الکرسی بخواند و سجدهٔ دوم کند پنج بار بخواند در دستور القضاة
آورده است که حضرت رسالت پناه صلی اللہ علیہ وسلم بی بی فاطمہ را گفت که این وظیفه بهتر است
شما را از هزار رکعت نماز و هزار ختم قرآن و هزار بنده آزاد کردن و هزار اسپ غازیان دادن فی
سبیل اللہ و هزار گرسنه را طعام دادن و هزار برهنه را جامه دادن و بدانکه نماز جنازه فرض
کفایت است تا اگر اهل قبله بجا نیارند ایشان آثم شوند تا سه روز راه مردم بر دیگران فرض
گردد چنانکه غزا بکافران که نزدیکان بجا نه آرند ایشان آثم شوند تا سه روز راه مردم بیایند و جنگ
کنند و فرض کفایت او انیست که تمام اهل قبله بجا آرند و اگر بعضے بکنند و بعضے نکنند آنان که نکنند گناهگار
نشوند و نیت او انیست نیت کردم تا ادا کنم چهار تکبیر نماز جنازه فرض کفایت حمد و ثنا مر خدا
را و درود مر محمد مصطفی از ثواب چهار تکبیر این نوفروه را روی آوردم بجهت خانه کعبه که کعبه
مومنان است الله اکبر و مقتدی را شاید که لفظ اقتدیت بگوید و بعد از ین بخواند سبحانک
اللهم وبحمدک وتبارک اسمک وتعالی جدک وجل ثناءک ولا اله غیرک باز تکبیر گوید
بلا رفع یدین و بخواند اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت وسلمت وبارکت ورحمت
وترحمت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم انک حمید مجید باز تکبیر گوید بخواند اللهم اغفر لحینا ومیتنا
وشاهدنا وغائبنا وذکرنا وانثانا وصغیرنا وکبیرنا اللهم من احییته منا فاحیه
علی الاسلام ومن توفیته منا فتوفه علی الایمان و اگر پسر نابالغ باشد بعد از تکبیر چهارم بگوید
اللهم اجعله لنا فرطا واجعله لنا اجرا وذخرا واجعله لنا شافعا ومشفعا واگر دختر نابالغ
باشد ضمیر را تانیث بیار و چون نفع الهار بخواند باز تکبیر گوید باید که بعد از تکبیرات ثنا آمنا بخواند
و سلام نگرداند مسئله اگر کسی عالم باین ادعیه نباشد شاید که بعد از ثنا پس از تکبیر سورهٔ فاتحه
بخواند کافی است زیراکه حضرت رسالت پناه صلی اللہ علیہ وسلم در اکثر اوقات همچنان کردی واگر

صد کس و یا بیشتر باو اندکه را به یک نوبت صلوٰة جنازه بگذارد روا باشد آورده اند هر قدم که
برای نماز جنازه ادا کردن بردارد ثواب یک حج در نامهٔ اعمال او بنویسند و اگر صد کس بر نماز جنازه
حاضر شوند اگرچه آن میت مستحق عذاب باشد او را حق تعالی بکرم خویش ببخشد و ذنوب او را
عفو کند و اگر صد نباشد پنجاه را نیز همین حکم است و در **مفتاح الجنان** آورده است که هر ولی
میت را لازم است که اگر پنجاه کس در دیه پیدا نشوند از دیه دیگر طلب کرده بیارد و سه صف
تا اگر هفت کس باشند سه کس برابر امام بایستند و دو خلف امام صف زنند و یک کس با خلف آن
دو بایستند تا ثواب مذکور بیابند و مردمان دیه را لازم است که همگی حاضر شوند و الا از عهدهٔ فرضیت
بیرون نیامده باشند زیرا که فرض کفایت بودن او بطریقی است که اگر یک دیه بجا آرند از دیههای
دیگر ساقط میشود و باید که نماز جنازه را تکرار نه کنند زیرا که تکرار ممنوع است مگر غیر ولی ادا کرده
باشند ولی را حق اعاده است و آورده اند که تکرار نماز جنازه خاصهٔ حضرت رسالت پناه بود صلی الله علیه
وسلم اول کرت نماز جنازه یاران کردند و امام ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود و بابا آدم صفی الله جامه
ابریشم از بهشت آورد و تن مبارک حضرت را بر او پیچید و بابا آدم امام شد و همه ارواح پیغمبران اقتدا
کردند و نماز جنازه گذاردند و کرت سوم مهتر جبرئیل امام شد و همه فرشتگان آسمان و روی زمین اقتدا کردند
و نماز جنازه گذاردند بعد از آن از هر دیه که مردم می آمدند نماز جنازه میگذاردند و آورده اند که حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم را هفت کفن بود از حریر و **نقل است** از عبدالله بن عباس رضی الله
عنهما که او گفت چونکه حضرت رسالت پناه را در لحد نهادم و کفن را از روی مبارکش باز کردم دیدم که لبهای او
می جنبید تا گوش خود را بدو نهادم و نزدیک بردم شنیدم که امتی امتی می گفت و آورده اند که نماز
جنازه بر بابا آدم صفی الله مهتر جبرئیل بجا آورد و در سر او نیزه نهاد و بدانکه در **خبر است** که چون
مصلی مومن نماز را چنانکه هست بجا می آرد مع جمیع ارکان و شرائط آورده اند که آن نماز را در جامهٔ سفید
بپیچند و در زیر عرش برند و سر بسجده نهند ولی آرام نمی کنند و بگردد از حق تعالی خطاب آید که ساکن شو
گوید که ساکن نشوم تا آن مصلی را آمرزیده نه گردانی و عزیز نه کنی چنانکه مرا عزیز کرده است امر شود که آمرزیدم
سبب آن نماز و بیامرزید در حق آن مصلی اعزک الله کما اعززتنی حفظک الله کما حفظتنی و چون نماز را چنانکه هست
بجا نه آرد او را در چادر سیاه بپیچند و چون بالا برد او را راه نه دهند بازگردد و بر روی آن مصلی افکند

هکذا چند کرت بالا رود و برگردد و بعد از آن همیشه بدعای بد یاد کنند و گوید ضیعک الله کما ضیعتنی -
بدانکه آورده اند که در تحت عرش مرغی ست سفید رنگ که پاهای او در بحر الحیوان و بحر الحیوان نام
دریایی ست در بالای هفتم آسمان ست که برابر هفت آسمان و هفت زمین ست آورده اند که آب
باران نیز از آن دریا می آید بطریق جوی فرشتگان از آنجا می آرند و ابر را بطریق سوراخ غربال
است میکند و درین ابر نقطه شده میریزد که هیچ نقطه بنقطه دیگر آمیزش نمی یابد بقدرت الله
تعالی آورده اند اگر بقدرت خدا نبودی و همچنان آمدی از هفتم زمین بگذشتی از بعد مسافت و فرید
عرش ستونی ست از نورانی که بیخ او در تحت الثری ست و آن مرغ سینه خود را بر آن ستون
نهاده است و ناخن شهپر تا لنگ آن مرغ هنوز بآب نرسیده است که از جهت کلانی او و در روز و شب
هفتاد کرت باران مشک و عنبر بر آن مرغ می بارد و چون وقت نماز شود آن مرغ بالهای خود را
می افشاند و آن مشک و عنبر از و میریزد و بدرخت طوبی میرسد و برگهای درخت طوبی چون
گوشهای فیل هستند و در میان آن برگها چون هر دو سن آدمی نقش است میشوند و از آن تناحق می آید
پس هر آن وقت تنها از آن برگ و از حمایه ملکوت می خیزد که بندگان نماز مشغول اند پس بنده را
باید که نماز را بجماعت بجا آرد تا نظر ملکوت شرمنده نشود و باید که نماز را بجماعت ادا کند در مسجد بجا آرد
چنانکه در خبر ست من شذ شذ فی النار یعنی کسی که تنها گذارد نماز را تنها رود در دوزخ و در
شرح مشارق آورده است که اگر کسی نباشد شاید که زن و یا کودک و کنیزک را تعلیم کناند
که وضو کنند و از دو در ایستاده باشند تا ازین وعید خلاص یابد و در ترغیب الصلوة آورده است
که اگر عبادت تمام اولاد آدم را بجا آرد و نماز را جدا ادا کند جای او دوزخ ست آورده اند هر که
یک نماز تنها گذارد چون چهل هزار کرت با منکر و نکیر سوال کند این مقدار عذاب بدو برسد که
یک سوال ایشان چه دشواری داد و چنانکه امیر المومنین عثمان ذی النورین رضی الله عنه
گفت که ایشان را دیدم که سرهای ایشان چندان کوه اند و رویهای ایشان سیاه تر از شب تار و آواز
ایشان بمانند آواز رعد و دندانهای ایشان تیز برق و چشمان ایشان مانند ستاره آتشین از چشمان و
دندان ایشان میریزد و گرزها بدست گرفته که اگر تمام عالم با هم شوند یک گرز ایشان بالا کرده
نمیتوانند و امیر المومنین عمر فاروق گفت یا رسول الله احوال مومنان چه باشد هنگام سوال

حضرت فرمود که بغیر عنایت الله کار هی نیست و معلوم باد اگر نماز خلف فاجر بکند از او عیبه جماعت
خلاص شود اما آن مقدار ثواب نیابد که خلف متقی موعود است زیرا که پیغمبر فرموده است کسی که خلف متقی
اداکند پس گویا که خلف پیغمبران اداکرده باشد و مقتدی اگر یک کس باشد بدست راست امام ایستد
و اگر زیادت بران باشد بهر دو طرف باید که کوشش بطرف راست کنند که اگر یک کس در یسار باشد
و دیگران همه در یمین روا باشد زیرا که اول رحمت بر امام نازل شود و بعده بر کسانی که طرف دست
راست امام استاده باشند و بعده بر کسانی که بطرف دست چپ اند و در خبر است که روزی یکی از
اصحاب بخدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد گفت یا رسول الله اگر کسی چهار وقت نماز خلف امام
اداکند و خفتن تنها اداکند حال او چگونه باشد حضرت گفت هو فی النار همچنین سه کرت سوال
کرد حضرت سه گفت هو فی النار بدانکه در وقت نماز با عمامه باشد که سنت مؤکده است واعلم ان
السدل هو ارسال العلاقة من تحت العمامة مما یلی القفاء من جانب الایسر و من قوله تعالی
و یمددکم ربکم بخمسة الاف من الملائکة مسومین و هو من النبی علیه السلام
من سنة الهدی و من فضله قال علیه الصلوة والسلام رکعتان معها افضل من سبعین
رکعة بدونها و انه علیه السلام ارسلها فی جمیع الاحوال الی حالة السیر و هی ثلثة انواع
قبضة و قبضتین و قبضات حتی الصدر الاول لضعیف الایمان والثانی لمتوسط الایمان
والثالث الکامل الایمان کالامر بالمعروف والنهی عن المنکر والفضائل فی حقها کثیرة
لکن لو بسطنا فیما سبق الانوار و ههنا فنقول من شرح المشکوة فنقول من شرح المسمی
بالطیبی عن جابر بن جُبَیر قال سمعت عن استاذی اسامة رضی الله عنه وهو قال رایت
رسول الله صلی الله علیه وسلم لف العمامة علی اربعة او خمس بعلاقة سفل او علو بعلاقتین سفل و علو فعلم
العلاقتین ان یرید الصلوة و قراءة القران سفل وان یرید القراءة علو وان یرید احکام الشرع بکلیهما
وان یرید السیر والصید بعدهما جامع الرموز من مصنفات الامام محمد بن حسن الشیبانی قال النبی علیه الصلوة
والسلام رکعتان بعمامة خیر من سبعین رکعات بغیر عمامة و گفته اند عمامه و دستار بستن سنت است اول آنکه
سفید خالص باشد و فوطه بستن بدعت است دوم دستار دراز باید بجهت آنکه بر عقد ثواب
باید سوم آنکه بزرگ باید تا کفن شود ایضاً اگر در حیات بپوشد و فخر نماید سر کند و در ترغیب

الصلوٰة است که دستار حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم در میان هفته می بست روز جمعه
هفت گز بود و آنکه در جمعه و عید می بست دوازده گز بود پس دستار کمتر از هفت گز بود ادای سنت
نکند چهارم آنکه با طهارت بندد پنجم روی بقبله بندد ششم در هر عقدی صلوٰة فرستد بر محمد علیه
الصلوٰة والسلام هفتم استاده بندد و در خبر است ان من موجبات الفقر تکویر العمامة جالسا هشتم
هر جا که خواهد که ویران کند و از سر بلند باید که عقده عقده کشاید چنانکه بسته بود و در یکبار بر زمین
نه اندازد نهم آنکه در آینه بعد از بستن و یا در آب ببیند و راست بسازد دهم با فش بندد و در طیبی
و در شرح مشکوٰة مذکور است که فش ماندن از سنتهائی موکده است و در ترک او وعید بسیار آمده است
هذه المسائل مذکورة فی تحفة الاخیار من مصنفات الامام الغزالی رح قال صلی الله علیه وسلم
البسوا من ثیابکم البیض وکفنوا فیها موتاکم وقال علیه السلام ان الله خلق الجنة بیضاء وان
احب الثیاب الی الله تعالی البیض فلیبسوا احیاءکم وکفنوا موتاکم
وچون وضع دستار از برای آنست که تا کفن شود سفید بودن درست است اگرچه یکبار سیاه
نیز منقول است و دستار بستن سنت است و فضیلت او بسیار است فضیلت مسجد بدانکه
پیغمبر فرموده است علیه السلام هر که پیوسته در مسجد ادا کند نماز را یک از شما به ثبوت ایمان او گواهی
دهید قال علیه الصلوٰة والسلام المومن فی المسجد کالسمک فی البحر والمنافق فی المسجد کالطیر فی القفس
چنانکه مکه الله همیشه در عصمت الله و اهل او همچنین و اهل مسجد آن همیشه در عصمت الله باشند
حتی که چون دجال لعین و یاجوج ماجوج بیایند هر که در مکه الله و در مسجد داخل شود خلاص
شود والضیا هر که عدس سیاه در خانه داشته باشد آن نیز خلاص شود و ازین جهت عدس سیاه
در کفن میت انداختن ثواب بسیار است مر میت را در عوارف المعارف است که چون حکم
باری شد که آدم را پیدا کنم او دوست من باشد و من دوست او باشم مهتر جبرئیل و میکائیل را
فرستاد که تا از زمین خاک بر گیرند از نفس مکه الله آواز بر آمد که شما را بخدا سوگند است که از من
خاک نگیرید چون باز گشتند حکم شد که چرا نه گرفتید گفتند که یا رب از ما شما سوگند بشما داد شوار شد ما
نگرفتیم باز مهتر اسرافیل را فرستاد او نیز همچنان باز گشت باز مهتر عزرائیل را فرستاد و زمین باز سوگند
بخدا داد وی قبول نکرد و گفت خاموش باش که من نخواهم گذاشت و آورده اند که پوست روی

گرفت و جمع کرد و آدم را ازان آدم گویند که ادیم پوست را گویند چون مهتر عزرائیل بدرگاه حق آمد حکم شد
که چرا گرفتی گفت از سوگند شما امر شما را محکم دانستم و گرفتم حکم باری برو شد که چون ناجمی کرده قابض ارواح
بندگان که ازین آفریدیم تو باش و چون بابا آدم را آفریدند سر او در مکه بود و پای او در طائف که مسافت سه
صد فرسنگ بود و در میان همانجا که الحال مکه است توده خاک باقی ماند و آن توده را ملائکه می‌رسیدند
الحال باره بسیم بدل کردند مکه شد و آورده اند که آنچه او آواز می‌کرد و سوگند میداد ملائکه میانه خاک
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بود و سوگند از جهت این میداد که ازین خاک بندگان پیدا
شوند و ایشان بیفرمانی کنند خدائی را و مستحق عذاب شوند و چون بابا آدم از بهشت برآمد در نماز
سوی خود بجانب همان توده میکرد تا زمان ابراهیم خلیل الله بعد ازان مهتر ابراهیم مکه الله را بران جای
راست کرد و بعد ازان در بنی اسرائیل مهتر داود بیت المقدس راست کرد و در زمان طوفان نوح
علیه السلام آن توده خاک در تمام عالم پریشان شد و آن خاک حضرت رسالت پناه نیز از آنجا بمدینه
آمد تا روضه مبارکش در مدینه شد و همان جا که بابا آدم محراب راست کرده بود و آن محراب را بچهارم
آسمان بردند الحال در آنجا در چهارم آسمان ازان کعبه را ساخته اند که یک دانه مروارید است و او را
بیت المعمور نامند و آن کعبه فرشتگان است که هر روز هفتاد هزار صف ملائکه بطواف میروند و هر صفی
هفتاد هزار فرشته می باشد که تا قیامت هیچ فرشته نوبت دیگر نیابد و آن خاک باقی در تمام عالم
پراگنده شد تا هر جا که مسجد راست میشود آن خاک در همان جاست و آورده اند که در روز قیامت
مکه الله مانند کشتی که تمام حاجیان در و گنجند و از پل صراط در گذرند و مسجد نیز همچنان شود و تمام
اهل مسجد در و گنجیده از پل صراط در گذرند و در اجتناب الفقر آورده است که چون کسی
در بیابان رود و پیش در وقت نماز باید که مسجدی راست کند و در و نماز گذارد و چون راست کند
هفتاد هزار فرشتگان در و قیام می نمایند و عبادت الله میکنند و تا روز قیامت همانجا می باشند
و مغفرت آن شخص از الله تعالی می خواهند و چون راست بکنند شاید که زیادت از پنج سنگ باشد
زیرا که پنج سنگ دیا کمنه طریق بت پرستان میشود و در مفتاح الجنان آورده است که
شخصی عاصی و فاجر بود اما خاصیت داشت که چون جای خوب میدیدی در آنجا مسجد راست
میکرد و بعد از وفات او را بدوزخ بردند دیدند که آن سنگها همه جمع شده بودند و در پای دوزخ را

گرفته بودند و در آتش می ماندند و حکم شد که برگشانند به بهشت برید و ایضا آورده اند چون حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم در معراج بآسمان چهارم رسید فرشته دید که یک پر او در مشرق و یکی در مغرب
دو چشمان او مثل ستاره آسمان بود و چندان گریسته بود و می گریست که از هر چشم او جوی روان می بود
چون حضرت رسید و سلام گفت او را هیچ خبر نبود و از جهت اشتغال او بگریه مهتر جبرئیل خبر کرد که محمد
آخر الزمان بتو سلام کرد بعد از آن جواب سلام داد حضرت پرسید که گریه چراست گفت هر چه حق
آفریده است و می آفریند حساب او بمن حواله کرده است حساب او می دیدم اما چند چیز را هرگز نمیتوانم حساب
کرد یکی ثواب کسی بعد از نماز ده بار درود بر محمد فرستد دوم ثواب کسی که از ده مهمان زیاده در خانه او آیند
سوم آنکه در نماز خلف امام ده مقتدی یا زیاده ایستاده باشند ثواب آن امام و آن مقتدیان نمیتوانم در حساب
آورد و جای دیگر آورده اند که خصوصا در نماز خفتن چهار کس بغیر امام همین حکم دارند و معلوم باد که چنانکه
ملکة الله از هفتم آسمان گذشته است سجده نیز همچنان تا آنکه آورده اند که اگر کسی داخل مسجد باشد و
از درون مسجد آب دهن اندازد و تا بیرون رود روا باشد اگرچه بیرون افتد زیرا که این هوا نیز حکم مسجد
دارد پس باید که بکناره مسجد ایستد و آب دهن اندازد که ادب مسجد و ملکة الله را نگاه داشتن لازم داند
تا آنکه آب دهن جانب قبله و جانب دست راست و جانب آسمان انداختن گویا که جانب یمین
انداخته باشد و اگر جانب دست چپ در زیر پای و پس پشت اندازد گویا که بر روی شیطان انداخته باشد
و در **ترغیب الصلوة منقول است** که در مسجد بوریا و مصلی افگندن کراهیت است یکی آنکه
بی ادبی است و دیگر آنکه سجده کردن بر چیزی که متصل بزمین باشد افضل است چنانکه سجده کردن
بر زمین افضل است از همه سجدها **حکایت** موافق این شنو آورده اند که در زمانه ماضی پادشاهی بود یوسف
نام چون وفات یافت دو پسر خلف او ماندند یکی حجاج نام و دوم منهاج جمله ارکان دولت پسندیدند که میان
ایشان قرعه اندازیم تا هر که بر آید پادشاهی او را بود و هر دو را گفتند که شما نیت خود را ساز کنید تا در
پادشاهی چه خواهید کرد منهاج و نیت گرفت که اگر پادشاه شوم عدل و احسان و شفقت و رحم بر مسکینان
و مدرسه عالمان و خضوع و تواضع خواهم کرد و حجاج در نیت گرفت که اگر پادشاه شوم تمام مسجدان که آن
اهل دین را است بر اندازم و خرابی عالم کنم بعد از آن ارکان دولت دو سنگ گرفتند یکی سیاه و یکی سفید
و در آوند آب انداختند گفتند هر دو شما دست اندازید دست هر که سفید آید پادشاهی او راست آورده اند

که چند کرت انداختند هر کرت سنگ سفید بدست حجاج می آمد پس ناچار شدند و او را بادشاه گرفتند و در ایام
سلطنت چندان ظلم کردی که اگر کسی نزدیک او نشستی اثر ظلم بروی شدی و نود و نه هزار اولیاء الله را
کشته بود که اکثر ایشان سیدان بودند حضور صادق روزی امام جعفر صادق رضی الله عنه را طلبید و گفت
جلاد را گفت که چون امام جعفر صادق اندرون در آید من دستار را از سرش بگیرم تو از قفا گردنش بزن چون
امام داخل شد حجاج کرسی زرین خود در پیش امام انداخت و جلاد را از شمشیر زدن منع کرد بعد از آن از و
پرسید که شما حکم کشتن کرده بودید این قدر تعظیم من برای چه بود حجاج گفت چون داخل شد ثعبانی
دیدم دهان باز کرده گفت اگر امام را بکشی ترا فرو خواهم برد و بار دیگر هزار و دویست سیدان را جمع کرده و کشتن
فرمود چون هزار کشته شدند غباری پیدا شد که هیچ احدی دیگری را ندید و آن دویست کس بجانب روم
رفتند تا چهار روز غباری بود بعد از آن خبر ایشان رسید که بجانب روم رفته اند حجاج بدبخت و رومیان را
گفت که ایشان را اگر بمن فرستادید فبها و الا نه شمایان را خراب خواهم ساخت پس رومیان بخود
اندیشه کردند که اگر اولاد رسول را برای کشتن بدهیم فردای قیامت حضور رسول چه جواب خواهیم داد
و در ولایت روم دویست کس زندان بودند پیش ایشان رفتند و گفتند که شما قائل شوید بسیدی
و بروید که شمایان را حجاج طلبیده است و عیال شما را این مقدار زر بدهیم که هفت پشت بخورند و الا
نه شما را بنام زندان کرده بکشیم و عیال شما را بفروشیم ناچار شده بیچارگان قبول کردند پس ایشان را
راهی کردند چون ایشان در دل خود فکر کردند که یا رب العالمین مایان بعوض اولاد رسول صلی الله
علیه وسلم خود را بقتل دادیم که فردا از شفاعت رسول محروم نمانیم بدرگاه حق تعالی دعای بیچارگی
ایشان قبول شد یک روزه راه در میان مانده بود که خبر آمد که حجاج در جهنم شد و مردم ایشان از طفیل
رسول الله و از اولاد امجاد خلاص شدند بازگشته بولایت خود آمدند دست بوسی و تعظیم میکردند که سیدان
اند نعوذ بالله من ذلک چگونه خود را السیدی قرار داده بودند و بدعتها را اظهار کردند از برای حصلات
دنیاوی فریب ساختند و اقوال لقای بعض از آنها صادر شده است آورده اند که الحال اکثر مردمان
که خود را سید میگیرند و خود را برفض میکشند و سب اصحاب میکنند و خمر خوردن و زنا کردن بخود حلال
میدانند و سنت راست نمیکنند و همراه علم و علمای دین که ثبوت شریعت است دشمنی میکنند و خود را شاه خوانند
و میترسند ایشان اولاد همان دزدانند و صحیح النسب نیستند بلکه نسبت خود را تبدیل کرده اند و پیغمبر فرموده است

که ایشان بوی بهشت نیابند لقوله علیه السلام من بیل الی ابیه بغیر آبائه فالجنة علیه حرام

ایضاً روزی امام حسن بصری را برای کشتن طلبید کسان او رفتند امام حسن رضی الله عنه گریختن گرفت

و در صومعهٔ خود در آمد چون ایشان رسیدند حبیب عجمی که مرید امام بود بر در صومعه استاده بود گفتند امام

حبیب گفت که درون صومعه است چون در آمدند هر چند گردیدند امام را نیافتند برگشته رفتند چون امام

بر آمد از حبیب پرسید که دیوانه چرا مرا نمودی حبیب گفت یا امام این برکت راستی بود که خلاص شدی

والا نمیدانم که چه میشد **الغرض** چون حجاج بمرد در خواب دیدندش مانند مشکی پر از آب افتاده بود

گفتند که خدا با شما چه کرد گفت مرا بیامرزید گفتند چرا گفت بدو خاصیت یکی آنکه هرگز بغیر از خاک سجده

نمیکردم حتی که اگر در کشتی می بودی و یا بر ریگچه می فرمودم که خاک را در سجده گاه من اندازید دیگر آنکه

سنت نماز دیگر را فوت نه کرده بودم و آن سنت دیگر چهار رکعت ست بیک فاتحه و یک اخلاص **مسئله**

اگر زمین پلید باشد و جامه بر و اندازد و دلق کرده اگر از طرف بالا اثر نه کرده است نماز رواست و اگر جامه

یک طرف پلید و یکطرف پاک باشد اگر پیوسته نباشد چنانکه قبا باید که همان طرف پلیدی بر زمین

کند و طرف پاک بالا کند و باید آنکه اگر جامه در زمین اندازد برای نماز چنان کند که گردن او را زیر قدم

کند و دامنش را بسجده گاه برد و همچنان پوست حیوان را در زیر قدم اندازد اگر کله همراه باشد و یا نباشد

بهر طریق طرف سر پوست حیوان را در زیر قدم اندازد و طرف ذنب را جانب قبله کند **مسئله** اذا اصلی فی

جلد الحیوات فشرطه ان یجعل راسه تحت قدمیه فان لم یجعل لا یجوز صلاته و مضمرات ست **مسئله** بدانکه

پنج بنای مسلمانی بر دو گونه ست بعضی بالفعل اند و بعضی بالقوه اند بالقوه چون حج و زکوة و بالفعل

چون نماز و کلمه و روزه پس اگر خواجه غلام را گوید که بر تو کار من فرض ست و کار حق را باید گذاشت

و یا غلام گوید که کار خواجه بر من فرض ست و کار حق نیست کافر گردد زیرا که فرض خدای آنچه بالقوت

است تا مستحق آن نگردد لازم نشود و آنچه بالفعل ست لازم ست پس هر کس آنرا دو بنده مردود

زن بر همه فرض عین ست و فرض عین آنرا گویند که هرگز از کسی ساقط نشود و خوش گفت آنچه گفت

بیت طاعت اوست فرض عین شده ٭ بر همه خلق همچنین شده **مسئله در بیان اوقات**

خمس صلوة اوّل وقت صلوة فجر طلوع فجر دویمی ست و آن سفیدیست در افق آسمان

از جانب مشرق لقوله علیه السلام لا یغرنکم اذان بلال و آن چنان بود که در زمان رسول علیه الصلوة

والسلام دو اذان بودی در شب اول اذان بلال می گفت برای انتباه خلق تا اکل و شرب کنند در
رمضان و یا تهجد کنند و غفلت نورزند در سائر ایام و دوم وقت بامداد اذان ابن مکتوم میبود و حضرت
صلی الله علیه وسلم فرمود که باذان بلال فریفته نشوید که آن هنوز شب ست و اول وقت نماز پیشین
نزدیک برگشتن آفتاب ست و آخر وقت او دو چندان گشتن سایه هر چیز را بجز سایه اصلی که جبرئیل
علیه السلام امامتی رسول دو باره کرده است در اول روز نزدیک برگشتن آفتاب بود و در آخر روز
نزدیک دو چندان بودن سایه هر چیزی بود بجز سایه اصلی و اول وقت عصر بیرون رفتن ظهر ست و آخر
او غروب آفتاب ست و اول وقت نماز مغرب غروب آفتاب ست و توقف میان غروب
و مغرب چندان کند که کسی سه رکعت نماز بجا آرد حتی که اگر کسی شروع کرده باشد در نماز دیگر و آفتاب
غروب شد و او یک رکعت کرده باشد و سه رکعت مانده است نمازش فاسد شود زیرا که بعد غروب این مقدار
تمت حساب عه سنه و آخر وقت مغرب غایب شدن شفق ست بقول ابو حنیفه رحمة الله علیه
آن شفق سفیدی ست در کناره آسمان و اول وقت عشا از غایب شدن شفق ست و آخر وقت
او تا طلوع فجر ثانی که آنرا صبح صادق گویند بدانکه اصعب ترین اوقات در حق معرفت
وقت ظهر ست زیرا که تعلق بحسابات شهور دارد پس شمه از ان بیان کنم انشاء الله تعالی چنانچه

جدی	قوس	عقرب	میزان	سنبله	اسد
ماه	پوه	اگهن	کتک	اسوج	بهادون
سرطان	سله	ٮ٣ه	سعه	ٮحه	٥٠
	جوزا	ثور	حمل	حوت	دلو
ساون	هار	چیت	ولیساک	چیت	پهاگن

بدان ای عزیز که این مقدار دانستن از حسابات فرض عین ست تا هر کسیکه بداند وقت نماز را
شناخته باشد زیرا که شناختن وقت یکی از فرض عین نماز ست بدانکه این دائره تمثال کوه قاف
دارد زیرا که کوه قاف گرد بیخ ست از بن زمین و آفتاب بر آسمان میرود و این شب سایه اوست و در
زمستان آفتاب بکناره آسمان میرود زود میگذرد و در تابستان وسطی آسمان میرود و روز کلان

میشود و در کنارهٔ کوه مهاف زود برگشته می آید شب خرد میشود و در زمستان از کوه قاف دور تر میرود
شب کلان میشود آورده اند که هفت طبق زمین در نظر آسمان دنیا چون حلقه در بیابان است و این آسمان
در نظر آسمان ثانی چون حلقه در بیابان ست از کلانی و هکذا تا هفتم آسمان و باز بالای هفتم آسمان
دریائیست که آنرا بحر الحیوان نامند هفت برابر آسمان و زمینهاست و این همه که مذکور اند در نظر کرسی
چون حلقه در بیابان ست از کلانی او و باز کرسی در نظر عرش چون حلقه در بیابان ست و عرش
کرسی بهشت لقوله علیه السلام ارض الجنة کرسی و سقفها عرش الرحمن و کرسی اندر بهشت ست و در وی
مرغزارهاست که هر روز مرغزاره برابر این دنیا کلان میشود و در آن مرغزار براقها اند که هفت برابر این زمین
در زیر یک سم ایشان میشود و عرض شصت هزار پائی ست و از یک پای او تا پای دیگر چهل هزار
ساله راه ست و در هر پای او هفتاد هزار میدان ست و از میدانی تا بمیدان دیگر هفتاد هزار ساله راه
ست و در هر میدان هزار بستان اند نورانی و در هر بستان هفتاد هزار شهرستان و در هر شهر هفتاد
هزار سرای ست و در هر سرای هفتاد هزار خانه ست و در هر خانه هفتاد هزار زاویه ست و در هر زاویه
هفت هزار تخت و در هر تخت هفتاد هزار حور اند آورده اند که چون عرش عظیم را خدای عز و جل
آفریده باد هم فرشته بیافرید که سر او بالای عرش و پای او در تحت الثری آن فرشته بحضرت عز و جل
التماس کرد که بنا فرمائید تا گرد عرش عظیم بگردم حق سبحانه و تعالی فرمان داد که بگرد گردیدن عرش کرد
و آن فرشته همیشه گرداگرد عرش تا روز قیامت میگردد و در هر قدم ده هزار ساله راه است که منقطع میکند
تا ابد الآباد از انتهای عرش خبر نشود و از آن جایگاه که راهی شده است و باز بهمان جای رسد
و پیغامبر فرموده است علیه السلام که حول العرش منابر من النور فیها خلق من [illegible]
که همه چیزهای ایشان نورانی باشد و آن منابر از انبیا و شهیدان نباشند بلکه انبیا و شهیدان نیز آرزو
برند بآن منبرها یاران گفتند یا رسول الله آنها که باشند گفت آن کسی را باشد که خاصة لله خدمت
عالمان کرده باشد و همیشه در صحبت ایشان باشد صدق رسول الله صلی الله علیه وسلم العرض
گرداگرد زمین کوهی ست قاف نام وی مقدار از این زمین بالای هزار اوست و سر او به نزدیک
متصل آسمان ست اما اهل [illegible] گفته اند که در میان او و آسمان فرجه ست و گرداگرد آن کوه ماری
پیچیده است و مقدار یک شبر دنب خود را در دهن گرفته است و آورده اند چون عالمی جهان

وفات یابد چهل روز فرشتگان جامهای سیاه پوشیده می آیند و ماتم میکنند که خرابی دین پیدا خواهد شد
و تمام حیوانات روی زمین از وفات او خبر میشوند و اندوهگین میشوند حتی که آن مارها نیز خبر میشود از میت
همان ذنب خود را میخورد و باز زور کرده مقدار شبر دیگر بدمن میکند ازین جهت ست که زمین خرد میشود
و ولایتهای بعید بیک دیگر نزدیک میشوند و ورای کوه قاف زمین ست کثیف مقدار ده هزار برابر
این دنیا که یاجوج و ماجوج میباشند و ایشان از اولاد یافث اند و هر یکی از ایشان نمیرد تا اولاد
ایشان چهار هزار پیدا نشوند و خوردنی ایشان مار می باشد چون سال قحط باشد بر سر ایشان یکبار
مار می بارد و چون فراخی شود دو بار و همه ایشان کافر اند که بوی بهشت نیابند و قد ایشان بعضی
از هر یکی بلند و بعضی سه گز بلند یکی نیم گز صد و از ند و صد من سنگ را صد گز دور می اندازند و بعضی بقدر
یک شبر و پوشاک ایشان گوش ایشان ست یک گوش را ورته می اندازند و یک گوش را بالای خود
می پوشند و تمام وجود ایشان مانند خوک ست و ورای آن هوا هشتاد زمین سفید اند که آنرا حوا گویند
و لطیف اند و فرشتگان بران چندان اند که اگر از آسمان سر سوزن بیاید راه نیابد از کثرت ایشان
و همگی ایشان لا اله الا الله محمد رسول الله گویند و ورای ایشان هفتاد هزار زمین از نقره خام ست
و هفتاد هزار از گلاب و طلا و هفتاد هزار از مشک سفید و هفتاد هزار از مشک سیاه و هفتاد هزار
پرده کبود و هفتاد هزار از عقیق رنگ و هفتاد هزار از زر سرخ خالص و هفتاد هزار زرد و هفتاد هزار
سفید و هفتاد هزار سبز و هفتاد هزار سیاه بعده پیغمبر گفت علیه السلام که املاک حق نامتناهی ست اگر
بیان کنم زیرهائی تر قدر ورای ایشان جلال و جمال حق ست که بیان نتوان کرد قال الله تعالی
قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ولو جئنا بمثله مددا و این آسمان دنیا
از همه زمینها گذشته است و آفتاب صد و شصت برابر این دنیاست و الحال بر آسمان چهارم ست
و پانصد گوشه دارد و هر گوشه پانصد زنجیر دارد و در هر زنجیر پانصد فرشته موکل اند که او را بگردن می
کشند و بسرعتی میگذرانند آورده اند اگر اسپ تازی و ورود انیدن از زمین پای بگیرد آفتاب
هزار ساله راه دور میرود چنانکه حضرت رسالت پناه روزی وقت پیشین از مهتر جبرئیل رسید که هست یا نه جبرئیل
گفت لا و نعم حضرت گفت واقعه باز گو گفت که چون گفتم لا هزار ساله راه بگذشت وقت شد بعد
از ان نعم گفته آورده ام که در زمستان از ان جهت سرما میشود که بطرف شمال دریا بسیار اند و بعد ازین

معلوم باد که نماز فجر را اول وقت تاخیر توان کرد و ثواب بسیار هست حتی که آورده اند که چندان تاخیر کنند
که میان طلوع شمس و فجر صد آیت خوانده شود و این بطریق ست که در نماز پنجاه آیت بخواند و نماز فاسد
شود و تجدید وضو کند و تا بار پنجاه آیت خوانده شود لقوله علیه السلام اسفروا بالفجر فانه اعظم للاجر
و در نماز پیشین و عصر تعجیل افضل ست تا بی خلاف ادا شود و در اختلاف امامان ساهون نه افتند و در
نماز مغرب تعجیل بکنند آورده اند که روزی امیر المومنین عمر رضی الله عنه نماز مغرب ادا کرد و از سجده برآمد
ستاره دید یک بنده را کفارت آزاد کرد و گفت که تاخیر کردم لقوله علیه السلام لایزال العبد بالخیر
مالم یعجل المغرب باشتباك النجوم و دوازده فریق روافض متفق اند برین که نماز شام را تاخیر کنند و افطار را
بطلوع نجوم کنند پس سنی را باید که خلاف ایشان کنند و در فتاوی نوادر آورده است هر که
نماز را از وقت خود تغییر دهد عذاب سی کوشش برابر تا در قیامت نامهٔ اعمال او نویسند و در نماز خفتن تاخیر
تا ثلث لیل اولی و پیغمبر فرمود که اگر بر دهقان دشوار نبودی فرمودمی تا خفتن را بثلث لیل ادا
کنند و الا جائز باشد و ماهتاب گفته اند که نود و نه حصه از زمین دنیا کلان ست و در آسمان چهارم ست و او را نیز
بر گردون می کشند و آورده اند که فرشتگان نهایت سرعت می کنند و کشیدن آفتاب و ماهتاب حتی که
در آسمان چهارم دریاها اند گاه گاهی گردون کج شده در آب می افتد هر چه مقدار از ایشان در آب
می نشستند تا غایب می شوند و خسوف و کسوف می نامند و آن نیست که بعضی عوام الناس میگویند که آنها
از کثرت معصیت خلق و یا وفات بزرگی گرفته میشوند زیرا که ایشان جماد اند و از نیک و بد خبر ندارند
چنانکه آورده اند که چون ابراهیم فرزند حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بود وفات شد
در آن روز آفتاب گرفته شد بعضی گمان بردند که مگر از وفات ابراهیم چنین شد حضرت فرمود که چنان نیست
که آفتاب و ماهتاب بوفات کسی گرفته شوند و آن فرشتگان هیچ از شتاب و کشش استاده نمیشود
تا آنکه بحکم باری تعالی راست کردند و معلوم باد که شهور بعضی قمری اند و بعضی شمسی اند و قمری بعضی
سی روز باشند و بعضی یک کم از سی و شهور شمسی نیز دوازده اند و سال بحساب شهور شمسی یازده روز
از حساب شهور قمری کلان ست چنانکه در نصاب صبیان گفته است بیت لا و لا لب لا و لا لا لا لشش
مه هست * لل کط و کط لل شهور کوته است * حمل ثور سرطان اسد جوزا سنبله * میزان عقرب قوس جدی
دلو حوت * و بشنو که در زیر این زمین همه باد ست و برای قوم عاد چون از سر سوزن انان باد آمده بود

که همه ایشان را زیر و زبر ساخت و در روز قیامت آن باد بر می آید و بادی که از صور باشد نیز همراه شود
و این عالم را خراب خواهد کرد و این زمین ها پانصد ساله راه درازی دارد و پانصد ساله راه پهنائی دارد قصه
عادیان آنست که ایشان کافران بودند و از سر بلندی بلند بودند حتی که یکی از ان طرف کوه میرفت و دیگر
این طرف کوه میرفت و هر دو باهم سخن میکردند در میان ایشان هود پیغمبر مبعوث شد و این قوم را دعوت
میکرد قبول نکردند پیغمبر فرمود که ای کمبختان شما از بت پرستی باز گردید و الا شما را هلاک خواهد کرد ایشان
پرسیدند که هلاکی ما ایشان بچه خواهد شد هود علیه السلام گفت شما را باد هلاک خواهد کرد آن سگان بی عقل چند
کوهها رفتند و بر سر آن کوهها دیوارها مهیا کردند بغایت کلان و گفتند که ازین دیوارها باد نگذرد روزی جمع شده
به پیش هود آمدند که باران نمیشود اگر شما پیغمبر هستید باران از خدای خود بخواهید و ابر پیدا کنید هود
علیه السلام گفت ابر چگونه پیدا شود گفتند ابر سیاه باشد در ان زمان بحکم خدای ابر سیاه پیدا شد مقدار
سر سوزن از ان باد بیرون آمد که همه ایشان را برهم زد آورده اند که با یکدیگری دستها گرفتند و می ایستادند
و سنگ و چوب و خاک بر بالای ایشان می پاشید و در زمینها نشستند و در زمین دوم خلق خدای
اند که قامت ایشان مانند قامت گوسفند است و سرهای ایشان مانند سر آدمی هست و آورده اند
که از هر حیوان یک نشانی در ایشان هست حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم پرسیدند که آدمی زاد
اند گفتند نه ما یکه در روز قیامت فانی شوند و امثال یکی از ایشان عاصی نشده و سیم از سنگهای
گرم دوزخ که در زمین چهارم هست و آن سنگها را کبریت نامند اگر یک از ان سنگها درین جهان آید همه
کوههای روی زمین چون موم بگدازند و آب از دو آتش خود بایستند و در زمین پنجم ماران دوزخ اند
و در زمین ششم کژدمان دوزخ اند بمقدار اشتران کلان و در زمین هفتم تخت شیطانست و شیطان را
گفته اند که یک اندام او نرست و یک اندام او ماده چون یک اندام را بر دیگر اندام میزند هر روز نی او
ده نفر زاید و تخت او را سجین نامند و آن سجین سنگی است که برابر این دنیاست و میان کاو
و بالای سنگ دیگر بطرح سرپوش برو نهاده اند و ارواح ربواخواران در انجا بند است و این هفت زمین
بر پشت یک فرشته است که آن فرشته هفت بار برابر آسمان و زمین هست و پایهای او در هوا مانده بود
بفرمان حق از بهشت یک تخته آورده شد از یاقوت سرخ که هفت بار برابر آن فرشته زمین و آسمان کلانی
دارد و آن فرشته پای برو نهاد و آن تخته بر پشت گاویست از بهشت که کلانی او را خدا داند و چهار هزار و هشت

شاخ دل بود این تخته از بندگردن او تا سر دیگر نرسیده است آورده اند که روزی شیطان رفت و دمه
وسوسه کرد که چه بار بر پشت خود گرفته اند از خلاص شوی چون عزم کرد که اندازم پشه بحکم خدای تعالی
آمد و در دماغ او در آمد و به نیش زد هفتاد سال بیهوش افتاده بود و چون بهوش باز آمد زود در نگریست
که مگر عالم خراب شده باشد اما چون همه برجای بودند خطاب حضرت عزت برو شد که این مقدار املاک تو
هیچ چیز ایستاده اند که تو گمان فاسد خود بردی که مگر املاک خدا را من گرفته ام هیچ ان این مگر شیطان را
سجود بره داده جزای تو آنست که فردای قیامت برای بندگان خود ترا ذبح کنم آورده اند که از ترس
آن خطاب هیچ گاه چشم بر چشم نه زده است و آن گاو بر ریگ نمناک ست که آن را ثری گویند هفت بار به
برابر گاو و کلان تر ست و آن ریگ بر پشت ماهی ست و آن ماهی از آن ریگ خبر ندارد چنین آورده اند
که روزی مهتر عیسی علیه السلام گفت که یا رب آن ماهی را بمن بنمای حکم شد که برو نزدیک کوه قاف آنجا
غاری ست که آب تمام جهان در آنجا جمع میشود و در درون غار سنگی ست برابر این دنیا و از آتش دوزخ
چنان از سر سوزان بود تاب میرسد این دریاهای دنیا همه بران سنگ میرسند و چنان تافته است که
چون کسی بر تابه تافته قطره آب اندازد بلکه زود و تیز از ذ خشک میشوند اگر این آب نبودی تمام عالم از
تاب آن سنگ بسوختی و چون مهتر عیسی بدانجا رسید ماهی دید که از تیز تیزتر میرفت و یک سالی او
سر و دمی گذشت اما چون نگه کرد همه روزها تا به چشم او نه گذشته بود و بعد از آن مهتر عیسی گفت این
آن ماهی همین ست از حضرت عزت ندا شنید که لا بل این طور ماهیان هفتاد هزار اند ایشان یک لقمه
آن ماهی خواهند شد و آن ماهی در دریاست که آن دریا از آن ماهی خبر ندارد و آن دریا اسپید بر سر به
گرفته است و در زیر آن پشه تاریکی ست که انتهای او خدا داند و در زیر آن تاریکی دریاست که ده
هزار بار برابر این دنیاست که عرض و طول و عمق او برابر است و در زیر آن زمین ست سفید رنگ که از
کفر ست هنوز همواره تر است و در روز قیامت همان زمین را بیارند تا این مخلوقات در و گنجد و در
زیر آن زمین نیز دریاست که در زیر آن باز زمین ست و علی هذا القیاس هفت دریاست و هفت
زمین آورده اند که دران زمینها مخلوقات اند که حسابات آن خدا داند که سوزن در میان ایشان نگنجد
و عبدالله انصاری رضی الله عنه از حضرت پرسید که آدمی زاد اند حضرت گفت ازان آفریدن آدم
خبر ندارند و الهیا گفت شیطان با ایشان حرکت میکند گفت لا بلکه از خلقت شیطان خبر ندارند

الغرض سال تمام بران مردمان دوازده روز میباشد یعنی سی روز این جهان یک روز آن مخلوقات
میشود بحکمت الهی و در زیر آن زمینها دریایی ست که ده هزار بار برابر این دنیاست و عرض و طول
و عمق او برابرست و آن دریا را حمیم نامند که از خون و ریم و زرد آب عاصیان ست و سخت جوشیده است
و ارواح خون کنندگان بنا حق و را در آن دریا بسته آورده اند که در روز قیامت نشانه هر طائفه جدا
باشد اما چهار طائفه را نشان برابر باشد اول زنا کنندگان و اصیل فروشان و خمر خواران دویم مزدوری مزدور
ناحق کنند در رفتن راه چرم ایشان درشت باشد و در میان هر کتف ایشان چون ناخن کشتی جا های
ماران و کژدمان باشد و لبهای ایشان چون جبل احد کلان باشد و پیشانی چندان کلان شود که سه روز راه با
تازی عدان دویدن بران ختم شود سرهای ربوا خواران چون کوه های کلان شوند که طاقت استادن نداشته باشند
بلکه بر سر خود باستند و پایها بالا کنند و مانع زکوة را و کسی را که در تجارت مال خود را بکذب تمام فروشند سیم تا
ایشان چون کوهها کلان باشند و پر از ماران و کژدمان نقل است که یکی از اصحاب وزری اشتر فروخت بسی
صد درم چون این خبر بهشام که یکی از اصحاب بود رسید در عقب آن سوداگر دوید آن گرفت چون رسید گفت
اشتر را برای گشتن خریدی یا برای بارگشت برای بارگشت از بار نیست زیرا که سم او سوراخ دارد چون آن
تاجر دید بیعه کرد که بر بائع صد درم کم کرد و صد درم خرید صاحب شتر در پیش هشام رفت و شکایت کرد
که چرا صد درم مرا زیان کردی هشام گفت که من خود را و شما را و اهل قریه را از عذاب خدا خلاص گردانیدم
زیرا که حضرت رسالت پناه فرموده است که چون بیعه عیب ناک باشد و صاحب مال آن عیب را پیدا
ننماید و مطلع نکند عاصی شود و هر که از اهل قریه بدان خبر باشند و خبر نکنند همه ایشان عاصی شوند
پس من متابعت حضرت کردم الغرض در روز قیامت برای این طایفهای مذکور و برای کفار
و برای جمله عاصیان جافی که بی توبه مرده باشند پیاله های از آن دریا بیارند چون در پیش آرند
از سختی و گرمی آن نزدیک آب گوشت روی ایشان بریزد و در آن ساعت برای عذاب آن گوشت باز
بروید چون فرو کشند تمامی گوشت و پوست ایشان بریزند و باز بروید بر خلاف این بختان عرصات
مرتضیان را و تائبان را و جمله صلاح کاران را پیاله های از بهشت بیارند که از مشک خوشبوتر باشد
و از برف سفید تر و از مسکه نرم تر چون فرو کشند آن پنجاه هزار سال چون یک ساعت بر ایشان بگذرد
و در زیر آن مدیا زمینی ست از برف و ژاله و کلانی او را گفته اند که ده هزار سال کبوتر تیز رو بیک دم از طرف

تا طرف دیگر برسد که اگر آن زمین نبودی جمله املاک از گرمی دوزخ بسوختندی و در زیر آن سرپوش دوزخ ست
که طول و عرض و عمق او خدا داند و در زیر آن هفت دوزخ ست که اول ایشان جحیم نام ست و دوم جهنم
و سوم لظی چهارم سقر و پنجم سعیر و ششم زمهریر و هفتم هاویه که همه دوزخها از آن گرم میشوند و در هاویه
منافقان و برهمنان و کسی که سوگند بخدا بکذب کنند و رافضی و کسانی که دین حق را تبدیل دهنده باشند
و در زیر ایشان هفتاد هزار پردهای کبود اند که هر پرده هفتاد هزار بار برابر این دنیاست و در زیر ایشان هفتاد
هزار پرده های عقیق رنگ اند علی هذا المقدار و در زیر ایشان هفتاد هزار پردهای سرخ لعل اند علی هذا
المقدار و در زیر ایشان هفتاد هزار پردهای زرد اند علی هذا المقدار و در زیر ایشان هفتاد هزار پردهای سیاه اند
علی هذا المقدار و بعد از آن حضرت رسالت پناه فرمود که جلال و جمال حق ست که در حصر نه آید و در بیان نه
آید و پل صراط را گفته اند که بر پشت مار سیه وآن مار دوزخ ست و نام او یلیخا است و در تمام سال دو نفس
میکشد چون باد در بینی راست او رود گرمی باشد و تابستان میشود و چون از بینی چپ رود سردی
باشد و زمستان شود و معلوم باد که آفتاب درین جهان بحکمت الهی یکسان نمی تابد چنانکه آورده اند که
بطرف شمال ولایتی ست که نماز عشا بر ایشان نمی باشد زیرا که چون بامداد ادا کنند ظهر و عصر و مغرب
بار صبح صادق میدمد و نام آن ولایت صباست و مردمان آن ولایت بغایتی ظریف اند و لطیف همین
شهر لیست که بلغار نامند که در تمام سال چهل روز بر ایشان نماز عشا نمی باشد زیرا که ظرف نماز وقت ست
پس بعدم وقت عدم نماز لازم آید و بطرف مشرق ولایتی ست که شش ماه در انجا شب می باشد و
شش ماه روز که اصل همه دریاها از انجا راهی شده ست و همه ولایت پر از برف است حتی که آورده اند
که هر زنده سری از حیوانات که در آنجا رسد برف میشود و در شش ماه تابستان چون آفتاب در میان
آسمان باشد بر آن ولایت روز میباشد و برف میگذارد و دریاها کلان میشوند و شش ماه زمستان چون
آفتاب بکنارهٔ آسمان رود بر آن ولایت شب باشد و برف می بارد بدانکه حکم نماز ساقط گردانیدن
ادست از و نه خواه باداخواه بقضا یعنی اگر وقت آورده شود ادا شود و اگر بعد از وقت آورده قضا
شود پس مومن متقی را باید که اوقات را نگاه دارد و اما آنچه متعلق بوقت نیستند در آن شتاب تمام
باید کرد زیرا که هر نفس که بر می آید گویا که یک سنگ از دیوار عمر تو خراب شود و هر شب که می آید میگوید
که من فردای قیامت گواه تو ام هر چه از عبادت میکنی بکن و هر روز نیز همچنان میگوید و هر ساعت هم که

گرفته میشود گویا که بسجابت قبر میرود چنانکه بزرگواری را گفته اند که درون خانه قبری را کاویده بود
علی الصباح غسل میکرد وژنده می پوشید و در آن خواب میکرد و می گفت یارب امروز مهلتم ده که توشه
اینجا بیارم تمامی روز و شب بعبادت الله صرف میکرد و می گفت که ای بدنفس کاهلی مکن که فردا ترا
نخواهد ماند مهلت و در تمام عمر چنان میکرد **حکایت** بایزید بسطامی در رساله خود آورده است که بلبلی
در باغ آشیان داشت و در ایام بهار عمر خود را بخوشی و خرمی و بذوق و شوق گل میگذرانید اما چون
باد خزان دست تطاول دراز کرد و تمامی باغ را بی برگ و گل ساخت و آشیانه اش خراب شد و در
زیر آن درخت خانه مورچه بود که تمام ایام صیف توشه در زمین جمع کرده بود و در زمستان بفراغت مشید
و از خانه بیرون نمی آمد بلبل ناچار شده در پیش آن مورچه رفت و سوال کرد که ای یار قدیم مدت مدید
در صحبت هم گذرانیده ام الحال چون کم خرچم چیزی بمن بده تا غذا کنم مورچه گفت که ای بلبل بی عقل
به بهار زعمه نتوان شد مگر اگر باد خزان در پیش است و نمیگذرد و بهار بخرمی خود میگذرد باید که مومن
چنان زیرکی کند که آن مورچه کرده بود که خزان آخرت در پیش است و ایضاً **حکایت** علمای این گفته
اند که غلام سخت خدمت خواجه حبشی بود چون خواجه را بسی رحم آمد او را آزاد کرد و پاره زر بدو داد پس غلام
بزیارت کعبة الله رفت چون در کشتی در آمد بقدرت الهی کشتی شکست و بر یک تخته ماند و آن تخته بر جزیره
بیرون آمد چون چند روز در آنجا ماند بغایتی گرسنگی و تشنگی کشیده ناگاه دید از طرفی جمع سواران
پیدا شدند و او را لباس خوب پوشانیدند و طعام و شراب خورانیدند و بر اسپ سوار کردند و راهی
ساختند پس در شهری رسیدند بغایتی آبادان و دید تخت نقش و آراسته و او را بر تخت
نشاندند و چندین هزار لشکر عبید و چوبداران و غلامان پیش او استادند غلام بغایتی متحیر شد گاهی
گفتی که مرده ام و باین درجه رسیده ام و گاهی گفتی که خواب دیده ام فی الجمله از ایشان سوال
کرد که این چه حالت است گفتند که شما را پادشاه ساختیم و شما بیدارید و مرده نه آید و معلوم شما باد
که خاصیت ما این چنان است که چون یک سال بگذرد در ولایت ما جای ست که هرگز از تری
آب نشان ندیده است و نه سایه و نه درخت دارد و پادشاه خود را برده در آنجا اندازیم می میرد
پس ما یان قریب در میگردیم هر که از بنی آدم خواه مرد خواه زن می یابیم او را پادشاه می کنیم
غلام گفت که مرا نیز خواهید انداخت گفتند آری گفت حکم من قبول میکنید یا نه گفتند اگر گوئی

السحال تمام مردم خود را ودر آب اندازیم و خلاف امر شما نه کنیم غلام گفت بردید و آن جای بمن بنمایید رفتند
چون آن جای را بدیدند صعبناک دید غلام مرد حکیم بود فرمود تا در آنجا عمارتها و سرایها و خانها را
کردند و درختان از اینجا می بردند و در آنجا نهال میکردند حتی که از خانهای ایشان غله می بردند و در آن خانها
می انداخت ایشان بپادشاهی او دلگیر شدند و آن موسم زنگاه میداشتند چون آن وقت شد
غلام برده در آنجا ماندند و ایشان برگشتند چون آمدند و دیدند که درین ولایت هیچ خوشی و خرمی نمانده بود
بلکه همه خراب و ویران بود بازناچار شدند و نزدیک آن غلام رفتند و در آنجا او را بپادشاهی قبول کردند
و در آنجا می باشیدند پس همین تمثال است کار دنیا و آخرت لقوله علیه السلام الدنیا مزرعة الاخرة
پس بدان ای عزیز که تقرب یافتند و یافتن نجات اخروی حاصل نشود مگر بجای آوردن اوامر
و بازدیاد نوافل کما قال حدیث قدسی لا یزال العبد یتقرب الی بالنوافل و معلوم باد که بعد از ایمان
افضل ترین عبادتها نماز است لقوله علیه السلام الصلوة معراج المومنین لا صلوة له لا معراج له پس افضل ترین
در میان سائر نوافل نوافل نماز سنت السحال سخن چند از نوافل نماز و روزه بیان کنم تا هر مومن را فائده حاصل شود
و باید که هر نماز و نفل و روزه نفل که کسی بجا می آرد نیت آن تکمیلا للفرائض کند و اگر خیر و صدقه دهد هم
نیت نقصان زکوة بکند تا اگر در فرض او نقص شده باشد باین درست شود و معلوم باد که نماز نفل را
بقیام ادا کردن دو چندان ثواب است که در قعود ادا کند و اگرنه مریض نیز رواست و قرات خواندن
در نوافل در همه رکعات فرض است بعد ازین نوافل نماز و روزه و ادعیات که اوراد فقیر است و از کتابهای
سوانح گرفته است چون بهجة الانوار و مفتاح الجنان و اوراد شیخ الشیوخ و جنت الفردوس غیر ذلک
من احادیث النبوة و درین کتاب خواهد آورد آورده اند اول بعد از طلوع صبح صادق باید که بغیر وضو
بکار دنیاوی مشغول نشود که گفته اند هر که بغیر وضو بکار دنیاوی اشتغال نماید بعد از طلوع صبح صادق
در روز قیامت همان کار او را با آتش دوزخ گرم کند و بدو نزدیک کند و او را بدان بسوزاند و از کلام
دنیاوی نیز احتراز کند و سنت نماز فجر را باید که در خانه ادا کند و این دعا بخواند اللهم اجعلنی نوراً فی
قلبی و نوراً فی صدری و نوراً فی لسانی و نوراً فی راسی و نوراً فی مخی اللهم اجعلنی نوراً یا صاحب
النور فاغفر لی ذنوبی و اعتقنی من النار برحمتک یا ارحم الراحمین آورده اند که اوراد حقیقیان
اینست که سوره یا ایها المزمل بخواند ثواب بسیار است و هفت بار سوره اذا جاء نصر الله بخواند و نظر بکوهها

کند آن گورها فراخی قیامت در بلیه تنگی او انداخته شوند و یازده کرت این بخواند یا حبیب الفقراء یا نصیب
الغرباء یا معین الضعفاء و یا دلیل المتحیرین یا حی یا قیوم یا حنان یا منان یا بدیع السموات
والارض یا ذا الجلال والاکرام ثواب بسیار است و نیز اگر این دعای مذکوره را بر پاره خاک از
قبر بدمد و بر آن قبر انداز و هیچ عذاب بر آن گور نماند اگرچه مستحق عذاب باشد و بست کرت این بخواند یا
قیوم فلا یفوت شیء من علمه ولا یؤده و خاصیت این اسم مذکور اینست که بر صفت تنگ یکان بار
بخواند و در آب انداز دفی الحال گم کرده خویش بیابد و اگر بعد از صبح صادق بست و پنج کرت بخواند ثواب
بسیار است و چون بجانب مسجد رود برای ادای فرض فجر در راه آیت الکرسی بخواند سبحان الله
وبحمده استغفر الله صد بار بخواند و ایضا صد کرت استغفر الله العظیم الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه
واساله التوبة و هفتاد کرت وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها ان الله لغفور رحیم بخواند حق تعالی فرزندان او را
محتاج کسی نکند و صد بار یا بصیر بخواند و صد بار یا سمیع بخواند و چهل بار یا عزیز بخواند که ثواب هیچ نعمت از و
حق تعالی نخواهد و اگر صد بار بخواند عزیز و سرور گردد و چهل و یک بار یا حی یا قیوم یا حنان یا منان یا بدیع
السموات والارض یا ذا الجلال والاکرام ان تحیی قلبی بنور معرفتک یا الله یا الله یا الله برحمتک
یا ارحم الراحمین و پیغمبر فرموده است صلی الله علیه وسلم که خانهای خود را پر نور کنید یاران گفتند یا رسول الله
چگونه باشد گفت بدو چیز یکی سنت بامداد در خانه ادا کنید و فرض در مسجد و دیگر فرض عشا در مسجد و وتر در
خانه آورده اند که هر که وضو کرده بجانب مسجد راهی شود ثواب حج قبول ها برابر هر قدم می یابد و ثواب
مهاجران می یابد و بعد از ادای فجر اگر امام باشد روی بجانب مشرق آرد و اگر مقتدی باشد روی
بسمت قبله نشیند زیرا که پیغمبر فرموده است صلی الله علیه وسلم هر که بعد از ادای فجر رو بقبله نشیند و
باوراد و به تسبیح و تهلیل مشغول شود تا بر آمدن آفتاب خدای تعالی ده کار بر وی آسان کند اول در دنیا وام دار
نگردد و دوم در دل جمله مومنان و خلائق دوست گردد و تلخی جان کندن بر وی آسان شود و سوال منکر نکیر
بر وی آسان گردد جواب دهد و قبر او روضه بهشت شود و از گرمای قیامت در سایه عرش نجات یابد و نامه اعمال او
بدست راست او دهند و از پل صراط چون برق جهنده بگذرد و به نعیم بهشت بحساب برساند و دیدار
بیچون خود روزی گرداند و در فوائد بکری و مفتاح الجنان و جنت الفردوس آورده است که هر که هفت
کرت بعد از نماز فجر بگوید بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله محمد رسول الله هفت بار کار او حق تعالی در

برای گم شده خواندن ۱۰

بعد از فجر روی بمشرق یا بقبله نشستن ۱۰

بشنود و آن تاریکی گور بر وی آسان شود و باران و گرد بدان بر او اثر نکنند در قبر و هفت و از شرمندگی
دوزخ بر وی نه بندند و حساب قیامت بر وی آسان شود و کتاب اعمال او بدست راست دهند و بر
پل صراط چون برق بگذرد و نیز درین دنیا محتاج کس نشود و دشمنی بر او ارد و این مناجات بخواند الهی ملکا پادشاها
این عاصی و جافی را با همه مسلمانان با ایمان داری و با ایمان بری و از شرمندگی همه خلق اولین و آخرین
در زیر پناه خود نگاه داری و بجماعت محمد علیه السلام حاضر گردانی و غائب نگردانی و بدیدار بیچون بیچگونه
خود مشرف گردانی و از پل صراط آسانی بگذرانی و بهشت خویش با کرامت گردانی و سکرات الموت و تلخی
جان کندن و تاریکی گور و سوال منکر و نکیر آسان گردانی الهی ملکا پادشاها در آن زمان که ملک الموت
قصد جان ما کند ابلیس لعین قصد ایمان ما کند ایمان ما را و پدر و مادر و همه مسلمانان را از غارت
مردود در زیر پناه خود نگاه داری الهی از جواب خلاصی ده و دیدار بی منت ده و شوق بشارت
ده و رضا با قلت ده و تنم بی تهلکت ده و غازیان را فتح و نصرت ده و کافران را مغلوبی و هلاکت ده و
حاجیان را سلامت ده و عالمان را علم و آخرت ده و عاصیان را مغفرت ده و زنان را شرم و عفت ده
و رنجوران را صحت ده و زندگان را سنت ده و مردگان را آمرزش و مغفرت ده ربنا لک الحمد
یا اله العالمین بجاه النبی الامین برحمتک یا ارحم الراحمین بعد ازین اگر کسی بود و او روزه داشته باشد و اجازت از
شیخ خود داشته باشد بکشد زیرا که بی اجازت شیخ خود اگر کسی روزه نفل و نماز نفل ادا کند روا نباشد
و ثواب نیابد و در تفسیر ملا یعقوب کابلی آورده است که روزی مریدان شیخ نجم الدین کبری بخدمت
شیخ رسیدند شیخ گفت مر خادمان را که آب خوردن بیارید مگر یاران تشنه اند یکی از آن میان
گفت که حضرتم من روزه دارم شیخ گفت بی اجازت مرشد روا نیست روزه نوافل را افطار کرد
سلسله چشتیان و سلسله شطاری باین فقیر جنید ورد او در سبیعه است بیان کنم اول سه کرت
استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه و اسأله التوبه گوید بعده سی و سه بار
سبحان الله و سی و سه بار الحمد لله و سی و سه بار الله اکبر و سی و سه بار لا اله الا الله بعده حلقه نشسته
نشیند و اسم الله را بزبان راند تا برآمدن آفتاب بعده سوره یس بخواند بعده سوره کافرون اخلاص
و معوذتین هر یک سه گان بار بخواند و سوره والفجر و لیال عشر بخواند مار سلسله کبرویه از سید علی
همدانی مرشد محقق بخواجه اسحاق ختلانی دارند و سید السادات سید احمد نوربخش دارند و فرزند خود

سید یوسف نوروازده بفرزند خود سید السادات شیخ المشایخ والاولیا قطب الاقطاب فرد زمانه سید علی
ترمذی قدس الله سره العزیز اجازت سلسله داد و او از سید علی همدانی رسیده بود و ازو باین فقیر مصنف
رساله رسیده است تا اگر کسی اجازت این سلسله یافته باشد بعد از تجرید مشغول شود و این اوراد از
هزار و چهار صد مرشد گرفته است یعنی هر دو یکی را جمع کرده مجمل ساخته است و امیر سید علی همدانی
گفته است که چون این را جمع کردم بطواف مکه و زیارت قبر حضرت رسول رفتم چون زیارت قبر کردم
حضرت در خواب از چادر خود کشیده بمن داد چون بیدار شدم در دستم بود و در روایت دیگر آمده است
که لابل چون از ولایت خود برآمد بسبب آنکه آورده اند که امیر هرگز روی بمشرق نمی نشست بلکه همیشه روی
بقبله می بود روزی خلیفهٔ زمان او را دعوت کرد و قولش اجابت نمود خلیفه خود آمد و در پیش او نشست
امیر روی از قبله گردانید خلیفه گفت هرگز روی از قبله نمیگردانید بدین حال چرا گفت از روی شما روی
گشتانیدم خلیفه گفت از ولایت من بدر شو امیر گفت بوقت ظهر خواهم از ولایت تو ظهر نمود چون وقت
ظهر شد بوقت پیشین امیر راهی شد همدران روز بزیارت قبر بابا آدم صلوات الله علیه رسید و در زیارت
قبر بابا آدم گفته اند که فی الحال خوبی و زشتی کسی پیدا میشود زیرا که در آنجا زمین شگاف میکنند و دست
در ان می نهند اگر مردی خوب باشد طلا بدست او میرسد و اگر زشت باشد آهن بدست او میرسد چون
امیر در آنجا رسید در خواب شیخ حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم را در خواب دید که این اوراد را از
چادر خود کشیده بدو داد و گفت ای فرزند هر که این را بخواند ثواب اولیا یابد و هر که با خلاص تمام این را
بشنود ثواب انبیا یابد اگر در هر لفظ او نظر کند عبرت گیرد چون امام بیدار شد در دست یافت و از ان
طرف بکشمیر رسید و مدت مدید در کشمیر بود و از انجا با جمع اصحاب راهی شد و در ولایت پشت رسید و علتی
چند همانجا متمکن بود که در ان ولایت رحمت حق از دار الفنا بدار البقا رحلت نمود چون این خبر بولایت
ماوراء النهر رسید مریدان آنجائی او آمدند و او را کشیدند و خواستند میان مردمی این ولایت و آن لشکر
نزاع شد آن لشکریان ظفر یافتند بعده امام در خواب نمود وش که اندرون من در ینجا دفن کنید و
قالب من بیان ولایت برید همچنان کردند چون روز دیگر دیدند هیچ اثر زخم و شق بر وی نبود چون بولایت
ختلان رسیدند مریدان ختلانی او نزاع کردند باز آن لشکر ظفر یافتند امام در خواب نمودش که مرا در همین جا
دفن کنید دفن کردند چون روز شد دیدند که بر سر تابوت نهاده بود و از انجا بولایت خود بردندش

و معلوم باد که تسبیحات با انگشتان حساب کردن افضل است و آن چنین است که تمام انگشتان حساب کند که
آن رسم همه وان است و تسبیحات پیغمبر آن است که به انگشت میکند و به انگشت حساب نمی کند یعنی بخنصر و
بنصر و وسطی میکند و بانگشت شهادت و ابهام حساب نمی کند و آن چنان است که اول خنصر در کف دست
کج کند و بهند بعده بنصر بهند بعده وسطی بهند باز اول خنصر بردارد و باز بنصر بردارد و باز بنصر بهند و وسطی
بردارد و باز بنصر و خنصر بهند و بردارد و هفت میشود و باز بنصر بهند خنصر بردارد و باز وسطی بهند باز خنصر بهند تا ده
شود و این هنگام انگشت سبابه را برین ناخن ابهام نهند که این موضع ده است و چون علی الحساب
ده دیگر زیادت شود سبابه را برین ناخن ابهام نهند تا بیست شود چون ده دیگر زیادت شود سر انگشت
ابهام در اول بند انگشت سبابه بهند تا سی شود و باز ده دیگر بر بند دوم بهند تا چهل شود بعده سر انگشت
ابهام در بند انگشت خنصر بهند تا پنجاه شود بعده باطن این سبابه بر ظاهر راس ابهام نهند تا شصت
شود بعده سر انگشت ابهام را برین سبابه بهند تا هفتاد شود بعده باز سر سبابه در بن ناخن ابهام بهند
که اول در حساب بیست بود الکال هشتاد شود بعده سر سبابه را در اول بند ابهام بهند تا نود شود بعده
سر سبابه در بین ابهام بهند تا صد شود علی هذا المثال با انگشت ثلثه ترتیب نهادن غیر برداشتن ایشان اما
در اول برداشتن رفع خنصر چهار و رفع بنصر پنج میشود و این در حساب است و در سایر کرات نیست که
باز حساب ده دیگر شروع کند و همچنان هر کرت ده حساب کند و بگرداند تا در ده صد شود و این التسبیحات
سبحه ای که از چوب کردن و غیره گرفته باشند و در ایام رسول الله نبوده و نیز نزدیک امام شافعی روا نیست
اما نزدیک علما رواست که این را بدعت حسنه گویند آورده اند که جنید بغدادی در دست خود سبحی انداخته
یکی از صاحبدلان پرسیدش که ظاهر را باید انداخت و بر باطن باید مشغول شد گفت من از برکت این
ظاهر به باطن رسیدم از این جهت دوست دارمش بعد از ادای بامدادی ده گان یا رزاق بخواند بطرف
مشرق بعد آورده اند که حق تعالی از آن جهت رزق دهندش که او را از هیچ خبر نباشد و دست
راست بر سینه بهند و هفتاد بار العلیم الذی یعلم السر و الاخفی بگوید هر چه بشنود یادش شود و صد کرت
اسم یا فتاح دست راست بر سینه نهاده بخواند هر چند کند ذهن باشد و سینه اش روشن گردد و بعده
مسبعات عشر بخواند کما سنذکره ان شاء الله تعالی فی اوراد عبادت صد بار لا اله الا الله الملک الحق
المبین بخواند بعده صد بار اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و بارک و سلم علیه و بعده صد بار

سورهٔ اخلاص بخواند بعده صد بار عالم الغیب والشهادة بخواند باطن او خیال منور شود که هر چه پیش شنود او پیش
آید و هشتاد بار لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و پنجاه بار الحمد لله علی کل حال
حساب جملهٔ نعمتها بر وی آسان شود و صد بار یا رحمن و صد بار یا رحیم بخواند از رشک و حسد و کینه از دل او برود و با
هیچ کس عداوتش نماند و صد بار یا وارث و صد بار یا وهاب و صد بار اسم الباری اگر بخواند آورده اند که از سختیهای
پیشین او در قبر نماند و لقای او همراه در آسمان برند باید که عقب هر نماز بخواند و بعده از سلسلهٔ سهروردی این
فقره رسیده است سه هزار بار اسم الله بخواند و اگر در عقب هر نماز سه هزار کرت اسم الله بخواند تا پانزده هزار شود
او را آسمانیان ذاکر الله گویند و بعده بعد از بر آمدن تمام آفتاب نماز اشراق کند دو رکعت در هر رکعت بعد از فاتحه
پنج کرت اخلاص بخواند بعده شکر روز بر همین تقریر بعده دو رکعت نماز شکر الله به همین تقریر ادا کند یعنی بیک فاتحه پنج
کرت اخلاص بعده دو رکعت نماز استخاره ادا کند در رکعت اول بعد از فاتحه یکبار سورهٔ کافرون بخواند دوم بعد از
فاتحه سه کرت اخلاص بخواند و دعای اوراد و ادعیات خواهم بیان کرد ان شاء الله تعالی بعده دو رکعت نماز استخاره بخواند
در هر رکعت بعد از فاتحه سه کرت اخلاص و در عوارف المعارف آورده است که در یک رکعت اول این نماز سورهٔ واقعه
تمام کند و در رکعت دوم سورهٔ سبح اسم ربک الاعلی الذی ادا کند بعده دو رکعت حفظ الایمان ادا کند آورده اند که هر چند پدر و مادر
و پدر را رنجانیده باشد خوشنود شوند هر چند گناهگار باشد آمرزیده شود در رکعت اول بعد از فاتحه یکبار
آیت الکرسی بخواند و سه گانه کرت اخلاص و در رکعت ثانی علی هذا القیاس و هفت کرت
این دعا اللهم یا لطیف الطف لی ولوالدی بلطفک الخفی بحرمة محمد و ترضیهم برحمتک یا ارحم الراحمین
نکته در سبب نزول این دعا گفته اند که روزی خطاب عتاب حضرت عزت بر موسی شد که ای
موسی در حضرت سخنان لاابالیانه میتوان گفت که من قهارم جبارم مهتر موسی بترسید گفت یارب من که
کلیم شما باشم مرا هم ترسی هست در درگاه شما خطاب حضرت عزت شد که ای موسی مانند شما کلیم را
چندان ترس است که کسی در شب تاریک رود و اسباب جنگ نداشته باشد و همراه هم نداشته باشد
و هفتاد جا که شیران آدمی خوار راه او گرفته باشند حال او چگونه باشد مهتر موسی سوال کرد که یارب
مانند من کلیم را جان کندن چگونه باشد خطاب شد که ای موسی مانند شما کلیم را چنان بود که کسی
گوسفند زنده را از پوست بکشد و باز بر وی نهد و باز بکشد بکذا تا هفت کرت بر وی بکشد مهتر موسی
از هول آن خطاب چندان گریست که سینهٔ مبارکش گویا که ترقیدن گرفت و بعد از آن خطاب

حضرت غوث رسید که ای موسی هر که این نماز مذکور بخواند جان کندن او چنان آسان کنم که چون کودک پستان
مادر در دهن گرفته باشد و در خواب رود و بعد از آن پانصد کرت یا ظاهر بخواند و صد کرت یا باطن بعده
چهار رکعت نماز بگذارد که ثواب او از حد و عد بیرون است در رکعت اول بعد از فاتحه آیت الکرسی یکبار
و اخلاص هفت بار و در دوم بعد از فاتحه و الشمس و الضحی یکبار و چون از قعدهٔ اولی برخیزد در ثالث و
رابع بعد از فاتحه یگان کرت آیت الکرسی بخواند و سه کرت اخلاص این نماز هفته بگذارد و اگر روز
یکشنبه باشد چهار رکعت بیک سلام در رکعت اول بعد فاتحه آمن الرسول تا آخر یکبار بخواند بعده صد بار
این تسبیح بگوید لا اله الا الله العزیز الجلیل یا عزیز یا جلیل و در روز دوشنبه دو رکعت اخلاص و معوذتین
سه گان بار بعد از سلام این تسبیح بگوید صد بار اللهم صل علی محمد النبی الامی و در روز سه شنبه
دو رکعت و در هر رکعت بعد از فاتحه اذا جاء نصر الله سه گان بار و بعد از سلام هفت بار سوره فاتحه خواند
و یا [illegible] رکعت و در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص سه گان بار بعد از سلام صد بار لا اله الا الله خالصا مخلصا
و در روز چهارشنبه دوازده رکعت و در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص معوذتین سه گان بار و بعد سلام
صد بار لا اله الا الله خالق کل شیء قدیر و در روز پنجشنبه دو رکعت بعد از فاتحه کافرون پنجگان
بار و اخلاص هم گان بار و صد بار بعد از سلام این تسبیح بخواند سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله
والله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و در روز جمعه اول نماز اعرابی ادا کند و آن چنان بود که
روزی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود هر که پنج جمعه مسجد جامع حاضر نشود کافر گردد اعرابی پیش
حاضر بود گفت یا رسول الله فقیر نیابی دور دست از مسجد پیغمبر خدا فرمودش [illegible] بعد اشراق روز جمعه این نماز
بگذارد اول دو رکعت در رکعت اول بعد از فاتحه سوره فلق یکبار و در دوم بعد از فاتحه سوره ناس یکبار و بعد از سلام
هفت بار سوره فاتحه بخواند بعده هشت رکعت بدو سلام در هر رکعت بعد از فاتحه اذا جاء یکبار و اخلاص بست و
پنج بار و بعد از سلام هفت بار لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم پس حضرت فرمود علیه السلام که گزارنده این نماز نمیرد
تا جای خود در بهشت نه بیند و بیابد بمقدار ثواب مقتدیان امامان که نماز جمعه ادا میکنند او را عطا کرده شود و [illegible] اند که چون
ثواب این نماز حضرت رسالت پناه بجید و بعید فرمود جمله صحابه چنان خوشحال گشتند و شتران گم شده [illegible] دنیا و
که داشته بودند اگر آن اعرابی داد ندی که از سوال شما یان را نعمتی عظیم بدست آمد و خبر شدیم و بعد از این نماز چهار رکعت
حفظ ایمان بیک سلام ادا کند و در هر رکعتی بعد از فاتحه یازده بار اخلاص بخواند و بعد از سلام صد بار

لاحول و لاقوة تا آخر بخواند هیچ گناه زوال ایمان نشود و بعده چهار رکعت خشنودی خصمان هر رکعت اول
بعد از فاتحه اخلاص یازده بار و در دوم قل یا ایها الکافرون سه بار و اخلاص یازده بار و در سوم بعد از
فاتحه الهکم التکاثر سه بار و اخلاص پانزده بار و در چهارم بعد از فاتحه آیت الکرسی سه بار و اخلاص بست
و پنج بار بعد از سلام لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین جمله خصمان و دام داران او را
خدای تعالی خشنود گرداند و دو رکعت دیگر بگذارد در هر رکعت بعد از فاتحه سوره والناس بست و پنج بار
بخواند دیدار بیچون و بیچگون حق تعالی روزی او کند و بعد از سلام بنقباد کرت این تسبیح بخواند لاحول
ولاقوة تا آخر و در روز شنبه دو رکعت نماز بگذارد در هر رکعت بعد از فاتحه سوره الکافرون یکبار و اخلاص
سه بار و بعد از سلام لا اله الا الله الملک الحق المبین محمد رسول الله و بعد ازین نمازهای هفته نماز
ضحی ادا کند که اندک ادو دو رکعت است و در هر رکعتی بعد از فاتحه اخلاص چهار کرت بخواند و آورده اند
که اگر در چهار رکعت اول بعد از فاتحه آیت الکرسی یکبار و اخلاص سه بار بخواند و در رکعت دوم بعد از
فاتحه الم نشرح یکبار و اخلاص سه بار و اگر چهار رکعت آخرین در رکعت اول بعد از فاتحه والشمس
وضحها یکبار و در دوم بعد از فاتحه واللیل اذا یغشی یکبار و در سوم بعد از فاتحه والضحی یکبار و در چهارم
بعد از فاتحه الم نشرح یکبار پیغمبر فرموده است که هرگز او را و فرزندان و عیال او را حق تعالی محتاج
کس نکند. و معلوم باد که اگر کسی در سفر باشد دو رکعت ازین ضحی لازم است که ادا کند و ترک
نکند زیرا که آورده اند که چون صاحب این وظیفه ترک کند بمانند شتر بچه در عقب او فریاد میکند و حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود مر موسی اشعری را که اگر تمام نمی توانی باری چهار رکعت نماز
ادا باید کرد در رکعت اول قل یا ایها الکافرون یکبار و در رکعت دوم اخلاص یکبار و در رکعت سوم
فلق یکبار و در رکعت چهارم والناس یکبار و بعد از سلام این سورتهای مذکوره بخواند تا خلاف چهودان
کرده باشی زیرا که ایشان نماز ضحی را روا نمیدارند و بعد از سلام سر بر زمین نهد و هفت کرت یا وهاب
گوید و مناجات بدرگاه حق کند و بخواهد آنچه میخواهد و تسبیحات بعد او صد بار اللهم اغفر لی وارحمنی و تب علی
ونبه لی انک انت التواب الرحیم بعده صد بار بگوید یا حامد یا فاطر یا علی یا محسن
یا المحسان هرچه شنود فراموش نکند و قوت حافظی بیکران حاصل شود و هرکه هر روز چهل و یکبار آیت
الذی بخواند سرخروی هر دو جهان گردد و او را و فرزندان او را حق تعالی محتاج کسی نه کند و اگر از برای

حاجت دو جهانی چهل و یکبار یا حی یا قیوم ان تقضی حاجتی واغننی عمن سواک بخواند بر آورده خیر
گردد و بعد ازین طالب حق را باید که همیشه در پاس انفاس خود باشند تا اگر یک زمان از حق غافل شود
نامهٔ وفات او در تمام ملکوت غیر جن وانس پراگنده شود که فلان طالب وفات یافت چنانکه
آورده اند که روزی دو جوانان بدل قصد زیارت امام حسن نوری کردند یکی ازان دو کس عالم بود
بجمیع السنه حیوانات چون ایشان نزدیک شهر او رسیدند دو گرو هم سخن میکردند که امروز امام حسن
در عالم نماند یکی ازان جوانان که بجمیع السنه عالم بود دیگری را خبر کرد که واقعه چنین است هر دو متحیر شدند
بعد ازان گفتند که زیارت قبرش بکنیم چون نزدیک خانهٔ امام رسیدند امام زنده از خانه بر آمد تا که هر دو
نیک متحیر شدند امام پرسید که حیرانی چراست گفتند که واقعه چنین ست امام فریاد بر آورد و گفت که از
پیغمبر فرموده است کل نفس اذا خرج بغیر ذکر الله هو میت من امروز ساعتی غافل بودم
تا آوازهٔ وفات من در تمام ملکوت پراگنده شد و راه صحرا در پیش گرفت چون در بیابان رسید بغایتی
تشنه شد بر سر چاهی رسید گفت اگر رسن و دلو بودی آب می کشیدم اندرین بود که آهوان رسیدند امام از
سر چاه دور شد که تا آهوان چه کنند چون آهوان بکنارهٔ چاه رسیدند آب چاه بیکبارگی بالا شد
همه ایشان آب سیر خوردند بعد ازان چون امام رسید که آب خورد آب بیکبارگی فرو رفت امام گفت
یا رب تا آهوان آب میدهی و به بندهٔ صادق خود نمیدهی هاتفی آواز داد که تو امید بدلو و رسن کرده ایشان
امید بمن کرده بودند از هول آن خطاب امام را تشنگی فراموش شد و سر در بیابان نهاد جوان را دید
وآن چون به نزدیکش رسید گفت السلام علیکم یا حسن نوری امام بعد از جواب گفت چه دانی که
من حسن نامم و نام پدر من نوری است گفت آنها که خود را بحضرت حق سپرده اند از همه چیزها خبر اند و
نه چون تو که توکل با رسن و دلو کرده بعد ازان آن جوان گفت که طریق ملازمت او شما چه میدانید که
غرض چیست گفت لا گفت من خواهم مرد و مرا دفن باید کرد گفت از غیب نمی توان گفت جوان بهار
کرد و سر بر زمین نهاد و وفات شد چون او را دفن کرد و بسر قبرش نشست و دعا خواندن گرفت
جوان خنده کرد امام گفت زنده کسی در گور نشود و مرده آواز نکند جوان گفت که ای امام نشنیده که ان
اولیاء الله لا یموتون ولکن ینقلبون من دار الی دار و هر که هر روز صد بار یا قهار گوید دل او از محبت دنیا
سرد شود و هر که در وقت نیم شب و نیم روز صد بار یا رافع گوید درجهٔ او بلند شود و باید که بعد از وا

وضو سازد و دو رکعت تحیت وضو ادا کند و چهار رکعت نماز زوال ادا کند و هر رکعتی بعد از فاتحه
پنجاه بار اخلاص و اگر نتواند ده بار اخلاص و الا سه بار اخلاص بجا آرد و صد بار یا مالک گوید و در مسجد رود و
ننشیند و بر خیزد و تحیت مسجد ادا کند کما ذکرنا فی فضل الایمان و بعد ازین چهار رکعت سنت ظهر ادا کند در
رکعت اول بعد از فاتحه سورة الکافرون بخواند و در دوم رکعت بعد از فاتحه اخلاص و در سوم بعد از
فاتحه فلق و در چهارم بعد از فاتحه سورة الناس و بعد از سلام صد کرت بگوید استغفر الله
العظیم الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه و اسأله التوبة آورده اند که
اسباب و نیادی خیان بدو توجه نماید که اگر او گریزد خلاص نشود باید که میان سنت و فرض ظهر و
و بامداد سخن نگوید که ناقص سنت نباشد و بیک سخن مع بدو سخن مع بیک لقمه و بدو لقمه و بیک دو شرب
نشکند و در ثلثه و زیاده بشکند و بعد از آن از ادائے فریضه دو رکعت سنت ادا کند آورده اند
هر که بعد از ادائے فریضه سه کرت کلمه طیبه گوید ثواب بسیار است و امیر المومنین عمر رضی الله
عنه را پرسیدند که امیر چه ثواب باشد گفت هر که یک کرت گوید جان کندن او چون جان
کندن دوستان حق باشد و اگر دو کرت بخواند باشد جان کندن خلیلان باشد اگر سه کرت
بخواند سر فکر ما سوی الله که بر خاطر او گذشته باشد آنرا عفو فرماید و مهتر عزرائیل را بچشم نه بیند و خواندن
آیت الکرسی نیز بعد از ادای فریضه هم همین حکم دارد و دست بردارد ربنا اتنا فی الدنیا حسنة
و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار و باید که در حالهٔ دعا کردن دست برداشته باشد و الا بدعت ست
و در اخبار الملوک آورده است که در حالهٔ دعا دست برابر ابروی خود بالاتر نگیرد که مگر عوام الناس ظن
برند که خدای تعالی بالاست باید که برابر سینه بردارد و بر سینه او نیز ننهد که شیطان پای خود در آن دست او
نهد و از رحمت حق محروم گردد و معلوم باد که در میان فرض ظهر و سنتش و مغرب و سنتش دعا کردن واجب
است لقوله تعالی فاذا فرغت فانصب و الی ربک فارغب و آنچه بعضے گفته اند که میان فرض و سنت دعا
نمیتوان کردن فاما آن قول هیچ نیست و دو رکعت سنت اخیره را باید که در رکعت اول بعد از فاتحه
قل یا ایها تمام کند و دو دیگر را به والناس ادا کند و چون از ادای فریضه خلاص شود باید که از آنجا
یکسو شود و سنت و نوافل ادا کند و آورده اند که دو چیز اشد مکروهات نماز هست یکی آنکه در نماز بامداد
چون امام ایستاده باشد و در صف یکی ادای سنت کند و دیگر آنکه چون امام از نماز فارغ شود و نوافل را

مسئله در بیان نماز چهار رکعت کلان برای حاجات در فتاوی مجرب است ۱۲

در اینجا ادا کند و چون یکسو شود ادا لازم ست که از اینجا یکسو شود و نوافل ادا کند و چون فارغ شود اول
دو رکعت نماز حفظ ایمان بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه آیت الکرسی یکبار و اخلاص سه بار و بعد ازین
دو رکعتی دیگر است که آنرا نیز حفظ ایمان گویند در رکعت اول بعد از فاتحه ان ربکم الله الذی
خلق السموات والارض تا قریب من المحسنین بخواند و در رکعت دوم ان الذین آمنوا و عملوا الصلحت
تا بعبادة ربه احدا بخواند و بعد از سلام سر بر زمین نهد و سه کرت یا حی یا قیوم برحمتك استغیث
اللهم ثبتنی علی الایمان ایمان او از غارت کردن شیطان رود و در حفظ و امان حق باشد و بعد ازین دو رکعت
دیگر گذارد و در هر رکعتی بعد از فاتحه اخلاص ده بار و بعد ازین ده رکعت نماز خضر بگذارد و این نماز وصال
نیز گویند یعنی هر که بجا آرد وا او وصال حق روزی کنانند و حضرت خضر علیه السلام را مشاهده کند در هر رکعت
بعد از فاتحه هرچه خواهد از قرآن بخواند اما افضل آنست که از سوره فیل تا آخر قرآن در هر رکعت یک سوره
بخواند و بعد از سلام دست بردارد و دعای بدرقه ایمان بخواند اینست لبیك لبیك اللهم لاشریك
لك لبیك ان الحمد والنعمة لك والملك لك لاشریك لك واستغفرك واتوب الیك یا الٰهی
تشهد انك لا اله الا انت وحدك لاشریك لك استغفرك واتوب الیك واشهد انك لم یلد
ولم یولد ولم یکن له کفوا احد انك انت الغفور الرحیم برحمتك یا ارحم الراحمین
و بعد ازین تسبیحات نماز پیشین خواندن بگیرد آورده اند که حضرت بی بی فاطمه رضی الله عنها و جاروب
خود دست بآسیا نهاده بود و بدان غله خورد نی بدست خود آرد میکرد از کثرت استعمال دستها مجروح
آبله شده بود زیرا که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم کار را مناصفه کرده بود میان ایشان
آنچه تعلق باندرون خانه داشتی بی بی ببجا آوردی و آنچه بیرون خانه بودی آنرا مرتضی علی کرم الله
وجهه بجا آوردی روزی بخدمت حضرت رسالت پناه حاضر شد و چگونگی حال خود را نمود حضرت
فرمود که من وردی را بشما آموزم که از خادم و از این بهتر باشد بی بی درطلبید گفت اول آنکه بعد پنج
وقت نماز سی بار سبحان الله و سی بار الحمد لله و سی بار الله اکبر و یکبار لا اله الا الله وحده لاشریك له
له الملك وله الحمد یحیی و یمیت وهو علی کل شیء قدیر این را بگوئی تا هر که ورد کند اگر گناه او بعدد
نجوم سموات و ریگ بیابان و برگ درختان باشد آمرزیده شود و دعای اخیره گفته اند که اگر در بامداد
و شبانگاه ده کرت بگوید برابر ثواب او ثواب کسی نباشد مگر آن کسی که او نیز گفته باشد و بعد ازین صد کرت

درود گوید و صدقت اخلاص و صدقت عالم الغیب والشهادة و صدقت یا رحمن و صدقت یا رحیم
و صدقت الباری واینها را عقب هر نماز بگوید و یگان کرت سوره انا فتحنا بخواند و یگان کرت سوره
نوح را بخواند و هر که بعد از نماز ظهر سه کرت این دعا بخواند الحمد لله قبل کل احد الحمد لله بعد کل احد الحمد لله
علی کل حال ثواب مهتر ابراهیم و مهتر اسمعیل و مهتر اسحاق صلوات الله علیهم بیابد و بعد ازین پاس
انفاس کند آورده اند که در تحت معنی هر کلمه از نماز و تسبیحات لفظ الله را ارادت داشته باشد تا
خفتن و بعد از خفتن تا صبح صادق در تحت معنی هر کلمه الٰهی الٰهی ارادت دارد تا ده کرت گفته شود
آورده اند هر که ده هزار کرت الٰهی الٰهی گوید کشف او را حاصل شود و چون وقت نماز دیگر در آید باید که اوّل
چهار رکعت نماز سنت عصر بگذارد در رکعت اول بعد از فاتحه سوره والعصر چهار کرت و در دوم
سه کرت و در سوم دو کرت و در چهارم رکعت یک کرت و هر که نماز سنت عصر را بجا آرد هیچ گناه زوال
ایمان او نشود و در روز عرصات که پنجاه هزار سال باشد بغیر از سایه عرش دیگر نباشد او را در تحت
سایه عرش دارند و اگر چهار رکعت نتواند دو رکعت البته بخواند و هر چه خواهد بخواند و بعد از ادای
فریضه سوره عم یتساءلون بخواند اگر یک کرت بخواند سوال منکر و نکیر بر وی آسان شود اگر پنج کرت بخواند
محبت خدا روز بیش گردد و سوره والنازعات نیز بخواند که او را در زیر سایه عرش دارند و تسبیحات
مذکور بعد ازین بخواند و بعد از ان صد کرت بگوید استغفر الله ربی من کل ذنب واتوب الیه
واسالہ التوبة و هر که بعد از عصر تا غروب کلام دنیاوی نکند و بذکر و فکر مشغول شود هر حاجتی که داشته
باشد بر آورده شود و این را صبح عاشقان گویند و خاصیت بعد از عصر روز جمعه رو بقبله تا غروب
آفتاب بنشیند و این اسما را تکرار کند یا الله یا رحمن یا رحیم و سخن نگوید البته حاجت او بر آورده
خیر گردد آورده اند که بعضی از اصحاب در پیش حضرت ابو بکر صدیق رضی الله عنه شدند و پرسیدند
از آنچه حضرت رسالت پناه فرموده است که در جمعه یک ساعت است اگر کسی آنرا بیابد ثواب
روز و شب جمعه در ان ساعت است پس یافته باشد امیر المومنین گفت که بی بی فاطمه زهرا
یافته است چون اصحاب در پیش بی بی شدند بی بی گفت که حضرت ایشان دو کرت یافته بودند
من یک کرت من پرده ایشان نگاه داشتم و ایشان پرده من دریدند و آن ساعت میان
عصر و غروب است و نیز پیغمبر فرموده است هر که بعد از هر نماز سه کرت بگوید استغفر الله ربی من کل

ذنب تا آخر آمرزیده شود همه گناه او و قبولیت نماز او چون قبولیت نماز من باشد و چون فریضه نماز شام
ادا کنند و سنتش را به تمام رساند رکعت اولش الحمد و سوره کافرون بعد از فاتحه در دوم اخلاص باید که پیوسته
بدین سنت اقدام نماید بعده نماز اوابین بگذارد که اکثر اوست رکعات ست است بیک فاتحه و یک
اخلاص و اقل او شش رکعت است و در هر رکعت بعد از فاتحه سه کرت اخلاص و اوابین نام دروازه
بهشت است تا هر که این نماز را ادا کنند بران در در آید و آن در باز شود تا مصلیان این نماز در بهشت شوند
و بعد ازین دو رکعت نماز نور بخواند بعد از فاتحه شش آیت از سوره انعام بخواند در رکعت اول بعد
از فاتحه بخواند الحمد لله الذی خلق السموات والارض تا ما کانوا به یستهزؤن و در رکعت دوم
بعد از فاتحه این آیت بخواند الم یروا کم اهلکنا من قبلهم الی فحاق بالذین سخروا
منهم ما کانوا به یستهزؤن پیغمبر فرموده است که گزارنده این نماز شفاعت من
بیابد اگرچه قاتل اولاد من باشد آورده اند که یزید بدبخت همین تفکر بخود برد که اولاد احمد را بکشم
و این نماز ادا کنم چون از نماز شام فارغ میشد خداوند تبارک و تعالی از شومیت آن تفکر در سر یزید
مسلط می کرد تا نماز شام میگذشت و بعد ازین دو رکعت نماز بروج بخواند در رکعت اول بعد از فاتحه
سوره والسماء ذات البروج بخواند و در دوم سورة الطارق بخواند این را نیز نماز نور گویند و مصلی این را
ثواب مذکور باشد و نیز دو رکعت دیگر نماز نور در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص پانزده کرت بخواند۔
آورده اند که چون مصلی این نماز در محشر برانگیخته شود روی او چون ماه شب چهاردهم تابان باشد
و خلق اولین و آخرین در نظاره او شوند و همه پندارند که ولی الله است یا شهید است و یا نبی است و از همه
درگذرد و در زیر سایه عرش رسد و بی واسطه کلام حق شنود که این دوست منست زیرا که مصلی فلان
نماز ست و بعد ازین دو رکعت شکر شب در رکعت اول بعد از فاتحه سورة الکافرون پنجاه بار و در
رکعت دوم بعد از فاتحه اخلاص پنجاه بار مصلی این نماز از پنج تاریکی خلاصی یابد اول تاریکی ایمان
در وقت نزع یعنی ایمان او سلب نشود دوم از تاریکی گور در وقت سوال منکر و نکیر سوم از تاریکی
عرصات در وقت نامه خواندن چهارم از تاریکی میزان یعنی میزان نیکی او سبک نشود پنجم از تاریکی
پل صراط در وقت گذشتن ازو بعد ازین دو رکعت حفظ ایمان در هر رکعت بعد از فاتحه آیت الکرسی
یکبار و سوره انا اعطینا یازده کرت و ایضاً دو رکعت دیگر حفظ ایمان در رکعت اول بعد از فاتحه

اخلاص هفت بار و فلق یکبار و در رکعت دوم بعد از فاتحه اخلاص هفت بار و سوره والناس یکبار و
بعد از سلام سر بسجده نهد و سه بار بگوید یا حی یا قیوم ثبتنی علی الایمان هیچ گناه زوال ایمان
او نشود و بعد از ان دو رکعت به نیت اوابین و از جهت برآمدن حاجات دو جهانی بگذارد و در رکعت
اول بعد از فاتحه پنج بار این آیت بخواند ربنا لا تزغ قلوبنا تا آخر بخواند و در دوم بعد از
فاتحه پنج بار این آیت بخواند رب قد آتیتنی من الملک تا بالصالحین بخواند و الضحی پنج بار کلمه
تمجید بخواند و بعد ازین این دعا بخواند اللهم انی اسالک ایمانا دائما و یقینا صادقا و عملا خالصا
و قلبا صالحا و لقائک بلا حجاب و حنینک بلا حساب الله غنی عن العالمین رحمتک یا ارحم الراحمین
و بعد ازین دو رکعت الضحی به نیت اوابین بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه آیة الکرسی یکبار و آیة الذین یقولون ربنا
تا آخر سریع الحساب بخواند و چهار بار سوره اخلاص و معوذتین یگان بار و ثواب این نماز گفته اند که از عدد برگ
ازان و قلم بنا و رو هم بعد ازین دو رکعت حقوق والدین در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص سه بار و اوده اند که مادر
و پدرش آمرزیده شوند و هر چند گناهگار باشند و حقهای ایشان بر جا شود هر چند که رنجانیده باشد و بعد ازین
نماز خوشنودی جمله مشائخان دو رکعت بعد از فاتحه اخلاص هفت کرت آورده اند که در روز قیامت شفاعت جمله
مشائخان دریابد و جمله از وی خوشنود شوند و بعد ازین دو رکعت هدیه رسول صلی الله علیه وسلم بخواند در هر رکعت بعد از
فاتحه اخلاص هفت کرت بخواند آورده اند که در عرصات قیامت حضرت رسالت پناه چنانچه کسی گم شده خود را طلبد
او را از میان هر دو عالم طلب کند و بعد ازین دو رکعت نماز هفته در شب شنبه بعد از فاتحه اخلاص یکبار و در شب یکشنبه بعد
از فاتحه اخلاص دو بار و در شب دوشنبه بعد از فاتحه اخلاص سه بار و در شب سه شنبه بعد از فاتحه اخلاص چهار بار و در شب
چهارشنبه بعد از فاتحه اخلاص پنج بار و در شب پنجشنبه بعد از فاتحه اخلاص شش بار و در جمعه هفت بار آورده اند که مصلی
این نماز در شبها ازین شبها که میگذراند ثواب شفیع او شود و از جمله بهشتها قرا او را اخلاص کنند و بعد ازین دو رکعت هدیه
منکر و نکیر بگذارد در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص سه بار سوال منکر و نکیر حق تعالی بروی آسان کند و بعد ازین دو رکعت صلوة القبر بنا
و در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص و معوذتین سه گان بار و بروایت دیگر در هر رکعت بعد از فاتحه
اخلاص شش بار و بعد از سلام دست بر دارد و سه کرت بگوید اللهم اجعل صلاتی سراجا فی قبری ثم فی
قبر والدی یا الله و نیز شیخ المشائخ حضرت محی الدین شیخ عبد القادر گیلانی قدس الله سره العزیز فرموده است
هر که میان شام و خفتن دو رکعت نماز بگذارد و در رکعت اول بعد از فاتحه قل یا ایها الکافرون

یازده بار درود و در رکعت دوم بعد از فاتحه اخلاص یازده بار بخواند روز قیامت من شفیع او باشم و اگر
بعد از نماز مذکور یازده بار درود و یازده گام بجانب عراق زند و در آنجا بایستد و یازده کرت درود
بگوید و یازده بار یا الله بگوید و یکبار گوید الٰهی بحرمت شیخ میران محی الدین عبد القادر جیلانی
و بحرمت غوث محی الدین عبد القادر جیلانی و بحرمت غوث محی الدین عبد القادر جیلانی الٰهی
بحرمت شاه محی الدین عبد القادر جیلانی الٰهی بحرمت این اسمای معظم و مکرم حاجت من برآورده
و غیر گردانی بمنک و کمال کرمک بالنبی الامی و آله الامجاد برحمتک یا ارحم الراحمین هر مقصود و حاجت
که داشته باشد اگر برآورده خیر نگردد و فردای قیامت چنگ او در دامن من باشد و این نماز ثانی
بطریق مقید بوقت منیت بل فی کل حین جائز است اما در حواشی ابو المکارم دیدم که این گام
زدن ممنوع است و بعد از آن یک رکعت بیک فاتحه بعد از سلام سر بزمین نهد هفتاد بار گوید حملات
سعتی فرحت برای حاجت آزموده است دیگر چهار رکعت شلیدن گور وه کرت من عند الله نازل
شده است آورده اند که چون مادر امیر المومنین مرتضی علی کرم الله وجهه وفات یافت و نام او
نیز فاطمه بود و برسول خدا ایمان آورده بود حضرت مصطفی را ایشان پرورش کرده بودند چون او را در
گور نهادند حضرت قمیص خود را بدو پوشانیدش و بیک دست بیک طرفش گرفت و دست دیگر بدیگر
طرف ساعتی برین بود چون دست بالا کرد یاران گفتند یا رسول الله شما را برای چه گرفتید گفت
معلوم شما بوده باشد که چون آدمی را در گور نهند اول طرف از زمین زور میکند و او را چون منکر در جواب
می بیند و بعد از آن عذابهای دیگر می یابد خواه مسلم باشد خواه کافر دستهای خود را گرفتم تا او را
بمن بخشند یاران چندان گریستند که گویا که زهره های ایشان ترقیدن گرفت در آن زمان جبرئیل
بحکم رب الجلیل آمد و این نماز آورد و گفت یا رسول الله هر که این نماز را بگذارد از شلیدن گور
خلاص شود دو کرت دیگر آنکه چون سعد بن عبد الله وفات یافت حضرت می گفت مر یاران را که بر
سر انگشتان پای روید و آهسته روید تا فرشتگان را زیر پای خود نکنید زیرا که بسیار نازل شده اند
چون او را در گور نهادند رنگ روی مبارک حضرت متغیر گشت و گریه کرد یاران گفتند یا رسول الله چرا
گفت از شلیدن گور کسی خلاصی یافتی سعد بودی یاران چندان گریستند که شرح نتوان کرد بازه
همین نازل شد پس یاران گفتند یا رسول الله سبب چه بود مر عذاب او را گفت با اهل خویش گوئی

تا پنج گونه بود از این واسطه آورده اند هر که مر کنیزک و غیره را دشنام دهد که چندان کس شمار او طی
کرده است اگر راست گوید فیها و الا بهر سخن او را هشتاد تازیانه بزنند و موافق این حکایت آورده اند
که چون معاویه وفات یافت چندان فرشتگان منزل شدند که گرد و غبار در زمین پیدا شد از کثرت
ایشان یاران همه سلاح را گرفتند مگر لشکر کفار آمده است حضرت فرمود که لشکر نیست بلکه فرشتگان
اند بزیارت معاویه آمده اند یاران گفتند یا رسول الله چه فضیلت داشت گفت سوره اخلاص اکثر
میخواند و در همه حال ترک نمیکرد و نماز امنیت در رکعت اول هفتاد کرت اخلاص بخواند و در رکعت دوم
بعد از فاتحه شصت کرت اخلاص بخواند در رکعت سوم چهل کرت و در رکعت چهارم بیست کرت اخلاص
بخواند آورده اند هر که بعد از نماز شام سورت واقعه بخواند هرگز درمانده نشود چنانکه آورده اند که چون
حضرت امیر المومنین عثمان ذی النورین رضی الله عنه رحلت میکرد دختران بسیار داشت کسی گفت
بدختران خود وصیت هیچ نمیکنی گفت من کرده ام و آن این سنت که چون کسی عقب نماز شام سوره واقعه
بخواند هرگز در دنیا فقیر و درمانده نشود و ذکر نماز و تسبیح نماز شام باید که بعد از هر خمس صلوة سی و سه بار
بگوید سبحان الله و سی و سه بار بگوید الحمد لله و سی و سه بار گوید الله اکبر و یکبار لا اله الا الله وحده لا شریک له
له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر بخواند این تسبیح پنج گنج ازان گوید که بی بی فاطمه چند کرت شکایت
دنیوی پیش حضرت کرده هر کرت این می فرمود که بعد پنج نماز این را بخوان که ترا بهتر است از جمله خزائن دنیا
و صد بار کلمه طیبه بخوان و صد بار درود فرست و صد بار اخلاص بخوان و صد بار یا رحمن و صد بار یا رحیم
این نامها را هر که بعد از هر نماز صد کرت بخواند کینه او برود و هفتاد بار بگوید سبحان الله والحمد لله و لا
اله الا الله والله اکبر یا غیاث المستغیثین و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و صد بار عالم الغیب و الشهادة و معلوم باد
که این مقدار تسبیحات عقب هر نماز بتوان گفت آورده اند که روزی مهتر موسی علیه السلام از حضرت
رب العزت سوال کرد که یا رب من در توریت خوانده ام که قومی از آدمیان باشند که چون کشتیان
بوشند در بهشت در آیند ایشان را از امت من گردان خطاب آمد که لا بلکه ایشان امت محمد مصطفی باشند
مهتر موسی گفت یا رب چه خاصیت داشته باشند گفت بعد از نماز شام نوافل بگذارند که وقت مشاغل
شود و خاصیت دیگر در شیشه تا یکصد مسجد هر چند سختی باشد همه ندا یا موسی چهل شبانه روز شنوند و از مردم
[illegible] ایشان را در بهشت در آرم بعد از این نمازهای هفته او اکنون در شب یکشنبه چهار رکعت

بدو سلام در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص سه گان بار بعد از سلام هفتاد کرت بگوید استغفر الله العظیم
الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه اسأله التوبة و این سید استغفار گویند و باید که این کلمات را
بخطے کلان نویسید تا مشهور شود و در شب دوشنبه دو رکعت ادا کند در هر رکعت بعد از فاتحه کافرون
فلق و والناس هر یکے را پانزده بار بخواند بعد از سلام پانزده بار آیت الکرسی بخواند و ثواب این
نماز مذکوره در خبر آورده اند که ثواب این نماز اگر دریاها مداد گردند کاه و درخت قلم گردند و جمله
انس و جن نویسنده گردند هرگز تمام نشود و در شب سه شنبه شش رکعت بسه سلام در هر رکعت بعد از
فاتحه اخلاص و معوذتین یگان بار بخواند و در شب چهارشنبه چهار رکعت در هر رکعت بعد از فاتحه
اخلاص چهل بار و در شب پنجشنبه هشت رکعت بچهار سلام در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص ده گان بار
و بعد از سلام صد کرت بگوید لا اله الا الله الملک الحق المبین محمد رسول الله [illegible] در رکعت [illegible]
والدین و در هر رکعت بعد از فاتحه آیت الکرسی و کافرون اخلاص و معوذتین پنجگان بار و بعد از سلام
پانزده بار درود و پانزده بار استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه واسأله التوبة
آورده اند که گذارنده این نماز را بمقدار هر حرفی که ذکر کرده است و در آن نماز [illegible] [illegible]
ثواب او یک [illegible] نوشته شود و مادر و پدر او اگر زنده باشند خشنود شوند [illegible]
باشند فرشتگان بے عدد بیایند و بر ایشان طبقها [illegible] نور باشند بر قبر او [illegible]
و در شب جمعه دو رکعت به نیت آسانی سوال منکر و نکیر در هر رکعت بعد از فاتحه آیت الکرسی [illegible] و اذا زلزلت
الارض سه بار و نیز دو رکعت بدین نیت مذکور در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص صد بار و بعد از این دو رکعت
دیگر بارواح مادر و پدر یا هر مومن مرده که باشد در رکعت اول بعد از فاتحه آیت الکرسی پنج بار و در
رکعت دوم آیت الکرسی و کافرون و اخلاص و معوذتین یگان بار و بعد از سلام سر بر زمین نهد
و سه کرت بگوید والله غالب علی امره و ثواب این را بدان مرده بخشد در حال او را حق تعالے
خشنود گرداند و دو رکعت دیگر را گفته اند که اگر ما بین مغرب و عشا بخواند در شب جمعه از این جهان نرود
تا جای خود را در بهشت نه بیند در رکعت اول بعد از فاتحه آیت الکرسی یکبار و اخلاص بست و پنج بار
و در رکعت دوم بعد از فاتحه کافرون یکبار و اخلاص بست و پنج بار و بعد از سلام هفتاد بار لا حول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم بخواند و دیگر دو رکعت در رکعت اول بعد از فاتحه هفتاد بار اخلاص

بخواند و بعد از سلام هفتاد بار سید الاستغفار بخواند حضرت فرموده است اگر مصلی این نماز تمام است
من از الله تعالی شفاعت خواهد خدای تعالی بدو بخشد و دو رکعت دیگر در هر رکعت بعد از فاتحه
ربنا آتنا تا آخر بخواند هفتاد بار و بعد از سلام صد بار اللهم اجرنی من النار یا مجیر گوید پیغمبر
فرموده است که برابر هر حرفی که ذکر کرده است ثواب یک حج در نامهٔ اعمال او نوشته میشود و دو رکعت
دیگر بعد از فاتحه آیة الکرسی پانزده بار و بعد از سلام سه صد بار اللهم صل علی محمد نبی الامی حضرت
رسالت پناه را در خواب بیند و الضیاء اگر بغیر این نماز همین درود بگوید در شب جمعه هزار بار بخواند
حضرت را بخواب بیند و اگر کسی از برای برآمدن حاجات در شب جمعه سی صد بار بخواند حاجت او
برآورده خیر گردد و دو رکعت دیگر در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص هزار بار و اگر این نماز بعد از غسل کند حضرت را
در خواب بیند و مغیرة بن شعبه گفته است که هر که در شب جمعه این دعا را چهل و یکبار بخواند هر حاجتی
که داشته باشد تا جمعه آینده دیگر درست آید و اگر درست نه آید بر من لعنت گوید نعوذ بالله منها و دعا اینست
سبحان القدیم الذی لم یزل سبحان العلیم الذی لا یجهل سبحان الجواد الذی لا یبخل سبحان
الحلیم الذی لا یعجل بحرمتک یا ارحم الراحمین نیز اکثر مشائخان گفته اند هر که دم درویشی زند و
این دعای مذکور را نداند لقمهٔ فقر بر او حرام باشد و الضیاء و دو رکعت برای حاجت دینی و دنیاوی
مجرب است آورده اند که امام یوسف سبانی علیه الرحمه گفته است که من این نماز را به نیت علم میکردم
هفتاد شاگردان من بدرجهٔ دانشمندی رسیدند و اکثر مشائخان آزموده اند نیت در هر رکعت
بعد از فاتحه اخلاص ده بار و تسبیحات رکوع و سجود هفتگان بار و بعد از سلام سر بر زمین نهد ده بار گوید
اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و بارک و سلم علیه و ده بار ربنا آتنا فی الدنیا الی الآخره بخواند و حاجت
بخدای تعالی عرضه کند برآورده خیر گردد و دو رکعت پیش اند برای کفایت جملهٔ قضا از حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وسلم منقول است که قضاهای چهل پشت او یعنی پدر و کلان پدر و هر چند که بالا
رود تا چهل پدر او بر جای شوند در رکعت اول بعد از فاتحه کافرون پانزده بار و در دوم بعد از فاتحه
اخلاص پانزده بار و معلوم باد که این همه را در شب جمعه است و در شب شنبه شش رکعت به سه سلام
رکعت بعد از فاتحه اخلاص سه بار و نیز چهار رکعت بیک سلام در رکعت اول بعد از فاتحه
کافرون یک بار و در دوم بعد از فاتحه اخلاص یک بار و در سوم بعد از فاتحه فلق یکبار

و در رکعت چهارم بعد از فاتحه والناس یکبار و چون خفتن و بعد از اول چهار رکعت سنت نماز خفتن گوید ثواب
او را بجید و بعید گفته اند آن را در قلم نیاوردیم که درین مختصر نگنجد بلکه از قیام اللیل نیز از بعضی فضل
گفته اند در رکعت اول بعد از فاتحه آیت الکرسی بخواند و بعد از آیت الکرسی این آیتها متصل بعد
سر بخواند لا اکراه فی الدین تا هم فیها خالدون الم تر الی تا والله لا یهدی القوم الظالمین و در رکعت
بعد از فاتحه آمن الرسول تا آخر بخواند و در سوم آخر سوره حشر بخواند و در رکعت چهارم بعد از فا[تحه]
هو الله الذی لا اله الا هو تا هو العزیز الحکیم بخواند و بدانکه آورده اند هر که تشدید مصور بگذارد کافر گردد
و نمازش تباه شود و بعد از ادای فرض عشا دو رکعت سنت و در رکعت اول بعد از فاتحه فلق یکبار
و در دوم بعد از فاتحه والناس یکبار بعده چهار رکعت سنت بنیت قیام اللیل و نماز حاجات نیز گویند
در رکعت اول بعد از فاتحه آیت الکرسی سه بار و در رکعت دوم بعد از فاتحه اخلاص سه بار و معوذتین یکبار
و بعد از تشهد رکعت سوم چون اول رکعت چهارم عین ثانی و اگر در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص
چهار بار بخواند نیز رواست و بعد از سلام دست گرفته یا کریم بگوید و سر بسجده نهاده سه کرت اینها بخواند
سبحان القدیم الذی لم یزل سبحان العلیم الذی لا یجهل سبحان الحلیم الذی لا یعجل سبحان [illegible]
و حاجت خواهد و عرضه کند بر آورده شود و نیز چهار رکعت برای قیام اللیل و حاجت در رکعت اول بعد
از فاتحه کافرون یکبار و در دوم بعد از فاتحه اخلاص یکبار و در سوم بعد از فاتحه فلق یکبار و در چهارم
بعد از فاتحه والناس یکبار و سر بسجده نهد صد بار یا حی یا قیوم برحمتک استغیث حاجت خود عرضه کند
مجرب است که بر آورده خیر گردد و بعده دو رکعت بارواح ام المومنین بی بی عائشه رضی الله عنها در هر رکعت بعد از فاتحه
اخلاص سه بار آورده اند که بی بی عائشه از حضرت رسالت پناه صلعم سوال کرد که یا رسول الله من فرزند ندارم
چگونه باشد فرمود هر که این نماز ادا کند او از فرزندان شما باشد و در اولاد ای قیامت [illegible] و العقبا
دو رکعت نقصان و تقصیر نماز و در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص سه بار بخواند جمله تقصیرات ادا بجا شود
و کمال پذیرد و دو رکعت دیگر در رکعت اول بعد از فاتحه آمن الرسول یکبار و اخلاص پانزده بار و در
رکعت دوم بعد از فاتحه آخر سوره کهف از ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات تا آخر و اخلاص پانزده
بار و این را نماز حفظ ایمان گویند و این چهار رکعت نماز سعادت آورده اند که در هر شب ادا کند از ان
در هفته و الا هر ماه و الا در هر سال و الا در تمام عمر که مردان را کافی است و اگر این نماز را بعد از خفتن

وضوء او الکند یعنی وضو کند و تحیت وضو بگذارد و باز وضو کند و باز تحیت وضو بگذارد و همچنین هفت کرت
هر حاجتی که داشته باشد بلا شک روا گردد اما باید که در جایی کند که او را کسی نبیند و فقیر در هر شب این را ترک
نمی کند و در رکعت اول بعد از فاتحه اخلاص ده بار و در دوم بعد فاتحه بیست بار و در سوم سی بار و در چهارم
چهل بار و بعد از سلام پنجاه و یکبار صلوة فرستد و پنجاه یکبار سید استغفار گوید کما ذکرنا فی هذا الفصل و پنجاه و
یکبار سوم حول لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم بخواند و سر بسجده نهد و هفتاد بار یا وهاب گوید و اگر سر برهنه کند
افضل است و یکبار گوید اللهم اسعدنی فی سعادة الدنیا و الآخرة برحمتک یا ارحم الراحمین

ذکر تسبیح نماز خفتن آورده اند که بعد از عشا سورة تبارک الذی بیده الملک بخواند چون در گور
نهندش منکر و نکیر از وی سوال کنند و تبارک او را منع کند که این شخص سوره تبارک عقب عشا میخواند نمیتوان پرسید
و نشاید که سورة فاتحه نیز یکبار بخواند و شش آیت از اول کلام الله تا و هم مومنین و آیة الکرسی
تا خالدون و آمن الرسول و آیت شهد الله انه لا اله تا سریع الحساب و بعد قل اللهم مالک الملک
تا بغیر حساب و این هر سوره آل عمران است و نشاید که این قدر از کلام الله در عقب هر نماز بخواند و الضیا
باید که در عقب هر خمس صلوة این آیتها بخواند که ثواب ایشان از حد و عد بیرون است و در قلم تحریر و زبان
تقریر نگنجد فسبحان الله حین تمسون و حین تصبحون تا رب العلمین بخواند و در خفتن شاید که بعد از
پنج گنج صد بار کلمه تمجید و صد بار درود و صد بار اخلاص و غیر هذا من المذکورین بخواند و در خبر است
که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم با امیر المومنین مرتضی علی رضی الله عنه گفت که یا علی تا ختم
قرآن نکنی و طواف خانه کعبه نکنی و مهمانی جمله پیغمبران بجا نیاری و جمله کافران و شیاطین غزا نکنی و
جمله امت من از حق تعالی نخواهی و هزار رکعت نماز ادا نکنی ترا لازم و واجب است که بخوابگاه
نروی آورده اند که مرتضی علی بغایتی عاجز شد و گفت که یا رسول الله فقیر را این مقدار امکان
از کجا باشد حضرت فرمود که من بیان کنم اول چهار کرت فاتحه خوانی ثواب حج یابی و چون دوازده
کرت اخلاص بخوانی ختم قرآن کرده باشی و چون ده کرت کلمه تمجید بخوانی بجمله کافران و شیاطین
غزا کرده باشی و چون ده کرت درود بخوانی جمله پیغمبران را مهمان کرده باشی و چون ده کرت اللهم
اجرنا من النار گویی تمام امت من از الله تعالی خواسته باشی و چون ده کرت سبحان الله المعد
ما یشاء بقدرته و فعال لما یرید بعزته بخوانی هزار رکعت نماز گذارده باشی آورده اند

که یکی از زنان نیکو کار بخود قسم یاد کرده گفت شوهر نگیرم مگر کسی که هر شب هزار رکعت نماز بگذارد و
دران میان جوانی گفت که من میگذارم بعد از عقد چون نکاح کرد جوان بغیر از فریضه و نوافل بجا نمی آورد
زن گفت چرا عهد را بوفا نکردی گفت بوفا کرده ام بلکه هر شب میگذارم که در حدیث صحیح خوانده ام
که این آیت مذکوره را کسی هر شب خواند ثواب هزار رکعت نماز می یابد و الضیا شاید که هفت بار گوید
حسبی الله الذی لا اله الا هو رب العرش العظیم و ده کرت آیت الکرسی بخواند و ده کرت
اخلاص بخواند و علی هذا القیاس شاید که نزدیک بامداد نیز این را بخواند آورده اند که از جمله
بلاها و آفتها و از شر ظالمان و از فتنه آخر زمان ایمن باشد و الضیا در بامداد و شبانگاه شاید
که هفت بار گوید یا مالک یوم الدین بحق ایاک نعبد و ایاک نستعین هر حاجتی که داشته باشد
بر آورده خیر گردد گویا که او را بدوزخ کاری نیست و الضیا از برای کفایت مرادات هر دو جهانی هفت بار
بخواند یا الله یا رحمن یا رحیم یا غفور یا حنان یا منان یا سلطان یا سبحان یا دیان یا شکور
یا ذالجلال و الاکرام برحمتک یا ارحم الراحمین و دیگر بعد از نماز شام شاید که پیش از آنکه یکی
سخن بکند هفت بار بگوید اللهم اجرنی من النار اگر دران شب بمیرد از آتش دوزخ خلاصی یابد
و اگر در روز گوید اگر دران روز بمیرد نیز خلاصی یابد و شاید که میان مغرب و عشا خواب نکند آورده اند
که در دوزخ آبی ست بغایت سیاه و بدبوی که اگر قطره ازان آب در دنیا آید تمامی دریاهای
عالم بدبوی و تلخ شوند تا هر که ازان دریاها بچشد بمیرد و آن آب نصیب کسی باشد که میان مغرب
و عشا خواب بکند و الضیا فرشتگان بعد از نماز عشا دفترهای او را از نیک و بد بآسمان برند و عرضه
کنند پس چون کسی درین حالت خواب کند آن فرشتگان گویند به لعنت خدا باشی و میان
بهشت و دوزخ معلق گردی چنانکه ما این را معلق ساختی برخیز و عشا ادا کن تا ما این نیز راهی
شویم و الضیا حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرموده است هر که درین حالت خواب کند
آتش دوزخ مقدار یک گز به نزدیک آدمی رسد در زمین اما چون حکم خدا نیست مگر دد آورده
اند که دو جوانان ازین حدیث انکار نمودند و در خواب رفتند و چون بیدار شدند گفتند
که یک گز زمین را در زیر خود بکاویم تا ببینیم آورده اند که چون یک گز زمین بکافتند آتش چنان
شعله زد که هر دو ایشان سوخته و گداخته ناچیز گشتند و دو رکعت نماز بعد از قیام اللیل و این را نیز

نماز حاجات گوید و اگر در شب قدر بگذارد و ثواب شب قدر بیابد که هر شب را شب قدر داند و بگذارد
در رکعت اول بعد از فاتحه اخلاص هفت بار و در رکعت ثانی چون در اول ادا کند و چون کسی خواب
میرود شاید که بطهارت باشد و الا شاید که تجدید وضو بکند و الا تیمم را البته ترک نکند و بعد از تحیهٔ وضو
بستر رود و سه کرت بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه و پیغمبر علیه السلام
فرموده است هر که این سید استغفار درین حالت بخواند آمرزیده شود و گناه او اگرچه مانند کف دریا
و بشماره ریگ عالج و بشماره ورق درختان و بشماره روزهای و شبهای دنیا بوده باشد و عالج نام
ولایت ست که ریگ در آن بسیار است و شاید که نزدیک بالین خود بایستد و آمن الرسول بخواند
و چون بر بستر خود بنشیند اخلاص و فلق و الناس را سه گان بار بخواند و بر دستهای خود بدمد و بمالد
بر اندام خود از حرکت شیطان خلاص باشد و باید که بر پهلوی راست خواب کند و روی بقبله دارد و اگر
زن باشد پشت بقبله خواب بر پهلوی چپ و چون سر به بالین برد سورهٔ کافرون آغاز دو لکم
و لکم دینی و دین بآخر نهادن تمام کند و چون سر به بالین نهد سنت است که بر سینه نهد و صد بار الباعث
گوید دل او زنده باشد و اگر با وضو خفته باشد بنده تر بیدار خواهد شد آورده اند که چون بنده مومن با وضو
خسپد ارواح او را فرشتگان بالا برند در تحت عرش سجده میکنند و در وقت بیداری بر گشته باز می آرند
فاما چون بی وضو خسپد ارواح او را بالا نه برند بلکه پایان فرستندش و باید که بیگاه تر بخیزد و نماز تهجد
ادا کند و باز در خواب رود که پیغمبر فرموده است صلی الله علیه و سلم الصلوة بین النومین و اگر قوت این
ندارد پس پیش از طلوع صبح صادق بخیزد و پیغمبر فرموده است که اگر مقدار دو شیدن بز از صبح صادق
کسی پیشتر بخیزد و نیز افضل ست و چون کسی از خوابگاه برخیزد باید که به پهلوی راست بگردد و بعد از آن
بنشیند و بر دیوار خانه و یا کوزه و یا بستر تیمم زند و بگوید الحمد لله الذی احیانا بعد ما اماتنا و الیه البعث
و الیه النشور رضینا بالله تعالی ربا و بالاسلام دینا و بمحمد صلی الله علیه و سلم
نبیا و رسولا دو کرت اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم ده کرت کلمهٔ طیبه
گوید آورده اند که آدمی را سه صد و شصت رگ در دل ست و بر هر رگ ده ده شیاطین آویخته
پس چون علی الصباح کسی کلمهٔ طیبه شهادت گوید و سه کرت تمجید و سه کرت اللهم انی اعوذ بک من ان اشرک
بک شیئا و انا اعلم و استغفرک لما لا اعلم به تبت عنه و رجعت عنه اقول ان لا اله الا الله محمد رسول الله

وسه کرت سبحان استغفار گوید وسه کرت ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین
وسه کرت رب انی ظلمت نفسی فاغفرلی فانه لا یغفر الذنوب الا انت و در مفتاح الجنان
آورده است که در خبر است از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم که حق تعالی میگوید که قریب
ونزدیک ترمن از آن کس نیست که در سجده همین آیت مذکور بخواند والضا هفت کرت گوید ربنا
ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار ربنا انک من تدخل النار فقد اخزیته وما
للظالمین من انصار ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی للایمان ان امنوا بربکم فامنا ربنا
فاغفرلنا ذنوبنا وکفر عنا سیئاتنا وتوفنا مع الابرار ربنا واتنا ما وعدتنا علی رسلک ولا تخزنا
یوم القیامة انک لا تخلف المیعاد آورده اند هر که این آیتها را دران حالت بخواند
هرگز فرزندان او را حق تعالی محتاج کسی نکند وآیت آخرین ایشان اگر کسی وداع وفات تکرار کند فردای
قیامت هیچ گناه ماخوذ نشود واین آیتها در سوره عمران ست نزدیک سوره نساء ویک کرت گوید
ربنا افرغ علینا صبرا وثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین یکبار ربنا اغفرلنا ولاخواننا
الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین امنوا ربنا انک رءوف الرحیم
وسه کرت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین فاغفرلنا ذنوبنا کلها صغیرها
او کبیرها سرا او علانیة ظاهرا وباطنا بعده بگوید الهی بحرمت توبه واستغفار محمد رسول الله
صلی الله علیه وسلم وبحرمت توبه استغفار مهتر آدم علیه السلام سه کرت گوید صلوات الله علی آدم
علیه السلام آورده اند هر که هر روز سه کرت صلوات بر آدم فرستد هیچ گناه در وجود او نماند وبحرمت
توبه واستغفار مهتر موسی علیه السلام وبحرمت توبه استغفار مهتر داود علیه السلام وبحرمت توبه استغفار مهتر
ایوب علیه السلام الهی بحرمت توبه استغفار جمیع انبیا ورسل توبه واستغفار این عاصی جانی قبول
کنی وسه کرت گوید ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم الهی بحرمت آنکه زلت ولغزش
انبیا عفو فرموده گناهان صغیره وکبیره این عاصی جانی عفو فرمائی وسه کرت گوید واعف عنا
واغفرلنا وارحمنا انت مولنا فانصرنا علی القوم الکافرین الهی بحرمت انبیا ورسل آنکه زلت ولغزش
در گذشتی این عاصی جانی را گناه صغیره وکبیره نگیری وسه کرت گوید ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا
ربنا ولا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة

لدابه واعف عنا واغفر لنا وارحمنا انت مولٰنا فانصرنا علی القوم الکافرین وسه کرت
گوید اللهم اجعلنی محبوبا فی قلوب المؤمنین وبلغنی عمری الی مائة وعشرین سنة من غیر علة وهرم
واگر ده کرت گوید افضل باشد و پنج کرت همان دعائی مذکور که در فصل وضو عقب این دعا گفته ام بخواند
واعبد ربك وان عیسی عبد الله وابن امته وکلمته وان الجنة حق والنار حق برحمتك یا ارحم
الراحمین پس چون از جا برخیزد اول کفش راست بپوشد تا مار و کژدم دور باشد چون از خانه بیرون شود اول پای چپ
بردارد و سائر آداب او در فصل وضو گفته ام و چون از در برآید گوید اللهم عصمنی فی دینی ودنیای
والاخرة و چون از وضو فارغ شود در حال تحیة الوضو بگذارد و در رکعت اول بعد از فاتحه اخلاص سه بار و
در رکعت ثانی چون اول بعد ازان دو رکعت دیگر در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص پنج بار و چون ازین
فارغ شود هزار کرت گوید یا بدیع العجائب و هزار و یک کرت یارب یارب و چهل کرت یا کریم و سر بر زمین نهد
و این دعا بخواند اللهم یا خالق النور خفته نه مشغول این عمر کنی از اول باز و دو هجرت آن بی بهره که در وی
نماز نیست و پا شسته پاکش در دین هار است شب و روز مشغول بطاعت جبارست بحرمت یا الله یا
یا الله یا رحمن یا رحمن یا رحمن یا رحیم یا رحیم یا رحیم و بحق لا اله الا الله محمد
رسول الله برحمتك یا ارحم الراحمین آورده اند که مصلی این نماز و خواننده این دعا هر حاجتی
که داشته باشد برآورده گردد و بعد ازان دو رکعت دوگانه بگذارد و ثواب او را در جنة الفردوس باید دید که از
حد و عد بیرون ست و از غایت حد گذشته است و در رکعت اول بعد از فاتحه آیت الکرسی یکبار و کافرون
چهار بار و در دوم بعد از فاتحه اخلاص ده بار آورده اند که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم
ثواب این تهجد گفت یاران گفتند یا رسول الله اگر فوت شود چه باید کرد گفت که سنت نماز فجر را بدین
طریق گذارد و همان ثواب روزیش گردد و بعده دوازده رکعت نماز تهجد بگذارد اما سلک دست بگذارد و در هر رکعت
بعد از فاتحه اخلاص یکبار و بعد از هر رکعتین درود گویند اندکی مراقبه و در ذکر و فکر نیز بکنند و بدانکه
در نماز تهجد اقاویل بسیارست بعضی در رکعت اول بعد از فاتحه آیت الکرسی یکبار و در دوم آمن
الرسول یکبار و بعضی در هر رکعت بعد از فاتحه الم نشرح لك صدرك یکبار و اگر چهار رکعت بیک سلام کنند
پس در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص سه بار بخوانند و اگر خواهد در رکعت اول بعد از فاتحه یکبار اخلاص و در
دوم اخلاص دوم دو اخلاص در سوم سه بار اخلاص کذا تا دوازدهم رکعت دوازده اخلاص شود و اگر خواهد بدین

[illegible] نماز تهجد ۱۲

ربنا مذکور بگذارد در رکعت اول بعد از فاتحه ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم و در دوم ربنا اتنا فی الدنیا
حسنه و فی الاخرة حسنه وقنا عذاب النار و در سوم ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا
من لدنک رحمة انک انت الوهاب و در چهارم ربنا انک جامع الناس لیوم لا ریب
فیه ان الله لا یخلف المیعاد هر که این آیت همیشه بخواند و هر روز یکبار بخواند همیشه تا قیامتش
با صالحان بود و در پنجم ربنا لا تواخذنا تا آخر بخواند و در ششم ربنا آمنا بما انزلت واتبعنا
الرسول فاکتبنا مع الشاهدین و در چهار رکعت دیگر همان چهار ربنا مذکور که در آخر سورهٔ عمران است
گفته ام و در دو رکعت دیگر همان ربنا مذکور که بعد از ایشان گفته ام و بدانکه نماز تهجد را ثواب از حد
بیرون است گفته اند که چون مصلی این نماز سر از لحد بردارد در روز حشر دوازده کس برابر این دوازده
رکعت در پیش او استاده باشند چهار پیغمبران مرسل اول آدم صفی الله دوم ابراهیم خلیل الله سوم
موسی کلیم الله چهارم عیسی روح الله پنجم محمد رسول الله و چهار فرشته مقرب اول ایشان جبرئیل دوم
مهتر میکائیل سوم مهتر اسرافیل چهارم مهتر عزرائیل صلوات الله علیهم اجمعین و چهار خلفاء الراشدین
اول ایشان چون ابوبکر صدیق بن ابی قحافه دوم عمر خطاب سوم عثمان چهارم علی ابن ابی طالب
رضوان الله علیهم اجمعین به برکت شفاعت و دیدار ایشان از جمله هولهای قیامت خلاص یابد و به بهشت
برسد آورده اند که جنید بغدادی قدس سره را کسی در خواب دید که چه چیز ترا نفع کرد گفت نماز
که در شب میکردم و بدانکه نماز تهجد بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرض بود و برامت
نفل اما بر طالبی که دم از سالکی و طالبی زند او را واجب است و در ترک اثم باشد آورده اند کسیکه
وردی و اوراد خود را بی عذر ترک دهد از شومیت او آن ولایت تمام خراب گردد والا اهل آن
قریه والا آن خانه والا خودش مطلق ضرر یابد چنانکه شیخنا شیخ الاسلام والمسلمین شیخ سید ترمذی
قدس سره روزی از جانب مسجد وقت صبحی برخاست و بجانب خانه خود میرفت و فرزندش میان مصطفی
قدس سره با او همراه بود و مصلی او در دست گرفته میرفت چون حضرت شیخ در تنگنای رسید بحکم الهی
میان دو گاو دست جنگ افتاد تا که یکی را زبون کرده پیش راند و بر شیخ چنان زدش که تمام تن و پیشانی
و بینی شیخ جراحت شد چون حضرت بخانه آمد یادش آمد و فریاد برآورد که من دانستم که امروز بر من بلا
خواهد رسید چون میان مصطفی پرسیدش چه بود گفت ای جان پدر دوش که امشب از سبب بیداری

نماز تهجد را فوت کردم تا بچنین حال رسیدم والضیٰ مادر این فقیر سقی الله ثراها و جعل الجنة مثواها را
خاصیت این بود که دائم المدام میگفت یارب فرزندانم را بسیرت نیک دار و الاعمر شان کوتاه کن و در
کتبها نیز همچنان نوشته دیدم که مادر و پدر در حق فرزند چنان دعا کند پس معلوم شد که آنچه برکت
هر دو جهانی باین فقیر رسیده است از دعای مادر است روزی علی الصباح چون بروایش نگاه کردم دیدم که
چشمهاست او کبود و متغض بود پرسیدم که ای مادر شفیق حال چیست گفت ای جان مادر چون معلوم تست
که پدر من مرد نیکو زاهد و سحرخیز بود از ایام طفولیت که نماز استاده ام با او همراه نماز تهجد میگذاردم تا این
زمان ترک بغیر عذر نکرده ام اما درین شب دختر که شما را در بغل داشتم چون بوقت سحر منجا استم که برخیزم
گریه کرد آهسته آهسته او را قرار نگیر دم چشمانم را می غنودم درین حالت اشتی را دیدم و شخصی را
ندیدم که آمد و در چشمانم رو که هیچ شمست به آید چه می پوشی برخیز که بعد از چهار سال وفات خواهی یافت
چون دران سال چهارم وفات شد همان چشمش نیز کبود بود و بعد از نماز تهجد سر بر زمین نهد و صد و
یازده بار یاصمد گوید حشر او با صدیقان باشد و صد بار گوید سبحان الله العزیز العلیم و بحمده استغفر الله
ربی من کل ذنب و اتوب الیه و صد بار استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه
اسئله التوبة و صد بار کلمه طیبه و بعد از ان دو رکعت نماز دیگر صلوة العاشقین در رکعت اول بعد از
تکبیر ثنا تا لا اله غیرک بگوید پنج دم الله الله بگوید هر چند که تواند و بعد از تعوذ و تسمیه فاتحه بخواند و بعد
از فاتحه پنج بار اخلاص بعده سه دم الله الله گوید که تکلیف تمام نکشد در نفس گرفتن و در رکوع بعد تسبیح
رکوع سه دم الله الله گوید و بقومه آید سه دم الله الله گوید و بسجده رود و بعد از تسبیح سجده سه دم الله الله گوید
و بجلسه آید سه دم الله الله گوید و در سجده دوم بعد از تسبیح سه دم الله الله گوید و در رکعت دوم قبل از فاتحه پنج دم
الله الله گوید و الباقی کالاولی بعد از سلام سر بسجده نهد و این رباعی بخواند رباعی عشق تو رفیق را از من باد
رحمت تو حیگست نوازمن باد ☆ از سرمه عشق تو سرمه دهٔ مرا ☆ این سرمه ده مرا نوازمن باد ☆ باید که چند
کرت این تکرار کند نسبت حق جوید و در اداء این نماز خود را ما سوی الله را در فردانیت او مستغرق
و اسیر داند و بادی ذکر اذکار گذارد و بعد از چهار رکعت نماز تحبیص بگذارد و در رکعت اول بعد از
فاتحه صد بار یا الله و در دوم بعد از فاتحه صد بار یا رحمن و در سوم بعد از فاتحه صد بار یا رحیم و در چهارم
بعد از فاتحه صد بار یا ودود و بعد از سلام این درود بگوید اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و بارک

صلوة العاشقین

وسلم علیه وصل علی جمیع الانبیاء والمرسلین وعلی ملئکة المقربین وعلی عباد الله الصالحین وعلی
اهل طاعتك اجمعین وارحمنا معهم برحمتك یا ارحم الراحمین اللهم صل علی محمد وعترته بعدد کل معلوم لك
واین دعا بخواند بسم الله الرحمن الرحیم - اللهم احینی محبا لك وامتنی محبا لك
واحشرنی تحت اقدام احبابك وصلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد
وآله اجمعین واین نماز اگر بعد از عشا برای حاجات بگذارد آزموده است وبدانکه این دو
نماز مقید بوقت نه اند اما چون حاجت فقیر بود که درین حالت میکرد بیان کردم وبعد از نماز تهجد
نیز این دعا بخواند اللهم ارزقنی حبك وحب من احبك وحب ما یقربنی الی حبك ونیز صباحا ومساء این دعا را
تکرار کنند دعا اینست اللهم ارنا الحق حقا وارزقنا اتباعه وارنا الباطل باطلا وارزقنا اجتنابه آورده اند
که حضرت رسالت پناه این دعای مذکوره را بسیار تکرار میکرد وبدان اعزک الله که حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم همیشه در حقیقت بود وباطل را بروکار نبود مگر آنکه هرچه ما سوی الله است باطل
است پس حضرت از ما سوی او اجتناب طلب میکرد تا به لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملك
مقرب ولا نبی مرسل همیشه باشد وازینجا در آوان استغراق گفتی ارنا الاشیاء کما هی چنانکه تو توئی وقیام اشیا
بتو است وهرچه هست هستی تو است مرا بنمای ونیز بگوید اللهم ارزقنی حلالا طیبا واستعملنی عملا
صالحا برحمتك یا ارحم الراحمین وبعد ازین بدانکه در شرح مشارق است که عابدان با انتباه تا ثق
هست وتر را بعد از تهجد ادا میکنند وعارفان را بحیات اعتمادی نیست در اول شب می کنند
آورده اند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم وتر را سه رکعت میکرد اول بعد از عشا در مسجد
میکرد وبعده در خانه میکرد وبعده در آخر شب بعد از تهجد میکرد چون در اول شب بعد از وتر فارغ
شود باید که دو رکعت نشسته بگذارد که آنرا تکمیلا للوتر گویند ودر رکعت اول بعد از فاتحه اذا زلزلت
الارض یکبار ودر دوم الهٰکم التکاثر یکبار ونیز دو رکعت دیگر در رکعت اول بعد از فاتحه آیت الذین
تا سریع الحساب ودر رکعت دوم بعد از فاتحه ربنا آمنا بما انزلت واتبعنا الرسول فاکتبنا مع الشاهدین
آورده اند هرکه در اول شب هزار بار یا الله یا الله گوید آمرزیده شود واگر دو هزار بار بگوید مرد صالح
گردد واگر سه هزار بار گوید واصل حق گردد والعهدة علی شیخ شهاب الدین قدس سره گفته است هرکه
سه هزار بار یا الله گوید هر حاجتی که داشته باشد بر آورده گردد ونیز هرکه بعد از نمازی که اوراد فقرا اند

ومقید بوقت نیست بل فی کل حین والساعات از روز و شب میتوان بجا آورد اما افضل اینست
که در شب ادا کند اول چهار رکعت نماز فاکرین و در هر رکعت بعد از فاتحه آیت الکرسی پنج بار و از شهد الله
تا سریع الحساب نه بار لا اله الا الله صد بار و در رکوع بعد از تسبیح لا اله الا الله چهل بار و بعد از
تسبیح و تحمید در قومه نیز چهل بار و در سجده بعد از تسبیح نیز چهل بار و در جلسه نیز چهل بار و در سجده دوم
بعد از تسبیح نیز چهل بار و مصلی این نماز را شایان است که قصد از خود و با موفق الله تعالی بشنود آنرا
برای ادا کند و از رحمت بود خود را نجات و بهره ندارد ادا کنند و ادا کرده شده برای او یکی یابد
در لا اله نفی کل وانز و در الا الله اثبات چیزی کند متکلمان گفته اند که لا معبود الا الله و صوفیان گفته اند
لا موجود الا الله **دیگر** چهار رکعت نماز کن فیکون از برای مهمات دین و دنیاوی در رکعت اول
بعد از فاتحه افوض امری الی الله صد بار و در رکعت ثانی بعد از فاتحه الا الی الله تصیر الامور صد بار
سوم بعد از فاتحه نصر من الله و فتح قریب صد بار و در چهارم بعد از فاتحه انا فتحنا لک فتحا مبینا
صد بار و بعد از سلام غفرانک ربنا و الیک المصیر صد بار بعده سر بر زمین نهد و صد بار
استغفر الله گوید و حاجت خود عرضه کند بر آورده شود بحکم باری تعالی چهار رکعت نماز حاجات
در هر رکعت سوره فاتحه چهل و یکبار و اخلاص یکبار بعد از سلام خداست سر بر زمین نهد و چهل و یکبار گوید یا حی یا قیوم
باز خد چپ بر زمین نهد چهل و یکبار گوید و عنت الوجوه للحی القیوم و حاجت خود را عرضه کند
و دیگر چهار رکعت نماز اگر حاجت دنیاوی داشته باشد در روز ادا کند و اگر حاجت دینی باشد
در شب ادا کند در هر رکعت بعد از فاتحه انا انزلناه تا آخر بیست بار و تسبیح رکوع سبحان الله العظیم و بحمده
بیست بار و در سجده سبحان ربی الاعلی و بحمده بیست بار و بعد از سلام بیست بار استغفر الله الذی
لا اله الا هو الحی القیوم غافر الذنوب و ساتر العیوب و اتوب الیه من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا
و سر بر زمین نهد حاجت عرضه کند بر آورده گردد و دیگر چهار رکعت نماز استغفار که کفایت گناهان
صغیره و کبیره است و در هر رکعت بعد از فاتحه ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین
هفت بار و ده بار انه غفور رحیم و بعد از تسبیح رکوع نیز ده بار انه غفور رحیم گوید و بعد از تسبیح و تحمید
قومه نیز ده بار گوید و در هر دو سجده بعد از تسبیح نیز ده بار و در جلسه نیز ده بار و بعد از سلام بگوید
استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه و اساله التوبة صد بار و سر بر زمین

نهصد و ده بار گوید اللهم انی استغفر الله ربی من ذنب اذنبته عمداً او خطأً سراً و علانیة و اتوب الیه
من الذنب الذی اعلم و من الذنب الذی لا اعلم انک انت علام الغیوب
و غفار الذنوب و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و در خبر است که حضرت رسالت
پناه فرمود صلی الله علیه و سلم مر یاران را که نماز را می باید که بما نماز گزارید و بحضور دل ادا کنید و الا نه
درست افتد یاران گفتند یا رسول الله بمانند نماز شما نماز یاران چگونه باشد حضرت فرمود صلی الله علیه
و سلم که هر که بعد از هر نماز این دعای مذکور را بخواند نماز او چون نماز من باشد در قبولیت و دیگر چهار رکعت
نماز عصر توشه عصر بوستان افروز را گویند پس آورده اند که چون مصلی این نماز بعصر فرشتگان طبقهای
نور با الوان نعمتها در دست گرفته بر گرد او حاضر شوند و گل و ریحان و دُر و جواهر و مشک جنت بر گور او
پاشند تا که از برکت او تمام اهل مقبره خوشبو شوند در هر رکعت بعد از فاتحه انا انزلناه ده بار و ده بار
کلمه تمجید بعد از آن در رکوع و سجود و قومه و جلسه چون نماز استغفار ده کرت کلمه تمجید بگوید چون
در قعدهٔ اخیره تشهد تمام کند سر بر زمین نهد و ده بار سوره فاتحه و ده بار انا انزلناه تا آخر و سی و سه
بار کلمه تمجید بخواند و سر بردارد و یکبار درود گوید و سلام دهد و دیگر چهار رکعت نماز تسبیح در رکعت
اول بعد از ثنا تا لا اله غیرک پانزده کرت کلمه تمجید گوید بعده تعوذ و تسمیه گوید فاتحه بخواند و اخلاص
یکبار و در روایتی ده بار بخواند یازده بار کلمه تمجید گوید پس بعد از آن چون عصر در رکوع و سجود و قومه
و جلسه تمجید گفته باشد ده بار و در همه تسبیح سه صد بار یعنی تمجید میشود و بعد از تشهد اخیره و درود
این دعا بخواند اللهم انی اسألک توفیق اهل الهدی و اعمال اهل الیقین و مناصحة اهل التوبة و عزم
اهل الصبر و جد اهل الخشیة و طلب اهل الرغبة و تعبد اهل الورع و عرفان اهل العلم حتی اخافک
اللهم انی اسألک مخافة تحجزنی عن معاصیک حتی اعمل بطاعتک عملاً استحق به رضاءک حتی اناصحک
فی التوبة خوفاً منک و حتی اخلص لک النصیحة حیاءً لک و حتی اتوکل علیک فی الامور حسن الظن
بک سبحان خالق النور بعده سلام دهد و بعد از سلام یکبار سبحان ذی الملک و الملکوت
سبحان ذی العزة و العظمة و القدرة و الهیبة و الجلال و الجمال و الکمال و البقاء و الثناء
و الضیاء و الآلاء و النعماء و الکبریاء و الجبروت سبحان الملک الحی الذی
لا ینام و لا یموت سبوح قدوس ربنا و رب الملائکة و الروح

آورده اند که بر مومن لازم ست که این نماز در هر شب ادا کند والا در هفته والا در هر ماه والا در هر سال والا در تمام عمر بجا آرد که حق تعالی از برکت این نماز او را و مادر و پدر او را و اولاد او را آمرزیده گرداند و از آتش دوزخ نجات یابند دیگر چهار رکعت نماز نرگس کیشی امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفت که چون آرزو بدیدار خیر البشر میکنیم در حال این نماز را بجا می آرم حضرت رسالت پناه را بخواب می بینم و امیر المومنین ابو بکر الصدیق رضی الله عنه گفت که از حضرت پرسیدم یا رسول الله چون از دیدار شریف شما محروم مانم بچه چیز استانیم ودلاسای با بچه شود فرمود چون آرزوی دیدار من کنید این نماز در حال ادا کنید مرا بخواب بینید و در هر رکعت بعد از فاتحه سوره انا انزلناه ده بار و کلمه تمجید تا اکبر پانزده بار چون سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و در رکوع رود بعد از تسبیح رکوع تمام تمجید ده بار بعد از تسمیع و تحمید در قومه تمجید تا اکبر سه بار و در هر دو سجده پنج بار تسبیح سبحان ربی الاعلی و پنج بار تمجید تا اکبر و دیگر رکعات علی هذا القیاس و بعد از سلام ده بار سوره فاتحه و ده بار سوره انا انزلناه بخواند و سی و سه بار تمجید تا اکبر بعده یکبار این درود گوید اللهم صل علی محمد النبی الامی جزی الله محمدا عنا ما هو اهله برحمتك یا ارحم الراحمین و دیگر چهار رکعت نماز درود و معلوم باشد که نماز درود تمام نماز تسبیح می ماند اما در آنجا کلمه تمجید میگفت و درین نماز این درود بخواند اللهم صل علی محمد عبدك و نبیك و حبیبك و رسولك النبی الامی و باید که هر شب ادا کند والا در شب جمعه البته ادا کند که نهایت ثواب است و در خبرست که چون بنده مومن درود فرستد در سائر ایام هر بار جبرئیل همین خبر او بحضرت رسالت پناه میرساند اگر بنده لائق باشد حضرت نیز میگوید که رحمت خدا بروی باد چون از زبان مبارک رسول الله برکسی رحمت آید با آتش دوزخ نسوزد اما چون در شب جمعه بگوید الصلوة والسلام علیك یا رسول الله حضرت بگوش می شنود و برو رحمت میفرستد دیگر نماز حاجت آزموده است در هر رکعت فاتحه چهار بار بعده اذا جاء سه بار و اخلاص نیز سه بار میخوند بروایت دیگر خوانده ام که یکبار فاتحه و ده بار اذا جاء و یکبار اخلاص تسبیح رکوع و سجود هفت بار گوید و این فقیر روزی بجهت حاجتی مهم کرده بود بقول اول در حال بر آمد بعده دعای نور بخواند و استاد و دعای بزرگوار نمی حضرت رسالت پناه را جبرئیل گفت که یا اخی جبرئیل خیالم که هیئت و صورت تواست همین نمای صورت خود را جبرئیل گفت یا رسول الله در بیابان بدر شو چون حضرت در بیابان رفت مهتر جبرئیل هر دو بال خود را

پریشان کرد از مشرق تا مغرب رسیدند حضرت بیهوش افتاد چون بهوش آمد گفت یا اخی از تمام کسی
کلان تر باشد گفت از من مهتر میکائیل کلان تر است زیرا که او را ششصد پر هست و هر پر او چون تمام
جبرئیل کلانی دارد و مهتر جبرئیل گفت که اگر من بهمین شکل که مراست هزار سال می پرم از یک طرف
تا طرف دیگر او را خبر نشود حضرت فرمود یا اخی از مهتر میکائیل کسی کلان تر باشد گفت از و مهتر اسرافیل
کلان است که ششصد پر دارد و هر پر او چون تمام میکائیل است اگر مهتر میکائیل بعظمت خود در گوش مهتر
اسرافیل در هر دو هزار سال از طرفی تا طرف دیگر برود او را نشود حضرت فرمود از مهتر اسرافیل کسی کلان باشد
گفت مهتر عزرائیل چنانکه مذکور بالا کید بگیر و از و عرش خدای کلان است که شصت هزار پایه دارد
و از پای تا پای دیگر چهل هزار ساله راه است روزی حضرت رب العالمین مهتر اسرافیل التماس کرد که
یارب اگر عرش خود را بنمائی در حال خطاب حضرت عزت بدو شد که بدو بین آورده اند که هفت هزار
سال بیک نفس پرید باز پر بالش کنده و شکسته شده افتادند باز التماس کرد پر بالش نو دمیدند باز هفت هزار
سال پرید باز پر بالش افتادند باز التماس کرد دیگر بار پر بالش نو دمیدند باز هفت هزار سال پرید باز
همه بالش افتادند باز التماس کرد باز پر بالش نو دمیدند میخواست که باز بپرد خطاب حضرت عزت
برو شد که ببین که چند سال پریده گفت هر سه بست و یک هزار سال گفت ببین که چند بالا رفته
چون نگاه کرد تا ساق رسیده بود پس خطاب حضرت عزت در رسید که ای اسرافیل تو باین عظمت
مدت بست و یک هزار سال پریدی اما چند کرت پرهای تو افتادند تا ساق او نرسیدی اینجا
فوق او تا ابد الاباد نرسی الحال لایق تو همین است که فرود روی پس اسرافیل عاجز شده بازگشت
حضرت رسالت پناه گفت یا اخی جبرئیل از عرش چیزی کلان تر است گفت یا رسول الله چون عظمت
خود نماید خداوند تبارک و تعالی ماری پیدا کرده دهان باز کرده که عرش در میان دهان او چون سپندانه
می نمود خدای تبارک و تعالی این اسمای بدو نمود از هیبت این اسمای معظم یک طرف دهان او بالا
و یک طرف پایان ماند و خشک شد در عرش چون سپندانه در کام او می نمود فضیلت این دعا بسیار
است اما مختصر کرده شد بسم الله الرحمن الرحیم اللهم یا نور تنورت بالنور فی النور نورک
یا نور اللهم یا عزیز تعززت بالعزة العزة فی عزت عزتک یا عزیز اللهم یا جلیل تجللت بالجلال
والجلال فی جلال جلالک یا جلیل اللهم یا جمیل تجملت بالجمال والجمال فی جمال جمالک یا جمیل

اللهم یا واحد توحدت بالواحد بالوحدانیة فی وحدانیت وحدانیتک یا واحد
اللهم یا فرد تفردت بالفردانیت والفردانیت فی فردانیت فردانیتک یا فرد اللهم یا علیم
تعلمت بالعلم والعلم فی علم علمک یا علیم اللهم یا رفیع ترفعت بالرفعة والرفعة
فی رفعة رفعتک یا رفیع اللهم یا حفیظ تحفظت بالحفظ والحفظ فی حفظ حفظک
یا حفیظ اللهم یا واصل توصلت بالوصل والوصل فی وصل وصلک یا واصل
اللهم یا فاعل تفعلت بالفعل والفعل فی فعل فعلک یا فاعل اللهم یا فارض تفرضت
بالفرض والفرض فی فرض فرضک یا فارض اللهم تحلمت بالحلم والحلم فی حلم حلمک یا حلیم
اللهم یا عظیم تعظمت بالعظمة والعظمة فی عظمة عظمتک یا عظیم اللهم یا مالک تملکت
بالملک والملک فی ملک ملکک یا مالک اللهم یا قدوس تقدست بالقدس والقدس
قدس قدسک یا قدوس اللهم یا رحمن ترحمت بالرحمة والرحمة فی رحمة رحمتک یا رحمن
اللهم یا رحیم ترحمت بالرحمة والرحمة فی رحمة رحمتک یا رحیم اللهم یا حنان
تحننت بالحنان والحنان فی حنان حنانک یا حنان اللهم یا منان تمننت
بالمنان والمنان فی منان منانک یا منان یا لا اله الا انت علیک توکلت والیه
انیب وصلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد وآله واصحابه اجمعین

بعد از آن خواندن این دعا دست بر داشته باشد چون تمام کند سر بر زمین نهد و حاجت خواهد
روا گردد ان شاء الله تعالی و چهار رکعت دیگر نماز حاجت در رکعت اول بعد از فاتحه اذا جاء نصر الله
تا آخر سوره ده بار و در دوم بعد از فاتحه اذا جاء تا آخر سوره ده بار و در سوم بعد از فاتحه اذا جاء تا آخر ده بار و در
چهارم اذا جاء تا آخر سوره بیست بار و بعد از تشهد درود چهل و یکبار اللهم صل علی محمد و علی آل محمد
و بارک وسلم بعده چهل و یکبار حسبنا الله نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر و بجانب راست سلام
دهد و سر بر زمین نهد چهل و یکبار یا ذا الجلال والاکرام و ده بار یا صمد و ده بار یا احد و سر بر دارد
و بجانب چپ سلام دهد و حاجت عرض کند بر آورده شود بحکم الله تعالی و دیگر چهار رکعت نماز
حاجت آورده اند که حدیث حضرت قدسی حق تعالی چنان فرموده است که اگر حاجت مصلی این نماز
بر آورده نکنم بیرون آرم فرشته او را یا ... پس بخواند در رکعت اول بعد از فاتحه آیة الکرسی یکبار و در دوم

سه بار فاتحه متصل با تسمیه سه بار اخلاص و معوذتین یکان بار در رکعت سوم چون اول رکعت تا چهارم
چون ثانی و چهار رکعت دیگر در هر رکعت بعد از فاتحه آیت الکرسی یکبار و اذا جاء یکبار و اخلاص ده
بار و بعد از سلام سه کرت درود گوید و سر بر زمین نهد و حاجت عرض کند و اگر در سحر کند انشاء الله تعالی
بداند ای عزیز که این نمازها را در شب بجا آوردن بهتر باشد زیرا که شب برای غفلت اکثر مردم
است پس بر قصد غافلان نشاید که بیدار باشی و بخواب استغراق نکنی قوله علیه السلام النوم اخ
الموت چنانکه آورده اند در کفایت والدان که چون وقت سحر شود حق تعالی بر آسمان دنیا آید و ندا
میکند که کیست که درین وقت از من حاجت خواهد تا روا کنمش کیست که از گناه و جرم بازگردد
من آید تا قبول کنمش آورده اند که چون کسی از صبح بسیار پیشتر بیدار شود در هر چیز در رحمت
مستغرق میشود و چون تا صبح بیدار نشود میگوید علیک اللعنت یعنی لعنت من بر تو باد و چشمان
تو همیشه خواب آلوده باد و خواب تو از چشمان تو نرود اکنون حل این سخن کنم که حق تعالی خود در آسمان نمی
آید بدانکه حق تعالی از مکان و از جهت و جانب و رفتن و آمدن منزه است و گویند این فرشتگان الله
اند چون بحکم او میگویند اضافت بدو میکنند لیکن اهل حقیقت جواب دیگر گویند چنانکه سفر باید
فرد هیچ کرد سوالی که بگو حق کجاست * گفتم آخر هیچ دیده جائی نیم * یعنی از آن جهت که وجود
نامنده فاینما به و هرچه ما سوی الله اگرچه ممکن باشد لا ممکن است در نظر تحقیق پس جائی را نمیدانم مگر او
زیرا که غیر و جای و سوی جز نامی بیش نیست چنانکه گفته اند بیت کجا غیر و کو غیر و نقش غیر سوی
الله و الله مافی الوجود * و چون احاطت با همه شیونات حیاتست که ان الله علی کل شیء محیط
پس گوینده و شنونده و بیننده و نداکننده و گفتن و شنیدن و دیدن و نداکردن میداند مگر او
که خود بخود میگوید و می شنود و می بیند و ندا میکند اما این کار سر بالا نشست و سر کسی است و فهم این حال نیست
مگر عارف حق و درویشان عارفان گفته اند بیت اگر کوه فرو افتد سیاه سنگی * نه عارف است
که از جای سنگ برخیزد * زیرا که نگذاشته و آورنده این سنگ نیست مگر حق پس هرچه ازو آید
راضی باشد و الا دعوی عارفی نه کند التحال نمازهای ایام گویم که در هفته ادا کرده میشود اول در روز
جمعه بعد از ظهر چهار رکعت در هر رکعت ده کرت فاتحه و کافرون و فلق و الناس هر ده گان بار
و بعد از سلام هفتاد بار استغفار خواند و هفتاد بار درود و هفتاد بار لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

و ثواب این نماز نهایتی بسیار است و آنچه در نظر فقیر آمده است در شان این نماز مقتدا نیست و قت حدیث
نبوی صلی الله علیه وسلم وارد است که درین مختصر نگنجد و پیش از ظهر چهار رکعت نماز قضای عمری ادا و نیت
چنان کند نیت کردم تا ادا کنم چهار رکعت نماز کفایتی نمازها که از من فوت شده اند در همه عمر در هر رکعت
بعد از فاتحه آیت الکرسی یکبار و انا اعطینا تا آخر پانزده بار آورده اند که بعد از وفات در میان
صحابه اختلاف شد بعضی گفتند که حضرت چنان شنوده ایم که بست ساله قضا نمازها و برجای شوند
بعضی گفتند چهل ساله قضائی او برجای شود اما بی بی فاطمه زهرا رضی الله عنها گفت که من از
حضرت چنان شنوده ام که چهل ساله قضائی او برجای شود پس پرسیدم یا رسول الله اگر این مقدار
از و فوت نشده باشد گفت از پدر و مادر او برجای شوند و تسبیح نماز جمعه بخوانند یا حی یا قیوم ان تقضی حاجتی
واغننی عمن سواك صد بار بخوانند و برای کفایت مهمات هر دو جهان صد بار بگوید یا مسبب لنا حبیبا
یا مسبب الاسباب و یا فتح لنا ابوابا یا مفتح الابواب و در شب جمعه باید که این دعای مذکور بخوانند و در غرائب
الصلوة آورده است اگر کسی را نمازها بسیار فوت شده باشد در روز جمعه بعد از نماز ظهر
دوازده رکعات نماز بگذارد به سه سلام و بعد از فاتحه در هر رکعت اخلاص پانزده بار کفایت همه نمازهای
او شود و الضیاء و خبر است که عبد الله انصاری از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم پرسید
که اگر کسی را نمازها بسیار فوت شده باشد چه کند حضرت گفت باید که در روز دوشنبه نیت روزه
کند بوقت ضحی در بیابان رود غسل بکند دو رکعت نیت وضو بگذارد و پنجاه رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت
بعد از فاتحه اخلاص یکبار باید که همه را رکعتین بگذارد تا بست و پنج سلام شود الضیاء آورده اند که شخصی
بخدمت حضرت رسالت پناه آمد و گفت یا رسول الله گناهان بی حد دارم چه باید کرد حضرت فرمود توبه کن گفت
یا حضرت گناهان من بغایت بسیار اند حضرت هر چند می گفت توبه کن وی همی گفتی گناه بی حد دارم بعد از آن
حضرت گفت که در بیابان برو و غسل بکن و دو رکعت تحیت وضو بگذار و هر چند کرت که توانی از ده
تا بست یا بیشتر کلمه طیبه تکرار کن و توبه کن از گناهان گذشته و آینده و چون در خانه بیائی خیری
تصدق بکن همه گناهان تو بغفران الله تعالی آمرزیده شوند و در نظر آمده است که پیغمبران ماضی
که پیش از حضرت رسالت پناه بودند هر سه امت ایشان پیش ایشان شد که در کتابها دیدیم که در شبهای
دنیا یک شب است که در وی همه گناه اولین و آخرین بخشیده میشود اگر کسی در آن شب بطاعت بپاید

باشد ایشان می گفتند که آن شب او با ایشان پوشیده است و آن شب پیغمبری که بعد از ما می آید نام
او محمد علیه السلام باشد بدو خوانده شود و زیرا که گناهان امت او بسیار باشند تا دران شب آمرزیده
شوند و چون محمد آخر الزمان صلی الله علیه وسلم مبعوث شد اصحاب پیش او شدند و گفتند آن شب را
بما بیان نمای که کدام است دران زمان مهتر جبرئیل علیه السلام از رب جلیل در رسید و گفت یا
رسول الله خدای تعالی بر شما تحفه درود لطیف آورده است شما و قبل از آن آنکه مژده و خوشی باد شما را
و امت شما را که آن شب را لیلة الجائزه نامند و آن شب بست و سوم ماه شوال است هر که از امت
شما دران شب ده رکعت نماز گذارد و بعد سلام ماه شوال است فاتحه اخلاص یکبار یا رسول الله
به برابر هر حرفی که مصلی این نماز درین نماز یاد کرده است نیکی او نوشته شود و برابر ایشان بدی
دور کرده شود و برابر ایشان برای او کوشکی در بهشت مهیا کنند و اگر جانور چون شتر و گاو و گوسفند
و مرغ ذبح کند بهر مویی که بران جانور است چندان نیکی او نوشته شود و چندان بدی از او دور شود و
چندان کوشکی برای او در جنت بنا کنند و اگر غله ناپخته را تصدق کند نیز علی هذا القیاس ثواب
دارد و اگر دران شب سوره روم و سوره عنکبوت بخواند خواننده و شنونده را آتش دوزخ کار
نباشد و نیز این سوره تنها اگر در شب بست و سوم ماه رمضان بخواند نیز همین حکم دارد و در رساله
شیخ نور قطب عالم دیده ام هر که در هفته این نماز بخواند هر حاجتی که داشته باشد در خواب بیند باید
که در شب ادا کند پیش از آنکه خواب کند شش رکعت نماز در رکعت اول والشمس هفت بار
و در دوم واللیل اذا یغشی هفت بار و در سوم والضحی هفت بار و در چهارم هفت بار الم نشرح
و در پنجم والتین هفت بار و در ششم انا انزلناه هفت بار و بعد این دعا بخواند اللهم یا رب ابراهیم و
موسی و رب اسحاق و یعقوب و انت یا رب منزل الصحف و منزل التوریة والانجیل والزبور
والفرقان ارنی فی منامی هذه اللیلة امرا انت به اعلم ذکر نمازهای که بعضی شبها و روزهای بزرگ ادا
کرده میشود اول ذکر شب قدر بدانکه شب قدر را ازین جهت قدر گفته اند که هرچه دران سال میشود
از زائیدن و مردن و کل مخلوقات و افعال ایشان دران شب مقدر میکنند و فرشتگان آسمان و
زمین تمامه دران شب در مکه معظمه جمع میشوند و آن کسان را از خدا آمرزش میخواهند که دران
شب در طاعت و تصدق و غیر ذلک من عبادت الله مشغول باشد و در حدیث شریف آنحضرت رسالت پناه

صلی الله علیه وسلم فرمود اگر کسی تمامی دنیا را پر کند از طلا و نقره وهمه را در راه حق بدهد بهتر از آن این باشد
که اگر در آن شب سورت انا انزلناه تا آخر بخواند قال الله تعالی لیلة القدر خیر من الف شهر
آورده اند که چون از حضرت عزت خطاب چنان آمد که آن شب بهتر باشد از هزار ماه پس معلوم شد
که طاعت و تصدق در وی نیز بهتر باشد از طاعت و تصدق هزار ماه و آورده اند که اگر کسی در
هر ماه هزار حله و یا هزار اشتر و یا هزار گاو و یا هزار گوسفند و یا هزار مرغ و یا هزار نان وغیر ذلک من
متاع الدنیا بهدیه بدهد و یا در هر ماه هزار رکعت نماز بگذارد پس بهتر از آن این باشد که درین شب
یک چیزی ازین چیزها که مذکور شد بدهد و یا یک رکعت نماز بگذارد و منقول است از حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم که سه شب در سه ماه پوشیده شده اند اول شب معراج در رجب دوم شب
برات در شعبان سوم شب قدر در رمضان پس بنده مومن را شاید که در هر شب ازین شبهای این ماهها چیزی
تصدق و عبادت بکند تا اگر شب قدر را یافته باشد و یا شب برات و یا شب معراج را یافته باشد
و فضیلت این شب از آنست که اول کلام الله درو نازل شده است بر حضرت رسول علیه السلام انس بن
مالک و عبد الله بن مسعود چنان گفته اند که یاران خادمان حضرت رسالت پناه بودیم در ماه رمضان او را میدیدیم
که بعد از گذشتن نوزده روز حضرت رسالت پناه در همه شبها بیدار میبود و بخواب نمیرفت تا بیست و نهم روز
اتفاق همه صحابه رضوان الله علیهم اجمعین بر آنست که شب قدر بیست و هفتم باشد و درین شب دوازده رکعت نماز در هر رکعت بعد
الفاتحه انا انزلناه ده بار و اخلاص ده بار و بروایتی بیست رکعت و بروایتی صد رکعت همه بقرائت مذکور
و اگر همه در یک شب دشوار شود پس باید که درین شبهای که از نوزده تا بیست و نهم بیست رکعت چند چند
ادا کند ذکر شب و روز عید فطر در عرب ملک العین چیزی را گویند که کسی را از اندیشه آفات و بلیات
باز دارد و العیاذ شکر مسلمانان را نیز عید گویند و مهمانی را نیز عید گویند فطر از آن جهت گویند چنانکه
ماه شریف را در افطار میشود و آنچنان بود که در امم ماضیه سی و پنج بار درین زمین بعد این روز
عید فطر بر ایشان قیامت صغری شده است و بروایتی پنجاه بار چون طوفان نوح و مسخ قوم و غیر ذلک
من آیاتهم پس چون محمد آخر الزمان مبعوث شد صلوات الله علیه آن غم و انده از برکت او برطرف شد
زیرا که جهودان و ترسایان تا این زمان که این شب و این روز بیاید در دست شب و روز در گریه و زاری و
تضرع میباشند که مگر باز بیاید ابلای بر ایشان نازل شود پس مهتر جبرئیل آمد که یا رسول الله حق تعالی

ذکر روز عید الفطر ۱۲

تحفه در دو سفره بستند بعد از آن مژده آنکه غم و اندوه را من از امت تو بلکه از برکت امت تو از تمام
عالم بر گرفتم پس ترا باید که تا خلاف ایشان درین شب و روز شادی و طرب نمائی و باید که شما و امتان
شما درین روز چیزے تصدق بکنند تا از شر این روز خلاصی یابید و آنرا صدقهٔ فطر گویند و در شب عید
فطر دو رکعت نماز در رکعت اول بعد از فاتحه آیة الکرسی صد بار و در دوم بعد از فاتحه اخلاص صد بار
و دو رکعت دیگر در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص چهل بار بخواند و این دو نماز باید که در شب عرفه
که نهم ماه ذی الحجه است و در شب عید الاضحی نیز بگزارد و در روز عید فطر نیز غسل کند و خوشبوئی در بدن
بمالد و جامهٔ نو و پاکیزه بپوشد و اگر نو موجود نباشد شسته بپوشد و غسل کرده بپوشد اول صدقه و بعد
از آن بعیدگاه رود در شرح مختصر ابو علی رودباری دیده‌ام که نماز جمعه را بغیر از امام یعنی
پادشاه و امرا کسی را نشاید از روستایان و صحرانشینان که ادا کنند اما اگر نماز عید را مردمان
روستایان باتفاق جماعتے ادا کنند روا باشد زیرا که نفل است و لهذا از جهت او تیمم زدن روا است
که خلیفه ندارد و باید که پیش از نماز عید نوافل نکند از جهت وضو و اشراق و غیر ذلک زیرا که مکروه
است و نماز هر دو عیدین دو رکعت است در هر دو رکعت نه تکبیر باید بقول اصح نزدیک ابی حنیفه
یک تکبیر تحریمه و دو تکبیر رکوع و شش زائده و آن چنان است که بعد از تکبیر اول دست را اتصال
دارد و زیر ناف بسته و ثنا تا غیرک بخواند باز دست بردارد و تکبیر گوید و دست را اتصال کند باز
باز بردارد و تکبیر گوید بگذارد تا سه کرت و بعد از تکبیر سوم دستها را زیر ناف بندد و تعوذ و تسمیه خواند و
فاتحه با سوره بخواند پنجم تکبیر رکوع است بگوید و در رکعت دوم اول ابتدائی فاتحه با سوره کند
و بعد از تمام قرارت دست بردارد و دست را اتصال دارد بگذارد تا سه تکبیر گوید و تکبیر نهم تکبیر رکوع
است بگوید پس مذهب ابی حنیفه نماز هر دو عیدین برین طریق است و تکبیرات تشریق از بامداد
تا عصر او عقب هر نماز گوید و در راه برای عیدگاه رفتن نیز تکبیر تشریق گفته باشند و تکبیر تشریق در
اضحی از بامداد روز عرفه تا عصر روز نحر بقول امام اعظم بگوید تا هشت نماز شود و در روز عید فطر دو
رکعت نماز دیگر بگذارد در هر رکعت بعد از فاتحه انا اعطینا سه بار و اگر کسے را قوت قربانی نباشد
در روز اضحی باید که همین نماز مذکور را ادا کند ثواب قربانی بیابد و نیز در هر دو عید چهار رکعت نماز
بگذارد و در رکعت اول بعد از فاتحه سبح اسم ربک الاعلی الذی و در دوم بعد از فاتحه والشمس

مسئله نماز عید در روستایان ۱۲

و در سوم بعد از فاتحه واللیل و در چهارم بعد از فاتحه والضحی و اگر این سورها را نداند باید که در هر رکعت
بعد از فاتحه اخلاص پانزده بار بخواند و چهار رکعت نماز خشنودی خصمان که در روز جمعه گفته شده
باید که در هر دو عیدین و هفتم ماه ذی الحجه و ترویه که هشتم اوست و عرفه که نهم اوست و در آخر جمعه
ماه رمضان وقت چاشت بگذارد هر چند که خصمان بسیار داشته باشد خشنود شوند قصه عید اضحی
و آن آنست که بابا آدم علیه السلام در بهشت به نعمتهای گوناگون پرورده شده بود و در وقتی پیش
او حوری پدید بابا آدم چون اصلا و بیار شوق و محبت او مست شد و در عقب او دوید هر چند
بابا آدم بدو بیشتر دوید او از وی بیگریخت تا که بابا آدم نیاتی و ملگیر شده افتاد و در خواب شد
آورده اند که اما حوا از پهلوی چپ او پدید شد چون بابا آدم بیدار شد او را در پیش خود نشسته
دید گفت من انت یعنی کیستی گفت انا حواک یعنی حوای توام بابا آدم خواست تا دست بدو اندازد
درین بود جبرئیل آمد که بغیر نکاح دست درازی نمی باید زد خدای عز و جل بجود خود
بی کام و بی زبان نکاح او را بست و هو الکبریاء ردائی و العظمة ازاری و الخلق کلهم
عبیدی و امائی اشهدوا یا ملائکتی سکان السموات و الارض انی قد زوجت آدم بدیع فطرتی و هی
امتی علی صداق ان لا اله الا انا و ان محمدا عبدی و رسولی یا آدم و حوا اسکنا جنتی و کلا
من ثمرتی و لا تقربا هذه الشجرة السلام علیکم و رحمتی و این روایت در دستور القضاة
آورده است و کذا فی تفسیر الدر و عمدة الابرار پس چون عقد میان ایشان بسته شد فرشتگان
تمام بهشت جمع شدند و طبقهای از بهشت پر از گل و ریحان و در و جواهر آوردند و بر ایشان جمع
شدند و پاشیدند و شادی می کردند پس از حق تبارک و تعالی ندا شنیدند که یا آدم هذا
عیدک و عید اولادک الی یوم القیمة و بعد از مدتهای مدید چون حکم خدا شد که ایشان را از بهشت
بکشند دران زمان ابلیس رفت و در زیر کرسی استاد و دران زمان ابلیس را قوت آن بود
که بر آسمان تا میرفت و الحال بعد از تولد محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم بر آسمان نمیتواند بر آمد چون
ابلیس بجا استاد گریه آغاز کرد طاؤس بر کنگره بهشت نشسته بود چون وی دید گفت چه شخصی گریه
برای چیست ابلیس گفت که من شنیده ام که حکم خدا برین است که شما را و ما را و آدم و حوا را
از بهشت می کشند گفت چه باید کرد ابلیس گفت اگر مرا کسی در بهشت در آورد من کاری کنم که

تا این تا سنبد طاوس شکمین شده رفت واین قصه را بمار گفت مار گفت که من او را نتوانم در آورد و مار آمد و ابلیس را گفت که در دهن من در آئی اما چشمان باز مکن که ترسیده شوی و رحمت یابی آورده اند که ابلیس نصیحت او را قبول نکرد و چشم را باز کرد تاریکی بغایت دشوار دید بترسید چون عادت حیوانیت است آب منی شیطان در دهن مار افتاد آورده اند که چون شیطان و مار از بهشت بر آمدند مار در زمین قایط کرد همان آب منی شیطان بیرون افتاد و از او درخت پنج روئید از این جهت حرام است که آب منی شیطان ست چون شیطان در بهشت در آمد پیش اماحوا شد و گفت ای بی بی حکم خدا بدین ست که شما را و بابا آدم را و مار را و طاوس را از بهشت بیرون کشند اما آنچه من گویم اگر قبول کنید شما را نکشند اماحوا گفت بگو پس شیطان گفت اگر از این درخت که در بهشت شماست بخورید شما را بیرون نکشند و آن درخت گندم بود چون اماحوا دست بر انداخت درخت خود را بالا گرفت حتی که اماحوا از جا برخاست درخت هنوز بالاتر شد اماحوا دست انداخت پنج دانه بر یدبا و دستگام دست انداختن دو دست او تا آرنج و پای او تا شتالنگ و سر او تا فرق بشگفت شد از این جهت است که این اندام را در وضو شستن فرض کرده اند چون بابا آدم آمد از سیل بهشت اماحوا بدو نمود بابا آدم دلیل کرد که مگر این درخت که در دلیز من است این حرام ست و ندانست که این از نفی جنس ست و بعضی گفته اند که فراموش کرد از این جهت ست که او را انسان نامیدند که مشتق از نسیان ست و آن فراموشی را گویند سه دانه بابا آدم خورد و دو دانه اماحوا در حال حلهای بهشت از ایشان پریدند و سر و برهنه محض ماندند حتی که اگر هر دو یک خانه و درخت میرفتند آن نیز از ایشان میگریختند ناگاه عیب انسانی که غائط باشد از ایشان پیدا شد گرفتند و در بغل و شرمگاه خود نهان میکردند از این جهت موی زشت برین جایگاه پیدا شدند و چون بدرخت انجیر رسیدند گرفتند انجیر برگ خود مشت داد او را پنج برگ بود سه اماحوا پوشید و دو بابا آدم علیه السلام خطاب حضرت عزت بر انجیر شد که این مقدار درختان بهشت با ایشان برگ ندادند تو چرا دادی انجیر گفت یا رب باری همخانان بهشت اما من همان عهد قدیم شما را یاد داشتم که شما گفته بودید که در زمین دوستی بیافرینیم و او را خلیفه خود خوانم از جهت دوستی شما دادم پس خطاب حضرت عزت در رسید که بارکت فیک که من در میان تو استخوان را پیدا نکنم هر مومن که از شما بخورد او دوست من ست اول در بهشت چهار نفر بودند

مسئله آب منی شیطان حرام است ۱۲

مسئله شستن اندام [illegible] وضو فرض ۱۲

و بوقت برآمدن پنج نفر شدند اول شیطان برآمد بعده مار بعده طاوس بعده اما حوا بعده بابا آدم پس
باری تعالی شد به مار که برو تو دشمن فرزندان آدم باشی و ایشان دشمن تو باشند و طاوس را نیز همچنان
گفت پس میان بابا آدم و اما حوا فرقت افتاد بابا آدم سه صد سال در سرانديب روی بر خاک نهاده
افتاده بود که هرگز درین مدت بالا نشده بود آورده اند که روزی دو گنجشکان بر وی گذر کردند آب
چون ده جوی روان شده بود آن گنجشکان از آن آب خوردند با یکدیگر گفتند که چه خوش آبی چه خوشبوی
و لطیف است بابا آدم گفت یارب کار بنده را چنان کردی که گنجشکان با حال فقیر میخندند و حال
مهتر جبرئیل آمد و گفت ای آدم گنجشکان دروغ نمیگویند بلکه شما نعیم جنت خورده اید این آب چشم
تو از آن خوشبوی است دران حالت سر بالا کرد وقت صبح صادق بود چون نظرش بر عرش رسید در و
نوشته دید لا اله الا الله محمد رسول الله بابا آدم گفت یارب این چه نام است که
بنام شما نوشته است گفت این نام یکی از اولاد شماست که اگر او نمی بود شمارا پیدا نمیکردم و پنجاه
و دو پشت پس از تو بیاید بابا آدم گفت یارب بحرمت آن نام خطائی مرا بیامرز خطاب شد که شفیع
نیک آوردی جرم ترا بخشیدم وجود بابا آدم درست سیاه بود اما سه روزه داشت از روزه ایام
بیض چون اول روزه داشت سوم حصه وجود او سفید شده بود و در روزه دوم دو حصه و در روزه سوم تمام وجود
پاک سفید شد ازین جهت ایام بیض خوانند و چون از سرانديب به عرفات آمد اما حوا را یافت خوشحال
شد ازین جهت آن موضع را عرفات گویند فرشتگان طبقها پر از در و جواهر و گل و ریحان آوردند
و بر ایشان پاشیدند و گفتند هذا عیدک و عیدا لاولادک الی یوم الدین یعنی تا قیامت پس عید اضحی
از آن پس مانده است درین حکایت قول احتیاط است که ایشان گویند دنیا مانند گلزار است و زنان
همانند گل هر که خواهد گل را ببوید که چون یک بابا آدم و یک اما حوا بود که خاص برای او آفریده
شده بود و نیز بی نکاح زن نکرد پس بدان اگر شهری باشد باید که بعد از ادای نماز ضحی
قربانی بکنند و اگر روستایی باشد هر وقت که خواهد بکند باید که اضحیه را بدست خود ذبح کند منقول است
از بی بی فاطمه زهرا رضی الله عنها که حضرت رسالت پناه چون قربانی میکرد تمام اهل و عیال جمع را
حاضر میکرد و می گفت که هر که این خون را ببیند آمرزیده شود آورده اند که حضرت رسالت پناه
یکبار در قربانی صد اشتر را جا بانیده بود شصت و چهار را حضرت بدست خود ذبح کرد باقی را

مرتضی علی ذبح کرد و حضرت رسالت پناه دو جانور قربانی میکرد یکی از برای خود و یکی از برای امت خود و
میگفت بهترین قربانها آن کس است که دو جانور قربانی بکند یکی برای خود و یکی برای مردمان اضحیه را
باید که سه روز بعد از عید نیز میتوان ذبح کرد اما اگر خریده بود و ذبح نکرد تا گذشتن ایام بعد از ان بفقرا آن
تصدق کنند و الا قیمتش تصدق کنند آورده اند که اگر کسی مالک نصاب شود و زکوة ندهد و مال
او تلف شود تمامه زکوة از ذمه او ساقط شود و اگر مالک نصاب فاقد شده بود و صدقه قربانی نکرده
بود از ذمه او ساقط نشود **ذکر عاشوره که دهم ماه محرم ست** باید که تمام شب بذکر و فکر زنده
دارد و خواب غفلت نه ورزد و در شب هی باید که سه رکعت بخواند یکی در اول شب یکی در میانه
شب و آخر شب چون روز شود در وقت ضحی غسل کند و بعد از تحیة الوضو چهار رکعت نماز بگذارد
در هر رکعت بعد از فاتحه دوازده بار اخلاص بارواح امام حسن و امام حسین رضی الله عنهما شیخ سفیان ثوری
گفت که من این نماز را در حق ایشان ادا کرده بودم ایشان را در خواب دیدم که روی از من میتافتند
گفتم که یا امیرزادگان گناه من چیست گفتند ما را بر تو حقی ست که شما را به بهشت بریم از تو حق ما
شرم داریم و معلوم باد که این ده روز ماه محرم بر امم ماضیه فرض بود و بر ما نفل و در روز عاشوره
حضرت فرمود که روزه دارید که درین روز آهوان نیز بچگان خود را شیر نمیدهند و اگر
یک روز عاشوره تنهائی بدارد باید که یازدهم روز نیز روزه بدارد که ثواب بسیار ست و آن نیست
که بعضی روافض میگویند که این ده روز روزه ست از جهت جنگ و جدل بودن صحابه است
باید که بموافقت ایشان ما نیز گرسنه باشیم بدانکه نوحه داشتن درین ده روز که تا شب ماتم
خوردن روز عادت روافض است و در روز عاشوره چشم سیاه کردن نیز سنت ست تا خلاف
روافض شود که ایشان میگویند که یزید چشمان خود را بخون امام حسین رضی الله عنه سرخ کرده بود و این محض
مدح ست و باید که روز آخر ذی الحجه روزه داشته باشد و روزه دار باشد که ماه محرم را ببیند اول روز
محرم را نیز روزه دارد آورده اند که این کس ثواب صائم الدهر یابد و باید که سال گذشته او را هم
بروزه نویسند و آینده را هم بروزه نویسند که درین دو روزه دو سال را تفرقه حاصل میشود و
در سال تمام شش روزه است که هر یک را ثواب صد هزار ساله مینویسند یکی از ان روزها بیست و دوم
محرم است که اول حضرت رسالت پناه دران روز امامت میکرد و آورده اند که مهتر جبرئیل آمد و

و در پیش حضرت استاد و امامت کرد، گفت هرچه من کنم همان شما کنید پس حضرت مرتضی را گفت که
من ایستید و هرچه من کنم همان بوش کنید زیراکه قوم حضرت جبرئیل را نمی دیدند معلوم باد که جبرئیل امام نبود
بلکه معلم بود و الا نماز قوم بی امام جائز بودی **ذکر صفر** بدانکه صفر را ازین جهت گویند که همه انبیا را
درین ماه زحمت میرسید و رنگ ایشان زرد میشد و چون ماه صفر در آید شب اول او یک هزار بلا
نازل میگردد و در دوم دو هزار و در سوم سه هزار و در چهارم چهار هزار و در پنجم پنج هزار و در ششم شش هزار
پس باید که در اول شب شش رکعت نماز بگذارد بدو سلام اول چهار رکعت بیک سلام و باز دو رکعت
بیک سلام و در هر رکعت بعد از سلام فاتحه و اخلاص سه بار بخواند **منقول است** که روزی حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم را در همین ماه صفر وجع پیدا شد و آرزو کرد که اگر از جانب حق عزت مشیت شود
که از دار الفنا بدار البقا ببرم تا دیدار بیچون و بیچگونه او را ببینم دران زمان مهتر جبرئیل علیه السلام آمد و
گفت یا رسول الله خدای تعالی گفت که رحلت شما در ماه ربیع الاول باشد حضرت خوشحال شد و گفت
هرکه آن ماه را بمن نماید من او را مژده بهشت بدهم و آن ثواب تا این زمان باقی ست هرکه آن ماه را
اول ببیند ثواب یابد و هرکه در روز دوازدهم ماه ربیع الاول چهار رکعت نماز میتواند بجا آورد و در هر رکعت
بعد از فاتحه اخلاص سه بار که وفات حضرت رسالت پناه دران روز شده بود **ذکر ماه رجب** رجب
در لغت خدای را گویند چون اول ماه ببیند این دعا بگوید اللهم بارک لنا فی رجب و شعبان و بلغنا الی شهر رمضان
و در شب اول بست رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص یکبار پس چون حضرت
رسالت پناه ثواب این نماز را بغایت بسیار فرمود سلمان فارسی عرض کرد که یا حضرت من میخواهم
که این نماز را همیشه ادا کنم حضرت فرمود این خاصه این ماه است و الا باید که در اول شب هر ماه
میتواند بگذارد سلمان همچنان کرد قال علیه السلام من ادرک الرجب فاغتسل فی اوله و
اوسطه و آخره لا خرج من ذنوبه کیوم ولدته امه **وایضاً** در ماه رجب سی رکعت نماز بگذارد و
دو دو رکعت در اول روز بعد غسل در هر رکعتی بعد از فاتحه قل یا ایها الکافرون یکبار و اخلاص سه بار بخواند بعده
این تسبیح بخواند لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر
اللهم لا مانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولا ینفع ذا الجد منک الجد
دو دو رکعت روز پانزدهم بگذارد و بعد از غسل بقرائت مذکور بعده بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک له

سطر ذکر ماه صفر ۱۱

سطر ذکر ماه رجب ۱۲

تا قدیرا لها واحد صمد الم تتخذ صاحبة ولا ولدا او در روز آخرین بعد از غسل نه ده رکعت
بگذارد بقرائت مذکور و بعده بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک له تا قدیر و صلی الله تعالی علی خیر
خلقه محمد النبی الامی و علی اله و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم برحمتک
یا ارحم الراحمین و در جمعه اول ماه رجب که آنرا لیلة الرغائب گویند باید که تمام شب را زنده دارد و
ایضاً آورده اند که دران شب تمامی ملائکه آسمانها و زمینها بر کعبه مبارکه جمع میشوند و آمرزش آن
کسان از خدا میخواهند که دران شب بیداری می کنند و بطاعت و عبادت مشغول باشند
و در تمام ماه رجب شب معراج پوشیده است باید که همه شبها را زنده دارد و بطاعت و عبادت
حق مشغول باشد اما اتفاق بر آن ست که شب بست و هفتم ماه رجب ست و بیت نشانه او آن
باشد که آفتاب در آن روز بوقت برآمدن شعاع و شعله نداشته باشد و نماز در لیلة الرغائب دو ده رکعت
بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص چهل بار بخواند و در شب معراج صد رکعت نماز بگذارد و در
هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص پنج بار و بعد ازین بدانکه درین سه ماه چون رجب و شعبان و رمضان
این اوراد در بامداد و شبانگاه بخواند اول سه کرت فاتحه و سه کرت اخلاص و سه بار سورة الفلق
و سه کرت سورة والناس و سه کرت کافرون و سه بار آیت الکرسی و سه کرت سبحان الله والحمد
لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و سه کرت اللهم
صل علی محمد و علی ال محمد و علی کل ملک و نبی و سه بار اللهم اغفرلی و لوالدی
کما ربیانی و سه کرت اللهم اغفرلی و لوالدی و للمؤمنین و المؤمنات و چهار صد کرت کلمه استغفر الله
تکرار کند و ثواب این از حد و عد بیرون ست اما باید که در بامداد و در عصر خوانده باشد و ایضاً آمده است
هر که در ماه رجب سه هزار بار این دعا بخواند استغفر الله ذی الجلال و الاکرام من جمیع الذنوب و الآثام
حضرت عزت قسم بخدائی خود یاد کرده است که آن کس را اگر نه آمرزم پس فرزند او نباشم و باید که
در هر روز صد بار بگوید سه هزار حاصل میشود و ایضاً در رجب هفتاد هزار بار این دعا بخواند استغفر الله
ذو الجلال مجمل گوینده این دعا نیز آمرزیده گردد و فضائل ماه شعبان و شعبان در لغت شاخ زدن را
گویند یکی آنکه جمله گناهان او درو شاخ میزند و دیگر آنکه جمله نیکیهای او درو شاخ میزند یعنی سبز
میشود و در اول شب شعبان دوازده رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد فاتحه پانزده بار اخلاص

بخواند آورده اند که عطا کند خدای تعالی او را ثواب دوازده هزار شهیدان و می‌نویسانند مر او را ثواب
دوازده هزار سال عبادت و بیرون آید از گناهان کلی که گویا الحال از مادر زائیده باشد تا هشتاد روز
هیچ گناه ننویسند و در شب پانزدهم شعبان که آن را برات گویند و برات در لغت بیزاری را گویند تا هر که
حرمت این شب را بکند بنماز و روزه و صدقه وغیر ذالک من عبادات الله و او از آتش دوزخ
نجات یابد و برات بمعنی نجات است و بعضے مردم دران شب چراغها و شعلها افروزند عین بدعت
و این روایت در انیس الواعظین مذکور است زیرا که پیغمبر فرموده است کل محدثة بدعة و کل
محدثة ضلالة و کل ضلالة فی النار و شاید که درین شب برنج بخورد با حلوا همراه که ثواب بسیار است
و اگر غسل با این حلوا آمیز دیگ لذتی از لذتهای بهشت یابد و درین شب غسل بکند یک در اول شب
و یک میانه شب و یک آخر شب چنان از گناهان پاک شده برآید گویا که از مادر زائیده و سوره یس را نیز
سه کرت بخواند علی هذا المثال و صد رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص سه بار و
در روز برات در وقت ضحی غسل کند و سی رکعت نماز تا ده سلام ادا کند و در هر رکعت بعد از فاتحه
سه بار اخلاص و این نماز در پانزدهم ماه رمضان نیز ادا کند و در ماه شعبان هر روز صد کرت گفته باشد
این دعا لا اله الا الله ولا نعبد الا ایاه مخلصین له الدین ولو کره المشرکون **ذکر ماه رمضان**
و در عرب رمضان چیز تافته را گویند چون سنگ وغیره پس آنچه بر سنگ تافته و آهن تافته می‌سوزد
بسوزد همچنان این ماه گناهان روزه داران را بسوزاند و درین ماه دروازهای بهشت گشاده شوند
و دروازهای دوزخ بسته شوند و از مقبره مسلمانان عذاب برداشته میشود و چون وقت نماز
شام میشود هنوز جبرئیل شراب طهور آب بهشت را به پیش حضرت رسالت پناه محمد مصطفی صلی الله
علیه وسلم می‌آرد که بنوش حضرت میگوید که امتان من تشنه اند من چون بخورم جبرئیل گوید که شما
بخورید پس خورده شما را برده در شربت امتان شما اندازم تا ایشان شربت روزه افطار کنند
پس هر کرا نصیب از ان پس خورده حضرت شود بیشک آمرزیده گردد و از ظلمت گناهان خلاص
گردد اگر در ماه رمضان دو رکعت نماز ادا کند و در هر رکعت بعد از فاتحه انا فتحنا بخواند تا سال دیگر
کسی را نگاهبان حق تعالی باشد و بعد از نماز ده بار انا انزلناه بخواند و ده بار درود فرستد
حق تعالی حساب بروی آسان کند و در تحفة المذکورین آورده است که امیر المومنین علی

رضی الله عنه روایت میکند که خواجهٔ کائنات علیه افضل الصلوات فرموده است هرکه بگذارد دو رکعت نماز در هر شب ماه رمضان بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص سه بار حضرت فرمود بدان خدای که مرا براستی بخلق فرستاده است به پیغمبری هرکه بگذارد این نماز را بفرستد حق تعالی سوی او بهر رکعتی از ان صد هزار فرشته که بنویسند برای او حسنات و دور دارند از و سیئات و برآرند برای او درختان و بنا کنند برای او شهرها و قصرها در بهشت یاران بطریق تعجب گفتند اینقدر بسیار باشد فرمود آری و خبر این هم بیاید بهر رکعتی هفتاد حج پذیرفته و این نماز را با امامت میگذارند بعد از تراویح اما در قرآن خوانی آمده است که امامت جائز نباشد و دستور القضات آورده است که میتوان با امامت گذاردن زیرا که حضرت رسالت پناه فرمود مر عبد الله بن مسعود را که این نماز را خلف امام بگذار آورده اند که در روز قیامت ماه رمضان صورتی پیدا کند و در زیر عرش بسجده افتد فرمان حق پروشود که ای رمضان چه میخواهی گوید یارب صائمان من محنت بسیار کشیده اند و طاقت دوزخ ندارند ایشان را از دوزخ نجات ده حکم باری تعالی شود که نجات دادم صائمان ترا بعد از ان گوید تشنه اند شراب طهور را بنوشانندش باز گوید گرسنه اند طعام بهشت بخورانندش باز گوید برهنه اند حلهای بهشت بپوشانندش باز گوید پیاده اند براقهائی بهشت پیش ایشان بیارند و سوار کنندش باز گوید بار دیدار چون تو میخواهند خوش که من دیدار خود را وعده کرده ام مر ایشان بعد از ان راضی شده سرو ار

مسئله در دستور القضات آورده است که اگر مصلی در نماز نفل سهو شود سجده بر و لازم گردد

ذکر چند نمازی که محلش از یاد رفته بود الحال بیان کنم و در عشره مبشره آمده است هرکه بگذارد در شب عاشوره دو رکعت نماز در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص سه بار و بعد از فراغ سبحان الله العظیم هفتاد بار بگوید برگرداند حق تعالی گور او را از نور تا نفخ صور و نیز گفته اند هرکه بگذارد شب عاشوره چهار رکعت نماز در هر رکعت بعد از فاتحه آیت الکرسی اخلاص و معوذتین دوگان بار بخواند بعد از فراغ صد بار اخلاص بخواند بنا فرماید خدای عز و جل او را در بهشت هزار در هزار شهری و در هر شهرے هزار در هزار کوشکے و در هر کوشکے هزار در هزار خانه و در هر خانه هزار در هزار تخت و بر هر تخت هزار در هزار فرش و بر هر فرشے حور عین نشسته باشد و مراد از هزار در هزار ضرب است یعنی هزارها امیر المومنین علی رضی الله عنه گفت که پیغمبر فرمود علیه الصلوة والسلام هرکه بگذارد شب عاشوره دوازده رکعت

در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص یکبار ثواب بسیارست و الضیا نماز های لیلة الرغائب و آن
جمعه اول شب از رجب و ثواب آن و راوراد مذکورست که اول شب پنجشنبه ماه رجب را احن وقت
گویند و در آن شب تصدق و خیرات بغایت نیکو است و در روز پنجشنبه روزه دارد و بعد از نماز شام
جمعه اول که آنرا لیلة الرغائب گویند و از ده رکعت به شش سلام بگذارد و بخواند در هر رکعت بعد از
فاتحه انا انزلناه سه بار و اخلاص ده بار بعد از فراغ هفتاد بار بگوید اللهم صل علی محمد النبی
الامی و علی آله پس سجده کند و بعد هفتاد بار بگوید در سجود سبوح قدوس ربنا و رب الملائکة والروح
بعده سر بردارد و هفتاد بار بگوید رب اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم فانک انت العلی العظیم بار دوم
باز سجده کند باز هفتاد بار سبوح قدوس ربنا و رب الملائکة والروح بگوید بعد این عادت
نماز سنت بامداد بخواند اللهم اجعل لی نورا فی قلبی و نورا فی سمعی و نورا فی بصری و نورا
فی شعری و نورا فی بشری و نورا فی لحمی و نورا فی دمی و نورا فی عظامی و نورا فی بین
یدی و نورا خلفی و نورا من یمینی و نورا من شمالی و نورا من فوقی و نورا فی تحتی اللهم
زدنی نورا و اعطنی نورا و اجعل لی نورا انک انت صاحب النور برحمتک یا ارحم الراحمین
و حاجت خواهد بتیک بر آید بفرمان الله تعالی ایضو در اوراد مذکورست که قبل از افطار
روز پنجشنبه باید که دو رکعت نماز بگذارد و در هر رکعتی بعد از فاتحه آیت الکرسی و معوذتین یگان بار
ثواب بسیارست و در بیان شب استفتاح در تحفه شامی مذکورست هر که شب پانزدهم رجب
بست رکعات نماز بگذارد و بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص یکبار چندان ثواب است
که در تحریر نگنجد و برابر هر رکعت ثواب نبی مریم و عیسی صلوٰة الله علیه یابد و از گناهان پاک شود
و در بیان نماز شب معراج در تحفة المنذکورین مذکورست هر که بگذارد شب بست و هفتم
ماه رجب شش رکعت در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص هفت بار و از خدای تعالی حاجت
خواهد بر آورده شود و ثواب بست حج یابد و ثواب عتق سی و سه برده بیابد گویا مانند کوه زر
صدقه داده باشد و در روز قیامت با مان حق تعالی باشد و در تحفه شامی آمده است
که رسول علیه السلام شب معراج برابر انبیا علیهم السلام دو رکعت نماز گذارد و در اول رکعت
بعد از فاتحه الم تر کیف تا آخر و در دوم لایلاف تا آخر خواند پس هر که این نماز بگذارد ثواب انبیا

بايد كه در تحرير و تقرير نگنجد و در تحفة المذكورين آمده است كه پيغمبر فرموده عليه السلام هر كه بگذارد
شب عرفه دو ركعت نماز و بخواند بعد از فاتحه هر چه خواهد حق تعالى حاجت او روا كند و روز قيامت
او را نجات دهد و در اوراد مذكورست كه هم درين شب چهار ركعت نماز بگذارد و در هر ركعت بعد از فاتحه
اخلاص و معوذتين يگان بار بخواند و بعد از فراغ كلمهٔ تمجيد بخواند ثواب بسيارست و در شب عيد الضحى
و در ماحين مذكورست ابو هريره رضي الله عنه گفت كه پيغمبر عليه السلام فرموده هر كه بگذارد در شب عيد الضحى
دوازده ركعت نماز بگذارد و در هر ركعتى بعد از فاتحه آيت الكرسى يكبار و اخلاص پنج بار بيرون آيد از
گناهان چون مار از پوست و بنويسند براى او هفتاد ساله عبادت و بنا فرمايد مر او را در جنت الفردوس
هزار شهرى و در هر شهرى هزار خانه و روا گرداند خداى تعالى او را ده هزار حاجت و ثواب نماز زوال كه در
ابتداى نوافل گفته ام بايد در تحفة الاخيار مذكورست كه عطا كند خداى او را بهر موئى كه
در تن اوست قصرى در بهشت از مرواريد سفيد و از دنيا بيرون نرود تا جاى خود در بهشت نه بيند
ذكر احكام سفر اول چون كسى عزم سفر كند بايد كه چهار ركعت نماز بگذارد بعد از تحيت وضو در هر ركعت
بعد از فاتحه اخلاص چهار بار و بعد از سلام صد بار درود فرستد و سر بر زمين نهد و دعاى طير بخواند
و اين دعاى طير را امام اعظم رضي الله عنه در هر شب ميخواند و خواننده اين دعا را ثواب همان مرغ روزى
شود و نوشته شده فى ادعيات و چون بسفر رود اهل بيت را بحق تعالى بسپارد حق تعالى تا آمدن او اهل بيت
او را سلامت دارد حكايت چنان آورده اند كه شخصى عزم سفر كرد چون روان شد زن او حامله بود گفت
حمل ترا بخدا سپردم و چون از سفر باز آمد زن خود را مرده يافت گفت بار خدايا پيغمبر شما دروغ نگفته بود كه هر كه
اهل بيت را بخدا سپارد سلامت يابد زن من وفات شد چگونه است هاتفى برو آواز داد كه آرى پيغمبر
دروغ نفرموده است شما حمل را بخدا سپرده بوديد نه زن را برو گور او را شگاف كن چون آن شخص
گور را شگاف كرد زنش مرده و فرزندش زنده بود و شير ميخورد و چون پاى در ركاب نهد سورهٔ
كافرون و اخلاص و فلق و الناس را بخواند و بجانب يمين بدمد باز بخواند بجانب شمال بدمد باز
بخواند بجانب مشرق بدمد باز بخواند بجانب مغرب بدمد حكايت آورده اند كه سوداگرى هر شب
همين چهار سورت بخواند و بچهار جانب ميدميد يكى شب فراموش كرد همدران شب دزدان در تاختند
و مالش را غنيمت بردند و همان سالار را گفتند كه اى سالار كاروان شما را چه قدرت بود كه در هر شب

وسیم مرحله منزل و قلعه است میکردی بیادش آمد گفت آری بدبختی امشب همان او را فراموش
کردم که قلعهٔ من همان بود و چون کس بسفر رود باید که تنها نرود و دو کس نیز نرود که ثالث ایشان شیطان
میباشد باید که سه کس برود که رابع ایشان حق تعالی ست و باید که در میان دو مسافر و سه و بیشتر
یکی را بادشاه کنند و حکومت او را قبول کنند **حکایت** آورده اند که روزی شیخ معین الدین حسن
سنجری قدس الله سره العزیز با شیخ عثمان هارونی که مرشد او بود در سفر بودند شیخ عثمان هارونی
گفت که حدیث نبوی چنین ست که دو کس در سفر روند یکی را بادشاهی قبول کنند شیخ معین الدین
گفت شما بادشاه باشید و من خادم جای مصلا و آفتابه او را گرفت و راهی شد چون شب شد باران
باریدن گرفت شیخ هارونی در خواب رفت و شیخ معین الدین چادر خود را بر سرش گرفت و استاد
چون علی الصباح شیخ هارونی بیدار شد حال چنان دید گفت شما را چه بود که در تمام شب محنت کشیدید
گفت خدمت بادشاه را چنان میتوان بجا آورد شیخ دعا کردش در حال صاحب باطن علوم اولین و آخرین
شد و مسافر را باید که در سفر جای مصلی و آفتابه و مقراض و استره بخود همراه داشته باشد و مسافر را
باید که در سفر نیت سفر محض و نیت خاصیت و حسن الظن بوده باشد تا به نیت نیک خود نگاه داشته حق
تعالی شود چنانکه آن سوداگر که حسن الظن با آن زن کرده بود و بدرست نعمتهای بهشت مشرف شد و آنچنان
بود **حکایت** کرده اند که در زمانه ماضی دزدی بود بدزدی مشهور که تمام آن ولایت از بیداد وی بجان
رسیده بودند شبی بدزدی میرفت گذرش بمقصوره بیوه زنی افتاد که خود بعبادت الله تعالی
مشغول بود و فرزندانش بگریه و فریاد که ای مادر از گرسنگی مردیم و این شب سوم است که ما گرسنه
ایم بیوه زن **گفت** ای جان مادر فردا انشاء الله تعالی در بازار بگردم اگر جای مزدی یابم بیارم برای شما
درهم و الا مدد و نیره و فقر کرده بیارم چیزی را چون دزد این سخن بشنید آتش شفقت در دلش اثر کرد که عاجزه
با این عجز عبادت تبارک و تعالی میکند و من با چو این قوت عصیان میکنم اما چون در خانه چیزی
ندارم فاما جای دزدی کرده بیارم و با این بیوه زن بدهم در حال رفت و در خانه جهودی در آمد
مال چیزی اندک آورده گرفته زود و بر آمد و در خانه آن بیوه زن رفت بیوه زن گفت کیستی گفت
فقیرم برای شما چیزی آورده است پس آنرا بدو داد و او پیش توبه کشید که من بعد دزدی نکنم اما یک
فکری داشت که بدان آن بیوه را نیز بیارم و با این بیوه زن بدهم و آن جهود آگاه شده بود که دزد چیزی برده است

باز خواهد آمد نشسته بود چون ورند در آمد گرفتندش فی الحال کشتند و در دریا انداختند قضارا چون ورند
در دریا بود ناگاه دریا او را بر کناره انداختندش اتفاقاً کاروانی دران ناحیه بود فرود آمد سالار
کاروان مردی پارسا بود نماز جنازه بجای آورده و کفن کرده دفن کردند چون کاروان کوچ شود
و دور تر رفت سالار کاروان گفت که صیرفی مت یعنی همیان من همراه مرده در گور دفن کرده شد
همراه یک نفر برگشته آمد و گورش را شگافت کردند او را نیافتند اما بجانب مغرب روزنی شده بود
دران گبر سالار گفت من درین روزن در روم نفر منعش کرد منع نشد چون سر در روزن کرد سرای و ولایتی
بر آمد و آن ورند را بر تختهای بهشت که شکل زبرجد یا یاقوت بود نشسته و دید مغنی سرود با ان در پیشش نشسته و
یک حور عین در پهلوش نشسته و کاسهٔ شراب بر دست چون سالار را دید گفت مرحبا خوش آمدی
بیا و این امانت خود را بگیر همیان را بدو داد و گفت برو سالار گفت قصهٔ خود را بگو که بچه سبب بدین
درجه رسیدی ورند گفت روزها بر شما بسیار خوار گذشت سالار گفت اندک بگو در حال اندک چه
و بیر شود ورند قصهٔ حال خود از اول تا آخر گفت چون سالار برخاست ورند گفت برای چه میروی
دنیا اندک مانده است سالار گفت درین ساعت در آمدم چه گذشته باشد ورند گفت اگر قدح را
نوشیده می بودی هرگز بیرون نرفتی چون سالار بر آمد نه اسب و نه نفر بود و دران ولایت همه خرابی و
ویرانی پیدا شده بود سالار ازان بر آمد بیرون مردمان را میدید از کاروان می پرسید که کاروان
فلان کس بتجارت رفت هیچ کس خبر نداد چون بدر شهر رسید پرسید که کاروان فلان کس بتجارت گفتند ای که
درین ولایت الحال راه گذر کاروان نیست و آن فلان سالار را شنیدم که در قبر در رفته و بیرون نیامد
گفت آن سالار منم چون عالمان حساب کردند سی صد و نه سال گذشته بود. چون مسافر از سفر باز آید
باید که روز بیاید در خانه و در شب نیاید و بهتر آنست که اول بمسجد رود بعد ازان بخانه رود و چون
در خانه برسد اهل بیت را سلام دهد والضیا چون عروس را در خانه آرد باید که پایهای عروس را
بشوید و آن آب را در چهار گوشه بنید ازد برکت و افزونی دران خانه پیدا شود و باید که پیش از
خواب رفتن طهارت بکند و یک طرف چادر او بر زمین اندازد و دیگر طرف بر سر عروس باشد و بر ان
تحیت وضو بگذارد و بعد ازان در خواب رود بعد ازین معلوم باد ای فرزند که نمازهای نفل و دعا
و اوراد بسیار است اگر زیاده میخواهی در دیگر کتابها ببین اما این قدار خواندن فرا مرا د فقیر

بعد بالتماس شما در تحریر آوردم و زیادت از اورا و خود ننوشتم زیرا که آورده اند هر کاری که ناصح و
واعظ خود نکند آن وعظ و نصیحت او کسی دیگر استقامت پیدا نمیکند کقول الشاعر أمرتك الخير
لکن ما ائتمرت به و ما استقمت فما قولی لك استقم آورده اند که روزی زنی کودک خود را در پیش
امام یوسف آورد و گفت یا امام فرزند من شکر میخورد و از بسیاری شکر خوردن زحمت پیدا کرده است
مدعی او دعا کن تا ورش از آن برگردد امام گفت که بعد از یک هفته اورا در پیش من آور چون بعد از
هفته آورد و ل کودک از آن برگشت یاران گفتند یا امام روز اول چرا دعا نکردید گفت در آن روزها
من نیز شکر میخوردم دعای من در و اثر نمیکرد و الحال چون از شکم من بر آمد دعای من قبول شد بدان
ای عزیز در رساله شیخ فریدالدین عطار قدس سره خواندم که شب و روز خلیفه یکدیگر اند در حکم
حق که اگر اوراد شب فوت شود در روز میتوان بجا آورد و اگر روز فوت شود در شب میتوان
بجا آورد و باید که در وقت بیدار شدن از خواب وقت صبحدم و در وقت رفتن در خواب
و وقت خفتن باید که سر کلام خود را کلمهٔ طیبه و غیره من الادعیات کند آورده اند چون کسی از
خواب بیدار شود و زبان خود بکلمه و دعا گویا دارد و در شب روز بغفلت باشد باز بوقت خفتن اسم الله
بر زبان راند آنچه در میان است همه آمرزیده شود و اگر اول و آخر سخن زشت باشد همه ادعیات قبول
نشود و اختلاف در آن است که اگر در اوراد زیاده و کم شود بقول امام شافعی هرچه شود قبول شود و
بقول امام ابوحنیفه رضی الله عنه باید که از آن ماثور نه کم کند و نه زیادت زیرا که اوراد بمثال آن است
که کسی کسی را گنجینه نشان دهد که در فلان موضع زیر فلان سنگ گنجینه است پس اگر آن کس بعین همان
سنگ را از جای بجای کند گنجینه بیابد و الا محروم ماند و اگر در نماز زیاده و کم شود باید که سجده سهو
بجا آرد ذکر سجده سهو بدان ای عزیز که سجده سهو در نماز بسیار جای واقع میشود اما عوام را
ازین معنی خبر نیست و در **قدوری** آورده است که سجده سهو واجب میشود به زیاده کردن در نماز
چیزی را و یا به نقصان کردن در نماز چیزی را پس زیادت بر پنج اسم مسمی است تقدیم رکن تاخیر
رکن تکرار رکن تاخیر واجب تکرار بی محل و نقصان را نیز نام است چون ترک واجب پس بوجود
این اشیا اگر بسهو واقع شود سجده سهو بیارد و اگر عمدا کند سجده سهو لازم نگردد و نماز درست باشد
اما نقصان اگر بار دیگر ادا کند نمازش روا باشد اول بیان تقدیم رکن تکبیر تحریمه گویان برکوع خمیده باز

در بیان سجده سهو ۱۲

گردد و تحریمه اول باطل نشود زیرا که وقت تحریمه قیام نیست اما اگر تحریمه بست در حال قیام و قراءت
فراموش کرد و برکوع آمد باید که برگردد و قراءت بخواند در رکوع باز دوم کند سجده سهو باید و اگر رکوع را ترک
آرد باسجود برود نمازش فاسد شود زیرا که ترتیب او فرض است **بیان تاخیر رکن** چون قراءت تمام
کند و بمقدار سه بار گفتن تسبیح تاخیر کند بعد از آن برکوع آید سجده سهو آرد و علی هذا المقیاس اگر از رکوع
بالا شود در قومه رفت و تاخیر کرد نیز سجده سهو آرد و علی هذا المقیاس اگر در جلسه تاخیر کند سجده سهو آرد
و در قاعده اول اگر اللهم صل گفت سجده سهو لازم نیاید و اگر اللهم صل علی محمد و
علی آل محمد گفت سجده سهو لازم شود که تاخیر رکن حاصل میشود و چون از سجده برخیزد
باز گردد سجده دوم بجا آرد بقیام برود و اگر دانسته بود در میان قراءت خواند اگر از سهو است
سجده سهو آرد و اگر عمدا کند نمازش نقصان پذیرد و در بیان تکرار رکن چون رکوع را دو کرت کند
سجده سهو لازم آید و اگر سجود را سه کرت کند نیز سهو واجب آید و در بیان تاخیر واجب چون بعد از ثنای و
تعوذ بخواند اما بمقدار گفتن سه تسبیح تاخیر کند بعد از آن فاتحه بخواند سجده سهو لازم آید و اگر میان فاتحه
و سورت مکث کند نیز سجده سهو لازم آید و اگر تکرار کند فاتحه را بی تفصیل اگر در دو رکعت اول است
سجده سهو لازم شود که واجب او یکبار خواندن است و اگر در رکعت آخرین تکرار کند لازم نیاید زیرا که
مخیر است میان خواندن و ناخواندن و یا با تفصیل خواند در رکعتین اولین چون فاتحه خواند و ضم
سوره کرد و باز فاتحه خواند و ضم سوره کرد سجده سهو لازم نیاید گویا طول قراءت کرده باشد
و تاخیر سلام چون قعده اخیره تمام کند و سلام ندهد و برخیزد سجده سهو لازم آید و اگر قعده اخیره تمام
و برخیزد و پندارد که مگر قعده اول است تا رکعت دوم را بسجده مقید کرده است بنشیند سلام دهد
سجده سهو آرد و اگر مقید کرد بسجده باید که یک رکعت دیگر بکند که دو رکعت نفل شود و آن چهار
اول فرض و سجده سهو آرد و اگر در قعده اخیره ننشیند و برخیزد اگر رکعت دیگر را مقید نکرده است بنشیند
و قعده تمام کند و سجده سهو آرد که تاخیر رکن شده است و اگر مقید کرد بسجده باید که یک رکعت دیگر هم
بگذارد تا همه نفل شوند و فرض از سر گیرد ۵ **بیان قراءت بی محل** چون بجای تشهد فاتحه خواند
و یا بجای قنوت سوره خواند چون اخلاص و غیر ذلک و اگر تشهد تکرار کند و یا قنوت را تکرار کند
سجده سهو لازم نیاید زیرا که جای دعاست گویا که دعا را مد از کرده باشد اما چون تشهد بجای

فاتحه خواند اگر در رکعت اول بخواند سجده سهو لازم نباید که در محل ثنا ست پس این را هم ثنا گفته باشد
و اگر در رکعت دوم بخواند سجده سهو لازم آید زیرا که در محل دعا نیست و اگر در رکعت سوم و چهارم
بخواند سجده سهو لازم نباید زیرا که مصلی در آن دو رکعت مخیر ست ان شاء قرا و ان شاء سکت و نسیان
ترک واجب چون در رکعت اول نخواند و در آخرین بخواند سجده سهو لازم آید زیرا که قرائت در
دو ای اول واجب بود بدانکه قرائت فاتحه هم فرض ست و هم واجب و فرض بدان معنی که سورت
قرآنست و واجب بدان معنی که واجب است که از تمام قرآن اول بخواند چنانکه تکبیر تحریمه را فرض است
که شروع کند بیک نام از نامهای خدای تعالی چون الله اجل و الله اعظم و غیر ذلک اما واجب
آنست که الله اکبر گوید که لفظ تکبیر واجب ست پس اگر ترک کند فاتحه را و چیزی دیگر بخواند و یا لفظ
تکبیر را اسم دیگر بگوید سجده سهو لازم شود و اگر فاتحه پیش از سورت نخواند نیز سجده سهو لازم شود و اگر ضم نکند
سورت باید نیز سجده سهو لازم شود و اگر ترک آرد قعده اول را نیز سجده سهو لازم شود و اگر فراموش کرد و برخاست
بقعود نزدیکست بنشیند و سجده سهو آرد و اگر نزدیک بقیام است باید که نه نشیند و اگر نشسته است هم سجده سهو لازم شود
و اگر نه نشسته است هم سجده سهو لازم شود و ترک تشهد در قعده اول یا در هر دو قعده نیز سجده سهو لازم شود و تعدیل
ارکان اختلاف ست چون در رکوع و سجود آرام نگیرد بقول امام اعظم سجده سهو لازم نشود و بقول امام محمد لازم شود
و بقول امام ابو یوسف و شافعی نماز از سر گیرد که تعدیل بقول ایشان فرض است مسئله ترک دعای قنوت در وتر سجده
سهو لازم شود و ترک بلند خواندن امام را در نماز جهر سجده سهو لازم شود و اما منفرد مخیر ست و نیز در ترک آهسته خواندن
امام را در نماز سر سجده سهو لازم شود و امام را و مقتدی را و سهو مقتدی لازم کننده سهو نیست نه بر امام و نه بر وی بدانکه در تحفة
الاسلام آورده است اگر کسی را در قعده اول شک شود که قعده اول است یا آخر گوید آخرست باز
گوید اول است پس گویا که بمثال مقدار ثلث تسبیح شده سجده سهو لازم شود و در ترک
تکبیرات عیدین از زوائد در رکوع اختلاف ست اما اصح آنست که سجده سهو لازم شود از جهت بسیاری
مردان در مسجدان که جماعت یا هم و با ایشان بدان ای عزیز اگر ازین بسیار سهو که بر یک
از ایشان سجده سهو لازم میشود یکی در نماز صادر شود یا همه بیاید برای همه همین دو سجده کافی است
چنانکه کفارت صیام رمضان اگر یک روزه افطار کرده است عمداً یا همه را یک کفارت لازم میشود و
سهو هم باید که سجده سهو از نماز نیست تا اگر در حین همین دو سجده کسی بدو اقتدا کند آن کس مقتدی گردد

وقال علیه السلام الانسان مرکب من الخطأ والنسیان پس اگر کسی را در نماز نسیانی و سهوی واقع شود
نماز او نقصان شود و آن نقصان را بدین دو سجده بربندد و ازین جهت سجده را جبر نقصان گویند
و جبر بربستن را گویند چنانکه جبیره شکسته بسته را گویند و حق را نیز جبروت گویند و جبروت آنرا گویند که لا
ممکن را ممکن گرداند اگر معلومات قدیمه حق بود اما در مقام احدیت چون سایر صفات عین ذات یگانه اند
پس لاممکن را ممکن کرد و از اینجا جبر کرده بممکنیت روی نمود پس جبروت نام یافت و چون بنده از نماز
فارغ شود دست بردارد و آنچه دارد از حاجات دینی و دنیاوی بخواهد خاصیت آدمی آنست که
از هر چیزی خواهی بخشم گیرد خاصیت حق آنست که از هر چیزی نخواهی قهر کند والله الغنی وانتم الفقراء
و گفته اند که الدعاء سلاح الانسان و دعاء للایمان و دعاء للسلطان و این مناجات را اکثر خوانده اند که دوازده
اولیاء اشارات از عربی بفارسی آورده است چون بایزید بسطامی و ابوالحسن خرقانی و معروف
کرخی و غیرهم است بسیار ثوابست و ثواب این از حد و عدد بیرون است بسم الله الرحمن الرحیم
الهی ملکا پادشاها ببنای رحمت خود ما را نگر خداوندا ظاهر و باطن ما را در زیر بنای خویش
جمع دار الهی فقر و پریشانی و سرگردانی از راه ما و از راه جمیع مسلمانان دور گردان عفو و عافیت
قرین وقت ما گردان الهی سعادت و رغبت سابق و فواید ما گردان الهی ما را بما گمار ما را از شر ما
نگاه دار هر چه بنده بخشی دینی و برضای خود شش قرینی بخشی الهی ما را از یاد خود معزول مکنی و
بغیر خود مهجور مکن و بغیر خود مشغول مکن اگر به سپی حجت ندارم اگر بگیری طاقت ندارم و اگر ببخشی
طاقت ندارم از ... ذلت از تو عطا و رحمت ای قدیم لم یزل ای عزیز بیبدل اللهم
اصلحنا واصلح فساد اقوالنا واصلح فساد افعالنا واصلح فساد اعمالنا واصلح فساد
قلوبنا واصلح فساد حسدنا واصلح فساد ولایت امورنا واصلح فساد بیننا وبینک
یا مصلح یا مصلح الصالحین المخلصین ویا خیر الناصرین برحمتك یا ارحم الراحمین
قال علیه السلام الدعاء مخ العبادة یعنی دعا کردن مغز عبادت است آورده اند
که چون بنده مومن دو رکعت نماز بگذارد و از حق تعالی حاجت نخواهد حق تعالی را غضب کاینه شود
می فرماید تا همان نماز او را بروی او زنند که مرا غنی و خود را فقیر ندانسته است و در لباب الاخبار
آورده است که پیغمبر علیه السلام فرمود که حق تعالی وحی کرد بسوی من که یا محمد هر آن بنده مومن

که بعد از حاجت الشافی است با شند مرا جفا کرده باشد و اگر استنجا کند و وضو نکند نیز جفا کرده باشد و اگر وضو کند و دو رکعت نماز نکند مرا جفا کرده باشد و اگر نماز کند و دعا نکند و حاجت نخواهد مرا جفا کرده باشد و اگر حاجت بخواهد و مادر و پدر او را اجابت نکنند مرا جفا کرده باشد چون همه چیزها بجا آرد و اگر من او را و مادر و پدر او را نیامرزم و حاجتش روا نکنم من جفا کرده باشم او را بعد ازین بدانکه کلمهٔ طیبه عقب هر نماز گفتن سنت رسول الله است و بعضی مردم منع میکنند امام اعظم رحمة الله علیه فرموده است او دلیل کافی الویل لهم و لمن تبعهم که ایشان روافض اند و فی شمائل البیهقی سئل عن ابی حنیفة رضی الله عنه من الذین یمنعون من کلمة الطیبة بعد الصلوة المکتوبة فقال هم الروافض لان فی هذا الشرک لان رسول الله صلی الله علیه وسلم قد کان یجهر مع اصحابه الکلمة الطیبة بعد الصلوة المکتوبة متصلا اما بعد اداء الدعاء فهو ضعیف و فی بستان النوازل فی بابه ذکرها ایضا کذالک فی شرح الکرخی من قال لا اله الا الله ثم تنفس بغیر حاجة ثم قال الا الله یصیر کافرا ایضا فی مفید المستفید الا ایضا معنی را و در تحفة الفقهاء چنان گفته است که اگر الا الله مطلق نگوید کافر شود و الا کافر نمیتوان گفت و فی شرح النوازل البرهانی من باب الاذکار سئل ابن عمر رضی الله عنه بقول الکلمة الطیبة بعد اداء المکتوبة متصلة قال مرة یغفر الله ذنوبه و بمرة الثانیة اعطاه الله تعالی ثواب الانبیاء علیهم السلام و بمرة الثالثة اعطاه الله ثواب الملائکة و فی فتاوی الخانیة من قال لکلمة الطیبة بعد اداء المکتوبة فی الروایة یکفر و فی روایة لا یکفر لکن یاثم هذا الخلاف اللسان و فی فتاوی العلیا فی هذه الروایة مخالفة الاصول و الفروع لا یقبل احد من المسلمین لان هذه الکلمة لو قال بها کافر یصیر مسلما فکیف یصیر المسلم کافرا بهذه الکلمة و از تفسیر محیط نقل است که از رسول الله صلی الله علیه وسلم یار از فرمود که نماز شما بهشت اگر حضور دل اگر شود قبول افتد و الا مردود باشد لقوله علیه السلام لا صلوة الا بالقرأة و لا صلوة الا بفاتحة الکتاب و لا صلوة الا بالجماعة و لا صلوة الا بحضور القلب فسأل ابوبکر و علی رضی الله عنهما فکیف حال امتک یا رسول الله فقال علیه السلام لا تقبل الصلوة عند الله و لا یوصل الی الله ابدا صلوة احد من امتی الا یؤدی بحضور القلب او قال بعد الفریضة کلمة الطیبة یا التسمیة متصلة عفی عنه ما مضی فی قلبه بغیر الحق قبل الله کصلاة تکمله فی اوحی الله تعالی الی یا محمد لا اقبل الصلوة لاحد الا من قال

بعد کل فریضة کلمة التقوی بالتسمیة متصلاً قبل السنة الصنا حاکیا عن الله تعالی یا محمد
لا قولی ولا امری الیک الا بسم الله الرحمن الرحیم کالاسلام والایمان والصلوٰة والصوم
والذبح والطاعات والعبادات والتعلیم والتلقین ولو قال بالابتداء لکل واحد
منهن ثبت الایمان والاسلام پس امام اعظم فرمود رضی الله عنه وانا واگاه باشید که بی تسمیه
طاعات وعبادات روا نیست عند الله ورد است عند الناس پس شخصی استاده شد وگفت یا امام
المسلمین که بعضی از طالبان علما میگویند که بعد از نماز کلمهٔ طیبه نگویند دلیل ایشان آنست که هر که نماز را ادا کند
از گناهان پاک گردد پس گفتن کلمه هیچ حاجت که کلمه گفتن در آغاز اسلام فرض ست در اول بار نه
در هر بار پس باید عبادت نماز ست کار را برای چه میگویند اگر چیزی فرو گذاشته باشد و نماز چه
نزدیک ست که کلمه گویند بسم الله الرحمن الرحیم ثبوت وحدانیت وایمان ست هرگاه که بعد از ثبوت نفی
کنند کافر گردد و یا امام ما بعد از نماز کلمه گوییم یا نه و بر سر کلمه بسم الله گوییم یا نه ابو حنیفه رضی الله عنه با قهر
سخت گفت ای مردان اگر تو بگفته ایشان عمل کرده تو نیز کافر شده زیرا آنچه ایشان کافر شده اند و از
امر خدا و رسول خدا بیرون شده اند پس برادر شیطان گشته اند تو از سر مسلمان باش و تو بکن که کلمه گفتن
در شب و روز فرض ست غیر معین و بعد از فریضه فرض عین ست لقوله تعالی والزمهم کلمة التقوی
و بسم الله گفتن بر سر کلمه فرض علیحده ست و کلمه تقوی مراد است از بسم الله بر سر کلمه تقویت ایمان
ایمانست لقوله تعالی واذکر اسم ربک تسبیح بالمعنی ولا انکار معنی تسبیح مراد است و از اسم الله بر سر عبادت که با بسم الله
است قبول افتد بشنوید بی بسم الله در شک ست و معنی کلمه بسم الله آنست که نیست خدای
موجود مگر معبود بحق و محمد فرستاده اوست و با بسم الله متصل آنست که آغاز کردم اسلام و ایمان را
بنام خدای که انعام او عام ست و مومنان و کافران و جمیع خلایق را درین جهان بخشاینده
و در آن جهان مومنان را نه کافران را و نیست شایان عبادت مگر خدای معبود که اوست رحمن
و رحیم و در قرآن هزار و چند جای اول اثبات بعده نفی است چون الله لا اله الا هو الله الذی لا اله
الا هو الرحمن الرحیم و آنچه گفته بودند که نماز عبادت است و کلمه نیز عبادت چون بگذارد ن نماز
پاک شود عبادت کلمه قبول افتد لقوله علیه السلام ان الله طیب لا یقبل الا الطیب

مسائل شتی بدانکه در عوارف المعارف آورده است که [illegible] رسالت پناه فرموده است صلی الله علیه

وسلم چون بیافتند هر کلی از شما را حاجتی پس بگذارید دو رکعت نماز را در رکعت اول بعد از فاتحه
قل یا ایها الکافرون یکبار و در رکعت دوم اخلاص سه بار بعد از فراغ این دعا بخواند بی‌شک
بر آورده گردد دعای استخاره اینست اللهم انی استخیرک بعلمک واستقدرک بقدرتک
واسالک من فضلک العظیم فانک تقدر ولا اقدر وتعلم ولا اعلم وانت علام الغیوب اللهم
ان کنت تعلم ان هذا الامر باید که آن حاجت بعینه بیارد خیر لی فی دینی ومعاشی وعاقبة امری فاقدره لی
ثم بارک لی الخیر حیث کان ثم رضنی به و شیخ ضیاء الدین ابو النجیب سهروردی روایت
کرد که جابر گفت رضی الله عنه که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم این دعای استخاره یاران
خویش را تعلیم میکرد چنانکه کسی صورت قرآن را بکسی تعلیم بکند تا در زیر و زبر و ضم کسی غلط نخواند ذکر
احوال مرده بدانکه مرده را در لحد میتوان نهاد که امام اعظم ابو حنیفه رضی الله عنه فرموده اللحد لنا والشق
لغیرنا و لحد آنست که بطرف قبله یک جانب گور را پاره کنند و شق آنست که گور را در میان پاره کنند
آنرا سامی گویند پس بقول امام اعظم لحد میتوان کرد که سامی بقول امام شافعی سنت و چون مرده را
در قبر نهند باید که اول روی او برهنه کنند و کفن دور کنند تا قبر خود را ببیند بعد از آن بپوشد در روی حضرت
رسالت پناه را عبد الله بن عباس برهنه کرده بود گفت چون باز کردم لبان مبارکش می جنبیدند
چون گوش خود را نزدیکش بردم امتی امتی می گفت و دستهای مرده بر سینه ننهند بلکه دراز کنند و تمام
مرده را بپهلوی راست بگردانند و اگر آیتی از کلام الله بخواند و بر خاک بدمد و در لحد اندازد هر ذره
از آن خاک چراغ نورانی شود و قبر او کشاده گردد و چون او را دفن کنند باید که اول بطرف سرش
بنشیند و سوره یس بخواند بطرف پای نشسته سوره تبارک الذی بخواند اگرچه مستحق عذاب باشد
آمرزیده گردد منقول است هر که این سوره را یکبار بخواند از عذاب مرده آمرزیده گردد و اگر دو کرت
بخواند تمام اهل مقبره آمرزیده گردد و اگر سه کرت گوید هر چند مردگان که بعد از آن میرند و دران مقبره
دفن کنند همه آمرزیده شوند و اگر از جهت مادر و پدر بخواند نسبت با هر چند ناخشنود شوند و هر چند بیگانگان
باشند آمرزیده شوند و دعا اینست بسم الله الرحمن الرحیم اللهم صل علی محمد ما دامت الصلوة
وصل علی محمد ما دامت البرکات وصل علی اسم محمد فی الاسماء وصل علی روح محمد فی الارواح
وصل علی نفس محمد فی الانفاس وصل علی قبر محمد فی القبور وصل علی تربت محمد

مطلب دعای استخاره ۱۴۵

مطلب بیان احوال مرده ۱۴۵

فی التراب و صل علی روح محمد فی الارواح و صل علی قبر محمد فی القبور و صل علی جسد محمد فی الاجساد و صلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین و فضل سوره فاتحه اینست که چهار کرت بخواند و سوره اخلاص دوازده بار که ثواب بسیار است و ده کرت بسم الله الرحمن الرحیم بخواند آورده اند که روزی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بر مقبره گذشت در آن مقبره یک کس را نهایت عذاب سخت بود حضرت رسالت پناه غمگین شدند جبرئیل آمد و گفت که یا حضرت ده کرت بسم الله الرحمن الرحیم بخوان چون حضرت خواند در حال عذاب از وی برگرفته شد و فی الحال ده حور پیش او نشستند حضرت آن حوران را پرسید که شما کیانید گفتند یا رسول الله برکت تسمیه شما آمده ایم تا روز قیامت با او همراه ایم و در عرصات و در پل صراط نیز همراه ایم و چون از پل صراط در گذرد او را به چشمه رحیق بشوئیم و بموهای خویش او را بیفشانیم و از ان هر دی باران که قطرهٔ آب بچکید از قطره حوری پیدا شود و آن همه از وی باشند و ایضاً حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بی بی خدیجه را بخواب دید و گفت از جهت شما چه عمل بکنم گفت بسم الله الرحمن الرحیم بسیار بخوان و ده بار کلمه طیبه بگوید بر سر قبر بهتر است آورده اند که عبد الله بن عمر رضی الله عنهما چنان حکم بود که چون کسی می مرد میفرمود تا تمام قرابات و عزیزان او جمع شوند و از جهت آن مرده صد هزار کلمه طیبه بخوانند که هیچ سختی از سختیهای آن جهان بر وی سخت نماند بلکه همه آسان شوند آورده اند هر که این دعا را یک کرت بخواند تمام اهل مقبره از عذاب نجات یابند و تمام قبرها پر نور گردند و ثواب گوینده گفته اند که برابر هر حرفی که ذکر کنند چندان نیکی او نوشته شود و چندان بدی او دور شود و چندان گناه برای او در بهشت بنا شوند و اگر کسی در راه رونده باشد فاتحه نخواند از جهت شتاب رفتن همین دعا خواند بسند است دعا اینست لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت ابدا ذو الجلال و الاکرام بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر و اگر در راه نهایتی شتاب باشد بگوید بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله کافیست برابر چون کسی بر قبر کسی گذرد اگر اندک خاک از آن قبر بگیرد و بر آن بخواند یا حبیب الفقراء یا انیس الغرباء یا معین الضعفاء یا دلیل المتحیرین یا حی یا قیوم یا حنان یا منان یا بدیع السموات و الارض یا ذا الجلال و الاکرام برحمتک یا ارحم الراحمین و آن خاک را باز بر آن قبر پاشد اهل آن مقبره را

حق تعالی بیامرزد و همه قبرها پر نور گرداند و اگر انگشت شهادت برابر ناف میت بر قبر او نهد و سه
کرت بگوید اللهم لاتعذب هذا المیت بحرمة النبی علیه السلام البته عذاب او برداشته
شود و اگر سوره یٰس یاد رحال نزع یا ان بخواند برابر هر حرف نیکی بیت نوشته شود و برابر هر حرف
بدی او دور شود چون میت را دفن کنند همه مردم برگردند یکی از ایشان بایستد و میت را تلقین
و بدو باید تلقین و برین بیت مستحب است بقول امام اعظم و فی لابراهیم الشاهی و فی خزانة
الجلالی و فی اوراد الواهب للتالار فی کتابه التلقین [illegible] ینبغی ان یلقن المیت علی مذهب الامام
الاعظم ابی حنیفة رضی الله عنه من لم یلقن فهو علی مذهب الاعتزال و بیان ذلک فی التحقیق
و کیفیة التلقین هذا بسم الله الرحمن الرحیم یثبت الله الذین امنوا بالقول الثابت
فی الحیوة الدنیا و الاخرة یا عبد الله ان بیت الله هذا بیت الوحشة و هذا بیت الوحدة
و هذا بیت الغربة و هذا بیت الحیرة و الندامة هذا اول منزل من منازل الاخرة و آخر منزل
من منازل الدنیا فاذا اتاک الملکان الکریمان المخلوقان المامورات لا ینفعانک و لا یضرانک
الا باذن الله فیسالک عن ربک و عن نبیک فلا تخف و لا تحزن و قل هو الله ربی و محمد نبیی
و الاسلام دینی و القران امامی و الکعبة قبلتی و المومنون اخوانی و انا نشهد ان لا
اله الا الله وحده لا شریک له الها واحدا و علینا بوحدانیته و اشهد ان محمدا
عبده و رسوله و نبیه و صفیه ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله
و لو کره المشرکون و این روایت در انیس الاتقیا مسطور است و چون مرده را دفن کنند و در خانه میت
تا سه روز باید که چیزی تصدق از جهت او کنند که مطلق رسیدنی است و بدو میرسد و خلاف
معتزله را که ایشان قبول ندارند تصدق را قال علیه الصلوة و السلام ما لیل اشد علی المیت
من لیل الاول ینبغی لاولیائه ان یتصدقوا فی ذلک او یصلوا رکعتین با روا لحه و یقرأ
فی کل رکعة فاتحة الکتاب و آیة الکرسی و سورة الهاکم التکاثر و حده اثنا و عشر مرات سورة
الاخلاص فاذا فرغ من الصلوة صلی علی النبی سبعین مرة و یقرأ هذا الدعاء اللهم صلینا هذا الصلوة
و انت تعلم و نریدها ان تبعث ثوابها الی روح فلان رحمتک یا ارحم الراحمین بعث الله تعالی
فی ساعة الف ملک فی قبره و بید کل ملک نور و هدیة لاجل ذلک المیت صدق یا رسول الله

منقول است که روزی پسر شیخ سفیان ثوری قدس سره بجانب بازار برخاست تا خربوزه خرید
بارواح پدر خود بدهد تمام بازار گشت نیافت اما پوست خربوزه در بازار افتاده یافت همان را
گرفت در پیش خر انداخت همدران شب پدر خود را در خواب دید که بر تخت نشسته خربوزه بهشت میخورد
گفت بابا از کجا میخوری گفت آنچه شما تصدق کرده بودید باجر آن بمن رسید چون بیدار شد دانست
که همان پوست بکار شد ایضاً آورده اند که دو جوانان در زیر سایه بلندی که آنرا جر گویند نشسته بودند
ناگاه بقدرت الهی جر بر ایشان افتاد اما بایشان هیچ زحمتی نرسید هر دو درمیان جر بسلامت ماندند و
هیچ طرف راه نیافتند تا بدر شوند آورده اند که بعد از یک سالی هر دو بیرون شدند ایشان را
مردمان مرده میداشتند اما چون حکمت الهی شد همان جر را آب شگافت کرد ایشان بعینه آفتاب
را دیدند بر آمدند چون بخانه رسیدند مردمان تنگ متحیر ماندند که چه چیز شما را می پرورد گفتند حصه یکی جفتی
می آمد در هر وقت میخوردیم چون تفحص کردند آن یک کس همیشه از جهت او تصدق میداد
حکایت آورده اند که پیرزنی بخدمت رسول آمد و گفت دیر شده است که دختر من وفات یافته و او را
بخواب نمی بینم رسول فرمود شب جمعه چهار رکعت نماز بگذارد در رکعت اول بعد از فاتحه والشمس یکبار و در رکعت
دوم واللیل و در رکعت سوم والضحی و در رکعت چهارم الم نشرح بعد از فاتحه یکبار بار دگر بخواند در هر
بعد از فاتحه اخلاص چهار بار چون نماز بگذاری سر سجده نه و درود بگو و بخواب گاه بعد نیز درود بگو
آورده اند که علی الصباح آن پیرزن گریه کنان بدرگاه رسول الله حاضر شد گفت یا رسول خدا دختر خود را بده
نوع عذاب گرفتار دیدم و گفته است تا زمان است جمع شوند من بگویم نوع اول آنکه بنا بعد آتش سوخت گفتم
چرا گفت از موجب خوار نمازی که در رکوع و سجود بجا نمی آوردم نوع دوم آتش دوزخ بر سر او افتاده بود گفتم چرا
همیشه سر خود را برهنه میداشتم و نامحرمان موی مرا میدیدند سوم سنجهای آتشین از یک گوش میزدند از دیگر گوش بر آمد
گفتم چرا گفت سخن چینی میکردم یعنی سخن یکی بدیگری میرساندم پیغمبر فرموده است لا یدخل الجنة نمام یعنی نا عذاب نشود
داخل نشود چهارم هر دو چشم او را میل آتشین میکشیدند گفتم چرا گفت نامحرمان را نظر میکردم پنجم روی او را آبلهای سیاه دیدم
گفتم چرا گفت روی خود را بیاراستمی و از نامحرمان نپوشیدمی ششم مارهای آتشین در لب او را می بریدند و زبانش
از پس پشت کشیده بودند گفتم چرا گفت شوهر را بد می گفتم و آزار میرساندم هفتم بر زنجیرهای آتشین
بسته و بعمودهای آتشین بر سرش میزدند گفتم چرا گفت مال شوهر را بی دستوری هر جا دادم

هشتم دو مار سیاه دیدم در پستان او آویخته و میگزیدند گفتم چرا گفت پستان خود را بی دستوری شوهر
بکودکان بیگانه میدادم نهم شکم او چون طبل بر آمده بود و از و آوازی بر آید گفتم چرا گفت حرام خورده بودم
و آن آن بود که شکم من سیر بود و خوردنی دیگر میخوردم برای فربهی دهم بندهای آتشین بر پای او نهاده
که نمیتوانست جنبید گفتم چرا گفت بی دستوری شوهر از خانه بیرون می آمدم و مرا گفت ای
مادر رسول خدا را بگو که زنان را ازین خصلتها آگاهی بخشند که دیگران ترک کنند و شوهر مرا بگو که
تا مرا بحل کند چون پیرزن این بگفت چند کس بیهوش شدند و رسول صلی الله علیه وسلم از آن جوان
بحل خواست جوان نداد که مرا بسیار رنجانیده است رسول فرمود اگر شفاعت من امیدواری
آن بیچاره را بحل کن جوان بحل کرد شب دوم در خواب دید بر تختهای بهشت نشسته و تاج مرصع
بر سر نهاده مادر را در کنار گرفت و گفت سلام ما برسول برسان زیرا که چون چشم مبارک پر آب
کردی سیلی آمد و عذاب مرا تخفیف گردد و چون شوهر مرا بحل کرد باین درجه رسیدم و در اجتناب
الفقرا آورده است که حضرت نمازها را به شب در روشنی میگذارد و چون نماز را تمام میکرد
چراغ را میکشت آورده اند که ابراهیم خلیل الله علیه السلام خواب دید که تیر الحجش پسر اسماعیل
علیه السلام گفت این جزای خواب شماست اگر خواب نمیکردی چرا همین طور میدیدی ذکر صابران
بدانکه در حدیث صحیح وارد شده است که پیغمبر فرموده است علیه السلام هر که در گرمای
سخت یک روزه بدارد او را اگر باشد دوزخ کاری نباشد و در انیس الواعظین مذکور است
هر پیر و مرشد که مرید خود را اول باداکردن نماز فرائض بجماعت و باز بودن از مناهی و یاد
کردن نماز اوابین و بروزه داشتن ایام بیض نفرماید او ضال و مضل است و اگر داند که قبول نکند
او را مرید نگیرد و الا در گناه مرید شریک است و در رساله امام جعفر صادق رضی الله عنه
مذکور است که غسل طریقت پند پیر بجا آوردن است هر مریدی که پند پیر بجای نیارد در طریقت جنب
است و بعد از آن نصیحت مذکور اگر داند که مرید لائق است او را خلوت دهد و در خلوت هر کسی
داخل نشود که پیغمبر فرموده است الخلوة هدایة والجلوة ضلالة و اگر بعد از خلوت داند که مرید جرأت
ذکر را تواند نگهداشت بعد از آن ذکر بدهد و این درویش علی هذا الطریق استقامت ورزد اول
ایام بیض را نگاه دارد ایام بیض را از آن بیض گویند چنانکه بابا آدم چون این سه روزه نگهداشت

تمام وجود بمانند بیضه سفید شد پس همچنان نگاه دارنده این روزها از گناه چون بیضه از موی پاک شود
و در مفتاح الجنان آورده است که سیزدهم ایشان را بیست هزار ساله عبادت را ثواب است
و چهاردهم را ثواب سی هزار ساله عبادت است و پانزدهم را ثواب چهل هزار ساله عبادت است
و در عرصات چون پنجاه هزار سال مردمان بیک پای استاده شوند روزه داران ایام بیض و استغفار
گویان وقت سحر بر اشتران بهشت سوار ستاده باشند و در اول ماه رجب اگر تا هفت روز روزه دارد
هفت دوزخ برو حرام شود و بداشتن هشت روزه شب هشت برو مباح گردد و حضرت رسالت پناه
فرمود صلی الله علیه وسلم که درین ماه رجب و شعبان هر روزه را ثواب هزار ساله نیکو سنید سلمان فارسی گفت
یا رسول الله من هر دو ماه را تمام نگهدارم حضرت فرمود شما را قوت آن نیست اما باید که سه روزه از اول
ایشان و سه روزه میان ایشان و سه روزه در آخر ایشان نگاه داری تا ثواب همه روزها ترا روزی گردد و ثم
بعضی اگر قوت روزه داشتن ندارد باید که درین سه روزه بیجا او چهار رکعت نماز گذارد و بعد از ظهر در هر رکعت
بعد از فاتحه آیة الکرسی یکبار و اخلاص بیست و پنج بار ثواب او را گفته اند که هنوز از جای برنخاسته باشد
که آمرزیده گردد و اگر هم روزه دارد و هم نماز او اکند افضل باشد و در مفتاح الجنان آورده است
که اگر کسی آیة الکرسی نداند باید که بجای آیت الکرسی سه بار اخلاص بخواند در هر نمازی که باشد
بعد ازین بدانکه در سال تمام شش روزه است که روزه داشتن هر یک ایشان را ثواب صد هزار
ساله است اول بیست و هفتم ماه رجب که اول مرتبه جبرئیل بر محمد صلی الله علیه وسلم دران روز نازل شده بود
و قصه او آنست که حضرت رسالت پناه با دختران بی بی حلیمه وغیره در ویرانها و غارها همراه ان
گوسفندان را می چرانیدند ناگهان جبرئیل و میکائیل هر دو بصورت دو جوان در رسیدند و در دست
جبرئیل کارد بود و بدست میکائیل طشت بهشت پر از آب بهشت بود حضرت رسالت پناه را
بستان خوابانیدند و سینه اش پاره کردند و دلش را کشیدند دل را نیز پاره کردند و اندرون آن را
بآن آب شستند اما در اندرون دل یک قطره سیاه ماند بهیچ نوع شسته نمی شد آورده اند که آن شک
زنان بود زیرا که از جانب زنان هرگز دلش آرامی نبود چنانکه روزی حضرت رسالت پناه از جای
بیامد چون نزدیک در دروازه سرای رسید غلام از سرای بیرون شد حضرت فرمود کجا بودی گفت
اشتری سیاه جسته بشتاب در دروازه پیش همه زنان خود شد که فلان غلام هیچ کار آمده بود گفتند که ما

[illegible]

خبر نداریم باز دلش آرام نگرد باز پس غلام بیرون رفت خبر رسید که اشتر بکدام خانه در بچه رسن بسته گفت
در فلان خانه و فلان رسیمان حضرت رسول آمد دل شان بی را تحقیق یافت دلش آرام شد و دختران بی بی
حلیمه چون این دیدند گریختند در پیش مادر شدند بی بی حلیمه در حال پیش رفت او را خفته یافت
چون نگاه کرد بر سینه مبارکش نقش سرخ بود و حال خود را بدو نمود و غیر ازین چند معجزه دیگر بی بی حلیمه
از دو دیده بود چنانکه آورده اند که بی بی حلیمه شیر نداشت چون او را گرفت چندان شیر پیدا شد که هفت
کودک دیگر را هم بدایه گری گرفت و چون او را بخانه خود سیر داد یوسف کاهن بر سر راه نشسته بود گفت
که محمد آخر الزمان همین کودک ست ایضاً بی بی حلیمه را یک بز بود چون او را در خانه آورد از برکت او
صد بز شدند و ایضاً یک اشتر بود در خانه او از برکت او صد شتر شدند و نشانی دیگر از معجزات آنکه
نقیب از حضرت رسالت پناه بکوچ همراه میرفت بی بی عائشه بر شتر سوار بود اشتر از راه برگشت از قافله
جدا ماند حضرت چون تفحص کرد بی بی را ندید پس برگشت که از ان طرف که اثر حضرت بود و هار اشتر
بی بی را گرفته اند منافقان بدبخت بدان سبب بیهوده گوئی کردند و در حق بی بی عائشه
حضرت از ان تهمت کردن ایشان بغایت غمگین شد بسبب آیت از حق تعالی آمد در شان پاکی
بی بی عائشه که هیچ زنان پیغمبران هرگز زنا کار نبودند اما حضرت رسالت پناه را گاه گاهی در خاطرش
می آمد که کلام الله بیشک برحق ست و راست است ولی باین نام تهمت آشنا شده است اگر یاری او میکند
آورده اند که روزی حضرت رسالت پناه با اصحاب همراه برای خرما رفتند آنکس را زمود تا بر درخت سوار شود
خرما را بیفگند چون رسم عرب ست که آزار ندارند بلکه ننگ می بودند ناگاه باد پیدا شد خرما بباد افتاد
حضرت گفت که فردا آمی چون حضرت بالا دید بیایست ناگاه چادر که رنگ او بود باد بر برداشت آ
و ذکر او را بود حضرت رسالت پناه متحیر شد جبرئیل از رب الجلیل در رسید که یا محمد بعلم قدیم خود
ازین تهمت خبر داشتم از ان آلت ذکر او را پیدا نکردم تا دل شما آرام گیرد و روزه بست و هفتم روز
رجب که معراج حضرت دران بود یعنی در شب آن روز سوم نهم دهم ذی الحجه که نسک اول برای عبادت که
دران روز نهاده اند چهارم بست و دوم ماه محرم که اول امامت حضرت دران روز بود پنجم دوازدهم
ربیع الاول که حضرت رسالت پناه دران روز از دار الفنا بدار البقا رحلت نمود اگر در شب او دوازدهم
تصدق و خیر کند بهتر باشد و ششم هفدهم ماه جمادی الآخر که مولود حضرت دران روز بود و گفته اند که

مولود او در شهر ربیع الاول بود و شش روز از اول ماه شوال بعد از روز عید فطر اگر کسی نگهدارد
ثواب صائم الدهر یابد یعنی مثل صائم الدهر باشد و او را در قبر ننشانند بلکه بصورت همراه بالا برند و دیگر اگر نه روز
از اول ماه ذی الحجه نگاه دارد حضرت رسالت پناه فرموده است که او را با آتش دوزخ کاری نیست
و اگر همه را نگاه نکند باز هفتم و هشتم و نهم را البته نگاه دارد و **الضیاء** آورده اند که اگر روز نحر تا ضحی روزه دارد
ثواب هزار ساله عبادت می یابد **فصل بیان روزه های ممنوع** بدانکه در تمام سال پنج روزه
داشتن ممنوع است دو روز عیدین و سه روز بعد عید اضحی که آنرا ایام تشریق گویند و گفته اند که اگر کسی ایام
بیض را نگاه دارد پس سیزدهم عید اضحی را نگاه کند محسوب بعید است و اگر این روزهائے ممنوع
کسی بنیت روزه کند بر وی لازم است که افطار بکند اما قضا او را بتوان نگاه داشت که به نیت کردن
بر وی لازم شده بودند اگر کسی نذر کند صوم تمام سال را صوم بر وی لازم شود و این پنج روز را افطار بکند
باز قضا نگاه دارد **مسئله** اگر کسی نذر کند که تمام سال شمسی را روزه نگهدارد و حال آنکه او سال
قمری یعنی دوازده ماه روزه داشت پس دوازده روز دیگر نیز بر وی لازم است که نگاه دارد زیرا که
سال شمسی ده روز از سال قمری کلان است و در **تفسیر مدارک آورده است** که روزه صمت در
زمان پیغمبر عیسی علیه السلام بود اما الحال منسوخ شده است پس معلوم میشود که الحال روزه صمت
و روزه نیروز و مهرجان که هر دو عیدین کافران است کسی نگاه دارد و اگر متابعت ایشان نگاه دارد
کافر گردد و اگر از برای حاجت نگهدارد عاصی گردد **الضیاء** یعنی جهال در روز هفتم روزه نگهدارند
و بوقت برآمدن ماهتاب افطار میکنند مکروه است زیرا که افطار را از وقت شام گذرانیدن
مکروه است و اگر گویند کیش که از برآمدن ماهتاب بشکنیم حاجت ما روا شود این شرک محض است
و اگر پیش ماهتاب سجده کنند کافر گردند و روزه داشتن روز شک مکروه است اما در **قنیه و
قرآن خوانی آورده است** که عاصی گردد لقوله علیه الصلوة والسلام من صام یوم الشک فقد عصی
و روزه شک سی ام شعبان است و اگر در شب او دیده شود فبها و الا افطار کند زیرا که روزه
داشتن دران روز مکروه است و بدعت پس در هر طاعت که بدعت پیدا شود ترک آن اعلی و احوط است
و دیگر در روز دو شنبه و پنجشنبه و فرشتگی و بدی بندگان را بر حضرت عزت عرضه میکنند پس باید که
درین دو روز بروزه باشد و هر که روز جمعه روزه دارد آتش دوزخ برو حرام گردد و ثواب بغایت

بسیار است و یک روزه تنها داشتن مکروه است باید که دو روز روزه دارد تا از خلاف برآید آورده اند که زنی بود صائم الدهر هرگز روزه افطار نمیکرد چون وفات یافت او را در قبر نهادند در آن زمان تجلی نور پیدا شد و چشمان همه مردم خیره شدند چون تجلی قرار شد آن زن را در قبر نیافتند نیک متحیر شدند ناگاه هاتفی بر ایشان آواز کرد که این زن کار خدا را پیوسته میکرد و هر که کار خدای را پیوسته میکند او را در قبر نخواهد ماند **فصل در بیان ادعیات** منقول است از ائمه سلف رحمهم الله که اکثر ایشان ورد کردن حاجات دینی و دنیاوی بر آورده می شد اول هشت کرت فاتحه و صد بار درود و هفتاد و نه بار الم نشرح تا آخر و هزار و یکبار اخلاص باز هشت کرت فاتحه و صد بار درود و این فقیر در هر شب میکند از جهت آنکه اوراد دیگر را گفته اند هر که هر شب هزار بار اخلاص بخواند خدای تعالی را در خواب ببیند بدان امید هر شب میکنم **دیگر** هر که را دشمنی صعب در پیش آید باید که این دعا را در روی او بخواند و یا بران جهت خواند که دشمن اوست در حال خراب شود آورده اند که مهتر موسی علیه السلام را چون دشمن در پیش می آمد این دعا را در روی او میخواند در حال پریشان میشد و او را فرو میبرد دعا اینست بسم الله الرحمن الرحیم اللهم لک الحمد و الیک المشتکی و انت المستعان و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم **دیگر** برای حاجات دینی و دنیاوی فاتحه را در هفته بدین ترتیب بخواند در روز یکشنبه هفتاد بار بخواند و در روز دوشنبه شصت بار و در روز سه شنبه پنجاه بار و در روز چهارشنبه چهل بار و در روز پنجشنبه سی بار و در روز جمعه بیست بار و در روز شنبه ده بار بخواند بیشک حاجتش بر آورده گردد **ایضاً آورده اند** که فردای قیامت مهتر جبرئیل براق در دست گرفته بیاید و فریاد کند آن کسی که در عمر خود یازده بار این دعا گفته کجاست اللهم ربنا لک الحمد برحمتک یا ارحم الراحمین تا او را برین براق سوار کنم و در پیش محمد مصطفی برم **دیگر** هر که این دعا بخواند و بجانب آسمان نگرد حق تعالی بنظر رحمت بدو نگرد دعا اینست اشهد ان لک بالرضا فاغفر لی **دیگر** هر که را درد چشم باشد باید که این افسون را بر خاکستر بخواند و خاکستر را بر گرد اگرد چشم خود بمالد دفع شود افسون اینست تبت قلق **دیگر** حضرت امام اعظم رضی الله عنه فرماید که هر که این دعا عقیب هر نماز فرض سه کرت بخواند جمله علم اولین و آخرین برو روشن شود و من این علم را از برکت این دعا یافته ام اینست اللهم انا استعنا بک فاعنا علی طاعتک **و دیگر آورده اند** که سلطان سکندر ذو القرنین چون پادشاه

تمام عالم شد تمام عالمان زمانه راجع کرد که برای من چیزی پیدا کنید که مرا احتیاج به قلعه نباشد آورده اند
که جمیع عالمان متفق شدند برین اسما که هر که این اسما را هر روز هفت بار بخواند او را احتیاج بقلعه نباشد
و حق تعالی فرمان میدهد هشتاد هزار فرشتگان را تا چهل هزار او را در روز نگاه دارد و چهل هزار در شب
بعد از آن ذو القرنین قلعه راست نمیکرد صبر صبراً امرصاً سمعاً دیگر هر کرا دیده تاریک شود هر روز
این دعا را بخواند چشمان او روشن شود دعا اینست یا قریب یا مجیب یا سمیع الدعاء یا لطیفا لما یشاء احفظ علی بصری
دیگر هر که بوقت سحر یازده کرت این دعا بخواند و نظر بسوی آسمان کند الله تعالی بنظر رحمت بنگرد
و دعا اینست الله الله الحی القیوم القائم علی کل نفس بما کسبت دیگر هر که وقت سحر
یازده کرت بگوید اللهم انی اعوذ بک من ضیق الدنیا و عذاب الآخرة در دنیا به تنگی و همه آفات دنیا وی
مزاحم نشود و در آخرت از عذاب سرمدی خلاصی یابد دیگر هر که هر بامداد پانزده بار این اسما بگوید حاجتش
برآورده گردد یا الله الالهة الرفیع جلاله دیگر اگر کسی را دشمن صعب پیدا شود هزار غلوله آرد بمقدار چنه کند
و بر هر غلوله یکبار بخواند یا ملیٔ و آن را در آب پیش مرغان انداز در حال دشمنان هلاک شوند دیگر
اگر هر روز سه کرت گوید اللهم بارک لی فی الموت و فیما بعد الموت اللهم هون علینا سکرات الموت
مهتر عزرائیل را بچشم خود نه بیند و تلخی جان کندن نه چشد چنانکه طفل پستان مادر را در دهن گرفته در
خواب رود و اگر هر روز این دعا را بیست و پنج بار بخواند ثواب شهیدان یابد آورده اند که روزی
حضرت رسالت پناه مراتب شهیدان در پیش بی بی عائشه بیان میکرد بی بی گفت برابر ثواب
الشان ثواب کسی باشد حضرت فرمود آری ثواب کسی که در روز و شب بیست و پنج بار موت را
یاد کند دیگر هر که هر روز بیست و پنج بار این دعا را بخواند ثواب تمام اولاد آدم را یافته باشد دعا
اینست اللهم اغفر لی و لوالدی کما ربیانی صغیرا و کبیرا و لجمیع المؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات
الاحیاء منهم و الاموات برحمتک یا ارحم الراحمین و نیز باید که در آخر قعده بعد تشهد و بعد درود خوانده باشد
همین دعای مذکوره را دیگر اگر در قعده آخر بعد درود این دعا را بخواند هیچ ظالم را بر وی دسترس نباشد اینست رب انی
ظلمت نفسی انک و انت الغفور الرحیم فاغفر لی ذنوبی فانه لا یغفر الذنوب الا انت ظلما کثیرا
دیگر هر کرا حاجت واقع شود پیغمبر فرموده است علیه السلام که در مقبره مسلمانان رو بمشرق
و پشت بمغرب بنشیند و فاتحه خواند و حاجت خواند بیشک برآورده گردد و آنچه بعضی مردان

خوردنی را همراه میت برای گورکنندگان میبرند بعضی گفته اند که جائز باشد از جهت عموم البلوی اگر تبرکی
بکنند باصلاح کسی ثواب یابد اما باید که در خانه بفقیران تصدق کنند و در مقبره بردن مکروه باشد بلکه حرام
نباشد ماتم گردد دیگر هرکرا حاجت واقع شود باید این اسمای شفیعه آرد دعاء ایشان برآورده گردد و دعای ایشان
مستجاب شود و هرکرا مهمی در پیش آید بروح ایشان نذر کند حاجت او برآید آورده اند که چون خاتون
جنت بی بی فاطمه زهرا رضی الله عنها وفات می یافت با میر المؤمنین یعنی علی کرم الله وجهه وصیت کرد
که غیر تو و پسر حسن و حسین و حضرت شما کسی دیگر مرا ندیده است باید که بدست خود مرا غسل دهی لیکن حضرت آنکه
بی بی فاطمه بود زیرا که شوهر را نشاید که زن خود را بشوید که شوهر بعد از وفات زن اجنبی میشود و در حالی دیگر نشوید
گرفت اما اگر کسی دیگر نباشد پس باید که شوهر خود را بشوید که چهار ماه و ده روز تعلق بود و در مرتضی غسل داد و
حوران بهشتی حریر بهشت آوردند و در آن کفن کردند و چهار فرشته مقرب آمدند و جنازه را برداشته در حائل و میان
کرده مرتضی علی امامت کرد و حسن حسین رضی الله عنهما با جمیع ملائک اقتدا کردند و قبرش را فرشتگان کافتند و دفن
کردند اصحاب رضوان الله تعالی علیهم اجمعین بر همه گله و شکایت کردند در پیش مرتضی که چرا مایان را حضور نکردید از
یادگار رسول الله صلی الله علیه وسلم محروم ساختیم مرتضی گفت او وصیت برین کرده بود که قامتم کسی ندیده است قبرم نیز کسی نبیند
گفتند باری قبر مبارکش بنمائی تا زیارت کنیم چون رفتند شش قبر دیگر در آنجا شده بودند تا شناختند
از قبر بی بی فاطمه مرتضی علی آواز شنید که قبر مرا عجب بنمای مرتضی علی پرسید که این شش قبر دیگر کیانند فرمود که
این شش عورتان را خدای عز و جل مرتبه ابدالی داده اینها دعا کرده بودند که مایان را بجوار بی بی فاطمه
برسان دعای ایشان مستجاب شد اسامی ایشان اینست فاطمه عائشه رقیه حلیمه غانه و ریحانه
نیز گویند یعنی غانه و ریحان هم میگویند و این در انیس الواعظین مسطور است دیگر هر که این اسما را هر روز
بخواند سه کرت جمله حاجات دینی و دنیاوی برآورده گردد یا من هو دنو علمه و علیا علوه و قریبا ذاته
یا من علمه دان و علوه عال و ذاته قریبا دیگر هر که هر روز این اسما را سه بار بخواند مرتبه او
بلند شود یا قریب المتعال فوق کل شی علو ارتفاعه دیگر هر کرا زحمت و بیماری برسد این را
هفتاد کرت بخواند شفا یابد دعا اینست المجید الذی مجید تمجیده تمجید دیگر اگر بیمار صد کرت گوید
یا سلام شفا یابد دیگر هر که بیمار دست راست نهد و بیست بار بگوید صلوات الله علی عیسی علیه السلام
شفا یابد آورده اند هر که بر پیغمبری از پیغمبران خدای هر روز سه کرت صلواة فرستد فردای قیامت

همان چنین شفیع او شود دیگر هر که وقت بامداد یکبار بخواند جمله قضا یای او برجای شوند الحمد
لله الذی رزقنا معرفته ولم یترکنا عمی القلب الحمد لله الذی جعلنی من امة محمد
صلی الله علیه وسلم ولم یجعلنی من امة سائر الانبیاء الحمد لله الذی
ستر علی عیوبی ولم یفضحنی علی رؤس الخلائق الحمد لله الذی جعل الرزق فی یده ولم یجعل
بید غیره برحمتک یا ارحم الراحمین آورده اند که روزی امام حسن بصری
رضی الله عنه از کنجشک شنید که این اسما را بر زبان خود راند بعد از ان سی سال آن را فراموشش شد
بعد از سی سال بیادش آمد میخواست تا باز بخواند دران زبان هاتف بسرش آواز داد که بار دیگر
نگوئی زیرا که همان ثواب شما را تا این زمان زبان فرشتگان می نویسند هنوز تمام نشده است و درمانده
شده انداز نوشتن او نیست یا هو یا هو یا من لیس له الا هو دیگر هر که هر روز یکبار بگوید توفیق
ذکر الله بیاید و خاطرش از ما سوی الله خالی گردد اللهم طهر قلبی عن الشك والریاء وزین لسانی
بالذکر والثناء برحمتك یا ارحم الراحمین دیگر هر که هر روز سه کرت این دعا بخواند تمام کار او خدا تعالی
بکند وافوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد دیگر در روز پنجشنبه روزه دارد و در شب جمعه وضو
جدید بکند و تحیت وضو بگذارد و در بستر خواب رود بر پهلوی راست و این اسما تکرار کند حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم را بخواب ببیند یا کریم العفو ذو العدل انت الذی ملا کل شیء عدله
دیگر اگر کودک گریه کند باید که این اسما را نوشته در گهواره بندد و اگر کسی نوشته با خود نگهدارد هیچ
تیر و شمشیر بر او کار نکند و این فقیر وقتی نوشته بکسی داده بود چون در معرکه شده نشانه تیر از سر او
در گذشت اما بوجودش هیچ اثر نکرد دعا اینست یا مشبع مشبعنا فلا نموت دیگر اگر ستور بول گرفتن
نتواند بیارد و در ریسمان کودک نارسیده تافته باشد دران سورت اخلاص بخواند و بدو گره کند
و همچنین هفت گره کند و بر پای ستور بندد گشاده گردد دیگر گفته اند اگر کسی صد زنا کرده باشد این دعا یکبار
بخواند و بروی خود بدمد آمرزیده گردد بفرمان خدای تعالی دعا اینست بسم الله یا ستار بسم الله یا حلیم
بسم الله یا قهار بسم الله یا عزیز بسم الله یا اول بسم الله یا آخر بسم الله یا ظاهر بسم الله
یا باطن بسم الله یا رب بسم الله یا خالق بسم الله یا رازق بسم الله یا رحمن بسم الله یا رحیم
یا ذی الجلال والاکرام ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم برحمتك یا ارحم الراحمین

دیگر هر که در تمام عمر خود یکبار این دعا بخواند بیشک به بهشت برسد اینست اللهم لا تفرق بینی وبین
حبیبک محمد صلی الله علیه وسلم وعلی آل محمد برحمتک یا ارحم الراحمین دیگر هر که این نامهای بزرگوار را
در پیش خود نگه دارد هیچ دشمن بر و ظفر نیابد و هیچ جادو بر و کار نکند و هیچ دیو و پری بد و آسیب نرساند
و هیچ زهر بر و کار نکند و از دنیا بی ایمان نرود الهی بحرمت عیسی روح الله الهی بحرمت موسی کلیم الله
الهی بحرمت ابراهیم خلیل الله الهی بحرمت محمد رسول الله برحمتک یا ارحم الراحمین دیگر برای
دفع تپ بنویسد و در گلو بندد دفع شود بفرمان الله تعالی بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب
من الله العزیز الحکیم ومن عبده محمد بن عبد المطلب الهاشمی الی الحمی الف حرها
من حمیم وبردها من زمهریر فاذا جاء کتابی هذا فاخرجی من جسد فلان بن
فلان ولا تاکلی لحمه ولا تشربی دمه حسبی الله دیگر برای دفع تپ لرزه
باید که بر برگ بید بنویسد و صاحب تپ را بلیسانند مجربست یا تخینیا یا شعوثا یا شعلیثا برحمتک
یا ارحم الراحمین دیگر برای کاهلی نماز باید که نوشته در گلوی آن کس بندد اللهم یا غافر الذنب وقابل
التوب شدید العقاب ذی الطول لا اله الا الله مخلصین له الدین ولو کره المشرکون
و در آخر او بنویسد بستم کاهلی فلان بن فلان بستم مسئله در خبر صحیح وارد است که اگر کسی صائم نوافل باشد و او را
دعوت کنند رفیق او و یا حاضر شود بر ضیافت رفیق اگر داند که اگر افطار نکند رفیق رنجیده شود پس تواند
افطار کرد حتی که اگر حال چنین مهمانی باشد و معلوم بسازد و افطار کند ثواب شصت هزار صوم یابد
و اگر معلوم نسازد و افطار کند ثواب چهل صوم یابد و چون قضای این صوم بجای آرد ثواب هزار سال
یابد و اگر معلوم کند و افطار نکند ثواب یک روزه یابد بلکه عاصی شود که دل برادر مومن رنجانیده است
و اگر داند که با افطار کردن او مفرح نشود بهتر آنست که افطار کردن نباید و نشاید و در **اجتناب**
الفقر آورده است که اگر کسی بر ضیافت حاضر شود و میداند که صاحب خانه نا بخوردن او ناراضی
است بطریق جهال کشش میکند اگر این کس حاضر آمده صائم نباشد باید که بگوید که روزه دارم و باین کذب
آثم نشود چنانکه آورده اند که روزی حضرت رسالت پناه را یکی از اصحاب دعوت نموده بود چون
حضرت اجابت نمود یاران دیگر نیز بی دعوت بسیار حاضر شدند و آن صاحب خانه مرغ و نان حاضر نه
داشت دلگیر شد حضرت این حدیث فرمود که هر که ناخوانده برود شکم او را از خیال آتش کنند

و حیثال خون وریم عاصیان را گویند الیضاً روزی امیر المومنین عمر را کسی دعوت نموده بود حاضر شد دستهای مبارک را شست و چون طبق در پیش نهاد امیر گفت بسم الله یعنی پیش آئید همه دست انداختند اما چون ضیافت خاص برای امیر المومنین عمر نبود دست خود را برداشت و منع شد گفتند چرا فرمود شما بخورید من روزه دارم مسئله در آداب ضیافت گفته اند که اگر مهمان در خانه کسی حاضر شود خدمت مهمان کردن بهتر باشد از نماز نفل او اکردن فرموده اند که اگر مهمان تا سه روز در خانه او باشد خدمت او بجای آرد و نوافل ترک دهد و اگر بیشتر از سه روز باشد بعد از آن نوافل ادا کند که این زمان او را از اهل بیت شمرده اند چنانکه آورده اند که وحی شد بسوی ابراهیم خلیل الله که ای خلیل بر تو باد که مهمانان خود را و مهمانان ما را کرامت بکنی خلیل الله عرضه نمود که یا رب مهمان ما کیست و مهمان شما کیست حکم شد که مهمان شما آنکه او را دعوت نمائی و مهمان ما آنکه بی دعوت تو حاضر شوند چون مهمان خود را خدمت بکنی درجه بهشت روزی گردانمت و چون مهمان مرا خدمت کنی دیدار دهمت آورده اند که روزی کافری بضیافت مهتر ابراهیم خلیل الله حاضر شد گفت یا خلیل الله گرسنه ام خلیل گفت خوردنی من لائق کافران نیست کافر برگشت هم دران زمان خطاب عتاب رب الجلیل بر خلیل وارد شد که ای ابراهیم مدت هفتاد سال است که من این کافر را پرورده ام هیچ وقت او را از در بار خود نرانده ام و چون برای قوت روزینه به پیش تو استاد زجرش کردی خلیل الله در عقب آن کافر دوید و او را بیاورد و خدمت بسیار کرد گفت حال چیست که مرا این مقدار کرامت میکنی و اول راندی بودی خلیل گفت که چون ترا راندم عتاب حضرت عزت بر من چنان شد کافر گفت پس وای بر من که از جهت اینچنین دشمنی که من باشم بر این چنین خلیل که تو باشی عتاب در رسد ایمان عرضه کن در حال مسلمان شد و الیضاً آورده اند که روزی ابراهیم خلیل ضیافت کرده بود جماعتی از جهودان حاضر شدند خلیل الله خدمت ایشان بسیار کرد گفتند یا خلیل الله این مقدار خدمت برای چیست گفت روزی از جهت یک کافری چنان عتاب بر سر شده بود از آن میترسم چون طعام خوردند خلیل گفت یاری یک سجده بجهت خدای من بکنید چون سجده کردند خلیل دست برداشت که یا اله العالمین سر اینها را بفرمان من فرمود

آوردند و قلوب ایشان بدست تو است چون سر برداشتند همه مسلمان شدند الضیاً آورده اند
که روزی مرتضی علی رضی الله عنه در راه میرفت از جهودی سفیدریش در گذشت چون به پیش حضرت رسید
گفت حضرتم مسئله میپرسیدم اما فراموش شد گفت در راه خطائی از تو در وجود آمده باشد مرتضی علی
گفت از جهودی در گذشتم حضرت فرمود برو خاطرش بدست آر مرتضی آمد و کرامتش نمود جهود گفت
مسلمانرا چه کرامت جهود است واقعه باز نمود جهود در حال مسلمان شد والضیاً آورده اند که ابراهیم خلیل الله
هرگز بی مهمان افطار نمیکرد سه روز در خانه او مهمان نیامد هرگز سه روز افطار نکرد روز سوم مهمان آمد افطار کرد اما
بعمل خود متعجب بود که مانند من کسی نکرده باشد در آن زمان مهتر جبرئیل آمد که چون این خطره را بخود راه دادی
بر بندگان خدای را ببین چون سر در بیابان نهاد به درویشی رسید که در غاری نشسته بود و عبادت الله
میکرد درویش گفت مرحبا که وقت افطار من است تا با شما همراه افطار بکنم و این چهل روز است
که من روزه دارم در حال دو انار پیدا شدند یکی را خود خورد و یکی را به خلیل داد چون از آنجا برآمد درویش
دیگری یافت که عبادت الله میکرد گفت مرحبا که وقت افطار من است تا همراه تو افطار بکنم و امروز
روز است که روزه دارم در آنجا گیلاسی بود خوشبوی هر دو از آن خوردند چون اول انار رسیده بود که از
شما زاهد تر در عالم باشد و بدین شخص فرستاده بود و این را نیز رسید این گفت که بیشتر برو
دیگری را یافت او نیز گفت مرحبا که افطار کنیم و این روز نود روز است که من روزه دارم و در آن زمان
رمه آهوان میگذشت یکی از آن را فرمود که بیا آمد و گفت بسمل شو بسمل شد گفت بریان شو بریان شد
گفت در خوان شو در خوان شد گفت در پیش آی آمد هر دو از آن خوردند باز گفت برو آهو مرده زنده شد
و رفت خلیل گفت چون مستجاب الدعوات مینمائی در حق من نیز دعا بکن آنکس گفت که چهل سال است
که دعای من مقبول نمیشود خلیل گفت اینچنین کرامت را چه گوئی گفت آری یک دعای من مدت
چهل سال است که مستجاب نمیشود و آن آنست که روزی در بیابان میگذشتم با صد رمه دیدم
که هر رمه را با صد شبان نگاه میداشتند و بدست هر شبانی چوب زرین بود و در عقب هر شبان با صد سگ
میبودند و بگردن هر سگ حلقه زرین آویخته بود گفتم مال از که باشد گفتند از ابراهیم خلیل الله است
عجب میداشتم که این طور کس چگونه خلیل باشد و او را من بنمائی ابراهیم گفت که دعای تو مستجاب
شد و آن هم گفت پس یک زمان پایش دو رکعت نماز ادا کرد و سر بر زمین نهاد و وفات یافت انتهای

کافتن زمین از غیب پیدا شد قریش کافتند و او را دفن کردند بعد ان زمان ابراهیم خلیل الله از اعمال
خود پشیمان شد ای عزیز معلوم باد که این قصه را کسی گمان نبرد که عابدان از پیغمبران بهتر بودند کافر
شود زیرا که سر انبیا از سر او تا چهل و دو مرتبه افضل است چنانکه اویس قرنی را بتعریف بسیار بکنند
کس توهم نکند که اویس قرنی از خلفای راشدین فضل داشت آورده اند که حق تعالی وحی کرد بسوی
مهتر موسی علیه السلام که ای موسی چند چیز را من در چند چیز نهاده ام و مردمان بجای دیگر طلب کنند
نیابند اول بزرگی را در تواضع نهاده ام و اگر کسی در کبر طلب کند نیابد دوم توانگری در قناعت نهاده
اگر کسی در حرص طلب کند نیابد سوم علم در طلب شکم خالی نهادم اگر کسی در طلبی شکم سیر
طلب کند نیابد چهارم قبول عبادت را در پرهیزگاری و لقمه حلال نهاده ام اگر کسی بغیر این طلب کند
نیابد این دعا را بعد از صبح صادق بخواند بسم الله الرحمن الرحیم اللهم ارزقنا من خیر الصباح و
خیر المساء و خیر القضاء و خیر القدر و خیر ما جری به العلم اعوذ بالله من شر الصباح و من
شر المساء و من شر القضاء و من شر القدر و من شر ما جری به العلم اللهم انی اسالک عیشا بلا بلاء
و دنیا بلا هوی و رزقا بلا عناء و علما بلا خطاء و جنة بلا حساب و رؤیة بلا حجاب اللهم نجنا من النار
سالمین و ادخلنا بالجنة آمنین توفنا مسلمین و الحقنا بالصالحین اللهم ربنا آتنا فی الدنیا حسنة
و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار اللهم اغفر لی و لوالدی کما ربیانی صغیرا و اغفر لجمیع المؤمنین
و المؤمنات و المسلمین و المسلمات الاحیاء منهم و الاموات برحمتک یا ارحم الراحمین
دیگر اگر کسی را جذام و برص باشد باید که این دعا را چهل روز بر و بخواند هر روز هفتاد بار بخواند
الحمید الذی مجد نفسه تمجیدا و نیز اگر چهار روز میان فرض و سنت بامداد هر روز چهل و یکبار فاتحه
بر جذام و برص بخواند دفع شود دیگر الفاظ مبارک سید السادات شیخ المشایخ فرزانه مرشد محقق شیخ
علی بن ناز علی قدس سره این آیت اذن کرده شده است که بر روغن تلخ هفت کرت بخوان و بدهم و صاحب جذام
و برص و پس هفت روز آنرا بوجود خود بمالد دفع شود بفرمان رب العزت آیة این است بسم الله الرحمن الرحیم
ففتحنا ابواب السماء بماء منهمر و فجرنا الارض عیونا فالتقی الماء علی امر قد قدر فا
ارسلنا علیهم ریحا صرصرا فی یوم نحس مستمر تنزع الناس کانهم اعجاز نخل منقعر و ما
انزل الله من السماء من ماء فاحیا به الارض بعد موتها و بث فیها من کل دابة و تصریف الریاح

والسحاب المسخر بین السماء والارض لایت لقوم یعقلون برحمتک یا ارحم الراحمین
دیگر از برای دفع جمله انواع دانه که بر وجود آدمی پیدا شود این بخواند و بدمد بسم الله الرحمن الرحیم
اللهم یا سامع النغم یا دافع النقم علیهم جمیع الامم العرب والعجم ادفع کل بلاء وآفةٍ وعاهةٍ
ولائم من لا یخشیک فسیکفیکهم الله وهو السمیع العلیم یا حی یا قیوم یا حنان یا منان
یا دیان یا سبحان یا سبحان بسم الله الله اکبر الله اکبر الله اکبر انت لا تکبر قد
مات محمد صلی الله علیه وسلم نمت یا نار یا دمل بجمیع الاوجاع
والاسواء والادواء بحق هذه الاسماء وصلی الله علی خیر خلقه محمد
واله اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین ودیگر هر روز یک بار بخواند از جمله آفات
وبلیات دوران خلاصی یابد انشاء الله بحرمت ابو بکر الصدیق وخلافت او وبحرمت
عدل عمر وصلابت او وبحرمت حیاء عثمان وسخاوت او وبحرمت علم علی وشجاعت او وبحرمت
سخاوت حسن وتیت او وبحرمت شهادت حسین وغربت او ادفع عنی کل هم وغم وبلاء دیگر باید که برای
ضرر دوجهانی هر روز یکبار بخواند یا حافظ النوح فی الماء وابراهیم فی النار ویوسف فی البیر ویونس
فی الیم ومحمد فی الغار احفظنی من جمیع البلاء کما حفظتهم نحن ایاک نعبد وایاک نستعین برحمتک
یا ارحم الراحمین دیگر باید که صبح ومسا بگوید این را که ثواب بسیار است واگر میان فرض وسنت یا بعد از فرض هزار بار
بگوید هر حاجتی که داشته باشد برآورده گردد الله الله الله العلی العظیم الله الله الله الله احمد
بحق نبی صلعم برحمتک یا ارحم الراحمین ونیز سه گان بار بگوید برای حاجت یا علیم من کل علیم ویا قدیم
من کل قدیم خلصنا من النار برحمتک یا ارحم الراحمین ودیگر برای حاجت دوازده هزار بار بخواند یا قوی یا ولی یا وفی
یا غنی اغننی **حکایت** آورده اند که فرشته ایست از فرشتگان خدای را ده لک سرست ودر هر سر
ده لک روی ودر هر روی ده لک دهن ودر هر دهن ده لک زبان ودر هر زبان بلفظ دیگر تسبیح
میگوید مر خدای عزوجل را روزی آن فرشته بدرگاه حق التماس کرد که یارب مانند من بنده شما باشد
که از من بیشتر عبادت تو بجا آرد فرمان رب العزت شد که مردی از فرزندان آدم علیه السلام آفریدم
که او سامانه شما بلکه بیشتر از شما عبادت میکند فرشته وسوزی خواست تا زیارتش بکند فرمان شد که
برو چون فرود آمد دهقانی دید گفت ای دهقان من میخواهم که درین شب با تو همراه باشم دهقان

گفت هرچند خواهی باش چون شب شد طعام پیشش آورد فرشته گفت من نذر کرده ام که سه روز طعام
نخورم همچنین تا سه روز در انجا می بود چون تحقیق کرد آن کس بجز فرائض دیگر هیچ بجا نیاوردی و بعد از نماز
بامداد ساعتی می نشست باز بدهقانی میرفت فرشته بعد از سوم روز سوال کرد که شما بعد از نماز
بامداد چه میخوانید گفت این دعا را ده کرت میخوانم دعا اینست بسم الله الرحمن الرحیم سبحان
الله اضعاف ما سبحه ویسبحه جمیع خلقه کما یحب ربنا ویرضی وکما ینبغی لکرم وجهه ربنا
وعز جلاله والحمد لله اضعاف ما حمده ویحمده جمیع خلقه کما یحب ربنا ویرضی وکما
ینبغی لکرم وجهه ربنا وعز جلاله ولا اله الا الله اضعاف ما هلله ویهلله جمیع خلقه
کما یحب ربنا ویرضی وکما ینبغی لکرم وجهه ربنا وعز جلاله والله اکبر اضعاف ما کبره ویکبره جمیع
خلقه کما یحب ربنا ویرضی وکما ینبغی لکرم وجهه ربنا وعز جلاله
ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم اضعاف ما مجده ویمجده جمیع خلقه
کما یحب ربنا ویرضی وکما ینبغی لکرم وجهه ربنا وعز جلاله وصلی الله علی خیر خلقه
محمد وآله اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین هر که خواند این اسما را نویسانند خدای تعالی برای
او ثواب عبادت هشتاد ساله و دیگر آورده اند که روزی حضرت رسالت پناه در مسجد نشسته بود
شیطان را نیز در انجا استاده دید حضرت رسالت پناه فرمود ای بدبخت این جای تو نیست
برای چه استاده شیطان گفت ای سرور کائنات من بدبخت نبوده ام زیرا که دعای گنجینه حق تعالی
بیادم هست که از برکت آن به بهشت خواهم رفت حضرت رسالت پناه بغایت متحیر شد و در ان زمان
مهتر جبرئیل از رب الجلیل در رسید گفت که یا محمد علیه السلام شیطان راست میگوید باید که همان
دعا را از وی بیاموز اما پیش از وفات او که هنوز سی سال مانده باشد این دعا را فراموش خواهم
کرد تا بشومیت لعنت بدوزخ رود دعا معظم و مکرم اینست بسم الله الرحمن الرحیم یا الله البشر
ویا عظیم الخطر ویا سریع الظفر ویا معروف الاثر ویا عزیز امن ویا مالک یوم الدین
ایاک نعبد وایاک نستعین برحمتک یا ارحم الراحمین و دیگر هر که این استغفار را هر روز سه کرت
بخواند حق تعالی او را و مادر و پدر او را آمرزیده گرداند استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم
واستغفره واتوب الیه انه هو التواب الرحیم و دیگر هر که بعد از هر فریضه یکبار این آیت بخواند ثواب

بیست ساله عبادت بیابد و قل رب اغفر وارحم وانت خیر الراحمین است و سبع اسماء الله در خبر است
که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم مرتضی علی را فرمود که یا علی مر الله تعالی را هفت نام
است در گنج عرش که تسبیح فرشتگان آسمان و زمین و حاملان عرش است و هر آن بنده موحد که این نامها
بخواند او راست و پنج چیز کرامت شود اول از آفتهای و بلاهای دینی و دنیاوی امان یابد دوم
در نظر بندگان عزیز شود سوم مطیع حق تعالی باشد چهارم بخت و دولت بدو روی دارد پنجم در حرب
کافران منصور باشد ششم در صف مردان سرخروی باشد هفتم از بلای ناگهان و از بیم سلطان و از بیم
شیطان و از بیم دشمنان و از تیغ بران و از تیر پران و از آتش سوزان و از آب روان و از آسیب
دیوان و پریان و از گناهان صغیره و کبیره و از صحبت بدان و از حرکت همنشینان بد و از شر ظالمان
باری تعالی خواننده را نگاه دارنده این اسما را نگاه دارد هشتم دعای او مستجاب گرداند نهم مهمات او
آسان گردد دهم هر گه مناجات نهد یازدهم گور بر وی روضه بهشت گردد دوازدهم سوال منکر و نکیر
بر وی آسان گردد سیزدهم پاسبانان برانگیزد چهاردهم نامه اعمال بدست راست او دهند پانزدهم
عذاب دوزخ بر وی آسان گردانند شانزدهم ثواب چهار پیغمبران مرسل یابد هفدهم از لقای آن
نازنین قاب قوسین محروم نماند هژدهم روز قیامت روی او چون ماه شب چهاردهم تابان باشد
نوزدهم امداد او را با طهور بخوانند بیستم ثواب چهل شهیدان و چهل علمای فاضل یابد بیست و یکم
فرشتگان شرافت دهند بیست و دوم هفتاد فرشته با طبقهای پر نور و حلها که بر سر حله این نامها
نوشته باشد در قبر او نازل شوند بیست و سوم بر پل صراط چون برق بگذرد بیست و چهارم ثواب فرشتگان
مقرب یابد بیست و پنجم در بهشت بر وی کشاده گردد تا هر دری که خواهد در آید یا علی اگر بیمار بخواند
و یا بر خود بدارد شفا یابد اگر بر کوه و در از جائی بجنبد و اگر با اعتقاد بر نیستی بخواند دفع شود و اگر غازی
بخواند و بر خود بدارد اگر هفتاد هزار شیطان روز یا کافران جنگ کنند یک تار موی او بقدرت الهی گزند
نشود و اگر فضیلت این نامها تمامی نوشته شود زاهدان و عابدان دستها از زهد باز دارند و بخواندن
این مشغول شوند یا علی هر که در عمر خود یکبار بخواند جمله گناهان صغیره و کبیره او بیامرزد یا علی اگر گیاههای
روی زمین قلم گردند و برگ درختان کاغذ و همه آدمیان و پریان بنویسند ثواب این نامها شمول
کردند تمام نتوانند کرد حضرت رسالت پناه بدین کار سید ابوبکر صدیق رضی الله بر پای خاست و گفت

یا رسول اللہ جان من فدای تو باد مرتضی علی را فرمانا این را بنویسید و بصحابه وصیت کنند تا بخوانند و دشمن این اسماء تقصیر نورزند و ایضاً چون از جهان فانی رحلت نماید با او در گور نهند که استخوان و سینه نشود و نیش از سنگها جدا نشوند و شعلها و لهب در آن گور فرود آید وصیت چنین کرد محمد مصطفیٰ صلے اللہ علیہ وسلم مرتضیٰ علیہ را که نشک آرد و کا فر گرد و اسناد این اسما بسیار است اما مختصر کرده شد اسم اول باید که در آغاز هر اسم بسم اللہ الرحمن الرحیم اللھم یا جلیل تجللت بالجلال والجلال فی جلال جلالک یا جلیل یا دائم المقبول دیا منعم المنصور یا من لا الہ الا انت احکم الحاکمین اسم الثانی اللھم یا لطیف باوصاف کمالہ بالطائف واللطائف فی لطافۃ لطافتک یا لطیف انا سمعنا کتابا انزل من بعد موسی مصدقا لما بین یدیہ یھدی الی الحق الی طریق مستقیم یا خیر الرازقین برحمتک یا ارحم الراحمین اسم الثالث اللھم یا سمیع البرھان ولقد صرفنا الیک من الجن یستمعون القرآن تسمعت بالسمع واسمع فی سمع سمعک یا سمیع والذین امنوا وعملوا الصلحت وامنوا بما نزل علے محمد وھو الحق الیقین یا احسن الخالقین برحمتک یا ارحم الراحمین اسم الرابع اللھم یا معز من المذل یا علیم العظیم تعظمت بالعظمۃ والعظمۃ فی عظمۃ عظمتک یا عظیم انہ لا الہ الا اللہ واستغفر لی وللمؤمنین والمؤمنات واللہ یعلم وانتم لا تعلمون یا خیر الناصرین اسم الخامس اللھم یا رحیم ترحمت بالرحمۃ والرحمۃ فی رحمت رحمتک یا رحیم یا حفیظ تحفظت بالحفظ والحفظ فی حفظ حفظک یا حفیظ الصادقین یا منعم الحافظین اسم السادس اللھم یا کریم تکرمت بالکرامۃ والکرامۃ فی کرامۃ کرامتک یا کریم ان اللہ یعلم غیب السموات والارض واللہ بصیر بما یعملون یا اصدق الصادقین اسم السابع یا غفور تغفرت بالمغفرۃ والمغفرۃ فی مغفرۃ مغفرتک یا غفور لم یلد ولم یولد ولم یکن لہ کفوا احد برحمتک یا ارحم الراحمین دیگر دعا بزرگوار بهر نیت که بخواند حق تعالی جملہ حاجات و مهمات دینی و دنیاوی بکفایت رساند و رزق او فراخ گردد و عاقبت بخیر گردد و دشمنان مقهور گردند بسم اللہ الرحمن الرحیم یا ذا العرش العظیم و ملک القدیم والطریق المستقیم یا مرسل الریاح و یا ذا الجود والسماح یا اللہ یا رحمن یا رحیم یا احد یا صمد یا حی یا قیوم یا فرد یا وتر یا ذا الجلال والاکرام ارحم ذلتی وانفرادی وخضوعی بین یدیک و تضرعی

الیک سهل علی کل عسیر وامنع عنی شر کل ظالم من آفة وعاهة ومرض وشدة
وبلاء یا سبوح یا قدوس رب الملائکة والروح برحمتک یا ارحم الراحمین و دیگر برای
برآمدن حاجات از خواجه امام حماد الدین یونس سجاوندی قدس سره العزیز روایت کرده اند
هر کرا مهمی پیش آید این دعا را بنویسد و در آب روان اندازد اگر در آن هفته غرض او حاصل
نشود فردای قیامت خصم او و در دامن من باشد آمنت بسم الله الرحمن الرحیم لا حول ولا قوة
الا بالله العلی العظیم بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله الملک المهیمن الحق المبین من العبد الذلیل الی المولی
الجلیل مسنی الضر وانت ارحم الراحمین و دیگر هر که بعد از نماز بامداد صد کرت این دعا بخواند و
در میان خواندن سخن نگوید اسباب دینی و دنیاوی او را حق تعالی بسازد این است یا مسبب
الاسباب یا مفتح الابواب و یا مقلب القلوب والابصار یا دلیل المتحیرین یا غیاث المستغیثین
توکلت علیک و فوضت امری الیک لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و دیگر آورده اند
که امام اعظم کوفی رضی الله عنه هزار کرت خدا را در خواب دید امامی گفت یا رب وجه نزدیکی خود را
بمن بنمای و هزار کرت همین جواب شنید که بگوی سبحان الله الابدی الازلی سبحان الله الابدی
الابد سبحان الله الواحد الاحد سبحان الله الفرد الصمد سبحان الله الذی رفع السموات
بغیر عمد سبحان الله الذی لم یتخذ صاحبة ولا ولدا سبحان الله الذی لم یلد
ولم یولد ولم یکن له کفوا احد و دیگر دعای عهدنامه آورده اند هر که در قبر با خود همراه نهد
منکر و نکیر چون نوشته را ببینند بگردند و او را نپرسند که عهدنامه حضرت رسالت پناه با خود همراه دارد و اسناد بسیار است
در جای دیگر نظر کنی بسم الله الرحمن الرحیم اللهم یا فاطر السموات والارض عالم الغیب والشهادة هو الرحمن الرحیم اللهم
اعهد الیک فی هذه الحیوة الدنیا بانی اشهد ان لا اله الا انت وحدک لا شریک لک وان محمدا عبدک
ورسولک فلا تکلنی الی نفسی فانک ان تکلنی الیها تقربنی من الشر وتباعدنی من الخیر وانی لا اثق
الا برحمتک فاجعل لی عندک عهدا تؤدیه الی یوم القیمة فانک
لا تخلف المیعاد یا الله یا الله یا الله برحمتک یا ارحم الراحمین
وصلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین و دیگر دعای
حبیبه را ثواب بسیار است اگر اسناد هر دعا بیان کنم در این مختصر نگنجد بسم الله الرحمن الرحیم

اللهم بارک علینا وادفع عنا بلائنا یا رؤف لبیک وارحم لبیک واشفع لبیک
یا ان الله یبعث من فی القبور جمیعا لبیک وصلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین
دیگر هر که این دعا را هر روز سه کرت بخواند و بر خود بدمد اگرچه تقدیر اجلش رسیده باشد بحکم الله تعالی عمر افزوده
گردد و اگر بیمار چهار کرت بخواند شفا یابد و دعا این ست بسم الله الرحمن الرحیم الله قدیم ازلی
فی ازل الازل وهو قائم ازلی بالازلیة لم یزل ولا یزال برحمتک یا ارحم الراحمین
وصلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین دیگر هر که این دعا را بار برای حاجات بخواند
برآورده گردد سبحان الله القادر والقاهر الکافی مالک یوم الدین ایاک نعبد وایاک
نستعین دیگر چون ماه نو ببیند یازده کرت این دعا بخواند الباسط و سر انگشتان دستهای
بدمد و انگشتان را بر چشمان نهد رزق حلالش از آن جانب کشاده گردد که او را خبر نباشد
از آن واسطه والضحیٰ چون ماه نو ببیند باید که چهار کرت فاتحه و چهار کرت سوره قدر و ده کرت
ده بار اخلاص بخواند تا ثواب جبرئیل یابد و آن ماه بخوشحالی بگذرد دیگر برای حاجت باید که در
وقت سحر دوازده کرت الباسط و یازده کرت یا رحیم بخواند و یکبار یا رحیم برحمتک یا ارحم الراحمین
بخواند برآورده گردد دیگر برای حاجات این اسما را بدین ترتیب بخواند برآورده گردد اول شش کرت
یا الله و سیزده کرت یا جلیل و شانزده کرت یا رفیع و هشت کرت یا متین یا ذا الجلال والاکرام برحمتک
یا ارحم الراحمین دیگر برای مهمات هر دو جهانی این دعا را یکبار بخواند کفایت شود و اگر کسی را
جذام و برص و پیسی باشد باید این دعا را هفت کرت بر پاره آب خوانده در آفتاب سرخ کوزه نو باید
اندازد و آن آب را آنکس هفت روز نوشیده باشد هر علت که داشته باشد دفع گردد این ست
بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله العلی العظیم لا اله الا الله الحی القیوم لا اله الا الله الرحمن
الرحیم لا اله الا الله محمد رسول الله لا اله الا الله مالک یوم الدین حق ایاک نعبد و ایاک
نستعین اللهم صل علی النبی الامی برحمتک یا ارحم الراحمین دیگر در درر مجالس آورده است
که وقتی ملاحان کشتی را در دریای عمان می راندند ناگاه از اندرون دریا آوازی برآمد که کیست آنکه صد درم بمن بدهد تا او را خبری بیاموزم
و مرا او را در هر دو جهان بسنده و کافی باشد ملاحان چند کرت این آواز شنیدند جوانی متوکل از آن میان برخاست و صد درم در همیان داشت در آب
انداخت باز آن آواز صادر شد و گفت بگوی بسم الله الرحمن الرحیم بیاموز آنچه من میگویم ومن یتق الله یجعل له

نجاها و یرزقه من حیث لا یحتسب و من یتوکل علی الله فهو حسبه
ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدرا. چون آموختند اهل کشتی دران زمان و ملامت
کردن گرفتند بدین بودند که باد مخالف وزید و کشتی را شکست و آن جوان بر یک تخته ماند باد
آن تخته را بجزیره برد وی ازان جزیره برآمده میگشت دید که دختری از عقب آن درمیان نیز گرسنه و تشنه
دران جزیره نشسته است کیفیت حال از دختر پرسید که چگونه بدینجا رسیدی دختر گفت پدر من سوداگر
و بازرگان بود و مرا بغایت دوست میداشت تا که سفر مرا همراه میبرد درین سفر همراه بودم تا که کشتی شکست
و مرا باد و بدینجا رسانید و از احوال پدر خبر ندارم جوان گفت درین روزها بدین نواحی هیچ کشتی را گذر هست یا نه
گفت آری کشتی را درین نواحی گذر هست چنانکه چند کشتی آمدند چون میخواستم که فریاد کنم در میان راه
کشتی کوه کلان پیدا میشد تا کشتی دور میرفت و من ندیدیم هردو دران محل صدف جمع میکردند و بدان
مشغول میشدند تا تسلی دل خود میکردند ناگاه کشتی پیدا شد چون فریاد کردند باز همان کوه پیدا شد
چون این آیت بخواند مجرد خواندن کوه ناچیز شد و باد کشتی را بجزیره ایشان نزدیک آورد و چون فریاد کردند ملاحان
هردو ایشان را سوار کردند و همان صدف را که برای بازی جمع کرده بودند با خود همراه گرفتند چون بخشکی بیرون
برآمدند هردو بولایت بصره رجوع کردند که وطن آن دختر دراینجا بود چون در شهر شدند تمام شهر پرآشوب
و غوغا بود پرسید که حال چیست گفتند سردار این شهر بازرگانی میبود دختری داشت در سفر
بخود همراه میبرد در دریای عمان بود که کشتی بشکست و آن دخترش غرق شد و آنکس بر یک تخته مانده
بخانه رسید جوان گفت آن دختر را من آورده ام در حال خبر ببازرگان رسانیدند مادر و پدرش از غایت
فرحت پای برهنه بیرون دویدند دختر را بخانه بردند و آن جوان را نیز جای معین کرده نشاندند و بانواع
نعمت می پروردند همتش بجای آوردند چون روزی چند بدین گذشت مادر و پدرش بدین متفق شدند
که دختر از جوان چگونه خلاص یافته باشد الحال نکاح کرده بدو بسپاریم چون مادر از دختر کیفیت احوال
پرسید دختر قسم شدیدا یاد کرد که ای مادر ازین جوان پارساتر در عالم ندیده ام که هر زمان خواهر خواهر گفتی
تمام ... چون این شنیدند اعتقاد ایشان بغایت محکمتر شد هردو را نکاح بیکدیگر ساختند
در پرده زن و شوهر با یکدیگر نشسته بودند و بدان صدف بازی میکردند گفتند که صدف را بشکنیم و ببینیم
که آیا در میان ایشان چگونه میباشند چون بشکستند در هر یک چندان گوهر شب چراغ بودند که

همه خانه پر نور شد در هر آیت تمام عالم را قیمت داشت سبب این آیت بدین درجه رسید که آیت الکرسی را
پیش آن سه آیت در دو و سه آیت تجید و سه آیت این آیت را بخواند و آسمان بدید بیشک حاجتش
بر آید مجرب است دیگر آورده اند که گوشت و پوست حافظ قرآن هرگز نریزد و استخوان بحکم
اما اگر تمام کلام الله یاد نداشته باشد باید که سوره یوسف را البته یاد کرده باشد نیز علم او اینست که
استخوان و گوشت و پوست او نریزد دیگر این را گفته اند که هر که این آیت را یاد کند عذابش نباشد
آورده اند که بزرگی را مریدی بود وفات یافت بعضی ازین جماعت گفتند که ندانیم حال او چه باشد
شیخ گفت فلان کس از نیکبختان است او را ترس نیست مریدان گفتند از کجا میدانی ای شیخ گفت در حدیث
صحیح دیده ام که حافظ این آیت را عذاب نباشد و این در آخر سوره عمران است و آیت اینست ثم انزل
علیکم من بعد الغم امنة نعاسا یغشی طائفة منکم و طائفة تا بذات الصدور و هر که این آیت را یاد
ثواب بسیارست آیت اینست لکن الراسخون فی العلم منهم تا قد ضلوا ضلالا بعیدا و دیگر در بعضی چندان
پیغمبران مرسل ذکر کرده اند هر که این آیت را بخواند بهشت او با پیغمبران مذکور باشد آیت اینست
و تلک حجتنا آتیناها ابراهیم علی قومه تا الی صراط المستقیم و دیگر بعد از عید فطر تا عید اضحی باید که در وقت بامداد
سوره فجر یگان بار خوانده باشد ثواب بسیارست اما اگر در نماز فجر بخواند بهتر باشد تا همه اهل بهشت
را ثواب حاصل شود دیگر **در بیان افسونهای سرخ باد و غیره است** که روزی حضرت
رسالت پناه فرمود که افسون حرام است یکی از آن ناخاست یا رسول الله من افسون بادگزیده میدانم ترک دهم
حضرت فرمود ان استطاع احد منکم ان ینفع اخاه فلیفعل یعنی این مقدار که نفع برادر مسلم شود بکنید پس
در نتیجه الانوار آورده است که سرخ باد دو هزار نوع میباشد هزار از شش را هیچ داروی نیست و
هزار و ششصد را این افسون در کار است که مشائخان کبار گفته اند که بیشک دفع گردد بسم الله الرحمن الرحیم
سلام علی موسی و هارون سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین اخرجه باذن الرحمن یا سرخ باد اخرج
باذن الرحمن یا سیاه باد اخرج باذن الرحمن یا سفید باد اخرج باذن الرحمن یا زرد باد
اخرج باذن الرحمن یا سبز باد اخرج باذن الرحمن یا خام باد اخرج باذن الرحمن
یا بلبل باد اخرج باذن الرحمن یا هفت رنگ باد اخرج باذن الرحمن یا همه باد
بحق وننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین و لا یزید الظالمین الا خسارا

بحرمة جلاله وجماله واعز کبریائه اخرج باذن الرحمن وبحرمت توریت موسی وانجیل
عیسی و زبور داؤد و فرقان محمد مصطفی صلے الله علیه وسلم وبحرمة طٰهٰ و یٰس دفع
شو بفرمان خدای تعالی وبحرمة لا اله الا الله محمد رسول الله بحق اعوذ بکلمات
الله التامات من شر کل ما خلق ومن شر هامة ومن شر کل عین ولامة بحق
اهیا شراهیا اذونی اصباؤت یا غافر یا غفور یا غفار دفع شو بفرمان
لا اله الا الله محمد رسول الله برحمتک یا ارحم الراحمین
ایضاً افسون دیگر برای سرخ باد اگر سر درد باشد نیز باید که بر پارچه سندهی که کسے آنرا گزیده نباشد
بدندان نگرفته باشد بخواند و بدمد و آن سندهی را آتش کرده در آب اندازد و آن آب را از جا در
بکشد و در بینی اندازد و در سر دفع شود و سرخ باد و در خمس اوقات بخواند این ست ای سرخ
بیاید باران سرخ بیاید گیاه سرخ بروئید بز سرخ بیاید گیاه سرخ را بچرید قصاب سرخ
بیاید کارد سرخ را بیاورد گلوی سرخ بز را ببرید این سرخ باد و آن سرخ باد همه یادها دفع شود بحرمت
زبور داؤد و توریت موسی و انجیل عیسی و فرقان محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم برحمتک یا ارحم
الراحمین **ایضاً** افسون از برای سرخ باد در خمس اوقات بخواند دفع گردد بسم الله کم بلا
بسم الله بلتی بلا بسم الله شافی بسم الله کافی سرخ باد سوخته باد و سر باد و خفتاده و فرق باد سرخ
شوی باز نشوی بحق سلیمان پیغمبر ابن داؤد علیه السلام برحمتک یا ارحم الراحمین دیگر آورده اند
که روزی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بر کناره آبی رسید چون مدت مسح منقضی شده بود
موزه کشید و دران جایگاه طهارت جدید ساخت و عبد الله بن مسعود با و همراه بود ناگاه زاغی از هوا
فرود آمد و موزهٔ مبارک را منقار گرفت و بالا برد و از ان میان موزه ماری افتاد عبد الله گفت یا رسول الله
اگر این زاغ موزه را بالا نمی گرفت در پای مبارک شما گستاخی میکرد حضرت فرمود نمیکرد زیرا که مرا
جبرئیل گفته است که هر که هر روز سه بار این آیت بخواند هیچ مار و کژدم و شیر و پلنگ و غیر ذلک بد و زحمت
نرساند آنست اللهم انی اعوذ بک من شر من یمشی علی بطنه ومن شر من یمشی علی رجلین ومن
شر من یمشی علی اربع ان الله یخلق ما یشاء ان الله علی کل شیء قدیر دیگر آورده اند در خانه
شخصے آتش افتاد تمام کتب خانه او بسوخت بلکه کلام الله نیز بسوخت مگر یک سطر که درآن این آیت نوشته بود ماند آورده اند که خوانندهٔ
نگاه دارنده بلکه نظر بیننده این آیت را حق تعالی از جمله آفات و بلیات نگاه دارد آیت اینست نصر من الله وفتح قریب

فالله خیر حافظا وهو ارحم الراحمین و دیگر آورده اند برای حاجات و مهمانی بخواند برآورده شود و این ست بسم الله الرحمن الرحیم
الٰهی بحرمت [illegible] الٰهی بحرمة [illegible] قبلها الٰهی بحرمة [illegible] و من بعدها حاجتنا یا ارحم الراحمین و دیگر آورده اند
که دوزخ را نوزده دروازه اند هر که باخلاص بگوید بسم الله الرحمن الرحیم این نوزده حروف شود
حق تعالی ببرکت این نوزده حروف آن نوزده دروازه دوزخ بروی ببندد اگر بعد از تسمیه
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بگوید شیطان چون همه از رگ ظاهر و باطن او بگریزد دیگر
آورده اند که در لا اله الا الله محمد رسول الله همه حروف بی نقطه هستند پس گوینده این کلمه را
باخلاص هیچ گناه مانند نقطه در وجود نماند و دیگر دعای حفظ ایمان بر هر بنده مومن لازم ست
که باید کند بعضی گفته اند که هر که این را یاد ندارد خوف کفر ست اینست لا اله الا الله الحی
القیوم لا اله الا الله الواسع الرحیم لا اله الا الله محمد رسول الله و دیگر هر که هر روز بخواند از دنیا بایمان رود
اللهم یا ولی الاسلام واهله مسکنا بالایمان حتی نلقاک به لا اله الا الله محمد رسول الله و دیگر هر که این درود
یکبار بخواند ثواب یکلک درود بیابد اللهم صل علی محمد بعدد انفاس الخلائق و صل علی محمد بعدد اشعار الوحوش
و صل علی محمد بعدد حبات الارضین والسموات و صل علی محمد بعدد حروف الکلام والدعوات و صل علی محمد بعدد
کل المحدثات والمعلومات من اول الدنیا و اوسطها و آخرها [illegible]
و آله الطیبین الطاهرین برحمتک یا ارحم الراحمین و دیگر هر که را کار بسته شود باید که این
اسم را [illegible] بخواند انشاء الله فتح آن کار فی الحال گشاده گردد و دیگر هر که این درود را یکبار بخواند ثواب
ده درود بیابد اللهم صل علی محمد بعدد ما احاط به علمک و ما جری به قلمک و انفذت به قدرتک
و مشیتک و دیگر افسون و آن است که در حلق پیدا شود که آن را بلفظ هندی گلپتی گویند از درد
آن کس نهایت بیقراری می آید باید که نی تا واک را بگیرد و یک طرف آن نی در دهن خود و دیگر طرف
آن در دهن بیمار بنهد و این افسون بخواند در آن بد صحت شود افسون هندی اینست
سکل تیراهن تنکا چوک تنکا کوئی تنه پوجے لوگ سگن [illegible] ہوگ جدا و یاد سے
سر ہوگ دل لگتے جاوے سو کہ تنکے اوپر پھونک و دیگر افسون [illegible] ہندی
با خاصیت نهایت بسیار است چنانکه اگر [illegible] بیارد و باید که غله را در غربال
اندازد و این افسون را بر آن بخواند و آن را از غربال بکشد [illegible]

ثزاله اندازد و دفع شود و از برای جمله دانه ها کافی ست که حساب آن دانه ها در حصر نیاید و این فسون از گفتار
شیخ یحیی منیری است بدین طریق بخواند بسم الله الرحمن الرحیم افسون شیخ یحیی منیری قدس سره
اماسات سمند تو تکله یاره راس جهوده بهوت اهسس سات دندت تدیس کر دیو تا چوراسی
سهش جی گنے هشت کالی ناگ دهرسے سکت پچھن دیودان بهونلیه راکهن جاین
فان کتیا کو ادالا لکا وادنیا وادمونل کو دیپت بلیت سرسیان گرهکتد پاکا تهرکا دوست
قهری و تهوری کدی ننیاهی نهرو داکنمورا کنگهوری بهاتیا تنل لوت کوت دریا کهت پر پیدن
بیلک ننتر صاحب کنجاهی دهاهی انکا کارکس اهاته بجز باب سهسرا با جل هوند تهتومی بلیاهی جا بجز اگ
بجر کوار بیجر موند دس و لوار رکت وحت رکت پت بیجی تا بیج متر باین بهابیا وان کن نکن
پال جام هاس لهو بدکرسیا کلی منکرت ادت کنت جه جه کرنت ت مرنت الت سیداهی اوپره پرنت
دوهاهی سلیمان بن دوک دهائی جن هس جودانده جو سید جن حجرین جاه جاه یاف جن پرس ساوات دم
پا چاسد سیفر کردک سکت شیخ یحیی که هیکت سید کس مهی هنته کال هنس بلی اهی همندی ننتر تبیب
سلدی بهس ابدی نرلس بهادی سر بره **والضحی** اگر کسی را باد اثر کرده باشد نیز بران عضو بدید یا سر درد یا شد
و یا کسے را مار گزیده باشد و یا شکم درد باشد و یا درد گوش و دندان باشد و یا از اکهس ول آدمی را رشیده
باشد بران کس بخواند دلش باز آید و برای همه علت ها بخواند این افسون مذکور را همه علتها دفع شوند
دیگر اگر کسی را مار بگزد و افسون خوان نزدیک نباشد مار زیر سر او بدان جائی گزیده ار دباید که با
ازان زهر این افسون را بر خاک بخواند و دم دهد یعنی آن خاک را بر گرد اگرد آن عضو بمالد زهر ازان نگذرد
پوه سنکر بیجر مونکر اکردین کها دهو سنگ جوکر جو لیبی باسکهر اولیبو دهول وهفیه بند ابر هند اسری کلس
پری تر هندسری انبرت کندمیری بها نک بهاهنی ویس و بدین نوع افسونها بلفظ هندوی بسیار ست
اما ازانکه گنجه اندان این نتوانند و دشوار می آید ترک دادم و این افسونهای مذکور بغایتی مجرب
بودند ازین جهت مذکور شدند که مگر بعضے عالمان هند بخوانند و نفع اکثر مسلمانان حاصل شود و دیگر
بزرگواری فرموده هرکه این دعا را علی الصباح بعد از نماز بامداد سه کرت بخواند اگر عمر او صد و بست سال نشود
فردای قیامت خنگ او در دامن من باشد و دعا اینست لا اله الا الله لعزتك وقدرتك لا اله
الا الله بحقك ورحمتك لا اله الا الله فرج همی و غمی **دیگر** هرکه بعد از نماز بامداد یکبار این دعا

بخواند همه قضا او گذشته بر جای شود لا اله الا الله الها واحدا و نحن له مسلمون لا اله الا الله الها
واحدا و نحن له مؤمنون لا اله الا الله الها واحدا و نحن له مخلصون لا اله الا الله الها واحدا و نحن له عابدون
لا اله الا الله محمد رسول الله و دیگر باید که این دعا را پیوسته عقب هر نماز بخواند مستجاب گردد
حشر او با این طایفه گردد که ذکر میشود دعا اینست اللهم اجعل دنیانا دین نبیین وایماننا ایمان
المؤمنین واسلامنا اسلام المسلمین وصلاتنا صلوة الخاشعین ورکوعنا رکوع المتواضعین وسجودنا
سجود الخاشعین وتسبیحنا تسبیح ملائکة المقربین ومناجاتنا مناجات الفائزین واعمالنا اعمال الصالحین
وذنوبنا ذنوب المستغفرین فالله خیر حافظا وهو ارحم الراحمین برحمتک یا ارحم الراحمین
و دیگر دعا طیر ایجاد و از مراتب احدیت و ایجاد سایر ممکنات قال الله تعالی یخلق ما یشاء و الله علی
کل شیء قدیر قال علیه السلام کان الله و لم یکن معه شیء و هو
الآن کما کان و در تنبیه ابو اللیث سمرقندی آورده است که حضرت صدیق
رضی الله عنه و قیل علی رضی الله عنه از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم سوال کرد که یا رسول الله
این کان ربنا قبل ایجاد السموات والارض قال علیه السلام کان فی العماء لا تحته ولا فوقه هواء واختلفوا
فی العماء بعضی گفته اند که عما کوری را گویند یعنی عقول و افهام از کنه آن حقیقت بجز کوری نصیبی
ندارند لقوله علیه السلام ما تعلم تقل و ما لم تعلم تکل و این قول قریب بنجات ست که عامه خلق
در ضلالت نیفتند و صوفیان گفته اند که عما سحاب ابر را گویند اما مراد از ابر باریک نیست که اندک
قرص آفتاب را بپوشد و آن مراتب را وحدت یعنی چون جلال و جمال هر دو بهم مساوی است داشتند جلال
بطریق وحدت که حقایق یا نی گویند مر احدیت می نمود و جلال و جمال از نام جمالیست بطریق احدیت که
آنرا احدیت و ساذج و صرف و غیب الغیوب و ازل الآزال نامند می رود از آن بود که واجب تعالی
ازل الآزال و قدیم الاقدام است تا یقین وحدت همدرین بود پس چون جمله اسماء و صفات قدیم
اند جمله بحیث و میل وحدت نزول کردند که احدیت را ذات صرف و ساذج گویند که جمله اسماء اگرچه قدیم
اند اما در استغنای کنش مفقود بوده اند ازین عراقی فرماید بیت بحق آنکه تو نامی نداری
بهر نامی که خواهی سر برآری و وحدت را ذات باقتضای صفات و حقایق اعیان نامند که در اینجا مصراع ثانی
عمل باید یعنی بهر نامی که خواهی سر برآری چنانکه در تفسیر جواهر القرآن آورده است القضا دیت الجلال

والجمال تو لا حقیقة الایمان و وحدت تجلی اول و مجمل ست و از وحدت جمله اسما و صفات تنزل
بمراتب واحدیت کردند که آنرا تجلی ثانی و مفصل گویند یعنی هر اسم اقتضا بمقتضای خود کرد چنانکه خالق
مخلوق ست که بتوان آفرینش کرد و رب مربوبیت که متقیان پروردگار و مومن با ایمان دارد و هادی
بهدایت و غیر ذلک من صفات الباری که وحدت حقیقت ایمان ست و ازین اراده ایمان بمومن که
المومن مرات المومن ازین مرتبه ست و ازینجاست که حضرت رسالت پناه فرمود اتقوا من فراسة المومن فانه ینظر بنور الله
او ازین نور ست و نور دیدن خود را و غیر را گویند چنانکه معلومات در باطن عالم و معلومات عارضی
ست که نباشد از جانب ذات وابسته شود بمعلومات و تجلی است اما چون نقد بودند باقتضای آوردند
و ازینجاست که میگویند که حضرت رسالت پناه از نور خدای ست و حقیقی گویند که آن نور نبوت
مخلوق و این قول اهل فقرا ست و صوفیان در مراتب واحدیت مراتب دیگر را نام میبرند یکی علم و نور
و شهود یعنی چنانکه وحدت مراتب اسم الله ست که جمله اسما و صفات تعلق بدو داشت چون بدین
مراتب رسید جمله اسمای متکاثره و متعدده تعلق با علم دارد و نور و شهود و ازین رو نامند که معلومات در مراتب
احدیت معلوم و معدوم بوده اند درین مراتب علم معلوم و مفهوم گشتند یعنی چنان و چنین و تعین گردان
کرد ممکنات را چنانکه عدم در باطن قاصد و نیز این مراتب را اعیان ثابت گویند یعنی اگرچه ثبوت قدم
بود اما درین مراتب چنان خود بخود دیده و مقید گردید از ازل تا ابد الآباد باقی مورد چه از آن کم و بیش نشد
و چون اصل جمله اشیا ثابت کرد و جمع کرد یعنی از باطن علم بظاهر علم برآورد و جزو کل در باب مراتب
معین دید و گرد آنرا توحید وجودی و خانه وحدت و حقائق کیانی و غیر ذلک من کلامهم گویند چون
از آن مراتب کن رسید که آنرا علم کن فکان گویند و روح سیر آمد و لطیفه گویند گویا که کاف تا نون رسید
که هرچه بودنی و شدنی ست شدند و میشوند و معلوم باد که این شش مراتب مذکور از احدیت تا روح سرا
هیچ یکی را از دیگری امتیاز نیست و صفات از ذات استخراج نمود مگر به تعدد که ذات بلا تعدد و منقطع
الاشارات آمدنا والعبارات و صفات تعدد دارند از جهت اختلاف تا اثر هر صفت را جدا می نامند
و از هیچ صفتی از صفتی دیگر نیز امتیازی ندارد پس چون از عالم باطن بعالم ظهور رسید پرده آفرید لغایت
سیاه که چون ذات باری تعالی حد و حدودی ندارد که ذات و صفات باری تعالی محجوب بدان است
و آنرا سرا پرده وحدت نامند و این نیست که ذات و صفات جهتی داشته باشند که بدان پرده محجوب

شده اند بلکه محجوب بافعال ست که افعال او تمثیل و صورت دارند و او را مثال و صورت نیست
که حجبت ذاته بصفاته و حجبت صفاته بافعاله ازین مر ست و این پرده را نور تجلی محمدی گویند
که نور اول نور اوست که آنرا نور حقیقت محمدی گویند و این نور را نور مخلوق محمدی گویند آورده اند
که روزی جبرئیل علیه السلام فرود رسید که حضرت رسالت پناه در خواب بود مهتر جبرئیل انگشت
مبارکش بگرفت حضرت بیدار شد گفت یا اخی چه آورده باشی جبرئیل گفت از سال از شما کلان بوده ام
مرا اخی نگوئی حضرت رسالت پناه فرمود از کجا یاد داری جبرئیل گفت از ان باز یاد دارم که هیچ شئی نام و
نشان نبود مگر ستاره روشن و تابان در عین پرده سیاه میدیدم که نود هزار سال می نمود و نود هزار سال
غائب میشد و من نود هزار کرت او را دیده ام حضرت فرمود که اگر آن ستاره را ببینی بشناسی
جبرئیل گفت آری حضرت رسالت پناه خود را بدان صفت بنمود مهتر جبرئیل گفت صدقت
یا رسول الله که همان تو بودی جبرئیل گفت یا رسول الله چه میکردی حضرت فرمود یا اخی نود هزار سال
در قیام می بودم و نود هزار سال در سجود در قیام مرا میدیدی و در سجود غائب میشدم در ان سجدها
این دعا میخواندم که اسماء بزرگ باری تعالی اند سبحان القدیم الذی لم یزل سبحان العلیم الذی لا یجهل
سبحان الجواد الذی لا یبخل سبحان الحلیم الذی لا یعجل اما نود هزار سال پیش از آنکه شما دیدید نور مرا همچنان
مخلوق کرده بود و درین سیه ده هزار پرده های سیاه اند و بعد ازین ده هزار پرده های سبز آفرید همچنان
ناتناهی و درین مراتب انتهای انبیاست و بعد ازین ده هزار پرده های سفید آفرید همچنان
ناتناهی و بعد ازین ده هزار پرده های زرد آفرید ناتناهی و بعد ازین ده هزار پرده هائے احمر خالص
آفرید همچنان ناتناهی و بعد ازین ده هزار پرده هائے عقیق رنگ آفرید همچنان ناتناهی بعد ازین
ده هزار پرده های کبود آفرید همچنان ناتناهی و میان یک پرده آفرینش پرده دیگر دوازده لک
سال بود که التانی من الرحمن والتعجیل من الشیطان ازین معنی ست بعد ازین هیولی آفرید که آنرا
عرش کل و عقل کل و ام الکتاب می نامند و بعده هر شئی که موجود دارد و بودار دیعنی لطیفه ست
که در حس ملمس نیاید و کلام خدا آنجا ثابت ست هر حرف کلام الله بمنزله کوه قاف واقع شده
و دیده میشود و بعضی گفته اند که لایل تمام ممکنات در دو دندان سین ست و یک دندان او خالی
گفته ست و بعد از ان عالم کثیفات هشتاد شهر باشند و برابر این دنیا آفرید بعد از ان هزار شهر

در هر شهری یک آدم آفرید اما نوری بودند خاکی نبودند و آدم سیاه را گویند یعنی یکی را پیدا بکرد و بعد از
هزار سال در شهر دیگر آدمی دیگر آفرید تا هشتاد هزار سال شوند و درین مدت هیچ یکی از ایشان عاصی نبودند
پس درین میان یکی از ایشان عاصی شد غضب الهی در کار شد آن شهرها با آن آدمیان همه فانی
و مضمحل ساختند ای فرزند سخن از سرعت کتابت و از تعجیل اقوال و احوال از حد در گذشت و بحکم این
حدیث که الانسان مرکب من الخطاء والنسیان حکایت را فراموش کردم زیرا که اول درین شهرها
مرغ را پیدا کرده بود و بعد از مرغ هزار سال آدم را آفرید **قصه مرغ اینست** که حق تعالی چون
این شهرها را آفرید همه را از سپندانه سفید مملو ساخت و در آن میان مرغی را پیدا کرد حکم باری تعالی
شد که این سپندانه رزق تواست بعد از تمامی ایشان موت تو باشد آورده اند که آن مرغ
سپندانه را بغایت اندک میخورد و در خوردن او تاخیر تمام میکرد حتی که بر خوردن هر دانه این
دعا میخواند بعد از آن این دانه را فرو میبرد آورده اند که آن شهرها مملو از سپندانه همه اتمام کرد
و یک دانه باقی ماند آخر هزار سال در گلوی خود نگاه کرده بود و چون او را هم فرو برد مناجات کرد
که یارب اگر باز همچنان مرا حیات مانی چندان ثنا تو گویم که در حصر نیاید فرمان حضرت عزت شد که
ای مرغ هر چند که حیات باقی مانی از ان سیر نگردی و این عمر تو در حساب و عدد نیاید ولیکن تو مخلوقی
و مخلوق را بیش ازین بقا نباشد و چون جان میداد میگفت که هیهات هیهات جان کندن چه صعب
است و بعد از آن همان آدمیان مذکور در آن شهرها می آفرید تا آنکه بعد از هزار سال دیگر می
آفرید باز بغضب خود مضمحل کردندش و عاطر نامه اینست که حضرت امام اعظم رضی الله عنه هیچ شب
ناغه نمیکرد و ثواب این دعا بغایتی بسیار ست المختصر نموده شد بسم الله الرحمن الرحیم - اللهم
انا عبید من عبادك وسول بن سوالك ورقیق من ارقائك وتعرفت بمعروفك بیرغب الخلائق الیك
کرما وجودا انت موضع السائلین ومنتهی الراغبین لا تاخذنا بخطایانا الکبیرة ولا تفضحنا
بسیئاتنا القبیحة واستجب دعاءنا وارحم تضرعنا وفاقتنا وارحم لقلة حسناتنا وجد
بحلمك على جهلنا وبإحسانك على اساءتنا وبعفوك على ذنوبنا فقد استوجبنا العفو منك
فقد نرى مکاننا ونسمع کلامنا ولا یخفی علیك شیئا من امورنا نسالك
یا الله بالقران حرفا حرفا وبالآیة آیة آیة وبالسورة سورة سورة وبالکتاب المکنون

سپندانه ماندن مرغ و عدم موت او بسیار دراز بود ۱۲

الذی لا یمسه الا المطهرون ونسالک بالتوراة والانجیل والزبور حرفا حرفا وآیة آیة وسورة سورة ونسالک بما اوجبت للمؤمنین علی نفسک ان تدرکنا برحمتک وتجعلنا فی جوارک ولا تسلمنا لغضبک ولا تقول لکتاب عذابک وتجعل اعمالنا مرحومة واعمالنا زکیة متقبلة ان کنا صادقین فاستجب دعاءنا وان لم نکن کذلک فاجعلنا صادقین واجعل کلامنا خالصا لوجهک الکریم وثبتنا بزینة الاسلام واهدنا هدایة المهتدین اللهم انی اسالک نجاتنا من الزلاة ومن حر السموم والفوز یوم القضاء والنور یوم السواد والمغفرة یوم الحساب والجنة یوم النار والظل یوم لا ظل الا ظل عرشک اللهم اعطنی الامان من شدائد الاحوال اللهم اعطنی الامان یوم یخرجون اهل القبور وینفضون التراب من الهام اللهم اعطنی الامان اذا وضعت الاعمال فی کفة المیزان ان یقول النبی علیه السلام امتی فی مواقف دعبة الحساب الجبار اللهم اعطنی الامان اذا فرق بین اهل النیران اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت وسلمت ورحمت وترحمت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم انک حمید مجید وصلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین وسلم تسلیما کثیرا کثیرا

فصل در ایجاد سبع السموات والارضین

بدان الفرزند که چون آن مرغ وآن شهر منتفی گشتند مدت دوازده لک وسیزده هزار سال همچنان بد کبریای خود لی نیاز بود باز شیوۀ جمالیت در کار شد وبایجاد این دنیا آغاز نهاد اول مهری را بیافرید وآن گوهر سپید بود ودرعلین نکته الله سیدا بود وحق تعالی نظر هیبت بدو نظر کرد از هیبت الله تعالی چون پشته کوه برآمد وگداخته شد وبجوشید ودودی سبز از آن برآمد وبالا رفت وآن دود مانند تخته بهم منفصل شد ما بقدرت آلهی هفت تخته شد که هر تخته پانصد ساله راه پهنائی داشت وازان هفت آسمان کردند آنچه در وی مانده بود ونیز مانند تخته بود وآن نیز بقدرت آلهی هفت جای شد وآن هفت زمین شد که هر زمین پانصد ساله راه درازی دارد وپانصد ساله راه پهنائی دارد وبر بالای هفتم آسمان دریای ست که آنرا بحر الحیوان نامند در درازی او ودر پهنائی او برابر هفت طبق آسمان وزمین است وعرش باری تعالی بر آن آب از محض نور آفریده شد وحکم کردند تمام ملکوت را

که بر دارید همه جمع شدند نتوانستند ساختند دران دهان مورچه بفرمان ایزد تعالی پیدا شد و حکم شد که
تو بر دار مورچه بدان دهان آویخت و گفت بسم الله الرحمن الرحیم در حال عرش بالا شد و حاملان عرش او را
چهار طرف بر کتف نهادند و بر داشتند و حاملان هر یک عرش دو سر دارند و در تحت عرش کرسی که ارض
الجنة کرسی و سقفها عرش الرحمن و این هشت بهشت بر بالای کرسی موجود اند و لوح و قلم نیز بر بالای
کرسی است و آن لوح از یاقوت سرخ است و قلم از نور ست که هزار ساله راه پهنائی دارد و سه هزار ساله را
درازی دارد و اسرافیل نیز بر بالای کرسی ست و صور را بدهن گرفته ایستاده است و صور را هفت
شاخ ست و طول و عرض او بمانند قلم ست و در وقت نفخ ثانی که برای بعث بود ارواح را هفت قسم کنند
در یک شاخ صور ارواح انبیا باشد و در دیگر ارواح مؤمنان متقی و در دیگر ارواح عاصیان
و در دیگر ارواح کافران و در دیگر ارواح دیوان و پریان و در دیگر جمله وحشی چون خزنده و پرنده
و بهایم همه را دران شاخها جمع کنند و چون نفخ کنند هر ارواحی بقالب خود شتابد و چون قلم را بیافرید
فرمان حضرت عزت در رسید که اکتب ما هو کائن آورده اند که چون قلم تقدیر الهی روان شد از اول
تا آخر هیچ ذره نیست که ننوشت و چون باحوال امتان ماضی رسید که از شومیت گناه بعضی در آب غرق شدند
و بعضی آتش بباردو بعضی مسخ شوند و غیر ذالک من القصص المشهورة قلم روان بود اما برامت نبینا محمد مصطفی
صلی الله علیه و سلم در رسید دید که گناهان این امت از امتان ماضی بسیار بودند نیک متحیر شد که یارب
در حق این امت چه خواهی کرد و از غایت هیبت سرش تر قید اما فرمان حضرت عزت بر رسید که اکتب
انهم عباد مذنبون و انا الملک الغفور و درخت طوبی نیز بر بالای کرسی ست و بیخ او در صحن ساخت حویلی رسول الله
ست اما هیچ حویلی در بهشت نباشد که شاخ درخت طوبی دران حویلی نرسیده باشد و این چهار جوی
که یکی از شیر و دیگر از عسل و دیگر از شراب و دیگر از آب خالص از شگاف بیخ درخت طوبی بر آمده است
و روزی جبرئیل گفت که در شگاف او رفتم و دران جای که آغاز این جویها بود دیدم بسم الله الرحمن الرحیم
نوشته بود و این چهار جوی از سه میم و از چهار میم ها الله روان بود و طوبی از شصت شاخ کلان ست
که از بیخ جدا شده است و در شاخ و شاخچه دو صد نوع میوه باشد که هر یک بلون دیگر و طعم دیگر متفاوت
باشد و سدرة المنتهی نیز بر بالای کرسی ست و آن درخت کنار ست و هر ورق او چندان طول دارد
که اگر اسپ تازی سه روز بیاپی تمد اند زیر سایه یک برگی بیرون نرود و آن مقام جبرئیل ست

علیه السلام و دریا بین کرسی و آن دریا بحر الحیوان آسمان هست که آنرا فلک اطلس نامند و در میان آن
دریا و کرسی بیست هزار ساله راه است و مهتر عزرائیل بر آسمان چهارم ست و تخته را در زیر بغل خود
گرفته نشسته ست که طول و عرض او پانصد ساله راه است حضرت رسالت پناه در شب معراج ازو پرسید
که هنگام موت چگونه خبر می یابی مهتر عزرائیل گفت که درین قریب من درختی هست که آنرا شجرة الیقین
می نامند تا هر که در دنیا تولد شود اسم او و رزق او در برگ این درخت نوشته میشود و چون اجل
این شخص نزدیک رسد آن برگ زرد میشود و بفرشتگان میدهم تا آن برگ را شسته در طعام و شراب
آن شخص بدهند که بخورد و هیچ تداوی صحت نیابد والصفا برابری هر شخصی دو روزن ست درین آسمان قریب
من که از یکی اعمال او بر می آید و از دیگری رزق او میرود چون نزدیک بموت شود هر دو بسته
میگردند حضرت فرمود که احوال روح را چگونه یافت گفت اجل دست من تعالت و گرانی پذیرد بفرمان
خدا اگر صالح باشد زیر عرش میمانم و اگر بدبخت باشد باسفل السافلین میفرستم و از چگونگی حال
او خبر نمیشوم که خدای تعالی با وی چه میکند والصفا در آسمان چهارم حضرت دید که قطار
اشتران میرود اما اول و آخر آن قطار پدید نمیشد از جبرئیل پرسید که یا اخی این چه قطار است
جبرئیل گفت از آن پیش که آسمانها و زمینها آفریده شده اند این قطار میرود و من خبر از آمدن و
رفتن او خبر ندارم که از کجا می آید و کجا میرود و بر پشت شتر صندوقی بسته بود فرمان رسالت پناهی شد
که یکی ازین اشتران را بنشانید و یک صندوق را بگشایید مهتر جبرئیل و حضرت رسالت پناه
همچنان کردند و در میان آن صندوق در آمدند هشت عالم یافتند این دنیا دیدند همه نورانی حضرت
فرمود که یا اخی بهشت این باشد جبرئیل گفت لا بلکه این را فردای قیامت از برای امتان تو بخشند
و در بالای این آسمان دنیا فرشتگان اند که همه از شدت گریه در سجود افتاده اند از جهت دیدن احوال
این بندگان که بار خدایا با این بندگان چه عذاب خواهی کرد اگر گریه ایشان را این آدمیان بشنوند
همه از بیم هلاک شوند و در میان این زمین و آسمان نهریست روان و در میان آن دریا مرغان اند
سفید رنگ و بیضه را بر بالای دم خود میکنند و از آن چوزه بیرون می آید و این چهار دریای دنیا
از آن اصل دارند یکی سو نیل و سیحون و جیحون و ... بدان ای فرزند اگر چه از روی ایجاد
اول سبع السموات بودند بعد از ایشان عرش اما در اراده عرش مقدم بود بعد سبع السموات افضل

بودند عرش را چنانکه فرشتگان و دیوان مقدم بودند اما انسان در ارادت مقدم بود و سایر چیزها طفیل او بودند چنانکه از طفیل هیولی عرش و کرسی و فلک خامس و سبع السموات و این عالم را عالم علوی نامند و از زیر ایشان سبع ارضین تا ثری این را سفلی نامند تا اسفل السافلین که زیران هیچ نباشد همه سفلی اند

ایضاً چنانکه انسان از روی مراتب تعلق بوجد دارد و تعلق باسم الله دارد چنانکه الله اسم ذاتی ست که جمع جمیع صفات ست و خلیفه اسما و صفات ست همچنین انسان از نوع خود ست و از طفیل ایشان ملک و از طفیل ایشان پری و از طفیل پری دیو و شیاطین و آنچه از روی ایشان مومن عابد و کافر اند و از ایشان سایر حیوانات چون بهائم و خزنده و پرنده و جمله در تصرفات الهی مستغرق اند قال الله تعالی خلق السموات والارض فی ستة ایام آورده اند که چون زمین مهیا شد از کثرت آب دایم متحرک میگرفت کوهها بدو آفرید تا مستقیم و پایدار شد و خلق الارض فی یومین وهما الاحد والاثنین خلق الجبال یوم الثلثاء و خلق یوم الاربعاء الشجر والماء والعمارات والخراب و خلق یوم الجمعة النجوم والشمس والقمر والملائکة و خلق آدم علیه السلام فی آخر ساعة للجمعة بدان ای فرزند که آنچه حق تعالی از برای ثواب و عذاب آفریده ست چهار طائفه اند فرشته و آدمی و دیو و پری اما از روی آفرینش اگرچه انسان مقدم بود در ارادت با آفرینش موخر اند تا ختم و انتها و خلیفه کل ممکن و افضل ایشان باشد چنانکه محمد رسول الله از روی مراتب مقدم بود اما در آفرینش موخر اند تا ختم انبیا و اکمل ایشان باشد که ابدا از دو کسی بازپرسه چون و چرا نباشد پس اول او را ایجاب و ملائکه کرد چنانکه در حین خلق شدن عرش حاملان او خلق شدند و در حین خلق کرسی کروبیان خلق شدند آورده اند که چون حضرت رسالت پناه در شب معراج میرفت بر ایشان سلام کرد ایشان چنان بگفتن لا اله الا الله محمد رسول الله مشغول بودند که آواز آنحضرت نشنودند مهتر جبرئیل گفتش که جواب سلام این شخص را باز گوئید گفتند که این کیست جبرئیل گفت که این محمد آخر الزمان ست که شما کلمه او را میگوئید بعد از آن جواب دادند و همچنین تا سبع السموات هرچه در ایشان ست از فرشتگان آفرید و چون زمین را مهیا کرد آنچه از وحوش و طیور بهشت و هوا آفرید تا سیزده سال همچنان افتاده بود و بعد از این حکومت پادشاهی زمین را بفرشتگان تحویل نمود که میان سائر حیوانات حاکمی و عدل بکنند و تخت ایشان بر ملتان بوده نام ملتان در شام بوده بودند پادشاهی ایشان مدت شانزده لک و بست و چهار هزار

سال بود و بعد از ایشان پادشاهی زمین را سلب کرده بدیوان و پریان داد وقال الله تعالی خلق الجان
من مارج من نار یعنی چون دوزخ بهم شراره زد از سر آتش دو جانور آتشین آفرید یکی را نام مارجه و
دیگری را مارج مارجه صورت پلنگ داشت و ذنب او چون ذنب کژدم و مارج بصورت گرگ بود
و ذنب او چون ذنب مار مارجه ماده بود و مارج نر بود مهر و مجامعت کردند اول فرزند ایشان که
زائید نام او را ابلیس کردند اما بقدرت الهی ابلیس را از ایشان بیرون کشیدند و چون از فرود ببالا می آمد
بهر طبق زمین که میرسید مدت ده هزار سال عبادت الله میکرد و در هر زمین و چون بدین زمین رسید
صومعه اشتران را برید و سند ساخت و مدت ده هزار سال عبادت الله تعالی کرد و نام او را ابلیس
کردند و بعد از آن او را بر آسمان بر آوردند چون بهفتم آسمان رسید معلم فرشتگان گشت و
درس میگفت نام او را عزازیل کردند اما در متابعت او مادرش و پدرش را نیز بدین زمین رسانیدند پدرش
اسیر شد و مادرش ماهی گشت و ایشان را هفت پسر دیگر تولد شدند تا که پادشاهی زمین با ایشان شد و
و چون آن حاکم بدبخت بیفرمانی کرد و سجده نکرد او را از آسمانها انداختند تا نام او شیطان شد و شیطان انداختن را
گویند و چون پیغامبر ما تولد شد یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم او را از رفتن بآسمان منع کردند نام او
رجیم شد زیرا که پیش از پیغامبر ما سیر آسمانها میکرد و سکونت مدت شانزده لک و سیزده هزار سال پادشاهی
دیوان و پریان بود و تخت ایشان بلتان بود و ایشان نام بلتان را پهکیور کرده بودند و چون
از ایشان سلب کردند پادشاهی زمین را باسپیان داد و تخت ایشان نیز سلتان بود و نام ملتان
عیش پور کرده بودند و مدت شش لک و هشتاد هزار سال پادشاهی اسپیان بود و [illegible] پادشاه اسپیان
آغاز ایجاد آدم نهاد و خاک او را جمع کرده و در میان طائف و مکه [illegible] نهاد قال الله تعالی خمرت طینة آدم
اربعین صباحا پس معلوم باد که وجه شرافت آدم مسبوقین مذکورین از انبیا علیهم است که ایشان
بجز ولی شدند و آدم را بچهل روز تعالی و آدمی پیدا کرد [illegible] و باشند
آورده اند که فرشتگان خاک را گل میکردند شیطان بدبخت [illegible] پادشاه اسپیان گفت
ای اسپ هیچ از احوال خود خبر داری که ازین خاک شخصی پیدا خواهد کرد و از نسل پیدا شود
که بر نسل تو سواری کنند و بر همه وحوش و طیور والی باشند و بسی از دست ایشان بقتل رسوند
زحمت بکشید خیر الحال این گل را خراب کن [illegible] تا جمع و وحوش و طیور جمع شدند

وآن خاک را در زیر پای خود ها آوردند تا البدان گرفتند تا مانند سفال که از زیر سم ایشان بر آید سوخته
و تافته می گشتند و آتش را در بالای آن سفالها می افروختند تا بغایتی سوخته و ناچیز می گشتند بکذا
بارها همچنان کردند کما قال الله تعالی خلق الانسان من طین حماء ملوگنده بوی را گویند انما قال الله تعالی
خلق الانسان من صلصال کالفخار و صلصال گلی را گویند که از میان وی سم جانور بر آید و خشک شود
یعنی گل همچنان خمیر شد که گنده بوی را پیدا میکرد و ایشان چنان مالیدند که مانند صلصال گشت
آن گل چون هفتاد کرت چنان کردند فرشتگان بغایتی درمانده شدند و گریه بنیاد نهادند و چندان
گریستند که آب چشم فرشتگان آن سفال گل شدند گلی صعب ناک بهائم بعد ازان در آمدن نتوانستند
زیرا که اگر درآیند در آن گل در مانند و بیرون آمدن نتوانند بعد ازان حق تعالی بید قدرت او را مهیا ساخت
ساخت از گوشت و پوست و استخوان اما روح هنوز در وی داخل نبود اول شیطان در ان
در آمد بعد از ان نزد تنی برآمد جمله ملکوت و حوش و طیور از وی پرسیدند که شخص او را چه چیز دیدند شیطان گفت
که او را عالم صغری می بینم سائر تن او چون زمین است و بر زمین او موی ست برابر گیاهی که بر زمین
ست و سر او مانند آسمان است و چشم او و شنوای و گویای او چون ستارگان اند و عرق او چون
جویها روان اند اما در اندرون گنبد او در هر چند گردم راه در آمدن نیافتم پس معلوم میشود آنچه وجه
شرافت او بر مایان باشد در ان گنبد مخفی است و چون مهیا شد حق تعالی قطره از رحمت
خود بدو فرستاد و آن قطره را چهار جای کرد بیک قطره وجود او را مزین کرد و بقطره دوم بینائی
چشم او را حاصل کرد و بقطره دیگر او را عاقل کرد تا حق را بشناسد و آن قطره دیگر همچنان معلق است
که بوقت دعا مومنان نازل میشود و چون ارواح به نزدیکش بردند شنید اشارت که این نیز جای
با فراشت است مگر و نیجا دیدار الله تعالی بینم چون در آمد در و حبس شد گفت کاشکی پایان
مرا شکسته بودندی تا بدینجا نمی آمدیم حضرت بابا آدم در حال ازینجا بجنبید نشست عطسه آمد چون
عطسه کرد گفت الحمد لله الله تعالی گفت یرحمک ربک فرشتگان گفتند یا ربا در بهشت مدتها یان
سبوح قدوس تو میگوییم یک کرت بما این رحمت نفرستادی و ازو اول فطرت رحمت فرمودی
فرمان شد که ای ملائکه کسی که او اول فطرت مرا بشناسد و حمد من گوید برو چگونه رحمت نکنم بیان
در کتف بابا آدم هنوز سوراخی مانده بود جمله ارواح بنی آدم را ازان سوراخ در بطن آدم

دراوردند تا با ایشان عهد کنند و ایجاد ارواحان بیست هزار سال قبل از صورت بابا آدم علیه الصلوٰة والسلام
بوده و قسمت و نصیب هر شخصی از خیر و شر پنجاه هزار سال پیش از ایجاد ارواحان بوده که آسمان بوقت
میرسد و حق تعالی سه عهد کرده است با ارواحان اول عهد استعدادیه که در وحدت بوده که مومن اراده
مومنی کرد و مضل اراده ضلالت و عهد دوم در بهشت گنبدیست حصار القدس نام که مسکن
ارواحان مومنان در آنجا باشد که هنوز نیامده اند الحال نیز در آن است و عهد سوم در پشت بابا آدم
تا او را بر فرزندان خود شاهد گرداند اما چون در آمدند کافر از مومن و مومن از کافر خاصیت و مجاز گرفتند
تا الحال در مومن کبر و منی و بدی از آن اثر است و در کافر سخاوت و حلیمی و رحمی از آن اثر و منافقت
و چون هر یکی بعد از استخراج بخود بینی مشغول شدند و در خود دیدند و تعجب کردند گویا که حق را فراموش
کردند پس از الله تعالی ندا آمد الست بربکم قالوا بلی چون ندا رسید اول حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
وسلم گفت بلی یعنی ملکه هستی خدای ما یان و در متابعت او جمله انبیا و اولیا و مومنان اما از گفتن
کافران سکوت کردند یعنی هیچ نگفتند در آن زمان عهدنامه را بنوشت و در بهشت دری بود سفید رنگ
در آن نهادند نوشته او آن در را از برای بنا کعبة الله فرود آوردند که الحال اثر آن سنگ اسود است تا
نهایتی سفید بود اما چون دست عاصیان بر وی رسید سیاه شد و طول او هشت ذرعه است پس چون بابا
فرزند که حق تعالی سرزنش ملائکه چگونه کنند فرمود مر ملائکه را که شما خود را از و بهتر میدانید پس آنچه من در
دنیا آفریده ام نامهای ایشان را بگوئید که هر چیز چه نام دارد فرشتگان گفتند سبحانک لا علم لنا الا ما
علمتنا انک انت العلیم الحکیم پس فرمان الله تعالی شد که ای ملائکه اگر شما میدانستید و بهتر میدانید نامهای
هر چیز را بشما یان بگوئید و ازین معلوم میشود که فضیلت بعلم و ادب است نه بعبادت که اگر فضیلت
بعلم نبودی بابا آدم را بهتر از ملائکه کردی که او عالم بود و ایشان عابد پس فرمان حق تعالی برآدم شد
که ای آدم تو بیاموز آن مر ایشان را کما قال الله تعالی یا آدم انبئهم باسمائهم بابا آدم بر عرفات
استاده و تمام زمین بمانند خرده که بر کف دست بوده نمود و نام هر گیاهی و هر جانور را بهر زبان
جدا جدا با ایشان گفت و بعد از ان حکم سجده شد فرشتگان را که آدم بعالمی از شما افضل شده واذ قلنا
للملئکة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس ابی واستکبر وکان من الکافرین بعد از ان بابا آدم
را بر تخت نشاندند و ملائکه برداشتند و به بهشت بردند و چون قصه برآمدن از بهشت بالا

مسطور ست برآمد و در کوهها بلند و جای دشوار می باشید شیطان به پیش بادشاه اسپان رفت و
کیفیت احوال میگفت که فرزندان این شخص اولاد ترا زیر پای خوابنید آورد و در الحال چون یک تنهاست
او را می باید کشت اسپان تمامی درندگان را چون شیر و پلنگ و سگ جمع میکرد و در پیش بابا آدم
می آمدند تا جنگ کنند بابا آدم هفت فیل مست را قوت داشت هر سنگ و درخت و چوب که بدست
می آمد بر ایشان میزد و نزدیک نمی شدند اما در شب و روز خواب کردن برو حرام بود روزی از روزها
همه درندگان اتفاق کردند و سگ را پیشوا کردند که ای سگ تو دلیر تر درندگانی اول تو بدامنش آویز
بعد ازان مایان از هر طرف برو ریزیم اما چون سگ روی بابا آدم را دید ذنب خود را جنبانید و بر
پایش افتاد بابا آدم دست خود را بر پشت او مالید و گفت که تو پای بند فرزندان من باشی لشکر
درندگان پریشان شد بعد ازان بابا آدم خواب میکرد و سگ نگاهبانی میکرد آورده اند که اما حوا
پانصد کرت مخفی چهار صد کرت جفت جفت زائیده بود اول قابیل و اقلیمه در یک شکم توام شده اند
و در شکم دیگر هابیل و لیوذا تولد شدند پس حکم باری تعالی بران بود که دختر اول را به پسر دوم و دختر
دوم را به پسر اول داده باشید قابیل قبول نکرد که لایق اقلیمه من همراه زائیده است از من باشد
فرمان حق برین نیست بلکه شما را میکنید میان ما و هابیل و اقلیمه بصورت اما حوا بود بابا آدم گفت که
هر دو سوگند بخورید و سوگند ایشان آن بود که هر یک از مدعی و مدعا علیه دو طبق آتشین می کشیدند
یکی را بر صفا می نهاد و دیگری را بر مروه سبیکه بر حق میبود طبق او میوه بهشت و سبیکه ناحق می بود طبق
او رد میشد و ایشان هر دو را بر طبق گوسفندان ماندند گوسفند هابیل غائب شد و آن گوسفند
را بهنگام ذبح اسمعیل نازل کرد و گوسفند قابیل رد شد قابیل بدبخت هنوز قبول نکرد و هابیل را
کشت اما بر پشت خود برداشته می گشت روزی دید که دو زاغان از آسمان فرود آمدند و یکی را
کشتند و در خاک دفن کردند ایشان فهم دفن کردن ازان دانستند و هابیل را دفن کردند و چون
بابا آدم را بغایت هرم حاصل شد و کوز پشت گشت و از اولاد او چهل هزار خانه شده بودند نماز
بامداد ادا میکرد تا بوقت شام در آنجا افتاده بودی و طفلان در میان قبرغه پهلوی او میدویدند
و بزرگان در پیش او میشدند و طفلان را منع میکردند و میگفتند یا ابا البشر خدای ترا دست و پای
داده است طفلان را بفگن و از جای بجا شو تا ایشان دانند که زنده است گفت در بهشت

از جای هیچا شدم از شومیت آن بدین جای رسیدم و اگر درین دنیا از جای هیچا شوم مبادا که باسفل
السافلین روم و نور حضرت رسول علیه السلام در روی سفید در زیر عرش بود روزی جبرئیل آن نور را از انجا
کشید و در پیشانی بابا آدم ماند و آن در از فراق دو پاره شد پاره در بیت المعمور افتاد و پاره دیگر بر نجف
شد از اینجا پیغامبر علیه السلام فرمود که لا ارضه مثله یعنی برنج از من است اما حوا گفت یا آدم امروز از پیشانی
تو چنان نور می تابد که من هرگز در ایام جوانی ندیده بودم مهتر جبرئیل در آن زمان نازل شد که ای
آدم این نور از محمد آخر الزمان است که در اولاد تو پیدا میشود و او ختم الانبیاست بابا آدم گفت
که من و حوا از قوت رفته ایم الحال کار مجامعت از ما این نمی تواند بجای آمد جبرئیل سیبی از جنت بیاورد
و نصفی از ان هر یکی بخورد در حال چون غنچه هر دو را قوت پیدا شد باهم فراهم آمدند سلوات نام
چشمه البیت هر دو در ان غسل کردند باز از ان نور پیشانی اما حوا می تابید و بعد از تولد شیث
آن نور در پیشانی شیث می تابید قبل شیث با ثناء و بنقطتین تولد شد اما جفت نداشت و با او
همراه دختر نزاد جفت او را مهتر جبرئیل از جنت حوری بیاورد که نامش اولیانه بود مهتر جبرئیل گفت
مر بابا آدم را تا به شیث عهد کند که او نیز با فرزند خود عهد کنند تا زمان محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم
هیچ احدی خواه در کفر خواه در اسلام چونکه این نور بخود همراه دارد بنا [illegible] بسته نه اندازد بابا آدم
با شیث همچنان کرد و او را با فرزندان تا رسید بزمان محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم اند بعد شیث
اشمول زائید و آن نور در پیشانی او می تابید و بر روایتی نام اشمول انوش است و از و قینان تولد
شد که آن نور در پیشانی او میتابید و از و مهدائیل تولد شد تا آن نور در پیشانی او می تابید هکذا تا
آخر فرزند میرفت و مهدائیل بغایتی خوبصورت بماند اما حوا بود و یوسف پیغامبر نسبت بصورت اما حوا
دهم حصه زیبائی داشت و در هنگام مهدائیل اولاد آدم پانصد لک خانه بودند همه مسلمانان و ایمان
به پیغمبری مهدائیل می آوردند و در پیش او سجده میکردند و قیل اسم مهدائیل مهائیل و چون مهدائیل
وفات یافت فرزندان او بغایت صغیر بودند شیطان بماتم او آمد بصورت پیر فرتوت و نوحه آغاز کرد
که هیهات هیهات خدای چگونه دوستان خود را میکشد و میمیراند و فرزندانش صغیر میمانند همگی بر و غضب
کردند و سقطش گفتند که ای بدبخت تو مگر شیطانی ندیدی که قینان و اشمول و شیث و آدم همه رفتند
ما نیز رفتنی ایم از ان رفت و بصورت فقیر صوف پوش آمد و سر انجام خانه مهدائیل در پیش گرفت

بنایتی که خانه از غم و اندوه و بنیاد می برآمدند اما آن نذر و هدیه که در زمان مهدائیل می آمد بود و بعد از آن
کودکان را گفت که اگر کاری بکنم که باز تمام اولاد آدم در پیش شما بیایند و نذر و هدیه بیارند شما رضا دارید
کودکان از آنجا که کودکی ایشان بود گفتند که آرام کرده باشی سنگی تراشید و بت راست میکرد و دستار
و جامه مهدائیل در وی پوشانید اول اهل بیت او را به نیت سجده کردن فرمود بکند تا تمام ولایت خبر شد که
مهدائیل زنده شد و چون مردمان در پیش بت می آمدند شیطان برقعه بر رویش می نهاد و خود در دهن بت
می نشست سخن میکرد و علم تناسخ بیان میکرد که آری من مهدائیل بوده ام اما مسخ شده ام بدین صورت آمده ام
و بهشت و دوزخ و بعث نیست اگر عمل نیکی میکنید بصورت نیکی انگیخته شوید و اگر عمل بد بکنید بصورت
بدی انگیخته شوید پیش از آن نام و نشان کافری نبود اما شیطان بدبخت آن بالعموم یک خانه همه را
کافر گردانید بعد از آن بهر یکی از ایشان بت تراشیده داد که در خانه خود بدو سجده کرده باشید
تا حاجت شمایان روا گردد و چون اخنوخ کلان شد آن نور در پیشانی او می تابید و اخنوخ مدرسه ها
پیدا کرد و از آنجا نام او را ادریس شد و سلاح حرب نیز او راست کرد و بکافران نیز او جنگ میکرد و چهارپا را
نیز اول او راست کرد و پیدا نمود و چون ادریس بجنت رفت شیطان باز بظاهر پیدا شد و در گوشه
نشست اهل محله بدو رجوع کردند تا باز تمام اولاد آدم در پیش او شدند و این بدبخت مکار طعام
نمیخورد و شراب نمی آشامید گفتندش که شما را چه حالست که طعام و شراب نمیخورید شیطان گفت
این حالت در دنیا است و من درویش بوده ام هر که بدین حالت میرسد از طعام و شراب باز
ماند شما را باید که خانقاه برای من راست بکنید و پانصد جوان مردمین بدهید تا ایشان را بمانند
خود بکنم ایشان همچنان کردند و چون بخانقاه درآمدند تعیین اسباب ملاهی چون خنگ و رباب و غیر ذلک
پیدا کرد و اعمال آن بجوانان آموخت چنانکه بعضی چیز مکاشفات نیز بدیشان نمود چنانکه حور و قصور
و براق و طعام لذیذ و چراغها و باغها و جایها خوب و بلند و میوه های گوناگون و تختهای رفیع ملکه
بر تخت و دیو را نشانده و میگفت که این خدا نیست ایشان سجده میکردند و همگی بدین نوع کافر شدند و این
احوال در میان صوفیان جاهل و عامی تا این غایت باقیست زیرا که جاهلان را در خلوت
در آرند در رقص و سماع و سرود کنند بعضی گویند که ذات خدا دیدیم و بعضی گویند صفات خدا دیدیم
و بعضی گویند که حور و باغ دیدیم پس پرهیز بکنید از صوفیان جاهل که از شیطان بدتر اند بلکه خود

شیطان اند که حق تعالی در کلام الله شیطان و جن و انس یاد کرده است قال الله تعالی من الجنة
والناس و چون عبدیت مدید شیطان از خانه خانقاه بر آمد تمام بر نغمه و سرود شد و رقص سماع گفت
آن تمام اولاد او کافر شدند و متابع او گشتند و چون کهل کلان شد آن نور در پیشانی آدمی تابید
وا از نوح نبی الله تولد شد باز آن نور در پیشانی آدمی تابید و قبیل نوح بن لمک و لمک بن ملک و ملک
این کهل و این پیغامبران بودند از پشت به پشت آدم علیه السلام و چون نوح علیه السلام مبعوث شد
به پیغمبری جبرئیل آمد که اینحال نکاح کردن خواهر حرام شد و پیش ازین روا بود چون نوح دعوت
نمود کفار همه انکار آوردند که چند پیغامبران گذشتند نکاح خواهر حرام نکردند و شما حرام کردید و هر بار نوح
نبی الله را کافران می بستند و نقان میگیرند و میزدند و چون نوح نبی الله آواز میکرد و دعوت
می نمود آواز او از مشرق تا مغرب میگذشت و کافران پنبه را در گوش می نهادند پس آن نوح
علیه السلام مناجات بحضرت ذو الجلال کرد که یا رب دشمنان تو مرا انعابت هلاک رسانند مهتر جبرئیل دانه را
از بهشت آورد و گفت که این نهال کن تا کلان شود از و کشتی بساز و تو در کشتی سوار شو و کافران در
آب غرق شوند بعد از سی صد سال درخت کلان شد و آنرا پاره پاره کرد یک لک و بست و چهار هزار
تخته بر آمد اما کشتی مهیا نمی شد و بر هر تخته نام پیغمبری نوشته بود بعد ازان مهتر جبرئیل از دریای عمان
درختی بر آورد و پاره پاره کرد ازان چهار تخته بر آمد و بر هر یکی نام این چهار یار نوشته بود و کشتی بدان
چهار تخته سر انجام یافت آورده اند که چهل کس آدمیان مع ایمان آورده بودند و چهل کس در
کشتی شدند و از حیوانات از هر جنس یک نر و یک ماده با خود همراه گرفت چنانکه شیطان هم در
رابه پیشانی فیل مالید موش از بینی او افتاد و کشتی را سوراخ کردن گرفت مهتر نوح دست را بر پیشانی
شیر کشید عطسه زد گربه پیدا شد و در کمین موش نشست کقول الشاعر ع گربه را از عطسه شیر آورده
و چون بر آمدند از کشتی همه آدمی نا مردند مگر سه پسر مهتر نوح ماند و زن مهتر نوح علیه السلام بعد از بر آمدن
از کشتی نیز کافره شد و نوح را آدم ثانی گویند که بعد از آدم علیه السلام تمام مردمان از نسل نوح اند
کقول الشاعر ابو الفرس ابو الترک و ابو الهند سه و آن سام و یافث و حام آمد چنین مسطور
است که نوح نبی الله در خواب رفته اند و اندام نهانیش برهنه شد یافث بسیار خندید و حام
پسید خاکستر بر وی انداخت سام رسید بر دو را سقط گفت و اندامش را پوشید و پدر را بیدار کرد حضرت

نوح علیه السلام در حق یافث بد دعا کرد و یافث را هشت پسر بود مهتر جبرئیل شش پسر یافث را
در کوه قاف انداخت و آن دو پسر او در دنیا ماند الحال همه کافران و ترکان اند مگر بعضی غیر ترک
باشند و از ینجاست که در ترکان در هیچ زمانه پیغامبر مبعوث نشده بود و بعضی گفته اند که ثمود پیغامبر ترک بود
و مهتر نوح بحام فرمود که روی تو سیاه باد در روی او سیاه شد و الحال اولاد او سیاه روی میزایند و در حق
و در باب سام دعای خیر کرد که در عالم تمام اولاد او بزرگ ترین شد و عمر نوح علیه السلام هزار و هفت صد و پنجاه
سال بود و از و آن نور در گذشت و در پیشانی حسام می تابید و از حجبیل تولد شد آن نور در پیشانی
ار حجبیل می تابید و از شالج تولد شد و آن نور در پیشانی شالج میتابید و از و عابد تولد شد و آن نور
در پیشانی عابدی تابید و از و قالع تولد شد و آن نور در پیشانی قالع می تابید و از و غومی تولد شد
و آن نور در پیشانی غومی می تابید و از و اسرع تولد شد و آن نور در پیشانی اسرع می تابید و از و ناخور
تولد شد و آن نور در پیشانی ناخور می تابید و از و تارخ تولد شد و آن نور در پیشانی تارخ می تابید
و از و آذر تولد شد و آن نور در پیشانی آذر می تابید و از و ابراهیم خلیل الرحمن تولد شد و آن نور در
پیشانی خلیل می تابید و از و آن نور در گذشت و در پیشانی اسماعیل علیه السلام می تابید و از و در گذشت
و در پیشانی قیصار می تابید آورده اند که ابراهیم را دو پسر بودند یکی اسمعیل دوم اسحق نیز دو پسر اند یکی
یعقوب و ثانی عیص و نه مهتر یعقوب را پسر مانده مهتر یوسف و ابنیامین از یک مادر بودند و آن ده دیگر از مادر دیگر تا جای که
از نسل مهتر یوسف و ابنیامین ماندند در میان تا جای هفتاد هزار اولیا و هفتاد هزار انبیا مبعوث شد و از آن ده
پسران همه عجم اند و از نسل اسمعیل یکی محمد رسول الله پیغمبری مبعوث شد و این بنا بر عظمت قدر رسول الله بود که
همه تنها با ایشان برابر بلکه افضل بود و از قیصار قیدار تولد شد و آن نور در پیشانی قیدار می تابید و از و حمل
تولد شد و آن نور در پیشانی حمل می تابید و از و سلیمان تولد شد و آن نور در پیشانی سلیمان می تابید و از و نبت تولد شد
و آن نور در پیشانی نبت می تابید و از و مسیع تولد شد و آن نور در پیشانی مسیع می تابید و از و لیسع تولد شد و آن نور
در پیشانی ایسع می تابید و از و ادو تولد شد و آن نور در پیشانی ادو می تابید و از و عدنان تولد شد و آن نور در پیشانی عدنان
می تابید و از و معد تولد شد و آن نور در پیشانی معد می تابید و از و نزار تولد شد و آن نور در پیشانی نزار می تابید
و از و الیاس تولد شد و آن نور در پیشانی الیاس می تابید و از و مدرکت تولد شد و آن نور در پیشانی مدرکت
می تابید و از و خزیمه تولد شد و آن نور در پیشانی خزیمه می تابید و از و کنانه تولد شد آن نور در پیشانی کنانه می تابید

آورده اند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم گاه گاه بجنانه سرافرازی میکرد که من از فرزندان
کنانه ام نیابتی مالدار سخی بوده اند و نضر تولد شد و آن نور در پیشانی نضر می تابید و از و قصی تولد شد و
آن نور در پیشانی قصی می تابید و از و مناف تولد شد و آن نور در پیشانی مناف تابید و از و هاشم تولد
شد و آن نور در پیشانی هاشم می تابید و از و عبد المطلب تولد شد و آن نور در پیشانی او می تابید
و از و عبد الله تولد شد و آن نور در پیشانی عبد الله می تابید **حکایت** آورده اند که عبد المطلب نذر کرده
اگر مراده پسر تولد شد پسر آخرین را در عمرانی کعبة الله بکشم ده پسر او از یک مادر بودند و عبد الله از مادر
دیگر که صغیر ترین همه پسران بود میخواست تا او را بکشد اما چون فرزند بود در پیش عالمان آن زمانه
رفت و کیفیت حال پرسید ایشان گفتند که در کتابهای ما چنان نوشته است که ده اشتر را نذر کن و بر اشتر
و پسر قرعه انداز تا بر هر که بر آید آنرا ذبح کن عبد المطلب همچنان کرد قرعه به عبد الله بر آمد باز ده اشتر دیگر را
بیفزود باز قرعه بر عبد الله بر آمد همچنان تا پانصد اشتر ده ده می افزود اما چون به پانصد رسید قرعه بر
اشتران آمد عبد المطلب قبول نکرد که چندان کرت بر عبد الله آمد یک کرت بر اشتران بر آمده باشد
چه شود همچنان تا سه کرت دیگر قرعه انداخت بر اشتران بر آمد بعد از آن پانصد اشتر را ذبح کرد از اینجاست
که پیغامبر فرموده علیه السلام انا ابن الذبیحین یعنی اسمعیل و عبد الله که اسمعیل به کبش هابیل نجات
یافت و عبد الله به پانصد اشتر بعد از آن چون حضرت رسالت پناه شفیع روز جزا احمد مجتبی محمد مصطفی
صلی الله علیه وسلم از رحم مادر بر زمین آمد آن نور او که ودیعت بود نیز در یک کافر و مسلمان بود و مسلم شد
و گفته اند که از عهد شیث آدم تا عبد الله هیچ احدی نبود که با محرم دست اندازی کرده باشد
خواه مسلم خواه کافر مرد و زن هر دو بعصمت الهی بودند همگی این انبیاء که جد و بر جد حضرت رسالت پناه
بودند نجات از کافران به برکت این نور یافتند و معلوم باد که این نور در پیشانی انبیا بمنزله عاریتی
بوده و در پیشانی کافران بمنزله ودیعت **قصه ولادت حضرت رسالت پناه صلی الله**
علیه وسلم در اثر است که زنان جمع آمده بر ولادت او گواهی میدادند که بمجرد فرود آمدن چنان نور
پیدا شد که ما ایوان خانهای شام می دیدیم و عبد المطلب گفت چون علی الصباح در آنجا میرفتم دیدم
که از در خانها نور می تابد کیفیت پرسیدم گفتند که از آن عبد الله پسر زائیده چه چنانه این نور از
اوست و چندان ولادت حضرت رسالت در روم نوشیروان پادشاه بود و در اکثر اوقات حضرت رسالت پناه

سرفرازی میکرد کرمت و در زمانه پادشاه عادل تولد شده ام و نوشیروان را حصاری بود از سرب که مقدار
ده رسن دراز کشیده بود و هر رسن چون ده قدم مرد بود در شب ولادت چهارده برج آن حصار بر افتاد و
ده میل آواز آن افتادن دور تر رفت و دلاوران لشکر چنان هیبت زده پریشان شدند که یکی دیگر
نه آمیخت و مادر و پدر از احوال فرزند و فرزند را از احوال ایشان خبر نبود و میخواستند که آتش افروزند
اما آتش بمنزله آب گشت از روی سردی که دست در آتش نمی سوخت و آتش بکاه و هیزم اثر نمیکرد و ساوه
نام دریا بود که درون حصار میرفت تمامی آب آن خشک شد و اندک آب در حفره ها استاده بود و چون
کافران دست در آن آب میکردند آب چنان گرم بود که دستها میسوخت کقول الشاعر کان النار ما بالماء
من بلل + حزنا و بالماء ما بالنار من ضرم و ضرم سوزش را میگویند پس همگی عاجز شده در پیش کاهنان رفتند
که کیفیت حال پرسند کاهنان گفتند که معلوم ما این نازل نشد نمیدانیم که چه واقعه است معلم ایشان شیطان
بود زیرا که در آن ازمنه شیطان امور غیب را بر دوزان بیان میکرد کافران میان پیغمبران و کاهنان فرق
نمیکردند و در اول ایجاد شیطان بدبخت تا بهشت گذر کرد که بابا آدم را از بهشت بیرون کشید اما چون
مهتر ابراهیم خلیل الرحمن تولد شد تا آسمان چهارم میرفت و چون مهتر عیسی علیه السلام تولد شد
تا آسمان دنیا میرفت و نی برآمد و این اطلاع شیاطین بر غیبت برانست که آنچه در زمین از نیک و بد
ظاهر میشود آوازه آن اول بحاملان عرش میشود بعد از آن بر تمام ملکوت و این شیاطین از فرشتگان
می شنوند و به کاهنان میگویند اما درین زمان نزدیک آسمان میروند و درمیان ملکوتیان سخن
میکنند اندکی از امور غیب می شنوند و صد هزار کذب همراه کرده میگویند بکاهنان و چون حضرت رسالت پناه
تولد شد کاهنان چشم براه ایشان داشتند که شیاطین بیایند تا ایشان را خبر کنند ناگاه چون بجانب
آسمان دیدند تمام سوی آسمان شعله آتشین گرفته بود که شیطان را با لشکر او از آسمان دنبال
میکرد و از هفتم زمین گذرانیدندش هیچ نگفت حتی که نیک متحیر شدند و این شعله از ستارگان [illegible]
غایت چون دیوان و پریان نزدیک جاهای خود میشوند بالا میروند هرگاه که نزدیک آسمان میروند از ستاره
شعله می خیزد اگر برایشان برسد با شد خاکستر میکردند و بر زمین می آیند و اگر خلاص شوند صد هزار درد و غم
حاصل میکنند قال الله تعالی ولقد زینا السماء الدنیا بمصابیح وجعلناها رجوما
للشیطین واعتدنا لهم عذاب السعیر و چون روز شد دیدند که مرغان در هوا گم گشتند

ومیگفتند که ای بدبختان دین شما خراب شد که من بعد تقویم بیاید محمد آخر زمان پدید شد کقول الشاعر

من بعد ما المخبر الاقوام کاهنهم × بات دینهم المعوج لم یقم × والجن تهتف الانوار ساطعة

والحق یظهر من معنی ومن کلم × و چون در پیش بتان شدند دیدند که بتان پارچه پارچه افتاده اند

و چون هیبت تمام بر کافران بگذشت بعد از آن یک نوری بتابید که مردمان شام شتران بصره

دیدند و نوشیروان عادل دوشتر بار زر به پیش عبد المطلب فرستاد که این پسر پیغمبر شود من بیت او سلمان

شوم و در قصص وارد است که چون مهتر عیسی نازل شود نوشیروان عادل را و والدین حضرت را

و ابی طالب را و حاتم را زنده کند و والدین خلیل الله را بفاتحه گفتن زنده کند و ایمان آرند باز میرند

حال و در بستان ابو اللیث سمرقندی وارد است که چون مادر رسول الله حامله شد

پدر وی عبد الله بمرد و جد او عبد المطلب وفات یافت و در آن زمان که حضرت هشت ساله بود نگاه

میکرد او را ابو طالب پدر علی رضی الله عنه و اسم امه امنة بنت وهب فتوفت امه وهو ابن ستة

اشهر والظئر التی ارضعته حلیمة فاوحی الله تعالی الیه وهو ابن اربعین سنة فاقام بمکة یوحی

بمکة ثلثة عشر سنة ثم هاجر الی المدینة فاقام بها عشر سنین فتوفی وهو ابن ثلث وسبعین

سنة و آنچه سبحانه آورده بود از زنان نه زن بود و هیچ زن را نخواسته بود و جمیع ما تزوج من النساء

اربع عشر نسوة اول امراة تزوجها خدیجة بنت خویلد وهی سیدة النساء وکانت اسبق النساء اسلاما

دیگر زن او سوده بنت زمعة ثم عائشة بنت ابو بکر تزوج هولاء الثلثة بمکة وتزوج بالمدینة حفصة بنت عمر و

ام سلمة بنت امیه و ام حبیبه بنت ابی سفیان و این شش زن قریشی بودند و جویریة بنت الحارث و صفیة بنت

حیی بنت خطب و زینب بنت جحش و این زن زید بن حارث بود و یقال لها ام المساکین سخاوتها و سے

اول النساء ماتت بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم و میمونة بنت الحارث و این خاله ابن عباس بود و

زینب بنت خزیمة و امراة من بنی هلال و امراة ابن بنی کندة وهی التی طلقها النبی و امراة من بنی کلب

حضرت رسالت پناه را چهار دختر و سه پسر بودند فاول اولاده القاسم ثم ابنت زینب ثم ابنه طاهر و این

طاهر بعد نزول وحی تولد شد از آن او را طاهر نامند ثم ابنته ام کلثوم ثم ابنتة فاطمة ثم ابنته

رقیة فهولاء کلهم ولد من خدیجة ثم ولد بالمدینة ابنه ابراهیم من سریة یقال لها

ماریة القبطیة و زوج فاطمة من علی بن ابی طالب و زوج رقیة من عثمان

ابن عفان فماتت بعد ما اخرج رسول الله صلی الله علیه وسلم الی غزوة بدر فلما
رجع من بدر زوجه ام کلثوم ولهذا یسمی عثمان ذا النورین وزوج زینب
من ابی العاص ابن الربیع ومات اولاد رسول الله صلی الله علیه وسلم کلهم
قبله الا فاطمة فانها عاشت بعده ستة اشهر ومعلوم باد
که اگر پسران حضرت پیش از وفات نشدی قتال و قتل مردان پیدا میشد زیرا که این طور
پیغمبر را پسران چگونه پیغمبران نشوند و حال آنکه پیغمبری بعد از او درست نبود که او ختم انبیا بود از این
جهت وفات ایشان متقدم شد آورده اند که ابوجهل بر نشست و لیدمی گفتند که محمد را پسر نیست
بمجرد مردن او دین او خراب خواهد شد و در عرب کسی را که فرزند نشود او را ابتر گویند می گفتند که محمد ابتر ست
از جهت سرزنش ایشان حق تعالی فرمود انا اعطیناک الکوثر فصل لربک وانحر ان شانئک هو الابتر
یعنی ای محمد بدرستی که ترا حوض کوثر عطا کردم بر تو باد که نماز از برای پروردگار خود بجا آری و اشتران را
نحر کنی و بدرستی که دشمنان تو ابتر اند و بروایتی آورده اند که ابوجهل را اولاد نماند و بروایت دیگر آورده اند
که اگر چه بودند لیکن نام و نشان ایشان معلوم نیست چنانچه حضرت را معلوم ست که هزار در هزار سیدان
در عالم پراگنده اند وکانت نساءه کلهن ثیبا الا عائشة فانها بکر تزوجها وهی بنت
ستة سنین وبنی بها وهی بنت تسع سنین وکانت عدة نساء وکان فتح خیبر بعد
الهجرة بست سنین وفتح المکة بعد الهجرة بثمان سنین وکانت وفاته یوم الاثنین فی
شهر ربیع الاول والتاریخ الذی تورخ به الکتب الی یومنا هذا انما هو تاریخ الهجرة امر بها
عمر بن الخطاب بان یجعل التاریخ من وقت الهجرة بمشاورة اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم
بدان که ای انسان هر چند نوع اند آنچه بعذاب و ثواب کار دارند چهار طائفه اند ملک و جن و دیو و انس
هر همه را ده حصه میتوان کرد آن نه حصه ملک اند و آن یک حصه این سه طائفه اند که مذکور شد باز این
سه طائفه را ده حصه کنند آن نه حصه جن اند و آن یک حصه دیو و انس اند بعض این هر دو ده حصه کنند آن
نه حصه دیو اند و یک حصه انس اند و انس صد و بست و پنج نوع اند صد نوع همه بطرف هند اند و همه بالوان
مختلف اند بعضی را ناقو گویند که در سینه چشم دارند و بعضی را مالوج گویند که گوش ایشان چون گوش
فیل و بعضی را سگسار گویند که سرهای ایشان چون سر سگ اند و بعضی را دوال پای گویند بعضی

و از طرف کف پای ایشان موی روید سفید و اختیار دل ندارند و بعضی مانند سگ اند و سرهای ایشان
چون سرهای ... خوراک و شراب ندارند مگر جماع که دائم المدام بجماع گرفتار اند و علی هذا لا لوان
و اینهمه ... در دوزخ اند و دوازده نوع بطرف شمال اند چنانکه عرس و مجوس و دیلمی و تنگ چشمان
و یهود و ترسا و در شمال چون کسی رو بقبله و پشت بمشرق نشیند بفتح شین دست راست را گویند
بکسر شین دست چپ و اینجا بفتح شین مراد ست و شش نوع بطرف شمال اند و اینجا بکسر شین مراد
است که ایشان را نگبار و برکات گویند بعضی در جزیره عمان و بعضی در دریای عمان آورده اند
که بادشاه برکات مدت دوازده سال در سفر بود و در بادشاهی خود میرفت که در جهان بغیر از من بادشاهی
باشد تا من با و جنگ کنم بعد از دوازده سال امراء و خوانین او عرضه کردند که بغیر از شما بادشاهی
نیست و شش نوع در کوه قاف اند که ایشان را یاجوج و ماجوج و ترک ... و ترک و خزر و غیر ذلک
گویند و اینهمه در دوزخ روند که بوی بهشت نیابند و باقی ماند یک نوع که لا اله الا الله محمد
رسول الله میگویند و این طائفه هفتاد و سه فرقه گشته اند و امت حضرت موسی هفتاد و یک فرقه بودند و امت
حضرت عیسی هفتاد و دو فرقه و یکی از آن میان برحق بود و امت محمد رسول الله هفتاد و سه فرقه اند و یک
فرقه ازین طائفه نجات یابند که بر سنت و جماعت باشند و دیگران همه هلاک گردند و در دوزخ با کافران
باقی مانند و این سبب شیخی و درویشی و پیری و پیشوائی گمراه گشته اند و خبر است که پیغمبر فرموده است
علیه السلام هر که در آخر زمان بر سنت و جماعت ماند به برابر هر قدمی که در دنیا بر داره اند برای هر گامی
باشد ثواب یک حج قبول یابد و دیگر هر که این دعا را بخواند ثواب بغایت بسیار یابد یا اجود
الاجودین یا اکرم الاکرمین و یا ارحم الراحمین و یا غیاث المستغیثین ام من خلقنا
انا خلقناهم من طین لازب یا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات
والارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان فبای آلاء ربکما تکذبان یرسل علیکما
شواظ من نار و نحاس فلا تنتصران و دیگر برای گشادن کار بسته این را بخواند یا من لا یعلم
الغیب الا هو یا من لا یدبر الامر الا هو یا من لا یکشف الضر الا هو هو الاول والآخر والظاهر
والباطن وهو بکل شیء علیم و دیگر این دعا ثواب بغایت بسیار است یا کاشف
کل کربة و یا مجیب کل دعوة و یا جابر کل کسیر و یا میسر کل عسیر یا صاحب کل غریب

دیا مونس کل وحید یا لا اله الا انت وامنع عنی کل بلاء برحمتک یا ارحم الراحمین **دیگر در**
بیان مسبعات عشر باید که دو وقت کرده باشد اول چون طلوع آفتاب نزدیک شود تا
برآمدن دوم بعد از عصر تا غروب و این را خضر پیغمبر بابراهیم تیمی تعلیم داده است و خضر پیغمبر از محمد مصطفی
آموخته بود و ابراهیم را گفت که چون محمد صلی الله علیه وسلم را در خواب بینی از ثواب بپرس و هر که مداو
بدین کند هر پریشانی که در خود کرد دعا بیاید دفع شود و این دعاست اول هفت کرت فاتحه و هفت
کرت معوذتین و هفت کرت قل هو الله احد و هفت کرت قل یا ایها الکافرون و هفت کرت
آیت الکرسی و هفت کرت کلمه تمجید و یکبار عدد ما علم الله و زنة ما علم الله و ملاء ما علم الله هفت
کرت اللهم صل علی محمد عبدک و نبیک و رسولک النبی الامی و علی آله و بارک وسلم علیه و هفت کرت
اللهم اغفر لی و لوالدی و لمن توالد وارحمهما کما ربیانی صغیرا واغفر لجمیع المؤمنین والمؤمنات والمسلمین
والمسلمات الاحیاء منهم والاموات برحمتک یا ارحم الراحمین هفت کرت اللهم افعل
بی و بهم عاجلا و آجلا فی الدنیا و الآخرة ما انت له اهل و لا تفعل بنا
ما نحن له اهل انک انت غفور حلیم جواد کریم ملک بر رؤف
رحیم پیغمبر سوگند یاد کرده است که بدان خدائی که مرا بتحقیق فرستاده است
بدرستی که آن خدائی می آمرزد گناهان کبیره او را که از وی در وجود آمده است و بدفع الله عنه غضبه
و یامر صاحب شمال ان لا یکتب علیه شیئا من سیئات الی السنة والذی بعثنی بالحق نبیا الا ان
خلقه الله سعیدا و ترک میشد هر او را اگر شقی آفریده باشد و او را شقی **من عوارف المعارف**
و نقل من احیاء العلوم روایت کرده اند که مهتر خضر ابراهیم را گفت که ای ابراهیم باید که دو رکعت نماز
گذاری اول بعد از فاتحه قل یا ایها الکافرون هفت بار در رکعت دوم بعد از فاتحه اخلاص یکبار
و تسبیحات رکوع و سجود نیز هفت بار گفته باشی و بعد از سلام سر بسجده نهی هفت بار کلمه تمجید و هفت
بار درود بخوان و چون از سر سجده برداری یکبار فسبحان الله حین تمسون وحین تصبحون وله الحمد فی السموات
والارض و عشیا تا آخر بخوانی بعد از آن بخواب رود کلام و دنیاوی نکنی و روی بقبله آورده خواب کنی و درود گفته
باشی تا در خواب حضرت رسالت پناه را ببینی ابراهیم تیمی حکایت کرد حضرت را در خواب دیدم که در
آسمان چهارم جملهٔ انبیا و اولیا جمع شده اند و او نیز در آن میان نشسته و طعام بهشت با ایشان خورد

گرفت و در آوان خوردن سوال کرد که یا رسول الله ثواب سبعات عشره چه باشد حضرت فرمود که من از
جبرئیل پرسیدم جبرئیل گفت والله اعلم ثواب او از حد بیرون است اما تا شما در خواب خوردنی بهشت نخورد
از دنیا رحلت نکند چون ابراهیم بیدار شد پوست آن میوه در دهن داشت و لذت او در دهنش بود و بعد از آن
چهار ماه طعام و شراب دنیاوی نخورد روایت کرده اند که جوانی در بیابان میرفت ناگاه دزدان
چند از کمین گاه برخاستند تا او را بکشند همدرین بودند که دو قلندران پیدا شدند دزدان را شکست
دادند و او را نیز در یک خانه اش رسانیدند و چون بر گشتند جوان پرسید که شما کیانید گفتند همان دو
دعا ایم که تو میخواندی گفت سرهای شما چرا برهنه است گفتند در سر دعا بسم الله الرحمن الرحیم
نمیگوئی و دعا استخاره اینست اللهم انی استخیرک و استقدرک لقدرتک و اسالک من فضلک
العظیم فانک تقدر ولا اقدر و تعلم ولا اعلم و انت علام الغیوب اللهم تعلم ان هذا
الامر خیر لی فی دینی و معاشی و معادی و عاقبت امری فاقدره لی و یسره لی ثم بارک لی
الخیر حیث کان ثم رضنی به باید که آن حاجت را بعینه بنامد و یکی آورده اند که هر که را زوجه
جذبه است و هر چند به او بدتر از تو در کرت پوست کند گوسفند زنده است هر که این دعا را عقیب خمس صلوة
بخواند بفرمان الله تعالی از ان این گردد اینست اعددت لکل هول فی الدنیا والاخرة لا اله الا الله
ولکل هم وغم ماشاء الله کان ولکل حریکلازم ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم ولکل ذنب
استغفر الله ولکل ضیق حسبی الله ولکل مصیبة انا لله ولکل نعمة الحمد لله ما اصاب من
نعمة فمن الله ولکل رخاء الشکر لله ولکل اعجوبة سبحان الله ولکل قضاء وقدر
توکلت علی الله ولکل طاعة ومعصیة لا حول ولا قوة الا بالله واقول لکل غیبة
ورهبة اللهم صل علی محمد وعلی اولاده و یکی منقول است که این باغی را بلفظ
ترکی برای هر حاجتی که بخواند بشتاب روا گردد رباعی تلیدان کحین قیمه شبستان اشکین * بل لخداوی
عالم فی گلستان اشکین * پیش کلم الشم لشب زبان اشکین * ای دره جنی مشکل نی آسان اشکین *
دیگر طریق کشتن زهرها باید که بوزن مساوی این ادویه را بگیرد و همه را آس کند زهر شتر و عاقر قرحا
و میلا سوکل و مرچ و فلفل و ارزن زنجبیل و تنکار چون این مجموعه همراه آس شد ادویه هر مرض باشد
باید که میان دو انگشت یعنی سبابه و ابهام گرفته باشد و قبل از خوردنی بخورد و درین دارد لقول

رضنی به

حکیمان و بفرمان خدای تعالی مطلق مریض شفا یابد **باب دوم** مشتمل بر چهار فصل **فصل اول** در
توبه اعلم بان التوبة علی اربعة اوجه توبة العام و توبة للخاص و توبة خاص الخاص و توبة
خاص الاخص و توبة عام قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا توبوا الی الله توبة نصوحا
بدانکه بعضی از قصص گویان گویند که نصوحا نام شخصی بود کفن کش و بیت المقدس خانه او بود و در آن
زمان بر مهتر داود علیه السلام جبرئیل آمد که در خانهٔ این شخص قبله گاه است کن مهتر داود دانه و خانه خرید
خواست نصوحا منع کرد که ای پیغمبر خدای تا توبه من قبول نشود خانه را بتو نفروشم توبه او بدرگاه خدا
قبول شد و این آیت را در شان او می آرند و در **رسالهٔ شاه قاسم بدر الدین کروری**
آورده **است** که آن کس کافر شود و این محض غلط است زیرا که اگر در شان او می بود مضاف
مضاف الیه می بود یعنی توبه نصوح میبود و حال آنکه نصوحاست و این حال است پس معنی چنان
میشود ای آنانکه ایمان آورده اید باز گشت کنید سوی خدای از کارهای ناشایسته و محرمات
در آن حالتی که شما با خلاص باشید و در تفسیر کامل آورده است یا ایها الذین این ندای عام است
بر سه طائفه چون کافر و منافق و مومن پس تقدیر چنان میشود که یا ایها الذین کفروا امنوا یعنی ای
کافران بر شما باد که بوحدانیت الله و برسول الله ایمان آرید و یا ایها المنافقون اخلصوا یعنی ای
منافقان بر شما باد که اخلاص کنید در عبادت و ایمان و یا ایها الذین آمنوا توبوا ای
آنانکه ایمان آورده اید توبه کنید از معاصی و علامت توبه نزدیک بعضی ندامت است که همیشه از
گناهان ماضی در سوزش باشد اما اگر در هر ساعت گناه میکنند و هر ساعت توبه بی اخلاص میکنند
قبول نشود بلکه استهزا باشد و سبک داشتن گناه باشد و آن کفر است و در **رسالهٔ شاه
قاسم بدر الدین کروری** مسطور است که اگر بنده در هر روز صد کرت گناه بکند و صد کرت
با خلاص توبه کند چنانکه در اول او باز گشت بگناه نباشد حق تعالی میگوید که قبول کردم توبه این
بنده را لهو بغیر از من فریادی ندارد و از اینجاست که پیغمبر فرمود صلی الله علیه وسلم التائب من الذنب
کمن لا ذنب له ای من کان مخلصا فی التوبة فلا یبقی علیه اثر الذنب آورده اند که بعد از سنه ماضی لعل لیالی بود
ربانی گناه از وی در وجود آمد چون میخواست که توبه کند شیطان بد و وسوسه کرد که ای نفس تا فرجام شرم
نمیکنی با چنین خدای که حاضر و ناظر است و تو در حضور او گناه کردی و باز بدو توبه و باز گشت

آری چون شیخ زیانی درین اندیشه بالغی آواز داد که عبدی انت لی وانا لک یعنی ای بنده
من از تو و تو از یانی در حق باز گشت و من از توام در حق اجابت وقتی که تو بسوی من اجابت و باز گشت
آری من دعوتت را اجابت نکنم و این شیطان ست که در باطن تو وسوسه میکند قال الله تعالی قل یا عبادی
الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم
یحیی معاذ می گفت کاشکی من از ان شدگان میبودم که حق تعالی اضافت بخود کرد که یا عبادی گفت
و ابو هریره بصری گفتی که ازین تشریف تریان را چه باشد که ایمان را بدین ج بلوث گنهگار
حق تعالی عبادی گفت و فضیلت لا تقنطوا هنوز برجا باشی گویند که بطرف مغرب دریست
که از او توبه گویند و طول او پانصد ساله راه است و آن همیشه بر عاصیان باز است مگر بعد از بر آمدن
آفتاب از جانب مغرب اما علامت توبه بقبول علی رضی الله عنه گریه است تا اگر ازان گناه ماضی
نترسد و گریه نکند او تایب نیست و توبه را سه شرط است گناهان ماضی را همیشه نزدیک خدای یاد کند
و عذر تقصیرات کند در خبر ست که اگر گناه کبیره باشد و او همیشه یاد کند نزدیک خدای نزدیک
مردمان آن صغیره گردد و اگر صغیره باشد و او فراموش کند شاید که کبیره گردد و آنچه از گناهان در حال باشد
همان را ترک دهد و آنچه استقبال ست از ان توفیق بر اجتناب آن جوید قال الله تعالی التائبون
العابدون بدان ای فرزند که توبه مقدم آمد از عبادت زیرا که هیچ عبادت قبل از توبه قبول
نیست اما بعضی مفسران این را خاص برای نوافل کرده اند که نوافل بغیر از توبه قبول نشود زیرا که
نوافل چیزیست که بر کسی لازم نیست و لازم میشود بشروع کردن پس اگر چه بوجه احسن ادا کرده شود
قبول افتد و الا مردود باشد و نفس او بمنزله زمین غیر مکروبه که بر و اجناس نباتات و نبت نشسته باشد
و همچنین زمین شایان زراعت نباشد تا مکروبه نگردانند و چون مکروبه گردانند باید که آن نباتات
را از وی بر دارد تا بعد از ان صلاحیت زراعت کند و آنچه فریضه است بمنزله دین ست
و دین از دوست و دشمن بهر تقدیر قبول میتوان کرد و قبول توبه وقتی باشد که خمس جوارح را ازان
امر منهیات نگاه دارد اول زبان را از شعری که در وی ذکر زلف و خط و خال باشد و کذب و فحش و بنا محرمان سخن
کردن و استخفاف الاهی و از غیبت نگاه دارد اما غیبت بر چند نوع ست اول چنانکه کسی افعال
مذمومه داشته باشد و یا در عبادت تقصیر کند چنانکه در نظر مردم [illegible] اکند و در نظر خدای گناه [illegible]

کند و گناه نکند و این کس گناه خود را پوشیده میدارد و غیبت کننده آنرا در پیش مردمان اظهار کند دوم چنانکه کسی در وجود خود عیبی داشته باشد یا این کس بصورت و یا بمال و یا بتوانائی و یا بجوانی و یا به برادران از آن کس بهتر باشد و آن شی ناقص او را در میان مردمان ذکر میکنند تا مردم او را باستهزا میگیرند درین صورت گناه غیبت کننده و شنونده برابر باشد زیرا که این کس غیبت سامع غیبت میکند و منقول است که روزی بی بی عائشه رضی الله عنها در خانه با حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم نشسته بود گفت یا رسول الله فلان زن را موی کوتاه است حضرت فرمود نمیتوان گفت که غیبت است باز روز دیگر گفت که یا رسول الله فلان عورت را دامن نهایت دراز است حضرت در حال فرمود که آب دهن بینداز چون انداخت گوشت خام و خون از دهن او افتاد بی بی عائشه رضی الله عنها گفت یا رسول الله این چه باشد حضرت فرمود هر که غیبت شخصی میکند گوشت میخورد آورده اند که دو زنان در عهد رسول الله صائم الدهر بودند روزی از مروت ایشان سخن افتاد حضرت فرمود هیچ فائده ندارد که گوشت خام و خون میخورند روزه ایشان باقی نمی ماند یاران تعجب کردند حضرت فرمود در وقت نیمروز قدحی پر آب را در پیش ایشان برید تا هر دو ایشان را دران آب دهن اندازند چون آب دهن انداختند گوشت خام و خون از دهن ایشان افتاد یاران گفتند یا رسول الله چه واقعه است حضرت فرمود غیبت میکنند و هر که را غیبت میکنند گویا که گوشت او میخورد و علی هذا القیاس دهن را از جمله ماکولات و مشروبات نامرضی نگهدارد و از بهتان و غمزه نگهدارد و بهتان آنرا گویند که آنچه دران کس نباشد این کس بناحق از و گوید و در حدیث است که ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء و چهار چیز را که غیبت کنند عذاب نباشد اول آنکه امیر جابر که پادشاه و امیر و حاکم جابر باشد از آن کس اگر کسی غیبت کند غیبت نباشد دوم اهتمام چنانکه در مصاحبان مبتلا خود غم و اندوه میکنند بر آنکه فلان مصاحب ما این چنین چنان بدکاری میکند و اگر نه کردی خوب میشد این نیز غیبت نباشد بلکه غمخواری باشد سوم چنانکه کسی گناهگار و بدکردار باشد که و اظهار از و بدی در وجود آید آن نیز غیبت نباشد مثل ربا خوار و مردار خوار و حرام خوار و شارب خمر و غیر ذلک این طور غیبت نیست چهارم آنکه کسی مبتدع و اهل ضلالت باشد و بدعت خود را مخفی دارد و اظهار نمیکند و دیگر کس آن بدعت او جای دیگر ذکر بکند غیبت نباشد بلکه ثواب یابد بقوله علیه الصلوة والسلام

من اهان لاهل البدعة آمنه الله من الفزع الاکبر و در خبر است هر که بعد از غیبت پشیمان شده
این دعا بخواند مهر و آمرزیده شوند اللهم اغفر لنا ولمن اغتبنا برحمتک یا ارحم الراحمین جوارح
دوم آنکه نظر را از جمله نادیدنیها باز دارد قال الله تعالی قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم وقل للمؤمنات
یغضضن من ابصارهن قال علیه الصلوة والسلام زنا العیون النظر وایضا قال علیه السلام
النظر سهم مسموم من سهام الشیطان جوارح سوم آنکه گوش را از جمله آوازهای حرام نگاه دارد خصوصا آنکه
از آواز زن بیگانه لقوله علیه السلام اصوات النساء لعنة و آواز نوحه که نوحه کننده و شنونده
هر دو ملعونند و مستغرق اند و آواز ملاهی که حرام اتفاقی است لقوله علیه السلام الملاهی حرام
والجلوس علیها فسق والتلذذ بها کفر جوارح چهارم آنکه دست را از گرفتن محرمات نگاه دارد چون پیش زن بیگانه
و یا آلت ملاهی مسطور است هر که آلت ملاهی را در دست گیرد چنانستی که ذکر سگ را بدست گرفته باشد
پس بهتر آن باشد که دست را بشوید و علی هذا دست را از رنجانیدن خلق نگاه دارد جوارح پنجم آنکه
پای را از رفتن بنام منهیات و از در آمدن مجالس چنگ و رباب و سرود نگاه دارد که هر قدم او در پله
بدی باشد و بنا شریعت پنج بنا اند و چون این پنج مذکور را کس نگاه دارد و بدو همراه شود
پس همگی ده چیز شوند و این را کمال شریعت گویند و همچنین کس را اگر کسی طریقتی و حقیقتی و معرفتی
گوید روا باشد زیرا که طریقت عین شریعت است و معرفت عین طریقت و حقیقت عین معرفت
کقول الشاعر بیت شریعت را مقدم دار اکنون ❊ طریقت از شریعت نیست بیرون ❊
بدانکه نفس نیز بر چهار نوع است اول نفس اماره دوم لوامه سوم ملهمه چهارم مطمئنه در بیان
ای فرزند بایزید بسطامی قدس سره فرموده است که خاصیت است در وجود آدمی که طبیعت او
بدو گان و درنده می ماند پس نفس اماره آنرا گویند که هر چه پیدا شده باشد او بدان رجوع میکنند
چون حسد و حقد و بغض و ریا و بخش و حرام و زنا و غیر ذلک من الکبائر و همیشه بسستی پیدا
میکنند پس لایق این نفس است که هوا او را همیشه قطع و قمع میتوان کرد لقول الشاعر ناهر هو هاو ادلا
ان لا قلیة بدان الهوی ما تلی بعیم ادلعیم یعنی بشکن هوای آن نفس را و حاضر باش تا بر تو والی
نشود بدرستی که اگر هوای والی شود بر تو ترا هلاک و عیب ناک سازد و هر گاه که نفس را از هوای
او منع کردی شیطان از تو دور تر گردد زیرا که نفس بمنزله دعوی کننده است و شیطان فاحشی قتیله

نفس از تو چیزی طلب کند شیطان گوید بتوان داد که قوت آبادانی تو نفس است اگر نفس را خراب کنی تو
خراب شوی پس از دعوی نفس و از حکومت شیطان اجتناب تمام حاصل کن چنانچه قول الشاعر ولا
تطع منهما خصما ولا حکما * فانت تعرف کید الخصم والحکم یعنی فرمانبرداری مکن خصم را و حاکم
را که بدی هر دو ظاهر است نفس آرزو میکند که طعام و شراب می باید شیطان گوید بده چون کس بدهد
نفس رنج و بیماری آغاز د و شیطان میگوید که زبان تو چیزی دیگر میگوید و دل تو بجای دیگر
یکساعت فراغت و بعد از ان عبادت الله بجا آرد هذا اگر حلال نباشد نفس طلب حرام کند شیطان
حکم بران کند که آدمی قوای روح تو است هنوز در توبه نیست توبه نتوان کشید اورده اند که اگر [illegible]
نفس را میدیدند بعضی بصورت سگ بچه و بعضی بصورت مار بچه و بعضی بصورت شغال بچه چون
از وی می پرسیدند که کیستی میگفت که من نفس توام درویش در حال تنگ چوب میزد تنگ برد
میگرفت اما هر چند که میزد کلان تر میشد و نمی مرد بعد از رنج بسیار درویش می پرسید که بدبخت بچه
خواهی مرد گفت با این نمیرم بلکه اگر گفته مرا قبول کنی بمیرم علی هذا آورده است که شیخ احمد خضرویه در خلوت
نشسته بود که کوس غازیان کوفتن گرفت تا هر که بغزا میرود مستعد اسباب را مهیا کند نفس شیخ را گفت
که شما را نیز بباید که بغزا کافران توجه نمائی شیخ گفت ای نفس تو می پنداری که در خلوت طعام و شراب
نمیدهیم در آنجا نیز نخواهیم داد نفس گفت قبول کردم دلی باید رفت گفت ای نفس در خلوت از
مردمان جدائی در آنجا نیز جدا باشم گفت قبول کردم و علی هذا القیاس هر چند که میگفت نفس قبول
میکرد و شیخ عاجز شده از دست نفس فریاد بر آورد و از خلوت بیرون دوید و مناجات کرد که یا رب عز
از من چه میخواهد هاتفی آواز داد که اندرون خلوت بنشین و از وی بپرس تا چه درست گوید نفس گفت یا شیخ
دو غرض داشتم اگر شمشیر بزدی جنگ خوب میکردی هر کسی تعریف تو میکرد و من کلان میشدم و با
اینکه ای میگشت من خلاص میشدم زیرا که من هر روز صد بار میمیرم و همه را توقع میکنی اگر یکبار سر تو
بریده شود خوب میشود پس هر که امید مغفرت کند متابعت نفس را ترک دهد لقوله علیه الصلوة والسلام الاحمق الذی
اتبع نفسه هواها و تمنی علی الله المغفرة نفس و شیطان هر دو دزدان اند چون یک دزد را محکم به بندی دزد دیگر از تو
نرسد بدان ای فرزند که اینچنین نفس کشته نشود مگر بتوبه که توبه عام اول از زین نفس پیدا کرد
و هر که بر سر آن مستقیم شود سزاوار بهشت گردد قال الله تعالی و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی

نوع دیگر توبہ خاص قال اللہ تعالی یا ایہا الذین امنوا توبوا الی اللہ توبۃ نصوحا یعنی توبہ و بازگشت
کنید ہمگی ازینجاست کہ حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم ہر روز ہفتاد کرت توبہ میکرد یعنی از جملہ
حظوظات و لذات نعیم دنیاوی والضیا کفش حضرت پارہ شدہ بود پارہ یکی را دوختن گرفت
عائشہ ازو خواست باز پارہ کردہ ماند کہ مبادا خاطر من از حظ دنیا جمع شود و بدین حیز مفرح شوم
والضیا روزی حضرت جامہ سیاہ پوشیدہ بود بی بی عائشہ گفت یا رسول اللہ بذات شریف
شما این جامہ بہتر نماید از بر خود کشیدہ انداخت کہ این حظ دنیاست والضیا روزی حضرت
رسالت پناہ در رسید و دید کہ بی بی عائشہ پارچہ بر جیب خود میدوخت گفت اینچہ کار است
گفت یا رسول اللہ شمارا جامہ دوختہ خوش می آید از آن میدوختم حضرت چندان تبسم کرد کہ دندان
خوش او نمایان شد و گفت یا حمیرا السحال ارواح محمد را قبض کردی کہ از لذات دنیاوی او را باز داشتی
یاران کہ توبۂ عام از حرام ست و توبۂ خاص از حلال و این را انابہ گویند لقولہ علیہ السلام من
سرہ شربہ یعنی کسیکہ کم خورد از نصیب خود و شرح نو نمہ و دفع کند خواب را فاذ یعنی بعد نکشد
کردۂ خود را یعنی مصاحبان او بعد رجوع کنند ساد قومہ پس بہتر و سر غنہ قوم خود شود و درین ہنگام
توبہ از نفس لوامہ بکند و لوامہ آنرا گویند کہ ملامت آرد نفس امارہ و خود ش بار بردار شود و درین ہنگام
نفس بمنزلۂ بہایم فرمانبردار میگردد پس نفس امارہ از آن عاصیان ست و لوامہ از آن مومنان
مطیع ست نوع دیگر توبہ خاص الخاص درین ہنگام توبہ از پندار عبادت ست یا ایہا الذین امنوا
یعنی ای منافقان از ایمان ریائی اخلاص در دل پیدا بکنید تا شمارا نفعی کند و ای مومنان از
اعمال ریا بازگشت با خلاص کنید و حظوظ نفسانی شکنید و ای مخلصان اعمال خود را از عجب و پندار
نگاہدارید و امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ فرمودہ است کہ عاصی بعذر قریب برحمت و مطیع است
و مطیع بعجب بعید از رحمت و عاصی ست و طالب را باید کہ از احوال آدم و شیطان خبردار باشد
زیراکہ گناہ آدم از شہوت بود آمرزیدہ شد و گناہ ابلیس از عجب و پندار عبادت بود
کہ خلقتنی من نار و خلقتہ من طین و انا خیر منہ تا لعنت ابدی و عذاب سرمدی گرفتار
شد و خطاب علیک لعنتی الی یوم الدین برو فرود آمد و درین ہنگام نفس را ملہمہ گویند کہ ہرگاہ کہ
نفس عجب و پندار عبادت پیدا کند از آن توبہ و استغفار کند کما قال اللہ تعالی فالہمہا فجورہا و تقویہا

یعنی طالب را باید که همیشه در غم و اندوه گناه آن نفس باشد هر گاه که نفس عیب آرد از آن توبه
بخشد بلکه کشف و کرامت در خلوت نیز حظ نفس ست ازین درگذرد و در **عوارف المعارف**
مسطور ست که هر که به نیت کشف و کرامت در خلوت درآید همان نیت او را به گمراهی رساند و شیطان با
او دستگیری کند و این نفس از آن اولیاء الله ست که همیشه در غمخواری استقبال می باشد آورده اند
که مالک دینار یکی از مریدان امام محمد واسع بود و در مناقب امام محمد واسع گفته اند که روزی آتش
در ده افتاد تا که تمام ده سوخته شد امام نعلین او در پای کرد و نی بی تکلف بر سر کوه برآمد و بنظاره این
مردم مشغول شد و گفت که گران باران هلاک شدند و سبکباران نجات یافتند پس همچنان ست
کار ما و شما و ایشان در دنیا و آخرت اما بعد وفات یکی از صاحبان بخواب دیدش که امام محمد واسع در عقب
مالک دینار می رفت مالک دینار را پرسید که واقعه چیست که مرشد شما عقب تر و شما پیشتر می روید گفت
من همیشه یک جامه می پوشیدم و او دو پیراهن داشت و دو قمیص بالای یکدیگر پوشیده بود و الضیا
نوعی دیگر توبه خاص الاخص قال قائل وجودك ذنب لا یقاس بها ذنب آخر و قال الشبلی
کل الناس یتوبون من الذنب و انا اتوب من لا اله الا الله زیرا که لا برای نفی ست و نفی را
شکست ست زیرا که نیست گفتن بدرگاه جل و علا نیست را عیب ست همین نیست گفتن اثبات می باید
آن نیست در وحدت او اثبات نیست و کلمه لا برای استثناست و در استثنا مستثنی منه می باید این
نیز عیب ست پس شایان اینست که نی نفی گوید و نی اثبات بلکه الله را بر زبان رانده باشد
و چون الوهیت الله راست در کل احوال انبیا نمی دیدند غیر را مگر حق و آنچه خطایا گفته اند از برای عوام
الناس گفته اند و از برای او کرده اند چنانکه آدم صفی الله از جهت ثواب ربانی گفت ربنا ظلمنا
انفسنا و حضرت رسالت پناه چند کرت استغفار گفت از جهت آنکه عام خلق متابعت ایشان کنند
و در این هنگام نفس را مطمئنه گویند و این نفس پیغمبران ست که در کل احوال نفس ایشان چنانچه حق المطمئنان گرفته
بود که در خراشت و مشقت نمی دیدند مگر حق را چنانکه زکریا پیغمبر را کافران در پیش انداخته بودند تا او را
بکشند زکریا درختی دید گفت ای درخت مرا امان ده درخت دو نیمه شد زکریا در آن میان آمد کافران اره
را بر سر درخت نهادند تا او را دو چاک کنند خطاب حضرت عزت شد که چون بغیر از من امان خواسته
حال تو این شد و اگر آواز کشتی مدعی کذاب باشی از آن هیبت از بریدن وجود خبر نشد زیرا که اولیا را

بمراتب خود ابنیا بمراتب خود هرگاه که در مشاهدهٔ محبوب از خود خبری داشته باشند آن خبر حجاب اکبرست
میان محب و محبوب که العلم حجاب الاکبر ازان ست و وجودک ذنب لا یقاس بها ذنب نیز عبارت
ازان ست والله اعلم بالصواب

فصل دوم در علامات پیر کامل و ملائم آن

بدان ای فرزند که طلب حق در متابعت رسول الله ست لقوله تعالی ان کنتم تحبون الله فاتبعونی
پس هرکه بغیر متابعت رسول الله بسبب شیخ زادگی و سید زادگی خود را پیر و پیشوا سازد او ضال
و مضل ست کما قال الجنید للشبلی یا شبلی اذا رأیت صوفیا و لم یکن بین یدیه تفسیر و علی یمینه
احادیث و علی شماله کتب الفقه فاعلم انه شیطان و حاصله معه ملعون استدلال یعنی هرگاه که یکی از
افعال و احوال و اقوال او برخلاف این مذکورین باشد آن صوفی را بشیطان منسوب کرده اند
ازان اجتناب تمام می باید زیرا که پیر و پیشوای را نشاید کما قال الله تعالی واعرض عن الجاهلین
و چه خوش گفت آنکه گفت **فرد** سگی که تر شود از بول پاکتر باشد ✦ ازان کسیکه کند اختلاط با عامی
و در **تفسیر منیر** این آیت آورده اند که الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس من الجنة والناس
یعنی شیطان بر دو نوع است شیطان جن مشهور ست و شیطان انس شیخ جاهل که بدی آن در
خفی ست و بدی این در اظهار پس پیر کامل را اول اعمال و اقوال او بطریق مذکور معلوم می باید
بعد ازان او را لازم ست که از چهار علم آگاه باشد و بعد ازان بر جای آوردن این امور پیری
مقید بچهار شرط ست اگر این شروط در وجود باشد پیری را نشاید و الا دست انابه بکسی
ندهد تا ضال و مضل نگردد اول علم تفسیر و احادیث را تمامه دانسته باشد یعنی آیت ناسخ و منسوخ
و معمول را از یکدیگر امتیاز میتوان کرد زیرا که ایمان آوردن بکلام الله فرض ست و بتمام کلام الله
عمل فرض نیست چنانکه بعضی بدبختان آیت قرآن را بصد حیله و توجیه برای رواج احوال خود می آرند
و قرارگاه خود میسازند پس پیر آنرا دانسته باشد که این آیت در فلان واقعه نازل شده است و
این بدان شان ست و این معمول به است تا مریدان خود را در شک و ریب نیندازد و علم احادیث
را نیز بهمچنان دانسته باشد که این حدیث در کتبهای صحیح یافته شده است و یا این حدیث در کتبهای
صحیح یافته نشده است زیرا که بهر حدیث متابعت نمیتوان کرد و حضرت امام یوسف دو هزار
حدیث افترا بیاد بود هرکه زبان می جنبانید امام میگفت که فلان حدیث افتراست و فلان صحیح است

و علی هذا قاضی شمس الدین از مرشد خود شیخ شرف الدین ابو علی پانی پتی سوال کرد که چشتی چرا بمرید
خود گفت بگوید لا اله الا الله چشتی رسول الله شیخ شرف الدین گفت این محض دروغ است زیرا که چشتی
مرد متقی و عالم بود از وی چگونه این سخن در وجود آمده باشد این کسی افترا بود و گفته باشد و جاهلی
گروه خود کرده باشد و این دور نیست زیرا که بر خدا و رسول خدا نیز میگویند قال الله تعالی و من اظلم
ممن افتری علی الله کذبا. و قال علیه السلام من حدث بحدیث ما احدثته به فهو احد الکاذبین
نظم سرور انبیا چنین فرمود ، معنی قول او شنو بعیش ، هر که عمداً دروغ بست بمن ، جای خود
گو بگیر در آتش ، و این ظاهر است که اکثر مردمان آیت کلام الله را بغیر محل حجت میارند و آن کفر
محض است اگر اعتقاد بدان داشته باشند چنانکه قصه نصوح بالا گذشت و یا چنانکه بعضی حشویان باب
تعویذ و فال گویی آیت رامی آرند این نیز کفر است و یا بعضی صوفیان جهال این آیت را حجت میارند
فبشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه و این آیت را در باب سماع ملاهی می آرند
اگر اعتقاد بران داشته باشند کافر شوند زیرا که شان نزول این آیت بجای دیگر است پس مرا باشد
با این قصه تا مریدان او لغزش نیابند دوم علم فقه را تمام دانسته باشد حتی که اگر یک مسئله فقه
ندانسته باشد شاید که بر خلاف آن مسئله کاری بکنند پس هر کرا خلاف شریعت قلیل و کثیر ظاهر شود
او را مشائخان کبار در سلک پیران نشمرده اند چنانکه در ازمنه ماضی درویشی بود بکرامت مشهور
تا که اگر کور و لنگ و پیس در نظر او گذشتی صحت یافتی بایزید بسطامی با جمع اصحاب بزیارتش
روان شد اما چون بر در حجره اش استاد آن شیخ از خانه بر آمد و بطرف قبله آب دهن انداخت
بایزید بسطامی بر وی دستگیری نکرد و از انجا بر گشت یارانش گفتند چرا گفت از ادب شریعت خبر ندارد
اینهمه کرامات او مکر و استدراج است زیرا که پیر تا خود دانا نباشد خود را نجات ندهد پس مریدان را
چگونه بیاگاهاند و نجات دهد قال علیه السلام لکل شیء عماد و عماد الدین الفقه پس پیر عالم باشد
بانکه اگر آیات کلام الله و حدیث نبوی بهم مخالف باشند شاید که عمل باحادیث کنند زیرا که ادراک او
در کنه حقیقت قرآن نمیرسد کقول الشاعر جمیع العلم فی القرآن لکن + تقاصر عنه افهام الرجال +
و حضرت رسالت پناه را خود بیان بود و اگر احادیث نبوی و روایت فقه اختلاف شوند عمل
بروایت فقه نتوان کرد زیرا که احادیث نیز اشکال دارد و عقول ما ازان ادراک آن [illegible]

کوتاه است و امامان ماضی که قریب بحضرت بودند قریب برحمت بودند و عالم تر ازین بایان بودند عمل
بگفتهٔ ایشان میتوان کرد سوم علم مناظره را نیز دانسته باشد تا عقیدهٔ خود را و عقیدهٔ مریدان را
از فساد آن نگاه کند و هرکه مبد مذهبی با و بحث و مناظره کند بعلم مناظره او را رد کند و یا مرید او قولاً
و اعتقاداً لغزش یابد بدان باز آرد زیرا که اکثر مریدان بدبخت این زمانه چنان بقول پیر اعتقاد
دارند که اگر ایشان را کلمهٔ کفر تلقین کند یقین خواهند کرد پس پیر را باید که اول ایشان را ازین
بیاگاهاند که اگر من گمراه شوم شما از من باز گردید و متابعت من نه ورزید چنانکه بایزید بسطامی
مریدان خود را میگفت که اگر من سخن ناموافق شرع گویم مرا بکشتن رسید و باید که مرید نیز بالهام
که استحال الهام بار رائج نیست و الهام خاصهٔ پیغمبران بود و در عمدة العقائد آورده است
الالهام لیس سبباً للمعرفة و کذا التقلید یسنح الجاهل و اگر علم نحو و صرف را نداند جمله علوم ناقص باشد زیرا که
زمانهٔ با جابت مقرون نیست از آنست که اعراب غلط خوانده میشود و یا کلام الله را میخوانند چنانچه جای
در کلام الله باختلاف اعراب کفر لازم میشود چهارم نقاط را دانسته باشد و آن سیر نفس و روح را گویند تا
انان نیز خبیر باشد زیرا که در اکثر اوقات چون کشف اطوار روح شود مریدان را صفات یا ذات دانند
کافر شود و یا چون ذات روح را به بیند گوید که ذات حق را دیدم کافر شود پس عالم باین مراتب باشد
تا مرید را لغزش ندهد که وصول بین الحق و العبد وصول جسم نیست بلکه وصول مراتب ست و حق تعالی
همچون جسم و جوهر نیست ضد جسم و جوهرست که وصل و فصل ندارد و ازینجاست که وصول جسمین هم
ممکن که الضدان لا یجتمعان و شناسای ذات و صفات باشد زیرا که باری تعالی جسم نیست که وصول
او بجسم فهم کرده باشد بلکه وصول او بصفات اوست و صفات او بذات او امتیازی ندارد پس وصول
او بلی وصل او بلی فصل باشد زیرا که اگر او را امکان وصول گوئی کفر محض ست که اشارت جهت بدو
کرده باشی و اگر وصول او بقید مکان گوئی بدعت کرده باشی زیرا که مکان حادث ست و او قدیم
و قدیم را در حادث بقید آمدن کفر محض ست و چون وی جسم باشد و وصول او بجسمین باشد که ذات
و صفات از یکدیگر امتیازی ندارند و وجه عدم تسمیه صفات بعین و غیر از آنست که او تعدد دارد و ذات
بلا تعدد و الاخر یکی بیش نیست بدان ای فرزند چون پیری یابی که بدین اوصاف مذکور
موصوف باشد پس او را از چهار شروط که بین المشایخ متعارف ست بپرس اگر بر جای دارد

همه شروط را پس او کامل و مکمل است و اگر یک شرط ازین شرطها ندارد پیشوائی را نشاید شرط اول
آنکه بعد از علوم ریاضت بجای آورده که العلم للعمل کالنهر للماء یعنی در بوتهٔ آتش مجاهدات نفس را
گداختن و در مصباح نظر حق بین ماسوی الله را سوختن شرط دوم آنکه بعد از ریاضت در پیش
مرشدی رود که او نیز همچنان باشد و تربیت آن در حق این کس با نواع بوده باشد یعنی با نواع انواع
خدمت فرماید و تربیت دهد تا پختگی پیدا کند شرط سوم عنایت یعنی چون این کس بغایت ریاضت
و اکثر خدمت بحدی رسد که عنایت الله برو نازل گردد و آن مرشد باحوال او آگاه شود که این
کس عنایتی گشت که من بعد خود لغزش نیابد و نه کس را لغزنده سازد و اگر اجازت داده شود
مرید را بجائی خواهد رساند شرط چهارم اذن پیر کامل است و آن آنست که آن پیر اذن نیز از جائی
آورده باشد دست بدست تا زمان محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم و آن نیست که سیدزاده و یا شیخ زاده
و یا ملازاده کامل و مکمل باشد بل کامل کسی است که از خدمت اذن حاصل کرده باشد و معلوم باد الفرزند
که بغیر این شروط اربعه کس پیری را نشاید و آن نقل که در اکثر جا مسطور است من لا شیخ له فشیخه الشیطان
آن در شان کسی است که خود پیری و پیشوائی کند و اذن از کسی نه آورده باشد پس اینچنین کس را
شیطان گمراه خواهد کرد و اگر مشائخان کبار چون اویس قرنی و غیر ذلک اگرچه مستجمع این جمله شروط
بودند از علوم و ریاضت اما چون اذن شیخ را ایشان نبود از ایشان خانواده نماند قال الله تعالی
فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم یعنی در روزی که صور دمید گفته نشود که فلان سیدزاده و یا فلان
شیخ زاده و یا فلان عارف زاده بیارید بلکه گویند آنچه عمل کرده است در حساب آرید قال علیه
الصلوة والسلام من ابطاء به عمله لم یسرع به نسبه یعنی هر که را عمل از دست رفته نسب او را دستگیری نکند
خصوصاً درین زمانه فساد که اکثر آدم صورت و شیطان سیرت بر سجادهٔ پدر و پدر کلان خود نشسته اند
خود را پیر و پیشوای جهال ساخته اند و از جهت جمع کردن مال و ناموس دنیاوی دین خود را در باخته اند
از جهت ازدیاد رغبت مریدان بعضی میگویند ما دریائیم شما جامه اید چون جامه بدریا رسد پاک
گردد و هرگاه که گناه در وجود شما آید سوی ما دوید پاک شوید پس هر مریدی که بدین اعتقاد کند کافر
گردد و علی هذا القیاس اکثر مشائخان جهال رکن شریعت را خراب میکنند و بعضی چون پادشاهان بر تخت
می نشینند و مریدان بفوج فوج و هجوم در پیش او میشوند و چون مرید یکی ازین جهال شود سائر پیران زمانه

بدشمنی گیرند و گاهی از پیری دست باشند و بمرید دیگر اعتقاد میکنند و از آن خبر ندارند که پیغمبر فرموده است
که هرکه یک مسلمانی را منکر شود کافر گردد و ازین خبر ندارند که بایزید بسطامی هنقاد پیر را خدمت کرده بود
و در آخر ایام جعفر صادق بود و از ان پیری داد و معلوم باد که فوج فوج رفتن بدعت ست که در هیچ عصر
چنین شود و این اولیاء سلف بعضی را دوازده و بعضی را بیست نفر مریدی بودند و ازینجا مشایخان سلف
گفته اند که هر پیری را که خلیفه بسیار باشند نشانی او اعزال ست پس ای فرزند اگر توبه از گناه خواهی شد
در جائیکه دوستان ورو نشسته باشند ایشان را بر خود گواه کن توبه تو قبول شود و حاجت رفتن به پیر
ندارد کما قال الله تعالی انتم شهداء الله فی الارض و اگر عزم آن داری که من نیز سر شوم پس اول
این چهار علم مذکور بدست آر بعد از ان در خدمت پیر کامل شو چنانکه بایزید بسطامی را پرسیدند که
بچه بزرگترین عارفان شدی که سلطان العارفین نام تو شد گفت آنچه از علوم ست تمام بدست آوردم
بعد از ان خود را بخدمت پیران کامل بپروردم تا بمقام عارفی رسیدم و ای فرزند اگر در پیش نظر
پیر توبه بزبان گوئی و چون برگشته آئی آنچه انواع ذنوب و عصیان ست از تو در وجود آید بجز ضلالت
حاصل نه آری و بعضی خانقاه راست کنند و مریدان را در خلوت در آرند محض عامی و جاهل باشند
یکی از ان جاهلان گویند حور و قصور و باغها و درختان گوناگون دیدیم و بعضی از ان گویند پیغمبر
و چهار یار و سایر پیغمبران را دیدیم و بعضی گویند که صفات حق را دیدیم و بعضی گویند ذات حق را
دیدیم و از مهتر موسی در گذشتیم او صفات دیده بود و ما ذات را دیدیم بلکه درین زمانه بعضی سگ
سیرتان گوه میخورند و عامیان جاهل که بدتر از کافران اند باور میکنند که ما از مقام محمد مصطفی در گذشتیم
و ازین خبر ندارند که بر انبیاء جبل و چهار مرتبه از اولیا فاضلترست و رجای که انتهای اولیاست
ابتدای انبیاست و در جائیکه ابتدای محمد رسول الله است انتهای سائر انبیاست الهی فرزند
زنهار صد زنهار که از مرشدان این زمانه دور تر باشی تا ایمان خود را بهلاکت ندهی و گمراه نه گردی
و عادت این ناقصان اینست که گفتار و کردار بر مخالفت شرع میکنند و میگویند که کمینه مرید ما بمراتب
منصور حلاج رسیده است و از احوال منصور خبر ندارند که او را سنگ و چوب میگوفتند بجز تبسم و خنده
چیزی نمی گفت و اگر ایشان را کسی چیزی گوید که افعال شما نا موافق ست بجز قهر و غصه کاری ندارند
و شمشیر را محکم میکنند و میگویند اگر عالمان کشته میشوند دین حق اظهار یابد پس این هنگام کافران

قصهٔ منصور حلاج بشنو که نام او حسین بود و نام پدرش منصور بود اما چون حق تعالی بدو یاری
کرد نام او را نیز منصور کردند آورده اند که از اول استعداد این داشت اما در هشتاد سالگی در طلب شد
روزی گذرش بر مستوره افتاد که دائم المدام بعبادت الله مشغول بود چون شب شد دید که جامی
از غیب پیدا شد و آن مستوره نوشیدن گرفت و منصور از عقب فریاد زد که فقیر را بی نصیب
مکن قطره از آن در کام او انداخت چندان بحالت استغراق رسید و در توحید او مستغرق شد
که ندید مگر حق را و در حال انا الحق گفتن گرفت و بعد از آن پنجاه سال درین حال بود و در پنجاه سال
به پنجاه اقلیم رانده شده بود یعنی از یک اقلیم عالمان او را می راندند باقلیم دیگر میرفت و چنان اثر توحید
برو شده بود و سرایت کرده بود که روزی در بازار میگذشت توده پنبه بنظر وی بمحض نظر پنبه جدا شد و چون
چوب خشک خرما را میدید در حال سبز میشد و خرما پخته شده میریزید و مریدان میخوردند و گاهی که مریدان
گرسنه میشدند دامن او را میکوفتند خرما از آن می بارید بعضی را مریدان میخوردند و بعضی را توده کرده
بر جا می ماندند روزی هشتاد مریدان او بوی همراه بودند یکی از آن میان گفت که آرزو میداریم
که اگر سر گوسفند بریان میبود در حال بعد و هر شخصی دو نان و یک سر بریان از غیب پیدا شد گفت
که من همراه شما و شما گرسنه باشید گاهی دست را از گردم پر کرده میگرفت در ریش را شانه میکرد و دو سال
مجاوری حضرت مکه مبارک کرده بود و از شدت گرما پوست و گوشت او می ترقید و از وریم میرفت
و آورده اند که او در هیچ مذهب نبود بلکه هر کاری که در هر چهار مذاهب گران میبود همان را در عمل
می آورد آورده اند که روزی قاضی زمانه او را سی صد چوب زد و از هر چوب آواز می آمد که لا تخف
قاضی پشیمان بر یک قرار نبرد خواجه عثمان مکی که مرشد او بود و پدر شکوه او بود می گفت که من از منصور
بنا بتیه معتقد تر گشتم که از هر چوب آواز لا تخف می شنید و بدان کرامات التفات نمیکرد و بچنان
بطریق شرع او را میکوفت روزی جنید بغدادی گفت که ای منصور از این سخنان گرد و الا بردار خواهی شد
گفت وقتیکه من بردار شوم تو مفتی خواهی شد مسطور است که یک لک اولیاء الله جمع شده بودند
جملگی فتوی بقتل او داده بودند در آن زمان پادشاه هارون رشید بود و قاضی امام یوسف بود او را گرفته
در بندیخانه انداختند و دست و پای او را بزنجیر و چوب محکم بستند چون در آمد چهار صد کس در بندیخانه
بودند گفت از این خانه بر آئید ایشان گفتند بسته ایم چه بیرون نمیتوانیم چون بنظر غضب بران دید

قصه منصور حلاج ۱۲

ای قاضی ۱۲

همه آلات آهن گداخته شدند گفتند راه نیست چهار صد جای خانه سوراخ شد گفتند باز شناخته بیایند
رنگهای همه ایشان مختلف شد که هیچ کس ایشان را نمی شناخت حتی که در خانه آمدند بصد هزار علامات
و نشانه اهل بیت ایشان را قبول میکردند ایشان گفتند یا منصور ما این اخلاص میکنیم تو چرا میروی
گفت شما بشومیت نفس گرفتار شده اید و من بواسطه محبت از محبت کجا گریزم مدت سه ماه در بندیخانه
بود هر کس را که در بندیخانه میکردند در کل اوقات طبقها پر از الوان نعمت می آمدند و آن بندیوانان
میخوردند اگر حکم کشتن میشد از جهت فراغت بیرون نمیشد روزی صاحب سجن رسید دید که
زنجیرهای آهنین بر جای و منصور رفته واقعه را به پادشاه باز نمود گفتند مگر کذاب بود دگر تحقیق بعد چند
صاحب سجن رفت دید که آن بندیخانه مضمحل شده است که نه نام دیوار مانده است و نه نشان خانه واقعه را
نیز بپادشاه باز نمود هر چند تفحص کردند بندیخانه را بر جای نیافتند بعد از آن چند روز صاحب سجن
رسید دید که منصور زنجیرها در دست و پای نشسته است و عمارت نیز بر جاست ایشان از وی پرسیدند
که ای دیوانه روز اول تو کجا بودی و روز دوم عمارت کجا بود گفت روز اول به پیش خدای رفته بودم و روز
دوم خدا آمده بود از غلبه تجلی او عمارت بندیخانه غائب شده بود و همدران شب چون منصور حلاج در
خواب شده دید که خیمه است و سر آن خیمه قریب بآسمان است و دامن آن خیمه تمام دنیا را گرفته است
و آن حضرت در آن خیمه نشسته است گفت یا رسول خدا این چه خیمه است گفت این خیمه شریعت است
گفت در سر این خیمه سوراخ مینماید چراست گفت چون مانند تو است من از شریعت بگردد سر این خیمه
سوراخ میشود گفت یا رسول الله این سوراخ بچه پوشیده شود فرمود هر که سر خود را در آن نهد پوشیده شود
منصور گفت سر من فدای این باد چون صبح شد بایزید بسطامی بر وی در آمد در حال پیش او سجده کرد
منصور گفت من سجد لغیر الله فقد کفر چرا به پیش من سجده کردی بایزید گفت من به پیش تو
سجده نکرده ام بلکه تو آئینه بودی و در تو حق را دیدم منصور گفت چرا قتل من فتوی نمیدهی گفت
یک فتوی من چه باشد که یک کم صد هزار فتوی جمع شده اند کاغذ را از وی گرفت و فتوی بدست خود
نوشت که من بدل دینه فاقتلوه بایزید پیش او ان شد گفتند چه حالتست گفت فتوی خود
نوشته داد صد هزار اولیاء الله بیک کرت روان شدند بجز سر ایشان همه انا الحق میگفتند چون یک
بندیخانه رسیدند منصور زنجیرهای آهنین شکسته بیرون آمد گفت مرغ بوده ام مرا بسته جبر بداورا

به پنجاه رسن بستند و هر رسن را دو سر ماند تا صد کس او را گرفتند و چون نزدیک بدار رسید بر همه ریسمان
را گسلانید و بر سر دار نشست پسرش پرسید که من چه کار کنم گفت سمان که ذره من علم الباطن یوازی
عمل الثقلین مریی علم فی الحقیقت مریدش پرسید که من چه کنم گفت بر نفس خود زور آور باش والا نفس
بر تو زور آوری کند و دیگر کس از وی پرسید که عشق چیست گفت امروز و فردا و پس فردا خواهی دید یعنی
امروز بر دارم و فردا ریزه ریزه کنند و پس فردا در آب اندازند پس هر که دعوی عشق و عاشقی کند تا
بدین حال راضی نشود کقول الشاعر مصرع اسرار خدای چون بسر دار میگویند ✽ و چون بر دار شد
جنید از وی پرسید که هر شب پانصد رکعت نماز میکردی و درین شب هزار رکعت چرا تو خود را خدای
میپرستی گفت در میان ما و او سریست که شما را بدان اطلاع نیست یعنی سرهای او او میکردم بعد ازان
اول دستهای او را ببریدند خنده کرد گفتند چرا گفت برای مناجات بود مناجات ساقط شد و چون
پایش ببریدند نیز خنده کرد گفتند که چرا گفت که این برای عبادت بود حق عبادت ساقط شد و چون
زبانش ببریدند هم خنده کرد گفتند که چرا گفت برین حق ثنا بود ساقط شد و چون بر وی سنگباران کردند
هر سنگ انا الحق میگفت و آن وا نیز انا الحق میگفت و هر قطره خون که از وی می افتاد صورت انا الحق نوشته میشد
در هر اندازه سنگ و نظاره کنندگان نیز انا الحق میگفتند در ان حال دستهای ها بر روی مالید گفتند چرا گفت مرد
زرد روی میباشد تا من زرد روی نباشم و دستها را بر یکدیگر مالید مانند طهارت ازان گفتند که چه میکنی
گفت رکعتان فی العشق لا یصح وضوءها الا بدم نفسه و روی بقبله آورد و الله اکبر گفت جان بحق تسلیم
کرد روز دوم او را پاره پاره کرده در آتش انداختند آتش نیز انا الحق میگفت و نمی سوخت روز سوم او را
در آب انداختند دریا تمام گشت که مردمان را هلاک کند اما چون پیش ازین مرید خود را آگاه کرده بود که برین
چنان چنین گذرد بر تو باد که خرقه مرا در روی دریا بری تا عامه خلق را مضرت نرسد مریدان خرقه را
بر روی دریا آوردند دریا بر گشت و گوشت باقی ماند بعد ازان نماز جنازه اش بجای آوردند و دفن
کردند بعضی از مشائخان در خواب دیدندش گفتند خدا با تو چه کرد گفت مرا بیامرزید گفت اول درپیش
ذاکر حاضر شد گفت اول شیطان آمد و گفت ای منصور من نیز دعوی بهتری میکردم و تو دعوی خدائی
من مردود و تو مقبول چرا گشتی گفتم ای ملعون تو در مشیت دوئی بودی خود را اسم میدیدی و او را اسم اما من خود را
ندیدم مگر او را گفت کسانیکه ترا میزدند ایشان را چه حال باشد و کسانیکه شما را نزدند حال ادستان

چه باشد گفت آنانیکه میمیرند او شان را دو بهره شد یکی از شریعت که شریعت من گذر بود و دیگر از حقیقت که همگی انا الحق میگفتند و آنانیکه نمیمیرند ایشان را یک بهره شد از حقیقت و از شریعت نشد زیرا که ایشان حقیقت من میدیدند و از شریعت محروم ماندند پس بدان ای فرزند این بدبختان که خود را منصور حلاج نسبت میکنند منصور از سر دار سر نتافت و با این زشتی که بر وجود او معرفت انا الحق بود تا بدین یا هلاک نشوند و این بدبختان را اگر کسی یک چوب زند اگر قوت داشته باشند بمقابله آن زخم شمشیر رها کنند و الا و صد فرسنگ از وی دو تر گریزند و منصور شدیا این ایشان را شید خود بیرون نمیشید و بعضی ازین بدبختان سرود ملاهی را حلال دانند و گویند که ما این عاشقانیم این محض کفرست لقوله علیه السلام الملاهی حرام والجلوس علیها فسق والتلذذ بها کفر و ایشان استماع ملاهی سواد ارند بلکه رقص کنند و شوریده حال پیدا کنند و گویند که ما را حال مست داده است و درین میان ایشان را خبری از غیب مکاشفه میشود چنانکه بهشت و دوزخ و کرسی و عرش و این همه اطوارات شیطانی ست و در **شرح مشارق** **مسطورست** که رقص حرام اتفاقی ست و در **وقائع البدعت آورده است** که شیطان انگشت خود را در بر آنکس میکند پس او مست میشود و مستی شیطان مر گریه آغاز میکند و نعره میزنند و برزمین می افتند و عامه خلق ایشان را عاشق میدانند و حرام اتفاقی را حلال میدانند کافر میشوند و بعضی ازین طائفه آلت ملاهی را در میان نه آرند بلکه جوانی امردی را در پیش خود می آرند و یا غیر از امرد از وی غزل و خوش آوازی می شنوند این نیز حرام اتفاقی ست زیرا که اصحاب رسول را منع صوت تلاوت قرآن و نیز در باب حرب کافران منع میکردند چگونه برین جاهلان بدبخت روا باشد و وجه تحریم این در جمله و اکثر کتابهای فقه مسطور است نظر باید کرد چنانکه مختار الفتاوی و تفسیر کشاف و سائر التفاسیر و تحفة الفقه و بستان ابو اللیث سمرقندی و غیر ذلک من الکتب المشهورة و در **وقائع البدعت** آورده است که آنچه بعضی صوفیان جاهل صد سالها آورده اند که در پیش حضرت رسالت پناه دف زده اند و حضرت رقص کرده بود این لفظ محض کفرست و افترا و بهتان میگویند بر حضرت زیرا که اگر چادر مبارک حضرت از تن افتادی تا سبع سموات سوخته میشد چنانکه در قصه جبل تن قصه این گفته شود انشاء الله تعالی و دیگر اگر رقص را حضرت کرده بودی بر ما واجب و یا سنت می شد زیرا که آنچه پیغمبر علیه السلام کرده است از لمس و قبل و یا غیر ذلک بر ما سنت ست یا مستحب پس رقص

در بیان رقص و سماع
حرام اتفاقی است

سنت نمیبود و حال اینکه در کتابهای فقه حرام اتفاقی ست و آنچه در بعضی رساله ها نقل از کشف المحجوب
کرده اند که امام اعظم رحمه الله سماع را حلال داشته ست و شیخ الاسلام لهاوری قدس سره منیر بابید
که تمام کشف المحجوب را از اول تا آخر فصل بفصل بلکه کلمه بکلمه و حرف بحرف در تحت نظر آوردم در رو
ندیدم اگر درو بوده باشد هم دروغ باشد زیرا که در صد هزار کتابهای فقه حرام نوشته اند اگر در وی حلال
باشد آن مصنف غلط گفته باشد و بر خلاف فقیهان مسئله آورده باشد و آن کذب محض ست و قصه
چهل تن اهل سنت که ایشان از امت مهتر عیسی بودند بلکه امت او از ین مشتهر مینود آورده اند که
روزی مهتر عیسی بر کناره دریا میگذشت بست و نه کس قصاران دران نواحی جامه می شستند چون مهتر
عیسی را دیدند تمامه ایمان آوردند و چون بر کناره دریای ثانی بگذشت ده کس قصاران از آنجا مسلمان
شدند این همه یک کم چهل کس شدند و یک کس همان بود که چون مهتر عیسی در گهواره سخن میگفت زنی با
در بغل در پیش او استاده بود گفت عجب مکرست مگر زنان که این پسر را در سخن در آرند و ایشان حکایت
شنیدند فرزندش در حال گفت لا اله الا الله عیسی روح الله ای مادر مبین که سحر کرد مادرش گفت
چه خوب ست همان ساعت مسلمان شد و آن فرزند را نیز همراه عیسی علیه السلام نهاد تا آن هم چهل
کس شدند و در گنبد واری بودند چون حضرت رسالت پناه در شب معراج میرفت بدانجا رسید در آن
گنبد را کوفتن گرفت گفتند کیستی گفت منم محمد گفتند در میان ما نبی نمیگنجد جبرئیل گفت بگوی منم خادم
الفقراء چون حضرت چنین گفت در را باز کردند حضرت در آمد گفتند که چون خادم الفقرا باشی دانه کنجد را
بما یان بخش کن جبرئیل حضرت را تعلیم کرد پاره آب را گرفت و آن دانه را در آن آب مالید تا آب شد
و آن آب سر هر یک را ذره ذره چشانید گفتند آمنا خادم الفقراء بوده بعد از ان یکی از ایشان طاس را
در پیش نهادند و رگ دست برکشاد در حال از هر چهل کس همان رگ کشاده شد و خون همه در طاس فرو
میشد حضرت رسالت پناه را از یگانگی ایشان بغایت شوق پیدا شد سر را جنبانید چنانکه دستار مبارک
بجانب قفا آمد و نیم سر او برهنه شد بمجرد برهنه شدن تارک سر آن گنبد بسوخت و مهتر جبرئیل آن دستار را
محکم گرفت نه افتاد و گفت یا رسول الله اگر تمام سر شما برهنه شده میبود تا سبع سماوات و عرش و کرسی همه
سوخته شدی و این تنبیه است برآنکه هرگز سر حضرت از روی شوق و محبت برهنه نشده بود و نه جامه او بر
زمین افتاده بود زیرا که رقص کردن و سر برهنه ساختن و جامه را از تن بدر کردن خلاف شرع ست

در بیان قصه چهل تن

وخلاف شرع هرگز از حضرت در وجود نیامده است و آنچه ایشان حجت می آرند که فلان مشایخ رقص و سماع را
رائج داشته است و ایشان اقرار بدان مشایخان میکنند پس ایشان نیز حجت آن مشایخان بتوان
بجائی آورد که آن صاحبدلان بدیدند مگر حق را چنانکه بایزید بسطامی را کار دانتر منکر بود و از اولیاء الله
منقول ست که سماع را چند شروط ست اگر تمام بر جای باشند متابعت ایشان کنند و الا ضال
و مضل باشند شرط اول آنکه همه مجالس اهل علم باشند حتی که مسطور ست کسیکه حافظ قرآن نباشد او مرید
نمیتوان گرفت و در **عوارف المعارف آورده است** مرید وقتی مرید گردد که در بیست
سال هیچ گناه او نوشته نشود یعنی هیچ گناه از وی در وجود نیاید شرط دوم آنکه همه اهل آن مجالس فانی از خود
و باقی بحق باشند و فنای ایشان وقتی معلوم میشود که هیچ تیغی بر وی اثر نکند و هیچ بغض و کینه در دل
ایشان نباشد **فرد** رفت ز مسعود بیک جمله صفات بشر * چونکه همه ذات بود باز همان ذات شد
یعنی چنانکه اکل و شرب و اثر تیغ بر و نماند پس این هنگام اهل گردند یا شیخ کامل و ایشان میان داشته باشد
که از صفت مذکور موصوف باشد پس ایشان متابعت او میکنند در مذهب و در دل ایشان
پاک ندارد سوم شرط آنکه قوال و نغمه گوی نیز مانند ایشان باشند که هیچ طمع دنیاوی نداشته باشد
و از حظوظ نفسانی خبر نباشد شرط چهارم آنکه همگی ایشان با طهارت باشند که الوضوء سلاح المؤمن
و بی سلاح شیطان با ایشان کارزار کنند شرط پنجم آنکه در میان ایشان جز امان امرد نباشند شرط ششم آنکه
در آن میان نه زن باشد و نه در جائیکه زنان ایشان را ببینند شرط هفتم آنکه در جائی باشند که از زنان بدانسته
و دور پوشیده باشند بلکه آواز ایشان نیز کسی نشنود و این بدبختان در میان جمع مردم زنان و مردان
و صغیر و کبیر بجا می آرند بلکه زن و مرد و کودک را در رقص میدارند چگونه از ریا خالی باشند و چگونه از ضلالت
نجات یابند شرط هشتم آنکه بردبار و حلیم باشند یعنی اگر کسی بر ایشان بر افعال ایشان بد گوید
با آن کس خصومت نکنند بلکه گویند ناجائز ست و ما این خود میدانیم که خلاف شرع ست و ما را این بی
اختیاری نیست زیرا که اگر با اهل شریعت دعوی حلالیت کنند خوف کفر ست و معلوم نیست که
ایشان حجت قوی بیارند مگر در رساله و بر رساله عمل نیامده است زیرا که با آیت کلام الله و حدیث رسول
عمل کرده نشود بلکتب فقه بوجود اختلافات مبهم کرده شود پس چه جای آنکه به رساله عمل کرده شود
بکتب فقه نشود و هر که از کتب فقه باز گردد و قرار رساله کند گویا که فقه را منکر شده یا و منکر فقه کافر

منکر رساله مسلم و ودر عوارف المعارف سری سقطی فرموده است که اگر رقص کنند شمشیر
بروی زنند ما را ازان خبر نشود پس این هنگام رقص و سماع کند شرط نهم اینکه اگر مریدان و یا غیر ذلک
از مردمان حالتی او را انکار کنند پس شیخ چنان قوت داشته باشد که در حال ایشان را از احوال خود
بیاگاهانند چنانکه حماد الدین ناگوری را گفته اند که در روم بمنزل مرید خود فرود آمد گفت ای مرید آنچه
لایق حال نیست پیدا کن گفت چه باشد گفت آلات ملاهی گفت درین ولایت عالمان اکابر
منع میکنند گفت من دانم محبت ایشان را مرید در حال از هر گوشه پیدا کرد باین شرط مذکور در گوشه
رفتند اما چون فتنه پوشیده نمیماند در حال این سخن را عالمان شنودند و پیاده شاه زمانه بردند بادشاه
فرمود تا ادرا بیارند چون رسول آمد برخاست و بصفت قدم روان شد باز برگشت و نشست گفت امر
پادشاه فرض بود بجای آوردم و رفتن پیش پادشاه فرض نیست رسول رفت بادشاه با همه
عالمان نزد وکش آمد همه مردمان ترسیدند عالمان گفتند شمارا نشاید که خلاف شرع پیدا کنید گفت
اگرچه خلاف شرع است ولیکن من مرض دارم که بغیر ازین صحت نمی یابم و این در کتب فقه مشهور که
از برای تداوی حرام حلال گردد اگر طبیب حاذق فرماید گفتند ما یان از مرض شما خبر نداریم شیخ در
حال قوالان را بیرون کشید و آلات ملاهی را بیکجا جمع کرده نهاد و بر بالای ایشان چادر انداخت
از زیر چادر چندان نغمه گوناگون پیدا شد که بادشاه و عالمان جمع بیک بارگی در رقص شدند و بیهوش
افتادند ازان حالت که شیخ را بود از وصول و مکاشفه خبر شدند و چون بهوش آمدند گفتند که این کار خاصه
شما باشد و کسی دیگر نکند اما همگی غسل کردند که در شریعت جنب شدیم که این خلاف شریعت است
شرط دهم اینکه از صفت مراتب خبر باشد که بدان مانند صفت ترکی جامه می پوشند و ترکی پاره جامه را
گویند و آن چنانست که جامه سفید را بپوشند در آن جامه شش رنگ جامه را بدوزند اول پارچه
کبود و کبود مراتب نفس است که در مراقبه و غیر مراقبه تکلیف کرده کل ماسوی الله را اسیر قدرت داند
دوم پارچه عقیق رنگ بدوزد که این مراتب دل میباید که در حال از اکثر دل برداشته دارد و نظر
بوحدت کند و در چار تا چار پاس انفاس کند کقول الشاعر **فرد** هر خیال غیر حق را دزد دان +
این ریاضت سالکان را فرض دان + پارچه سوم سرخ خالص دوزد که این مراتب فواد میباید
و درین مراتب سالک چار تا چار مبتلا بوده باشند زیرا که الصوفی صاحب الوقت که در کل احوال

هرچه ببیند همان معلومات قدیم داند که بشور انگیزی عشق نام غیریت یافته است پارچهٔ چهارم زرد با
واین مراتب سر میاند که میان روح سراجی و روح انسانیت و الضیا درین فواد روح است
وآن حمائله سفید که تمام وجود او گرفته است مراتب روح میاند هرگاه که سالک دران مراتب در روح
سراجی استغراق یابد علم لدنی برو کشاده گردد که هر دقیقه برو فرود آید از مسائل مشکل فی الحال کشاید
چنانکه امام اعظم میگفت که علم عطاست گاهی باشد گاهی نباشد پس برشما باد که بر ایشان تقلید
امکان خود فتوی از روایت دهید و علم لدنی آنرا گویند که او را به نزد بابت خدای چنان مراتب
پیدا شود که اگر مسئله شرعیه دشوار آید او فی الحال حل کند پارچهٔ پنجم سبز می باید و آن مراتب خفی
میاند که کم شدن و ختم انبیا و رسالت پارچهٔ ششم سیاه باید و آن مراتب اخفا می نماید که کم شدن
حضرت رسالت پناه و آنست که میگفت سبحانک لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک
از ان حالت ست شرط یازدهم اینکه این اسما خبر باشد و طریق نزول عروج او دانسته باشد
که هر درویش که عالم باین مراتب باشد حیله با سوی الله را در خود ببیند از طفیل این اسما هر اکبر چه
هست از این اسما خارج نیست یعنی چنانکه از ازل الازال همه مراتب احدیت که آنرا اخفا گویند که
این بود و نابود و خود خوش گفته بود و خفی رسید که آنرا مراتب وحدتیت می نامند و از ان بواحدیت
که آنرا ذات با صفات گویند و از ان بعلم نور و شهود که آنرا کثرت اسما و اعیان ثابته و ظهور علم
گویند و از ان بتوحید که آنرا فتحیا که وحدت و حقیقت مختلف اشیا که مهیا شد برای ظهور اشیا و از ان به
محل کن که آنرا الکتبه سراجی وغیر ذالک و از آن بروح انسانی و از ان بسر که میان روح و فواد هست
و از آن بفواد که محل اخفیست که آنرا اخفا بنده میگویند و از ان بضمیر که آنرا سر بنده میگویند
و از ان بقلب که درین صفت مومنی و کافری می باید و از ان بصدر که در آنجا صفت اسلام
می باید و از ان بتارک و از ان بدماغ و از ان اثر در جوارح پیدا شود تا در عمل آید و از دماغ بحواس
خمس استعمال می یابد پس هرچه سمع ست الحال بسمعیت او سمعیت دارد و بصر ببصیت ابصارت
او بصیرت دارد و کلام بمعیت صفتی تکلمی او تکلم دارد پس چون سر و اخفا در علم او مبرهن ستی
در جائیکه علم ست بصر ست و در جائیکه بصر ست سمع هست و زندگی کل اشیا بزندگی او ست قیام همه
بقیومی اوست و قیام و دوام هر شئ بقیام هویت اوست پس چون بی یسمع و بی یبصر و بی یعلم همیشه

بی سبیلش و النتی کل یوم هو فی شان شود و چون به پانزده مراتب مذکور شود جمعیت و بصیرت نزول
یافته بدین طور ظهور ظاهر شده خود جهتی ندارد و خود قیامی ندارد سالکان حق از دو تشویش از دو بینند از خود
بدوزند وجود را و غیر را ابطال میکنند اگر بدین وجه سماع کنند روا باشد و درین اشکال نظر کن تا اسما را
فهم کنی و این شکل مرغ بمنزلهٔ قالب تا در قالب خود این اسما را گوشه بگوشه چنانکه نوشته شود به بینی
و همه را از دل بینی و خود در میان نه در گوشهای دل بدین ترتیب بگردانی تا من یعتصم بالله فقد تجلی نجات
یابی و اسیر شیطان نگردی و در حالت استغراق بادی نیز از دست بده مگر خود رفته شود شرط دارد و هم
آنکه اینچنین شخص را لازم است که ذره از فرض و وجوب و سنت از دو در ترک نرود اگر ذره از شریعت
بجای نیاورده باشد و او را حال بدین احوال باشد همه مکر زبانی و استدراج شیطانی بود چنانکه
منصور و بایزید بسطامی و غیر ذلک اگرچه سخنان ناموافق در شرع میگفتند اما در حال و غیر حال
آداب شریعت را از دست نمیدادند و در رساله ابوعلی بود باری مسطور است که اگر سالک را
این حالت استغراق دست دهد فرض را ترک دهد یا نه گفت ذره آداب شریعت را از دست
ندهد زیرا که برکت ظاهر بباطن رسید و دیگر آنکه متابعت حضرت رسول الله است اگر از ایشان
کسی برداشته میشد از حضرت رسول الله میشد و چون از وی برداشته نشد و او ترک نکرد ما چگونه ترک
دهیم که ما این راه را از باطن نمیشد مگر متابعت او پس این جاهلان الفقر یزند که از درویشان خام طبع
و صوفیان جاهل دور مانی تا دوست شیطان نگردی و با زمرهٔ عالمان متقی و پرهیزگار نشینی تا
دشمن شیطان و دوست رحمان شوی چنانکه در خبر صحیح وارد است روزی شیطان موهای ریش
خود کنده و بریده بخدمت رسول علیه السلام حاضر شد حضرت رسول گفت ای ملعون چرا ریش را
کندیدی گفت یا رسول الله حق تعالی بر من خطاب کرد که برو در پیش حبیب من آنچه از تو پرسد
بدو راست گوئی و راست گفتن بمن دشوار بود بنابران ریش را کندم رسول گفت بگوی اول
آنکه دشمن تو کیست گفت دشمن من توئی و بعد از تو عالمان امت تو اند حضرت ارشادی چنان
بالید که کلاه مبارکش بآسمان رسید و گفت که دشمنان تو دوستان خدای تعالی باشند و دوستان
من منجمان و عیب گویان و برهمنان و آنچه معلمان کفر اند و شیطان گفت آری درست تو سخنان
جاهل و صوفیان نارسیده که از حقیقت درویشی و تصوف خبر نداشته باشند چیزی از مکاشفات

بر ایشان تمام در عقیده عقاید ایشان تباه کنم حضرت گفت راست بگوئی که با ایشان هرچه خواهی
کرد گفت متقیان را در وقت نزع ایمان سلب کنم و اکثر عاصیان را گفت ای بدبخت متقیان را
چگونه فریب دهی گفت جاهل باشند بوقت نزع بعضی دیو و پری را بصورت حور و براق و قصور و
بهشت کنم و او را امید کشاده گویا تمام آن جاهل بعمل خود غره شود گوید چنان چنین می بینم و بعضی
دیو و پری بصورت پیر و مرشد و عزیزان او میدارم و ایمان بسبب آن خوف و جاست خوف از وی کم شود
کافر گردد لقوله تعالی فلا یامن مکر الله الا القوم الخاسرون و ایمان عاصیان بدان سلب کنم که ایشان
از نهایت گناهان خود در هیبت باشند من دیو و پری را بصورت مار و کژدم و دوزخ و شراره کنم و امید
او منقطع میشود و از رحمت خدا نا امید میشود کافر گردد لقوله تعالی انه لا ییأس من روح الله الا القوم
الکافرون **بدان ای فرزند** که شیخزاده شیخی را نشاید و سیدزاده پیری را نشاید **و در شرح
مشارق آورده است** هر که بشیخ زادگی و سیدزادگی پیری کند ضال و مضل است و لهذا
پیری که خلیفه بسیار داشته باشد نیز نشانی گمراهی ست و مشایخان کبار از و احتراز فرموده اند خضر
شاه ناصر خسرو را نزار خلیفه بود از آن او را مشایخان قبول نمیدارند و یکی از جمله خلیفهای او شیخ نصر الدین
بود که تمام ولایت ماوراء النهر را بهلاکت رسانده و قتل عالمان بجای آورده بود پس پیری را
کسی شاید که دست بدست تا عهد رسول الله از پیر کامل آورده باشد چنانکه این فقیر خاکپای
صغیر و کبیر را از سه سلسله اجازت از حضرت پیر خود رسیده است و در اندیشه خود همگی ایشان پیران
را از سه سلسله بطریق مناجات در تحریر خواهم آورد تا هر که طالب این سلسله باشد شاید که نام شریف
ایشان را بیاد آرد تا در هنگام مضیقت احوال عند الله تعالی شفیع آورد حاجتش بشتاب بر آید
کما قال علیه الصلوة والسلام من احب شیئا یکثر ذکره آورده اند هر که هر روز [illegible] نام ایشان را [illegible] کند
کند و یا بشنود بشکت خاطر او اثر آگهی پیدا شود و اول [illegible] بهشت [illegible] حقیر [illegible]
و روزینه ننگ نهار نی ان حضرت شیخ المشایخ والاولیاء پیشوای [illegible] یگانه فرد الزمان بمنزلت عین
الانسان حضرت شیخ علی ترمذی بن قنبر علی قدس سره آورده است و حضرت شیخنا [illegible] دانشمند
مریدان بوده که بغیر از اهل علم شخصی را مرید نمیگرفت و تلقین فقر نمیداد اگرچه بنامی محض در صد
او روزی چند میگذرانید از برکت شیخ چنان موثر میگشت که در زمانه فساد [illegible] از شریعت مصطفی

آنجا فرمی نمود و نخواهد نمود ان شاء الله الهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ علی
ابن قنبر علی قدس سره که با تو داشت الهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ
حسام الدین عطاء الله حیبته الله سودمی قدس سره که با تو داشت مناقب او آنکه عوارف المعارف
با حجمان شیخ فرموده است که یک کس تواند برداشت و عالمان زمانه در علم فقه او را امام اعظم
ثانی میگفتند و در علم نحو او را شهاب الدین ناگوری میگفتند آورده اند که روزی دانشمندان
از ماوراء النهر در خدمت او حاضر شدند و میان ایشان مباحثه در مسئله افتاد شیخ خزانچی
را فرمود تا فلان کتاب را بیارند دو کس برداشته آوردند شیخ در حال کشاده انگشت
را بران سطر نهاد و دانشمندان دران حال عذر تقصیرات بجای آوردند و مرید او
اختیار کردند و ایضاً آورده اند که چون همایون پادشاه ولایت هند را تسلیم کرد بعد بدستے
لشکر افغانان بر مقابله نمودند پادشاه از برای استعانت و دعای شیخ بجانب اجمیر متوجه شد
وقت صبحی بود که در رسید چون شیخ سر از مراقبه بالا کرد اهل مجلس و لشکر را اشارت نمود که پادشاه
زمانه قیامی دارد و گفت که چه میخواهد پادشاه گفت ملک میخواهم شیخ در مراقبه شد بعد از ساعتی
سر بالا میگرفت و طریق حاجتش نرسید باز در مراقبه شد بعد از مراقبه سوم دست بر آورد که
ابتدای سلطنت بر پادشاه فاتحه خوانید حضرت همایون بسبب دعا از هند نجات یافت بعد از نجات
از موضع لاهور دو اسپ را بهدیه شیخ فرستاد و ایضاً آورده اند که روزی فرزند ایشان شیخ [illegible] فرو بست
و جوانی در سیر خرابات بیرون شده بود و زندان چند از هر طرف بدو در ریختند و شمشیر چند بر وی زدند
اما بر جسدش اثر نکردند چون در خانه آمد شیخ برو قهر و غضب تمام فرمود و گفت که فقیران را
بسواری و سیر چه کار گفت ای پدر طریق اثر تا گردن تیغ چه بود شیخ دست مبارک خود را
برو نمود کبود شده بود باز شیخ را از آنجا که عادت درویشان است از اظهار کرامات عار پیدا
شد سر بر زمین نهاد و از دار الفنا بدار البقا رحلت نمود الهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام
والمسلمین شیخ بهاء الدین صامت قدس سره که با تو داشت و او را از آنجا صامت گویند
که در هیچ احوال بغیر لابدی تکلم نمیکرد روزی فرزند خویش را نزدیکش رها کردند تا مگر با این
فرزند تکلم کند طفل او را بغایت مزاحمت رسانید چنانکه از ریش و تسبیح او را میگرفت و

بدو ملاعبت میکرد شیخ دست را بطرف زمین اشارت کرد فرزند سر را بر ان او بنهاد و بعد از مدتی چون
دیدند طفل جان را بحق تسلیم کرده بود آورده اند روزی از مریدان او انکار نمود و مباحثه کرد که فی زماننا
کرامت نیست شیخ گفت سبحت کرامات الاولیا فی دار دنیاه و گورت فهم اهل الزوال یعنی کرامات اولیا ثابت ست
مرید گفت اگر کسی را تشنه باشد پیدا کند زمین مبالغه تمام نمود شیخ دو رکعت نماز بعد از سجده بود در
بجای آورد و گفت از جان بهتر هیچ نیست و سر بر زمین نهاد و رحلت نمود الهی بحرمت راز و نیاز
شیخ الاسلام والمسلمین سید حامد الدین قدس سره که با تو داشت الهی بحرمت راز و نیاز
شیخ الاسلام والمسلمین شیخ حسام الدین قدس سره که با تو داشت و بعد از بیعت ایشان با دست محمد
شیخ میکرد و از انکه سادات بود اند و ادب سیادت او نگاه میکرد و بندا با حضرت سید حامد الدین از ممر
عدم خدمت بغایت دلگیر میبود و از عدم خدمت پیر خود عدم سعادت خود را قیاس میکرد و جد بلا غایت
و جهد بلانهایت مینمود که مگر دقیقی اند تها به یکان نوع خدمت مشرف شود قضارا شبی حضرت شیخ
حسام الدین قدس سره بر بام بود چون میخواستند که فرود آید حضرت سید حامد الدین قدس سره خود را
در طاقچه زینه پایه پنهان ساخت که مگر پای مبارک ایشان بر بدن ایشان رسد همدران بود که حضرت
پای را بر پشت ایشان نهاد اما چون دانست که آدمی ست در حال جست زده فرود آمد گفت کیستی
گفت منم فرمود غرض چه بود گفت خدمت دیگر میسر نمیشد این را هم نوعی از خدمت دانستم بعد ازین
شیخ حسام الدین قدس سره خواست که او را اذن ارشاد بدهد اما بخود اندیشید که اگر قمیص خود بدهم در وقت
پوشیدن دامن بالای سر ایشان خواهد آمد و اگر دستار دهم تنیر بر فرق او قرار یابد و این را بی ادبی
میدانم که لباس من بر فرق سادات قرار یابد اما بهتر آنست که سراویل خود را بدهم تا وقت پوشیدن
در زیر پای ایشان در آید چون حضرت شیخ حسام الدین سراویل را بدو بخشیده داد حضرت سید حامد الدین
از انجا که صد چندان آداب مرشدی او در رعایت میداشت سراویل او را گرفته بر سر خود بست بعده
چون حضرت شیخ حسام الدین دانست که در اخلاص بلند همت ست و در خدمت ثابت شفقت
بلانهایت در شان او پیدا کرد و مراتب او را از الله تعالی درخواست کرد و او را اذن ارشاد داد و چه
لائق حال طالب امینست که اگر چه سید زاده و شاهزاده و خان زاده باشد خدمت را از دست ندهد
الهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ نور قطب عالم قدس سره که با تو داشت

در مناقب او آورده اند که وقتیکه پادشاه زمانه ناگور را در تحت حکم آورد در قریب شیخ زنی بیوه بود
که خود را در حفظ او محفوظ میداشت سپاهیان بمزاحمت میرسانیدند و اموال او را بی تکلف میخوردند
بیوه زن استعانت بحضرت شیخ برد شیخ در پیش ظالمان شد که بیتمان را بغایت مظلوم نمیتوان ساخت
ظالمان خنده آغاز کردند که قطب از جای نمی خیزد چگونه آمد شیخ گفت مگر نخاسته باشم ایشان
فی الحال کس را بمنبرش دوانیدند گفت که در خانه نشسته است و در اینجا هم حاضر است ظالمان
ترسیدند و از اینجا هیچ باشند و این احوال را به پادشاه نشان دادند پادشاه را پانصد مردان خواتین
بودند فرمود تا پانصد مسجد و پانصد مهمانی مهیا کنید و پادشاه نیز مسجدها و مهمانی تیار کرد و این هزار
دو کس یک کرت او را دعوت نمودند در یک ساعت در هزار دو جای پیدا بود و بر تخت خود
نیز نشسته بود و در بعضی جائی حوزفلی میخورد و در بعضی جائی نماز را امامت میکرد پس هر که
دعوی قطبی کند از وجنین طلب کن الهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ علاء الدین
سعد لها نوری قدس سره که با تو داشت الهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ
سراج الدین قدس سره که با تو داشت الهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ
نظام الدین اولیاء احمد و محمد بدوانی قدس سره که با تو داشت و در مناقب او آورده اند
که روزی در تنگنائی میرفت سگ بچگان را افتاده دید که بی طاقت شده فریاد میکردند گفت
مادر ایشان چه شد گفتند که درین شب امداد و بخورد گفت فریاد بکنید مادر ایشان را چون فریاد
کردند در حال از کوه بیامد برآن بچگان خود بستاد ایضاً آورده اند که شیخ را پانصد قوال بود
که هر روز بمرقص سماع میرفت روزی ظالمان بخانه جمع شدند شیخ رکن الدین قریشی را در پیش کردند تا با و
مباحثه بکنیم چون شیخ در رسید هر دو باهم مرحبا کردند و شیخ در رقص شد قوالان را فرمود که حیثیتی قرار
نمی باشد قوالان سرود نواختند چون بجانب شیخ رکن الدین رسید از و دامنش بگرفت و بنشاندش باز بر حضر
شد بگذا تا شش کرت او را منع کرد چون بکرت هفتم برقص شد شیخ رکن الدین حیران شد و جمله عالمان
متابعت او کردند بعد از ساعتی پرسیدند که یا شیخ چرا ها کردی گفت من با او چند سخن در باطن کردم
که شما را بدان اطلاع نشد اما درین شش کرت که میگرفتم در هر کرت با سمان می برآمد و در کرت هفتم
بجای رسید که مرا در آن مجال نبود آورده اند که چون مفتاح الجنان تصنیف میکرد یک مسئله بر مصنف

ذکر شیخ رکن الدین قدس سره

دشوار آمد مرید خود را فرمود تا فلان وظیفه در کنارهٔ دریا بخوان که خضر علیه الصلوٰة والسلام ترا نمایند و مشکل را حل نکنند مرید همچنان کرد خضر علیه السلام را دید گفت یا نبی الله بار دیگر کجا باشی گفت در مجلس شیخ نظام الدین خواهی یافت آورده اند که بار دیگر مسئله مشکل افتاد همان مرید بمجلس شیخ نظام الدین رحمة الله علیه رسید دید که شیخ برقص بود و همان خضر هم موضع رقص او را دامن پاک میکرد مرید در شک افتاد که شیطان باشد یا حضرت خضر هم باز گفت که شیطان بصورت پیغمبران نشود در این اندیشه بود که خضر علیه السلام در پیش او آمد و مشکلاتش را بیان فرمود مرید گفت یا پیغمبر خدای این چه حالت ست گفت اگرچه ناموافق شرع میکنند اما طالب مخلص ست که طلب باخلاص دارد مرید چون این شنید بیامد و در پیش شیخ نظام الدین استاد بعد از فراغ شیخ طلب انابه کرد و در طلب شجره شد شیخ گفت که استاد شما متشرع ست شجره مرا قبول نکنند اما چون آنکس الحاح بسیار کرد کلاه و شجره بار بود داد چون در پیش استاد شد واقعه باز نمود استاد بهر قهر و غضب تام کرد و فرمود که شجره را بدو برگشته بده مرید ابا نمود که من شرم دارم بعد ازان هر دو باهم روان شدند چون رسیدند دیدند که شیخ باز در رقص بود ایشان در مجلس او استادند چون شیخ بطرف ایشان آمد هر دو استاد و شاگرد او را مصادست کردند اما رنگ و روی مریدش بغایتی تغیر شد شیخ گفت اگر چیزی بباطن داشته باشید الا کار شما بظاهر نیست و حضرت شیخ را گفته اند که چون بنظر تیز بکسی نگاه میکرد در حال سرش از تن جدا میشد بعد از فراغ مریدان پرسیدند که یا شیخ مایان چندان تیرباران باطنی کردیم بر ایشان چرا اثر نکرد شیخ گفت که من چندان تیر طریقت بر ایشان زدم اما جبهٔ شریعت چنان پوشیده بودند که تیر طریقت در جبهٔ شریعت اثر نمیکرد ایشان شجره را بدو داوند شیخ گفت من چه گفته بودم اما شاگرد شما بطاقتی کرد در این حال من مخبر بودم مگر مرا بیابید بکشید بمجرد همین گفتن باز در رقص شد تمام آن مجلس بیک کرت کار روز ندا یا در هیچ اثر نکرد بعد از فراغ معذرت نمود ایشان گفتند که اینچنین کار خاصهٔ تو باشد و کس دیگر را نشاید منافقان دیگر آورده اند که بادشاه زمانه را در هر وقت پانصد طبق تصدق می برآمد شیخ را نیز پانصد طبق می برآمد بادشاه را غیرت بکار شد که تصدق او بمن برابر و مساوی میباشد آنچه از اموال و املاک بشیخ داده بود همه را ممانعت نمود اما شیخ بعد ازان دو چندان طبق میکشید بادشاه چون دید که باین نمی السید مریدان او را کار بیکار میگرفت بزور و ستم و قلعهٔ دهلی را راست میکرد روزی مریدان این واقعه را بشیخ با

گفتند شیخ گفت این قلعه بر بادشاه حرام ست او بمیرد و درین قلعه خران بچرند چون قلعه مهیا شد
بادشاه بطرف قلعه سوار شد مریدان گفتند که یا شیخ شما چه گفته بودید شیخ گفت دهلوی دور است
هنوز چون بادشاه بدر دروازه رسید مریدان تعجیل کردند که یا شیخ در آمد گفت هنوز دور است آورده اند
که چون بادشاه به بدر دروازه درمی آورد از بالای دروازه بقدرت الله تعالی سنگ از دیوار جدا شد
حتی که بر سر بادشاه رسید و مغز او بر آمد آنحال تا این زمان مرکز خر گم میشود در قلعه دهلوی می باید
الهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام و المسلمین شیخ فرید شکر گنج مسعود سلیمان چشتی قدس سره که
با تو داشت در مناقب او آورده اند که شیخ فرید و بهاء الدین زکریا هر دو در پیش شیخ شهاب الدین
سهروردی شدند و سید جلال بخاری و شهباز قلندر هر دو نیز همراه بودند اما شیخ فرید را در دل خطره آمد
که شیخ را سینه نیا سینه کلان ست بمانند زمان چه واقعه باشد حضرت شیخ شهاب الدین دریافت اما
هر چهار را یگان مرغ بداد و گفت این را در جائی ذبح کنید که کسی نه بیند هر سه کس مرغ ذبح کردند اما شیخ فرید
برگشته آورد گفت چرا گفت هیچ جا نیست که او نمی بیند بعد از آن حضرت شهاب الدین او را فرمود که
بر مریدان خدای را طلب کن که ترا ازین کاری نیست و از عهدهٔ تو نخواهم بر آمد شیخ فرید گفت که بار
کسی را بنمای فرمود در پیش قطب عالم شو در طلب او شد چون نزدیک شهر قطب عالم رسید
دید که با کودکان بازی و لعب میکند و چون نزدیکش آمد دید که بر تخت نشسته است اما خیال آن گاه آمد
که یکی دران میان کودکان همین شخصی بود زیرا که مراتب قطبیان ست که در یک ساعت هزار کرشمه
بنمایند قطب عالم او را سجده ست آفتابه خود مسلط کرد شبی آتش گردن آفتابه از و ناچیز شد و در جائی بلند
شمع را دید که می افروزد در حال بدان جایگاه روان شد دید که دختر صاحب جمال سر غنه قوم
کلام الله را میخواند آتش طلب کرد ممانعت فرمود گفت اگر چشم خود را کشیده بمن بدهی آتش
بدهم شیخ در حال کارد را بر گرفت و چشم مبارک را کشیده بدو داد و آتش را روان کرد بعد از گرم کردن
آفتابه قطب عالم بیرون آمد و طهارت بکرد و فرمود فرید چشم تو چه حال دارد گفت خضر نم دو سیکند
گفت بگشای که باز آمد چون بگشاد آمده بود اما گزمی داشت تا نشانه مردان کم نشود علی الصباح
همان دختر حمایل مندرا گرفته در پیش قطب عالم آمد شیخ آن احوال الفقیر التصدیق کرد و او را
بشیخ فرید تزویج کرد و ازان اولادت داو بیابند فرستاد اما ولایت را راجپال جوگی

گمراه ساخته بود و قصهٔ او آن بود که روزی بادشاه بتپه در شکار شد اما در بیابان درخت گل
نباتی مصفا دید فرمود تا او را از بیخ بر کشند چون زمین را کاویدند درخت از خانه سر کشیده بود و
همان خانه را خراب کردند دیدند که جوگی در آن غار نشسته است و بیخ آن درخت در کاسهٔ اوست
بادشاه بدو معتقد شد جوگی چون برآمد علم تمام بیان کرد تمام ولایت را گمراه ساخت چون
حضرت شیخ فرید دران نواحی رسید گوشه را بجهت قرار داد و دران زمان تمام نظر مردمان بدان
جوگی بود حکایت آورده اند که شخصی را ازان محله ماده گاو شیر داده نمی استاد در پیش شیخ رفت
ای گوشه نشین دعا کن تا ماده گاو من شیر دهد شیخ دعا کرد همچنان شد بعد ازان تا اهل آن محله بدو
رجوع کردند چون شهرت یافت سخن را بپادشاه رسانیدند بادشاه شیخ را دعوت نمود فرید علیه
الرحمة حاضر شد و گفت که اینچنین مسلمانان را شاید که دین محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم اختیار
کنند بادشاه گفت که جوگی چنان و چنین کرامت دارد اگر شاید و برابری کنید ازوی برگردیم
شیخ فرمود خدا آسان خواهد کرد چون در رسید شیخ را گفت تو که باشی شیخ فرمود صاحب این
ولایت منم جوگی گفت که مرا با شما کار مسئله و حجت نیست بلکه کار بکرامت ست جوگی بر مصلای
خود نشست و در هوا شد شیخ هر دو کفش مبارک خود را بالا انداخت جوگی چنان رفته بود که دیده نمیشد
و آن کفش او را بر سر زده باز آورد بعد ازان شیخ فرید بالا پرید گی نیز در عقب او بالا رفت بعد از
ساعتی جوگی فرود آمد بعده شیخ فرود آمد جوگی در اقدام شیخ افتاد و توبه کشید و مسلمان شد
گفتند چرا گفت مرا برکت عمل بود تا این آسمان رفتم و بالا راه ندادند اما او را برکت عمل و ایمان بود از زیر عرش گذشت
و در کنگرهٔ بهشت رسید تمام عالم مسلمان شدند و شیخ الحال و تا آنجا آسوده است و او را از آنجا شکر گنج
گویند که روزی بارهای شکر از وی میگذشت گفت چیست یکی از ان میان گفت خاک ست
فرمود خواهد شد بعد از مدتی چون دیدند همه خاک بود باز بران راه آوردند گفت شیخنا شکرست گفت
خواهد شد باز شکر شدند و آورده اند که روزی بر مقبره نشسته بود و مریدی خود را دفن میکردند چون دفن
کردند رنگ و رویش متغیر شد باز برجای شد گفتند یا شیخ چه حال بود گفت گنهگار بود عذابش
میکردند من بشفاعت استادم هنوز سخن تمام نکرده بودم که قطب عالم در رسید و او هنوز در کلام
بود که شیخ معین الدین در رسید و او هنوز در کلام بود که آواز نعلین شیخ عثمان هارونی پیدا شد تا آخر

بر ملائکه آواز کرد که بنظر نیوانه خواهید سوخت و الا بگریزید یاران گفتند یا شیخ اگر بدو می بخشید
فرمود تا حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم همه حاضر نشدند الهی بحرمت
راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ قطب الاقطاب قطب الدین بختیار اوشی چشتی قدس سره
که با تو داشت در مناقب او آورده اند که روزی شیخ فرید شکر گنج در وقت بامداد بعد از
فجر در خواب رفت دران میان احتلام شد شیخ فرید متحیر شد قطب عالم آستین را در پیش او داشت
شیخ فرید دران میان در آمد و لایتی را دید که جابجا لطیف و حوضهای گوناگون است شیخ فرید را
غسل کرد باز از ان آستین برآمد و فرض بامداد بجای آورد بلکه مناقب های ایشان بسیار است که در تحریر نیاید
اما بعضی را که بیاد داشته باشم بگویم الهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ معین الدین
حسن سنجری چشتی قدس سره که با تو داشت مناقب او آورده اند که روزی مرده را میبردند و آن میسوختند
تمامه سوخت اما یک دست او بهیچ وجه نمی سوخت مردم بنیک متحیر شدند ناگاه از جانب قبر شیخ آواز برآمد
که این دست را نزدیک من دفن کنید زیرا که روزی من در وجد بودم دست را بالا کردم او نیز از برای موافقت
بطعنه دست را بالا کرده بود از ان نمیسوزد و مناقب شیخ اگر تمامه نویسم درین مختصر نگنجد الهی
بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ عثمان هارونی قدس سره که با تو داشت
الهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ حاجی شریف زندنی قدس سره که با تو داشت
الهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ خواجه قطب الدین مودود چشتی قدس سره که با تو
داشت الهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ ناصر الدین ابو یوسف چشتی قدس سره
که با تو داشت الهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین خواجه قدوة الدین ابو محمد چشتی قدس
سره که با تو داشت الهی بحرمت راز و نیاز خواجه ابو اسحاق شامی چشتی قدس سره که با تو داشت الهی بحرمت راز و نیاز
خواجه ناصر الدین چشتی قدس سره که با تو داشت الهی بحرمت راز و نیاز خواجه ممشاد علو دینوری چشتی قدس
سره که با تو داشت و بدانکه سلسله چشتیه از خواجه ممشاد ارتفاع یافته است الهی بحرمت راز و نیاز خواجه
ابو هبیره بصری قدس سره که با تو داشت الهی بحرمت راز و نیاز خواجه ابو حذیفه عرشی قدس سره که با تو داشت الهی بحرمت
راز و نیاز خواجه ابراهیم بن ادهم قدس سره که با تو داشت الهی بحرمت راز و نیاز خواجه فضیل بن عیاض قدس
سره که با تو داشت الهی بحرمت راز و نیاز خواجه عبد الواحد بن زید قدس سره که با تو داشت

الهی بحرمت رازونیاز خواجه امام حسن بصری رضی الله عنه که با تو داشت **و بدانکه** امام حسن بصری
پسر خادمه ام هانی بود روزی در کنار ام هانی بود تشنه شد آفتابه حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وسلم را آب برای طهارت بود ازان آب بخورد حضرت گفت که این آب چه شد **گفت** این پسر بخورد
حضرت فرمود حسن یعنی نیکو کرد و گفت بمقدار این آب از من برکت بهره‌ها بانی برد چون
بزرگ شد سوداگری میکرد و نام او ابوسعید بود چون حضرت حسن گفت نامش حسن کردند و مروارید
میفروخت او را حسن لؤلؤی میگفتند در سالی از کنار دریا پاره‌ای مروارید حاصل کرد در روم
برد و بار یک از کلانتران روم آشنائی داشت بار او را در خانه او نهاد روزی آنکس گفت که پادشاه
ما یان را درین روز سر بیابان است اگر میخواهید شما نیز با ما برید امام رفت در بیابان خیمه دید بغایت
کلان استاده اول چهار هزار کنیزکان صاحب جمال هریکی با طبقهای مروارید در دست ازان برگشتند
و روان شدند بعد ازان چهار هزار سفیدریشان ازان گشت کردند و روان شدند بعد ازان دو هزار
طبیبان و دبیران ازان خیمه گشتند و روان شدند بعد ازان دوازده هزار لشکر ازان خیمه گشتند و روان شدند
بعد ازان پادشاه با دوازده کس خواتین دران خیمه درآمد و آن خان که آشنای او بود او را نزد درآورد
پادشاه گفت ای فرزند اگر به کنیزان و زر و خزائن نجات می یافتی میدادم چنانکه دیدی اگر بزاری
سفیدریشان نجات می یافتی آورده بودم اگر بطبیبی طبیبان نجات می یافتی آورده بودم و اگر بجنگ و حرب
نجات می یافتی میکردم و اگر بزاری با خواتین نجات می یافتی آمده ام اما کار خدا است که ازین هیچ چیز قبول
ندارد بعد از برآمدن امام ازان کس سؤال کرد که اینچه کار است گفت پادشاه را پسر وفات یافته است و هر سال
همچنان میکنند امام هم ازان جای روان شد گفت که بار خدایا مرا بر قضای خدای تحقیق کن اینچنین خدای قادر که ازین
چیزهای هیچ قبول ندارد چگونه طلب او ترک دهم طالب بقای فانی باشم و از آنجا که رجوع کرد بعد از طواف
در طلب علم شد تا امام زمانه گشت اما چون اصحاب کم شدند و هر روز رحلت مینمودند مگر مرتضی علی رضی الله عنه
مانده بود امام حسن باتفاق صحابه در پیش مرتضی علی کرم الله وجهه شد و بیعت کردن خواست و گفت
که حضرت رسول فرموده است اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم آنچه تو از حضرت
آموخته باین فقیر تعلیم کن مرتضی فرمود که روزی در خدمت رسول الله نشسته بودم حضرت
فرمود چشمان مرا ببین که چگونه میپوشم چشم پوشید و گفت لا اله الا الله باز فرمود که چشمان بپوش

چنانچه چون وبگوی گفتم حضرت رسالت پناه فرمود دریافتی مرتضی علی کرم الله وجهه همان روش
سرچه از ذکر و فکر بود همه تعلیم کرد و تا این زمان همان روش در میان صوفیان رواست و اورا
سه صد [illegible] مرید بودند سر همه باشند او گشته بودند از آن میان بدو کس اجازت داد یکی بعبد الواحد بن
زید و دیگر بحبیب عجمی و نه خانواده از حبیب عجمی ایجاد شد و پنج خانواده از عبد الواحد بن زید و از میان
[illegible] امام [illegible] بود و اصل نام بن حارث و قصه او در فصل بیان مذکور کردم باز ادراکه
[illegible] اند که روزی زنی سر برهنه بحضرت امام گفتش ای زن سر بپوش آن زن از خود خبر نداشت
[illegible] گفت ای امام من از محبت آدمی چنان مستغرق مشغول بودم که سر پوشیدن را فراموش کرده بودم
[illegible] محبت خدائی مسکینی چگونه سر برهنگی سر را دیدی امام واقعه باز پرسید گفت شوهری دارم که در
سال عشق کشی او کرده ام اما چنان محبت او آشفته ام که از صحبت او خبر ندارم ولیکن درین ایام
میخواهد که زن دیگر بگیرد هرچند میکنم این محبت او را نمیتوانم صبر کرد امام فریاد برآورد که این قصه
عجیب [illegible] میگیرد و او در کلام مجید خود فرموده است ان الله لا یغفر ان یشرک به ویغفر ما دون ذلک لمن یشاء
الهی بحرمت راز و نیاز امیر المؤمنین علی مرتضی کرم الله وجهه که با تو داشت الهی بحرمت
راز و نیاز سرور کائنات خلاصه موجودات شفیع روز جزا محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم که با تو داشت
الهی بحرمت ذات مقدس مطهر خویش که مرادات و مشروعات این بیچاره بر آورده خیر گردانی
بمنک وکرمک [illegible] فقراء لک فلان شجره دیگر از سلسله سهروردیه که تعلق بابو النجیب
سهروردی دارد که حضرت شیخنا از و اذن داشت و از و باین فقیر ملا درویش ننگنهاری رسید
الهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام و المسلمین شیخ علی ترمذی که با تو داشت بدان ای فرزند
که ارواح جسمی است لطیفه که تعلق دارد ببدن انسانی تعلق تصرف و تدبیر ارواح غیر نفس است
و نفس غیر ارواح زیرا که در هنگام خواب بیرون میرود و نفس بر جای میباشد لقوله علیه الصلوة والسلام
النوم اخ الموت و در حدیث دیگر در مشارق آورده است که ان الله یقبض ارواحکم حیث یشاء
و یردها علیکم حیث یشاء یعنی قبض میکند در خواب و باز میگرداند در بیداری چنانکه روزی این فقیر از حضرت
شیخ پرسید که بدبختان چه میگویند که ارواح صورت ندارد حضرت شیخ فرمود که محض غلط میگویند در اکثر
جایها مسطور است اما چون در رحم منزل میشویم همان را یاد میدارم که ارواح ما را بمنزله موم چه پیدا بود

ومصنف این رساله نیز نشانه گفته بود بمادر خود تصدیق نکرد که لایل در ان ایام من دختر بودم پس فقیر
نیز از ان مقام خبر دارد و برادر فقیر از ان احوال خبر دارد که گفت چون من از رحم فرود آمدم مرا در فلان
چیزها نهاده بودند **الٰهی بحرمت** راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ سالار بدهٔ عطاء الله قدس الله
روحی قدس سره که با تو داشت **الٰهی بحرمت** راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ قطب الدین مهاجری
قدس سره که با تو داشت **الٰهی بحرمت** راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ نظام الدین مهاجر
قدس سره که با تو داشت **الٰهی بحرمت** راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ محی الدین [illegible] قدس سره
که با تو داشت **الٰهی بحرمت** راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ سید جلال الحسن النجاری قدس
سره که با تو داشت و پسر سید جلال بخاری اول ست که این جهانیان گویند **الٰهی بحرمت** راز و نیاز
شیخ رکن الدین قدس سره که با تو داشت **نقل ست** که شیخ پانزده ماه در رحم مادر بود و بعد از ولادت
جد او شیخ بهاء الدین زکریا از و در گوش پرسید که این مقدار چرا در رحم دیر ماندی **گفت** در هر ماه دو سپاره
از کلام الله یاد میکردم از ان دیر ماندم و او از پدر خود اذن آورده بود **الٰهی بحرمت** راز و نیاز شیخ الاسلام
والمسلمین شیخ صدر الدین عارف قدس سره که با تو داشت و او نیز اذن از پدر خود آورده بود **الٰهی**
بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ بهاء الدین زکریا قریشی قدس سره که با تو داشت
و زکریا نام پدر او بود **منقول ست** که شیخ را حضرت شهاب الدین دعا کرده بود که هر که ترا ببیند بعد از تو
جنازهٔ ترا ببیند و هر که بعد از جنازهٔ تو منارهٔ ترا ببیند یعنی گنبد ترا او را بدوزخ کاری نباشد چون
این سخن بشیخ فرید شکر گنج رسید در خاطر گذرانید که مرا شیخ قطب عالم هیچ دعا نکرد قطب عالم دریافت
در حق او دعا کرد که هر که مرید تو شود و مرید مرید تو تا روز قیامت هر که درین سلسلهٔ تو اقتدا کند او را از
آتش دوزخ خلاصی باشد و شیخ رکن الدین آورده است که در شب حق تعالی را در خواب دیدم پس چنان
بنمود و گفت هر که سه کرت این را تکرار کند او را بخشیدم از برکت این سه یعنی شیخ رکن الدین و شیخ
صدر الدین و شیخ بهاء الدین باید که این سه کرت تکرار کند **الٰهی بحرمت** راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین
شیخ شهاب الدین سهروردی قدس سره که با تو داشت **منقول ست** که معراج حضرت رسالت
هژده سال بود اما چون برگشته آمد جای خواب هنوز گرم بود و این را ملمسات الٰهی گویند که بعضی گویند
می باشد و بر بعضی چند سال شیخ شهاب الدین را مرید کرده بود چون سهروردی [illegible]

که از من بالتماست الهی باز دیدم روز جمعه در مسجد دمشق که از معاویه مهیا نموده است در رسید و در
زیر آن مسجد جوی آب میرفت در حال جامه کشید بعد از ان در آب در آمد چون سر بالا کرد در ولایتی
بیرون شد که نام آن ولایت نمی شناخت همچنان برهنه بر سر آب نشسته بود ناگاه یک پیر ریش سپید
معفر سبید پیش آمد گفت چه شخصی واقعه باز نمود او را در خانه برد بعد از مدت دختر بدو نکاح کرد فرزندان چند
از او تولد شدند بعد از ان روزی نیز برای غسل در ان جایگاه جامه کشید چون در آب در آمد سر بالا
کرد دید که باز در همان مسجد بیرون شد و جامهای او همچنان نهاده بود مردمان هنوز مسجد نماز نشسته
مؤذن بانگ می کشید و در مسجد متحیر شده نشست بعد از آمدن شیخ مسجد چون نماز ادا کرد شیخ باو تبسم کرد
که متحیر مباش میخواستی و دیدی آن مقام را بدو معاینه کرد توشه گرفته روان شد بعد از سه ماه در آنجا
رسید زن و فرزندان خود را بیاورد الهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ ضیاء الدین
ابو نجیب عبد القاهر سهروردی قدس سره که با تو داشت الهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین
وجیه الدین ابو عمر سهروردی قدس سره که با تو داشت الهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام المسلمین
شیخ محمد بن عبد الله معروف بعمویه سهروردی قدس سره که با تو داشت الهی بحرمت راز و نیاز
شیخ الاسلام والمسلمین شیخ احمد اسود و علو دینوری قدس سره که با تو داشت الهی بحرمت راز و نیاز
شیخ الاسلام والمسلمین ممشاد علو دینوری قدس سره که با تو داشت الهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام
والمسلمین شیخ جنید بغدادی قدس سره که با تو داشت — در وقایع البدعت
شیخ الاسلام لها نوری آورده است که انچه بعضی صوفیان گویند که شیخ
جنید رقص میکرد و سماع میکرد راست است اما در آخر عمر تائب شده و توبه کرد و آورده
اند که شیخ خواهرزاده حضرت سری سقطی بود و در پنج سالگی نماز میگذارد اما سر از نزدیک
نهاد روزی سری سقطش گفتش که ای پسر سر را دور تر بباید نهاد گفت آری روایت همچنانست
اما سر من از مکة الله میگذرد و از ان نزدیک می نهم روزی همراه سری سقطی بطواف کعبة الله رفت
در مسجد حرام چهار صد اولیاء الله را یافتند که همگی در بیان شکر بودند چون سری سقطی را دیدند مفرح شدند
که از و جواب احسن بشنویم سری سقطی اشارت بجنید کرد که از و پرسید شیخ جنید گفت شکر گفتار بزبانی نیست
بلکه شکر آن بود که چون نعمت منعم را صرف خود کردی پیش قوت آنرا در عبادت او صرف کن باز نعمت

دیگر طلب تا شکر بجای آورده باشی ہمگی پسندیدند روزی در بازار میگذشت کودکان او را سنگ
و کلوخ میزدند گفت سنگ تر زنید که پای من می شکنند و از شکستگی پای نمیترسم بلکه از عبادت محروم
ام الٰهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین سری سقطی قدس سره که با تو داشت الٰهی بحرمت
راز و نیاز شیخ معروف کرخی قدس سره که با تو داشت منقول ست که روزی سر بر آمده نشسته
بود سر برآورد و تبسم کرد باز بمراقبه شد باز سر برآورد و گریه شد مریدان پرسیدند که چه حال ست گفت هر زمانه
چهار هزار مردان غیب میباشند و غیب آنرا گویند که هیچ ذره از شریعت و افعال و اقوال تجاوز نکرده باشند
ولیکن از مراتب خود نیز خبر نداشته باشند و نه مردان دیگر خبر داشته باشند و نزدیک خدای صاحب مراتب
باشند و در هر زمانه چهار صد ابدال میباشند و امام شافعی ابدال بود و مظفر دیار اکسی پرسید که امام
شافعی از کیان ست گفت ابدال ست و از مالک دینار پرسید که چه حال دارد گفت نمیداند و نمیباشند
او کسی نباشد و ابدال آنرا گویند که صاحب مراتب و صاحب علم باشند که از جمله لغزیدنی خبردار باشند
و نیز قیام زمین با ایشان ست که گفته اند لولا الابدال لخسفت الارض و ما فیها و در هر زمانه
چهل اوتاد میباشند و مراتب ایشان اعلی ست از مراتب که فی کل شئی انتباه دارند و در هر زمانه چهار
نقبا میباشند که هر چهار گوشه دنیا دی بر ایشان آبادان میباشند و ایشانرا نقیبان نیز گویند
و خاصیت ایشان آنست که هر چه خواهند شود اگر آفتاب را در شب آرند برگشته باز آید زیراکه
وجود ایشان از خود فانی و بحق باقی چنانکه آهن را کسی با تش گرم کند تا سرخ شود بعد از ان هر چه
با تش میسوزد بدان آهن سوخته میشود از خشک و تر و در هر زمانه دو نفر نجیب میباشند که ایشانرا
نجبا گویند و معنی نجیب در صراح بیان کرده است نجیب پوست سبز استخوان و پوسته را گویند چنانکه
میوه چهار مغز پس گویا که پوست اول ایشان شریعت ست و پوست دوم بمنزله طریقت و مغز بمنزله
حقیقت پس معلوم باد که تا کسی بشریعت آراسته نباشد بحقیقت نرسد زیراکه ابتداء و انتهاء هر چیز شریعت
ست که متابعت حضرت رسالت پناه ست چنانکه اول پوست پیدا شود و بعده مغز و ایضا
نجیب گرامی شده را گویند و نجبا جماعة و انتخاب برگزیدن را گویند و معنی نقیب نیز بیان فرموده است
نقیب ستوده مردم و در نیکی افعال و اقوال و دانندہ و مهتر قوم و نقبا جماعة و ایضا نقیب
را گویند که محموده صفات باشد چنانکه سگی که بر در صاحب خفته باشد و مردم را بانگ کردن نه آزارد

او را نیز نقیب گویند و مرد روی بند را گویند و مرد نیک و ا او نگاه نگذارد با کسی و تنقیت در شهرها گشتن
را گویند و اوتاد میخ را گویند و الیضا کسی را که فکر خود را همیشه از دست نخورند و ابدال دیگر گردان را
گویند قوله تعالی من الخوف امنا یعنی از خوف بسوی امن بر آمد و الیضا الابدال قوم من الصالحین
لا تخلو الدنیا منهم اذا مات منهم احد بدل الله تعالی مکانه باخر یعنی چون یکی بمیرد بر جای او دیگری را
می نشانند و در هر زمانه یک نفر قطب میباشد و قطب آنرا گویند که جمله ذرات دنیا را چون خردله
بکف دانا باشد و در هر زمانه یک نفر غوث میباشد که از احوال این جمله خبردار بود و ایشان از مراتب و
احوال او خبر ندارند و غوث فریادرس را گویند هرگاه که مراتب قطب نقصان یابد غوث از حق تعالی
میخواهد و نزدیک بعضی نقصان پیری و پیشوائی را نشاید مگر قطب پس شیخ فرمود که هرگاه که یکی
از ایشان بمیرد بجای او دیگری می نشانند چنانکه غوث بمیرد بر جای او قطب را می نشانند و چون
قطب بمیرد بجای او نجیب را می نشانند و چون یکی از نجبا بمیرد بر جای او نقیب را می نشانند و چون
یکی از نقبا بمیرد بجای او اوتاد را می نشانند و چون اوتاد بمیرد بر جای او ابدال را می نشانند و
چون یکی از ابدال بمیرد بر جای او یکی از مردان غیب را می نشانند و علی هذا القیاس مراتب همچنان از
یکی بدیگری میرسد یعنی چون غوث بمیرد بر جای او قطب را نشانند پس جای قطب خالی ماند بعد از آن
یکی از نجبا را بجای قطب می برد پس نجیب یک کس کم شود یکی از نقبا را بجای نجیب میبرد پس نقیب
یک کس کم شوند یکی از اوتاد را بجای نقیب میبرد یعنی بمراتب ایشان میرسد پس اوتاد از چهل یک تن کم
شود یکی از ابدال را بمراتب اوتاد میرساند پس ابدال یک کم شود و از چهار هزار یکی از مردان غیب
را بمراتب او میرساند پس مردان از چهار هزار یک کم شود یکی از عامه خلق را بمراتب او میرساند
دربن زمان یکی از مردان غیب را بمراتب ابدال برد در خاطر داشتم که مگر مرا بجای او خواهد برد اما
هندوی زناردار را از زنار ببرید و بمراتب او رسانید ترسیدم که مبادا آن زنار را در گردن من اندازد
از آن در گریه شدم **بدان ای فرزند** که شیخ از نجیبان بود و عادت درویشان است که خود را از
هر چیز فروتر می بینند و در خوف میباشند از آنچنان گفت در آن سیاحت یکی از مریدان سوال کرد که
قطب در کجا وفات یافت که این اولیا مذکورین بمراتب یک دیگر رسیدند گفت قطب در روم بود
و هندو در گجرات بود و من در دکن بوده ام گفت میان روم و گجرات چه مقدار مسافت باشد گفت [illegible] ماه

مرید سوال کرد که یا شیخ از اطراف عالم چون خبرداری ازین مسئله نیز جواب بده که مرد تام و نیم مرد
و ناقص کیا شند گفت فردا بیا چون آمد شیخ رحلت نموده بود او متحیر شد اما بر قبرش رفت و فریاد
کرد که ای خواجه آواز بشنید باز گفت ای پسر خواجگی شایان کسی ست که زوال ندارد گفت جواب
و تشنگی منتظر ایم گفت دینه روز نگفتم که هنوز متحیر بودم اما امروز از حیرت خلاص شدم مرد تام منم که ایمان را
بسلامت آوردم و نیم مرد تویی که ایمان تو در خطر ست و مرد ناقص کسی ست که از هیچ بلاهای قیامت
نگذشته و لاف میزند چنانکه ابوبکر صدیق رضی الله عنه میگفت من حیرانم بدان کسان که از اهوال
قیامت نگذشته اند و خنده قهقهه میکنند یعنی مرد ناقص آنست که از هولها نگذشته باشد و لاف مشاهده در دوستی
و شیخی میزند و بعضی گفته اند که مرد تام آنست که کار را بکسی اظهار نکند که فلان بکنم اما مروت خود او را موجود
آرد و نیم مرد آنست که اظهار کند که بکنم و از و در وجود آید و ناقص آنست که اظهار کند که بکنم ولیکن
از و در وجود نیاید و شرمنده شود که المنافق اذا وعد اخلف درین ترکیب نکرست الهی بحرمت
راز و نیاز شیخ الاسلام و المسلمین شیخ داؤد طائی قدس سره که با تو داشت آورده اند که روزی
تشنه شد در صحن شخصی درآمد و طلب آب کرد کنیزک آب آورد و نخورد گفتند چرا گفت بخواجه این کنیزک
روزی تعلیم کتاب کرده بودم مبادا که این با جرآن تعلیم رسد و از ثواب محروم مانم روزی در گرمای
سخت عراق نشسته بود و اورا کسی در مسجد گفت چرا در سایه نمی‌نشینی گفت در عراق ناشایستنیها
دیدم و دعا کردم که خداوندا پایم بستان تا از جمعه و جماعت باز مانم و این ناشایستنیها به بینم الحال نمی‌توانم
جنبید و بعضی گفته اند که بوقت آمدن او در مسجد خلق چنان بود استقبال و توجه مینمود که بعضی
مر بعضی را زیر پای میکردند شیخ دعا کرد الهی کثرت خلق نوع از انواع دنیاوی ست مرا زمین گیر کن
تا بر ایشان زحمتم زمین شد و دیگر آورده اند در هر خانه که میبود تا آن خانه خراب نمیشد بخانه دیگر نمیرفت
و تا در سرای یک خانه میبود دیگری و دیگر نمیرفت و باز راست نمیکرد گفتند چرا گفت بخدای عهد کردم
که از من در دنیا آبادانی نماند چون وفات شد خانه آخرینش خراب شد دیگر آورده اند که روزی
هارون رشید و امام یوسف مرد و بخلوت او رفتند اذن بدخول نداد و مادر او را شفیع آوردند مادر بستان
بالا کرد که بحق همان شیری که از پستان من خورده که ایشان را اذن ده گفت یارب
رضای تو در رضای مادر ست و الا اذن نمیدادم بعد از دخول چون این نصیحت شنیدند وقت برآمدن

مبالغ زر بدو پیش کرد قبول نکرد گفت من از میراث پدر خانهٔ فروخته ام و دعا کرده ام که یارب هرگاه
این نفقهٔ حلال من صرف شود روحم قبض کن هارون رشید ازمادرش پرسید که نفقهٔ شیخ کجا بابت
گفت مدد کان فلان بقال هارون رشید از آن بقال پرسید که نفقهٔ شیخ چند مانده باشد گفت ده یا دوازده
درم مانده است و هر روز نیم دانگ میخورد خلیفه آنرا حساب کرد که این مقدار روز عمر او باشد چون روز
آخر شد بعد از سلام بامداد پشت بقبله آورد گفت ای یاران داؤد طائی نماند که من میدانم
که دعای او مستجاب باشد چون کسی را فرستادند مادرش گفت در وقت شب نماز میگذارد در وقت
سحر بعد از و تر سر بر زمین نهاد وقت بامداد بیدار میکردم دیدم که مرغ روحش پریده بود و او از
شاگردان امام اعظم بود رضی الله عنه الٰهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ حبیب
عجمی قدس سره که با تو داشت آورده اند که در اول حال ربوا خوار بوده او را حبیب ربوا خوار میگفتند
مال ها بقرضداران میداد و هر چیز که از و میافت از هیزم و طعام و شراب و گوشت بر بوا میگرفت
روزی از خانهٔ قرضداری سر گاو بیاورد بربوا و از خانهٔ قرضدار دیگر هیزم بربوا بیاورد و سر را در دیگ
پارچه پارچه کرده انداخت ناگاه فقیری از در در آمد و یا الله گفت مر زن خود را فرمود تا از آن گوشت
بدهد زن چون سر پوش باز کرد و دید که سر گاو تمام مهیا شده و پوستش بر و گسترده است زن گریخت
حبیب پیش آمد و دید که همچنان است سر فریاد کرد که از خدا شرم نمیکنی چند گرفتار نفس باشی حبیب
از آن حال بیطاقت شده بجانب حسن بصری دوید چون در راه میرفت کودکان از دیگر میخنند که از
شومیت او ما بان خواهیم سوخت چون توبه کشید در آن ساعت صیت و آوازهٔ او در تمام عالم گندیده
شد که حبیب از تائبان و واصلان است چون از آن طرف برگشته آمد کودکان بوی نزدیک شدند
تا سایه او بر ایشان افتد و ببرکت او آمرزیده شوند و آن اموال را بتمامه بقرضداران بخشید و در آن
خانه نیز چیزی نماند روزی زنش فرستاد که جای مزدوری کرده بیار شیخ رفت جای دید که آب سبز
بغایتی خوش بود در آنجا تمام روز عبادت الله کرد وقت شام بخانه آمد زنش گفت چه کردی
گفت وعده کرده است که فردا بیکجا بدهم یکبار و سه روز میرفت و خالی می آمد روز چهارم زنش
انبان بدستش داد که فرزندان تو از گرسنگی میرونند باید که امروز خالی نیائی باز در آنجا عبادت الله کرد
بوقت شام انبان از سنگریزه پر کرده از جهت آنکه دل زن آزرده نگردد چون بخانه رسید بوی

طعام بشناسش رسید و زنگ روی خانه بلباس دیگر دید گفت چه حال ست زنش گفت کسی با
که تو مزدور شده چه مرد با مروت بوده است و نیکو کار و نیک محضر و سخی بوده است امروز شتر را طعام
و لباس و زر بار کرده آورده گفت که حبیب را بگو آنچه تو میکنی ترک نهی که من مزد تو بهتر میدهم
حبیب قصهٔ حال باز نمود و چون آن شکر ریزه بخیتند همه در و مروارید بودند و الصیاد زنی وزدی را
بر سر دار بالا کشیدند دید پاهای وی می بوسید گفتند چرا گفت در طلب خود رفت من در طلب رفتم باید
الهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام و المسلمین شیخ حسن بصری رضی الله عنه که با تو داشت آورده اند
که روزی جوانی بدکار که هیچ از نیکی از و در وجود نیامده بود در حالت نزع رسید امام حاضر بود و نطق
زبانش بسته بود ناگاه امام تبسم کرد گفتند که چه جای تبسم ست گفت این بنده جوان بخاطر آورده که ای
پروردگار اتش و جان افعال من بد و اقوال من زشت خصوصا درین هنگام جمله اعتقاد باین دارند
که فلان بدکردار بدوزخ رفت و من نیز میدانم که جای من در دوزخ ست زیرا که دیده و دانسته
بدی میکردم اگر صفت رحیمی تو در کار شود که گمان مردم بجای دیگر ماند مرا آنجا دیگر یاری هیچ از رحمت
تو کم نشود الله تعالی بحیره خطره او را بخشید از آن تبسم کردم دران شب چهل کس اولیاء الله او را بخواب
دیدند که آمرزیده حق شده است آورده اند که در قرب شیخ مجوسی آتش پرست بود روزی بحالت
نزع رسید امام بر و حاضر شد گفت ای شمعون چونی گفت چنانکه دانم گفت چنانکه رضا او ست گفت
چه ست رضای او گفت چنانکه سزای ماست شیخ گفت که ازین سخن بوی آشنائی می آید و شما چرا
بیگانه میگردید گفت مرا خاصیت شما مسلمانان بیگانه کرده است میگوئید که دوزخ ست و گناه میکنید
و میگوئید که بهشت ست و تصدقات نمی کنید و میگوئید که دیدار حق ست و بغیر او دوستی میکنید امام
گفت بقدر گناه عذاب کرده شویم و ببرکت ایمان بگذریم شمعون گفت من نیز هفتاد سال عبادت
آتش کرده ام مرا نخواهد سوخت امام آتش طلب کرد و دست در آتش زد هیچ نسوخت گفت تو نیز ابدا
قبول نکرد گفت من عبادت الله کرده ام از آتش نترسیم و تو عبادت آتش کرده از و میترسی شمعون
گفت ایمان آرم بسه شرائط اگر ضامن شوی اول تا بودن عذاب قبر و نجات از دوزخ دوم رسیدن
به بهشت سوم دیدار باری تعالی امام فرمود قبول کردم گفت نوشته بمن بده تا با خود در گور برم بنهایت
کرد شمعون مسلمان شد چون مرد بعد از دفن کردن امام نعمانی دلگیر شد و از حد بیرون آمد که بدکار

کرده ام بدرگاه لم یزل ضمانیت نوشته فرستادم از کثرت غم و اندوه در خواب رفت دید که شمنون
جامهای پوشیده در بهشت امام متحیر آمد و گفت ای شمنون چون آن گفت چنانکه می بینی فرمود خدای تعالی
با تو چه کرد گفت از برکت ایمان و ضمانیت شما عذاب قبر نکرد و از دوزخ خلاص شدم و بجنت رسیدم
در عهده وفا کرد و تو الحال از ضمانیت خلاص شدی نوشته خود را بگیر امام چون بیدار شد نوشته را
در دست خود یافت و بطرق دیگران نوشته بود و بطریق مذکور که تعالی الله کما نجیتنی من الهم والغم
الهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین امیر المومنین مرتضی علی ابن ابی طالب کرم الله
وجهه که با تو داشت و همین شجره صوفیان را همه شیخ بنویسند الهی بحرمت راز و نیاز خواجه کائنات
و خلاصه موجودات زبده ممکنات شفیع روز جزا محمد مصطفی احمد مجتبی صلی الله علیه وسلم که با تو داشت
الهی بحرمت ذات مقدس و مطهر خویش که مرادات و مقصود حاجات این بیچاره بر آورده خیر گردانی
بمنک و کمال کرمک **شجره سوم** از سلسله که وحی از آغاز و بعثت و بیان رسول الله کنم تا آخر
نهایت قال علیه السلام کنت نبیا وآدم بین الماء والطین بدان ایها العزیز که او قبل ولادت و بعد از ولادت هم پیشه
پیغمبر بود چنانکه هر سنگ و درخت بدو سلام میکرد و از ایام طفولیت باز آورده اند که اول سلام بدو درخت
بادنجان کرده بود از آن خوردن بادنجان ثواب سنت اما جبرئیل در چهل سالگی بروی نازل شد و پیش از
چهل سالگی همیشه زند پوشیده در کوه حرا درون غار میبود که یا ایها المدثر در شان اوست روزی
جبرئیل بصورت آدمی در آن غار بر وی در آمد و گفت اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ خَلَقَ الْإِنسَانَ مِنْ عَلَقٍ
بعد گفتن این آیت لوح قلب او چون لوح محفوظ چون ذره از فضائل او بود همه کلام الله از اول
تا آخر بیادش شد و بعد از آن هر حادثه آیت را فرود می آوردند آنچه حضرت رسالت پناه یکبار تنها
از جبرئیل می شنود هرگز او را فراموش نمیکرد لقوله تعالی سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنسَىٰ در شان اوست و آنچه در کتب
مسطور است که قرآن در لیلة القدر نازل شد آن از لوح محفوظ بآسمان دنیا نازل شد و فرشتگان او را
ببرگ درختان یاقوت نوشته و آن قبل از ایجاد آدم علیه السلام بود جبرئیل از و غائب شد حضرت
رسالت پناه فرمود که این چه باشد که بیاد من شد مبادا که مگر من شاعر گشتم از آن اندوه خواست تا خود را
از کوه اندازد شیطان آواز کشید که ای محمد تو شاید که شاعر گردی مومن توبه که شاعرے تو
حضرت چون نزدیک بکوه رسید جبرئیل را دید در هوا بصورت اشتر که پای راست را بر پای چپ

نهاده می گفت که یا محمد رسول الله انت رسول الله وانا جبرئیل و هذا عدوک الذی اخرج
ابیک من الجنة واین فرار کننده دشمن تو است با وازاو فریفته مشو بعد ازان حضرت رسالت پناه
بطرف خانه خود آمد بی بی خدیجه کبری رضی الله عنها منتظر وحی او بود چون این شنید گفت صدقت که
تو پیغمبری تو هیچ شک نباشد ایمان پیش ازین داشته بودیم بی بی گفت باش تا نوفل بیاید نوفل ابن عم خدیجه بود
عالم دانا بود که هر سه کتاب سابق یاد در حفظ داشت خدیجه چون قصه حال بدو گفت نوفل گفت ای حضرت
که در پیغامبری او شک نباشد اما چون او بگوید که جبرئیل آمد در آن حال تو سر خود را برهنه کن اگر جبرئیل باشد
شرم کند و بیرون رود و اگر شیطان باشد بیرون نرود بی بی چون بخانه رسید مصطفی جبرئیل اندرون
خانه در آمد حضرت گفت باز آمد گفت درونست یا بیرون گفت اندرونست بی بی سر را برهنه کرد همچنین
جبرئیل بشتاب از خانه بیرون شد گفت چه شد گفت بیرون شد چون سر پوشید باز در آمد خدیجه گفت
آمنّا که تو پیغمبر گشته همین نوفل خیال گفته بود بعد ازان چون خدیجه ایمان آورد در آن شب هفتاد هزار
سرداران قوم جن آمدند و ایمان آوردند بعد ازان مرتضی علی کودک بود و اکثر اوقات در خانه حضرت
رسول الله میبود روزی چون بخانه او میرسید وقت ضحی بود که حضرت با خدیجه هر دو نماز ضحی میگذاردند
بعد از سلام حضرت مرتضی سوال کرد که این چه امر است حضرت گفت یا علی من پیغمبر گشتم گفت چند
سالست که ایمان حیثیم به نبوت تو داشتیم راست باشد گفت ایمان بیار گفت باش تا مادر و پدر را
بپرسم بروایتی گویند که مادر را پرسید اما اصح آنست که چهار قدم بجانب خانه برداشت باز تفکر کرد که محمد
علیه السلام هرگز دروغگوی نبود برگشته ایمان آورد ادا آنست که او را در چهارم جا ذکر میکنند و مرتبه
او سه مراتب از دیگران کم شد روز سوم ابی طالب از مادرش سوال کرد و مادر مرتضی نیز فاطمه نام داشت
و بعد از مرتضی او ایمان آورده بود اما به ابی طالب نمی گفت از ترس که مرتضی علی کجا باشد گفت ندانم
مادر خانه محمد بوده باشد چون ابی طالب رسید وقت ضحی بود بار رسول الله در نماز بود بعد از سلام پرسید
ای محمد جگر گوشه این چه امر است گفت یا عم من رسول گشتم گفت راست باشد چند سال شد که منتظر وحی تو بودیم
اما چرا اظهار نمیکنی گفت از فتنه و غوغای قریش میترسم گفت از مرگ مترسید یا چه گفت لیکن آن گفت
اخترت النار علی العار یعنی از جهت ننگ کافری آتش را قبول دارم لیکن از جهت تو شمشیر زنم بعد ازان
به مرتضی گفت که چه میکنی گفت پاسبانی میکنم تا کافران نیایند گفت از مرگ ابو طالب بشنید که از قریش

می ستودهای به پیغمبری او اگر گفت من آورده ام تو نیز آر گفت اخترت النار علی العار ولیکن شمشیر از برای شما
خواهم زد و بعد از آن چون رسم عرب است که در حین فرح و شادی آواز بلند میکشند ابو طالب آواز شنید
مردمان گفتند که در قبیل عبد المطلب چه آواز شادیست خبر یافتند که محمد صلعم به پیغمبری مبعوث شد و ابو جهل
و پدرش و سائر قریش دست کشتی کردند اما حضرت را نه در بود نه بر همه برو استادند و هر همه بمنزله شیران
بودند که هیچ کس بصدمت ایشان نمی استاد آورده اند که ابو بکر صدیق را در ایام جاهلیت چنان
عادت بود که هرگز از زبان او دروغ نمی آمد و تمام عرب بر سخن او استواری داشتند صدیق در آن
زمان کفار را نصیحت داد که ای بدبختان پیش ازین که یک حمزه بود هیچ کفر بر سکیند الحال نه شیران
غران استاده اند هیچ قریش را خواهند کند غرض اینکه من در پیش او روم اگر او پیغمبر بود خواهم شناخت
قریش مقبول داشتند قول او را چون ابو بکر صدیق بجانب رسول الله می آمد در تنگنای با حضرت رسالت
پناه پیش آمد حضرت فرمود انا رسول الله گفت صدقت صدقت صدقت و ایمان آورد و تمام لشکر کفار
برهم زد بعضی مسلمان شدند و بعضی در دشمنی ماندند بعد از آن لشکر امیر المومنین عثمان بن عفان و زبیر
بن عبد الله هر دو طفل نا بالغ در سفر سوداگری رفته بودند چون از سفر باز آمدند اموال دنیاوی چون اسپ
دستور و اشتر و غیر ذلک من نعیم الدنیا را یک مقدار کاروانی تحصیل کرده می آوردند ابو بکر صدیق
بقدوم ایشان پیشتر شد گفت مژده شما را که محمد علیه السلام به پیغمبری مبعوث شد هر دو بر اشتران سوار بودند
و اشتر را بخوابانیدند و از پشت اشتر جستند بفرح و شادی آواز بلند کشیدند اما امیر المومنین عثمان فرمود که
این اموال من همه تعلق بفقرا دارد و در حال فقیران آن اموال را غنیمت کردند و در پیش حضرت شدند
و ایمان آوردند پس در این هنگام سه صد و سیزده کس اصحاب پیدا شدند اما در زمین جاه کاویدند نماز در آنجا
میکردند از جهت آنکه کافران بر ایشان مکر کنند زیرا که چون ایشان نماز می استادند از خود خبر نمی بودند
پس در این هنگام اکثر کافران بر ایشان دخل میکردند نتوانستند و علما گفته اند که سه چیز از سه کس هرگز نبود
اول مکر از کافران دوم ظلم از سپاهی سوم جهل از افغانان و حضرت نماز بجانب بیت المقدس میکردند در
کعبه بودند کافران بتان نهاده بودند روزی ابو جهل در پیش امیر المومنین عمر شد گفت یا عمر از محمد اندوه
بر خاطرم چنان بار نشسته است که شرح نمیتوان کردن بغیر از شما پهلوان معتقد در روی زمین نمی بینم
اگر کار محمد نعوذ بالله فناک و دهان او بیاری صد اشتر سرخ و یک دختر خود بتو دهم و دختر او صاحب جمال بود

امیر المومنین عمرؓ قبول کرد ابوجهل او را شراب خورانید و مستش کرد و گفت بیا سوگند به بتان بخور عمر گفت
نخواهی کرد چون در پیش بتان شدند جمله بتان گفتند که لا اله الا الله محمد رسول الله ابوجهل را ترس
افتاد که این سخن را در پیش کس مگوی روز دوم نیز شراب خورانید اما بتان همچنان کلمه طیبه میگفتند که اگر تمام
سر بر زمین نهند یک سر موی او نقصان نرسد بگذار روز سوم چون شراب خورانید مست شد سوگند بلات و عزی
یاد کرد و از آنجا شمشیر آهیخت و علم کرده روان شد که در پی آن کلمه محمد را خواهیم آورد در راه دو دیده
اما دو فرشتگان بصورت گوساله شده اند و دو بصورت آدمی همان گوساله ها میگرفتند و نمیتوانستند
چون امیر المومنین عمر رسید گفتند یا امیر اگر گوساله را گرفته بدهی کرامت کرده باشی امیر در عقب ایشان
دویدن گرفت حتی که نهایتی مانده شد و قوتش از دست رفت بعد از آن یکی از آن گوساله گفتند ای عمر
تو ما را گرفته نمی توانی و او را که معصوم حق است چگونه ضرر خواهی رسانید از این سخن دل مانده شد اما بر
همان عهد ابوجهل آهسته آهسته میرفت از پیش دو جوانان رسیدند و عزمش پرسیدند که عزم کجا داری
واقعه باز نمود گفتندش از این عزم برگرد که او معصوم بعصمت الله است و دین او در تمام عالم افکنده
شد و مادر و خواهر تو نیز مسلمان شدند گفت مسلمان نباشند گفتندش شما بدست خود مرغ بکشید اگر ایشان
بدان دخل نکنند مسلمان شدند و الا کافر باشند امیر چون بخانه رسید مرغ را بشمشیر زد و بخواهر داد که این
را برای خوردن مهیا کن او دست نکرد که این مردار است در دین محمد علیه السلام شمشیر بر سرش زد و سرش
شکست و از کثرت اندوه در خواب شد آورده اند که در آن زمان حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله وسلم کلام الله را ورق ورق کرده بمسلمانان میفرستادند مادرش گفت ای دختر همان ورق
بیار تا بخوانیم که تا دین محمد پوشیده نماند هر دو چون کلام الله آغاز کردند او بیدار شد ایشان را هیبت زده
گشتند و تغافل ورزیدند امیر المومنین عمر فاروق رضی الله عنه گفت که ای خواهر قفل از خزانه
دل من دور شد ریسمان در گردنم انداز و در پیش محمد صلی الله علیه وسلم روان کن که در حق او بی ادبی
بسیار کرده ام خواهرش گفت یا عمر در سینهٔ پاک او کینه نمی باشد دست بدست گرفته روان شدند
آورده اند امیر المومنین عمر فاروق رضی الله عنه چون در قهر شدی زمین از قهر او میترسید
کقول الشاعر نظم ابو بکر صدیق شیخ صحاب * کزو بود اسلام را فتح باب * دوم دان تو فاروق را
فرق دین * ز قهرش بترسید روی زمین * حضرت رسول صلی الله علیه وسلم همیشه میگفتند که اگر

عمر مسلمان شود و دین حق اظهار یابد و دران زمان مهتر جبرئیل نازل شد گفت مژده شمارا باد یا محمد آنچه
میخواستی گفته تو قبول شد و عمر مسلمان می آید حضرت از کثرت فرحت استقبال نمود و معانقت کرد و امیر را
نزدیک خود نشاند و اسلام عرض کرد بعد از عرض اسلام امیر گفت یا محمد پیش ازین شما دشمن تر کسی نداشتم و الحال از شما
دوست تر کسی ندارم چون ابوجهل منتظر کلمه تو است بیا تا از جهت شما کلمه او را ببرم و دران زمان یک
کرت روان شدند هفتاد کس کافران را کشتند و لشکر کفار شکست یافتند و هزیمت شدند امیر المومنین
عمر همچنان شمشیر آمیخته در بیت الله آمد و بتان را گفت که ناچیز شوید و کلمهٔ رسول حق بگوئید و من
نمیتوانم بدست خود شکست در حال ریزه ریزه شدند و باد پیدا شد بیاسند خاک ایشان را بیرون بر
مکة الله را از بتان خالی کردند بعد ازان نمازها را در مسجد میگزارند و بانگ نماز بلند کردند القصه ابوجهل
ابوجهل کس را بجانب پادشاه یمن روان کرد که اگر توجه نمائید فبها و الا دین پدر ما و پدر شما خراب گردد
پادشاه به هفتاد هزار سوار توجه نمود و بر کنارهٔ مکة الله فرود آمد حضرت رسالت پناه و اصحاب از آنجا
که خلقت انسان ست هیبت خوردند مهتر جبرئیل با هفتاد هزار فرشتگان فرود آمد و بر کتف جبرئیل
نیزه بود که یک کنار او مشرق و شاخ دیگرش بمغرب بود گفت یا رسول الله حق تعالی میفرماید که اگر
ابوجهل لشکرهای روی زمین جمع میکند و بنصرت تو لشکرهای آسمان فرستادم اگر میگوئی دشمنان
تو هلاک شوند نیا جهانسے این نیزه بعضے را بطرف مشرق و بعضی را بطرف مغرب اندازم و الا من
میدانم که همگی مسلمان خواهند شد و از تو معجزه شگافتن ماهتاب طلب کنند هنوز ماهتاب را آفریده
نبودم که معجزهٔ تو در و نهاده ام حضرت مفرح شده پادشاه بوقت ضحی رسول الله را طلب کرد ابوبکر
صدیق و عمر خطاب بدو همراه روان شدند و بی بی خدیجه بر در خود استاده میگریست و میگفت
که یا اله العالمین محمد را بتو سپرده ام از شکم او آواز برآمد که محمد معصوم خدای ست اگر تمام عالم برهم زند یک
سر موی او کسر نکنند بعد از آمدن حضرت سبحانه بی بی خدیجه رضی الله عنها از و سوال کرد که این چه آواز بود
مهتر جبرئیل علیه السلام گفت ترا دختر باشد نام او فاطمه ست که در روز قیامت شفاعت مردان
بتو باشد و شفاعت زنان باو آورده اند که در دنیا نه نور روشنائی چنان تابید اند که روشنائی آفتاب را
ناچیز کرده اند اول آنکه چون مهتر ابراهیم خلیل الله بطرف نمرود میرفت و کافران بدو دخل کردند چون بی بی
سائره را از صندوق کشیدند چنان نور تابید که روشنائی آفتاب را ناچیز کرد دوم آنکه چون بوقت

طلب کردن کافران معجزه را از مهتر موسی علیه السلام خواستند او دست بالا کرد سوم آنکه چون حضرت
بطرف این پادشاه روان شد از پیشانی او چنان نور تابید که روشنائی آفتاب را ناچیز ساخت و حضرت
رسالت پناه را در اکثر جاها همچنان میشد مسطور ست که ابوجهل پادشاه را چنان گفته بود که در پیش او
استاده میشود او را سخن نرم مگوی و او ساحر ست خاک در دهن او تا بر تو سحر نکند نعوذ بالله منها
چون روی حضرت را بدید گفت این روی خالی از رحمت و برکت نباشد فی الحال قیام نمود و کرسی
زرین را بدو پیش کرد خودش بر کرسی دیگر بنشست دل ابوجهل دوم گداخته شد از غم گفت تو محمد آخر زمانی
گفت آری گفت پیش از تو ابراهیم بود که آتش برو گلزار شد و مهتر موسی بود که عصا او همه چیزها را
فرو میبرد اول معجزه همه انبیا را بیان کرد بعد ازان گفت ترا نیز معجزه می باید نمود تا ایمان آرم گفت
هر مشکل بر خدای آسان ست گفت اول این بگوی که در دل من چیست جبرئیل آمد گفت دختری
دارد و بلا مدوزن که مردم از و میترسند او میخواهند تا در حق او دعا بکنی حضرت رسالت پناه همچنان
تقریر کرد و دعا کرد منقول ست که چنان صاحب جمال گشت که تمام خانه از وی تابید پادشاه
گفت معجزه دوم آنکه امروز از ماه بیست و نهم ست و ماه غایب ست در وقت اظهار ماه تنگ گفتن او از
میخواهم حضرت قبول کرد گفت بمنزل خویشتن در خانه شو چون حضرت روان شد ابوجهل گفت
محمد بر زمین سحر تو میرود ببینیم که بر آسمان چگونه رود حضرت توقف کرد تا بوی چیزی گوید ابوبکر صدیق
منعش کرد که با این سگ حاجت سخن نیست چون وقت شام شد پادشاه گفت چنان تاریکی
پیدا کن که کسی ندیده باشد بعد ازان چنان روشنائی پیدا کن که کسی ندیده باشد از تاریکی دوزخ
مقدار آنکه از سوراخ سوزن بیرون شد جهان چنان تاریک شد که کافران فریاد بر آوردند که
زهره ما آب شد یا رسول الله دفع کن بعد ازان مقدار سوراخ سوزن نور بهشت تابید روشنائی
پیدا شد که تا مشرق و مغرب دیده میشد و دیدنهار ایشان ازان گفت ماهتاب را حاضر کن تا معجزه آن
از تو میخواهم از طرف مشرق بر آید تا نیمه آسمان بالا آید بعد ازان فرود آید و صفت مشروط آنکه تا سه
بگردد بر تو دور زند بعد ازان ماهتاب دو نیمه شود نیمه در جیب تو در آید از آستین تو بر آید
و نیمه دیگر از طرف دامن در آید و از جانب جیب تو بر آید بعد ازان باز بهم متصل شود و بطرف مغرب
فرود آید باز از آنجا طلوع شود و چون بنیمه آسمان برسد چنان کمالی بپذیرد یعنی از میان بشگافد که تمام کنده

آسمان را حلقه گیرد یعنے گرد اگرد آسمان بگیرد و آسمان خالی باشد باز بیکجا شود و بطرف مشرق فرو
رود ابوجهل یعنی خوشحال شد که اینچنین نتواند کرد اما از جهت سرزنش ابوجهل و بازگشت ملامت بسوی
کفار حق تعالی در حال این معجزه را بسر راند و اظهار یافت تمام کافران شرمنده و متحیر شدند اما پادشاه
گفت ای بدبختان چه سخت دل وارید که اینچنین کس را به پیغمبری قبول نمیکنید هفتاد هزار لشکر تمام
مسلمان گشتند ابوجهل گفت ای محمد من پنداشتم که سحر تو بر زمین روان ست و ندانستم که ساحری تو به
ازین بر آسمان ست بعد ازان مسلمان روز بروز افزون گرفت اما کافران نیز بر طرف هجوم کردند حتی که
در شهر مکه الله یک بدیگری جنگ میکردند بعده حکم باری تعالے بدان شد که یا محمد ترا میباید که بطرف
یثرب روان شوی و یثرب قبیح و زشتی را میگویند یعنے جمله عصیان درو پیدا میشد چون از مکه الله
بیرون شد مهتر جبرئیل فرمود که درین نواحی مکه الله سه روز بر جای باش و بر تخت خود مرتضی علی را بنشان
و تو درین سه روز بطرف کوه برو و پنهان شو که کفار بتو مکر خواهند کرد حضرت رسالت پناه و ابوبکر صدیق
هر دو روان شدند صدیق شبان خود را فرمود که در فلان غار هر روز شیر را آورده باش چون حضرت
با صدیق در غار شد کافران در پے او شدند اما بحکم الٰهی عنکبوت بر در آن غار بافنده شد و کبوتر بر آن در
بچه نهاد و سینه خود را بران مالیدن گرفت تا چوزه بیرون کند کافران گفتند که درین غار کسے
نباشد اگر بودی بافتش خراب میشد و کبوتر ازان برخاسته میبود ابوبکر صدیق گفت که پایهای کفار
بر سر ما میرسید یا رسول الله اگر نظر کنند مایان را خواهند دید ما دو کسیم حضرت فرمود ما دو کس نیستیم بلکه سوم
ما خدای ست منقول ست که دران غار هفتاد سوراخ بود و حضرت رسول الله در خواب شد
حضرت صدیق خرقه خود پاره پاره کرد و دران سوراخها می نهاد تا ازان مار بیرون نیاید و حضرت را
زحمت نرساند یک سوراخ باقی ماند دران انگشت خود را بنهاد چنانکه مار آمد و انگشت او را گزید
چون آن حضرت بیدار شد حال چنان دید انگشت او را در دهن گرفت و زهر را بیرون نمود حضرت فرمود
ای [illegible] یار غار مرا چرا گزیدی گفت یا رسول الله مدت سه صد سال ست که من درین غار گذرانیده ام
[illegible] ماضی در مکتب خانه بودم طالب علمی و ران صفت شما میکردند مناجات بدرگاه
[illegible] بودم که محمد را ببینم حکم شد که درین غار ساکن باش همه اینها گرفت عاجز شده انگشت او را گزیدم
[illegible] روز سوم حضرت برگشته آمد و بطرف یثرب روان شد بعد ازان فتح مدینه باصلاح آورد و درن

اہل او نام او را مدینہ نہادند ابو جہل ہمیشہ لشکر کفار جمع میکرد و در مدینہ بحضرت رسول اللہ جنگ میکرد
بست و پنج جنگ کردہ بعد ازان ہفت نفر از سرداران افغانان عنقریب رسول پیش آمدند حضرت
فرمود تبا ئید ملکان ازان ست کہ افغانان را ملک میگویند چون ایشان اسلام آوردند تمامہ لشکر خود را
مسلمان ساختند آوردہ اند کہ در جنگ کفار زنان افغانان میرفتند و تیرہا را جمع کردہ باصحابہ
میدادند حضرت منع نمیکرد و در جنگ بست و ششم چون ابو جہل حاضر شد در آن روز لشکر آسمان نصرت
الٰہی نازل شد و لشکر افغانان جمع بود آوردہ اند کہ سر از تن کافر جدا میشد و تیغ دیدہ نمیشد کافران
شکست خوردند ابو جہل بگریخت و این بدبخت را قوت و زور ہفت پہلوان بود ہیچ کس او را گرفتہ
نمیتوانست مقر اسرافیل بر پنجہ سرش زد بیطاقت شدہ افتاد چون انس بن مالک در رسید او را
افتادہ یافت چند شمشیر زد ہیچ بر وا اثر نکرد گفت ای انس بشمشیر تو کشتہ نشوم بلکہ شمشیر من بگیر
انس چون شمشیرش را گرفت از نیام کشیدن نتوانست گفت قبضہ اش بدست من دہ
بدست خود بکش تا کشیدہ شود انس دریافت کہ بر او مکر میکند قبضہ اش بدست خود گرفت
بدو داد چون شمشیر کشید نیامش بپائی زد پای انس را شکست انس خواست تا او را بکشد گفت
سخن مرا بشنو بعد ازان بکش اول کلہ مرا نزدیک بکتف ببر چون در پیش رسول اللہ ببری بزمین
بزن تا او را بترسد و بگوید کہ دشمن من ازان حال بدین حال ہنوز بیشتر ست چون انس کلہ او را پیش
حضرت فرمود از کہ باشد گفت ازان سگ ست پیغمبر گفت شکر الحمد للہ کہ ازین بلا خلاص یافتیم
و منقول ست کہ چون حضرت اطراف مدینہ میرفت کندہ پیری بیمار بود گفت مرا در چادر بگیرید
و از ہجرت رسول اللہ مرا بی نصیب نسازید تا از مہاجران باشم چون او را بیرون کشیدند وفات
شد در شان او این آیت وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ
وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ بعد از قتل ابو جہل حضرت را دوازدہ ہزار اصحاب پیدا شدند بامر حکم باری
کہ بفتح مکۃ اللہ بیرون شود در مکۃ اللہ باز کافران بتان را نہادہ بودند و بالای بام مکہ نیز بتان بودند
و ہمگی ایشان سہ صد و شصت بودند چون حضرت بولایت مکہ در آمد در نواحی او فرود آمد تا سر انجام کردہ
بر کافران ریزد پادشاہ مکہ سفیان نام داشت روزی بہ تجسس خود در آمد یک تنہا با اسپی پشت
باد پای کہ بباد برابری میکرد چون از خانہ بر آمد اسپ سر کشتی کرد و او را قوت منع کردن نشد و بجانب

رسول الله روان شد چون شد اصحاب دیدند مر تمام تیر و کمان کردند تا او را بکشند حضرت منع کرد
چون سفیان نزدیک رسول الله آمد در دل گذرانید که شمشیر بزنم و بگذارم اما چون سپاهی حضرت را
دید چنان بر جای استاد که پای را از پای نگرفت سفیان فرود آمد و بحضرت مصافحت کرد حضرت
فرمود ایمان بیار گفت می آرم بچند شرط اول آنکه سبب آمدن من بیان کنی که چه بود قصه حال آن
بود که اسپ سرکشی کرد درین قریب عزم شمشیر کردی اما اسپ یاری نکرد گفت صدقنا دیگر آنکه
شب در خانه من چه کار میکردم گفت و هیچ پدر تو و مادر تو در قوم میکردید که اگر پادشاهی از دست برود
و این را قوت خود سازیم گفت صدقنا دیگر آنکه اگر امسال ایمان آرم ننگ عار میکنیم اما شرط دیگر آنکه
فردا جنگ میکنیم اگر ظفر یافتم ما ایمان آرم و اگر ظفر تو یافتی هم ایمان آرم اما باید که آنچه در خانه من بیاید
و آنچه در مکة الله در آید همه را امن دهد حضرت قبول نمود علی الصباح ابو بکر صدیق چهار هزار
سوار از شهر در گذشت و دو هزار سوار با فاروق همراه بود و دو هزار سوار به ذی النورین و دو هزار
سوار با مرتضی علی این هشت هزار سوار بروی دشمن روان شدند و حضرت رسالت پناه
با دو هزار سوار بمیدان استادند اصحاب ثلثه چون جنگ کردند قوت کفار بسیار بود ایشان را
اندک شکست دادند اما ابو بکر صدیق از ان طرف بیکبارگی تاختند کفار را شکست دادند
آورده اند که اسپان برگزیدگان صید و اسید ندو زنان کفار بر غارها جمع شده می استادند و مدح و ثنا حضرت
میگفتند و در ان مدح بعضی یاد میکردند که حضرت خواهرزاده من است و یا عمزاده و یا خاله زاده
وغیر ذالک من الانساب است معلوم باد که در نواحی مکة الله تیغ کشیدن حرام است
و در ان حلال شده بود از جهت حضرت سلیمان پارسی که بالای بام کعبه می آمد بتان را در زیر می
انداخت و ابو بکر صدیق او را می شکست بعد از فتح برای جنگ حنین روان شدند درین هنگام
پانزده هزار اصحاب بودند و حنین میان [illegible] است لقوله تعالی وَسَلْ حُنَيْنًا وَسَلْ بَدْرًا وَسَلْ أُحُدًا
فَقُولِي الْحَتْفُ لَهُمْ أَدْهَى مِنَ الْمَوْتِ حکم [illegible] بعد ازین [illegible] ماه یا دو سال [illegible] درین حضرت
رسالت پناه استکمال نبود و در جمیع احضرت [illegible] بود و دیگران را اصحاب میکردند
در حج وداع چون حضرت رسالت پناه بر عرفات بر آمد حضرت جبرئیل نازل شد و این آیت آورد که
الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا

حضرت رسالت پناه دانست که نعمت الهی که کلام الله بود و چون کلام الله تمام شد عمر من در دنیا
تمام شد زیرا که من سخن از کلام الله یک سخن نگفتم پس بقا بودن کلام الله بقا بودن سخن من باشد و
نابودن سخن نابودن عمر من باشد بهمتا داشتی بتجاوران که داد که این داستان ضعیف این عاصیان
سخیف که در دنیا و آخرت از اندوه و غم ایشان بغم بوده ام الحال وقت رحلت منت بر جمله
اصحاب ملکه از هر سنگ و چوب بیت الله غیر بودند بر آمد بعد از ان رخ بمدینه نهاد و چون در بیرستان مست
رسید یار تپ محرق او را پدید شد سی صد کس اصحاب را در ان محل فرو کرد و گریه میکردند و فرمود اصحابی
کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم کما قال الله تعالی اذ یبایعونک تحت الشجرة و معجزهاء
سرور کائنات بسیار است که در حضرت آید بعد از بعد ازان ای فرزند که افضل ترین بشر بعد از انبیا
و رسل ابوبکر صدیق است رضی الله عنه چنانکه حضرت رسالت پناه میفرماید در شان او که تا طلوع و
غروب شمس نیست افضل بشر بعد انبیا مگر ابوبکر صدیق رضی الله عنه زیرا که مرتضی بر سیدنا و در ملک
چهار قدم برداشته بود از ان چهارم مرتبه ذکر میشود و بعد از ایمان او دین نبوی مخفی بود و بمعجز دیدن
رسول ایمان نیاورده بود و ابوبکر صدیق رضی الله عنه بفطرت نیک بود بعد از رسول الله زیرا که
بمجرد گفتن رسول که انا رسول الله او تصدیق کرد و بسبب ایمان او اکثر ایمان آوردند منقول
ست که چون جبرئیل علیه السلام بخدمت رسول الله نشسته میبود که اگر اصحاب ثلثه می آمدند
برقرار میبود و چون ابوبکر صدیق رضی الله عنه می آمد جبرئیل علیه السلام قیام تام می نمود حضرت
رسول از وی پرسید که قیام تو خاصه برای ابوبکر صدیق چیست گفت وقتی که حق تعالی فرمود انی جاعل
فی الارض خلیفة ما فرشتگان گفتند اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء من نیز
خواستم تا بگویم اما صدیق اگر بمن باز نمود که نگوی سزای ایشان آنست که دیدار حق تعالی
نه بینند و تو خواهی دید پس از ان باز او استاد من است دیگر آنکه در روز قیامت برپای ایستد
و بگوید که یارب امت محمد رسول الله را بمن بخش و الا از جهت ایشان مرا بدوزخ روان کن
خطاب حضرت عزت بر و شد که ای صدیق تو در دنیا جان و مال از برای رسول در باخته بودی
الحال نیز جان خود را از برای امت او می بازی بر و آنچه دوستان محمد و دوستان تو باشد بتو
بخشیدم آورده اند که ابوبکر صدیق در ایام جاهلیت نیز عبادت الله میکرد زیرا که حق تعالی از برای او

فرشته را آفریده بود تا عبادت او را بجا میکردند مذکور ست که جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله
از ابو بکر صدیق بپرس که چهار چیز در ایام جاهلیت از وی در وجود نیامده است و نه یکسی اظهار کرده ا
حضرت از وی سوال کرد گفت اگر سائل رسول الله نمی بود بدیگر کس نمیگفتم اول آنکه دروغ نگفته
بودم زیرا که مرد بدروغ گفتن انگشت نما میشود و دیگر آنکه غمازی نکرده بودم که نیز سبب شهرت ست
که فلان غماز ست سوم خمر نخورده ام زیرا که شرف آدمی بعقل ست و این زائل کننده عقل بود چهارم
آنکه زنا نکرده بودم زیرا که بخود اندیشیدم که اگر کسی بخواهر و دختر من زنا کنند او را چگونه عذاب کنم پس
خواهر و دختر هر کسی را همچنان میدیدم و این چیزها در کافری حرام نبود بلکه من بسبب عقل از اینها
باز مانده بودم و در شرح مشارق مسطور ست که پیغمبر علیه السلام فرمود هر که خدای را دوست
میدارد مرا دوست دارد لقوله تعالیٰ قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّوْنَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُوْنِیْ و هر که مرا دوستی
میگیرد بروی لازم ست که ابو بکر صدیق را دوست دارد که خلیفهٔ من ست و دوست من ست اگرچه
اصحاب همه دوستان من اند ابو بکر دوست تر من ست چنانکه امیر المومنین عمر در وقت خلافت
خود گفت مر سائر اصحاب را که ابو بکر صدیق را خلیفه میگفتند که او خلیفهٔ رسول بود و مرا خلیفهٔ خلیفه
گوئید و یا بلقب دیگر خواهید ملقب کرد در آن زمان عبد الله مسعود گفتش هَلْ اَنْتَ اَمِیْنُنَا قَالَ
نَعَمْ قَالَ هَلْ نَحْنُ مُؤْمِنُوْنَ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَاَنْتَ اَمِیْرُ الْمُؤْمِنِیْنَ فَقَبِلَ قَوْلَهٗ عمر و سائر اصحابہ
و آنچه بعضے روافض گویند که مرتضیٰ علی شمشیر زن بود حضرت رسالت پناه در حق او فرمود که تیغ
صدیق زبان اوست که جمله مهاجر و انصار بعد از صدق او ایمان آوردند و آنچه که مرتضیٰ علی
اول ایمان آورده بود بعضے دانشمندان گفته اند که ایمان او مظهر دین نشد و صدیق ابو بکر مستکمل
دین شد در زمین و آسمان و گفته اند که اَوَّلُ مَنْ اٰمَنَ مِنَ الرِّجَالِ اَبُوْ بَكْرٍ وَ اَوَّلُ مَنْ
اٰمَنَ مِنَ الصِّبْیَانِ عَلِیٌّ وَ اَوَّلُ مَنْ اٰمَنَ مِنَ النِّسَاءِ خَدِیْجَةُ وَ اَوَّلُ مَنْ اٰمَنَ مِنَ الْمُتَقَلِّیْنَ
زَیْدُ بْنُ ثَابِتٍ وَ اَوَّلُ مَنْ اٰمَنَ مِنَ الْعَبِیْدِ بِلَالٌ و چون ابو بکر صدیق رضی الله عنه برحمت
رب العالمین رحلت نمود امیر المومنین عمر فاروق بر خلافت بنشست و او را دو چندان
علم بود زیرا که یک حصه از حضرت حاصل کرده بود و یک حصه از صدیق حاصل کرده بود و بعد از
مراتب ابو بکر بر سائر بشر بعد انبیاء مراتب فاروق فضل دارد اگرچه امیر المومنین عثمان در ایمان

سابق بود اما درحین ایمان ایشان نماند او درون آن غار میگذارند و بوقت ایمان فاروق تمامان را از
بیت الله بیرون کردند و اذان را آواز بلند خواندند و از جملهٔ عدل او یکی آنست ابو شحمه که فرزند
او بود چگونه بحد رساند و قصهٔ او مشهورست و او را ازینجا فاروق گویند که روزی دو نفر مبهم
دعوی کرده پیش رفتند امیر المومنین از ایشان پرسید که چه حالت ست یکی ازان گفت که این شخص را
در پیش حضرت ملزوم کردم و او ازان دعوی خود باز نمی ایستد فاروق گفت چرا توقف نمی کنی
گفت اگرچه حضرت گفته است اما بار دیگر شما میان ما قضا بکنید گفت نزدیک بیا چون نزدیک
شد شمشیر عریان بر سرش زد که مرده بر زمین افتاد و گفت هرکه سخن رسول را قبول نکند قضات
من اینست و او را ازان فاروق نامیدند میان حق و باطل و قتل آن کس در شرع روا بود و لقوله
علیه السلام من بدّل دینه فاقتلوه هرکه درین زمانه سخن قاضی و عالم را قبول نکند کافر گردد و قتل او
در شریعت روا باشد پس چگونه باشد حال کسی که قول صاحب شرع را قبول نکند و چون بر خلافت
نشست شخصی را نامزد کرده با شامی بکوه فرستاد آن شخص چون بکوه رسید بعد چند روز
لشکر بمانده تنها بخانه آمد خبر بفاروق رسید که فلان کس بی لشکر آمد او را طلب کرد و گفت چرا
گفت من پادشاهی شما قبول ندارم ازجهت اینکه دو کار شما بر خلاف سنت مصطفی کرده یکی
آنکه حضرت را میدیدی که چون بادر پیش او میرفتم از بوریا میخواست که بر پهلوی او اثر نمی بوریا
بودی و تو بر بالای بوریا چیزی نرم انداخته بودی گفت و الله بالله ثم بالله ازان باز که من
بر رسول الله ایمان آورده ام هرگز بدو چیز ننشسته ام گفت دیگر آنکه رسول الله هرگز دو چیز را از قسم
یکجا نخورده بود و تو خمیرست و روغن و برنج را یکجای کرده میخوردی گفت قول اول محض دروغ ست
و قول ثانی گمان ست زیرا که روز پنجشنبه مرا با و اثر کرده بود و گفتم روز جمعه خطبه چگونه نخواهم خواند
طبیب فرمود که بیضهٔ مرغ را شکن زردی او را جدا کن و سر و ورا نان بر نهاده به نیزهٔ بریان همراه
کرده بخور اثر با و دفع شود همان را کسی روغن و خمیرست خیال کرده است منقول است
که روزی مرتضی علی کرم الله تعالی وجهه در پیش بی بی فاطمه لاف میزد که درین زمانه
هیچ کس با نوی مرا نقوت نخواهد گرفت بی بی در دل گذرانید که چرا رسول الله را استغنا کرده
حتی که این سخن را بحضرت رسالت پناه رساند که مرتضی شما را استغنا کند و حضرت تعجب کرده روی

مرتضی رضی الله عنه از شهر برآمد چون بر لب جوی آب رسید شخصی را بنهایت مهیب استاده دید
گفت چه شخصی و چه خواهی گفت مرتضی علی را میخواهم گفت منم مرتضی گفت از جوی بگذر و بسکین مانده
کفش مرا گرفته بیا مرتضی دو انگشت درو کرد جنبیدن نتوانست مرتضی علی را غضب و قهر دیدکار
شد فریاد برآورد و بهر دو دست بالا کرد تا زانو در زمین رفت اما کفشها را جنبانید پای ما از زمین کشید
و بجانب خانه روان شد بمسجد رسید رسول الله را نشسته یافت هیبت زده در پیش او شد گفت
یا رسول الله واقعه چنان دیدم اگر آن شخص کافر باشد دین حق باطل گرداند حضرت گفت یا علی
آن شخص است که قوام دین با وست مرتضی رضی الله دانست که حضرت بود دلگیر شده پس حضرت
حضرت فرمود یا علی حق تعالی تمام قوت زمین را در نعلین من نهاده بود و تو نعلین را جنبانیدی مرتضی
ازان مفتخر شده فخر میکرد بر سایر اصحاب امیر المومنین عمر فاروق گفته تو و زور مردان و قبر معلوم
خواهد شد چون فاروق وفات یافت گفت گرز مرا من همراه نهید بعد از دفن اصحاب برگشتند
و مرتضی برای تلقین بر قبرش استاده دید که زمین از هر طرف پیچید تا او را شکند و پشلها میر
چنان نمود که از هر طرف سر بسر گرفت و از هر دو جانب پهلو را به پهلو گرفت و از طرف پای را بپای
گرفت ساعتی برین بود تا زمین بیاسائید باز منکر و نکیر آمدند و در نزد استادند و گفتند من ربک فاروق
گفت من نمی شنوم نزدیک بیائید اما ایشان گرز او دیده پیشتر سیدند نزدیک تر نمی شدند امیر گرز را
بگرفت و بنشست تا بر ایشان زند قبر چند فرسخ کشاده شد و ایشان بگریختند گفت شما که در تمام عمر
در زمین سیر دید خدای را می شناسید و من بمقدار یک گز از زمین فرود شدم خدای را فراموش
کردم مرتضی چون این را بدید آن شاهزادگان را فرمود تا او را دفن نکنند روزایام خلافت
فاروق در پیش خود کسی را استاده نمی ماندی خواه آزاد خواه بنده و میگفت که پیغمبر فرموده است
هرکه اهل دوزخ را در دنیا دیدن خواهد پس گو ببیند شخصی را که او سردار دنیاوی باشد و شخصی دیگر
از جهت و دنیا در پیش او استاده باشد و او نشسته باشد و چون تیر میزد پای برهنه خود میرفت
و می آورد و چون فاروق برحمت حق پیوست امیر المومنین عثمان بن عفان معدن حیا بر خلافت نشست
از کثرت حیا هرگز اندام خود را ندیده بود چنانکه روزی رسول الله با اصحاب ثلثه یک چادر پوشیده
نشسته بود خبر یافت که عثمان آمد در حال جامه طلب کرده بپوشید بی بی عائشه از و پرسید که

با صحابه ثلثه همچنان بودی درینچنین آمدن او جامه چرا پوشیدی فرمود ثلثه همه نشسته‌اند واو
از غایت حیا هرگز همچنان نشسته بود از آن پوشیدم والحیاء وجه شرافت او بر مرتضی آن بود
که هر دو شنیدن خبر نبوت خود را از اشتر انداخت و تمام اموال خود را از فرح تصدق داد و مرتضی
را آورده‌اند که بعد ایمان چون پرسش آمد امتحاناً یا اعتقاداً از و پرسید که من ایمان آرم
یا نه پدرش گفت آری ایمان به پیغمبری او بیار و دیگر معلوم باد که چنانکه ایشان به مراتب ست
مرتبهٔ ایشان نیز بالای مرتبه یکدیگر ست هر که چنان نداند که مرتبه اعلی ایشان اعلی اسفل ایشان
اسفل او کافر ست و او را از آن ذوالنورین گویند که مرتضی یک دختر رسول الله آورده بود و او
دو دختر رضی الله عنهما آورده اند و منقول ست که روزی رسول الله را با سی و سه هزار اصحاب
ذوالنورین دعوت کرد حضرت اجابت نمود و غلامان را فرمود که قدمهای حضرت را درین راه در
شمار آرید جمله هفتاد قدم شد به برابری هر قدم یک بنده را آزاد کرد و همه اصحاب را بالوان نعمت
خوشنود کرد ازین معنی مرتضی غمگین شد فاطمه زهرا گفتش یا علی چرا غمگین بوده گفت یک داماد
رسول منم و یک داماد عثمان چون او چنان مهمانی کرد من شرم میکنم بی بی گفت برو رسول الله را
با همه اصحاب او دعوت نمای گفت در خانه هیچ نیست گفت ترا بیان بودن کاری نیست چون مرتضی
بطرف رسول الله روان شد بی بی سر را برهنه کرده بر سجده افتاد که یا الهی مرا از مرتضی و مرتضی را
از رسول الله شرمنده مکن بکفایت ایشان طعام بفرست در حال خوانی فرود آمد چون مرتضی بخدمت
رسول حاضر شد گفت یا رسول الله در خانه هیچ ندارم ولیکن دختر شما چنان میگوید حضرت با تمامی
صحابه اجابت نمود آن خوان چنان کفایت کرد که از تمامی اصحاب نگذشت جبرئیل فرود آمد که
ای محمد از جهت خاطر علی عثمان نعمت دنیا خورانیده بود و من طعام بهشت خورانیدم و قدمهای تو
درین راه نیز هفتاد شد چون او غلامان آزاد کرد من به برابر هر قدم هفتاد هزار عاصیان را آزاد
کردم و دیگر بدان الفقیر نامه که حضرت رسالت پناه را شصت و سه سال عمر بود و در بیست و سه
سال پیغمبری کرده بود پس درین بیست و سه سال یک سخن بغیر نزول جبرئیل و بغیر آیت سماویه
نمی گفت و اکثر آیتهای مخصوص در آن وقت بودند که عمل بدان درین زمانه نمی بود و چون جبرئیل
آیت می آورد حضرت رسول شمرده کاتب را میفرمود تا شمرده بجای نویسند بعد از رحلت

رسول الله ابو بکر صدیق و فاروق هر دو کلام الله یکجا جمع میکردند و روایت را دو ران میدیدند
و چون بخلافت عثمان آمد هر دو را یکجا جمع میکرد آنچه با عمل بودند از وعده و وعید و حلال و حرام
جمع کرد و آنچه مخصوص در زمانه بودند آنرا همه باتش سوختند و کاغذ را از پوست آهوان بگرفت
و این کلام را بران پوست بنوشت و پیش ازین در عهد رسول الله یک مصحف را رسول الله سوخته
بود و آنچنان بود که یکی از کاتبان آن مصحفها در عهد رسول الله عبد الرحمن بود چون آیت از رسول
می شنود چیزی در آن میان از خود می در آورد چون تحقیق کردند زیادتی نوشته بود حضرت خواست
تا او را بکشد او گریخته در مسکن عثمان در آمد عثمان را بشفاعت استاده کرد رسول فرمود صلی الله علیه
وسلم من بدل دینه فاقتلوه عبد الرحمن گفت توبه کردم او را بخشید و مصحف را حضرت خود بسوخت
چون این خبر بفرزندان ابو بکر صدیق رسید کلان تر از ایشان محمد نام از انجا بیامد و عثمان را از
ریش گرفت گفت اگر صدیق اکبر زنده میبود تو مرا از ریش نگرفتی محمد بیهوش شده افتاد بعد ازان
گفت که از شما خطا واقع شده است از ان گرفتم گفت پس مرتضی علی را در میان آریم تا در میان
ما و شما انصاف و عدل کند چون مرتضی آمد محمد گفت یکی آنکه در فلان مرحله تو مسافر بودی و نماز را
مقیمانه کردی چرا گفت من صاحب لشکر بودم فرمودم تا درین منزل پانزده روز مقیم باشیم چون نماز
بجا آوردم واقعه دیگر افتاد روان شدیم مرتضی قبول کرد گفت دیگر آنکه پیغمبر فرموده بود که برجای
من نشینید و شما بر منبر رسول بر آمدید گفت آری بدو دلیل یکی آنکه اول حضرت را یک منبر بود و
صدیق پادشاه شد و فاروق سه کرد اگر من هم منبر راست میکردم مرتضی هم راست میکرد و بعد ازان
هر پادشاه منبر راست میکرد پس منبر از مشرق تا مغرب میرسانی کشید و دیگر آنکه من خود را لائق آن هم
ندیدم که تا نیز بوده باشد دلیل دیگر آنکه حضرت فرموده است که برجای من نشینید مراد ازان تزویج
منکوحه اوست زیرا که زنان پیغمبران بعد از ایشان بر سائر ناس حرام اند مرتضی این را نیز قبول کرد
گفت دیگر آنکه مصحفهای سوخته ازین بهتر چه باشد گفت شما خود رسول الله را دیده بود که مصحف
غلط را بدست خود سوخته بود یا آنکه اصحابیم میدانیم که فلان آیت ناسخ و فلان منسوخ و فلان خاص
درین زمانه و فلان عام در کلام اگر این مصحفها بیدار نا باشد درین خلل واقع شود یکی گوید که من در
مصحف چنان دیدیم و دیگر میگوید که من چنان ندیدم همه مخصوص درین زمانه بودند آنچه فوائد بود گرفتم

و آنچه خاص و نوادر بود سوختاندم مرتضی همه را بوجه احسن قبول کرد محمد ازان پشیمان شد و عذر تقصیر کرده برگشت و آنچه از حلال و حرام در کار است پانصد آیت باشد و باقیها همه وعده و وعید است

کقول الشاعر

مثنویات

یا الهی ای خدای دستگیر — شرح این آمد ز تفسیر منیر
جمله قرآن شش هزار آیت کلام — ششصد و شصت و شش آیت شد تمام
یکهزارش وعده شد بر مومنان — یکهزارش وعده شد بر کافران
یکهزارش قصهٔ پیغمبران — یکهزارش عبرت بر کافران
آنچه صدها بهر تسبیح و دعا — تا بدانند اینچنین گفته خدا
اینچنین فرموده شاه اولیا — مخزن اسرارهای کبریا

ای برادر بشنو از قرآن بیان — تا بجویم شرح برکات اعیان
یکهزارش امر آمد گوش دار — یکهزارش نهی شد از کردگار
مومنان را سربسر باشد ثواب — کافران را سربسر باشد عذاب
پانصد آیت از حلال و از حرام — جمع کرده کردگار اندر کلام
شصت و شش آیت شده منسوخ — هم ز تورات و ز انجیل و زبور

آورده اند که مروان حکیم نام شخصی بود که بوزیر ذوالنورین و به نگین دار امیر ایشان محبت داشت و همیشه در میان صحابه فتنه انگیزی میکرد روزی خطی نوشت بطرف کفار که ازان جانب شما هجوم بکنید و ازین طرف من تا فرزندان ابوبکر صدیق را بکشیم و نگین عثمان بران خط مهر کرد و بکسی داد که در مسجد ایشان برود و مکاری کند تا ایشان او را جاسوس خیال کنند و چون ترا محکم گیرند خط را بدیه که من رسول عثمانم اما بدی شما نمیخواستم و ابوبکر صدیق را فرزندان بسیار بودند با محمد ازان جا لشکر کشید چون نزدیک آمد ذوالنورین را هفت صد غلامان سلاح دار بودند همه مهیا بجنگ شدند امیر منع کرد و همه را آزاد کرد و گفت مرا به کشتن کاری نیست چون محمد در رسید امیر کلام الله میخواند و سر بالا نکرد محمد شمشیر کشید و بر گردنش زد و امیر در این آیت بود که فسیکفیکهم الله چون سرش بر زمین افتاد آن سر بریده آیت را تمام کرد و من احسن من الله صبغة و او را سه حصه علم بود یکی از رسول و دو حصه از شیخین رضی الله عنهما ازان جامع کلام شد و چون ذوالنورین برحمت رب العالمین رحلت کرد امیر المومنین و حیدر المسلمین اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه بر خلافت نشست و او را چهار حصه علم بود یک حصه از رسول و سه حصه از ثلثه و او را ازان حیدر نامند که چون تولد شد ما مادر او را در کنار میگرفت و نگاه میکرد و اکثر اوقات روزی دست مادر بگرفت تا بگیرد امیر دست انداخت و دست او را بناخن کند مادر گفت هذا حیدر و حیدر شیر بچه را گویند و بعد از انبیا و اصحاب ثلثه افضلترین بشر امیر المومنین علی مرتضی بود رضی الله عنه منقول است

که چون بر خلاف نشبست سلمان فارس را با جمیع لشکر بحکومت نه فرستاد و بعد دلی کسی خبر کرد که
سلیمان سرشتانۀ نی را به بیت المال خرید و ازان خانه عمارت کرد چون تحقیق کردند او را از سرداری
اخراج نمود و گفت که خانهای کفار اندک مانده بود ند که تو بیت المال را تلف میکردی بعد ازان
شخصی دیگر را فرستاد بحکومت نکه او و نیز کسی خبر کردش که او بر دعوتهای حاضر میشود که توانگران
میخورند و فقیران استاده میباشند او را نیز اخراج کرد روزی در خانۀ امیر حسن هانی فرود
آمده بود بعد از نماز شام چون مردم از مسجد پراگنده شدند آن شخص آخر همه بر آمد دید که در گوشۀ مسجد
فقیری ژنده پوش نشسته است و یک مشت آرد جو در دست دارد و میخورد چون این شخص آمد پارۀ
او را داد او گرفته در خانۀ او رد چون امیر حسن او را انواع نعمت در پیش آورد و واقعه باز نمود که در
مسجد چنان فقیری نشسته است که آرد جو از غربال ناکشیده میخورد و افطار صوم میکند امیر حسن تعجب
کرد که آن خلیفۀ زمان ست که اینهمه تعلق بدو دارد و بر ضای خود ترک داده است و آن امیر المومنین
علی ست رضی الله عنه و صحابه بیت المال را و اخراج را بر خود حرام گردانیده بودند چنانکه روزی
فاروق را ستش بروغن خراج چرب بود آزا بسر فرزند مالید باز بخاطرش رسید سرش را تراشید
که مباد از ین نفع گرفته باشم و امیر المومنین مرتضی را ازان باب العلم میگویند که بعد از اصحابی که
اعلم اهل زمانه بود هیچ یک سخن او فهم نمیشد چنانکه او میگفت که حضرت رسالت پناه چند علوم را
بجود همراه برد از جهت آنکه کسی را نمید یدم که از سخن او فهم داشته باشد و من نیز از مسئله او
رسول صلعم شنیده ام بکسی نخواهم گفت زیرا که کسی را فهم آن نیست ابوالحسن خرقانی از علما روم
سوال کرد که منصور ذرۀ از جام محبت نوشیده بوسته بگفتن انا الحق کوشید در حضرت رسالت پناه
هر چند بیش میشد بیش طلب میکرد که هل من مزید گفت چه عجب ست که آوند منصور اصغر ترین آوندها بود
و آوند او اکبر ترین آوندها که دریا ها یکدم فرو میبرد بلکه خود دریا بود چنانکه هر روز و شب چند هزار
دریا ها در دریای عمان میروند اما او نه ازان بزرگ شود و نی ازان خرد شود بعد از ین بدانکه
ده نفر از اصحاب را بشارت جنت ست اول ابوبکر صدیق دوم عمر فاروق سوم ذو النورین
و چهارم مرتضی پنجم طلحه ششم زبیر هفتم ابو عبیده هشتم سعد نهم سعید دهم عبد الرحمن و منقول است
هر که رسول الله آنجواب بیند آتش دوزخ برو حرام گردد پس چه شک ست در آنکه او را بصورت

دیده بودند و ایمان آورده بودند که ایشان مطلق بهشتی نباشند اما چون نص ثابت شده اند سکوت
کرده اند آورده اند که چون صدیق مسلمان شد و الدین را گفت که من صدیق اکبرم نزدیک خدای آمده
پس ما شما را چگونه مادر و پدر بدوزخ روند بیائید مسلمان شوید مادرش از اول مسلمان شد اما پدرش
از دیگر بگریخته و در خانهٔ دیگر رسیده و در ان خانه در آمد صدیق اکبر بحق مناجات کرد و رسول خدا نیز دعا
کرد بعد از ان چون صدیق بر در آن خانه رسید پدرش قحافه از خانه بیرون شد و بی تکلف کلمه گفت و
مسلمان شد و فاروق را مادر و خواهر مسلمانان بودند و مرتضی را نیز مادر مسلمان بود و معلوم باد
که چون کسی نام پیغمبر ذکر کند درود میتوان گفت و چون نام اصحاب ذکر کند رضی الله عنه میتوان گفت
و چون نام اولیا ذکر کند رحمة الله علیه میتوان گفت پس اگر شخصی بر یکی از آل یا اولیا درود فرستد
منهی بود مثل شخصی گوید زین العابدین سامع گوید اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و بارک و سلم
توهم رفض است زیرا که درود وقتی روا بود که نام پیغمبر ذکر شود و این نام پیغمبر ذکر نشد و اهذا
آورده اند که اگر بزاز از برای رواج سودا و یا فقها از برای رواج فقه و غیبت خلق و یا پراگنده
بر بلندی درود گوید مکروه است زیرا که بغیر ذکر پیغمبر درود شایان نیست و فقها آنرا گویند که خوشبوی
را در آتش بسوزاند و یا بر کسی اندازد و بمالد و بدانکه این اصحاب اربعه را نسبت نیز بحضرت
رسالت پناه هست و یزید نیز با ایشان نسبت دارد چنانکه ابوبکر صدیق بن قحافه بن عامر بن عمر
بن کعب بن روح بن عبد المناف و عمر بن خطاب بن رقیل بن عبد العزیز بن روح بن عبد
مناف صدیق بن قحافه و عمر بن خطاب در روح یکجا میشوند و عثمان بن عفان بن ابی العاص
بن ابی امیه بن عبد الشمس بن عبد المناف و علی بن ابی طالب بن مطلب بن هاشم بن
عبد المناف و یزید بن معاویه بن ابو سفیان بن حرب بن عبد الشمس بن عبد المناف و یزید بعثمان
در عبد الشمس یکجا میشود از جمله اعمام رسول الله دو مسلمان بودند یکی حمزه که از اول
آغاز مسلمان بود و عباس در آخر مسلمان شد منقول است که چون حمزه را کافران کشتند
او را هفتاد جای کرده بودند و دلش را عبد الله کسی نام منافق بود کشید و بدندان گزید که ازین
دل چه بلا دیده ایم گفته اند که حضرت همیشه انگشت را بدندان میگزید که اگر هفتاد کافران باز زنم
جدا جدا میکردم دل من قرار میشد همه جبرئیل فرود آمد که حق تعالی زنده را نهی کرده است اگر

دل تو قرار نشود مرده را منفعت جای ملکت چنانکه بی بی عائشه رض افضل ترین نسا بود در نسا حضرت بغیر از بی بی خدیجه کبری رضی الله عنها و بر بعضی خاصیتها بی بی فاطمه زهرا نیز فضل داشت و بر زنان فضل او از آن بود که اول دختر صدیق بود که او را صدیقه گویند بلقب پدر و دیگر آنکه دیگر زنان همه بیوه بودند و دیگر عقد نکاح او مهتر جبرئیل در شب معراج بر آسمان چهارم بسته بود آورده اند که حضرت می فرمود یا علی ذکر جلی چنان کن که هر کس ترا ببیند دیوانه پندارد تا ترا حضور دست دهد السحان بیان **شجره کبرویه بشنو** ای فرزند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم مر اصحاب اربعه را تلقین ذکر و فکر داده بود اما چون حضرت رحلت نمود ابو بکر صدیق که چون خلیفه رسول بود با امیر المؤمنین عمر فاروق آنچه دانست از ذکر و فکر آموخت و چون صدیق رحلت نمود امیر المؤمنین عثمان ذکر و علم از فاروق آموخت آنچه آموختنی بود و چون عثمان رحلت نمود مرتضی ثانیه ذکر و فکر از ذو النورین آموخت آنچه آموختنی بود و این بنا بر رعایت ادب یکدیگر ایشان بود که تا دست بدست رسول الله برسید و چون همه اصحاب رفتند مرتضی تلقین و اجازت را به حسن و حسین داد امیر المؤمنین حسین اجازت بفرزند خود داد علی اصغر بلقب زین العابدین داد و او بفرزند خود امام محمد باقر رضی الله عنه داد و او بفرزند خود امام جعفر صادق رضی الله عنه داد و از او دو سلسله پیدا شدند یکی از آن به بایزید بسطامی داد و یکی از آن بفرزند خود موسی کاظم قدس سره داد و او به برادرزاده خود داد و او به ابو علی بن موسی رضا داد و او به شیخ معروف داد قدس سره و او به سری سقطی داد قدس سره و او به جنید بغدادی قدس سره داد و او به ابو علی رودباری داد قدس سره و او به ابو علی کاتب داد قدس سره و او به عثمان مغربی داد قدس سره و او به ابو القاسم کرمانی داد قدس سره و او به ابو بکر النساج داد قدس سره و او بامام احمد غزالی داد قدس سره از او دو سلسله پیدا شدند یکے از آن بخواجه فرید الدین عراقی داده بود و دیگر با ابو النجیب سهروردی داده بود قدس سره و او به شیخ عماد الدین یاسر قدس سره و او به شیخ نجم الدین کبری قدس سره داد و او به سید علی بن الا قدس سره و او به شیخ مجد الدین بغدادی قدس سره و او به شیخ احمد سرفانی قدس سره و او نور الدین عبد الرحمن النسوانی قدس سره داد و او به علاء الدین الدوله قدس سره و او به شیخ محمود فرقانی قدس سره و او الشیخ الاسلام والمسلمین علی الثانی سید علی همدانی قدس سره و او ابو اسحاق ختلانی قدس سره داد

بپدران داده است بسید احمد نوربخش قدس سره و او بفرزند خود یوسف لوند قدس سره و او
بپسر خود یعنی فرزندرا فرزند حضرت شیخ علی بن قنبر علی قدس سره و از وی باین خادم الفقرا و السالکین
رسید تا چیزی که نیز دید باید پیشتر در دیره ننگنهاری قدس سره روزی در خدمت شیخ پاره میوه آوردم
مثال ثمرة شد حضرت شیخ یک دانه از آن میوه را گرفت و سطلی شکم خود را از زیر سیلد گفتم شیخنا
باین کس سیر نشود گفت اگرچه سیر نشود اما اشتهای نفس بجانب میوه ساییدست پس مواعات
نفس را برهمای آورده باشم حضرت شیخ میفرمود که پیر مثال خمچه بوستان میباید که اگر یک خمچه
اشکانند کس منع السحال است ورد دیگر آورند یعنی کامل العلم بود که مگر مرید او بلغزد بدلیل منع راه را
بگیرد واگر مرید صاحب علم باشد که دلیل او انقص و هدا او در حال دلیل دیگر بیارد تا اینکه مرید
از صحبت او دلیل نماند و تا شیخ از آلایش دنیاوی نرفته باشد باید که معرفت الشیخ با آن بکنند
زیرا که تا نابت نخواهد ساختن به گمراهی خواهد افتاد حضرت مولانا جامی قدس سره نصیحت لطیف فرموده اند نظم

نخست از کسب دانش بهره ور شو
که نادان مرده و داناست زنده
چو کسب علم کردی در عمل کوش
مس خود را نکردی زر سارا
ز نکته خام کس سودی ندارد
خیال خویش را با کتاب فهمی
بود لی مرد و سنت استادی
که از قول پیمبر راز گوید
معارف گرچه موبار یک باشد
که باشد کارخانان خامکاری
نه اصل خویش آن میوه بریده
بخود و دست پیری پرسید در

ز جهل آباد نادانی بدر شو
نیابی هیچ کس عمری دوباره
که علم بی عمل زهریست بی نوش
عمل کز معنی اخلاص عاریست
چو حلوا خام باشد علت آرد
دوانا یان بود این نکته مشهور
ز دانش بخشدت مردم گشادی
درون تیره از سیل معارف
چه حاصل چونکه دل تاریک باشد
طریق پخته کاری راندانند
بماند تا قیامت نارسیده
چو در دستش نیفتد دست ارادت

بود بعلوم سر آزاد و سینده
پیمبری رو که زانت نیست چاره
چه حاصل زانکه دانی کیمیا را
هنر د پخته کاران خام کاریست
بکن زین کارخانه با کتب روی
که دانش چند کسب داناست در کور
کلام سر قرآن باز گوید
زبان یکشای از علم معارف
بکن با صوفیان خام یاری
که خامی میوه را عشق فنا نند
نه دستی که از سیم و از زر
بدست آید ترا گنج و سعادت

اگر این شجره را کسی بطریق مناجات بخواند باید که تا شیخ معروف کرخی بعد الشیخ ابو الحسن گفته باشد خوش الکلام و لطفی امید حیدر را خود

در بیان توحید علمی ۱۲

فصل سوم در بیان چهار علم و ملائم آن بدان ای فرزند که چهار علم بطریق اختصار بیان
کرده شد اما آنچه باقی مانده که از دانستن آن لابدی ست بطریق مختصر بیان کنم تا این مختصر بتطویل
نه انجامد اول علم توحید پس نزدیک بعضی اهل تصوف توحید بر پنج نوع ست اول توحید ایمان
دوم توحید علم سوم توحید تکلیفی چهارم توحید یقین پنجم توحید عزیزی بدانکه در عمده آورده است
که ایمان و توحید نزدیک بعضی یکیست و آن بعضی اهل اعتزال اند و وجه صریح ناگفتن ایشان
از برای مشهور بودن قول ایشان ست زیرا که اگر توحید و شناخت خدای ایمان بودی پس اهل
کتاب را ایمان بهتر از مسلمانان بودی زیرا که ایشان خدا و رسول خدا را می شناسند و ایمان
نمی آرند و در حق ایشان کلام الله ناطق ست یَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ اَبْنَاءَهُمْ و این قول
شیخ صحیح ست که صدرساله بدین طریق انشا کرده است بلکه ایمان گرویدن ست چنانکه در عمده
آورده است اول چیزی که بر بنده واجب است بعد از بلوغ پیش از جمله فرضیهای شناختن
خدای ست و ایمان آوردن بدو تا اگر کسی ایمان نه آرد بشناخت مسلمان نشود دوم توحید علمی
قال الله تعالی اِنَّمَا يَخْشَى اللّٰهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ بدان ای فرزند عالم آنرا نگویند که صد هزار مسئله
شرعیه یاد و شنفته باشد بلکه عالم آنست که سعی بلیغ کند بجانب خیرات از جهت وعده موعود و باز ماند
از معاصی از جهت وعید مذکور که کلام رسول بدان ناطق ست کما قال علیه السلام السَّعْیُ اِلَى
الْخَیْرَاتِ دَلِیْلُ الْمَعْرِفَةِ وَالنَّهْیُ عَنِ السَّیِّئَاتِ دَلِیْلُ الْمَعْرِفَةِ وایضا قال علیه السلام حَرَکَةُ
الطَّاعَةِ دَلِیْلُ الْمَعْرِفَةِ کَحَرَکَةِ الْجِسْمِ دَلِیْلُ الْحَیَاتِ یعنی هر کسی بقدر باور و اعتقاد خود
عمل کند اگر یقین صحیح داشته باشد پس عمل او ساعت بساعت می افزاید و اگر یقین او ناقص
باشد عمل او روز بروز نقص پذیرد قال رابعة العدویة اگر آخرت از خاک بودی و حکم او بر بقا
بودی و دنیا از طلا بودی و حکم او بر فنا بودی پس عاقلان را بایستی که باقی را بگرفتی و فانی را
ترک دادی که فانی بستگی را نشاید و من عجب میدارم این مردمان را که آخرت از طلا و دنیا
از خاک و فانی را بسبب آن ترک نمیدهند ابو وسیط نام شخصی بود روزی غلام را بخرید و گفت
ای غلام چه خوری گفت هرچه خورانی گفت چه پوشی گفت هرچه پوشانی گفت چه کار کنی گفت
هرچه فرمائی گفت چه فرمائی گفت هرچه خواهی گفت غلامی خود سپردن را گویند غلام را اختیار

نمی باشد ابو وسیط فریاد برآورد که من حق را عیان شناخته ام و برزمین افتاد و جان را بحق تسلیم
کرد و در تفسیر منیر در بیان آیت ایاک نعبد و ایاک نستعین آورده است که عبودیت سه وجه است
یکی بندگی کردن و بنده شدن بندگی کردن آنرا گویند که عبادت الله را از برای ثواب و ترس
از عذاب بجای آرد و بنده شدن آنرا گویند که راضی باشد یعنی هرچه بر او آید از خوب و زشت
بشتش نماند قال علیه الصلوة والسلام الناس کلهم اموات الا العالمون والعالمون
کلهم اموات الا العاملون والعاملون کلهم اموات الا المخلصون والمخلصون کلهم اموات
الا المقربون والمقربون فی خطر عظیم اگر مقرب یک ذره برضای خود رود از صحن
قربت بیرون شود پس ازین خطر هلاک تر چه باشد سوم توحید تکلیفی قال الله تعالی والذین جاهدوا
فینا لنهدینهم سبلنا یعنی اولیاء الله از جهت بشارت این اجتهاد در عبادت الله بر خود لازم میکنند
و در هر شیی تکلیف تام مینمایند چنانکه نفس را اول از نامرضیات نگاه دارد بعد از ان از خطره که
ما سوی الله بوده باشد و هر لذت دنیاوی و کل حظوظ نفسانی را بتکلیف دفع کند بلکه نفی از وجود
نیز بتکلیف میکنند تا آن دم که خبر الوهیت در رسد تا تکلیف از دور باید و در باید و آن ساعت در
نظر ظاهری طرفة العین مینماید اما بر سالک هزار اندر هزار میگذرد چهارم توحید یقینی آن ضروری را
گویند و آن خاصه پیغمبران است که از حین خلقت ارواح ایشان تا رحلت اشباح ایشان هرگز یا عمری
از ان معزول نگشته که در ایام طفولیت بلکه در حین ولادت از رسوم کفر اعراض نمودند و برضای حق
راضی بودند منقول است که چون محمد رسول الله تولد شد دستها بر چشم نهاده تا مادر را نه بیند
برهنه و چنانکه خلیل از آتش بجهت کمال یقین استمداد نمی نمود و زکریا از اره سر باز نزد و کذالک حال
انبیا را پنجم توحید عزیزی و آن توحید شیطان و سایر کافران معاندین است که اگرچه شیطان دعوی
معرفت الله میکنند و فرعون در اکثر جا گفتی که خدا حق است و بیقین میدانستند که ما این خدا را
می شناسیم و از جهت ننگ کافری از سخن خود باز نمی گشتند آن توحید برایشان عزیز بود یعنی دشوار
بود که اگر ایشان به تحقیق خدای را می شناختند هرگز سرکشی نمی نمودند روزی از حضرت شیخ
پرسیدم که شیطان را در حقیقت چه گناه بود گفت لا بلکه در حقیقت گناهکار بود زیرا که چون
کاتب عزم کتابت کند پس الف اقتضا این میکند که من راز کشیده بالا کسری واقع شوم و دال

اقتضا برین میکند که صرف بر بود و ظرف کسری نوشته باشم پس اگر کاتب واو ان بنا مینماید کسره نعم و نیست
ازو مرتد شود و در حق او ظالم کرده باشد و اگر الف را کسر کند نام الف نیست ازو مرتد و دست و او نیز ظلم کرده
باشد بر بین مثبتان آنچه گفته شد برست تصدیق رسل ست ابوجهل لعنه الله در دوزخ باشد و او بلا کسر
میگوید که کارهای عرفانی همه حق بود اما محمد رسول الله نبود نعوذ بالله منه و مردود شد لعنه الله گوید
همه حق بود اما آنچه همه تعلیل اند نبود و دوم علم نماز ست بدانکه آنچه در نماز فرض ست
دانستن آن نیز فرض ست و دانستن سنت نیز سنت ست و دانستن واجب نیز واجب ست
و دانستن مستحب نیز مستحب ست و دانستن مباح نیز مباح ست و نادانستن مکروه نیز مکروه ست
و نادانستن حرام نیز حرام ست باید که مکروه و حرام را بداند تا بدان نادانستگی در آن نیفتد و دانستن
نیت نیز فرض ست زیرا که بار وقت نماز جهال نا نیت شود و ایشان بدان خبر نباشند بدان
آگاه نیز شد که آنچه در بعضی نسخها گویند که هر که احکام و ارکان نماز نداند کافر ست آن بنا بر انکار ست
یعنی اگر کسی منکر شود کافر گردد و اگر کسی هرگز نماز نکند و روزه ندارد اما اقرار و تصدیق دارد مسلمان ست
زیرا که عمل غیر ایمان ست و ایمان غیر عمل و آنچه گفته اند هر که احکام و ارکان ایمان نداند کافر ست
راست ست زیرا که حکم ایمان میان خوف و رجا بودن ست و آن مر کسی را از مومنان نیست و رکن
ایمان دو است اقرار بزبان و تصدیق بدل روایت نیز در مومن نه موجود ست ایمان شنو که از احکام
نماز گفته است و آنچه باقی باشد در سایر کتب فقه بیاموز اما از اذان چیزی خواهم گفت که از دانستن
اذان لابد ست زیرا که چند جای در اذان کفر لازم میشود و موذن جاهل از اذان خبر ندارد
منقول ست که ابو سعید حضرت را در خواب دید حضرت رسالت پناه او را از دست بگرفت
و بر کنار دوزخ رسانید دید که دوزخ پر از آدمیان ست گفت یا رسول الله ایشان کیانند گفت
ایشان موذنان است که اذان را نادانسته غلط میگفتند گفت یا رسول الله تو از ایشان
راضی شوی و شفاعت ایشان خواهی کرد فرمود نی گفت خدای تعالی از ایشان راضی شود
فرمود نی و انبیا نیز گفت کسیکه در مسجد او اذان غلط گفته میشود و او منع نکند بلکه تمام اهل آن مسجد
از شفاعت من محروم مانند نعوذ بالله منها و صفت اذان اینست اللّٰهُ اَکْبَرُ اللّٰهُ اَکْبَرُ اللّٰهُ اَکْبَرُ
اللّٰهُ اَکْبَرُ اَشْهَدُ اَنْ لَّا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ اَشْهَدُ اَنْ لَّا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا رَّسُوْلُ اللّٰهِ

اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا رَّسُوْلُ اللّٰهِ حَیَّ عَلَی الصَّلٰوۃِ حَیَّ عَلَی الصَّلٰوۃِ حَیَّ عَلَی الْفَلَاحِ حَیَّ عَلَی الْفَلَاحِ
اَللّٰهُ اَکْبَرُ اَللّٰهُ اَکْبَرُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ بدانکه در اذان چند جا کفر لازم میشود که اکثر موذنان
بسبب آن در دوزخ روند و بدانستن آن عار کنند و اگر کسے گوید که اذان را خوب ندانسته للبلهٔ
خصومت او را ببرند و اگر ایشان از ثواب و عذاب در غلط و تصحیح با خبر میبودند سر آئنه سالی تمام
در طلب دانستن او میبودند که موذن صحیح یعنی صحیح خوان را گفته اند که هر چیز از نباتات و حیوانات
و جمادات که آواز وی شنوند فردای قیامت بر ایمان او گواهی دهند و دیگر آنکه در عرصات
در زیر سایه عرش باشد فی یوم لا ظل الا ظله منقول ست که روز جمعه جمله ملکوت بر بیت المعمور جمع میشوند
و مهتر جبرائیل علیه السلام اذان میگوید و مهتر اسرافیل امامت میکند و سائر ملکوت اقتدا میکنند
بعد از فراغ مهتر اسرافیل میگوید که من ثواب امامت را با امامان امت محمد دادم مهتر جبرئیل گوید
من ثواب اذان بموذنان امت محمد دادم و مقتدیان گویند با یان ثواب اقتدا بمقتدیان امت
محمد صلی الله علیه وسلم دادیم و شاید که موذن مرد صالح و متشرع بوده باشد زیرا که اذان امر معروف
ست و امر معروف اثر نمیکند مگر از مرد صالح و درین زمانه فساد و شاید که کوچه بکوچه بگردد و مردمان را
دعوت نماید و از برای مقتدیان تحمل تمام بکند حتی که آورده اند که اگر امام در رکوع آید و از پس
آواز نعلین کسی را شنود و آن شخص را نمیداند که کیست مهلت بکند تا او در نماز او شریک شود
و اگر میداند که فلان کس ست مهلت نکند که خالی از ریا نباشد و این روایت در تهذیب مسطور ست
و شاید که موذن وقت شناخته باشد حتی که اگر قبل از وقت اذان بگوید اعاده لازم شود و شاید
که موذن یکے باشد و امام دیگر اما اگر موذن و امام یک شخص بود باید که در وقت اقامت گفتن
از موضع امامت دور تر رود و بعد از اقامت بموضع امامت آید سنت اینست که در وقت صلوة
و فلاح روی را بگرداند یمینا و شمالا و انگشتان را در هر دو گوش خود سخت کنند یعنے سبابتین
و اگر مسجد روزن داشته باشد سر از روزن بکشد و باید که بلا ترجیع بخواند اما اگر بغیر تبدیل کلمه الحان
بکند رواست لقوله علیه السلام زینوا القرآن باصواتکم منقول ست که دختری از اهل ذمه تمنای
آرزوی همین بود که اگر از مادر و پدر خلاصی یابم مسلمان خواهم شد بلکه از ایشان فرار کنم و
مسلمان شوم روزی موذن به آواز اذان میگفت دختر پرسید که این چه باشد کافران گفتند

که بهترین کارهای مسلمانان همین ست و خران از آن در مانده شد و مسلمانی رسید منقولست
که در اول آغاز اسلام از برای طلب کردن مسلمانان بنماز اصحاب مختلف شدند که چگونه بتوان
خبر کرد و طلب کرد بعضی گفتند که در وقت نماز علم استاده بکنیم باز گفتند که این رسم یهودان ست
نمیتوان کرد بعضی گفتند که شاخ سوراخ کرده بتوان دمید باز گفتند که این رسم ملحدان ست
همدران شب امیر المومنین عمر با چهل نفر اصحاب اذان را در خواب دیدند که همچنان بتوان گفت
قصه را برسول الله علیه السلام رسانیدند حضرت فرمود آری در شب معراج همچو جبرئیل امام همچنان
تعلیم کرده بود اما دران زمان اذان اندک بود چون غفلت و غافلی در میان مردمان شائع گشت
مسلمانان کوفه حی علی الصلوة و حی علی الفلاح بران افزودند بعد ازان چون شائع گشت
متاخرین الصلوة خیر من النوم بران افزودند و آنچه در اذان موذن کافر میشود آنست اول آنکه
در آغاز الله اکبر الف را مد کشد و یا الف استفهام در اول او بیاید دوم چون اکبر را اکبار گوید اکبار
نام شیطان ست سوم آنکه اشهد را مد کشد بعد ها یعنی اشهاد گوید و یا بحذف الف یعنی شهد
گوید زیرا که صیغۀ ماضی ست و اشهاد گواه گردانیدن را گویند پس معنی چنین میشود که کسی گواهی
داده است و یا شما گواه باشید پس گویا که خود این قول اعتقاد نمی‌آید که اشهد صیغه متکلم ست
و یا اشهد با دو چشمی یا بجای حلقی تبدیل دهد یعنی اشحد گوید که این از معنی می برآید پس گویا که
سخن لغو گفته باشد یا آنکه دو کلمه میشود چنانکه اشش خویش را میگویند و حد بازگردانیدن
و مخالفت را گویند کما قال الله إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ای یخالفون
پس چنان گفته باشد که خویش مخالفت کنید توحید باری تعالی را چهارم آنکه لا اله الا الله بے
تشدید گوید زیرا که الا از برای اثبات ما بعد و نفی ما قبل ست ولی تشدید بمنزله الی غایت
که سرت من البصرة الی الکوفة واقع میشود پس معنی چنان میشود که نیست الله باطل تا آنکه
الحق نیز نیست و ازین صریح تر کفر نمی‌باشد پنجم آنکه محمد رسول الله گوید زیرا که نام حضرت محمد ست
و محمد کسی را گویند که خصائل پسندیده او بسیار باشد و حمد ستایش را گویند و محمد بالفتح همچنان ست
محمد بکسر میم الثانی خلاف مذمه پس لیکن نام شریف ما تغیر داده باشند بنام دیگر و دیگر آنکه
محمد ستوده شده را گویند و محامد ستاینده را گویند نیز معنی تغیر میشود و یا آنکه محمد را احمد گوید بهاء

مسلمانان باید اذان را درست گویند ۱۲

دو چشم زیراکه مهد فرو میرانیدن آتش را گویند و الضیا جامه کهنه و کسیله دریاه تیز رود چیزی خشک را گویند پس معنی بسیار تغیر میشود و چشم آنکه حی را بد گویند یعنی حیا گویند که حیا یعنی شرم میشود و یا بی تشدید گوید زیراکه معنی حی زندگی است و معنی حی با بی تشدید داشتن چیزی با چیزی را گویند و در تمام اذان سه بداند بهمه در الا الا الله و بعضی مؤذنان الا الله را الالح گویند نیز درین کفر است زیراکه بها دو چشم حق تعالی را گویند و بجاء حلقیه روشنی را گویند و الضا ناقه گریزنده را گویند و درین معنی بغایت تغیر میاید بیان احوال سامع مقرریست هر که در عین اذان سخن کند در عرصه عرصات حین خواندن کتابت در مانده شود و هر که در حین اقامت سخن کند در وقت نزع زبان او بسته میشود که کلمه گفتن از و صادر نشود و بعضی گفته اند که این مراد از مؤذن است نه سامع و اگر کسی استبعاد نماید که در عین اذان کسی چگونه تکلم خواهد کرد این فقیر بچشم خود دیده است که اذان یکی اذان میگفت ناگاه روزه ازاهل آن پیهه یرودی بگذشت در میان اذان گفت دانو شخص پرسید که بکجا میروی و بعد اذان با بقیه اذان تمام کرد و در تیسیر الصلوة مذکور است که اگر سامع رونده باشد با یستد و اگر استاده باشد باید که بنشیند و اگر نشسته باشد باید که استاده شود اما همچنین از حالی بحالی بگردد تمام گناه او عفو میشود و پس خیالستی که در آن روز از مادر تولد شده است و در حین اذان و اقامت باید که سامع هر کلمه را بمؤذن موافقت باشد و بعد از تمام شدن حاجت خواهد و دعا کند بیشک برآید و در چند جای دعا بیشک مستجاب میشود اول حین افطار صوم و دیگر بوقت سحر و سوم بوقت باریدن باران چهارم بوقت اضطرار و در ماندگی که دلش رنجه شود از هر که باشد و این نغات مذکورین از صراح استخراج نموده شد. ایضا چون مؤذن بگوید الله اکبر سامع گوید مرحبا مرحبا بالقائلین عدلا و بالصلوة اهلا کبرت کبیرا و اعظمت عظیما سبحان الله بکرة و اصیلا ط و چون اشهد ان لا اله الا الله گوید سامع گوید رضینا بالله تعالى ربا و بالاسلام دینا و بمحمد نبیا و بالقرآن اماما و بالکعبة قبلة و بالصلوة فریضة و بالمؤمنین اخوانا و بالصدیق و الفاروق و ذی النورین و المرتضی ائمة رضوان الله تعالى علیهم اجمعین و در اشهد ان لا اله الا الله شاید که او تمام نی غنه گوید یعنی اثر نون پیدا نکند بلکه الف را

با تشدید لازند و چون اشهد ان محمدا رسول الله گوید سامع هر دو انگشت ابهام را بر هر دو چشم نهد
یعنی ناخن ایشان و دیده بردارد و بدان ناخن نظر کند حق تعالی چهار هزار گناه کبیره او را عفو کند
و در قرآن خوانی مسطور است که این انگشت نهادن سنت است ترک نمیتوان کرد هر که بجا آرد
در عرصه عرصات حضرت رسالت پناه او را چنان طلب کند که کسی گم شده خود را طلب کند و گوید
قرة عینی بک سیدی و مولائی و یا این گوید که صدق رسول الله و بعضی گفته اند که سنت بابا آدم
است که روزی آرزوی کرد که اگر جمال محمد آخر الزمان سید بدیدمی چه خوش بودی فرمان حضرت عزت
شد که بر هر دو ناخن خود نظر کن چون نظر نمود جمال جهان آرای حضرت در آن دید ناخن را بر چشم
نهاد و گفت صدق رسول الله قرة عینی بک سیدی و مولائی و چون حی علی الصلوة گوید سامع
گوید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و اگر حی را هی گوید بهای دو چشمه نیز خوف
کفر است زیرا که حی مقرر شده و معنی حی خواندن اشتر سوی علف را گویند و چون حی علی الفلاح گوید
سامع گوید ما شاء الله کان و ما لم یشاء لم یکن و چون الصلوة خیر من النوم گوید سامع گوید
صدقت و بررت اللهم نبهنا عن نوم الغافلین لا توفیق الا بالله العلی العظیم اگر سامع این دعا
نداند باید که بهر کلمه موافقت کرده باشد کافی است و چون اذان را تمام کند باید که موذن و سامع این دعا بخواند
حقا یقینا صادقا خالصا مخلصا لا اله الا الله الواحد القهار رب السموات و الارض و ما بینهما
العزیز الغفار رب هذه الدعوة التامة و الصلوة القائمة ات محمدن الوسیلة و الفضیلة
و الدرجة الرفیعة و ابعثه مقاما محمودن الذی وعدته و ارزقنا شفاعته
یوم القیامة انک لا تخلف المیعاد و در شرح مشارق مسطور است
که ابدا آن همه را منصوب خواند و چون موذن قد قامت الصلوة گوید سامع گوید اقامها الله ما دامت
السموات و الارض اللهم انی اعوذ بک من شر الشیطان الذی یوسوس فی الصلوة
سوم علم روزه و آن نیز بطریق اختصار بیان کرده شد و اگر بیشتر ازان خواهد کتب
فقه ببیند اما آنچه در کفارت او گفته اند که کفارة الصوم ککفارة الظهار یعنی عوام الناس
تشبیه تام میکنند یعنی چنانکه در ظهار کسی نزد زن وطی نمیکند در کفارت صوم نیز بکند آن محض خطاست
زیرا که در کفارت ظهار نیز وطی منع نیست مگر ازان زن که ازو ظهار کرده باشد پس اگر کسی را

دو زن باشد از آن که اظهار کرده است وطی نکند بدان زن دیگر حلال ست و این تشبیه برای آن است
که کفارات بسیار اند چنانچه کفارت قتل یمین و ظهار و صوم پس کفارت کننده یمین مخیر ست میان
آنکه یا بنده آزاد کند و یا ده درویش را طعام خوراند و یا جامه پوشاند که اگر بدان ایشان پوشیده شود
و طعام میانگی خوراند که جغرات و برنج باشد و اگر قوت این اشیا یا ثانیه نداشته باشد باید که سه
روزه بدارد و چون اضافت کفارت صوم بکفارت ظهار کرد از آنست که در کفارة قتل بنده مومن
بباید که آزاد کند و در ظهار خواه مومن خواه کافر خواه اندک معیوب باشد روا است پس کفارت صوم
در حق کفارت چون کفارت ظهار ست علم چهارم علم حیض و نفاس و از آن نیز شمه گفته شده است
اگر اکثر آن خواهد در کتب فقه نظر کند و بسیکن از صاحبدلان در وجوب این علم گفتار خویش
میفرماید بقول الشاعر مثنویات ای ترا دل و میل نفس نفیس • علم دینت همیشه بود انیس •
گر ندانی که و زیاده نفاس • اکثرش چل شبانه روز شناس • تا بدین علم آشنا نشوی • ای پسر که خدا نشوی
از سر جاهلی و نادانی • پا درین ره منه که در مانی • و این علم نهایت صعب ترین علوم ست پس با شخصی
لازم ست که بقدری ازین بداند بعد ازین بدان ای فرزند که هر چهار مذهب بر حق اند و دانستن
ایشان فرض ست و اختلاف در میان ایشان اختلاف برحمت ست نه اختلاف بعداوت که الاختلاف
رحمة گفته اند حنفی مذهب را نشاید که گوید مر اشافعی چه کارست زیرا که در هنگام ضرورت از مذهبی
بمذهبی انتقال کرده میشود چنانکه به حج رفتن پیاده بمذهب امام حنیفه روا نیست پس عالمان حاجی شیرا
بمذهب مالک میبرند که در مذهب او زکوة شرط نیست چون بعرفات حاضر شد باز بمذهب ابو حنیفه میآرد و
ایضاً چون کسی مطلقه ثلثه را حیله بکند باید که او را از احکام و ارکان ایمان پرسید اگر بدان عالم باشد
باید که احکام و ارکان نماز پرسید تا بی تحلیل نکاح جدید کند و اگر همان را نیز میداند باید که او را در مذهب
امام احمد رح در آرد که در مذهب او حق تعالی را بذات و صفات شناختن فرض ست اگر آنرا نمیداند
نکاح جدید کند و اگر آنرا نیز میداند این هنگام تحلیل باید کرد ایضاً چون کسی جنس را بغیر جنس از غله
بفروشد اگر یداً بید باشد روا است اگر چه زیاده بگیرد و نسیه روا نیست اگر توده گندم درون خانه و
جو بیرون خانه باشد نیز نسیه ست و اگر جنس بیع الجنس بفروشد چون یداً بید باشد روا است و درین
زیاده گرفتن روا نیست اگر نیم سوخته باشد چنانکه اگر کسی مثقال را بمثقال بفروشد اگر چه یکمثقال

زر بسیار باشد و یا در یک اندک غش باشد باید که برابر بگیرد زیاده روا نیست پس اگر این بانسیه میدهد بقول ابو حنیفه مطلق روا نیست اما متاخرین فتوی داده اند بر جواز نسیه و این مسئله را از مذہب امام مالک پسندیده اند و ایضاً چنانکه گوشت اسپ بقول ابی حنیفه رضی الله عنه روا نیست اما بقول شافعی رحمه الله روا است و اصحاب حنیفه بنا بر ضرورت فتوی بر حلالیت آن داده اند و در شامل بیهقی آورده است که ابو حنیفه رضی الله عنه قبل از موت خود بسه روز از قول خود برگشت و گوشت اسپ را حلال گفت و همچنین از مذہب بمذہب انتقال کرده میشود بدان ای فرزند که دوستی چهار مذہب چون دوستی چهار یار از دست مده زیرا که شجره شریعت به عنایت ایشان کمال یافت کقول الشاعر ؎ ای که شرو سرفرازی دین حقت داست شد ✤ چار تن هم اندر تحقیق هر یک با عیان ✤ ابو حنیفه نامش نعمان بود کقول الشاعر اَعِدْ ذِكْرَ نُعْمَانٍ لَنَا اِنَّ ذِكْرَهُ هُوَ الْمِسْكُ مَا كَرَّرْتَهُ يَتَضَوَّعُ و نام پدرش ثابت بود و در شرح مختصر امام محمد کوهستانی آورده است که پیغمبر فرموده است که از بعد من شخصی پیدا شود که نام او نعمان بن ثابت باشد اگر من به پیغمبری مبعوث شده نمی بودم او را پیغمبر میکردم پس اگر شخصی گوید که بکدام دلیل بدین مذہب نعمان بوده میباشد گفته شود که اگر این است را در شان او آورده شود هیچ عجب نیست قال الله تعالی كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ اَصْلُهَا ثَابِتٌ وَّفَرْعُهَا فِي السَّمَآءِ زیرا که اصل او ثابت است که در زمین ست و فرع او آسمان ست که او را بصورت همراه بآسمان بردند و ثابت بن زوطی بن مرزبان و چون عمر مرتضی باخر رسید ثابت نعمان را در کنار گرفته در پیش او برد مرتضی در حق او دعا کرد و او علم را از هفت کس اصحاب گرفته است یکی از انس بن مالک و عبد الله بن حسن زبرک و عبد الله بن خبرع زبیدی و عبد الله بن ابی اوفی و عبد الله بن ابی اوف و ثالث الاقصع و جابر بن عبد الله رضی الله عنهم اجمعین و از بعضی زنان صحابیه نیز گرفته است چون عائشه بنت عجوز و ابی حنیفه رضی الله عنه علم را از بسیار اصحاب گرفته است اما او را نسبت در فقه بسوی حماد میکنند و او از شاگردان ابراهیم بن یزید بود و او شاگرد علقمه بود و او از اسود و از شریح قاضی گرفته بود و ایشان هر دو از فاروق گرفته بودند علم را و فاروق از رسول علیه السلام تولد ابو حنیفه دفن و هو ابن سبعین سنة بتاریخ سنه خمسین و مائة مناقب ابو حنیفه کوفی رحمه الله روایت کرده شده است که امام اعظم ابو حنیفه کوفی رحمه چون حج وداع کرد در کعبه

درآمد و دو رکعت نماز گذارد در میان دو ستون در رکعت اول بر پای راست استاده تا نصف
قرآن بخواند و رکوع و سجود کرد و در رکعت ثانی بر پای چپ استاد تا قرآن شریف ختم کرد و چون
سلام داد بگریست و مناجات کرد و گفت الٰهی مَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ وَلٰكِنْ عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ
فَهَبْ نُقْصَانَ عَمَلِي بِكَمَالِ مَعْرِفَتِي فَهَتَفَ بِهَا هَاتِفٌ مِنْ جَانِبِ الْبَيْتِ يَا أَبَا حَنِيفَةَ قَدْ عَرَفْتَ وَأَخْلَصْتَ
الْمَعْرِفَةَ وَخَدَمْتَ وَأَحْسَنْتَ الْخِدْمَةَ فَقَدْ غَفَرْنَا لَكَ وَلِمَنْ تَبِعَكَ وَكَانَ عَلَى مَذْهَبِكَ
إِلَى قِيَامِ السَّاعَةِ معناه بالفارسیة یعنی ای اله ذوالجلال واے پادشاه باکمال واے
موجود لایزال نه پرستید این بندهٔ ضعیف و این وجود نحیف ترا ای ذات لطیف اللطیف چنانکه
حقیقت و سزاواری پرستیدن تو است ولیکن شناخت ترا چنانکه حق شناختن تو است پس
ببخشای نقصان خدمت را بکمال معرفت بروی هاتفے آواز داد از گوشهٔ خانه که اے ابوحنیفه ما را
شناختی و خدمت کردی آمرزیدم ترا و کسی را که متابعت تو کرده بود بر مذهب تو تا روز قیامت
و آن قضیه مسطور است که مهتر عالم صلی الله علیه وسلم در مسجد نشسته بود اعرابی درآمد و کاسه خرما
به پیش بنهاد و گفت از راه دور آورده ام چون رسول الله نیمه خرما بخورد عبدالله بن مسعود بر پای
خاست و گفت یا رسول الله دوش خوابے دیده ام عجیب تعبیر فرمای گفت چنان دیدم که ستاره
از آسمان بزمین فرود آمد و از نور آن ستاره تمام عالم منور شد رسول صلعم متفکر شد مهتر جبرئیل بفرمان
رب الجلیل در رسید و گفت ای رسول اولین و آخرین و ای سرور دنیا و دین تعبیر خواب ابن مسعود
آنست که بعد از رحلت تو بدار الفنا هشتاد سال و هشت بعد مردی بیرون آید از کوفه کنیت او
ابوحنیفه همه دنیا را بنور علم او منور کند و سنتهای ترا بکمال برساند رسول علیه السلام خوشدل شد
و انس بن مالک رضی الله عنه پیش خود خواند و قدری از آب دهن خود بر کام او بمالید و لهذا
گفت که ترا عمر دراز خواهد بود و تو ابوحنیفه را خواهی دید سلام من بدو رسان و بگو که عطای تحفه
مهتر انبیا کیادو نیم خرما که در دست داشت در حریر کرد و بعبدالله بن مسعود داد و گفت دوست
ترا این خرما را بجان ده تا با بوحنیفه برساند چون رسول علیه السلام بدار الآخرت خرامید عبدالله
ابن مسعود این امانت را نگاه داشت تا آخر عمر خود آنگاه بشاگرد خود علقمه داد و قصه آن بگفت و
چون علقمه را وفات نزدیک آمد بشاگرد خود ابراهیم نخعی داد و قصه آن بگفت و چون ابراهیم نزدیک

نزدیک آمد بشاگردی خود حماد داد و قصهٔ آن بگفت و درین وقت ابو حنیفه رض هفت ساله بود شاگرد
حماد میگردید و هشتاد سال عمر او بود و آنچه او میدانست ابو حنیفه رضی الله عنه در یک سال از وی
بیاموخت و حماد هر روز آن خرما نیم را از صندوق بیرون کردی در دست نهادی و گفتی خرما
عطا شده این خرما که او را امین نهای روزی ابو حنیفه رضی الله عنه نزدیک وی آمد و گفت آن
امانت را من ده که کسی آن را نمیتوانست خورد حماد بوی داد در حال بخورد و حماد بسیار او را کنار گرفت
و گفت من میدانم که نیم خرمای رسول الله امانت تو خواهد بود در تو میدیدم ترا مبارک باد و قصه
خواب عبدالله بن مسعود با وی بگفت و چون حماد وفات یافت پدر ابو حنیفه رضی الله عنه که انس بوده
است قصد حج کرد ابو حنیفه را با خود ببرد در مکه خیمه دید بند زده و گرد آن خیمه آدمی انبوه در آمده ابو حنیفه
گفت بدان جای رفتم پیری را دیدم سال خورده و نورانی گفتم این کیست گفتند انس بن مالک است
در آمدم و بروی سلام کردم چون آواز من شنید گفت این آواز آشنا می آید مرا گفت از کجا می
آئی گفتم از کوفه گفت کنیت تو چیست گفتم ابو حنیفه انس بن مالک گفت رضی الله عنه
ابروان مرا بگیرید و بالا کنید تا من او را به بینم که صاحب مذهب بزرگ است آنگاه مرا گفت نزدیک من
آی تا امانتی که دارم تسلیم تو کنم چون نزدیک او رفتم قدری آب دهن در دهن من کرد و گفت
این آب دهن مصطفی است صلی الله علیه و سلم چون آن آب دهن خوردم حلاوت عظیم یافتم انس
بن مالک گفت اکنون چون آب دهن مصطفی علیه الصلوة والسلام خوردی خود را چگونه می بینی
نشان با من بگوی ابو حنیفه رح برپای خواست و زبان برگشاد و گفت ای انس این ساعت
خود را چنان می بینم که اگر انواع حکمت و انواع علوم در سر یک دانایان روی زمین جمع شوند
و هر یک از من هزار مسئله بامتحان بپرسند و هر یک آن همه را جوابهای باصواب بگویم و از هیچ یک
نمی ترسم و اندیشه نمی کنم و از همه زیاده ام و مذهب من همه آفاق برسد و دیگر در مناقب او خوانده ام
که جمعی از جهودان بغداد آمدند از وی سوالات کردند و از جمله سوالات یکی این بود که در عالم شهری است
در آن شهر شصت محله دارد سی محله از وی روشن است و سی محله تاریک و در آن سی محله تاریک یک
بهتر از هزار شهر است آن شهر کدام است و آن محله کدام جواب فرمود که آن شهر ماه رمضان است
که سی محله روز او روشن است و سی محله شب او تاریک و آن یک محله تاریک که بهتر از هزار

شهرست شب قدرست که لیلة القدر خیر من الف شهر چون این بیان کرد بسیار از جهودان
مسلمان شدند دیگر فوائد ظهیریه آورده است که روزی شخصی بمسجد درآمد و سوال کرد که
چه میگوئید در حق مردی که میگوید که از بهشت امید نمیدارم و از آتش دوزخ نمی ترسم و مرده و خون
میخورم و بر آنچه ندیده ام گواهی میدهم و از خدا نمی ترسم و زن را نکاح نمی کنم و صحبت کردن با وی
حلال میدارم و نماز بارکوع و سجود نمیگذارم و فتنه را دوست میدارم و حق را دشمن میدارم و از
رحمت خدا میگریزم و جهود و ترسا را راست گوی میدارم و از جنابت غسل نمیکنم امام رحمه الله
فرمود ای یاران در مسئله امتحان چه میگوئید گفتند که این شخص کافر باشد امام اعظم گفت ای
یاران این شخص مسلمان باشد و تبسم کرد و گفت آنچه گفته است راست است از بهشت امید
نمیدارم و از آتش دوزخ نمی ترسم از خدای امید میدارد و از وی میترسد آنچه مرده و خون میخورد
گوشت ماهی و سپرز و جگر میخورد و آنچه گفته است بر آنچه ندیده ام گواهی میدهم یعنی کلمه شهادت
میگوید و خدای را جل جلاله و رسول خدا را ندیده است و آنچه گفته که از خدا نمی ترسم یعنی ظلم نمیکنم
و آنچه میگوید که زن را نکاح نمیکنم و صحبت با وی حلال میدارم یعنی کنیزک داشته باشد و آنچه
گفته است که فتنه را دوست میدارم مرگ را گفته است و آنچه گفته است که از رحمت خدا تعالی
میگریزم باران را گفته است و آنچه گفته است که جهود و ترسا را راست گوی میدارم یعنی در این
قول که قالت الیهود لیست النصاری علی شیء و قالت النصاری لیست الیهود علی شیء و آنچه
گفته است از جنابت غسل نمیکنم یعنی تیمم میکند وقتی که آب نباشد و دیگر از مقامات او رحمة الله
علیه آنست که روزی جهودی با او همراه شد جهود را گفت چرا بدین محمد در نمی آئی گفت یا امام
مسلمانان من گرسنه ام اگر دین محمد حق است دعا کن تا خوانی از آسمان فرود آید و سیر شویم از آن
طعام سیر بخوریم آنگاه بدین محمد درآئیم برین جمله عهد کردند ابو حنیفه رحمة الله علیه دو رکعت نماز
گزارد و روی بر زمین نهاد و گفت یارب مرا در پیش این بیگانه خجل مگردان خوانی فرود آمد جهود
گفت سر آر که کارت برآمد طعام سیر خوردند امام گفت بعهد خود وفا کن و ایمان بیار گفت ای
امام صبر کن تا من نیز دعا کنم اگر بفضل تو نتوانم که خوان فرود آورم مسلمان شوم و اگرنه نشوم و جهود
دانا بود هر دو قدم خود بر قدم امام اعظم نهاد و هر دو دست خود بجای دستهای او نهاد و گفت

یارب بحق این امام که همچنان خوانی فرستاد آراسته در حال خوانی دیگر فرود آمد ابوحنیفه سخت
متحیر شد چو گفت ای امام از تو دو کرامت دیدم یکی آنکه تو نمودی و دیگر آنکه من نمودم
هم ترا شفیع آوردم تا کامم برآید و در حال مسلمان شد و دیگر آنکه از مقامات او آنست که
چهل سال شب نخفت و بوضوی نماز خفتن نماز بامداد گذارد و سه صد هشتاد هزار مسئله را
جواب فرموده است و چهار مسئله را جواب در توقف داشته است اول مسئله دهر است دوم
خنثی مشکل سوم مسئله محل اطفال کافران است که در بهشت باشند یا در دوزخ زیرا که عمل صالحه
ندارند که گوییم به بهشت روند و عمل بدی ندارند که گوییم بدوزخ پس توقف کردن بهتر باشد چهارم
وقت ختنه کردن زیرا که اگر گوییم بخردگی ختنه کنند نارسیده را تعذیب در رسانیدن باشم و اگر گوییم
به بزرگی ختنه کنند عورت او را دیدن روا نیست که ناظر و منظور هر دو در لعنت الله می باشند و
بعضی علما گفته اند که ختنه در خردگی باید کرد اما موی لب را زدن در مسلمانی ثواب زیاده از
ختنه کردن است و علامت مسلمانی است و دیگر از فضل و بزرگی امام اعظم آنست که چهار
هزار شاگردان را بدرجه فتوی رسانید الفضیل روزی از بدبختان آن زمانه با یکی از اصحاب
امام مباحثه کرد که امام قهر داشته باشد اصحاب گفت نداشته باشد آن بدبخت گفت پس
من بامتحان بروم رفت به نزدیک دروازه امام و در کوفتن گرفت که امام را بیا گاهانید
تا بیرون آید چون بیرون شد گفت ترا نه طلبیده ام باز درون رفت باز آمد تا سه کرت
بیرون شد بعد از آن گفت که من طلبیده ام ترا مسئله پرسیدنی دارم گفت آنکه مزه پلیدی
آدم چگونه است امام فرمود چون در شکم بود ترش باشد و چون بیرون آمد تلخ گردد گفت یا
امام تو از آن چشیده نعوذ بالله من هذا القول الشدید امام گفت لا بل در روایت چنان
دیده ام بعد از آن گفت یا امام من شنیده ام که تو مادری داری فرمود آری گفت بغایتی
صاحب حسن است که روی او چنان زیبایی دارد و پای او چنان و دست او چنان و موی او
چنان و دندان و لب و دهن او چنان زیبایی دارد حتی که آن بدبخت اندام نهانی را نیز
یاد کرد که چنان است امام فرمود هرچه هست آفریده خدا است گفت غرض آنکه من میخواهم تا
بنکاح خود دارم امام فرمود حاکم نفس است باش تا او را بپرسم چون امام برگشت سر آن بدبخت

از تن جدا شد و بر زمین افتاد همه عالم متحیر شدند گفتند یا امام این چه بود فرمود تیغ صبر من گردن
او را بزد و ایضا آورده اند که در قریب او جهودی متوطن بود هر روز صحن خانه خود را میرفت
و آن روفته را در صحن امام می انداخت امام از آنجا میگرفت بیرون میکرد روزی امام محمد علیه الرحمة شاگرد
بود و در مدرسه نشسته بود که آن جهود آن روفته را باز در صحن امام انداخت امام محمد علیه الرحمة تعنیفش
گفت و قهر و غضب تمام نمود خواست تا او را تعزیر کند اما چون امام ابو حنیفه رضی الله عنه از آن
خبر یافت گفت ای فرزند مدت هفتاد سال است که او همچنان میکند و من تحمل میکنم زیرا که حق
همسایه همچنان است و شما در یک روز دل او را رنجه نمودید چون جهود از آن احوال خبر شد در حال
مسلمانی را قبول کرد و ایضا آورده اند که قریب او دختری بود مستوره که بغیر از شب از در
بیرون نمیشد اما در هر شب که بیرون میشد بر بام امام ستون ایستاده میدید و نمیدانست که آدمی
باشد بعد از وفات امام چون بیرون شد آن ستون را ندید از پدر خود سوال کرد که در ایام امام ستون
می بود اما درین شب نیست چه شده باشد پدرش گفت ای جان پدر آن ستون دین بود او یاد یعنی
امام اعظم بود این شب نماز میگذارد دیگر از مناقب او آنکه در ماه رمضان شصت و یک کرت
قرآن میخواندی یک کرت در روز میخواند و یکبار در شب میخواند و یک کرت در تراویح ختم میکرد
و دیگر آنکه هرگز با آسمان و آفتاب نیز نظر نمیکرد و می گفت که تاسف از آن عمر گذشته که با آفتاب
و آسمان تیز نگریستم سعادت نادیده بودم که حضرت رسالت پناه هرگز با آفتاب و آسمان نمی نگریست
زیرا که هر دو مسخر معنوی اند و آسمان مزین است بزینت کواکب و دیگر آنکه از مناقب او آنست
در خبر است که حضرت رسالت پناه فرموده است هر که سراویل خود را بنامحرم گشاده باشد اگر
عورت او در بلا گرفتار شود همان شخص از روزن خانه در نظر دارد فی الحال خلاص شود پس امام را
حق تعالی چنان پاک آفریده که نظرش بنامحرم نمی افتاد چون عورت را در روزن کشید او را از
روزن خانه دید بخلاصی می یافت و دیگر آورده اند که روزی در راه میگذشت طفل در آن
راه میرفت با او همراه شد امام گفت ای طفل پای را نگاه کن و واقف باش که راه خلیس است
تا نه افتی طفل گفت ای امام اگر من بیفتم باز برخیزم تو واقف باش که اگر بیفتی سایر مردمان
بر تو افتند و در زیر خرابی شده همه مردم هلاک شوند امام دانست که طفل دانا است زیرا که پیغمبر فرموده است

ذلّ عالِمٍ ضلّ عالَم یعنی لغزیدن عالم گمراهی را سبب ست تا تمام عالم گمراه شود پس امام در گریه شد و چون ماتم زده با صحاب خود پیش آمد کیفیت احوال پرسیدند باز نمود امام گفت بر شما باد که هر یکی بقدر علم و دانش خود علم بیان کنید و فتوی دهید که راه شریعت راه سخت ست دور و دراز ست بعد ازان اختلاف پیدا شد و **مذهب امام شافعی رحمة الله علیه** هو ابن عبد الله بن محمد بن ادریس بن عباس بن عثمان بن شافعی بن شاهب بن عبید بن یزید بن هاشم بن عبد الله بن عبد المطلب بن عبد المناف و ولد بقریب من ست وخمسین ومائة و عاش اربعة وخمسین ومات یوم الجمعة و دفن بمصر رحمة الله علیه وانه قد اخذ العلم من مالک بن انس و محمد بن الحسن و لیث بن عباس واصحابه بعد فذلک الی مسلم بن خالد بن مسلم الزنجی عن خلف بن ایوب والله تعالی جعل العلم بعد نبیه فی اصحابه ثم بعدهم فی التابعین ثم بعدهم فی ابی حنیفة رحمه واصحابه من شاء فلیرض ومن شاء فلیسخط

منقول ست که حضرت امام شافعی چنان ذاکر بود که در هیچ احوال سر از جنبانیدن قرار نمیکرد روزی حجام مهلت او ایستاده میکرد گفت یا امام سر را باز دار تا لبهای تو بریده نشوند گفت لب بریده به که از ذکر خدا فراموش کرده **آورده اند** که مدت سه سال در رحم مادر بود در حال ولادت مادرش نزع شد زیرا که طفل سه ساله و دندانش روئیده بود و امام دران زمان امام اعظم از دار الفنا بدار البقا رحلت نمود جنازه او را از روزن خانه بمادرش نمایدند در حال خلاص شد ازان شافعی نامیدند که بشفاعت ابو حنیفه تولد شد **مناقب** دیگر امام شافعی آورده اند که امام احمد بن حنبل را سه لک احادیث نبوی بیاد بود اما در اکثر اوقات در پیش امام شافعی میرفت و مسئله سوال میکرد و امام احمد پیر بود و امام شافعی هنوز طفل بود اصحاب امام احمد ننگ و عار کردند و گفتند یا امام شما را سه لک احادیث در یاد ست در پیش این کودک برای چه میروید گفت در خیالت ای اصحاب آنچه من میدانم پوست مسئله میدانم او مغز آن مسئله میداند و دیگر آورده اند که روایت امام شافعی را چرا در جایها مستعمل بروایت امام اعظم می آرند و روایت امام مالک و امام احمد را گاه گاهی می آرند گفته اند که مادر امام شافعی بغایت صاحب جمال بود و در ایام جوانی بیوه شد خواست تا امام ابو یوسف را شوهر کند چون امام را از کار خیر عار نبود روزی امام شافعی

مسئله در بیان مذهب و نسب امام شافعی رحمة الله علیه

خود با امام یوسف رح گفت که او را هم چنان اختیار دارد امام یوسف گفت خود اگر او را می بینم شوهر

از روزن خانه بدو نمود امام یوسف قبول کرد چون تزویج کرده بدو سپرد در آن شب امام

دعا کرد که یارب این شب را کلان کن آورده اند که آن شب دوازده ساله شد تا بسیار

یک شب بود امام شافعی در کتب فقه امام اعظم در آمد در کتب امام اعظم در پیش امام یوسف

بود و کتب را مطالعه کرده و دید که مخالفت میان سنت مخالفت از آنکه از آن مشهور

عالم گشت دیگر آنکه بعد از امام ابو حنیفه بود و در اطراف عالم گشته مردم را بمذهب خود

می آورد سوم مذهب امام مالک رحمة الله علیه و این انس بود و انس بن مالک [illegible]

دیگر آنکه انس در ایام طفلی هشت سال در عیال رسول بود و از آن مفتی اصحاب گشته است

انس گفت روزی در زیر درخت خرما افتاده یافتم از آن می خوردم که رسول الله [illegible] گفتم یا رسول الله

از آن خرما بخورم یا نه بعضی تقسیم کرد و دست مبارک را بر شکم من نهاد و گفت اشبع بطنه

سیر کن شکم خود را که بدین [illegible] از درخت [illegible] والضحیٰ

گفت روزی رسول الله سوار شد [illegible] بی بی فاطمه چنانکه عادت طفلان است هر دو استقبال نمودم

حضرت مرا [illegible] پشت سوار کرد و بی بی فاطمه را [illegible] پیش [illegible] دیگر گرفت

چهارم مذهب امام احمد بن حنبل

آورده است که امام احمد مردی گوشه نشین بود که بغیر از ضرورت بیرون نمی شد

بدان ای فرزند که چهار مذهب را بر حق دانی و در حقیقت ایشان شک نباید حتی که اگر

شخصی از یک مذهب منکر شود کافر گردد و گفته اند که شرع را چهار رکن است همین چهار مذهب

اند هر که از این خارج است خوارج است پس بدان که ایمان بقول ابو حنیفه رحمة الله علیه

ایمان مجمل بسند است که گوید قبول کردم دین مسلمانی را و آنچه در وی است بیزارم از کفر [illegible]

و آنچه در وی است و گفته اند الایمان اقرار باللسان و تصدیق بالقلب لا اعتقاد بالجنان چنان باید دل [illegible] که

او هرگز از جای خود تغیر نیابد آنچه گفته اند که اصل تصدیق است و آن تصدیق محقق [illegible] چنانکه اگر [illegible]

سخن ناشایسته بگذرد تا چنان او برجا باشد کافر نگردد و قلب گردنده را گویند یعنی در اکثر اوقات بر دل [illegible]

آید اما بیاوری [illegible] چنان اندیشه را دخل نمیدهد اما کافران را [illegible] اصل که چنان باشد نیست اگر دل

ایشان اندیشهٔ مسلمانی آید چون اصل نیست غلط میشود و ایمان القول تا فعی اقرار باللسان
و التصدیق بالقلب اعتقاد بالجنان و عمل بالارکان ست که بقول او نماز جنازه بلی نماز درست
نمیدارند اما عالمان متاخرین از اصحاب او فتوی جواز جنازه کرده اند تا سنت و جماعت
خلاف نشود والله اعلم

فصل چهارم

در ذکر قال الله تعالی فاذکروا الله قیاما و قعودا و علی
جنوبهم اگرچه این آیت در شان نماز ست در حسین حریب اما کلام الله اصل ست بهر طرف که
عالمان راسخ میکشند معنی او میبرد و گرو تنی که معنی او محض غلط کند پس این منکام تو هم نفرست
کفتی الشاعر جمیع العلم فی القرآن لکن ؛ تقاصر عنه افهام الرجال ؛ قال الله تعالی الخناس
الذی یوسوس فی صدور الناس ط و در تفسیر منیر در شان این آیت آورده است که
خناس نام شیطان ست که سر قلب آدمی را در دهن خود گرفته است و می نگهدارد تا عاقبت
او در دل مومن جملهٔ انواع معاصی می افزاید اما چون الله تعالی را بر زبان راند خناس او وی
میگریزد پس چون ذکر نام الله سبب نجات از وسوسه و بر سر نهاده مومن لازم ست که نام ترا
نافراموش نکند اما خاصه کسی که دم از شیخی و سالکی زند بر وی فرض ست که نام شریف الله را در هر نفس
فراموش نکند که کل نفس خارج بغیر ذکر الله فهو میت زیرا که چون نام شریف او فراموش کند
شیطان انواع معاصی بدی و کینه و حرص و هوا در دل او فرود می آرد پس از مرتبهٔ مشایخان
پس افگنده باشد بسبب این معاصی قال الله تعالی و من اعرض عن ذکری ای عن القرآن فان له
معیشة ضنکا ای ضیقا و عن ابی جبیر ان الله یعطی الشاهد حتی لا یشبع فهم الذین التسلیم والقناعة
والتوکل فیکون حیاته طیبة و مع الاعراض الحرص والشح فعیشه ضنک و حاله
مظلمة کما قال بعض المتصوفة لا یعرض احد عن ذکر ربه الا اظلم علیه وقته
وتشوش علیه رزقه و در تفسیر مدارک عن هینه التشویش
شوریده شدن پس ازین جای معلوم میشود که اگر صاحب ذکر ذکر را ترک دهد از رزق محروم ماند
و از احوال مشایخان باز ماند پس سالکی را التابید و الضیا قال الله تعالی واذکر ربک اذا نسیت
یعنی چون طرفة العین ذکر از سالک و طالب فراموش شود در حال بدان طرفه اسف خورد
و بیاد آرد و تکلیف کننده باشد و یاد کردن ذکر بعد ازین ذکر نیز بر هیچ نوع ست اول ذکر عام

دوم ذکر خاص سوم ذکر خاص الخاص چهارم ذکر خاص الاخص اول ذکر عام و آن موافقت
شرع را گویند کما قال الله تعالی فاذکروا الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم و در تفسیر حسینی
در معنی این آیت آورده است که هر قیامی و هر قعودی و هر حرکتی و هر نظری و هر قدمی که موافق
شرع جاری باشد همه ذکر خدا است زیرا که او منهای از فراموش کرده میبود و پس خلاف شرع از و
در وجود می آید و چون خلاف نمی آید پس گویا که در هیچ احوال فراموش نکرده است پس مومن
اگر تلاوت قرآن کند یا صوم دارد و یا نماز گذارد و یا از نهی باز ماند گویا که همه شیء در ذکر است
زیرا که او حق شناس است که خلاف امر او نمیکند قال علیه السلام حرکة الطلقة دلیل المعرفة
و حرکة الجسم دلیل الحیات دوم ذکر خاص بدانکه طائفه مشغول بطلب از دیاد مراتب اند
کما قال الله تعالی والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا پس ایشان اهل شریعت مستقیم میدارند بعد از آن
هر لذت دنیاوی چون مال و فرزند پدید پیش می آید تکلیف کرده از آن میگذرند کما قال الله تعالی
المال والبنون زینة الحیوة الدنیا والباقیات الصالحات الایة زیرا که ایشان هر حظوظ نفسانی و دنیاوی را
گویا که فراموش کرده اند زیرا که اگر باین جنس علائق دارند حضوری را نشاید پس ذکر که بغیر حضور باشد
فائده و نتیجه ندهد کما قال الله تعالی واذکر ربک اذا نسیت یعنی واذکر باش حق را چون فراموش
کنی ماسوی الله را والا ذاکری را نشاید و ذاکر آنرا گویند که ظاهر و باطن او در ذکر مساوی
باشند چنانکه شیخ الاسلام والمسلمین حضرت شیخ علی ترمذی قدس سره میگفت که ذکر اللسان
بغیر ذکر القلب لقلقة و ذکر القلب بغیر حضور الرب وسوسا اگرچه ذکر لسانی را ثواب بسیار است چنانکه
منقول است که مردگان میگویند اگر باز خدای تعالی ما را زندگی میداد در تمام عمر اگر یک
کرت کلمه الله را میگفتیم بسنده بود اما در مذهب صاحبدلان تا دل ذکر را بحضور مسلم و لازم نگیرد
نتیجه ندهد و باز گفته اند که اگر نه هزار کرت ذکر را بزبان گوید و یک کرت بدل ثواب این افضل است
و آنکه دائم حضور اند ذکر قلب را بی حضور چیزی نمیدارند زیرا که آنچه نتیجه و مقصود باشد حاصل
نشود پس صاحبدلان ذکر لسان را قبول ندارند و حاضران ذکر قلب را قبول ندارند و
ایضا شیخ می گفت که در ایام جوانی در ولایت هند در طلب علم بودم در نواحی مانکپور
شیخ سیلونه را مدرس و محقق یافتم تا کافیه و هدایه و وقایه در پیش او گذرانیدم بعد از آن

شیخ را ذاکر دیدم خواستم تا از وی تلقین ذکر و فکر بگیرم شیخ التفات نکرد گفت من از هم دوست آیا بیناد
بادن بسیار است عادت نیامیم زیرا که درین راه خطرهای عظیم ست تا هم پیری دارم تا ترا در پیش
او بریم شیخ فرمود که بعد از آن مرا شیخ سالار بده سال باید تا بدین درجه رسیدم و از مراتبه شیخ
[illegible] میگفت که چنان ذاکر بود روزی بر بام نشسته بود ذکر بر وی غلبه شد و از بام افتاد اما
بوجودش هیچ زحمت نرسید و العهدة فرمود اگر وی میگفت و یا در خواب میکرد همه انگشتان
[illegible] بطریق تسبیح می جنبید روزی در بیان مسائل بود و بتعلیق امر معروف می گفت یکی از [illegible]
اندیشه کرد که الحال شیخ غافل باشد حال گفت که غافل نیستم مرید خجل شد و العهدة روزی
در مراقبه بود و از مرید اندیشید که اگر غافل باشد از شیخ گفت غافل نیستم بودم ذکر خاص الخاص
بدانکه درین مقام آدمی بسر چیزی [illegible] نوع رزق مقصود ست چنانکه نفس را اکل و شرب داده سر را مشاهده
و قلب را ذکر پس چون طالب بکمال استغراق رسد نفس از اکل و شرب و سر از مشاهده
و قلب از ذکر باز میماند که ذاکر بایست از نسبت و در باره ایشان این نسبت
الاکل و الشرب بالمشاهده و الذکر [illegible] پس درین هنگام حقیقت مذکور رسیده باشی و الا مهجوری
و ذاکری حضور را تماشا [illegible] ناگاه [illegible] باز آید تکلیف کرده از جهان اجو ید و فقیر را
برادری بود که در سیستان [illegible] میگفت از احوال [illegible] که [illegible] و چگونه میرسد
آید گفت ای برادر شنیده که صوفی صاحب الوقت این مراتب تکلیف من ست اگر تمام عمر در
باشیم حد چهارم ذکر خاص الخاص این ذکر را حد و نهایت نمی باشد و این تمام شد بدن از خود
باید [illegible] فرو رود [illegible] و ذکر [illegible] ذات
در [illegible] ایشان این [illegible] چون [illegible] پس این هنگام
ذاکر مذکور شد [illegible] قال که اذا [illegible]
است مشغول است [illegible] در عشق لیلی [illegible] شد روزی [illegible] افتاد گاهی
[illegible] پیش میکشید [illegible]
[illegible] مجنون گفت تو کیستی [illegible] گفت من لیلی
گفت لیلی کیست گفت [illegible] مجنون گفت کیست مجنون گفت من لیلی شده ام مجنون لیلی

همیدانم پس این هنگام که العلم حجاب الاکبر ست ازین شأن بر خاست که علم و دانش انانیت را
گویند بعد ازین ای فرزند که اسمای حق تعالی آنچه بر پیغمبران ما نازل شده اند جملگی نود و نه
اند و حضرت رسالت پناه همان را باصحاب بطریق ذکر و فکر تلقین کرده بود و بعد از اصحاب
مشائخان کبار در هر اسمیکه نتیجه می یافتند همان را پیش می گرفتند و بدان روش می ماندند از آن
چهارده خانواده موجود شد و این مشائخان کبار اسمی را برای نتیجه خود تخصیص کرده اند اما اشتراک
میدارند در همه اسما و که همه اند که میگویند تا صافیت دل حاصل شود خصوصاً لا اله الا الله در همه سلسله
مشترک ست که از آغاز حال مرید را تلقین میکنند از جهت بسیاری برکت او بدان ای فرزند که
اول مرید از جمله معاصی باز دارد و از معروفات در آرد و بعد از آن اگر مرید را از تجلیات شیطانی
باز خواهی کرد نگاه خواهی داشت و مرید نیز مشروع باشد او را بخلوت در آرد چون از حالات
خلوت نجات یافت بعد از آن که قوت حرارت ذکر دارد او را ذکر دهد و معلوم باد ای فرزند که ذکر
امانت ست و درست و در را در دهن هر سگ نمیتوان انداخت و لا تطرحوا الدر فی افواه
الکلاب زنهار صد زنهار که ذکر خاص ست و عام نیست بهر کس نمیتوان داد که طاقت ذکر نخواهد
بجای آورد و آیات سماویه برین جمله ناطق ست که ان تؤدوا الامانات الی اهلها و باید که
ذکر را در گوشه تاریک که هیچ کس نباشد باید داد و سخن تصوف را نیز در جای بگوی که هیچ مخلوقی
نشود منقول ست که عبدالله شطاری مریدی را از مریدان خود ذکر تلقین میکرد تا چه دان
جای اسپ استاده بود از تلقین باز ماند و گفت این نیز حیوان ست مبادا که طاقت شنودن
ذکر ندارد و فریاد برآرد و الضمار فرمی این فقیر در قدمبوسی شیخ المشائخ و الاولیاء
سید السادات میان سید علی ترمذی در بیابان میرفت سخن از تصوف افتاد شیخ دهن مبارک
را بگوش فقیر نزد رساند و مقصود باز گفت اگرچه در آن میان غیر من و او شخصی نبود اما ادب
مشایخان بجا می آورد و مرشد فقیر آنچه ذکر داده بود بزبان خود هیچ باشش [illegible] دانشمندان
که کینه ایشان این فقیر ست و الا مر سائر مریدان را برای تلقین این فقیر را اذن میداد هر چند
ممانعت مینمودیم قبول نکرد و میگفت که قبول کردن امر مرشد واجب ست و بعد از و حاجت
اذن مصلی و سجاده بغیر از فقیر به دیگر کس نبود و فرزندان را نیز اذن نداد که قدرت آن نداشته

برخلاف این زمانه فساد کرچون پدر بگذرد پسر پیشوای جهان میگردد وچنانکه پادشاهی از
پدر به پسر میاید محض ضلالت ست و ذکر نیز برخلاف این طائفه میدان بمرید تلقین کرد زیراکه
بمجرد رسیدن جاهل پسر ناقص که بمیراث نشسته باشد بمرید تلقین ذکر میکنند و پیش هر جاسی
آورد ان آداب مشائخان او را مرید و ذکر میگویند واو هنوز در معاصی مستغرق زمزمه و حالت
اوبا و در تمام پراگنده میکنند وازان خبر ندارند که در **عوارف المعارف آورده است**
مریدانرا گویند که تا ثلث سال کراماً کاتبین هیچ بنده گناه او را نمینویسند والا مریدی را نشاید
بعد ازین چون بکسی تلقین ذکر کند اول نیت و اراده هر کلمه بدو بیاموزد و یاد باید و بنماید که
فلان خطره ریاست و فلان صفاست و فلان تجلی رحمان ست و فلان شیطان ست الحال چون
فقیر معروف بسلسله چشتیه ست سخن چندی که از حضرت شیخ قدس سره است بیان خواهد کرد اما
بدان شرط که هیچ احدی بغیر از تلقین کامل در وخوض ننماید والا گمراه گردد ونیز بدین شرط که
این کلمات را بدست شخصی وشیخی و هر عالمی که از احوال این حال نادان باشد نمیتوان داد
وحضرت خواجه حافظ درین بیت خوش میفرماید **بیت** بیا تا در می صافیت راز دهر نمایم
بشرط آنکه ننمائی بکج طبعان دل کورش ۞ زیراکه ایشان درین مراتب چون طفل شیر خواراند
اول مرید بالفرائض تا سه روز روزه دارد و درین سه روز یک لک کلمه استغفر الله تکرار کند
بعد ازان غسل و یا وضوی جدید کند و پیش آید اما شرط اینست که غسل کنند شرط دوم روی
بقبله مرید را نشاند یا مربع یا بدو زانو و بهتر آنست که مربع نشیند و رگی پای چپ بانگشتان
سبابه و ابهام بگیرد و دست چپ را بر دست راست بنهد یعنی دست راست را بر ران راست
بنهد باطن انگشت ابهام دست چپ را بر ظاهر ابهام راست بنهد و باطن انگشتان اربعه چپ را
بر ظاهر انگشتان اربعه راست بنهد شرط سوم چشمان را پوشیده دارد و این پوشیدنی
پوشیدنی دل ست از ماسوی الله که دل را از حرص و هوا و کینه و حسد
وحقد و بغض خالی دارد شرط چهارم اینکه مرید را نیت جزم باشد و یقین
محض بانکه این ذکریست که مرشد من و دست بدست از اصحاب و اصحاب از رسول الله آورده است
و من بتابع ایشان میروم تا مگر بشرف ایشان بدرجه باطنی و وصالت برسم که در هیچ احوال از ین

در بیان آداب ذکر دادن پیر مرید مبتدی را

برنگردم شرط پنجم آنکه لا از پستان چپ آغاز دهد و در کتف راست های اله تمام کند و از انجا بغیر دم
و نفس کشیدن برگردد و الا الله آغاز دهد و های الله را بر پستان چپ برساند و دم را در انجا بکشد شرط
ششم آنکه فهم معنی و اراده دارد چون لا مقصود الا الله لا مطلوب الا الله و شرط
هفتم آنکه معلوم باد که حواس باطنی نیز پنج اند هر پنج را بسه چیز بربندد اول آنکه دل را گویائی زبان ما
حواله کند که بغیر از بسم الله چیزی در نگیرد در دل زبان نیارد و دوم آنکه آنچه دل را خطره ماسوی الله
و اندیشه غیریت پیدا شود آنرا باراده ذکر دفع کند یعنی فهم معنی آن کلمه مذکور بگمارد تا غرور را
اسیر آن معنی سازد سوم آنکه دل را مشاهده حاصل نشود اگر تجلی رحمانیه است نیز در ان آدان
ذکر را از دست ندهد اگر ملک و ملکوت چون بهشت و دوزخ باشد از ان نیز برگردد که آن سد راه
او اند که بدان سبب امتحان شده است از باز ماندن ذکر باید که ترک ندهد و اگر شیطانی و دنیاویست
صورت مرشد را در دل گذارند تا ایشان دفع شوند و بعده شیخ نو ذکر در باطن او بیفزاید شرط هشتم
آنکه ذکر را در شب و روز چهار تا چهار آورده باشد خصوصاً بعد از خمس صلوة البته میتوان ذکر جلی کرد
که صاف نیست دل و مشوش شدن تام و تنگ و طلب ندای حاصل میشود حضرت شیخنا امر بدی بود
که در قیام و قعود و مشی و اقدام در کوب سرامی جنبانید گاه جلی گاه خفی چون سپاس اجل و سدید
شنیدم که عیان سیاه و میگفت که بغیرانه و چیز در دنیا آرزو ندارم یکی آنکه اگر درین حالت
لقاء شریف حضرت شیخ مشرف میشدم چه خوش بودی تاسف برین مهجوری میخوردم دیگر آنکه حقیقت ایشان
باطنی که بی ذکر و فکر گذرانیده ام حین شرائط ذکر دانستمی باید غسل هر وقت بجی که آن محض
برای تاقعمیر بود اما بقیه شرائط را اگر در هیچ حال ترک ندهد و اگر آب برای وضو موجود نباشد
تیمم کنند و چون ذکر را خواهد بمرید داد اول استغفار باید تا سه کرت بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو
القیوم و اتوب الیه و اسأله التوبة و سه کرت درود را و درود را صد بار بکرر کند بهتر باشد و یکبار
یا جلیل من کل جلیل و یا عزیز من کل عزیز و یا قدیم من کل قدیم خلصنا من النار و سه کرت
کلمه طیبه بعد از ان بطریق مذکور لا اله الا الله بیاموزاند اما اول بر چشمان بپوشند تا مرید او را
نه بیند و ذکر آغاز دهد بعد از ان مرید چشمان بپوشد و آغاز کند تا طریق یاد نشسته باشد و چون ذکر
خواهد که ذکر این کلمات مذکوره را تکرار کند و اگر بعد از خمس صلوة ذکر مسکیند باید که بعد هیچ

گنج

ذکر جلی آغاز پنج گنج را چنان بکند اول یکی و سه کرت سبحان القدوس و سه بار السبوح القدوس و
بار الله اکبر و سی و سه بار استغفر الله بعد ازان لا اله الا الله را آغاز دهد بدان ای فرزند که آنچه
بعضی عالمان ظاهر میگویند که درین نفی کدام الله مقصود دارید اگر نفی الله باطل دارید
کذب لازم آید لانهم موجودات و اگر نفی کدام الله مطلق دارید کفر لازم آید لان خالق الخلق موجود
و اگر نفی الله حق دارید استثناء الشی من نفسه لازم آید جواب آنکه اگر نفی الله حق آید استثناء
الشی من نفسه لازم نمی آید زیرا که این نفی جنس ست چنانکه گوید که نیست درسرای هیچ انسان
مگر زید تناقض نیز لازم نشود زیرا که اول بودن زید دران دیدیم بعد ازان چون غیر او هیچ
احدی نبود جنس را نفی فرمودیم باز او را موخر آوردیم تا فایده حصر دهد و در نفی الله مطلق کفر
محض ست و این خود ظاهرست و اگر نفی الله باطل کنیم نیز کذب لازم نه آید زیرا که ایشان
مستحق الوهیت نیستند و در مملکت او تصرف ندارند پس گویا که نیستند اما در نظر محققان لا موجود
الا الله مراد است یعنی هر وجودی که جز او خیال کنی آن نیست که او نیست هر چه هست هستی اوست
مگر نیست که آن نیست پس چون وجود سوای او باطل بلکه معدوم ست وجود الله باطل چگونه
موجود باشد زیرا که وجود ایشان از خود نیست کما قال الله تعالی بل نقذف بالحق علی الباطل فیدمغه
یعنی میزنیم حقیقت را بر باطل پس بشکنیم او را و جای که حقیقت موجود شود باطلیت نابود گردد
پس نیست موجود مگر حق و اگر شخصی گوید که الله را مطلق نفی میکنیم بقول صوفیه نیز کفر لازم نشود
زیرا که تاویل دارد و در تفسیر فاتحه آورده است که الاله من اسماء الاجناس کالرجل والفرس
اسم یقع علی کل معبود بحق او باطل پس مقصود ازان نیست که چون الله اجتماع دارد
میان حق و باطل پس من مطلق کلمه او را نفی میکنیم تا کلمه الله اثبات یابد که هیچ احدے
شرکت ندارد و ایضاً صوفیان گفته اند که کل ما شغلک عن الله فهو الهک پس
غیر انداز تا از الله خلاص یابی و اما الله مختص بالمعبود بالحق لم یطلق علی غیره اما اگر
جواب احضری که خود را از تلاطم این امواج بحر نجات دهی گوئی که ما نفی هیچ یکے مراد نداریم
بلکه میگوییم لا اله مستحق بالعبادة الا الله بدانکه لا کلمه نفی ست و آله اسم منفی ست یعنی نفی
کرده شده و الا حرف استثناء و مستثنی منه محذوف ست و آن نزدیک اهل شریعت معبود ا

یعنی نیست چنین معبود بحق مگر ذاتی که نام آن ذات الله است و در نفی سه چیز لازم است نفی
و نافی و منفی حرف لا نفی است و اله اسم منفی است و نافی گوینده این کلمه است و در اثبات نیز سه
چیز است اثبات و مثبت و ثابت اثبات لفظ الا است و ثابت ذات باری تعالی است
و مثبت گوینده این کلمه است و نزدیک طائفه صوفیه الا بمعنی غیر است یعنی نیست جنس معبود
بحق غیر خدای تعالی از روی ذات و صفات چنانکه مفسران در لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا و نزدیک اهل
طریقت مستثنی منه موجود است که اثبات وجود موجود نزدیک ایشان کفر است و شرک است و نزد اهل حقیقت
مستثنی منه محبوب است زیرا که نزدیک ایشان اثبات وجود محبوب کفر و شرک است لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب
ولا نبی مرسل شاهد حال است و نزد اهل معرفت مستثنی مطلوب است اثبات وجود مطلوب نزد ایشان شرک است یعنی
لا اله معبود لنا و لا اله موجود لنا و لا اله محبوب لنا و لا اله مطلوب لنا الا الفرد الذی علیه الله هو الجامع لجمیع
الصفات الکامل المنزه عن النقصان و الزوال الخالق للمرئیات المکون للکائنات الامر یا فقیر بیدک نافی و مثبت
خود است کما قال الله تعالی شهد الله انه لا اله الا هو ایضا قال الله تعالی اننی انا الله لا اله الا انا و گفته اند
الله تعالی هم شاهد است هم مشهود زیرا که او خود بخود گفت من یگانه ام بعده عیاذ متابعت او نافی
گردد اثبات مشهود شد و رسول الله نیز هم شاهد است هم مشهود پس چون نافی و مثبت اوست در اول
ذاکر خود را نه بینی و در نفی خودی خود بی تکلف کنی تا تجلی مقصودیت در رسد و ترا از تو رباید خود بخود
ذکر گوید کما قال الله تعالی واعبد ربک حتی یاتیک الیقین یعنی واذکر ربک حتی یاتیک الموت
کما قال علیه السلام موتوا قبل ان تموتوا تا موت حکمی بمیری و از میان بر آئی و او را باو بگذاری کما قال علیه
السلام فی حق الصدیق من اراد ان ینظر الی المیت فی وجه الارض فلینظر الی ابن ابی قحافة
زیرا که او از خود رفته بود و بدوست پیوسته الغرض چون ذاکر در گفتن لا اله الا الله در مانده شود
بسته دست کرت کلمه طیبه تمام کند باز پیوسته بدان الا الله آغاز دهد تا آنکه استطاعت داشته باشد
در نفی و اثبات اراده دل گرداند یا این احوال باشد لا موجود الا الله را دید و اینجا اگر فهم نداشته باشد
[illegible] ذات انت المقصود را [illegible] خود را در [illegible] تنگ اثبات نماید پس اراده انت الموجود [illegible]
بعده متصل بدین شوق کلمه الله را بزبان راند بدان ای فرزند که الله آخر اگر بسیار
کرار [illegible] وجود کند و آن وجود را قابل شهود کند و ایضا کلمه الله را گویند یعنی چون

الله اسم ذاتی ست که الوهیت دارد بر جمله اسما و صفات و تاثیرات ایشان چنانکه این تاثیرات
در ظلمت آباد متکلم بودند و بهدایت و راهنمایی مظهر شدند پس سالک را شایان آنست که تا به
هدایت و نصرت از وجود نیاید تا از خود بدر نیاید تا مگر طرفة العین بهمین برکت این اسم بدان ظلمت
آباد عدم بچینند و ببیند که این جمله مخلوقات از یک اصل ست لیکن بنیت مختلف تا واحد بحیثیت اراده
انت الهادی انت الرشید و ایضا منقول ست که طالب را از و انستن بود [illegible] تمام چهار هیبت
و چون الله را بجا کشد همه را بهوش در ان بشنید و چون از گفتن این اسم باز ماند چند کرت
که توانند این را تکرار کنند جل جلاله و عم نواله و جل ثناره و تقدست اسماره و عظمت شانه و لا اله
غیره و در ثواب این لفظ گفته اند قال علیه السلام من سمع اسما من اسماء الله تعالی فقال جل جلاله
غفر الله ذنوبه کیوم ولدته امه و لو قال یشرق لبعث الله بنیله بین النار بعین خندق
و کل خندق مثل سبعة هذا الدنیا سبعین مرة بعد ازین سلوک که ذکر جلی را در سیما حوالی
کرده باشد و چون از جلی فارغ شود باید التماس کند که خفی از و تلقین فرماید زیرا که جلی بیرون
تاثیر ست تا غیر او در دل نخیزد که دل شخصی آرام گیرد چنانکه لا اله را با نفس مستخرج بیرون کشد
و الا الله را اندرون در آرد و نفس را بر هم چنان نگه دارد تا اینکه بر دو آید گشته در آرد
و در رساله شیخ سالار بره قدس سره دیده ام که اگر رسید [illegible] مال سه قبل نیابت سه باز ذکر فکر
باشد با یکبار ترتیب را خطا کرد یعنی لا اله را اندرون کرد لا اله را بیرون کشید آن عبادات [illegible]
منقوش گردد یعنی نتیجه باطنی از آن نیابد مگر تجدید عبادات کند و صوفیان گفته اند که العبادات
اختلاف العادات گاهی در نفس اسم الله را نگاه دارد در بیرون شدن و در آمدن
و گاهی این اسم را چنین در یک نفس کند که آن را سجاره اکبر گویند و هر چند که تواند یاد کند تا آنکه حرارت
اسم تمام وجود او را در گیرد و در تحت نام گفته باشد تا آنکه خود بخود در شکم آواز ذکر جاری میشود و او را
بطریقت دیگر باز نگذارد و گاهی چون آواز ابریشم که بر کیمه یکبر سنبده میشود و گاهی باشد آواز کبوتر
گاهی باشد آواز کمان و برادر فقیر در یک نفس شش صد بار میگفت دیگر ذکر چهار ضربی
که آن نیز مشترک ست در اکثر سلسلها باید که بشرائط مذکوره مربع نشیند لا را از زانوی چپ آغاز
ها ی اله را تا کتف راست برساند و از انجا لا آغاز و بجانب زانوی راست فرود برد و همان الا را با

بالا کشند تا برابر سینه رسند و از کتف راست الله آغاز و تا برابر پستان چپ آرد و تا او از برابر زانوی
چپ تمام کند باز لا آغاز و بطریق مذکور در خفی هر چند که تواند کشند چون لا از زانوی چپ آغاز و
تا کتف راست نفی نقش کنند و چون الا از برابر زانوی راست فرود برد نفی ما سوای الله کنند و چون الله آغاز و
ثبوتی در ثبوت سازد و منتهی را نشانهای آن نیست که اراده دارد که ذات ما سوی الله از وجود واجب
و معلوم باد که اسمای الله را اگر کسی بزبان عربی استعمال کند چنانکه مشایخان کرده اند نتیجه یابد
و اگر معنی آن اسما را بزبانهای دیگر که مشایخان مقرر کرده اند استعمال کند نیز نتیجه یابد
چنانکه ذکر چند از الفاظ شیخ بدین فقیر رسید و بالفاظ هندوی بیان خواهد کرد باید که گاهی در پاس
انفاس این نگاه دارد اهی هی و اگر بوقت سحر نظر بجانب آسمان کند و فرود نه آرد و بدان هیئت ده هزار
بار این را تکرار کند کشف درست شود و اگر بطریق چهار ضربی کند باید که از زانوی چپ تا کتف راست
اهی هی تمام کند و از کتف تا زانوی راست باز تا سر بالا کردن کلمه اهی اهی تمام کند و از کتف
راست تا پستان چپ اهی هی تمام کند باید که در خفی کرده باشد و این اثبات و اثبات ست
باید که هم درستی او داشته باشد معلوم باد که این کلمات سه اند و چهار ضرب از هر چهار مدام
نامند و کلمات دو دو از تو چنانکه از زانوی چپ بکتف میرسانند و از انجا بزانوی راست میرسانند
باز بالا بطرف کتف راست میکشند و از ان به پستان چپ میرسانند تا باز بزانوی چپ میرسانند
و اگر این اسمای هندوی را بجلی ذکر کند باید که چند کرت اهی اهی و چند کرت اهی اهی اهی و
چند کرت اهی هی و چند کرت تو ئی هی و چند کرت تو تو و چند کرت هی تو تو اینهمه را تکرار کند
هر چند که استطاعت داشته باشد بدانکه گفته اند که حق تعالی را سه هزار نام ست هزار نام
فرشتگان میدانند و هزار نام همه انبیا را بود یعنی آنچه انبیا بر اصفی حق تعالی را می نامیدند
بیشتر از هزار نام نبود بعضی اندک و بعضی بسیار میدانستند چنانکه بعضی صد و بعضی دو صد و بعضی
سه صد و بعضی چهل و علی هذا القیاس و سه صد نام در توریت منزل بود و سه صد در انجیل منزل
بود و سه صد در زبور منزل بود و نود و نه نام در فرقان نازل شده اند و یک نام غائب ست
که آنرا اسم اعظم خوانند که بی حق تعالی او را شخصی دیگر نداند پس اشرف ترین همه اسمای اسم الله
ست زیرا که او بمنزله ذات مر سایر صفات ست که اسم اعظم در جنب اوست بلکه بعضی گفته

اگر خود او ست و بعضی گفته اند که اسم یا حی یا قیوم ست اما بروایت صحیح بمذهب امام ابو حنیفه نیز اینست
که اسم اعظم در جنب اسم الله عست زیرا که از اسماء دیگر اگر یک حرف خواه مقدم خواه موخر رفته باشد
معنی او تغییر یابد و تسمیه حق بدان نشاید چنانکه قدوس اگر قاف را حذف کنند دوس اسمیت را
نشاید و اگر سین را حذف کنند قدو اسمیت را نشاید و علی هذا القیاس رحمن و رحیم و ملک و غفور
و قهار و جبار که چون یک حرف ازین حذف شود اسمیت را نشاید اما اسم الله بنا او بر یک
حرف ست و چون ها هو که عبارت از هیبت دارد و چون هو را از ان اضافت کل شیء هالک الا وجهه
جدا کردند هویت بدان متصل کردند هو شد که عبارت از وحدت ست و چون لله ملک السموات
والارض که همه اشیا بوهرا او دیدند لام تملیک در اول در آوردند و او را حذف کردند له شد و چون
لام مماثلت با او متصل کردند لله شد که عبارت از وحدت ست و چون الف تعریف در آوردند الله
شد و هرگاه الف حذف شود لله نیز اسمیت را شاید و اگر لام مماثلت را حذف کنی نیز اسمیت را
شاید و اگر لام تملیک را نیز حذف کنی پس ها و هو نیز اسمیت را شاید باید که مربع یا دو زانو بنشیند
و آواز را درین حال بغایتی پست کند از پستان ه آغاز و بجانب پستان چپ فرود برد و اراده
همین دارد که ذات همه چیز از وجود خدای ست یعنی چنانکه در ذات حق در تلاطم جلال و جمال
مستغرق بود تا الحال این گوی بضرب این چوگان بجز این نرفته است مگر آنکه نام مکین بود و داده شد
و از سلسله فردوسیه نیز این ذکر و فکر باین فقیر رسیده است که خروج و دخول نفس اسمی بحیثیتی که مقرر
شد نگاه دارد و گفته اند که اسم اعظم ست زیرا که در خروج و دخول نفس حیوانات خارج و
داخل میشود اما چون ایشان از و خبر ندارند فائده نمیدهد و نیز درین اسماء باری تعالی اهل
صفا حقیقیه نیز بدان شطاری و اهل ذوق کبرویه و اهل شوق سهروردیه اشتراک دارند منقول
است از نظام الدین اولیا قدس الله سره که این با اسم در معنی پنج بار بگوید بعد از سحر او را
خواب نیاید و اگر سیزده بار بگوید تمام شب خواب نیاید او را والضحا مشایخان گفته اند
که این اسماء از اند مشایخی را نشاید دوم از طالبی تر بد منقول ست که ابو الحسن قدری
بسبب خدمت مادر از طلب علم محروم مانده بود و برادر دیگر او در طلب علم رفته بود روزی
در بیابان هیزم کشی میکرد تا نفقه مادر از ان پیدا کند دید که سفید ریش در ان نواحی همی رود درخت

نشسته است هم پیش او شدم آن سفید ریش گفت که چرا در علم سعی نمیکنی واقعه خدمت باز نمود گفت
غسل کرده بیا تا ترا چیزی آموزانم فهم معنی این بلات تا چگونه پی بری و هر روز در زیر این درخت
من پیش آئی امام حسن تا سه روز معنی ظاهری میدانست و در روز چهارم چون پیش آمد گفت
که دانستم اینکه ذات نامتناهی آواز گوش واز بصارت چشم واز ناظری نظر واز تکلم لسان واز
بویایی واز جویایی نفس واز غذیه واز حرکت رجل واز ضمائر دل من نزدیک ترست و در بعیت
اینهارا از نظر برداشتم وندیدم مگر او را گفت ای فرزند مراد من رسیدی همان زمان علم اولین
وآخرین دروموجود شد والاسما هذا ال م الاه ح ص ی ال الا الاه ان اط ی ال
الاه ش اه د ی ال الاه م ع ی والضیا ذکری چند از سلسله شطاریه که خواجه ممشاد
دینوری از عبد الله شطاری آورده است و دست بدست بدین فقیر رسیده است و شغل
واحد اص ب ت ش م م د اسم ذات واسم صفات برزخ تصویر مرشد شد و ملاحظه معنی او کل
نفس واحد وملاحظه اسم ذات باید کرد در حالت نزول یعنی مد را تا زیر ناف کشد وآنچه تلقین کامل
ازین مقدمات اربعه آورده است درین یاد آرد و باید عروج نیز فهم دارد و معکوس یاد کند و چون
باسمی که قریب الله است برسد بانا الله بر نزول برد و همگی را یاد کند و کل نفس واحد عبارت
ازین معنی است والضیا کل نفس واحد آنکه مقید با خروج نشده است از مطلق بالطریق که امتیاز
حقیقی یافته باشد پس مطلق ومقید انا هذا الا واحد و مراد از شد اینکه بشدت تمام مدا بر زبان
برد و للذاکران یلاحظ المعنی حتی لا یسکن غیر الله فی قلبه طرفة عین واگر کدورات شیطانی
ونفسانی پیدا آید فله ان یلاحظ صورت المرشد حتی تضمحل تلک الکدورات و چون
عظیم سالک بنیه و بین الله انانیه است شکیب تمام از او دفع کند تا آنکه توحید برود تا بدیران
هنگام نماز و نام ماند و نه نشان ماند که خود هست مقدمه اول اس ب اع الله سمیع بصیر علیم
نزول و عروج فهم ولد و عند الدخل و الخروج دوم مقدمه خاص ش ب و ق ح ن ش غفور نیا
وانا دائم قائم حاضر ناظر شاهد نزول و عروج فهم ولد مقدمه سوم لطیف فا ش ع ب ک ف ل الاعلی
عظیم الاعظم کریم الاکرم قریب الاقرب لطیف الالطف نزول کند و در عروج بعینه حرف آخری اول
کلمه موخر آید یعنی کلمه ثانیه را مقدم ولد و مقدم را موخر دارد و کقولک اعلی الاعلی و اعظم العظیم

واکرم الکریم و علی هذا القیاس الی اللطیفه لطیف الالطف پس باید که در خدمت مرشد کامل
عرفان آگاه شوی تا در حلول و اتحاد نیفتی کقوله تعالی وهو معکم اینما کنتم مبادا شیدای سوفسطائیان که اباحت
علم و قدرت با شناخت هر جا که هستید و دوین لطیفه که صفات از ذات امتیازی ندارد کسی را زهره
بیان کردن نیست و اگر بیان کند بجز ضلالت بضاعت نیارد و وجه تمثیل روح انسانی که جسم لطیف است فهم
باید کرد که جسم لطیف جسم کثیف که قالب است داخل و خارج و اتصال و انفصال مفهوم نمیشود
و اگر عضوی از اعضای انسان بریده شود اگرچه ذره از ذرات قالب نیست که روح بذات
بدن نیست اما به بریدن عضو بریده نشود و تغیر و تبدل نیابد پس چه جای آنکه ذات باری تعالی
که لطیف الالطف است و بلطیفات نه اتصال و نه انفصال دارد کسی در بیان آرد و اشارت
بدان کند و عبارت از آن گوید در اینجا بجز گنگی نشاید و الا گمراهی باشد بیت زبان بریده
بکنجی نشسته صم بکم * به از کسی که نباشد زبانش اندر حکم * نشاید که باری تعالی همه باشد و این دقیقه
را جز اسیران دریای وحدت کسی نداند و از یا خرد و بی خرد در حیر بسیار سختی بلکه ضلالت دارد
که آن محجوب است و این محجوب فهم من مقدمه چهارم او را زیر ذلک ب ب ه ت د ظ ب د ح
ق ق بدیع باقی هادی نور [illegible] غفور ظاهر باطن ودود حی قیوم قدوس
باید که نزول و عروج فهم دارد و بدین همین معنی دارد یعنی اگر این مقدمات اربعه را بتمامه با وزن
کامل یاد دارد با اسم ذات در هوش آرد همه را و چون عروج کند از اسم اخیر چون قدوس بگیرد
تا تمام نفس همه را تا سمیع برساند بعد ازین چون قلب بذکر انس گرفت ذکر را باید که چار ناچار
پاس انفاس کرده باشد حتی که در تلاوت و تسبیح و دعا هوش را نماند منقول است که چون
مرتضی علی یکپای بر رکاب می نهاد تا پای دیگر بر رکاب رسانیدن تمام کلام الله را میخواندند و آن
هوش بود نه تلاوت و در سلسله چشتیه آنست که در نهاد و در تحت هر کلمه که باشد اسم ذات
در هوش آرد و دلیل در تحت هر کلمه اسپ سه بهوش آرد حتی که اگر از خواب بیدار شود و نیز گوید تا
ده هزار در شب گفته شود و هکذا هر جوارح را بذکر دارد چون دست و پای و انگشت باید که انگشت
را بطریق تسبیحات گردانیده باشد یا چیزی را که از چوب و غیره برای تسبیح گرفته باشد اگرچه
هیچ نگوید یک بدست بگرداند تا عادت گیرد و آورده اند که چون کسی خس و خاشاک را

بدست نشکند ربا بدمین نگیرد یا با سنگ ریزه بازی کنند اینهمه تسبیح شیطان است ازان دور باید
بودن و ایضاً وقت اکل و شرب از ذکر غافل نباشد چنانکه و برابری هر مضغ اسم الواحد را
در هوش آمده چهار چیز یار خود اعجب گردانیدن از لوازم چشتی است که چشتی بدان امر کرده است
اول خلوت در انجمن دوم نظر در قدم سوم فهم در دم چهارم سفر در وطن و خلوت در انجمن آنست
باشد که ظاهر صورت او بخلق باشد و باطن او بحق که ایچ احدی باز احوال او خبردار و کما قال الاولیاء
اخفیاء اذکیاء چون ذاکر از خواب بیدار شود و ببیند که اسم مقصود همچنان بنفس جاری است پس این
هنگام ذاکر را باشد و حضوری را باید گویا که در عین خواب نیز او در نرفته بود چون ذاکر را وسوسه
پیدا شود باید که این نماز دائم را ادا کند تا حضوری حاصل شود خواه به تیمم و خواه بر وضو و نیت
چنان کند نیت ان اودی رکعة لوجه الکریم الباقی الذی لا اله الا انت الباقی و تحریمه بندد خواه قیام
بماه و در قعود خواه در اضطجاع خواه در مشی خواه در رکوب و بهر جهت که روی داشته باشد ازان روی با
بجهت واحد وارد و بعد از تحریمه هر چه خواند از کلام الله بخواند در هوشی و بی تشهد در هوش سلام
دهد و تحریمه را نیز در هوشی بندد بلا رفع الیدین و این را نماز دائم گویند و ایضاً دو رکعت نماز
طلب ادا کند باید که درین نماز روی بقبله داشته باشد و نیت او برضای خدا کند و تحریمه بندد
در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص سه بار و در رکوع و سجود با بشارت دل بجای آرد و تشهد بخواند و سلام
دهد و اینهمه بهوش کند و ایضاً چهار رکعت دیگر نماز طلب بطریق مذکور بخواند **ذکر فضیلت
کلمه طیبه** بدانکه در خبر صحیح وارد شده است که چون بنده مومن سخن را آغاز کردن بخواهد اول
کلمه طیبه گوید بعد از تمام نیز طیبه گوید اگر ده هزار سال عمر داشته باشد هر روز صد گناه از و در وجود
آید هیچ نوشته نشود و ایضاً آورده اند که هر که هفت لک کلمه طیبه در تمام عمر خود بخواند
بعد ازان دفتر معاصی او از دست فرشتگان افتد ننویسند زیرا که هیچ گناه با این هفت لک
نگنجد و برابر نشود و در ترازو ثقیل باشد و کس نگوید که من این گویم و گناه کنم تا نوشته نشود زیرا که
در مشارق الانوار آمده است که گناه کردن راه کفر است به بسیاری گناه کس در کفر می افتد
پس شاید که بعد از خواندن هفت لک کلمه بسبب گناه در کفر افتد و آن کلمه را فائده ندهد و بسبب
کفر همه اعمال او حبط می شود کما قال الله تعالی و من یکفر بالایمان فقد حبط عمله و در عقائد

آورده است که فردای قیامت نود و نه نوشته گناه بمقدار مد البصر بیایند در یک پله ترازو نهند
بنده متحیر شود از جانب دیگر بمقدار انگشت کاغذی بیایند و بران کلمه نوشته باشد در پله دیگر نهند آن
گناهان را چون سخته بالا کنند و ایضاً منقول است که چون شخصی وفات شد عبد الله بن عمر
اهل و عیال او را امر فرمودند تا یک لک کلمه طیبه بارواح او بخواندند اگرچه مستحق عذاب باشد آمرزیده
شود و ایضاً در حواشی خوانده ام که هر کلمه طیبه را بمد کشد و بگوید چهار هزار گناهان کبیره او آمرزیده شود
یعنی لا اله الا الله گوید منقول است که روزی در حضور حضرت رسالت پناه گواه گواهی داد اما
بکذب بیاد حضرت فرمود که کلمه بگوی آن شخص بخواند پس جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت
این شخص بکذب است قبول نیست اما بسبب این مد این گناه او با چهار هزار دیگر آمرزیده شد
و ایضاً آورده اند که شخصی فاجر و عاصی بود روزی بر عرفات برآمد و هفت سنگ را گرفت
و بر هر سنگ یکبار کلمه گفت بعد از وفات حکم باری تعالی شد که او را بدوزخ برند و دوزخ را هفت
دروازه است بهر دروازه که میبرندش آن سنگ دروازه را می پوشید که من گواه توام نخواهم ماند
بعد از ان به بهشت بردندش پس شاید که هر مومن متقی را نزدیک هر کوه و بلندی و هر سنگ و نبات
کلمه طیبه را بآواز بلند گوید تا گواه ایمان او شوند و در خلاصة السلوک آورده است
که از آن باز که حق تعالی آسمانها و زمینها آفرید فرشته پیدا کرده و فرمود که کلمه بگوی آن فرشته
لا اله را بمد کشیده است آن مد تمام نشود تا آنکه قیامت قائم شود و کلمه طیبه بسیار گفتن نشان
حضور دل است و معنی نظر در قدم آنست که در کل افعال و اقوال از شریعت ذره تجاوز ننماید و اگر قدم
بکمال اتفاق گوئی پس پنهان بود که هیچ شی استخراج نموده نتواند که قدم و ابدا از خود اختیار نے
ندارند و ایضاً چنانکه در ازل بر ایجاد خود قدرت نداشتند استحال بر حرکت و سکونت و تکلم قدرت
ندارند و اسیر اند ای عزیز تو برای او کنی همه بعد در بعد است و آنچه تو لی تو با دی او کنی همه
قرب است یعنی اول قدم بر خود و ما سوی الله نهی آنگاه بمقصود رسی کقول السعدی علیه الرحمة
بیت قدم باید اندر طریقت نه دم * که اصلی ندارد دمی بے قدم * و معنی فهم و روم آنست
که حضرت سید علی همدانی قدس سره میفرماید که واجب تعالی بکمال عظمت خود به بنده نزدیکتر
است از نفس او بدل او خطره او و بدیده از بینائی او و بگوش از شنوائی و بزبان از گویائی او

یعنی محول کل حال و مبین کل اقوال اوست ملک خدا اوست پس اگر چنین حاضر و ناظر دوست را در نظر شرم
باید داشت یعنی شرم از آنکه اینچنین حاضر را چگونه فراموش کنند و از دوام اسم شریف او را بیرون شود
و معنی خلوت در انجمن آنست که مبتدی با شغل یا نسبت که هزار اندر هزار هجوم و لشکر هرگز اسم مقصود را
از دست ندهد و دل را از حق خالی ندارد و منتهی را شایان هست که ما سوی الله را بود مطلق داند
پس چون چنان دانست گویا که خلق را مضمحل کرد و در عین خلوتش بحق هست و او نیز را که دانست
که نیست محرک و محل این خلق مگر او و معنی سفر در وطن آنست که بجانب منزل اصلی خود رجوع کند
و وطن اصلی در ظاهر امور آخرت است زیرا که از آن هیچ احدی از مومن و کافر را خلاصی نیست پس
غمخواری آن کند چنانکه پیغامبر فرموده است علیه السلام عجب دارم از خنده نفر اول از
طالب دنیا که مرگ در طلب اوست و او غافل از و دوم طالب قصور که منزل او قریب است و او از و
غافل سوم خنده قهقهه کنند که هنوز از حساب گاه نگذشته است چهارم شخصی که در اکثر احوال و اقوال و
افعال او خلاف شرع واقع میشود و او خبر ندارد از آن که کراما کاتبین هیچ ذره نمانده که مکتوب نه شده
ای فرزند کسیکه در سفر رود همیشه در غم این باشد که بدن و مال خود را از دزدان نگاه دارد و دست
و پای را از رنج و کوفت را نگاه دارد و این مردان غافل که بخروج و دخول بر نفس سفر ایشانست
پس ایشان چگونه غافل باشند و نزدیک صوفیان وطن اصلی وحدت است و سعی بجانب
آن طرف فرض عین است و آن حاصل نشود مگر به برون آمدن تو از میان و بیرون آمدن کار زبان عقل نیست
بلکه جذبه الهی است که سالک را از آن خبر نباشد و آن هزار در هزار یک شخصی را حاصل شود و حالم باشد
و در حلول و اتحاد نفیتی که ملحدان خود در مقید اند بقید اکل و شرب و جماع و سخن ها در حالت گویند
روزی بر گنبدی گذرم افتاد و شنودم که بینوه پادشاهان آن ولایت در آن گنبد دفن کرده
شده اند چون بر ایوان گنبد نگاه کردم دیدم که این نوشته بود قطعه گر کور نه گور به بین +
این عالم پر فتنه و پر شور به بین + شاهان جهان و سروران عالم را + در زیر زمین چو
مور به بین + و این احوال خاص خلق این هیچ اندیشی هست که در حیرتم افسر دیگر نباشد ندارد والله اعلم

باب سوم در سیر سلوک قال الله تعالی والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا اما جبکه
باید که بمتابعت سرور کونین با نغمه بطریق لهدانیا که ابود لا یعنی را جهد دانند چنانکه حضرت

رسالت پناه صلی الله علیه وسلم در اکثر اوقات بسیار اشتر در گردن انداختی و گفتی یا رب امتی
امتی قول او آیت سلویه ست که فتمنوا الموت ان کنتم صادقین یعنی چون حجاب بین العبد
والرب حیات بنده است پس سالکان را هر دم تمنای مرگ میباشد زیرا که برفع این حجاب
ایشان را مطلوب حاصل میشود کما قال علیه السلام الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب
و چون مرگ صوری حاصل نمیشود پس ایشان در طلب مرگ معنوی سعی بلیغ می نمایند مگر شمه ازان
احوال ایشان روشن گردد کقول الشاعر. فرد فردا که ست وعده دیدار با خدا * یا لیت
کامروز بود فردای قیامت * بدان ای الفرزند که در مرگ معنوی خطرهای عظیم ست عبور از آن تعلق
مگر بهمسایگی مرشد کامل و غرض مقصود او جز الله تعالی نباشد زیرا که اگر مقصود او طلب کشف
و کرامت باشد بسیار ان گمان فاسد او را گمراه سازد و متابع شیطان گردد روزی در خدمت
شیخ نشسته بودم مراد مراقبه برآمد و گفت که بعضی کسان را در هر دم حالت منصور میسر باید مراقبه
خواستم تا در جنب سیاره ملکوت را به بینم در حال سر بالا کرد و اعراض نمود که در دیده هیچ نیست این
حاصل نمیشود مگر نفی وجود و نفی وجود حاصل نشود مگر بچهار سیر این چهار سیر تعلق بهفت قدم
دارد فهو المراد و این همه تعلق بجذبهٔ الٰهی دارد اگر جذبه در رسید که او را از خود ما سوی الله برد فهو المراد
و اگر جذبه دست نداد در حالت نزع البته دست دهد و او را چنان مشاهده حاصل شود که در نظر
و مثال نماید چنانکه عوام الناس را بهشت مشاهده باشد او را در قبر بهتر از آن باشد تحریر ضعف
بهشت گردد بحروف **بیان سیر اول** سیر الی الله بدانکه صوفیان گفته اند هر چه در بندانی بندگانی
پس هر چه سوی او غیر در جز و گمان و شک و نفس نام دارد و ازان راهی شود تا بسالک الله تو نشود
و الا بحقیقت او را شناخته باشی و قدم اول بر بسیار صفت سره شبر که آنرا نفس نامند که درین احوال
هزار مصیبات در پیش آید بهمت قدم شریعت و ریاضت و ذکر و فکر و تلقین آنرا پایمال کن تا
سالکی و استقامت را شایان باشی و چون درین قدم مستقیم آمدی نفس و شیطان اطوارات مکدره
طلمهای نفس در تو پیش آید و چون نقطهای باران که سیلاب و سیراب گرد و غبار چون گیاه
میرهٔ گلستان ناگهان میان رنگهای زشت گوناگون پیدا شود که همگی در هزار پرده نفس
شیطانی اند به تو پیش آیند گاهی رنگهای بد گاهی با نغمه گوناگون و دختران و جوانان لطیف

درجهای لطیفه بلکه جوهره عرش و کرسی و آن حقیقت عرش و کرسی باشد و ازان نشان اگر خبری نکرد
و کاملی از تو وجود آید عرش و کرسی مثالی تصور وهمی نماید بدانکه آن محض غلط ست پس باید
که صورت مرشد در قلب بگردان تا آن کدورات و تجلیات شیطانی همین هستند و مضمحل شوند و
قدم دوم همین اطوارات نه کدرین باید نهاد یعنی بدیدن تجلیات شیطانی غره نشود تا گمراه نگردد
پس منفی درین قدمین هر مرادی ماسوی الله باشد چون مراد نفس و شیطان تشویش آید ازان
درگذرد به تیغ دو سره لا اله الا الله ماسوی الله را قطع کن یعنی نفی نامرضیات و اثبات مرضیات
باید کرد زیراکه هرچه نامرضی ست ماسوی الله است سیر دوم سیر الی الله بدانکه قبله بر دو گونه است
صوری و حقیقی قبله صوری آنکه مولد شریف ذات پاک حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم
بود آنست و قبله حقیقی آنکه ایجاد و آغاز مراتب محمد مصطفی ازانست که آنرا حقیقت محمدی گویند
بقول الصوفیة هو قبلة الواجب الموجود یعنی انسان روی که واجب تعالی اظهار ربوبیت بسبب
شرافت او کرد که لولاک لما خلقت الافلاک قبله واجب شد معاملان روی که کلی ماسوی وجود حقیقی
از طفیل او یافتند پس قبله موجود شد پس سالک را شایان اینست که اول بر خدمت قبله صوری
بطریق شریعت و متابعت مستقیم آید بعد ازان در طلب قبله حقیقی پردازد تا بمقصود رسد
و بقبله مقصود اگرچه هزار سال بپای خود رود نرسد مگر آنکه خود را صحبت تیز رو که مرشد کامل باشد
ضم کند کقول الشاعر قطعه تو بدین رفتن بمنزل کی رسی * تو باین خامی بحاصل کی رسی * پیر ران
جانانی و بس اشتر دلی * با سبک روحان بدین دل کی رسی * و درین مقام سالک را انواع مغایبات
چون ملک و ملکوت و نور و نار و انواع الهام روی نماید و چون سالک مرشد کامل داشته باشد
همین همت او لغزش نیاید و بدین اطوارات قدم نهد و بگذرد زیراکه اینهمه مانعست از طرف
واجب تعالی از درین مقام بماند سالکی را نشاید و از گمراهان باشد بلکه گمراه گردد و این قدم سوم
بود و باید که در هر هفته و یا در هر ماه و یا در هر سال البته تجدید توبه در نظر مرشد کند و ابتدا نزد طلب
مرشد او را بموجب الو بنشاند و سه کرت تکرار کند استغفار فرماید استغفر الله الذی لا اله الا هو
الحی القیوم و اتوب الیه و اسئله التوبة یعنی اول مرشد کلمه کلمه گوید و مرید کلمه کلمه متابعت کند و مرید گوید توبه
کردم از جمیع منهیات و مکروهات و نامرضیات صغیره قولاً و فعلاً حاضراً و ناظراً سراً و علانیةً لیلاً و نهاراً

توبه کردم و پشیمان شدم از نیها و باندم انهارا که بعد ازین در وجود من نیاید و قبول کردم آنچه قبول
کرده است محمد رسول الله شد و بیزارم از آنچه بیزار است محمد رسول الله بعده مرشد گوید که عهد کردی بپیران
این فقیر گوید عهد کردم و قبول کردم پیر خود را و پیران ماضی را تا به رسول الله صلی الله علیه وسلم
بعد از توبه کردن بهرکت کلمهٔ تمجید بگویاند منقول است که روزی ابلیس لعین گفت یا رسول الله
سر امت ترا بعد از توبه باز در معصیت خواهم انداخت پس حضرت رسالت پناه فرمود هر که بعد از
توبه متصل بهرکت کلمهٔ تمجید گوید بعد از ان سر از شیطان برود و سوخته بکند بعده مرشد دست او را
دست خود بگیرد و در حق او دعا کند و بگوید که یا الهی سبع اعضای او را از گناهان صغیره و کبیره ظاهری
و باطنی و از وساوس شیطانی نگاه دار و یکبار فاتحه خوانده بر وی بدمد اگر مستوره باشد باید که کاسه آب
را در میان آرد مرشد انگشت خنصر دران آب نهد و مستوره نیز انگشت خنصر خود طلبیده دست از پرده بشوید و خنصر خود
در ان پرده باشد و اگر زنان بسیار باشند شاید که زنی صالحه انگشت را دران آب نهد و دیگران آن
پرده بچادر با او بر بندند تا بیعت کند در حدیث آمده است که رسول فرموده علیه الصلوة والسلام هر که
دست زن بیگانه را در دست گیرد فردای قیامت آن دست با انگشت دوزخ بر کف او بر بندند
تا از ان گرمی مغز سر آنکس بجوشد حضرت مرتضی از رسول درخواست که اگر زنی صالحه توبه کردن بخواهد
چه میباید کرد حضرت رسالت پناه بطریق مذکور جواب فرمود پس بهمه خانواده از وی اثر بیعت است و هر که
دستگیری و پای گیری بعدات دهر باشد که او ضال و مضل و هوا خواه نفس و شهوت پرست است
بعد از ان دو رکعت نماز توبه بگزارد و در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص سه بار الغرض چون تزکیه
نفس از هر نامرضیات حاصل شود پس بسبب پرهیز و تقوی او تمام جسم بیدار گردد و بیند که آفتابها
درین جسمها می تابد بلکه چند آفتابها را تافته می بیند در عین مراقبه نه در ظاهر زیرا که اگر بعین ظاهر
ملک و ملکوت و اطوارات سبعه دیده شود آن اوهام بود و در عین مراقبه عین الیقین باشد درین
هنگام تمام ممکنات در نظر سالک چون برق در جنبش آید و بیند که هر چیز در جنبش است ناگهان
درین میان آن اطوار کبود و در سبعه تمام جسد او در گیرد و بعد از ان تمام کلیات را یک نور کبود بیند
در آن موضع جلوس و قیام و قعود و مشی همه کوب خود را فراموش کند و نداند که من در کجا ام زیرا که تمام
عالم در نظر او بحر کبودی چیز دیگر نباشد مگر اینکه داند که من باین حالت در وی شان رسیده ام

و بآن لذت بسیار مفرح شود و این را اطوار نفس گویند و علم لدن حاصل شود یعنی هر مسئله شرعیه
که بر عالمان زمانه مشکل افتاد و نمیتوانند حل کردن و به دقیقه اقوال مشایخ و صوفیان غیره را تواند
فهماند و این قدم چهارم بود یعنی برین اطوارات نیز قدم نهد و بگذرد و در طلب از دهاد و مراتب و
غره و فریفته نشود که من چیزی کردم و چیزی یافتم زیرا که این اطوارات سبعه همه حجاب از واجب
تعالی اند و درین غره و فریفته نشود و این را مقصود نداند که گمراه گردد زیرا که مقصود نیست مگر اصلا
صفات مجرده و ذات معبود که جز او نه بیند و نه داند و نه خواهد و نه نگرد و الا سالکی را نشان نباشد معلوم
باد که هر اطوار نه هزار انواع و الوان می تابد و مرید شیخ کامل داشته باشد که هیچ کدام با اطوار
شیطانی و اوهامی مغالطه نخورد و الا بسا وقت باشد که گمراه گردد و چون نفس را بانواع ریاضات
تزکی کردی شاید که در طلب تصفیه قلب باشد برا که نهایت تزکیه نفس است که در آن
و مشاهده کل حظوظ خود را چون ماکولات و مشروبات فراموش نماید و از انگیزگاه شیطان
نجات یابد و تصفیه قلب نیز از آن حاصل شود زیرا که قلب المؤمن عرش الله ای عرش کرا شد
دل نیز از تخت نشین نفس و شیطان مدعی کذاب نصاب تخت پای را و زیر پای نفس
استوار نهاده و دست به تخت انواع کدورات انداز و چه هر وقتی که پالیش پیدا
بگوید که دل از زمین برداشتی سکون نخواهد باند و در
خواهد افتاد پس تصفیه قلب حاصل شود پس این هنگام خالص برای معرفت الله مهیا باشد و قلب
تخت الله شد خالصه گردد و چیزی دیگر در آن راه نیابد معلوم باد که برای دل را هفت مقصود است
و هر یکی بانواع معاصی ملوث که سالک هیچ را همت مرشد و به برکت حیات دل
گرد برد و نوع اطوار الطریق مذکور بتابد اول عقیق رنگ که ده هزار پرده تعلق بدین وارد
سرخ خالص لطافت لطیف و ناتمامی که سالک را چندان شوق محبت پیدا شود که در تقریر نیاید
و درین اطوار جمله ناسوت و ملکوت کشف و کرامت حاصل شود آورده اند که روزی رسول علیه السلام
در بیان صفت بهشت بود یاران پرسیدند که یا رسول الله چه نیکو تقریر کردید مگر جبرئیل
علیه السلام نازل شده بود گفت بالذی نفس محمد بیده که بر دیوار بهشت نشسته بودم و از
شما بهتر ادراک بدیدم حصه که کوچه بکوچه و دروازه بدروازه و خشت بخشت و مو بموی سیر میکردم

و رسیده‌ام و دائم الاوقات بهوش دار باشد گاه بخود و گاه بیخود نمی‌ماند که در کدام محل ام و
در چه کارم و من کیستم و آشنا را نا آشنا خیال کند و سالک را باید که برین اطوار نیز قدم نهد و در
طلب ازدیاد باشد یعنی مغرور نشود که من بمراتب چنان رسیده‌ام و چنین شده‌ام که این همه سد راه سالک
است از جانب او و این قدم سیم بود در نهایت تصفیهٔ قلب این ست که از رزق خود باز ماند یعنی
فراموش کند و آن ذاکرست و این اطوار قلب را چنان قوت گفته‌اند که گاهی تمامی اطوار سبعه را
در و عیان بیند و مقصود برسد سیر سوم سیر فی الله یعنی سالک خود را و ماسوی الله را اسیر
قبضهٔ قدرت او داند و متصرف جمله اشیا او داند مگر او ما در هیچ سراجی را زیرا که اگر درین مراتب سالکی
خود را انداز مشترک باشد و مثال او مثال شخصی بود که چیزی از کسی عاریت خواسته باشد و بدان
عیاری و رعنائی کند و چون کسی از و پرسد که این چیز از کیست گوید که از من ست و بتحقیق دروغ
گفته باشد و شرمسار گردد زیرا که در طریق وصول بحق چهل و چهار مقام اند اول ایشان توبه است و آخر ایشان
شرم یعنی هرگاه که اندیشه از آن ست بدو پیش آید شرمنده از آن باز گردد پس هیچ چون تصرف و سیر او از
خود نخود نیست پس سیر در حق ست یعنی در تصرف اوست هرچه هست پس هرگاه که سالک لا اله الا الله
را بر زبان راند اراده همین دارد که هرچه معدوم بود معدوم مطلق ست و هرچه موجود بود موجود
مطلق ست یعنی واجب موجود و ممکن معدوم ست و باید که باطن سالک از سه تجلی خالی نباشد هرگز
اول صورت چون رؤیت اشباح و اجسام خواه لطیف خواه کثیف همه تجلی ذاتیه اند زیرا که چون
از کتم عدم در وجود آورد و الحال نیز با اختیار خود اختیاری ندارند پس هیچ تجلی بیاز ازین
نمی باشد دوم تجلی معنوی چون سبع اطوار و عالم نوری که هر همه هفتاد هزار عالم نوری اند سوم تجلی
ورای صورت و معنی او آن ست که هر سرای بحسب استعداد انبیا و اولیا بمقداری روشن نموده میشود
و سیر فی الله در مقام سر دست میدهد و سر روح سراجی را گویند و آن محول کل حال ست چون
سکونت و حرکت و صحت و کلام و قیام و قعود و مشی و بصر و سمع و شم و ذوق همه از وست
چون سالک ازین مراتب آگاه شود اطوار ده دوری نماید که ده هزار پرده تعلق بهمین دارد پس
درین حال هر لذت دنیاوی در حق سالک زحمت گردد و باختیار او نباشد مگر باضطرار یعنی یا از جهت
نگاهبانی نفس خود طعام خورد و یا جهت خاطر مستورهٔ خود خواب رود و یا از جهت خاطر کسی

سخن کند هم اصبد چنانچه ان زحمت اند که افعال و اقوال دنیاوی از وی در وجود آید چنانکه پیغامبر علیه
الصلوة والسلام میفرماید که حیات من و ممات من و سکونت و حرکت و خوردن و آشامیدن
من و نشستن و برخاستن و خواب رفتن من همه برضای خدای ست یعنی از برای اختیار
و رضای خود هیچ نخواسم از دنیاوی بجائی آورد پس چون همه چیز در نظر سالک هیچیان تا بید
قدم بمراد خود نهاد یعنی ندید خود را مگر او را این قدم ششم بود و چون سالک قدم برخود و جمله
ما سوی الله نهاد و جمله را بدو بگذاشت این مراتب را خلفی گویند خواجه کمال میفرماید مبیت کلاه
فقر خواهی سر بنه از خود و جمله جهان یکسر بنه + این کلاه بی سرانت ای پسر + کی دهندت تا تو می نازی بسر
بدان الفقر زند کو و کسند این حدیث علما را اختلاف ست قال علیه السلام الفقر سواد الوجه
فی الدارین در عوارف المعارف آورده است که علمای کبار و مشایخان بزرگوار
فقر را پنج نوع بیان فرموده اند اول فقر خاص و آن کسانے اند که در تمام عمر سال
و ماه کاسه سیگر دانند و یا ایشان میگردانند جمع کرده میخورند پس شایان حال ایشان است
که اگر قوت یک روزینه دارند نگرند و این چنین شخص محب خدای باشد و در خبر وارد است
که در عرصه عرصات هاتفی آواز کند که انظروا محبائی کیف یاتوننا مردمان در تفکر شوند که
دوستان او کیانند ناگهان فقیران ژنده پوش و زنبیل بدست پیدا شوند حکم باریتعالی شود که
ای محبان من من از شما راضی ام شما راضی اید یا نه گویند یارب رضای ما در رضای توست باز گویند
که ای محبان من خوراک و پوشاک شما چه بود گویند یارب تو دانائی با آنکه هرگز شکم سیر نخورده ایم و نه جامه
مردم میدانند می پوشیدیم پس حکم شود که بروید بجانب بهشت پس گویند یارب آنانکه تا یان را خیرے
داده است همه را با مایان بخش خدا که شود که بخشیدیم و اگر اینچنین فقیر قوت یک روزینه داشته باشد
و دیگر دد فردا قیامت گوشت روی او ریزیده باشد که الفقر سواد الوجه فی الدارین در حق
اوست دوم مرتبه فقیر که او نیز فقیر است چنانکه شخصے از برای جیفه دنیا ساعی و راه داند و قاضی
و معلم پیش رود چوبدار و وکیل و وزیر و حاکم گردد و بر خلق ظلم جریان کند و انه سم خواه حلال
خواه حرام که می یابد میخورد او نیز فقیر است یعنی المحتاج ست بغیر خدای الفقر سواد الوجه فی الدارین
در حق اوست زیراکه در دنیا حق مردمان بظلم خورده و در قیامت روے او سیاه بر انگیزد

ومردمان دست بدامنش آویخته باشند گناه ایشان را بر وبار کنند و او را بدوزخ فرستند سوم فقیر عام
و آن چنان ست که هر چیز از حیوانات محتاج بخدای اند چون پادشاه و امرا و حاکم و دهقان پیش
شاید که نیت ایشان در طلب دنیا همین باشد طلب میکنند و نیاز اگر از برای اقامت لابدی معیشت و
روزگار و سرانجام ولایت و در خبر وارد شده است که روزی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
و آله وسلم نشسته بود و بجو اندیشید که حق تعالی مرا خیر الرسل نامید و امت مرا خیر الامم گفت اما برات
مهتر موسی مرغان بریان و ماهی پخته و روغن فرود می آمد و بر امت من چگونه معیشت رزق طلبی سلط
کرده است مهتر جبرئیل در رسید و حدیث قدسی بیاورد که ان من الذنوب ذنوبا لا یکفرها صلوة ولا
صوم الا الهموم فی طلب المعیشة یعنی است از جنایتی گناهگارند بعضی گناه ایشان هیچ چیز بخشیده شود
مگر غمخوارگی نفقه اولاد پس از آن حضرت مفرح شد پس اگر نیت ایشان همچنان باشد ثواب
و اجر یابند و اگر نیت ایشان کثرت اموال و تفاخر و سرفرازی باشد معذب گردند و روی ایشان
سیاه باشد کقول اولیاء الله [illegible] فی الناس فضیح
با شخصی عیال مند و شرمناک باشد باید که در [illegible] مقتدیان و توانگران بگردد و بقدر
قناعت تا فضل دیگر طلب نکند الا عذاب گردد زیرا که [illegible] رزق از برای عیال فرض است
و در تفسیر [illegible] آورده است [illegible] از قبر بردارند [illegible] بدوزخ
روان کنند اول [illegible] دوم [illegible] سوم عیال [illegible] اگر بقدر کفاف تا فضل دیگر
[illegible] مقدار [illegible] باشد نشاید که سوال کنند چهارم مرتبه فقر طالبان حق تعالی ایشان
آن است که [illegible] طلب عبادت او مستقیم باشند و تعالی از ریا [illegible] و اگر ریا کنند فردا
ایشان سیاه گردد [illegible] حقیقت شود پدید [illegible] شده روزی
که [illegible] طلب و در طلب او منتهی گردد و در عین یاد او و [illegible] رسول الله
[illegible] احتیاج [illegible] از ایشان بر خیزد که اذا تم الفقر هو الله در شان
او [illegible] فقیر را سواد الوجه فی الدارین گفته است چه هر وقت که سر در سر
وجود دل را یافت گویا که حق را فراموش کرد پس سیاه روی و شرمساری باشند و هرگاه که وجود
را فنا کرد [illegible] نوعی از سیاه رویست سیم چهارم سیر مع الله قال الله تعالی

وهو معکم اینما کنتم چون واجب تعالی همه جا با همه است پس سالک از میان برآید تا او خود
بخود باشد و دعوی کذب تو که منی تو باشد آنرا نبود تا مسموع گردان تا بسبب کذب آثم
مهجور نباشی و درین مراتب گاه سالک چون مدی بروی باشد و گاه آنهم نباشد و گفته اند
که پیش برآب ست از آب کسی چه گوید و برآب کسے چگونه نشان جوید لا بلک در هواست
زیرا که آب نیز مے جنبد و کسی را اطلاع میشود پس چون سالک زحمت هستی خود از میان
برداشته و معیت او را تمام اشیاء یکسان دید خود را انداند مگر او درین هنگام اطوار سفید چون
ماکیان سفید و یا سایهٔ آب بروی نماید کنفذه هزار پرده تعلق همین دارد و کل اشیا را مانند مگر و ذات
واحد و از خود خبر نباشد مگر اندک انانیت باقی باشد و چنانکه از مراتب وحدت نزول بظاهر کرده شته
بود استحال عروجش همچنان حاصل شود که در سر مراتب خود را در عین آن مراتب داند و مراتب
ادنی برو اعلی گردد زیرا که ادنی و اعلی از قبیل لا تعیّت او برو یکسان شود و علم لدن بروی
نماید بدانکه اختلاف در کتب از مریان املاک و ملک و ملکوت از انست که بعضے اهل اجتهاد و اهل
قیاس اند و بعضے اهل دیده و بیان معتمد علیه باشد اگر بسیاری مخالفت به اهل ظاهر افتد و اگر اکثر
خلاف با اهل ظاهر گفته باشد شیطانے باشد نه رحمانے بعده معلوم باد که دو قدم تعلق نابنیاد از
که او لیار او ران و خلق نسبت اما اولیا را شنه از آن روشن میگردد تا نفی وجود و رفع
انانیت ایشان حاصل شود و دران اختلاف ست بعضے گفته اند که سبز بعده سفید ست بعده سیاه
و بعضے گفته اند بعد سفید سیاه است و بعده سبز و این تعلق بآخرت دارد اما بقول فرید الدین
عراقی و حضرت شیخ شبلی و شقیق بلخی و سری سقطی و معروف کرخی قدس الله سرهم اصح آنست
که بعد سفید سبز ست و سیاه تعلق بآخرت دارد اگرچه هزار در هزار نقطا از ان به بعضے طالبان روشن
میگردد اما غیر آن در آخرت حاصل شود و بقول سید علی همدانی و اکثر اهل کبرویه و ابو علی
رودباری قدس سرهم آنست که اول سیاه بدی نماید و سبز تعلق بآخرت دارد و قدم نهادن
بر اطوار سفید که مراتب روح ست آن قدم هفتم یعنی گذشتن حاصل نشود مگر بجذبهٔ الٰهی و چون
جذبهٔ الٰهی مدد داد او را شما از ین دو اطوار خواه سیاه خواه سبز بدر جهند چنان مستغرق توحید شود
که از گم شدن خود خبر باشد کقول الشاعر بیت تو در و گم شو که توحید آن بود + گم شدن گم کن که تفرید آن بود +

و در حدیث آمده انا عند ظن العبد والعبد متصل بالظن والظن متصل بالرب ازین محرست و این مراتب
را اخفا گویند پس بدان ای فرزند چون بهمین همت متابعت رسول الله تا این
مقام رسیدی باید که بهر چیزی که رسیده آن چیز را از دست مده تا ابد الآباد و درین مقام بازمانی
چنانکه تزکیه نفس و تصفیه قلب و روح و غیر ذلک بدینجا رسیدی باید که همان تزکیه نفس و تصفیه قلب
و تجلیه روح را از دست مده تا از بلندی بدین پستی و گردن ایمانت نشکند و شرمسار در میان
اولیاء الله انکبحه لشوی کما قال علیه الصلوة والسلام نعوذ بالله من الحور بعد الکور النقصان بعد الکمال
و این مرتبت اخفا طریقه العین است دیده اما بر سالک هزار اندر هزار سالهای عدد و بشمار بگذرد
و شما باید که دائم الدوام ازین تجلیه ثلثه مذکوره قلب را خالی ندارد حتی که اگر خواب بیند آنرا نیز تجلیه
داند و باید که درین خواب ارواح از قالب بدر میرود و در ملک و ملکوت سیران میکند تا هر چه
از مکاشفات بیند سیر اوست در مشارق المشارق آورده است که شبی حضرت رسول
صلی الله علیه وسلم با جمیع اصحاب در سفر شب روان شده بود چون شب باخر رسید یاران
مانده شده خواستند تا فرود آیند و خواب کنند حضرت منع کرد و فرمود که مبادا که بیدار نشوید و نماز
شما فوت شود اما بلال امر بخواب کرد و گفت که بوقت نماز شما را بیدار کنم آورده اند که بعد
بر آمدن آفتاب اول حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بیدار شد و بلال نیز در خواب شده بود
گفتند ان الله یقبض ارواحکم حین شاء و یرد علیکم حین شاء یا بلال قم باذن للناس
و این حدیث دلیل است بر آنکه بحین خواب ارواح بدر میرود و اما نزد یک اعتزال ارواح بوقت
خواب بیرون نرود بلکه در حین وفات نیز بیرون نرود و در فرق آدمی استخوانیست که آنرا
عجب الذنب گویند در آن محبوس باشد و این اقوال محض کفر است زیرا که احادیث بسیار در خروج
ارواح وارد شده اند و آیت سماویه نیز برین ناطق است که کافران گویند قال الله تعالی ربنا
امتنا اثنتین و احییتنا اثنتین والله اعلم بالصواب **بیان تعبیر خواب** بدانکه
تعبیر خواب حکما بر قدر حکمت خود چیزی گفته اند که فلان نوع خواب خوب و فلان نوع بد اما حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم هر روز بعد از بامداد اصحاب را پرسیدی که اگر خواب دیده باشید
بمن بگوئید گفتند یا رسول الله غرض چیست فرمود خواب حق است و بهره غیبیه

معبر تعبیر کند همان میگردد اگرچه بد باشد به تعبیر نیک نیکی پیدا شود و من نیکخواه شما ام تعبیر نیک به
گویم اما اگر در شب خواب بینید که در خاطر شما بد رسد باید که سه کرت آب دهن بر دست چپ اندازید
و از آن پهلو بگردید تا شما را ضرر نرسد و آن خواب را بکسی بیان نکنید که [illegible] قال
علیه السلام الرؤیا الصالحة من الله والحلم من الشیطان فمن رأی شیئا یکرهه فلینفث عن شماله
ثلثا و یتعوذ بالله من الشیطان الرجیم فانها لا تضره منقول است که روزی زنی
در خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و گفت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم خواب دیدم که سقف
خانه من شکست حضرت فرمود شوهر تو که در سفر است سلامت باز آید همچنان شد زیرا که شوهرش باز
آمد باز چند کرت می آمد حضرت تعبیر آن خواب همچنان میکرد اما روزی که چون باز برای تعبیر آمد
حضرت را نیافت بحضرت ابوبکر رضی الله عنه احوال خواب باز نمود ایشان گفتند که شوهرت خواهد مرد
بعد ساعتی خواب را بر رسول الله عرض کرد حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود کما قیل همچنین شوهرت
خواهد مرد و ایضا آورده اند که شخصی علی الصباح خواب را برزن خود باز نمود که تمام دریا را
من فرو بردم و نخوردم زنش دانا بود گفت تعبیر از عالمی بپرس دیگر مگوی و زن خود بجانب عالم
روان شد مردی جاهل و بدبخت در پیش آمد گفت بکجا میروی هر چند مبالغت کرد نه ایستاد گفت تا
خود را نگوئی نباشم که بگذارم ناچار شده گفت که شوهرم خواب دیده است خواهم بعالمان بگویم
گفت آن خواب را بمن گوی و من تعبیر آن خواهم گفت خواب بد نمود آنکس در حال گفت که خواهد
ترقید چون آن زن در پیش عالم شد واقعه را باز نمود گفت اگرچه خواب خوب بود الا تعبیر
او همچنان گشت چون بخانه آمد شوهرش ترقیده بود اما نزدیک اهل تصوف خواب دیدن چهار نوع
است به برابر عناصر اربعه زیرا که تولد خواب ازین عناصر اربعه است چون خاک و آب و باد و
آتش و ایشان در پاک کردن هر یکی ازین عناصر سعی بلیغ می نمایند هرگاه که خاکش مصفا از مخلوقات
و مکروهات گردد بسبب صافیت باغهای گوناگون و سبزهای لطیف و جویهای لطیف قصرهای
بلند و ایوانهای بزرگ و ملک و ملکوت مثل بهشت و عرش و کرسی اندر خود بمقدار مرتبه خود
در خواب بیند تا که دلش خوش پذیرد و هرگاه که عناصر آتش مصفا باشد بسبب صافیت دریاها
و آبها و جویها و سیاحی کردن دران و ملاحی کردن و کشتی راندن و بر کشتی سوار شدن و طهارت

کردن و شربت آشامیدن در خواب بیند تا خوشحالی او در خواب پیدا شود و عنصر بادش مصفا گردد
بسبب صافیت سواری و بلندی و بهوا پریدن و از کوه بکوهی رفتن و بر سر آب بی غرق
رفتن در خواب بیند بلکه سوار شدن بر درختان بزرگ و از شاخ بشاخ پریدن و علی هذا القیاس
خود را چست و چالاک و پرنده نفس بیند تا دلش خوشی پذیرد و چون عنصر نارش مصفا باشد از ان
صافیت صورت مادر و پدر و مرشد و استاذ و اولیاء ماضی بلکه خلفاء راشدین و حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وسلم و انبیاء و صورت یار و محب و جمله نیک صورتی در خواب بیند چون طاوس
و طوطی و غیر ذلک از صورتهای لطیف تا دلش خوشوقتی پذیرد و بدانکه دلهای اهل تصوف
چون مردمک چشم روشن اند زیرا که هرچه از حسنه و سیئه از ایشان در وجود می آید همان را در دل
یاد میگیرند پس چون این چنین خواب بیند بر اعمال گذشته خود نظر کنند که کدام فعل نیک و خطره
نیک از و پیدا شده بود که این نتیجه همان ست باید که همان را از دست ندهد و هرگاه که در باطن
صوفی آلایش نامرضی بوده باشد برابر خاک زمین زشت و شور و گرد و غبار و ویرانها و خرابی
و جمله چیزی که اورا دلگیر کند بیند و برابر آب آبهای زشت و گنده بوی و سیلابها و غرق
شدن در ان و سیر دریا معطل شدن و عاجز ماندن از گذشتن و آبهای پلید و بدرنگ
بیند و برابر باد از بلندی افتادن و از درخت و از اسپ افتادن و در چاه افتادن و در چیز
آویزان شدن و بدست ظالمان افتادن و معطل شده استادن و غیر ذلک از سرنگونیها
بیند و برابر آتش صورتهای زشت چون دیو و پری و مار و مورچه و کژدم و شیر و پلنگ
و خوک و خرس و غیر ذلک من الموذیات و هر صورت که دلگیری او پیدا باشد بیند پس چون
ازچنین خواب بیدار شود این را تنبیهات الهی داند و لغو نشمارد و در حال بر افعال گذشته
خود نظر کند تا هر سیئه که صادر بوده باشد از ان برگردد و توبه کند و طهارت کرده در خواب رود تا
دیگر خواب نیک بیند صوفی را باید که ابن الحال باشد و ابن الماضی نه زیرا که ماضی باز نیاید و مستقبل
بدست او نیست پس شایان او نیست که دائم خود را آئینه کرده بدان بیند و همیشه باطن او مردمک
باشد تا هرچه از نامرضی از وی در وجود آید از ان توبه کند و دائم آنرا بحق تعالی یاد کرده باشد و
تا باید که گاه گاهی محاسبه سیئه خود در خاطر خود نکند منقول ست که روزی اولیاء الله محاسبه میکرد

یاد مش آمد که در ایام جوانی زنی اندوه طلب زنا کردن بود و از ان بگریخته بود بیک ناگاه خطره
چنان روی نمود که چرا دعوتش را اجابت نکردم بعد ازان توبه کرده میبودم باز در حال این خطره
بر گناه باستاده و در گریه شد که در ایام جوانی این خطره نبود در پیری چگونه آمد از شدت گریه در خواب
شد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم را در خواب دید و گفت احوالش بر سید
واقعه باز نمود گفت ای شیخ شاد دین ملامت نیست بلکه ملامت بر زمانه است که زمانه روز بروز فتنه
انگیز میگردد از ان مردمان را فسق و فجور و تهور زیاده میشود دران ایام از هجرت من صد سال
شده بود الحال چهل بران فزوده از ان این اندیشه نا مرضی در وجود تو آمد ایضاً منقول است
که خواب بر سه نوع است یکی برابر است چنانکه حضرت ابراهیم بر ذبح اسمعیل علیه السلام دیده بود دوم
دیدن برای تعبیر و تاویل کردن دیگری دران چنانکه یوسف دید و یعقوب تعبیر کرد سوم دیدن برای
غیر و تعبیر کردن غیر دران چنانکه بی بی عائشه دید که چادر سیاه در سر دارم حضرت رسالت پناه
فرمود که شوهر تو از تو میرد و تو بیوه مانی چنانکه پیغمبران چهل و چهار مرتبه از اولیا افضل اند همچنان
خواب چهل و چهارم مرتبه است از مراتب نبوت و اکثر اولیاء الله بخواب حکم بر چیزی کرده اند

باب چهارم مشتمل بر چهار فصل فصل اول

در اخلاق حمیده قال الله تعالی وانک لعلی
خلق عظیم قال الله تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی پس شایان بنده مومن است
که در کل افعال و اقوال متابعت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم کند خصوصاً سرکردهای
تصوف زنند شایان حال او همینست که هیچ خود را از اخلاق ذمیمه در خود راه ندهند تا متابع حضرت
گردد آورده اند که روزی اعرابی در خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم حاضر شد و از گوسفندان
طلب کرد حضرت بمقدار رمه او را داد و آن شخص بسوی قوم خود آمد و گفت ای قوم بر شما باد که
مسلمانی اختیار کنید زیرا که محمد علیه السلام بسخن ناآشنا عطای میدهند که از فقر و فاقه
نمیترسد انس رضی الله عنه روایت کرده است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم هرگز فحش
و لعنت و دشنام بر زبان نمی راند و چون شخصی عتاب میکرد می گفت ماله ترب جبینه یعنی
چه حالت مر فلان را که پیشانی او خاک میرسد ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده است
که بعضی اصحاب میگفتند یا رسول الله چرا در حق مشرکان دعا نمیکنید تا هلاک

شوند فرمود من مبعوث برای بد کردن و بد گفتن نشده ام بلکه مبعوث برای رحمت شده ام ابوسعید
خدری روایت کرد که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم از زن مستوره شرمناک تر بود و چون چیزی
غیر مشروع را میدید بد نمیگفت اما ما یان اگر آن را در روی او میدیدیم آن را منع میکردیم و بی بی عائشه
رضی الله عنها و عن ابیها روایت کرده که ندیدم حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم را مستجمع خاطر
و خنده کننده تا آنکه دیده شود کام او بلکه همیشه تبسم میکرد و کیفیت تبسم در فصل صحو بیان شده و
بی بی عائشه صدیقه رضی الله عنها گوید که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم
سخن پریشان و ناخوش نمیگفت بلکه در سیاقت کلام چنان مبالغه می کرد و تامل میگفت که اگر شخصی
در شب و روز سخنان او را میشمرده شمرده میشد **ایضاً** بی بی عائشه صدیقه رضی الله عنها روایت
کرد که حضرت رسالت پناه زن را بدست خود نه زده و نه خدمتگار را مگر جهاد فی سبیل الله میکرد
و هرگز طلب انتقام از کسی نمیکرد مگر اینکه شخصی محرمات را در عمل آورد پس این هنگام از برای
خدای او را زجر و تعزیر میکرد و انس بن مالک رضی الله عنه روایت کرده که حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وآله وسلم عیادت میکرد مرضی را و متابعت میکرد جنازه را و اجابت میکرد دعوت بنده را
و سوار میشد بر خر و در روز غزای خیبر بر خر سوار بود که نقطه او از برگ خرما بود و **ایضاً** بی بی
عائشه رض روایت کرده که حضرت رسالت پناه میدوخت جامه خود را بدست خود و در اکثر اوقات عمل خانه
میکرد و میدوشید گوسفندان را و گاو خود را و گاهی جاروب صحن خانه میکرد و گاهی شتر گرگین را می شست
تا صحت یابد و انس روایت کرد که حضرت رسالت پناه هیچ چیز برای خود نمی نهاد و اکثر اوقات خاموش
میبود و هر سخن را جدا جدا میگفت و همیشه در تبسم میبود و چون سخن میکرد اکثر چشمان را بسوی آسمان
بالا میکرد و این اخلاق از تنبیه ابو اللیث استخراج نموده شده **بدان ای فرزند** که متابعت
حضرت را در هیچ احوال از دست ندهی در بدعت نیفتی و اکثر نگاهبانی اقوال بجا آری که کسی بسبب بسیار
گفتن کافر گردد **منقول است** که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که امت من
صباح مسلمان بخیزند و شام کافر باشند و در شام مسلمان باشند صباح کافر بخیزند اصحاب پرسیدند
یا رسول الله بچه سبب گفت از جهت پریشانی اقوال و نادانستن ایشان در تحیر شدند آنرا
باز گفت که وجه نجات ایشان آنست که شب چون در خواب روند شکرت بگویند

اللهم انی اعوذ بک من ان اشرک بک شیئا وانا اعلم به واستغفرک لما لا اعلم به تبت عنه
ورجعت وقولا لا اله الا الله محمد رسول الله تا همی الفاظ کفر روزینه او حبط شوند و او آمرزیده شود
واگر حین صباح بوقت برخاستن سه کرت بخواند تمام الفاظ کفر شبینه او حبط شوند پس هر چه ترا
از عذاب نجات دهد آن چیز حمیده است و هر چه ترا بعذاب کشد ذمیمه است باید که ازان بپرهیزی و
اکثر پرهیز از سوگند خوردن باید کرد و اگر شخصی روی بقبله باشد و سه کرت بگوید که سوگند بخدا است
که فلان چنان ست اگر همچنان باشد فبها والا کافر گردد آورده اند که روزی از متقیان سوگند
بخدا کرد او سوگند راست کرده بود او برده را بکفارت آن یمین آزاد کرد گفت اگرچه سوگند راست
کردم مباد اگر غفلت گیرم و روزی بکذب از زبان من یمین برآید **و در مشارق آورده است**
قال علیه السلام من حلف بملة غیر الاسلام کاذبا فهو کما قال یعنی اگر شخصی گوید اگر چنان باشد
من جهود باشم یا ترسا ام اگر دروغ گوید جهود گردد یعنی کافر گردد کفارت بروی لازم گردد و شارح
آورده است اگر آنکس این مسئله میداند که باین اقوال کس کافر میشود و او دانسته
دروغ سوگند بخورد کافر میگردد باتفاق زیرا که او راضی بکفر ست اما کافر شدن بهمین لفظ از انانکه
ندروغ سوگند خورده درین اختلاف ست **و در شرح مشارق آورده است**
اگر شخصی مال شخصی را بسوگند دروغ برطرف کند کافر گردد و اگر حلال داند فردای قیامت واجب تعالی
از وناخوشنود باشد **وایضا آورده اند** که اگر شخصی تزویج میکند زنی را و او در دل اراده کند
مهرش نخواهم داد یا بیک حیله از خود ساقط کنم او را در سلک زناکنندگان شمرده اند حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وآله وسلم فرموده که او برادای آن قرض هرگز قادر نشود تا آنکه عذاب باکش شود
بدان ای فرزند در کتابهای فقه آورده اند که نشاید مر بنده مومن را اینکه در حق ایمان
شخصی بد دعا کند زیرا که بخدا ایمان کفر ست پس گویا که او بکفر راضی ست و رضا بکفر کفر ست
مسلمانان در حق ایمان یک تن اند و خلق پیغمبران را نگاه کنند که ایشان بلاهای عظیم میدیدند و در حق
ایمان ایشان هرگز دعا نمیکردند بلکه همیشه دعا بهدایت ایشان میکردند چنانچه مهتر موسی قوم
خود را از بلاهای عظیم خلاص کرد و ایشان متابعت او رها کردند اما او همیشه در غمخوارگی ایمان
ایشان بود و در ذبح بقر ایشان را چگونه معجزهٔ لطیف بنمود اما ایشان زیدنجی مسلمان نشدند بقصه

در تفسیر کامل آورده است که در آن عهد توانگری بود عامیل بن شراحیل نام و پسران
عم میراث خواران او بودند چشم بر مرگ او داشتند تا کی بمیرد که مال او را قسمت کنند شبی او را بمهمانی
طلب کردند و بکشتند و کشته او را در میان دو دیه انداختند علی الصباح به نزدیک موسی علیه السلام
حاضر شدند که عم زاده ما عامیل را کشته یافتیم موسی علیه السلام آنجا راه به پیمود و سکنه دیه نزدیک
بود کشنده طلب کرد بنیافت حکم قسامت بر ایشان براند بعده دیت بر ایشان واجب کرد گفتند یا
یا کلیم الله دیت میدهیم یاری از خدا خود بخواه تا کشنده او را معلوم کند از حضرت عزت فرمان شد که بگو تا
ماده گاو را بکشند و پاره از آن گوشت گاو بر کشته زنند زنده شود و قاتل خود را بیان کند چون
ایشان مردم بعلم و ناقص عقل بودند ازین سخن در تعجب شدند اتتخذنا هزوا جواب دادند از برای
این بود که کتابهای متقدمان نیاییده بود از نمیبود که ایشان مردم کم عقل بودند و برای استنباط
مسئله قادر نبودند چنانکه امت محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که چه مقدار علوم از قرآن
استنبیده اند و همه احکام ایشان یک بیک نوشته می بود از آن در از می شدند قال اعوذ بالله
ان اکون من الجاهلین یعنی من از جاهلان و هزل گویان نیم پس بیقین شدند گفتند پس بیان
بکن که چگونه است آن ماده گاو گفت بقرة لا فارض و لا بکر عوان بین ذلک یعنی ماده گاو نیست
نه نیک پیر و نه نیک جوان میان جوانی و پیری است باز گفتند که رنگ او چگونه باشد گفت گاوی باشد
زرد زردی و خوشرنگ که لون او خوش آید نگرندگان را باز گفتند که کار کرده باشد یا کار نا کرده
گفت آن ماده گاو نیست نه مالیده شده در شدت بار و نه نرم کرده شده بکشیدن آب مزرع را
و سلامت است از عیوب که بروی هیچ نشانی نیست و رنگ او بجا برنگ دیگر نیست گفتند
الحال راست باشد و بدین صفت گاوی در دنیا کمیاب بود و آن فرزندی را بود که مادر و پدر نیکوی
بود و پدرش مرده بود و از دشت هیزم آوردی و بفروختی نصف حاصل را بر راه پدر تصدق
کردی و نصفی دیگر را بر خود و مادر خود نفقه کردی روزی این پسر در بنی اسرائیل منادی شنید
که ماده گاوی بدین صفت کرا باشد تا بهر بهای که باشد بخریم پس واقعه را بمادر گفت مادرش
گفت ای پسر گوساله از میراث پدر تو بدین وصف در فلان مرغزار مانده ام برو طلب کن اگر روزی
باشد پسر بیامد و در آنجا رفت و بانگ کرده بیامد و بان صفت موصوف بود در خانه آورد آنگاه تمران

بنی اسرائیل بیامدند و خریدن خواستند گفت از مادر دستوری خواهم چون مادر آمد خفته بود بیدار کردن
نتوانست که عاق نشود بیرون آمد گفتند هزار دینار بدهیم بفروش باز مادر آمد به دستوری خواستن او هنوز
خفته بود گفتند پنج هزار دینار بدهیم هم چنان شتاب میکردند و داخل و خارج می شدند تا بهای او را به پری پوست
او رسانند که پوست این ماده گاو پر از دینار کرده بدهیم مادرش بیدار شد بفروختند و ایشان
شش لک خانه بودند از جهت امتحان که مرده چگونه زنده شود بر سر هر خانه یک دینار دادند
پوست پر شد فذبحوها پس ذبح کردند آن ماده گاو را پس حکم شد که پاره گوشت بر کشته
بزنید تا زنده شود و اختلفوا فی البعض یعنی آن گوشت از کدام جای ماده گاو بود ابن عباس
و عکرمه گویند که گوشت ران بود و سدی گوید که غضروف بود و آن گوشت استوار و بلند استخوان
میان دو کتف و ابو عالیه گوید که استخوان ماده گاو بر آن زد و بعضی گویند که دم او را بر کشته
زد و بعضی گویند که زبانش را بر وی زد و صحیح آنست که حق تعالی پاره گوشت یاد کرده و موضع معین نکرده
پس ما را سکوت بهتر است چون بزدند در حال زنده شد و نشست و خون از رگهای وی میرفت گفت مرا
پسران عم من کشته اند بطمع میراث این بگفت باز بمرد و میراث ایشان را ندادند و بعد از آن حکم شد
نابودن میراث مر قاتل را تا این زمان کما قال علیه السلام لا یرث قاتل بعد صاحب البقرة
مسئله در تفسیر کابل می آرد که ایشان را چرا استنباط مسئله نبود جواب آنکه استنباط بعقل است
نه بعلم و ایشان خمر حلال بود و بسبب خمر عقل زائل می شد از مسئله محروم می ماندند و بر محمد مصطفی
و برامت او حرام شده بسبب کمال عقل استنباط مسئله می کنند پس زنهار ای پسر که از خمر
دور مانی تا چون قوم موسی در دین لغزیده نگردی و بعد از دیدن معجزه نیز آن بدبختان
ایمان نه آوردند در بر تو باد ای فرزند که دائم المدام در طلب علم باشی که سعادت دارین علم است
انس بن مالک را پرسیدند اگر یک روز از عمر تو مانده باشد اگر تمام دنیا ملک تو باشد
تصدق فقرا کنی و یا بمقدار مدتی که بدیدن تو رست که قرآن را بگیتی گفت اگر یک روز عمر من
مانده باشد در طلب علم کوشم کما قال الله تعالی اوتوا العلم درجات و حضرت رب العزت
پیغامبر خود را که بهترین اولین و آخرین است بجز سوال از دیاد علم بچیزی دیگر امر نکرد کما
قال الله تعالی و قل رب زدنی علما و حضرت خواجه احمد سبوی مرتبکی از لحدان بالقوت علم

چگونه الزام داد که تمام عالمان را عاجز کرده بود **قصه اهل السنت** آورده اند که دران عهد حکیمی
بود دهریه و دهریان از وجود باریتعالی انکار دارند و طبیب حاذق بود خلیفه زمان بسبب
حذاقت برو بسیار محبت داشت روزی گفت اگر مسلمان شوی چندان محبت و زر گفت
مسلمان شوم بشرطیکه اگر عالمان زمانه دلیل عقلی بر بودن حق تعالی بیارند و از دلیل نقلی انکار
دارم هرچه عالمان میگفتند قبول نکرد خلیفه زمان سه صد نفر عالمان را جمع کرد و گفتند باری
در علم حکمت او را بیازمائیم پس سه صد زجاجه را از شیر پر کردند و هر کدامی عالم یکان یکان
را بدست گرفتند چون او حاضر شد همه را بیان کرد که فلان زجاجه را فلان عالم بدست گرفته
و در فلان نوع مرضی و مجاز و طبع است و فلان اکل و شرب به طبعش سازگار است و فلان
ناسازگار بعد ازان هرچه عالمان می گفتند قبول نکرد که من دلیل عقلی گفته ام نه نقلی حتی که عالمان
درماندند و خلیفه پشیمان شد زیرا که عقائد تمام خلق تباه شدن گرفت دران زمان شنیدند که خواجه حمید
سبزواری به بیت الله میرود خلیفه فی الحال شخصی را بدو روان کرد که در دین نبوی رخنه
افتاده است البته بر گردید و مهم را بکفایت رسانید خواجه قبول کرد و بدان شخص گفت که امشب
در همین جا میگذرانم و بادشاه عالم علی الصباح از شهر بیرون آید و جا بهار اخوب مهیا کند
و منتظر من باشد و من زود تر خواهم آمد و بعد مصافحت بادشاه تقصیر رود تا آمدن من از
من بپرسد و من جواب گویم بادشاه مفرح شده بوقت بامداد بیرون شد و انواع ماکولات
مهیا کرد و تمامی مردان جمع شدند بعد مدتی شیخ در رسید بعد مصافحت و مرحبا بادشاه
ازو خواست که چرا زود تر تشریف ننمود شیخ در حالی بان مطهر خود را در بیان در آورده گفت آری
زود آمدم اما عجبی دیدم و در دیدن آن عجب بسیار متحیر شدم تا این زمان بران مانده بودم و چنان
بود که بر کنار دریا رسیدم درختی دیدم بلند تر کلان بی تبر بریده شد و بی آره تخته های راست
شدند و بی استاد میخها دران زده شد و کشتی ترتیب یافت و بی ملاحان در دریا روان بود
و مردمان را از هر دو طرف میگذرانید زمانی بدیدن این عجب متحیر بوده استادم شیخ چون سخن
تمام کرد حکیم گفت چه بیهوده و هزل گفتی ما ترا نمی بالستی زیرا که بی استاد هرگز کشتی راست نمیشود و بی ملاح
هرگز نمیرود شیخ فرمود این هزل را از تو دانستم هیچ عاقل از تو بد تر نمی باشد که آسمان بی ستون ایستاده است

و قطرهٔ آب در رحم مادر بنهایت تاریک بے معاینهٔ صورت دیگر آدمی راست شده و چند هزار
گیاههای از سرگل سر کشیده اند و تخم الوان بیشمار در تحت زمین مستتر ست و کم نمیشود علی هذا القیاس
عجائب غرائب بیان کرد که اینهمه بے تخلیق ولی قادرت قادر پیدا میشدند بر هیئت خود می ماند پس
سرانجام یک کشتی چه باشد که بے استاد نشود حکیم دهریه در حال برخاست و بر پای شیخ افتاد
و مسلمان شده اینهمه از برکت علم بود که حضرت شیخ وافر العلم و کامل الحکمت از و بود این فقیر نیز تناسخی را
روزی در میان مردمان عاجز و شرمنده ساخت اما از گمراهی خود بر نگشت سیدم دیدم که با عالمان
چند بحث دارد و همه را عاجز نموده در اینکه حوران در بهشت نیست و اگر هست اثبات آن در آمنت بالله
بکنید عالمان عاجز شدند گفتم فقیر اثبات آن در آمنت بالله خواهم کرد گفت چگونه باشد گفتم تو میگوئی
آمنت بالله و ملائکته و کتبه الی آخره و قرآن یکی از کتابهاست و در ان حقتعالی فرموده که حور
مقصورات فی الخیام فبای آلاء ربکما تکذبان لم یطمثهن انس قبلهم ولا جان فبای آلاء ربکما تکذبان
پس چگونه منکر میشوی که کتاب در آمنت بالله است و اثبات در کتابست و بر تو باد ای فرزند اگر علم
نداری باری در خدمت عالمان کوشی و حلهٔ خدمت پوشی تا در دارین سرخرو باشی که پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله وسلم فرموده است مَنْ خَدَمَ خُدِمَ یعنی هر که خدمت کند کسی خدمت کرده شود
او را و ایضا قال علیه السلام کن عالما او متعلما او سامعا او خادما ولا تکن خامسا فان تکن خامسا تهلک
پس هرچه برکتست در خدمت ست و پدر فقیر هرگز دستر خوان از ضیافت عالمان نمی چید و علم اندک
داشت بعد از وفات در خواب دیدمش که بر آسمان چهارم جماعت دانشمندان میروند و پدر فقیر
نیز در عقب ایشان میرود گفتم الهی پدرم دانشمند نبود که با زمرهٔ ایشان میرود نمیدانم که خود اندیشیدم
و یا هاتفی آواز کرد که اگرچه دانشمند نبود اما دوستدار ایشان بود کما قال علیه السلام من احب قوما فهو منهم
و حوسب بحسابهم وان لم یعمل باعمالهم و ایضا مادر را بعد از وفات در خواب دیدم که جامههای سبز پوشیده
و بر کرسی نشسته پرسیدمش که ای مادر چیزی از احوال آن جهان بگوی گفت ای جان مادر چگویم از
درجات عالمان که در حصر نیاید و چندان فضیلت ایشان بگفت که در تقریر نیاید گفتم باری از
احوال خود چیزی بگوی که چون روی از من گشتاند بعد کرسی پریده بآسمان رفت و از احوال خود چیزے
نگفت و بر تو باد ای فرزند که اگر شخصی ودیعت بتو سپارد در آن خائن نباشی کما قال الله لا یحب الخائنین آیت

سیاه و بیست و خائن خوارست اگر خیانت را حلال داند کافر گردد و اگر شبهه‌ای باشد که بدان سبب بسوی
کفر ره آید چنانکه ابو علی سینا بسبب خیانت کافر شد قصهٔ او آنست که دران عهد بدو نفر
طالب علم خواجه خضر علیه السلام حاضر شد ایشان طلب علم اولین و آخرین از او کردند که در حق ما دعا
بکن خواجه خضر علیه السلام ایشان را بسر غاری رسانید و گفت درین غار دو مار اند هر که این اسم را چهل
روز و شب پیوسته بخواند چنانکه خواب نرود و مار بیرون آیند باید که ایشان را در دیگ پخته کرده بخورد
جمله انواع علوم روشن شوند آن دو نفر همچنان کردند بعد چهل روز هر دو ماران بیرون شدند در دیگ
انداختند و آتش کردند دران زمان جوانی هیزم کش در رسید گفتند ای جوان اگر این گوشت را بپزی
تا مایان در خواب شویم بعده گوشت را همراه بخوریم جوان در زیر آن آتش کردن گرفت چون پخته شد
سرپوش باز کرد که این گوشت را ببینم چه مزه دارد چون دید خیال کرد که ماهی است پاره از ان بخورد
مزه اش خوش آمد باز چیزی بخورد و هکذا هر دو را بخورد در خود تمام علوم اولین و آخرین مجتمع یافت و آن
دو نفر را در خواب مانده خود روان شد و آن ابو علی سینا بود اما اکثر استعمال در علم حکمت و علم
سحر میکرد و حرام میدانست کافر شد و علم منطق وی بیان کرد بعده خود را باعتزال کشید و بسبب کثرت
سحر و علم حکمت عالمان زمانه را عاجز آورد و پادشاه بلخ را با تمامی رعیت متبعین خود کرد و در دین نبوی
خلل پیدا کرد و این خبر بشیخ شهاب الدین سهروردی رسید در حال بجانب بلخ روان شد و رسید پادشاه را
اعتراض کرد که چرا دین نبوی را از دست دادی گفت از دست نداده ام ملک من عامل شریعت ام و
و عالمان بروایت بدو برابری نشوند شیخ گفت او را به پیش من بخوان چون آمد هر چند کرد در پیش شیخ سخن
کردن هرگز نتوانست و از برکت شیخ تمام علوم از وی فراموش شد شیخ گفت که الحال چه باشد پادشاه گفت
استاد لیکن کراماتی دارد که در شب تاریک آفتاب را بر گنبد بلخ می آرد و تمام ولایت بنور او منور میشود و شیخ فرمود
نیز آسان خواهد شد چون شب شد تمام مردمان جمع شدند هر چند کرد نتوانست آفتاب را بر آوردن بار شرمنده
این هنگام شخصی را بر گنبد بر آوردند دیدند که کودکی کاغذ بدست گرفته نشسته است و پیش ازین سحر کرده چون
آفتاب می نمود و از برکت شیخ دران شب سحر روان نشد حکم کرد او را از گنبد انداخته بکشتند آورده اند
که منصور حلاج در تنگنای توحید مرد و ایمان سلامت برد اما ابو علی سینا در صحن توحید در آمد و ایمان را سلامت
نبرد زیرا که دران محل ارواح پاک حضرت رسالت پناه محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بدو پیش آمد گفت

که درین محل لقوت وید ... کس آمدی گفت لقوت دید و خود آمدم باز گفت محمد را چه کردی گفت محمد از
ناقصان است شود بالله منه به پنجه مبارک بر سرش زد چون سنگ تابه پیچ خورد میرد هنوز تا دوزخ نرسیده است
و نرسد مگر بروز قیامت بعد ازین عرض اینکه الفقیر زند دائم المدام تخلق اخلاق باریتعالی موصوف باشی
و این بر چهار نوع است اول در طلب علم کوشی که علم شریف ترین چیزهاست تا حق و باطل عالم و
جاهل را شناخته باشی و نام عالمی تو اطلاق یابد و عالم از صفات باری تعالی است که بسبب تو آن صفت
علیه بر تو اطلاق گردد و بر فقرا و انبیا و مشایخ و دیگر کس اطلاق نکرد زیرا که حق تعالی را درویش و نبی و شیخ و مشایخ
نمی‌گویند و نشاید و اگر عالم گویند شاید و این بندی است که دوستی بعالمان و اعراض از جاهلان بکنند دوم
اینکه چون قدم بوادی طریقت نهادی شفقت بر تمام مخلوقات او برابر داری زیرا که محبت بر هر چه که
باشد بدوست که صحبت او وجود وی است و با او دوستدار حق است پس مر دوست را نشاید که بر افعال
دوست خود چیزی عیب و زدلی بگوید و قبیح بداند سوم اینکه نظرت بر هر چه افتد در حال صانع آنرا یاد کنی
که چه بزرگ است صانع این چیز کقول الشاعر بیت کمال بنده در راه یقین است + نظر هر جا کند حق را
ببیند + یعنی هر جای را ببیند چهارم اینکه چون با تمام رسید خود را و غیر را یکسان بینی که در وجود
فرقی نیست بلکه خود را بگذار که خود بینی جز گمراهی نباشد و گمراهی پیشه شیطان بود وای بر آن کسی که باخلاق
شیطان تخلق گیرد **فصل دوم در اخلاق ذمیمه منقول است** که روزی یکی از اصحاب
در پیش مرتضی علی رضی الله عنه بیامد و گفت هیچ سخن در زبان در فتار رسول الله صلی الله علیه وسلم
شنیده باشی بگوی گفت آری از زبان رسول الله صلی الله علیه وسلم شنوده ام هر که از پیش بنده مومن
کسی خاشاک بردارد بهشت بر و لازم گردد زیرا که نصف ایمان خلق نیک است مرتضی در گریه شد
گفت یا علی من ترا مژده رسانیدم چرا گریه کردی گفت من عاقبت کار را اندیشیدم که باین مقدار دل
خوش کردن بهشت لازم شود پس بهمین مقدار بد کردن دوزخ نیز لازم شود پس بر تو باد ای فرزند که بد آنچه
آزار خلق باشد خواه قولا خواه فعلا خواه اعتقادا از آن اجتناب تمام نمائی و آنچه پیر دپیاز را منع کرده اند
تحریمی نیست بلکه از جهت آنکه بسبب بدبوئی به خلق آزار میرسد تا موذی نباشد در قیام و قعود و مشی
و در کوب به بنده مومن آزار نرسانی و مومن را بچشم حقارت نه بینی که إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ وارد شده
است و ایضا شایسته که استاد را بنام نه نامی چنانکه احمد و محمد و غیر ذلک بلکه خواجه و پادشاه و غیر نامی

و در عوارف المعارف آورده است که من قال فی جواب استاد لا یفلح ابدا
یعنی چون استاد گوید که فلان کار همچنان است و شاگرد گوید که همچنین نیست هرگز نجات نیابد
و چهار چیز را گفته اند که سبب درویشی هر دو جهان است یکی استاد را بنام نامیدن دوم مادر
و پدر را بنام نامیدن سوم چون زن و شوهر هر دو نام یکدیگر گیرند باید بلقب نازد و میان
خود بیا گاهانند حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود که مادران را دوست دارید گفتند
یا رسول الله مادران هر کسی یک مادر داریم و تو بلفظ جمع یاد کردی یعنی مادران فرمودی گفت
خواهران مادران نیز مادرانند آورده اند که دعای مادر و پدر در حق فرزند چون
دعای پیغمبران مقبول است چنانکه اگر بی بی فاطمه و مرتضی زنده بودندی امام حسن و حضرت
امام حسین رضی الله عنهما چنان شهید نشدندی چنانکه اسماعیل را ابراهیم قربان کرد
مادرش بی بی هاجره رض گفت اسمعیل را بتو سپردم بسبب آن دعا نجات یافت و معلوم
باد ای فرزند که هر چه خلاف شرع باشد همه وسیه است و معلوم باد که در شرح غنیة الصلوة آورده
[illegible] لازم است که [illegible] مسلمانان سلام کنند اما اسلام امرا و سلاطین
گفتن نیز اولی است [illegible] که نام حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم تخفیف نکنند
یعنی چنانکه محمد گویند بلکه [illegible] حبیب الله و رسول الله و غیر ذالک گویند تا با ادب قرین باشند
و چون [illegible] نام الله تعالی بشنود جل جلاله لازم شود و لفظ تعالی بعد او عزوجل نیز لازم شود
اما اگر غیر الله اسمی دیگر بشنود و یا نویسد لازم نگردد اما بهتر است و خاصیت مخلوقات این است
که چون نام شان را یاد کنی قهر کنند و خاصیت خدای است که چون باسم ذات یاد کنی رحم کند بدان
[illegible] با دوستان حق تعالی دوستی کردن و با دشمنان او دشمنی کردن یکی از اصول
دین است [illegible] اگر عامل نامرضی را چون شارب خمر و زانی و سازنده آلت ملاهی و
نوازنده او [illegible] و بیهوده گوی و قبیح افعال و اقوال را کسی بزجر و تعزیر و سخن درشت
و فضیحت کردن منع کند و سمیه نباشد بلکه مدیحه باشد زیرا که این چیزها از قبیل امر معروف [illegible]
در شرح [illegible] داشته اند که تعبیر گفتن کسی بدکردار براه [illegible] آید و مصنف تحفه یکی در تصنیف
خود آورده است که در این عهد [illegible] دیدیم بشریعت قریب و آن چنان بود که دزدی بدزدی مشهور [illegible]

اموال او را به پیش قاضی آوردند همه کسان بدزدی او گمان میکردند اما از روی معاینه هیچکس
او را ندیده بود قاضی از اثبات آن عاجز آمد خلیفه زبان از قاضی خواست که او را بمن
بسپار درین ساعت خواهم اثبات کرد قاضی بسپرد خلیفه او را کما حقه زجر و تعزیر بکرد و گفت
بعینه همان چیزهای گم شده بیار در حال بیاورد و آنچه صوفیان نگاهبانی زبان میکنند از نیک
و بد گفتن اینست که اگر بر خلاف شرع باشد بضرورت شرع بد گویند و آنچه جز اینست از خوبی
و زشتی چون [illegible] ذلک من العجائب و یا چون چرخ
و تصور آدمی و غیره [illegible] ندانند زیرا که در تحت هر لفظ
وجود حکمت [illegible] حکایت نباشد چنانکه اگر شخصی
تصنیفی کند و یا کتابی [illegible] کاتب نهاده باشد و
کاتب از روی مرتبه [illegible] بگرد و اگر مرتبه اعلی از او بود چون امرا و
ملوک فی الحال به تیغ [illegible] امرای تعالی بر عایت چنانکه گفته اند
بیت اگر شه روز را گوید شبست این [illegible] ماه و پروین - پس چه جای
آنکه کس انگشت اعتراض [illegible] تعالی نهد که در آنجا جز کفر و ضلالت اسیران حضرت
او را بهره نیست کما قال علیه السلام انا غیور و الله اغیر منی از این مهرست
آورده اند که حکیمان هند اتفاق کردند تا عکس راست بکنند چند کردند کما حقه همان از روی
پر و بال و پای [illegible] تر بود نتوانستند گفتند که خدای منزه عیبها و ادراکست
افعال او نیز نه ادراکست کقول الشاعر بیت ز صد هزار حکیم این قدر نمی آید + که گر کنند
پر پشه ها بنشینند بجای + و این آفتاب حقیقی که در رنگهای مختلف نمائی ست در عین او هیچ
اختلافی نیست بلکه اختلاف در الوان ست که در نیک نیک و در بد بدنمائی ست اما در حقیقت
آفتاب هیچ بدی نیست چنانکه گفته اند که روی حسب آئینه پیدا بد یعنی چنانکه ماه روی باشد
که در جهان همچنین او پیدا شد پس هرگاه که اقتضای روی دیدن در آئینه کند اگر در آئینه
ببیند کما حقه نماید و اگر در شمشیر ببیند نمای روی بی مثال خود را کج ببیند لا تسبوا الدهر
فان الله هو الدهر از این مهرست کقول الشاعر نظم آفتابی در هزاران آبگینه تافته +

پس بهر رنگی هر کی تاب عیان انداخته ۰ جمله یک نوبت لیکن رنگهای مختلف + اختلاف
در میان این و آن انداخته منقولست که روزی حضرت بایزید بسطامی و شقیق بلخی بمجلس
ابو حنیفه رضی الله عنه حاضر شدند ابو حنیفه خادم خود را فرمود که به بین بر در کیانند خادم گفت
یا امام المسلمین امروز دو مهمان آمده اند که هرگز مهمانی بهتر از ایشان نباشد که بایزید بسطامی و شقیق
بلخی اند امام بیرون شد بعد از ساعت خادم دستر خوان درآورد که دران میان طاس پر عسل بود
ابر عسل موی نشسته یافتند خادم گفت چیزی ازین طاس و عسل و موی بگیرید تا مارا فائده حاصل
شود زیرا که طاس بر روشنی و عسل به شیرینی و موی را بر ایشان چه مثال ست شقیق گفت
مسلمانی ازین طاس روشن ترست و مسلمان بودن ازین عسل شیرین ترست مسلمانی
بودن ازین موی باریک ترست بایزید گفت بهشت ازین طاس روشن ترست و
خوردنی بهشت ازین عسل شیرین ترست و پل صراط ازین موی باریک ترست ابو حنیفه گفت
قرآن ازین طاس روشن ترست و خواندن قرآن از عسل شیرین ترست و عمل کردن بدان
از موی باریک ترست خادم اجازت خواست که من نیز چیزی بگویم گفتند بگو گفت وجود
مهمان ازین طاس روشن ترست و داشتن مهمان ازین عسل شیرین ترست و خوشنود کردن مهمان
ازین موی باریکترست اما در خاطر فقیر میرسد که علم حقیقت از جام جم روشن ترست
و محقق بودن از عسل بهشت شیرین ترست و بهیئت شرع بدان استوار بودن از شگافتن موی
باریکترست چنانکه شبلی میگفت که هرچه منصور میگفت و میکرد و یقین میداشت همه در من
موجود ست اما همین که پیدا وا میکرد و من در پنهان او سر خود را بای داد و من نگاهبان زیرا که
اکثر بسبب علم حقیقت در الحاد زندیقی می افتند از انکه بی همراهی مرشد کامل که ملاح آن
دریاست دران غوص نباید در رابدست نادرده خود را هلاک میکنند بعضے گویند با در خدائیم
بعضے گویند خدا دریاست بعضے گویند همه چیز ذات خدای ست بعضے گویند ارواح خدای ست
و بعضے گویند خدای بالاست و بکذا گمراه میگردند و گوه سگ میخورند پس ایشان چون سگان
پلیدی خوارند که نه در دنیا بهره وارند و نه در عقبی و آنچه صوفیان در وجد و اضطرار گفته اند ایشان
باقوال و اختیار میگویند کافر میشوند و ندانند که التصوف حال ست و مقال نیست مگر اهل آن حال

فصل سوم در بیان صبر قال الله تعالی واصبر علی ما یقولون صبر کن ای محمد بر آنچه
میگویند کافران ترا ساحر و شاعر و مجنون و تو دوست منی من ترا نگاه میدارم چنانکه مرا وکیل گرفته
و کارها گذاشته غم مخور اگرچه همه عالم بتو دشمن شوند **رباعی** زانجا که جمال جان جانانهٔ ماست
عالم همه در پناه جانانهٔ ماست * ما را چه ازین که عالمی خصم شوند * پیش دو بس و با سپاه جانانهٔ ماست
قال الله تعالی وجزاهم بما صبروا جنة وحریرا و خبر دهد مر ایشان را بسبب صبر کردن
ایشان در طاعتها و بلاها بهشت جاودان و جامهای حریر نرم و چون در دنیا
دوستان او را بلا بود در عقبی عطا بود و چون در دنیا ایشان را غم بود در عقبی شادی بود
و چون در دنیا ایشان را زندان و ژنده پوشی بود در عقبی بهشت جاودان و حلهٔ حریر بود
فروترین کس را هفتاد حله بود و بهترین را هفتاد هزار هر یک رنگ دیگر نرم و باریک
و بدن ایشان چون برگ گل بود و همه را یکبارگی بپوشانند بطریقی که هیچ یکی رنگ دیگری را
پوشیده ندارد بلکه هر یک بیرون نماید و بدانکه صبر بر چهار نوع است و معنی صبر در لغت باز داشتن
است اول صبر از معصیت است باید که بار عبادت چنان بر مرکب خسیس نفس بار کند که چون اشتر ملبد ست
گردد و از معصیت باز ماند و در اندیش گردد و بار دیگر عصیان نگردد دوم صبر بر طاعت است و در صراح آورده که صبر
بمعنی حبس نیز آمده است یعنی دائم المدام توسن سرکش نفس را در اخته خانهٔ توکل و اخلاص حبس کن تا در طاعت کوشند
و طاعت آموز و از جهت ثواب جمیل همیشه در طاعت بقدر استطاعت استعانت نماید و خود را
از کسل و فتور باز دارد **منقول است** از سرور کائنات که چون شخصی خرما و یا بمقدار خرما وزنا
او قدر التصدق کند فردای قیامت آنرا چون کوه بیابد که در پلهٔ نیکی او باشد اصحاب پرسیدند
یا رسول الله قبول داریم قول ترا اما وجه کلانی این بما نمای که چگونه کلان میشود حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم گفت این تمثال کسی است که بده دینار کره بخرد و بانواع نعمت
او را تربیت کند و کلانی بپذیرد و بعد چند سال بده هزار دینار بفروشد پس حق تعالی اعمال
شما را همچنان می پرورد و دراز یا و مراتب شما سکینه حضور و مصدق قول خویش این آیت بیاورد
مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة
والله یضاعف لمن یشاء پس چون نفس این ثوابها بشنود دائم در عبادت کوشد سوم صبر بر بلاست

قال الله تعالی ولنبلونکم بشیء من الخوف والجوع ونقص من الاموال والانفس والثمرات وبشر
الصابرین الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله وانا الیه راجعون اولئک علیهم
صلوات من ربهم ورحمة واولئک هم المهتدون در تفسیر کامل آورده است
که کل انسان مبتلی است بچیزی از اموال و فرزندان خود و باغ و زراعت وغیر ذلک من متاع الدنیا
پس هرگاه که بنده مومن را مصیبت ازین اشیا برسد و او گوید که انا لله وانا الیه راجعون
حق تعالی بر او دو چیز عطا کند یک راه نمائی بطرف خودش و دیگر رحمت خودش رحمت او
بلانهایت است چه اگر شخصی یک درم بدست خود تصدق کند یک بهفتصد عدد است و اگر
ظالم و یا سارق وغیر ذلک من الآفات چون مرض و بیماری مال او را یا بگوری را هلاک کنند
و او بر آن صبر کند یک بهفتاد هزار درم یابد منقول است روزی از اصحاب رسول الله یک دعوت
مهمانی کرد گوسفندی داشت آنرا ذبح کرد و آن شخص را دو پسر بود یکی از آن هر دو غائب بود
دیگر حاضر هر دو طفل بودند چون آن غائب حاضر شد این طفل حاضر گفتش ببین که بابا گوسفند
را چطور بکشت و آن شخص را بجز آن گوسفند دیگر نبود گفت چگونه بکشت گفت تو خواب کن
تا من کارد بر گلوی تو برانم که پدرم چنان بکشت چون کارد بر گلویش راند حلقومش بریده شد
و مرد طفل هیبت خورد که مادرش در رسیده چنان حال دید آن طفل از هیبت مادر بگریخت از بام
افتاد و آن نیز مرد مادر هر دو را در زیر پرده پنهان کرد چون خوردنی بر رسول الله پیش آورد جبرئیل
نازل شد که بغیر از طفلان خوردنی نخور حضرت فرمود پسران خود را بیار که خوردنی با من خورند
آن شخص در خانه شد از زن پرسید گفت که بازی رفته اند در پیش رسول الله شد گفت که
در خانه نیستند حضرت صلی الله علیه وسلم گفت بی ازیشان نخواهم خورد و بکذا چند کرت تا خانه می آمد
باز به پیش حضرت رسول الله میرفت او قبول نمیکرد بعده بزن خود اعراض کرد که حضرت طفلان است
هر دو پسران خود را یافته بیار زن ناچار شده هر دو را بالا کرده هر دو را حال چنان دیده بی طاقت
شده فریاد برآورده و در پیش رسول الله شد حضرت متحیر شد جبرئیل گفت وقت دعاست
و همت حضرت در حال بعد از دعا هر دو زنده شدند و با حضرت طعام خوردند پس حضرت فرمود
که الصبر مفتاح الفرج سبب چون مادرشان صبر کرد حق تعالی برو رحم کرد ایضاً مسلم شیخ

بسیار گفته اند که صبر کلید طریقت ست منقول ست که یکی از اکابران هند را دو پسر صغیر بودند
او تا نیمروز در درس مشغول بودی چون بخانه می آمد بغیر از ایشان خوردنی نخوردی روزی هر دو
پسر در چاه افتادند و مرده گشتند زنش بلند همت بود هر دو را در جامی خواب در زیر بستر کرد
و گفت که قاضی بیاید هیچکس باو نگوئید تا خوردنی بخورد چون بوقت نیمروز از مدرسه در رسید
پسران را نیافت زنش در حال طعام را و پیشش بنهاد گفت پسران را بخوان تا با من طعام
بخورند گفت در خواب اند طفلان را از خوردنی خواب به قبول نکرد قاضی و استاد
چون بستر بالا کرد هر دو مرده بودند بسیار گریه آورد بعد ازان زنش چنانکه حکم بود ازان سست
شفقت آورد گفت حال چیست واقعه باز نمود شوهر بکمال او گواهی داد که بصورت ایشان
قاضی گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم راست فرموده است که الصبر مفتاح الفرج که بسبب صبر ایشان
من زنده شده باشند قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا استعینوا بالصبر والصلوة ان الله
مع الصابرین و در تفسیر کامل در معنی این آیت آورده است که حق تعالی چه معاونت شده
با این چیز ازان که الله یا سمیع المؤمن تا واقع شده است پس مرتبه سبحانه سید بان
با صبر کاری و تقاضای هست و بهترین طاعات بندگان تمام است ازان او را یاد کرد
چهار صورت ست بدانکه بدی معشوقه و تلخی او در حق عاشق شیرین تر از عسل و نبات
هر ازان است که هر دو را کسی جان بدهد پس در حضور معشوقه اگر کسی گوشت او را ببرند
خبر نباشد و اگر خبر باشد بیان سد راه اوست چنانکه زنان مصر در روی حضرت یوسف از بریدن
دستهای خود خبر نبودند و چون زکریا علیه السلام از اره که بر سر او میراندند خبر نبود و چون
منصور که از بریدن دست و پای و گوشت خبر نبود و چون عین القضاة همدانی که از سوختن
باتش خبر نبود آورده اند که سوداگری از ماوراءالنهر بولایت هند رفت ناگاه نظرش
بر دختر پادشاه دیوانه افتاد مدت یک سال بر آنجا ماند که نه از خود خبر بود و نه از مال بعد از یکسال
کسی از وی پرسید که چه حالت جواب داد که قرار دلم دختر پادشاه برد آن خبر بدختر پادشاه
رسید گفت خود را در آب اندازد مرا با وی مناسبتی نیست آن شخص این را بگوش دیوانه
رسانید گفت محبت مرا یاد کرد و در حال خود را در آب انداخت بعد یکپهر دختر خبر بدختر

رسید آتش عشق و مودت در و اثر کرد و آن جای محبت خود را نیز در آن گرداب انداخت
بعد سوم روز به بادشاه خبر شد ملاحان را فرمود تا در آب در آیند چون در آمدند هر دو را کنار بحار
گرفته در و آن عزیز رفته تا کشیدند هر دو را همچنان دفن کردند **منقول ست**
که روزی خواجه حسن بصری در بازار شهر بغداد میگذشت ناگاه طبیب فریاد برآورد که من
طبیبم و هر رنجی که باشد دوا کنم چون خواجه این بشنید گفت دعوی قوی کردی که من هر رنجی
را دوا کنم گفت ای طبیب من نیز رنجی دارم گفت چه رنج داری گفت رنج گناه طبیب گفت
چنان دوا کنم که شفا یابی فرمود که بیخ فقر بیار یعنی از خود و از جمله اشیا بر خیز و احتیاج بدو دار
و محتاج بدو باش و غیر محبوب چنانکه ابراهیم علیه السلام در منجنیق از فرشتگان مقرب استعانت
نجست و آن نیز ولایت او بود با نبوت او بود زیرا که ولایت انبیا آن بود که از خود در
گذرند و فراموش کنند کل اشیا را اگر او را باز گفت که برگ صبر با وی یار کن یعنی چون غرض
و مقصود و احتیاج جز او نداری پس هر تلخی که از او آید شیرین پندار که در ولایت محبت بر عاشق
تلخی دیدن حرام ست و نباید بقول الشاعر طبیبا پیش تو دعا گفتم و دشنام شنیدم * هرگز از تو
بهتر ازین نیست دعا را ده باز گفت بلیله تواضع با بلیله مسکنت بیامیز بدانکه تواضع سر فرود
انداختن ست و باید قدس سره گفته است که اگر تمام در تمام کلیات از ذره خود را بهترین
بینی تواضع را نشانی بلکه متکبر هم ترا گویند و سکون وقت یابی که ظاهر و باطن خود را بتسلیم
کنی و چون تسلیم کردی مرگ معنوی را چشیده باشی و چون مرگ معنوی حاصل شود هر گاه که بانتقاب
تو پیش آید کام مراد تو تلخ گردد و این حالت در هر ساعت باشد و اگر تو به نیات و بد نظر
کننده پس سحر کن سکونت را انشا بد باز گفت که در ناوان معرفت بنید انداز چون چنان کردی
پس بر تو باد که احوال و افعال خود را در کل عین اسیر معرفت پنداری که هیچ ذره نیست
که او نیست و با وی اوست و بدست تقوی بکوب بدانکه قلب سالک چون مردمک چشم
است اگر اندک چرک در و افتد تاریکی پذیرد پس بر تو باد که تواضع و مسکنت بتقوی دارے
نه آنکه تواضع بحرص و سواد شهوت پرستی کنی و بغربال رضا بپز یعنی سبوس سرکشی و غیرت
منار رضای دانانیت دور کن تا تمام رضا یابی آورده اند که حضرت عزت عزیمة موسی را فرمود

ومن لم یصبر علی بلائی ولم یرض علی قضائی ولم یشکر علی نعمائی فلیخرج تحت سمائی
ولیطلب ربا سوائی وبه بینه طاعت مکن یعنی تا این چیزها نکرده باشی هنوز مبتدی
و چون کردی پس نام مطیع و طاعت این هنگام بر تو و فعل تو اطلاق آید و در و نگیب
اشتیاق بنیداز چراه و اشتیاق او چیزی و در دل نیاری که گفته اند الاشتیاق محو اللذات
هر لذت غیر دوست را قیب دان و آتش شوق عند بر آن برافروز یعنی پیش ازین کار تو تو
بود الحال از جانب دوست بنده بتو رسد که همیشه اسیر طریق او باشی و در شب و روز آسایش
دو گیتی بر تو حرام گردد پس اولی تر آن او باشی یعنی هرگز از طلب مقصود ملالت اینیاشی گفته اند
که النوم حرام علی کل محب محب از دو حال خالی نیست یا در هجر ست یا در وصال اگر در
هجر الست پس مهجوری از عذاب دوزخ سخت تر ست او را چگونه خواب بود و اگر در وصال
ست واصل را خود خواب نمی آید بکیفت گیری ستاری بزن یعنی چون همه را حاصل کردی
پس درین راه تیز رو باش و یا آنکه مذکورین را از دست مده و یا آنکه چون فی الحال از چنین
و نگیب کهف انانیت بر خیز و باید که به کفگیر ذکر و فکر و اراده همان را بوحدانیت بدل کن و تصدیق
همت فرود آید آنکه گفته اند که انتهای سالک در ابتدای اوست یعنی اگر در ابتدا مخلص بود
در انتها بمقصود رسد و اگر در ابتدا به ریا بود در انتها به بدعت افتد پس چون در ابتدا همت تو
بلند بود الحال در انتها آن بلند همت گردی که ان الله یحب معالی الهمم و معالی همم
آن بود که غیر الله نه بینید و نداند و نخواند و در طبق اخلاص بکش زیرا که ضد اخلاص ریا ست
و گفته اند که عمل نیست مگر به نیت نیک و نیت نیک حاصل نشود مگر با خلاص و اخلاص وقتے
حاصل شود که ماسوی الله در دل سالک آرام نگیرد و اگر از اول اخلاص نبود در آخر نیز حاصل
نشود عمل او حبط گردد بعده بدندان توکل بخائی تا شفا یابی و طریق نجات این ست زیرا که چون
توکل کردی و او را دیدی و خود را از میان کشیدی از مرض گناه که آن وجود و انانیت تو بود که
وجودک ذنب لا یقاس علیها ذنب خلاص یافتی و گفته اند که القصاله فی انفصاله و اتصاله
فی القصاله و یکے از جمله صابران مهتر ایوب علیه السلام بود بدان ای فرزند که چون باری تعالی
گفت انی جاعل فی الارض خلیفة فرشتگان گفتند اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفك الدماء

باری تعالی گفت انی اعلم ما لا تعلمون پس هرگاه که از بنده عصیان و فجور صادر شود باری تعالی
آن را بصفت ستاری میپوشد و در **تفسیر کامل در معنی ستار آورده است** که حق تعالی را از آن
ستار گویند که برابر انسان صورتی در تحت عرش قائم است هرگاه که بنده صلاح فعل نیک
نیک میکند و میگوید بدان صورت همچنان میکند و میگوید تا ملکوتیان ببینند و حق تعالی میگوید که من
گفته بودم که من بعلم از شما داناترم که بندگان من چگونه عبادت میکنند و اگر نعوذ بالله این کس فسق و فجور
میکند باری تعالی آن صورت را پوشیده می دارد تا آن بنده بدبخت در نظر ملکوتیان شرمنده نشود
و در وقتی که اسمعیل را بذبح روان کرد باری تعالی گفت ببینید بندگان مرا از برای من خون پسر
می ریزند و در وقتیکه مهتر یوسف از زلیخا بگریخت نیز همچنان گفت که بنده من از ترس من چگونه
از زنا میگریزد **و در تفسیر مدارک آورده است** که ایوب علیه السلام رومی بود از
فرزندان اسحق علیه السلام بود و مر او را هفت پسر بود و هفت دختر بود و سه هزار شتر بود
و هفت هزار گوسفندان داشت و پانصد گاو و خیمه داشت و هر خیمه را یک غلام میبایدکه
پانصد غلام بودند و هر غلام را زن و فرزندان و باغ بود **و در قصص آورده است**
که ایوب علیه الصلوة والسلام چنان عبادت الله میکرد که هیچ احدی بدو نرسیده بود فرشتگان
خطاب میکرد که من گفتم بندگان حقیقی من باشند چون ابلیس بدبخت را دران عهد
بر آسمانها راه بود ملکی معلم فرشتگان بود بحضرت عزت مناجات کرد که یارب شخصی با چندین نعمت اگر
چگونه عبادت تو بکند اگر فرمان دهی اموال او را تلف کنم ببینم که چگونه عبادت تو کند فرمان از حضرت
عزت شد که ای ملعون او با اموال وابستگی ندارد و اگر گمان تو این است بر اموال او راه خراب کن
ابلیس لعین آتش بر خرمنهای او زد و غله را بسوخت و غلامان را بکشت اما ایوب دیگری را
بصورت آن دهقانان گرده در بتخانه پیش آمد و گریه میکرد که خدای دوستان خود را چگونه بیجا
که تمام غلها او بسوزاند مهتر ایوب گفت ای بدبخت گرشتابانی مال و ملک بماند دست
نیکنا گاه اشتران را بکشت بصورت ساربان می آمد گریه میکرد و گاه گاوان را و گاه گوسفندان را
میکشت ایوب علیه السلام همچنان منع میکرد حق تعالی تمام اموال او را خراب کرد تا ایوب علیه السلام
ده چندان عبادت بر آن افزود باز حق تعالی بر وی خطاب کرد که چگونه می بینی بنده مرا گفت یا الهی

بهترین زنان بی بی علیمه زن داره و فرزندان شائسته دارد او را چه غم که طاعت از دست دهد
فرمان شد که فرزندانش را بکش دیواری را بر ایشان انداخت همگی بمردند در ماتم جا فرمان شد که خدای تعالی
فرزندان و دست را بیک کرت همچنان بخشد ایوب علیه السلام متغیر گردش که مگر شیطان هستی ما هم
خواهم مرد باز حضرت عزت برو خطاب کرد که بنده مرا چگونه دیدی گفت ای بار خدایا کسی به بدن
درست و صحیح بوده باشد فرزند و مال خبر در هم نیست چرا عبادت نکند اگر فرمان دهی مرا در بدن
مرض فنگیزم تا عبادت تو چگونه کند حضرت عزت خطاب کرد که دلش بدست من هست و بدنش را
تو سپردم ملعون رفت پاره لعاب پلید خود در بدنش بالید ده دوازده هزار دانه برو پیدا شد و در هر دانه
ده کرم میبود و در روایتی هژده سال و در روایتی سیزده سال و در روایتی سه سال همچنان بود اما
عبادت الله را از آن می افزود ابلیس لعین خجل شد اهل قریه او منکر شدند که اگر پیغمبر بودی
به بلای چنین گرفتار نشدی و او را از ده بکشیدند و در گوشه عمارت بنا کرده در آنجا می بود بی بی علیمه
خدمت او میکرد و روزی کرمی از وی افتاد باز گرفت و در بدن خود ماند اما خیال بگزیدش که فریاد
بطاقتی برزد مهتر جبرئیل ع در رسید که چرا فریاد کردی و چرا افتاده را باز گرفتی گفت که نصیب
کرمان از گوشت من هست پس مبادا که از رزق محروم ماند اما خیال المناک گزیدش که الم او با تمامی
کرمان مساوی بود جبرئیل علیه السلام گفت که حق تعالی میگوید که مسلط کننده و زنده کرمان هم
تا آنکه رزق ایشان باشد نگاه میدارم چون رزق خود را میخورند میرنجانی پس تو حاکم مرا
تغیر دادی از آن الم تو رسانم بعد از آن بسیر نخفتند و بعضی پیدا میشدند روزی بی بی علیمه مزدوری
میکرد و کاندامی گفتش که اگر روی بنمائی مزدوری تو بدهم والا ندهم بی بی گفت ای بدبخت
من دختر یوسف پیغمبرم که از خوف خدا از زلیخا گریخته بود و از نبیرگان یعقوب ع در خاندان
ما همچنان نیامده است گفت پس موی گیسوی خود بریده بده مزدوری تو بدهم بی بی عاجز شده
بریده داد چون بخانه آمد رنگ و رویش متغیر بود ایوب علیه السلام واقعه پرسید حال همچنان
گفت ایوب علیه السلام سوگند خورد که اگر من صحت یابم ترا صد چوب بزنم چرا گیسو را
بریده دادی بی بی گفت اگر چنین است چرا در حق خود دعا نمیکنی که صحت یابی تا از محنت
خلاص شوم گفت چند سال با لفراخی گذرانیده ام بی بی گفت هشتاد سال گفت پس من از خدای

شرم میدارم در اینکه مدت سختی من بمدت آسانی برابر نشده است دمی دعا نکنم روزی بی بی از خانه بدر شد در ان ساعت مهتر جبرئیل بیامد و دست بر و مالید کرمان از و بیفتاد ند و رنش کرمان او دور شد و در خانه او چشمه پیدا شد در ان غسل کرد و حلهٔ بهشت پوشید و جمال او باز تازه شد در حال در نماز استاد چون بی بی سر از در درون کرد شخصی دید مرد صاحب هیبت خورده که مگر خانه خود را غلط کردم حضرت ایوب علیه السلام بانگش داد که مژده مر ترا که باریتعالی مرا صحت بخشید بعده بی بی در آمد اما بسبب آن سوگند دلگیر بود مهتر جبرئیل بیامد که باریتعالی میفرماید صد چوب درخت گندم یکجا کرده بر سید و آنرا بروی زن بزن بدین حیله سوگند تو ساقط شود آورده اند که حیله سنت پیغمبر ست هر که از و منکر شود کافر گردد و در تفسیر مدارک آورده است که همه فرزندان او که مرده بودند همه زنده شدند و در کشاف آورده است که بعد از ان شانزده پسر دیگر زائید و شیطان لعین خجل تر شد و حق تعالی باز او را ملک دنیاوی عطا کرد و در تفسیر مدارک آورده است که هر عابدی را باید که چون ایوب علیه الصلوة والسلام صبر کند تا چون او ثواب یابد هم در دنیا و هم در آخرت و تا سیاه روی کند ملعون را

فصل چهارم در شکر

قال الله تعالی اعملوا آل داؤد شکرا وقلیل من عبادی الشکور ایضا قال الله تعالی لئن شکرتم لازیدنکم قال علیه السلام الشکر قید النعمة بدانکه شکر بر چهار نوع است اول شکر خلقت که خلق آدم علی صورته که هیچ صورت بصورت ایشان بزیبائی نمی ماند اگرچه طاؤس زینت دارد فائده نیست زیرا که پایش سیاه و منقارش دراز است و دیگر انی جاعل فی الارض خلیفة شکر باید که افضلترین مخلوقات خلافت او شد و دیگر انیکه لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم که هیچ شی بدو در تقویم برابری ندارد اگرچه پری زور آور و خوب صورت میباشند فائده نیست زیرا که با وجود این تندی درندگی حق تعالی ایشان را متابع انبیاء و آدمی کرد و پیغمبران را نفرستاده مگر در انسان و چشمان پری دراز کشیده پارینگی دارد و هیچ شکر باریتعالی آدمی نخواهد بجای رساند زیرا که اگر چشم را پوشیده می ماند از دیدن محروم و اگر گشاده ماند میبود و بهلاکت قریب زیرا که چشم گشاده را آفات بسیار است و دهن آدمی چون دو سنگ آسیاست اما از آسیا سنگ بالا میگردد و از آدمی

سنگ پایان میگردد بخلاف بهائم که بعضے بهائم چنانکه نهنگ را نیز سنگ بالا میگردد تا دوان
این آسیا حلقوم ست بوقت اکل و شرب از طرف شکم آبی گرم آید خوردنی و خوراک و آشامیدن
بدو همراه شد و میرود و هرگاه که رزق او منقطع شود همان آب بالا نمی آید هیچ چیز را فرو و بیرون
نمیتواند تا آنکه بمیرود و ایضًا چنانکه حضرت شیخ سعدی فرموده است هر نفسے که فرو میرود
ممد حیات ست و چون بر می آید مفرح ذات پس در هر نفسے دو نعمت موجود ست و بر هر
نعمت شکرے واجب **بیت** از دست و زبان که برآید * کز عهده شکرش بدر آید **قطعه** بنده
همان به که ز تقصیر خویش * عذر بدرگاه خدا آورد * ورنه سزاوار خداوندیش * کس نتواند که بجا آورد
و دیگر آنکه اگر کسے شکر نعمت کند شایان ست اما اگر شخصے عاقل و کامل بعقیده باشد شایان او
این ست که در خروج بول و غائط و باد البته شکر خدا را بجای آورده باشد زیرا که اگر شخصے تا چهل روز
طعام و شراب نیابد خواهد در دنیا زیست اما اگر دو روز یا یک روز بول یا غائط یا باد نرود محال
ست از جان بشوید **مثنوی** پایهٔ عیش آدمی شکم ست * چون بتدریج میرود چه غم ست *
گره بند چنانکه نگشاید * گر دل از عمر بر کند شاید * ور گشاید چنانکه نتوان بست * گو بشو
از حیات دنیا دست **نوع دوم شکر ایمانی** یعنی بر بنده لازم ست که همیشه شکر بر آن
کند که حق تعالی مرا از آن گمراهان نگردانید که از راه راست مانده بطرف دیگر رفته اند زیرا که
آدمی را فضل بر دواب بمعرفت ست و اگر معرفت نداشته باشد دواب از وبه که دواب را عذاب
نه و او را عذاب سرمدی بسبب نامعرفت و یقول الکافر یا لیتنی کنت ترابا یعنی چون
حشرات روز جزا زنده شوند باز چون تودهای خاک نابود شوند پس کافران گویند کاشکے
اگر ما نیز خاک میبودیم و **بروایت** دیگر آورده اند که تراب نام کافرے بود روزی طالب علمی
کتاب مینوشت قلم از دستش بیفتاد تراب بحرمت تمام از خاک برداشت و بدو داد حق تعالی
از آن حرمت او را بیامرزید کافران گویند کاشکے ما بهائمے بودیم که خاک میشدیم و یا مثال
آن تراب خدمت عالمان کرده میبودیم پس بر بنده لازم ست که بر یافتن ایمان شاد باشد
و شکر کند تا بسبب شکر کردن از و سلب نشود و در **خلاصة السلوک** آورده است
که مرتضی علی را پرسیدند ما اجل ما انعم الله علیک قال ان الله تعالی خلقنے ذاکرا قیل ثم

قال سوف خلقتم علی صفة عصاة ثم قال عرضت عرضته قیل له ثم قال وان تعدوا نعمة
الله لا تحصوها نوع سوم شکر اعمال صالحه بتوان کرد که بار تعالی ما را از آن بندگان
گردانید که توفیق داده شده الحمد اعمال و دیگر واجب است از انها که کامل و کاسل انداز اعمال
صالح و فاسق و فاجر اند در کل احوال و ششم از انها که واجب تعالی فرمود ثم رددناه
اسفل السافلین دیگر واجب است از انها که فرمود الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات فلهم اجر غیر
ممنون که بسبب ایمان و عمل صالح ما را شایان اجر بی منت کرد والعفو ممنون
تا کلام را کوتاه کنیم یعنی نعمتهای بی منت تمامی تواند حاصل اگر شخصی یک صد سال بمیرد در حال دیگر
دیگر برود مشغول است که روشنی علی را به بصری راه ولی در که کسی خود راست بود
گفت چرا گفت درد سر دارم گفت عمر تو چند گذشته باشد گفت شصت سال گفت درین
شصت سال بیماری تو بسیار بود یا صحت گفت ولی در بیشتر احوال صحیح بودم گفت هیچگاه اند
قصور عبادت سر الله بودی گفت ولی گفت وای بر تو باد و بر او باد تو که هیچگاه از بهر
آن مدد ولی با ایمان و از خوف الله تعالی سر از لیسه و مجرد و در سر و شادی سر راست
و اشتند بدان ای فرزند که اگر خدایان اعمال صالحه نداری نیز شکر ایمان کن که اعمال
صالحه نیز ... لا اله الا الله محمد رسول الله است قال علیه السلام لا اله الا الله
ثمن الجنة چون ترا ... بسازی هیچ عمل صالح است امیدوار بر این باشد نوع
چهارم شکر نعمت ... شکر کنید که ما را از امت محمد رسول الله صلی الله
علیه وسلم کرد اگر چه انبیا راضی آدمی بودند امت ایشان با ایمان بود و عمل صالح
اما بسبب گناه اندک یا مسخ شدند و یا زنده در زمین فرو رفتند و یا باران را بسبب
او عمل ... گناه بسیار و حضرت بار تعالی ... خود محمد رسول الله صلی الله
علیه وسلم فرمود و لسوف یعطیک ربک فترضی ای محمد صلی الله علیه وسلم ... امت
است تو پشت مبارک خم داری من با امت تو چنان کنم که راضی گردی و دیگر
فردای قیامت شفاعت از هم انبیا محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم کنید ...
کفار حرام بود و بر ایشان بغیر از مسجد خانه روا نبود و بر بار روا شد و بر ایشان پنجاه وقت

وبر بعضی سی وقت وبر بعضی چهل وقت نماز میبود وبر پنج وقت شد وبر ایشان سی تمام روزه
میبود وبر ما یک ماه شد و علی هذا القیاس عجائب و غرائب بسیار بر ما واگذاشته اند چه خوش
گفت آنکه گفت مثنوی شکر حق را که پیشوا داریم * پیشوای چو مصطفی داریم * مهتر و بهتر
و گزین همه * سرور و خاتم و نگین همه * در خبرست که سرور کائنات علیه السلام سفر نمود
که هیچ قدمی نیست که من ننهادم و برداشتن او متیقن ام که برای خدا یا خواهم برداشت و یا خواهم
نهاد و یا در دهان خواهم برد و هیچ لقمه را در دهن نکرده ام که لقمه و برداشتن آن تیقن شده ام که خواهم
فرو برد یا نه * بدان ای فرزند که عاق آزار مباش تا جزای نقدی نخود نیابی * گفته اند
آورده اند که اگر شخصی زمین را به هیچ سبب نزد یا گیاه را قطع کند روا نیست زیرا که مخلوقات
خدا را رنجانیده باشی و تو شب و روز حیوان را رنجیده گذاری و از عاقبت امر نمی اندیشی
که جزای آن خواهی یافت منقول است که بعضی عالمان سند چون سوار میشدند اسپ را
بسیار تازیانه نمیزدند بلکه پاهای خود نمی جنبانیدند در کتف پشت خود سپاه نیز تا مقصود
میرسیدند اگر کسی زمین را بکاود و گیاه را از جای خود جنبانیده کرده باشد جانور خود
نگر در حسین علیه شهوت و حرص افتادن در گناه روا است در خبرست هر که خاک خورده
عذاب آنکس باید که گوشت آدم میخورد زیرا که تا شرده گر زمین بخوردی گوشت آدمیان
آلوده است والصبا اگر دست کسی چرب بود اگر آنرا بخاک نشوید چنانچه که گوشت آدمی
آغشته باشد و علی هذا القیاس در چیزی که کسی تو هم حرمت ندارد و در بلا افتد منقول است
که شبی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم در مقصوره بی بی عائشه در آمد بی بی مضطرب شد
و از جای خواب برخاست و قمیص را در دست مالیدن گرفت حضرت فرمود که اضطراب برای
چیست گفت در قمیص سوزنی دارم آنرا نمی یابم مبادا که در اندام مبارک تو خلد حضرت
تبسم کرد دندانش چراستبراق بود که بی بی سوزن را بیافت حضرت به بی بی فخری کرد که دندان ما
چگونه استبراق دیدی مهتر جبرئیل نازل شد که مکافات این سخن خواهی یافت والصبا آ
روزی در سفر پای او ورم شد سنگ را گرم میکرد و بران ورم می نهاد تا آماس بنشیند
سنگ مناجات کرد که یا ربا مرض حبیب تو از تو رسید و من چه گناه دارم که با تشم بسوزاند

خطاب بروشد که انتقام تو خواهم کشید فرشتگان آن سنگ را در جبل احد انداختند در وقت
جنگ کافری آنرا در فلاخن در انداخت و بر رسول الله زد و دندان مبارکش شهید شد و این
ازان بود که بدندان سرافرازی کرده بود مسئله در فتاوی سراجی آورده است که اگر کور
هزار عصاکش داشته باشد در مسجد حاضر شدن او را لازم نیست اما در زمان رسول الله هر کس در
مسجد بجهت شنودن کلام او حاضر میشدند کوری بود از رسول الله درخواست که بمسجد آمدنم
حاصل نیست رسول الله از خانه او تا مسجد ریسمان بست تا بران دلیل بیاید روزی چند
بران می آمد منافقان حسد خوردند کاروی چند بر آن ریسمان بربستند کور چون
بران دست آورد بریده شد بدست دیگر ریسمان گرفت آن نیز بریده شد هر دو دست
بریده و پیش رسول الله حاضر شد حضرت چشم پرآب کرد خواست تا در حق او دعا کند
تا چشمان باز آید مهتر جبرئیل علیه السلام در رسید که رب العزت میفرماید که ارواح او را کور
آفریده بودم و امثال کورست و بر پلصراط کور بگذرد و چون بدروازهٔ بهشت برسد او را چشمان
دهم و در بهشت با مومنان دیدار ببیند و تنها نخواهد دید کور گفت یا رسول الله من محنت
دنیا را اختیار کردم و آن می باید که بجز و چشمان یافتن دیدار ببینم بدان ای فرزند
که چون چهار باب بتوفیق باری تعالی باتمام رسید نیز خواهیم که خاتمهٔ کتاب را بیان کنم و دران
چند چیز باقیمانده بیارم انشاء الله تعالی **خاتمة الکتاب** مشتمل چند فصل **فصل
اول** در علامات قیامت و پیدا شدن ساعت و خرابی دنیا و او را ازان ساعت گویند
که در یک ساعت پیدا شود کما قال الله تعالی ان الساعة لاتیة ای بغتة یعنی ناگاه و قال علیه السلام
ان الساعة لا تکون حتی تکون عشر آیات خسف بالمشرق وخسف بالمغرب وخسف
بجزیرة العرب والدخان والدجال و در حدیث دیگر بعد دجال عیسی
علیه السلام گفته اند و دابة الارض و یاجوج و ماجوج و طلوع الشمس
من مغربها و نار تخرج من قعر عدن تدخل الناس نقل در مشارق در شرح او می
آرد که خسف فرو بردن زمین را گویند یعنی قیامت نمیشود تا آنکه ده نشانی او پیدا
نشود اول آنکه قومی بسبب شومیت گناه بطرف مشرق در زمین روند و قومی همچنان

بجانب مغرب در زمین فرو روند و قومی بجنبان در زمین عرب فرو روند و جزیره پارچه را
گویند و گفته اند که آنحضرت مکه باشد و دیگر علامت قیامت پیدا شدن دود وی ست و
بقول حضرت مرتضی علی رضی الله تعالی عنه آن از جانب آسمان فرو آید و از مشرق تا مغرب
دنیا از و پر شود و کافران بدان مست شوند چنانکه در سوراخ بینی ایشان همی در آید و از جانب
دبر و گوش بیرون می آید و ایشان را بدان محنت رسد و آن دود چهل روز بود اما مؤمنان را
چون زکام نماید و بعضی مفسران و محدثان بر آنند که آن دود گذشته است و دیگر علامت
دجال باشد و علامت دیگر دابة الارض باشد و علامت دیگر یاجوج و ماجوج باشند
و علامت دیگر بیرون آمدن آفتاب از جانب مغرب و علامت دیگر پیدا شدن آتش
باشد از جانب عدن تا براند مردمان را بیک جا کند و عدن نام شهریست در کنار دریا
از شهرهای یمن و قعر فرود زمین را گویند این همه علامت شدند اما از هم ایشان عیسی ع
ست که از آسمان بیاید و دجال را هلاک کند و بیان این علامات به تفصیل خواهم کرد انشاء
الله تعالی **ذکر کیفیت تولد دجال و ظهور او در آخر زمان** در شرح مشارق
آورده است که نام او صائف و نام پدرش صائد ست اما چون صد اول حال دعوی
پیغمبری کرد و در آخر دعوی خدائی کند از آن او را دجال گویند و دجال کذاب را گویند
پدر و مادرش هر دو جادوگران بودند منقول ست که ولادت او در تیه بود و تیه سه
فرسنگ از مدینه بعید ست و چون از رحم مادر فرود آمد در حال نشست و کلان شد گاه
دعوی خدای کردی و گاه دعوی پیغمبری و تمام کافران بدو معتقد گشتند و اکثر سخنان
غیب را با ایشان بیان میکرد و کرامت می نمود و در آن زمان سلمان پارس و ابودردا
در تیه بودند چون هجوم کافران در صحن صائد دیدند هر دو نزدیک رفتند واقعه شنیدند
شخصی بدان لعین گفت که اصحاب رسول الله آمده اند گفت و دشمنان من اند تدبیر دیگر آن
نمانده هر دو در پیش رسول الله ع شدند اصحاب جمع شدند حضرت را پرسیدند که این چه باشد گفت
هیچ پیغمبری نبوده ست که حق تعالی او را به دجال نترسانیده و این آن دجال باشد گفتند
در پیش او برویم حضرت گفت موت او از دست ما نباشد بلکه موت او از دست

مهتر عیسی باشد و او بر ما سخن زشت بگوید و امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه طاقت آن نکند تیغ
باشد و جنگ و جدال بیفاید و واقع شود امیر گفت من بغیر بالی نخواهم کرد اما همین که او را
به حضرت رسالت پناه فرمود که تنی چند جمع شوید تا برویم جمع شده یا چند اصحاب به زشتی
یاران گفتند در حال خانه او برویم اما حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود که در خانه آن
سگ در رفتن نشاید اما شما دست نزنید او با آواز دست دوان خواهد بیرون شد در پیش ما آید
چون آن لعین در پیش حضرت رسول الله آمد گفت من اینت گفت آنا رسول الله
گفت اگر تو نبی خدائی من گواهی بدهی ای من نبی شما قبول کنم و گواهی هم حضرت رسالت پناه
فرمود مثل تو مخلوق کور چشم خدای را نشاید آن لعین تیز گوه سگ خورده بر حضرت رسالت پناه
اهانت گفت امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه طاقت شده تیغ کشید اما فرمان رب العزت
تیغ برگشت و بمقدار چهار انگشت پیشانی امیر المؤمنین عمر بریده شد حضرت دست خود بر آن
زخم مالید در حال همچنان که بود شد حضرت رسالت پناه فرمود یا عمر چرا بی عهد کردی
گفت یا رسول الله مطلق عهد مرا فراموش کرد چون رسول الله در پی نشست تیغ نهاد و در حال
لعین سنگ کلان بگرفت و در راه گذر حضرت انداخت تا که راه بسته شد مهتر جبرئیل علیه السلام
فرود آمد و همان سنگ را از راه دور کرد چون حضرت رسالت پناه در پیش رسید در حال تیر سخت
قصد ... کرد و سنگ کلان برداشت چون بر سر دیوار رسید هفت دیوار بقوت آن سنگ
می شکست چون اصحاب سلاح پوشیدند و در پیش رسول خدا شدند و از آن خنک خواستند
حضرت اذن نداد و گفت که موت او از دست مهتر عیسی ع باشد اما حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وسلم سجده نهاد و در حق او بددعا کرد در حال مهتر جبرئیل ع در رسید چنانکه موشی را گربه
بگیرد از گردنش بگرفت و برداشت او در حال دست ها را در زمین فرو برد تا آنکه انگشتان را در
زمین سخت کرد و بمقدار دو چاه خاک برگرفت مهتر جبرئیل ع او را در غار کوه قاف که تمام آبها در آن
سیر و بند ماند و به زنجیرها بسته الحال هر روز بعد از بامداد همه زنجیرها را میشکنند و ماهیان را از دریا
میگیرند و به آفتاب بالا میکنند گرم و خشک کرده میخورد چون سیر میشود باز فرشتگان او را
به زنجیرها می بندند علی هذا القیاس بعد هر بامداد از خواب بیدار میشود و زنجیرها را

بشکنند و ماهی بخورد حضرت رسالت پناه صلعم از جبرئیل علیه السلام پرسید که آن خاک چه گرد
گشت چون در اینجا انداخت بمقدار دو پشه گشتند و بعد از وفات شما هفتصد و هفتاد سال
از خاک در عالم پراگنده شود تا بعد از آن علامات قیامت ظاهر شود و در روایت دیگر
آورده است که حق تعالی باد را مسلط کرد و آن دیه بدان غار برد پس پیغمبر علیه السلام
فرمود که در آخر الزمان دجالین پیدا شوند یعنی لشکر دجال که امت مرا در آن زمان از مشی
قیام و از قیام قعود و از قعود اضطجاع و از اضطجاع موت بهتر باشد زیرا که بسبب
پیران و مریدان و مشائخان ناقص تمام مردم از راه محمدی بگردند و پیرو پیشوا شیطان
شوند و علامت ایشان آنست که علم و علما را دشمن دارند و ایشانند لشکر دجال علیه اللعنة
و علیهم در آن زمان حیا و شرم از زنان برود منقول ست که روزی حضرت را کسی پرسید
که خروج دجال چه وقت باشد گفت وقتیکه زنان در زین سوار بروند و گفت
لعنة الله علی الفروج فی السروج و ایضاً عدل از پادشاهان و عمل از عالمان برود و
سخاوت از توانگران و بسبب شومیت آن مردم ابر و گرد و غبار و باد سرخ بسیار و باران
اندک گردد و درختان بیبار بلکه زنان نیز بار نگیرند حضرت شیخنا شیخ الاسلام و المسلمین
شیخ علی ترمذی قدس سره را کسی پرسید از این که مشائخان سلف سلوک و تصوف و بیان
وحدت را پنهان میکردند که کسی را بدان اطلاع نمیشد و ایشان را کسی از کاسل و کامل
اشیاء می نمی‌شناختند بخلاف این زمانه که صوفیان و سالکان نام دارند و مدعیان اشتهار
و شهرت اند چون پیغمبران خلق را دعوت میکنند و از مریدان ایشان زن و مرد و صغیر و کبیر
و آزاد و بنده همگی در بیان وحدت اند خواه غلط خواه صحیح چرا شیخ گفت دو معنی دارد یکی
همین که این زمانه آخرین ست و خاتمه نور محمد صلی الله علیه و سلم قریب ست که ختم شود پس احدی
از جهت جمع کردن اموال دنیاوی بی محنت کاری را در پیش گرفته اند که ایشان مردم شیخ
و مشائخ خیال کنند و چیزی بدهند و در طلب نام و ناموس دنیاوی اند و از عقبی غافل و دیگر
آنکه پیغمبر فرموده است که کل شیء راجع الی اصله پس چون وحدت وطن اصلی ست
و اظهار شدن قیامت نزدیک ست از آن واجب تعالی بر آن هر یک او را جریان و

و اوتاب بعضے بهدایت الله بمنزل رسند و اکثر بسبب مرشدان ناقص در گل مانند و گمراه گردند
و در خبر است هر که در روز جمعه سورهٔ کهف بخواند خدا تعالی اورا از فتنهٔ دجال امین دارد
پس پیغمبر فرمود علیه السلام که دنا نخیان زمانه دجال لعین بفرمان رب العالمین از بندها و زنجیرها
خلاص یابد و بر کوهی از کوهها هندوستان بر آید و بانگ کند آواز او از مشرق تا مغرب
برسد و بگوید که هر که امروز بمن پیش آید نجات یابد و الا روز دیگر قتول نمیکنمش و من خدای جهانم
جملهٔ انواع کفار و اهل روافض و بدعت و مردمان کم یقین بسبب کم یقینی بدو رجوع کنند
حتی که او را هفت خواتین پیدا شوند و بعقب هر خان هفت لک لشکر پیدا شوند و شیطانان
و دیوان و پریان را بدو مسخر کرده دهد چنانکه بعضے کسان را این فریب دهد که مادر و پدر تو اند زنده
گردش و بعضے را کشند باز زنده کنند و آن در حقیقت دیو و پری باشند و گاهے انواع
طعام و شراب پیدا کند و بکذا مکر آلهی در حق او بسیار باشد و چون لشکر جمع شود حکم کند که شمایان
سوار و من پیاده مرا نیز سوار بکنید هر چه از فیل و اشتر و غیره بیایند بر داشته نشود بعد ازان
همان خر بیارند که در دریاست و آن چنانست که در دریار عمان چهل جزیره است و هر
جزیره چهار میل طول دارد و در همه گیاه و سبزی روئیده اند بوقت صبح صادق در خوردن
میشود تا بامداد همه را میخورد و در خواب میرود باز بوقت پیشین همه روئیده میباشند و در
خوردن میشود تا نماز شام همه را میخورد و چهل جوی شیرین دران محل مرور دارند چون سر
بران می نهد همه را خشک میسازد و دریار عمان تا شتا تنگ او رسیده است و چون
بران خر سوار شود عزم بیت الله کند با همه لشکر روان شود تا او را خراب کند و با او اسباب
ملاهی بسیار باشد حتی که اکثر مردمان جاهل و شهوت پرست بدان خوش آوازی نزدیکی
او جمع شوند اول بکه برسد بعضے لشکر را بخراب کردن بکه مانند و بعضے را بخراب کردن مدینه مانند و
خود مستش بکوفه برود با هفت لک لشکر همراه اما مکة الله و مدینه هر دو دار الامان اند و گرد بیخ
ایشان فرود آید اما گرفتن نتوانستند چون آن لعین نزدیک کوفه رسد امام محمد مهدی باستقبال
او رود و بدان ای فرزند که نزدیک اهل سنت و جماعت آنست که شخصے باشد در ولایت
هند عبد الله نام و نام منکوحهٔ آن شخص امنیه باشد اند و فرزند تولد شود نام او محمد باشد و این محمد

علیه الرحمه بعد کلان شدن بکوفه رود و اهل کوفه او را بپادشاهی گیرند و در اصل سادات باشد اما نزد یک روافض این امام مهدی فرزند امام حسن عسکریست و در غار در آمده نیز بار است میکنند و بوقت دجال بیرون آید و این کسان بهر سال یک اسپ و یک دختر خود به نیت او بیمانند نزد اهل حق این محض افتراست و در آن زمان در کوفه شش هزار زنان و هزار مردان باشند و امام مهدی را پرسد که من کیستم گوید تو مخلوقی از مخلوقات باری تعالی گوید لا بلکه خدای جهانم امام گوید اگر خدائی چشم کور خود را صحت بده او را به پنجه زند و بکشد باز زنده شود باز او سوال کند که من کیستم گوید تو مخلوقی باز او را بکشد بکذا سه کرت او را بکشد و زنده شود بعد از آن امام بطرف کوه برود و با این هزار همراهان جنگ پیش آید هفت لک لشکر او را شکست دهد و بمکه بیاید و آن جا نیز شکست دهد و بیاید بمدینه و از انجا نیز شکست دهد به بیت المقدس بیاید امام را در مکه دوازده هزار لشکر باشد و در مدینه پانزده هزار گردد و در بیت المقدس نیز شکست دهد و تمام لشکر او را بکشد و خودش گریخته بجانب عرب برود مدت سه سال انواع لشکر کفار را جمع کند و امام در بیت المقدس امامت کند و در سه سال هر جا که نام مسلمان باشد در بیت المقدس جمع آید روزی چون امام نگاه کند ببیند که از آسمان ابرے فرود آید و صخره مبارک بایستد چون امام بجانب آن ابر شود ابر بالا رود اما بر انجا جوانی را استاده یابد جامهای سبز پوشیده و دستار سبز و فش سبز و عصا سبز بدو سلام کند و موافقت کند بدانند این مهتر عیسی علیه السلام ست مدت چند در بیت المقدس هر دو باشند گاهی امامتی نماز امام مهدی دگاهی مهتر عیسی علیه السلام و مهتر عیسی دین پیغمبر ما را تقویت بدهد و در مذهب امام اعظم باشد و مذاهب ثلاثه را منسوخ کند و مرده گان را زنده کند و از مسلمانان زن گیرد و در خبر است که هر پیغمبر را قوت در زور چهل مردان بود و مهتر موسی را قوت چهل پیغمبران بود و مهتر عیسی را قوت چهل موسی بود حضرت محمد مصطفے صلی الله علیه وسلم قوت چهل عیسی داشت که هر همه هزار و پانصد کس را قوت بیشود و بعد سه سال دجال لعین از جانب عرب چنان لشکر بیارد که حد و عد ایشان را بجز الله کس ندانند و در بیابان که میان مکه و روم ست بایستد و چهل روز راه ملک بگیرد

که هیچ احدی درمیان ایشان نگنجد و امام مهدی و حضرت عیسی با جمیع لشکر مسلمانان قصد جنگ
کنند و پیش آیند چون دجال لعین روی حضرت عیسی را ببیند از هیبت خود بترسد و عنان
خر بگرداند حضرت مهتر عیسی بدان عصا او را بزند عصا از وی و از خر بگذرد و در رود و انگشد
منقول است که دجال بیست و هفت میل طول دارد و هفت میل عرض دارد و آن خر
بیست و پنج میل طول دارد و پنج میل عرض اکثر است که در زیر ایشان هلاک شوند و بهر طرف
ده میل خون دجال و خر روان شود که اکثر مردمان در خون هلاک شوند و عصا چون ایشان
بگذرد ایستاده نشود تا آنکه بدان برابری از تمام لشکر بگذرد و زمین بفرمان رب العزت تافته
گردد که کفار گریخته نتوانند و چون عقب سنگ و چوب و درخت پنهان شوند همان چیز
فریاد کند که کافر همین است تا آنکه نشان کفر در جهان نماند بعد از آن فراغ و خوشی و راحت
مسلمانان باشد بعد از آن چهل سال بگذرد و بر مؤمنان سختی باشد سال چون ماه باشد و
ماه چون روز و روز چون یک ساعت بعد از آن یاجوج و ماجوج پیدا شوند **ذکر کیفیت
اظهار یاجوج و ماجوج** بدان که ایشان شش قبیل اند یعنی شش پدر ترک اول
جرص دوم ترک خزر سوم یاجوج چهارم ماجوج پنجم خیل ششم و ... و در تفسیر زاهدی
آورده است که ایشان از صد هزار بیش اند و از اولاد یافث بن نوح اند و بعضی از ایشان
از هر بلندی بلند اند و بعضی بر قدر یک بلشت قد دارند و ایشان را تولد و تناسل
است و بعضی گفته اند هر یکی از ایشان نمیرد تا او را هزار فرزند نشود و طعام ایشان گوشت
مار است در سال خدای عز و جل ابری را از زمان دهد تا باران در ولایت ایشان افگند
ثعبان عظیم و آن مار تا سال دیگر ایشان را بس کند چون در سال دو بار ببارد و در ان
سال ایشان را فراخی بود و چون یک بار ببارد تنگی باشد هر روز در ان سدی که ذو القرنین
بسته است میکوشند و گفته اند که آلت دیگر ندارند مگر زبانهای ایشان چنان تیزی دارد
که سنگ را می تراشند بزبان و گویند فردا بیرون آییم چون روز دیگر باز آیند سد همچنان که
بسته و هموار بود میگردد تا چون وقت بیرون آمدن شود یکی از ایشان مسلمان گردد و چون
بوقت شام برگردند گوید که فردا ان شاء الله تعالی سوراخ خواهیم کرد چون روز دیگر بیایند

سد شگاف نیابند تا هر مقداری که گرده نیابند تا در چند روز بیرون آیند و قصه سد نبشته
آورده اند که در زمان سلطان سکندر ذوالقرنین میان دو طائفه ایشان مجادله افتاد و بجنگ
استادند یک قوم زنده سری را پیدا کرد که هزار سر داشت و قوم دیگر درون حصار بند شدند چون
کسی بیرون می آمد آن هزار سر او را میخورد ایشان از سلطان سکندر مدد خواستند سلطان خود
تنها همراه ایشان رفت روزی بوقت پیشین سلطان میخواست تا بیرون قلعه رود و طهارت کند
ایشان منع کردند که شما را هزار سر خواهد خورد و گفت پس من برای چه آمده ام که بجنگ بیرون نروم
گفتند سیاست و دبدبه بسکینیم والا از دست تو چیزی نخواهد شد سلطان بیرون شد آن قوم دیگر
نیز هزار سر را فرستادند سلطان که بر طهارت نشسته بود که او رسید گفت چه شخصی که برای خصم تیز آمده
گفت من از برای بریدن هزار سر تو آمده ام و هر دو طرفین اقوام نگاه کردند شیر خود را بر سلطان
زد و حمله و حمادست کرد سلطان از سرش بگرفت و بر زمین زدش و شمشیر کشید که الحال در سر بریدن
سر خود چه گوئی بهرم پایه شیر زاری کرد که من بعد بدان قوم نروم و بولایت خود خواهم رفت مرا
بگذار چون بگذاشت شیر بگریخت و آن قوم عاجز شده در پیش این قوم آمدند و صلح کردند
و آن قوم که سلطان را دیده بودند نصیحت کردند و مال بسیار دادند و در کوه قاف در آنجا
سوراخ بود و ایشان می آمدند و دزدی میکردند و مال مردمان را میبردند و گاه خراج از قربیان
میگرفتند گفتند که این راه را بربندید تا من بعد یاجوج و ماجوج دزدی ولایت نکنند سلطان
چون از آن جانب آمد در بستن آن راه سعی بلیغ کرد آورده اند که در آن قرین آهن
و ارزیز و مس و سرب و غیر ذالک این نوع بسیار افتادند سلطان از آن آهن کجهی ساخت
کرد و پنجاه بین دراز کشید و بالا کرد و در میان ایشان چوب و هیزم نهاده بودند و آن کوه
سوراخهای است گرد و در سه روز راه بطرف مغرب کشید و پوست سقف گاو را کیپا بنا میکرد
و جوانمردان رومی را نشاندند تا بهرت مزید آزاد میدان گرفتند و آتش در آن کوه زدند از
حرارت آتش چون موم بگداخت و بهم متصل شد و آنچه قرین آن کوه از گیاه و درخت بود همه
از تف آن کوه بسوخت و مدت یکسال گرم بود و یاجوج و ماجوج از ترس پیش نیامدند و چون
در آخر الزمان بیرون آیند اول کلانان ایشان بیایند از جانب مشرق جمیع انواع طعام

بخورند و آبهای شیرین را تمام بخورند و چون طائفهٔ دیگر بیایند آب شور را نیز خشک کنند و چون
طائفهٔ دیگر بیایند غلاب نیز بخورند چنانکه رسول علیه السلام را پرسیدند که در آن وقت مؤمنان
روزگار چه گذرانند گفت ذکر باری تعالی و تسبیح ایشان را از آب بود آنگاه کرم در سر ایشان
پیدا شود و ایشان بمیرند باز دریاها موج زند و باری تعالی باد را فرمان دهد تا ایشان را در دریا
اندازد و بروایتی باران بسیار ببارد و سیلاب ایشان را بدریاها اندازد و هفت سال مؤمنان
بغیر از تیر و کمان ایشان نسوزانند و چون ایشان بیرون آیند حضرت عیسی با جمیع مؤمنان در کوه
حصار باشند بعد از آن دابة الارض پیدا شود بعد از آن حضرت عیسی را بآسمان برند و در خلق فتنه
انگیزی پیدا شود **ذکر اظهار کیفیت دابة الارض** و دابه جنبنده را گویند و آن جانوریست
که در آخر زمان بیرون آید و در **شرح وجهی** ست که این صفت در و باشد که سر او چون
سر ستور بود و چشمان او چون چشم خوک و گوشهای او چون گوش فیل و سینهٔ او چون سینهٔ شیر و رنگ
او چون رنگ پلنگ و تهیگاه او چون تهیگاه مادهٔ گاو و دم او چون دم میش و پایهای او چون
پای شتر میان هر دو بندهای دست و پای او مقدار دوازده گز و بروایتی دو گز بگز دست
آدم علیه السلام باشد و ابوهریره گفت رضی الله عنه که در واز هر رنگ باشد و میان دو سرون
او مقدار یک فرسنگ باشد و این جانور از زمین بیرون آید بیک روایت آنست که چون
سر آرد بر آسمان برسد و از حسین روایت ست که تمام نگردد بیرون آمدن او مگر بسه روز
از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم پرسیدند که از کجا بیرون آید گفت از مسجد حرام
و چون بیرون آید گواهی دهد با علی حلیه و تنها مگر بدین اسلام و بیک روایت از رسول الله صلی الله
علیه وسلم آنست که درازی او شصت گز باشد و هر یکی از آدمی را ببوید و بگوید هذا کافر
بالله و هذا مؤمن بالله و بمجرد بوئیدن در پیشانی کافر نوشته شود هذا کافر بالله و در پیشانی
مؤمن نوشته شود هذا مؤمن بالله و با او عصای موسی و انگشتری سلیمان علیهم السلام
باشد عصا بر روی مؤمن بمالد روشن گردد و انگشتری را به بینی کافر نهد و مهر بر بندد
و در **تفسیر زاهدی** آورده است که دو بار بیرون آید اول زود غائب شود
دوم کرت بجای بماند و او بر هوا رفته باشد و گردن او عظیمی دارد چون گردن شتر و همه خلق بدو

زمین از مؤمن و کافر او را به بیند و وی با همه سخن کند و خبر از مؤمن و کافر دهد که فلان کافر ست
و فلان مؤمن ست و بعد از ان خبر بن و کافر نام دیگر نباشد کافر را گوید یا کافر و مؤمن
را گوید یا مؤمن بعد از ان اگر شخصے ایمان بیارد قبول نباشد و حکم آن ایمان یاس باشد
ذکر طلوع شمس از جانب مغرب قال علیه السلام من تاب قبل طلوع الشمس من
مغربها تاب الله علیه و معنی توبه در لغت باز گشتن و در شرع باز گشت بنده از گناه به طاعت
از جانب حق قبول کردن ست یعنے قبول کند حق تعالی او را بدین ایمان آوردن فریضه است
زیرا که رسول علیه السلام ما را ازین خبر داده است که یکی از علامات قیامت بیرون آمدن آفتاب
از جانب مغرب ست تا هر که بغیب باور کند در هنگام معاینه او را سود کند و اگر بغیب باور نکند در ان
هنگام او را سود نکند و او از کافران شمارند و در **شرح مشارق آورده است** که در
آخر زمان کفر و معاصی و ظلم و بیرحمی و فساد بسیار گردد و از شومیت آن حق تعالی یک روز
آفتاب غروب کند و شب در آید و آفتاب را حبس کند و فرمان بر آمدن بدهد و آن شب را مقدار
سه شب گرداند و مردان صالح و شب خیزان بحکم عادت بیدار گردند و وضو کنند و تهجد
بگذارند و به تلاوت مشغول گردند با مید آنکه مگر صبح صادق خواهد دمید و چون نظر بر آسمان
کنند ستارگان بر قرار باشند باز بخسپند باز بیدار شوند هم بدین نوع سه کرت بیدار شوند
باز در خواب روند و میان خود گویند که هیچ یکی در میان شما چنین شب کلان دیده است
و خلق از درازی آن شب حیران گردند ناگاه به بینند که آفتاب از سوی مغرب بر آید سیاه
چنانکه نشانه سیاه باشد و بر آید بی نور و در میانه آسمان آید و در **شرح وجیهی آورده است**
که آفتاب و ماهتاب هر دو بی نور و سیاه بیک جا از مغرب بیرون آیند چنانکه دو شتر
جنگی جنگ کنند و با یکدیگر به پیچند چون خلق همچنین به بینند اهل دنیا فریاد و بانگ کنند
و از هیبت آن مادر از فرزند و فرزند از مادر و پدر از پسر و پسر از پدر بگریزد و گریه و استغفار
کنند اما صالحان را سود کند و کافران و فاسقان را هیچ سود نکند و چون هر دو به نیمه
آسمان آیند مهتر جبرئیل علیه السلام بیاید و هر دو را گرفته باز در مغرب کشد بعد از ان
هر دو در توبه فرود برند چون رسول علیه السلام این بگفت عمر رضی الله عنه گفت که این

در توبه چه چیز باشد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود یا عمر حق تعالی دری آفریده
ست بجانب مغرب از برای توبه و مرآن در را دو طبقه ست از زر مکلل از در و جواهر و میان
دو طبق چهل ساله راه سوار شتابنده است و آن در از آن روز که حق تعالی آفریده است
گشاده است و هر گناه گاری که از وقت آدم تا طلوع آفتاب و ماهتاب از مغرب توبهٔ نصوحا
کند آن توبه در آن در در آید و چون آفتاب و ماهتاب از مغرب بیرون آیند و در نیمهٔ آسمان
رسند جبرئیل هر دو را باز گرداند و در آن در توبه در آرد و هر دو طبق را به بندد و بعد از آن توبه قبول
نشود و بعد از آن بقریب قیامت قائم شود و نفخ صور باشد معاذ جبل پرسید یا رسول الله
صلی الله علیه وسلم توبهٔ نصوح چه باشد گفت چون بنده از گناه بکلی برگردد و پشیمان گردد و هر بدیهای خود
و همه گناهان را ترک و بعد اصلا باز نگردد و این را توبهٔ نصوح گویند هر که اینچنین توبه کند در آن
در در آید و قبول شود و هر که چنین نکند در آن در در نیاید و قبول نشود **ذکر کیفیت
قیامت و حشر** است که بعد از ین علامات بادی پیدا شود از مشک خوشبوی تر و از
ابریشم نرم تر تا هر کجا که اهل الله یعنی اهل علم و شریعت باشند در مشام ایشان برسد و در حال ارواح
ایشان قبض شود و هیچ احدی از مسلمانان نماند تا آنکه گوینده کلمه در جهان نماند که پیغمبر فرموده
است که تا کلمه گو باشد قیامت موجود نشود و در تمام عالم کافر باشند بعد از آن کافران در
عمارات کوشکها و ایوانها مداومت نمایند و در طلب نام و ناموس گردند و گویند متی هذا
الوعد ان کنتم صادقین یعنی آنچه مسلمانان در ماضی میگفتند آن ساعت کجاست چرا
پیدا نمیشود ما ینظرون الا صیحة واحدة تاخذهم وهم یخصمون ہ فلا یستطیعون توصیة
ولا الی اهلهم یرجعون یعنی بعضی در عمارت خانه های و بعضی بزراعت و بعضی در
حرب میان خود و بعضی در جنگ و جدل و بعضی براست کردن سلاح چون تیر و کمان و شمشیر
و بعضی در کاویدن جوهای و بعضی در بنا کردن قلعها باشند که بیک ناگاه صور باشد اسرافیل
بفرمان رب الجلیل در دمد و مهتر اسرافیل الحال یک پای پس و یک پیش و پشت خم و بر دهن
گرفته صور را استاده است تا از هیبت آن آواز ایشان بیهوش و مستان شوند و ما
هم بسکاری ولکن عذاب الله شدید ط یعنی از بسیار هولها چون مستان از خود بیخبر گردند و زنی

لرزیدن گیرد و کوهها جنبیدن گیرند و زمین شگافد تا هر چه از خزائن ست همه بیرون افتد
و کفار گویند که این چه حالتیست بلکه گفتن نتوانند و در دل خود خطره گذرانند و این اول
مرتبه دمیدن باشد و در حال چنانکه آواز شنوی در دمی صور باشد مهتر اسرافیل علیه السلام
در دمد تا هیچ احدی از حیوانات تا مگس و پشه و مورچه در عالمین نمانند و همه بمیرند از شدت آن
آواز بغیر از چهار فرشته مقرب و حاملان عرش هیچ از ملائکه و جن و انس نماند مهتر جبرئیل علیه السلام
نزدیک سدرة المنتهی بیاید و نعره زند و جان بحق تسلیم کند و ارواح مهتر اسرافیل علیه السلام
و میکائیل علیه السلام و حاملان عرش را مهتر عزرائیل علیه السلام قبض کند بعد از آن خطاب
حضرت عزت در رسد که ای عزرائیل هیچ از مخلوقات مانده باشد او گوید یا اله العالمین تو حی لا یموت
هستی و من بنده عاجز من از هیچ زنده دیگر که مانده باشد خبر ندارم و تو علام الغیوبی پس حضرت عزت
جل جلاله و عم نواله از وی پرسد که ای عزرائیل هزار در هزار بلا عدد مخلوقات مرا کشتی و هیچ احدی
دلسوزی کرده باشی یا نه عزرائیل خواهد گفت یارب آری بر دو کس دل سوخته ام یکی بر شداد
که مدت سه صد سال بهشت راست کرده بوقت در آمدن ارواحش را قبض کردم و بدان حسرت
که کرده بود بهشت خود را ندید و دیگر روزی در بیابان زنی بیمار افتاده بود و طفلی شیر خواره
او را می‌مکید از جهت آن صغیر بر قبض کردن ارواح آن زن بسیار دل سوخته ام او برده اند
که آن طفل فرعون بود پس از حضرت عزت بر وی خطاب نازل شود ای عزرائیل چندانکه
و چند هزار انبیا و اولیا و دوستان مرا کشتی بر هیچ یکی دل سوزی نکردی و بر دشمنان
من دل سوزی میکردی الحال لائق تو اینست که خود را در هلاکتی مهتر عزرائیل بر بالای آنها
رود و خود را بتابد تا ثرای برسد و جمله اندامهای او شکسته گردند اما ارواحش قبض
نشود منقتا و بار همچنان کند بعد از آن در درگاه لم یزل مناجات کند که یارب تو دانا تری
باحوال من که جان خود بخود قبض نمیشود حق تعالی او را بجای خود بیارد و بصفت قهاری
ارواحش قبض کند **قصه شداد بن عاد** اینست که منقول است که بعد رحلت محمد مصطفی
صلی الله علیه وسلم یکی از اصحاب عبد الله نام روزی در خدمت کعب احبار حاضر شد و گفت
یا امام در دنیا مانند بهشت چیزی باشد یا نه و بدان صفت که عبد الله دیده بود گفت

وآنچنان بود که روزی عبد الله اشتر را گم کرده بود در بیابان بطلب آن میرفت ناگهان
گذرش بر حصاری افتاد که یک خشت از طلا و یک از نقره چون اندرون درآمد همه چیزها
بمثال بهشت یافت اندکی از آن بگرفت و بخانه آمد و این خبر را بکعب رسانید و منقول است
که کعب دانشمند زمانه بود زیرا که کتب ثلثه را تمامه خوانده بود و مردی سفید ریش بود با رسول الله
در اکثر اوقات مجالست میکرد و احادیثها او را یاد میگرفت اما ایمان نمی آورد بعد از رحلت
رسول الله روزی در کتابها یافت که محمد آخر الزمان پیدا شود و هر که بدو ایمان نیارد کافر است
کعب احبار مسلمان شد پس امام گفت آری در عهد ماضی پادشاهی بود نام او شداد و پادشاه تمام
روی زمین بوده است و بدانکه در دنیا چهار پادشاه گذشته اند که هر یکی تمام دنیا داشتند دو مسلمان
یکی سلیمان علیه السلام و دوم سلطان سکندر و دو کافر یکی شداد و دوم نمرود روزی این شداد
از عالمان زمانه پرسید که بهشت چگونه باشد گفتند نه سرد و نی گرم باز گفت که حصار و بناهای
و درختان او چگونه باشند گفتند حصار او یکی خشت طلا و یک نقره باشد و چهار جوی اند از عسل
و زنجبیل و از آب و شراب و زمین او از طلاست و درختان او از نقره اند و برگهای از طلا و زنان
بنزاد اند و منقار از طلا و مشک خاک او بوده و سنگریزه او در بود و علی هذا الطریق
بهشت را بیان کردند شداد کسان را باطراف عالم فرستاد جایی که سرد و نه گرم بوده ارم را
یافتند و طلاها و دُرّ و جواهر و مشک تمام روی زمین را جمع کرده بمدت سه صد سال
همچنان به بهشت مرتب ساز از عالمان پرسید که مسلمانان چگونه در بهشت درآیند گفتند که
که محمد علیه الصلوة والسلام را فرشتگان در عماری بردارند و سایر انبیاء و اولیاء و مؤمنان سوار
باشند و با جمیع حشمت درآیند شداد بدین همچنان کرد با جمیع حشمت نزدیک آن بهشت
رفت و فرود آمد گفت که امشب شب است فردا در آن خواهم درآمد حضرت عزت را غیرت
بکار شد که این چیز اگر چه فانی است اما بمثال بهشت کرده و در بهشت نارسیده خلل این ورا
روزی نگردانم در شب سنگها تافته بمقدار خم ایشان باریدن گرفت تا همه از بیرون و درون همه
و هلاک کرد و آن بهشت در این دنیا بقدرت الهی غایب شده است عبد الله گفت آن بهشت
را کس خواهد دید یا نه گفت آری از امت محمد صلی الله علیه وسلم یک کس به بیند گفت آن کس چگونه

باشد گفت در کتابهای ماضی آورده است که شخصی باشد سرخ ریش معرو مبارز و مهیب و دلاور
و نام او عبدالله بود و در طلب انگشتر آید آن حصار بسته ببیند دران درآید و زود گرفته بیرون آید
عبدالله گفت او را خواهی شناخت یا نه گفت آری اما نام تو چیست گفت عبدالله گفت
دانستم بالله که بغیر از شما کسی دیگر نباشد عبدالله اقرار کرد و تمام ولایت بدان وادی رفتند
طلب کردند نیافتند بعد ازان چون مهتر عزرائیل علیه السلام بمیرد و در مدت سی سال میوهای
روی زمین پخته بریزند و هیچ زنده سری نباشد که بخورد بعد ازان در چهل روز متصل باران
باریدن گیرد آن آب سفید بمثال آب منی بود و تمام دنیا را از قاف تا قاف یک دریا گرداند
بعد ازان اول مهتر جبرئیل علیه السلام را زنده کند و این آب را در یک پر خود نگاه کند و التماس
کند که یارب این آب را چه کنم حق تعالی آن گاوی را که در زیر هفتم زمین است زنده کند جبرئیل را
بفرماید که این آب را در حلق او بریزد چون در حلقش بریزد تا اول او برسد و میان دهن و حلق
او خشک شود و فریاد برآورد که یارب در این مدتهای مدید رزق میرسانیدی الحال حکم بسوخت
چرا رزق نمیرسانی بعد ازان تمام ملکوت را زنده کند و یا حدی از ملکوتیان را بخدمتگاه چون
که اول ازان معتقین بود بفرستد پس حضرت اسرافیل علیه السلام را فرمان دهد تا صور دمد قطرهای
خاک آدمی که در هر چند جای پراگنده شده اند همه بطرفة العین جمع شوند و چون دوم کرت
بدمد شخصی هر آدمی بهمان صورت او پیر و یا جوان یا کور یا لنگ که مرده باشد راست شود و چون
سوم کرت بدمد جمله انواع از سر زنده شوند اما همگی غائب در قبر خود باشند بعد ازان حکم باری تعالی
شود مر جبرئیل علیه السلام را که محمد آخر الزمان صلی الله علیه وسلم را از قبر برانگیزان و طلب
کن مهتر جبرئیل علیه السلام در یافتن قبر او متحیر شود و مناجات بدرگاه لم یزل کند که محمد علیه السلام
کجاست ناگاه ستون نورانی بروایت مدینه استاده ببیند که سر او بآسمان باشد چون بآنجا رود
بگوید الصلوة والسلام علیک یا محمد رسول الله حضرت رسالت پناه در حال حیرت زده برخیزد
و هیبت زده باشد و گوید یا اخی جبرئیل امت مرا چه کردی مبادا حساب کرده باشند او گوید
یا رسول الله صلی الله علیه وسلم هیچ احدی پیش از شما برنخاسته است حضرت گوید شکر الحمد لله که
امت گناه گار مرا پیش از من بدوزخ نبردند بعد ازان در پیش مهتر جبرئیل علیه السلام

موی مال باشد روی او را بدان پاک کنند از گرد و غبار بدست مهتر عزرائیل علیه السلام
حله او باشد بپوشانند و بدست مهتر اسرافیل علیه السلام تاج باشد بر سر ایشان کنند و بدست
مهتر میکائیل علیه السلام نعلین او باشد در پای کنند بعد از ان حکم باریتعالی شود که مردان را
حکم برخاستن ست مهتر جبرئیل علیه السلام گوید رحیلا رحیلا اول بی بی مریم قدست ارواحها
برخیزد زیرا که خود را در صف مردان بلند همت شمرده است بعد از ان جمله مخلوقات حشر شوند
کما قال الله تعالی ونفخ فی الصور فاذا هم من الاجداث الی ربهم ینسلون قالوا یویلنا من بعثنا من مرقدنا هذا
ما وعد الرحمن وصدق المرسلون و منقول ست که چون تمام مخلوقات حشر شوند بی بی
فاطمه زهرا رضی الله عنها برنخیزد حکم شود که ای زهری چرا برنخیزی گوید بابا بابا اندام
مرا بغیر از مادر و پدر و حسن و حسین و مرتضی کسی دیگر ندیده است الحال در حشر الخلائق شرم
دارم مهتر جبرئیل علیه السلام عماری را بدو پیش آرد و در ان بر داشته در زیر عرش برد

فصل دوم در بیان کیفیت استادن خلائق بعد از رسیدن از پل صراط

بجنبان بدان **ای فرزند** در روایت مسطور ست چون شخصی در دنیا بهر جانب که
گام بر دارد قدم ششم بر سر پادشاه رسد و بعضی گفته اند که هارون نام در جهان گم میباشد
که قدم ششم بر شخصی بهر جا بر سر هارون نام میرسد و این بنا بر مرور بسیار خلائق ست
زیرا که مقدار انگشت نزده گز زمین همه بگوشت و خون آدمی مخلوط است پس چون همگی
حشر شوند در دنیا نگنجند کما قال الله تعالی القارعة ما القارعة وما ادراک ما القارعة
تا آخر قارعه در لغت کاه کوفته را گویند یعنی دران روز دلهای مردم چون کاه
کوفته و غم زده باشند انگه بجین حشر جای استادن نیابند پس همه بمثال بچگان ملخ که
بی پر باشند بر سینه افتاده باشند و کوههای حق تعالی چنانکه ریگ ریزه ریزه سازند و باد را
فرمان دهد تا بر خلائق بپاشند تا که در دنیا بلندی و پستی نماند همه هموار شود قال الله تعالی
واذا انشقت السماء فکانت وردة کالدهان و آسمانها بفرمان باریتعالی بشگافد چون
گل سرخ نماید و چون روغنی بگدازند و بر سر خلائق ریزند و قال الله تعالی فکیف تتقون ان
کفرتم یوما یجعل الولدان شیبا السماء منفطر به کان وعده مفعولا و از هیبت آن

سوزسیم آن پیر شوند یعنی موی سر ایشان سفید شود بعد از آن آن زمین که در تحت الثرے
ست تمام مذکره فی باب الصلوة که مقدار ده هزار برابر این دنیاست ببارد و چون فراش
آنرا در زیر زمین مردمان کنند واین را از ایشان بکشند تا بران زمین یکپاسے را جای نیابند
واین زمین و آسمانها را تا سبع ارضین و بروایتی این زمین و بروایتی شانزده روے
زمین را یک فرشته بردارد و در دست خود بگیرد و بالا کند و بگوید که لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ای آدمیان
واے پریان واے وحوش واے طیور واے ملک واے خزنده و پرنده که پادشاهی
این زمین میکردید از جهت این دنیای فانی خون مردم میکردید میریختید و اموال یکدیگر
میخوردید پس بگوئید که پادشاهی این زمین امروز کرا باشد هیچکس را زهره دم زدن نباشد و بر
جمله خلائق هیبتی استیلا یابد آن فرشته خود بگوید لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ یعنے پادشاهی مر کسی راست
که گردن گردن کشان را شکسته و من بعد جز او کس از پادشاهی دم نزند بعد از آن آفتاب
بطریقیکه در فصل ایمان مذکور شد بیارد و مدت پنجاه هزار سال بران زمین تا بیک پای
بایستند در خبر است هر که لغو گوید یعنے سخن بیهوده و زیادتی چون سخن سنیم منیرم دیک میگ
چوب موب وغیر ذلک اللغویات او را مدت پانصد سال بران زمین گرم استاده دارد
معلوم باد که اگر وعده و وعید این عرصات در ماقبل کتاب بیان کرده شده است
زان نیاوردیم پس بعد از پنجاه هزار سال جمله عوام الناس در پیش عالمان و صالحان شوند گویند که در حق
ما شفاعت کنید تا جمله پیش آدم رویم پیش بابا آدم شوند و بنالند که یا ابا البشر سوختیم و طاقت نمی آریم
در حق ما شفاعت بکن و بگو تا حساب کنند خواه بدوزخ برد خواه به بهشت بابا آدم علیه الصلوة والسلام جواب دهد
که ای فرزندان من بسبب خوردن دانه گندم شرمنده ام پیش نوح علیه السلام روید نوح علیه الصلوة
والسلام گوید که در پیش ابراهیم علیه السلام روید زیرا که من بسبب طلب کردن هلاکت
قوم خود شرمنده ام و ابراهیم علیه السلام گوید که بر من آتش نمرود سرد کرده بود دیگر گستاخی
بدرگاه او نمیتوانم کرد در پیش موسی علیه السلام روند موسی علیه السلام گوید که چون دیدار
میخواستم در جواب من لن ترانی آمد من هنوز از آن هیبت ام دهشت ام میدارم از سوال
دیگر در پیش عیسے علیه السلام روید عیسے علیه السلام گوید که من بدعا مرده را زنده میکردم

کافران مرا خدای دوم میگفتند بدان شرمنده ام نمیتوانم بدرگاه او سوال کرد و پیش محمد صلی الله
علیه وآله وسلم برسند حضرت از احوال ایشان خبر نباشد زیرا که شراب بهشت مست باشد چون
تضرع ایشان بشنود در حال جبت زده برخیزد و در زمین گرم بایستد و زبان شفاعت
بگشاید و بگوید یا رب الارباب هر چه از نیک و بد از دست بندگان تو در وجود آمده است
باری با ایشان حساب کن و هر یک را بماوای خود ببر بعد از ان بفرمان رب العزت کتابهای
خلائق روان گردد و بصاحب خود برسد مومنان را بدست راست بدهد و کافر را از پس پشت
بدهد در حال که دستهای چپ ایشان شکسته بجانب پشت و گردنهای ایشان بر پس پشت
شکسته باشند و همه خلائق بقدرت الهی بیکساعت از خواندن خلاص شوند کما قال الله تعالی سنفرغ
لکم ایها الثقلان ۔ بعد از ان میزان را نصب کنند و دسته او بدست میکائیل علیه السلام باشد
و هر دو پله میزان پانصد ساله راه باشد و اعمال هر یکی از بندگان چون کوهها توده شوند
ده جای یک جای نیکی و دیگر جای بدی در خبر است که شب و روز بیست و چهار ساعت
و بهر ساعت یک صندوق برای این بنده راست میشود اگر دران ساعت بعبادت الله
و ذکر و فکر و تلاوت قرآن و غیر ذلک من المشروعات مشغول باشد وآن صندوقها پر از نور
باشند و اگر دران ساعت بکذب و فحش و غیر ذلک من غیر المشروعات مشغول باشد نعوذ بالله
من ذلک آن صندوق پر از آتش بود و اگر دران ساعت غافل بود وآن صندوق خالی
بود پس در یک طرف صندوقهای نوری و دیگر طرف صندوقهای ناری اندازند و وزن نمایند
معلوم باد که در سی روز هفتصد و بیست صندوق مهیا میشوند پس نظر کنید که چه مقدار باشد
در سال و ماه و بسال منقول است که حضرت ابو بکر صدیق و امیر المومنین عمر رضی الله عنهما بر
میزان استاده میباشند و دست اندازی کنند یعنی اگر نیکی راجح آید بنده خلاص شود و اگر
نیکی و بدی هر دو برابر باشند نیز خلاص یابد و اگر نعوذ بالله منه اندک بدی راجح آید چنین دست اندازند
همین مقدار بهر دو سو بخشش خواهد بخشید در خبر است که اگر بدی راجح آید باری تعالی
بنده را فرمان دهد برو و پیش فرزند و مادر و پدر و غیر ذلک از اقربا بمقدار این بدی نیکی
التماس کن تا ترا نجات دهم اول در پیش زن رود که ای زن در تمام عمر غمخوار کفاف تو

میکردم الحال اندک از نیکی خود بمن بخش تا خلاص شوم او گوید ای شوهر من بجان خود درمانده ام
نمیدانم که حال من چه خواهد شد باشد و در پیش هر یکی از اقربا چون مادر و پدر و فرزند برود
هیچکس مدد و دستگیری نکند شرمنده در پیش باریتعالی بایستد گوید یا رب العزت تو پناه ندارم تو
علام الغیوبی که هیچکس دستگیری نکرد از حضرت عزت خطاب در رسد که ای بنده اگر در دنیا این مقدار
شرم از من میکردی همه گناهان ترا می بخشیدم الحال بر تو بخشیدم و اگر نعوذ بالله که بشفاعت
شیخین نجات نیابد حضرت رب الارباب بر و رحم نکند امیر المومنین عثمان ذی النورین بر آن
زمین گرم یک تیر رهی باشد و این خبر را برسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و بی بی فاطمه زهرا
برسانند و ایشان هر دو در زیر عرش باشند و بسجده افتاده باشند و بگویند که فلان بن فلان
بشیخین خلاصی نمی یابد اگر مرد باشد شفاعت او رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بکنند و اگر زن
باشد شفاعت او بی بی فاطمه زهرا کنند و اگر نعوذ بالله منه شخصی نهایت گناهگار باشد که
از نیکی هیچ نداشته باشد و کافر باشد که بشفاعت رسول الله خلاص نیابد او را بدوزخ روان
کنند و حضرت مرتضی علی رضی الله عنه در جانب یسار دوزخ خیمه زده استاده باشد که من کافر
و عاصی مسلمان را نخواهم بدوزخ باند هر که حق تعالی او را نصیب کرده باشد نجات مرتضی
خلاص کند و اگر حق تعالی خلاص او نخواسته باشد چون در پیش حضرت مرتضی رسانند صورت
او را دیگر گون کند چون خوک و خرس و بوزنه و غیر ذالک و بدان فریب از وی بگذرانند با بصورت
آدم کند منقول است که دران روز خوکی از دوزخ بیرون آید که یک گام او در مشرق و دیگر
در مغرب باز داشته باشد و بگوید که یا رب گرسنه ام مرا غذا بباید فرمان شود که از چه میخواهی گوید
ده طائفه آدمیان را میخواهم چون مشرکان و بت پرستان و ترسایان و جهودان و مجوسیان
و دهریان و رافضیان و خوارجیان و مغان و جوگیان بفرمان باری تعالی همه را در کام
خود فرو برد و چون مرغ دانه چین همه را بچیند باز گوید یا رب گرسنه ام باز آفتاب و ماهتاب
و ستارگان را بدهد و چون این را بچیند در دوزخ رود و معلوم باد که طائفه گویند
راو شکل او موت باشد بلکه شکل او عین دوزخ است همیشه و دران معذب احوال معاقب باشند
پس بلا ای امی فرزند که چون خلائق از میزان خلاص شوند صراط را نصب کنند از موی

باریک‌تر و از تیغ تیزتر و از شب تاریک‌تر و هر یکی هزار ساله راه طول داشته باشد و مر او را هفت کوتل
باشد و مرور کل خلائق از جن و انس بران باشد کما قال الله تعالی و ان منکم الا واردها
کان علی ربک حتما مقضیا یعنی نیست هیچ احدی از پیغمبران و اولیا و کافران و مومنان
مگر که گذر بران دوزخ داشته باشد و همه بران در دوزخ در آیند بعد از ان هرچه باقتضاء الٰهی
رفته است خلاصی یابد و هر کرا باری تعالی هلاک کرده است در دوزخ ماند کقوله تعالی
ثم ننجی الذین اتقوا و نذر الظالمین فیها جثیا یعنی بعد در آوردن در دوزخ آنانکه مومنان
باشند ایشان را نجات دهیم و آنانکه کافر اند ایشان را دوزخ بگذاریم و در خبر است
که در کوتل اول خلائق را از توحید باری تعالی پرسند که باری تعالی را چگونه می شناسید و در توحید
او شرک آورده اید یا نه و یگانگی او چگونه متیقن بوده اید و در کوتل دوم از ادا کردن نماز پرسند
که چگونه باحکام و ارکان او ادا کرده اید و فرائض و سنن و واجبات او چگونه بجا آورده اید
سوم حال از روزه پرسند و این سه بالفعل [illegible] از هر احدی پرسند و در کوتل چهارم از کیفیت ادای
حج پرسند کسی را استطاعت زاد و راحله و امن طریق باشد و در کوتل پنجم از ادای زکوة اموال
پرسند و در کوتل ششم از حقوق والدین پرسند و در کوتل هفتم از حق مظلومان پرسند پیغمبر
علیه السلام فرمود دوزخ را پرسیدیم از دوزخیان است گفتند یا رسول الله صلی الله علیه وسلم
درویش فقیر را میگوئی که در دنیا چیزی ندارد گفت لا بلکه ایشان است باشند که نماز و روزه
و حج و زکوة بجای آورده باشند تا روز قیامت یعنی در دنیا ایشان دست زنند که خون مرا
بناحق ریخته و دیگری گوید که مال مرا بناحق خورده بلکه بر خلائق ظلم کرده باشد مظلومان حسنات
او را ببرند او درویش ماند یعنی مفلس باشد از عمل خویش بدان سبب بآتش سوزد منقول است
که اگر سوم حصه درم از کسی بظلم خورده باشد [illegible] مقبول بدرگاه خدا باشند از وی ببرند
و در تفسیر مدارک آورده است که چون جمله خلائق را امروز در دوزخ [illegible] احوال
مومنان چگونه باشد گفته اند اینکه آتش دوزخ مطیع است نه عاصی لفرمان باری تعالی بر کافران
و فاجران حمله کند و ایشان را بگیرد و بر مسلمانان چون آتش ابراهیم علیه السلام سرد شود تا ایشان
بگذرند و هر گروه فوج فوج شده بگذرند پس هفت کوتل و هر جا که غلط شوند در دوزخ روند

پس در دوزخ اول که جحیم نام اوست در و عاصیان امت رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم باشند
و کمترین عذابهای دوزخ آنست که نعلین آتشین در پای ایشان کنند که مغز سر ایشان از شدت
حرارت چون دیگ مسین بجوشد منقول ست از حضرت رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
که دیدم بیابانی را در دوزخ که طول و عرض او را نداند هیچ احدی جز خدای در ان بیابان
صندوق آتشین دیدم که ذا انکلاث و در ان صندوق مار ی دیدم مر ورا یک لک سر بود و در
هر سر او یک لک سوی بود و در هر روی او یک لک دهن بود و در هر دهن او یک لک دندان
بود گفتند یا رسول اللہ این عذاب از که باشد گفت از کسے که دو سورہ قرآن بخواند
و خمر خورد و یا قمار بازی کند همچنان شیرا بر قطار د الحیفا در دوزخ صندو قهاا ند پر از مار و کژدم
هر کژدم مقدار چهل ساله راه طول وارد و در دهن هر یک از ان ماران اسیار آتشین میگردد که
اگر یک مار از ان نیش بر کوههای دنیا زند کوهها چون موم بگدازند در دوزخ دوم که جهنم ست
در ان کسانی باشند که از فرائض بازیتعالی گردان کشی کرده باشند و از جهت سستی و کاهلی
نفس نماز را بجا نیاورده باشند و درباره جهیم دراسنت و دران دوزخ هر انکسان را حقبه باشند و هر
حقبه هشتاد سال هر سال هشتاد ماه و هر ماه هشتاد روز و هر روز هشتاد ساعت و هر ساعت او چون هزار سال
این دنیا باشد و از جحیم آتش او سخت تر گرمی وارد کما قال اللہ تعالی قل نار جهنم اشد حرا یاران گفتند یا رسول اللہ
برای عذاب این آتش نه کافیست حق تعالی سخت گرمی برای چه یاد کرد گفت ای یاران من اگر این
آتش را دران دوزخ بیاید در خواب کنند در دوزخ سوم که نام او لظی ست جمله انواع مشرکان
و کافران بدبختان باشند و منکران باشند کما قال اللہ تعالی فانذرتکم نارا تلظی لا یصلها الا
الا شقی الذی کذب و تولی و لظی زبانه زننده را گویند که پانصد ساله راه دور مردم را
بزبانه گیرد و در دوزخ چهارم که نام او سقر ست جهودان و ترسایان و دشمنان خلفاء راشدین
چون روافض و خوارج و غیر ذالک باشند و در دوزخ پنجم که نام او سعیرست جمله انواع شیاطین
و اهل ذمه و اهل ذمه باشند زیرا که ایشان جمله احکام شرع شریف را می شنوند و کفر را مے
ورزند و ایشان را عذاب سخت تر باشد از عذاب کافران کما قال اللہ تعالی وجعلناها رجوما للشیاطین
واعتدنا لهم عذاب السعیر و للذین کفروا بربهم عذاب جهنم و بئس المصیر اذا القوا فیها

تا آخر و در خبر است که آواز او چون آواز خر است اما آوازی که خر در حالت استادن
آواز کشد و آن بغایت زشت نمای باشد مر سامع را کما قال الله تعالی ان انکر
الاصوات لصوت الحمیر ۝ و از غضب الهی چون ویل سیین مجوش شد و زبانهای او یکدیگری
میزنند و از وی میگذرند و شرارهای او چون شترانِ کلان باشند و پانصد ساله راه مردان را
بزبانه گیرد و چون اهل کفار در آن اندازند خازنان دوزخ نوزده فرشتگانند که گره پیشانی
ایشان باز نشده است یعنی همیشه ترش روی اند و هرگز سخن خوب نگفته اند این کافران را پرسند
که ای بدبختان هیچکس از پیغمبران و عالمان شما را این احوال معلوم نکرده اند ایشان
گویند که تحقیق ما را می ترسانیدند لیکن ما این قبول نکردیم و اگر ما این را عقل می بود
نمی بودیم از دوزخیان و در آن زمان اقرار و اعتراف کنند اما ایشان را سود نکند و در دوزخ ششم
که نام او زمهریر است و آن از برف و ژاله است و سردی دارد بغایتی سرد چنانکه گرمی دیگران
بغایت گرم است پس جمله انواع یاجوج و ماجوج و آن آدمیان مختلف الالوان که پیش ازین
بیان کرده شد در و باشند و در دوزخ هفتم که نام او هاویه است جمله مضل مردمان چون پیران
ناقص که مریدان بفسق و فجور رو به برگشتن از طریق شریعت خوانند و جوگیان و برهمنان و غیب
گویان و منجمان باشند و معلوم باد که هر دوزخی که برابر است از دیگری فرود تر است آن از آن
اعلی گرم تر است چنانکه ترتیب مذکور شدند و در خبر است که این دوزخیان هفتاد هزار سال
گویند ربنا ربنا هیچ رحم بر ایشان نشود بعد از آن اتفاق کنند که در دنیا عالمان صبر میفرمودند
تا آن کار بخیر انجامید ما این نیز صبر کنیم هفتاد هزار سال صبر کنند از حق تعالی خطاب بر ایشان
آید که اگر صبر کنید یا نکنید من بر شما رحم نکنم باز چهارده هزار سال ربنا ربنا گویند بعد از آن
یک کرت از زبان ایشان این بر آید ربنا غلبت علینا شقوتنا و کنا قوما ضالین
ربنا اخرجنا منها فان عدنا فانا ظالمون ۝ از حضرت عزت عتاب بر ایشان نازل شود و بگوید
قال اخسئوا فیها و لا تکلمون ۝ انه کان فریق من عبادی یقولون ربنا آمنا فاغفر لنا و ارحمنا
و انت خیر الراحمین فاتخذتموهم سخریا حتی انسوکم ذکری و کنتم منهم تضحکون
و در خبر است که کافران دوزخ بگویند ای پروردگار بدبختیهای نفس بر ما غالب شده بودند

اگر ما را بیرون کشی و باز بگردیم بر معاصی و کفر پس آن هنگام از ظالمان باشیم از حضرت
عزت خطاب شود که ای بدبختان خاموش باشید زیرا که چون در دنیا بندگان استغفار
و آمرزش میخواستند و عبادت من میکردند و ریش و فش می ماندند شما ایشان را مسخره و استهزا
میکردید و خنده میکردید پس الحال از رحمت من نا امید باشید بعد از آن دوزخیان چون سگ
بانگ کنند نی بلفظ خود بفهمند و نه دیگران بلفظ ایشان بفهمند و گاهی آرزو برند که یارب اگر
باران میوه و مایان فرحت می یافتیم بفرمان باری تعالی باران و کژدمان برایشان بارد
منقول است چهار چیز ورد و دوزخ از دوزخ بدتر اند اول آنکه مرگ در آن نباشد زیرا که در
دنیا چون کسی را محنت رسد با امید موت آنرا سهل داند که خواهم خلاص شد و در خبر است
که مرگ را بمانند گوسفند سیاه کنند و بکشند نصفت او را در بهشت اندازد و نصف در دوزخ و همه
اهل بهشت و دوزخ از آن بچشند و ندا شنوند که این مرگ است که من بعد از مرگ نباشد دوم
آنکه کیفیت باز نمودن احوال یک بدیگری نباشد که من چه عذاب دارم و تو چه گناه عذاب
داری زیرا که چون در دنیا کسی را محنت رسد باز نمودن احوال بدیگری بار از دلش برداشته شود
سوم آنکه ماران و کژدمان دوزخ از دوزخ بدتر اند از روی سختی زهر دندان ایشان چهارم آنکه
دریاست در دوزخ حمیم نام که سخت جوشیده است چون بخوردن بالا گیرند گوشت و پوست
روی ایشان بریزد و چون فرو برند تمامی گوشت ایشان بریزند باز برای عذاب و حال
برویند کما قال الله تعالی يطوفون بينها وبين حميم آن ط و در خبر است که امت حضرت
رسول الله صلی الله علیه و سلم هرچند گنهگار باشند و روهای ایشان سیاه نگردند و چشمان ایشان
زرد نگردند بغیر جهودان از خازنان دوزخ پرسند که ای خازنان ایشان کیانند که روی
ایشان سیاه نگشته است گویند ایشان گنهگاران امت محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم
هستند پس جهودان گویند که ای امت محمد شما بر ما فخر میکردید محمد شما نفع نکرد ایشان تضرع به درگاه الهی
برارند که چرا ما را در معرکه کافران شرمنده کردی از حضرت عزت خطاب شود مر جبرئیل ع را که
بر حال امت محمد صلی الله علیه و سلم ببین جبرئیل علیه السلام بیاید و خازن را گوید تا در دوزخ
باز کند بگوید که ای خازنان حال امت محمد صلی الله علیه و سلم چیست عاصیان در حال فریاد برآرند

که ای خازنان وی کیست که از حال ما این می پرسد گویند وی سید جبرئیل که بر پیغامبران فرود می آمد
ایشان فریاد بر آرند ای جبرئیل سلام ما بر محمد برسان که ما را چرا جهودان با ندی چون این خبر بهتر
جبرئیل بحکم رب الجلیل به محمد علیه السلام برساند و حال ما بخبر دو بر زمین گرم ایستید که امت مرا
بکافران همراه مانده یا امتم به بخش و یا من به بهشت نروم و بی بی فاطمه زهرا رض نیز استاده شود
یک دست امیر المومنین حسن بدست دیگر امیر المومنین حسین گرفته باشد و بگوید که یا رب جزاء طفلان
بی گناه من بده و خونیان را من ده تا عذاب کنم از حضرت باری تعالی خطاب به رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم آید که شمر و یزید را اعتقاد ما بر پل صراط بکاردهای آتشین پاره پاره کردم و بگداختم
باز برای عذاب زنده کردم و من قسم بعزت و جلال خود یاد کرده ام تا بی بی فاطمه رض جمیع مقتولان
خونیان را نه بخشند همیشه بدین نوع معذب دارم الخ تا عاصیان دیگر را نیز که دوستان ایشان نجات
ندهم تا آنکه بی بی فاطمه رض راضی نگردد ایشان را نه بخشند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
هر چند به بی بی الحاح کند قبول نکند بعد از ان یک ناگاه در هوا تختها ایوان پیدا گردد بغایت لطیف
و نظیف و بلند و خرسند و در ان محلهای رفیع بنا باشند و در ان تختها سرود آواز گوناگون باشد که
آواز یک نغمه از ان در دنیا شنوده شود مرغان از هوا در افتند و آب از رفتن بایستند و زهره های
عاشقان بترقد پس چون نظر بی بی فاطمه رض و حسن و حسین و جمله مقتولان و مظلومان بران برسد
گویند یا رب این ایوانها و کوشکها و تختها کیان را باشد هاتفی بر ایشان آواز کند که این از کسی باشد
که قاتل خود را به بخشد تمامی مقتولان بیک بار فریاد بخشیدن بر آرند پس از انجا معلوم می شود
که یزید و شمر هر دو به بهشت برسند و چون بی بی فاطمه راضی شود هر یک از شفیعان دست شفاعت
زنند پس طفلان مند بر عرش بایستند و فریاد و گریه بر آرند از حضرت پروردگار خطاب شود که ای
طفلان بیگناه چرا گریه میکنید گویند یا رب ما در دنیا بدیدار مادر و پدر سیر نشده ایم الحال طاقت جدائی
نداریم گوید ایشان گنهگار اند بمقدار گناه عقوبت کنیم و شما به بهشت بروید طفلان گویند هرگز
نرویم تا مادر و پدر ما را نه بخشی ملائکه را فرمان دهد که ایشان را بزور گرفته در بهشت برید چنان بگریزند
که ملائکه ایشان را گرفتن نتوانند باز حکم باری تعالی شود از روی عتاب که ای طفلان
چون حکم من قبول نمیکنید پس شما نیز بدوزخ روید همگی یکبار روان شوند چون

برکنار دوزخ رسند بفرمان حق تعالی نزدیک دوزخ بتابد چنانکه هر طفل والدین خود را بینند بمجرد
دیدن چون مرغان بقیه خود را در دوزخ پران اندازند از کثرت شفقت ایشان در تمامی عرصات
خود را و دیگر بیند بجهند اما آتش دوزخ بگریزد از ایشان و ایشان والدین را خلاص کرده بیارند و منقول
است که پسر در پیش بود و والدین در عقب او بروند و اگر دختر باشد والدین را پیش اندازد و او در پس
رود و سقط نیز برای شفاعت زنده شود اگر خلقت او ظاهر باشد و بر پل صراط مردمان فوج روند
اول فوج عاشقان در رسند گویند کیانند گویند عاشقان ایم گویند عاشقان را بیم نیست بگذرید بعده
فوج محبان در رسد ایشان را نیز همچنان گویند بعده فوج مومنان مطیع و متقی در رسد ایشان
را نیز همچنان گویند بعده فوج عالمان در رسد گویند عالمانیم گویند عالمان را بیم نیست بگذرید
گویند یا رب بگذریم زیرا که در قرآن مجید خود فرموده بودی انما المؤمنون اخوة یعنی مسلمانان
چون برادرانند و باز در جای دیگر فرموده بودی که هر که از اقربای خود و برادران خود قطع کند
شفقت و مودت را پس چنانکه ما از من قطع کرده باشد ما یان الحال نیز بران عمل کنیم و از برادران
عاصیان خود قطع نکنیم تا به لا [illegible] فرمان شود که ایشان را شود بقدر گناه عذاب باقیست
شما بگذرید ایشان قبول نکنند فرمان شود ملائکه را که سلاسل در گردن و کمر ایشان اندازند و بسوی
بهشت بکشند همچنان کنند اما ایشان را خدا چندان قوت بخشد که اگر تمام ملکوت در یک کش بکشند
جنبانیدن نتوانند بعده فرمان رب العزت بدان شود که اگر بجانب بهشت نمیروید پس شما نیز
با ایشان در دوزخ باشید در حال بسم الله الرحمن الرحیم گویند و بجانب دوزخ روان شوند چون نزدیک
رسند آتش دوزخ از ایشان بگریزد و بگوید یا رب تو با عهد بسیار بیان کرده من طاقت تاب
این سفیدرویان نمیدارم پس ایشان بر جایهای دوزخ رسند و سینهارا فرو تقان کنند
هفتاد هفتاد میان تاریکیها ایشان بیرون آیند بقدر مقداری که اراده خدای تعالی باشد خلاص کنند
و از هر طرف عاصیان فریاد کنند یا عالمان بعضی گویند که ما کفش شما راست کرده بودیم و بعضی گویند
که ما خدمت در متاع دنیا [illegible] بعضی گویند که ما خدمت شما بجان کرده بودیم
و همه را نجات دهند و چون [illegible] شیطان لعین فریاد برآرد که یا اله العالمین [illegible]
مرا چرا نبخشیدی که ایشان در تمام عمر نگفته با خون ناحق و زنا و خمر خورده و مال دیگر بناحق

غارت کرده بودند خطاب آید که ای لعین از ایشان دست انداز گوید یا رب بهتر هم خطاب آید اگر
تو نمی‌ترسی من از کرم خود شرم دارم که چون یکبار بخشیدم باز پشیمان نشوم آن لعین ناچار گردد و آن ملعون
شرمسار بحضرت رب العزت دعوی خصومت پیدا کند که نذر عاجان مرا چرا رها کردی که ایشان در قبول
کردن امر من بودند حضرت عزت گوید ای ملعون من با تو دعوی پیش قاضی کوتاه کنم منقول است
که در ان زمان منبری راست کرده شود و امام اعظم ابو حنیفه رضی الله عنه را بران استاده کنند و از
حضرت عزت خطاب آید که ای امام این مسئله را بمثال دنیاوی قیاس کن و این مثال آنست
که شخصی در زمین دیگری میکاشت شما او را چه حکم میکردید امام گوید یا اله العالمین ما از روی
کتاب چنان حکم میکردیم که بقدر رسیدن فصل غله را بصاحب تخم می دادیم و زمین بصاحب زمین
می ماندیم پس باز خطاب آید که ای ملعون بندگان من چون زمین بودند و تخم تو گناه و بدی بود
در ایشان کاشته بودی الحال لائق تو آنست که بدی را در گردن تو اندازم و بدوزخ فرستم
و ایشان را به بهشت برم ملعون در آنجا بایستد بدوزخ نرود و تمام ملکوت او را جنبیدن نتوانند
زیرا که بسبب این طوق لعنت که در گردن او باشد ثقیل باشد کما قال الله تعالی و ان علیک لعنتی الی یوم الدین
پس فرمان حضرت رب العزت شود که اول طوق را برید و در دوزخ اندازند بعده سگ سیاه از
دوزخ بر آید چون گربه موش را گرفته در دوزخ درآرد و در خبر است که چون شفاعت کنند
مومنان را کافران نیز امیدوار شوند زیرا که ما یان نیز بعضی آفتاب و بعضی ماهتاب و بعضی کوه و درخت و سنگ
و گنبد و بعضی بت و غیر ذلک من عبادات الکافران پرستیدیم ایشان نیز ما یان را شفاعت
کنند حق تعالی آفتاب و ماهتاب و ستارگان و غیر ذالک معبودان ایشان را چون رنگ سیاه
کرده بدوزخ اندازد و او در حق ایشان بد دعا کنند که بغضب الهی گرفتار شوید ما که لائق عبادت
نبودیم چرا عبادت ما میکردید تا بشومیت شما ما نیز گرفتار شدیم بعد از ان امید کافران منقطع شود و معلوم
باد که این غذاها و سولها بر کور رود حالت کوریست و بر لنگ بر حالت لنگی و غیر ذلک از معیوبان بهمان حال
بگذرد اما چون اهل دوزخ بگذرند اهل بهشت را بدریای بحر الحیوان بشویانند اما در تفسیر منیر
می آید در بیان این آیت کریمه یسقون من رحیق مختوم ختامه مسک یعنی رحیق نام چشمه ایست
بیرون از بهشت که بوی او از مشک زیباتر است و همه مومنان از مردان و زنان آن را در آن چشمه بشویانند

چون از آن آب بیرون آیند همگی جوانان تازه روی گردند که بر بدن ایشان موی نباشد بجز موی
سر مگر بابا آدم و محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم را ریش باشند نیلگون زیباتر که هیچ کالای بهشت
برابر ایشان نباشد زیرا که او ابو البشر و او خیر البشر و مردان چون جوانان سی ساله باشند و زنان
چون دختران سیزده ساله اما قد مردان شصت گز باشد و شصت گز عرض سینه داشته باشند و قد زنان
شانزده گز باشد بعد آن حلهای بهشت بپوشانند و بر براقهای بهشت سوار کنند بعد از آن صفوف
راست کنند صد و بیست صف مهیا شوند چهل صف همه پیغمبران با امت خود باشند و هشتاد صف امت
رسول الله صلی الله علیه وسلم باشد و طول هر صف پانصد ساله راه باشد و حضرت محمد رسول الله
را در عماری فرشتگان بردارند و چهار پسران رسول الله صلی الله علیه وسلم در پیش همه صفوف میروند
و اسپ بازی می کنند و سائر مردمان چون گوهر شب چراغ در آن صفوف نمایند و زنان را نیز در عماری
بردارند و به شادی و طرب در دروازه بهشت در آیند بعد از آن فرشتگان در پیش آیند و گویند
سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین پس هر یکی بطرف سرایهای خود روان گردند و در حدیث
که هر یکی از مومن را هفت سرای باشد و عرض و طول هر سرای پانصد ساله راه باشد اما لطیف تر که هرچه
اندرون است مر صاحبش را از بیرون بنماید نه مر غیر را و در هر سرای هفتاد هزار میدان شکار باشد
و عرض و طول هر میدان چون هفتاد هزار برابر این دنیا باشد پس سرای اول از نقره باشد و
سرای دوم از طلا باشد و سرای سوم از زبرجد و سرای چهارم از یاقوت سرخ باشد و سرای پنجم از مروارید
باشد و سرای ششم از در باشد و سرای هفتم از نور باشد لطیف تر از همه چون صاحب از سرای اول در آید
حورانی که در آن سرای اند الحال در خواب اند و از نغمهای نفیران حق تعالی بیدار شوند و ندا شنوند
که بر خیزید و به قدوم شوهران خود جامها بر دارید پر از شراب و در دست شان حوران گفته اند و کواعب
اترابا و کاسا دهاقا یعنی دختران سیزده ساله باشند و همه انارستان دنیا پیالهای پر کرده بدست
گرفته در پیش شوهران خود آیند بنده مومن از دست ایشان پیاله بردارد و بنوشد و هر سواری
ایشان را بوسه دهند اما از دست آن حوران چنان نور بدرخشد که فرشتگان سر بسجده نهند و گویند
مگر دیدار باری تعالی را دیدیم ما تفی بر ایشان آواز دهد که سر بردارید این دیدار نیست بلکه تجلی از دست
حوران است که بشوهران دو پیاله تا بالا کرده اند همچنان از زین شش سرای سواری حوران را بوسه کنند

بگذرد و چون در سرای هفتم در آید تختی را بینند که پانصد ساله راه طول و عرض داشته باشد و بر آن
تخت بسترها باشد که عدد او واجب تعالی داند قوله تعالی متکئین علی فرش بطائنها من استبرق
یعنی تکیه زده باشند حوران بر فراشهای که استرهای آن فرش از استبرق باشد و در روایتی
دیگر چنان وارد شده است که لطائف تمام جامها از ابریشم است اما منقول ست که اصحاب از
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پرسیدند که صفت ابریشم چرا نکرده که استبرق یاد کرد حضرت فرمود
مثال ابره در دنیا موجود است پس بر آن فرشها یک حور العین خفته بینند که اگر او را در نظر دل
باشند همه از دست روند و بطاقت شده خود را [illegible] لطافت فرشها چنان
پندارد که گر سحرگاه آرام نخواهد گرفت بلکه همه در جنبش باشد چون نزدیکش آید آن حور از خواب بیدار
شود و بر رویش بخندد و از دندان او برق جهد که فرشتگان سر سجده نهند و پندارند که
مگر دیدار الله تعالی ست که می بینیم ناگهی بر ایشان آواز کنند که دیدار نیست بلکه استبرق دندان حوران
ست مسئله در دخول حور در بهشت [illegible] گفته ست اما اصحاب او علم جواز دخول کرده اند اما
در تفسیر خوانده اند که در بهشت با ایشان [illegible] اما ایشان را نخواهند دید بلکه آواز شنوند
و بر آن عمل کنند و بعضی بر کنگرهای [illegible] بهشت باشند اما حور با ذوق و شوق باشند و ملک از دیدار
محروم اند پس هر گاه که تجلی ایشان [illegible] سر سجده نهند که مگر دیدار دیدیم اما هاتفی بر ایشان
آواز کند که سر بردارید که این دیدار نیست بلکه تجلی فلان حورست الغرض چون حوران بخندند
شوهران از غیرت و گفتند [illegible] و ناآشنا چگونه در روی ما خندیدند و حوران بان
معذرت بگشایند و گویند که بارها [illegible] کرده بود که بر فرش شما بغیر از شوهران شما کسی
دیگر نباید بیرون نشستیم که بغیر از شوهر [illegible] ایشان مجامعت حاصل آید
اما تا نیم روز تا پانصد سال باشد و بر ایشان چون [illegible] نکند و از غایت خوشی و آب منی
چون باد از ذکر بیرون [illegible] چون آب آسیا [illegible] تندی و بسیار
باشد بعد از فراغ چون [illegible] دنیاوی از جانب دیگر پیدا شد و مباشی
طالب و زیبا و بلون آورده اند که [illegible] زیباتر باشد زیرا که این را
دو درجه حاصل ست یکی [illegible] شوهر و عبادت الله و دیگر درجه

آن جهان از نیک آن جهان زیبا شود اما حوران را یک درجهٔ آن جهان ست که آن زیباست
بدان سبب ایشان را زیبائیست الغرض چون شوهران زنان ببیند و اگر شود داند که این همان زن
ست که در دنیا بزن دیگر نمی ماند الحال باز نخواهد ماند و این زن شوهر را زیر کرده نشیند و بآن حور
دعوی کند که من در دنیا محنتهای شوهر را میکشیدم الحال تو چرا به پهلوی او نشسته خود گوید که تو نوبت
خود را گذارنده الحال نوبت من است دران زمان بفرمان خدای بادی از زیر عرش وزیدن
گیرد تا کینهٔ ایشان کم شود و هر یکی شوهر را بدیگر بسپارد و بعد ازین بدان الفرزند که خانهٔ هر شخصی هر چیز
زن باشد اما حوران چون کنیزکان باشند و زیبای مرد از امثال نیست بلکه روز بروز قوت و حسن
بیشتر شود چنانکه در دنیا روز بروز ضعف و قباحت اما این زنان دنیا از حور زیباتر باشند و زیبای
حوران گفته اند که اگر یک ناخن ایشان در دنیا تیابد روشنی آفتاب را ناچیز کند و اگر آب دهن
در دریاها اندازد چنان شیرین شوند که اگر همه دریاها را یک شخص فرو برد سیر نشود و در شان ایشان
حق تعالی میفرماید فیهن قاصرات الطرف لم یطمثهن انس قبلهم ولا جان کانهن الیاقوت والمرجان
یعنی دران باغهای بهشت حوران کوتاه چشمان اند که مس نکرده اند ایشانرا آدمی و پری و در زیبائی
سرخ و سفید آمیزند زیرا که سرخ محض و سفید محض از تحسین بعید است و ایضا قوله تعالی هل جزاء
الاحسان الا الاحسان یعنی جزای احسان نیست بجز احسان یعنی حلول آید در بهشت و حوران یعنی منت
و احسان و بروایتی قول لا اله الا الله است و بروایتی احسان بعد از ایمان عمل صالح است
و معلوم باد که درین بهشت هر یکی را باغهاند کما قال الله تعالی ولمن خاف مقام ربه جنتان
یعنی کسیکه در دنیا از ترس باری تعالی از عصیان باز ماند مر او را حق تعالی باغ بخشند که درختان
او بغایتی کلان و بزرگ بود کقوله تعالی فیهما من کل فاکهة زوجان یعنی دران باغها از هر جنس میوه
در یک جا دو باشد و بروایتی چون یکی را ببرد در آنجا دیگر بروید و بروایتی در هر میوه دو حوران
باشند و ایضا قوله تعالی فیهما عینان تجریان دران باغها چشمهای آب باشند و زیر کوشکها
روان و بروایتی تجری را مسخر گفته اند یعنی اگر ایشان بر بالاها باشند در آنجا نیز بالا روند و اگر شخصی
بزیارت ابوین و یا بسیر کردن در بهشت روند در کشتی نشینند و بهر جانب که خواست که او باشد
آب بران جانب روان شود باز بوقت برگشته بخانه بیارندش و ماهی در آن کشتی

بشکفند نیم پخته و نیم بریان و گوشت ایشان را بخورند و استخوان را در آب اندازند باز ماهی پیدا شود
والضیا قال الله تعالی جنی الجنتین دان یعنی میوه های این باغ نزدیک است یعنی مسخر است
خواهد که در دهن مؤمن فرستد شاخ فرو آید تا مؤمن بگیرد و در حال باز همچنان شود والضیا قال الله
تعالی ومن دونهما جنتان فبای آلاء ربکما تکذبان مدهامتان یعنی غیر از این دو باغ مذکور در بهشت
باغهاست که درختان او از کثرت بسیاری و کبودی چون سیاه محض نماید والضیا قال الله تعالی
فیهما عینان نضاختان یعنی در آن باغها چشمه هاست که می جهد آب ایشان با آنچه که از سر درختان
بگذرند والضیا قال الله تعالی فیهما فاکهة ونخل ورمان منقول است که دانه انار چون
سفت اشتلم این دنیا باشد و بر دانه چند سواران و غلامان ایستاده باشند والضیا قال الله
تعالی فیهن خیرات حسان یعنی در آن باغها حوران اند بغایت نظیف و لطیف و نیک روی
والضیا قوله تعالی حور مقصورات فی الخیام ای مستوفی الخیام یعنی در بهشت خیمه هاست که پانصد ساله راه بلند
دارند و در آن خیمه ها حوراند که آدمی و پری و جن و ملک ایشان را ندیده اند والضیا قال الله
تعالی متکئین علی رفرف خضر وعبقری حسان یعنی آن حوران در آن خیمه ها تکیه زده اند بر بالینهای
که رنگ آمیزند بخطهای سبز و سفید و دراز کشیده و رنگ خیمه ها نیز همچنان است والضیا قال الله تعالی
ویطوف علیهم ولدان مخلدون اذا رأیتهم حسبتهم لؤلؤا منثورا در خبر است که چون بنده مؤمن
بدان نعیم جنت متمتع شود پس او را خطره لشکر پیدا شود که اگر بار الشکر میوه در حال از سر میوه ها ان
بیرون آیند که اندام ایشان چون در ناسفته نماید پس هر مؤمن را شصت هزار امرا باشند
و هر امرا را هشتاد هزار چوب داران باشند همگی با چوبهای مروارید بدست و گاهی بدان مقدار
لشکر و حشم و هجوم بخیال شکار در آن صیدها که مملو شجر اند چون ایشان برسند همگی درختان
بهمان روند تا صفوف لشکر انقطاع نپذیرد و هر یک از آن لشکریان صد و صد آهوان را
بکشند که نیم پخته و نیم بریان باشند بعضی از آن بخورند و بعضی را آنجا بها بیارند و چون استخوانها
اندازند باز آهو روان شود زیرا که در آن سرای فنا را دسترس نیست بلکه ابد الآباد در آن
بقاست والضیا باین مقدار لشکر و حشم بزیارت رسول الله صلی الله علیه وسلم و سائر پیغمبران
و گاهی بزیارت مادر و پدر و گاه بزیارت برادر مؤمن بروند والضا صاحب خانه او را و تمام لشکر

از مهمانی بهر روز گاه میان خود دعوت مهمانی کنند و طعام و شراب رنگ برنگ در پیش آرند
اسپان در بهشت هرچند نوع اند بعضی را دو پای و دو بال ست چون مرغ و بعضی را گفته اند که
برابر این دنیا و در زیر سم ایشان آید نوع اول بهر گام هفتاد هزار سال راه را قطع میکنند و نوع دوم
را اسپان غیبت و حضرت که در بهشت روز و شب نباشد بلکه بعد از هزار سال مشک سیاه بارد
آن علامت شب است و بعد از هزار سال مشک سفید بارد و آن علامت روز است و در بهشت
خواب نباشد زیرا که از کوفت و محنت می خیزد و این اسبوع و روز نیز حساب است چنانکه در روز یکشنبه
مومنان مهمانی بکنند و یاران و صحبان را دعوت نمایند و در روز دوشنبه مادر و پدر مهمانی بکنند و
فرزندان را دعوت نمایند و در روز سه شنبه فرزندان مهمانی بکنند مادران و پدران را دعوت کنند
و در روز چهارشنبه عالمان و مشائخان دعوت و مهمانی بکنند متعلمان و مریدان را دعوت نمایند و در
روز پنجشنبه متعلمان و مریدان مهمانی بکنند عالمان و مشائخان را دعوت نمایند و در روز جمعه حضرت
ذو الجلال و باری تعالی ذو الاکرام مهمانی بکند و جمیع مومنان را دعوت کند و معلوم باد که مهمانی کردن ایشان
چون در دنیا پختن و کشتن نباشد بلکه از هرچه بخواهند در حال همان نوع پیدا شود مسطور است
که بعضی در دل آرند که اگر بار از زراعت می بود و بهتر می بود در حال غله بروید و در حال خشک کنده پخته شود
و در روز گرد و حبل گروه شود و پاک شود و توده ها شوند و ایضاً اگر کسی در دل آرد که مارا فرزندی بودی
بهتر بودی در حال بزاید اگر خواهد که تا بالغ کلان شود تا بدو ملاعبت کنیم همچنان شود و اگر خواهد که در
حال کلان شود همچنان گردد کما قال الله تعالی وفیها ما تشتهی انفسکم پس هر چیز در خطره آید در حال
موجود شود و تیر انداختن در بهشت نیز باشد قال الله تعالی فیها سرر مرفوعة واکواب موضوعة ونمارق
مصفوفة وزرابی مبثوثة یعنی در بهشت تختها باشند بلند که پانصد ساله راه بلندی دارند و همچنان
صراحی ها بی شمار نهاده باشند و بالینهای سپید و فرشتگان سپید که بطائن ایشان از برف باشد
و منقول است که کافران طعنه و انکار میکردند که مومنان صد سال برآیند و صد سال فرود آیند
تمام عمر ایشان در هبوط و صعود گذرد و باری تعالی از برای سرزنش ایشان این آیت فرستاد
افلا ینظرون الی الابل کیف خلقت یعنی نمی بینید ای کافران اشتر را که چگونه آفریده ام او را که
اگر کودک نابالغ او را بخواباند خواب کند و او سوار شود همچنان آن تختها در حال فرود آیند

ومؤمنان سوار شده بالا روند و چون بالا روند هر یک بر تخت خود نشسته باشد و با دیگرے
حکایت کنند اما این جهان که چنان و چنین بر ما گذشته است و هر یک هشتاد من طعام بخورد و شراب
بخورد و چون عرق خوشبوی از بدن ایشان بر آید و سیر شوند در دنیا چون خورد کسے بسیار خورد
رنجوری و زوال عقل باشد اما در بهشت تندرستی و کمال عقل حاصل شود مسئله چون یک زن را
دو شوهر باشد و یا بیشتر باشند یکی بعد دیگرے در بهشت از کدام شوهر باشد جواب در بوستان ابو اللیث
سمرقندی آورده است که هر که او راضی باشد از و شود اما بدان صورت او باری تعالی در حال
زنان را پیدا کند و بدان شوهران دیگر بدهد تا ملامتی خاطر نباشد بدان ای فرزند که نعمتهاے
بهشت بلا حد و عد اند چون مسلمانان بدان خوشدل و مفرح و مغرور شوند و مشغول گردند باری تعالی
فرشتگان را فرمان دهد که بندگان مرا مهمانی من دعوت کنید چون فرشتگان بروند چوبداران
نمانند بر گردند بکذا چند کرت بر گردند بعد از ان بدرگاه لم یزل بنالند که چوبداران ما را نمی باشند
فرمان شود که شما چرا بی ادب وار میروید باید که بشکستگے گرفته بروید در تحت عرش خوانها اند پوشیده
به برابری هر عددی مسلمانان یکی را بردارند بجز برداشتن چندان بدرخشند که فرشتگان با میده و دیدار
سر بزمین نهند چون بچوبداران برسانند ایشان بخلاف قریب برسانند بکذا تا دست بدست بر بندهٔ
مومن برسانند چون دستار خوان باز کنند سیبے دران باشد چون سیب را بشکنند از ان میان حورے
بر آید که حوران دیگر برابری او و چون انگشت در پیش آفتاب نماید اما چشمان بر هم نهاده تاسف
بر کوری چشم او خورد و هاتفے آواز کند که بوسه بر چشمانش بده چون بوسه زند چشمان باز کند و بخندد و چنان
بشق بجهد که فرشتگان با امید دیدار سر بزمین نهند شوهر گوید که من بتو آشنا نبودم چرا بر روی هم خندیدی
گوید باری تعالی ما را فرموده بود که تا شوهران خود را نه بینید و اید چشمان باز نکنید چو بتو بوسه دادی
دانستم که شوهر من تو باشی بعد از ان چون مومن شوق کنار گیری پیدا کند هر یکے از جیب خود خطے
برآرند و بدست ایشان بدهند در ان خط چهار سطر نوشته باشد یکی آنکه باری تعالی مے فرماید ای بندگان
چنانکه من زنده ام که زندگی مرا زوال نیست شما را نیز همچنان کردم دوم آنکه عطا کردم شما را پادشاهی
همیشه که عدو صد و زوال و نقصان ندارد سوم آنکه تندرست گردانیدم شما را بخلاف دنیا که هرگز
رنجور و بیمار نخواهید شد چهارم آنکه گردانیدم شما را جوانان که هرگز پیر نشوید الا ما یک عنایت

دیگر دارم که آنرا نیز بر شما خواهم کرد مومنان یکبارگی گویند یارب از عذاب دنیا و عرصات و دوزخ و
صراط ما را نجات دادی و بنعمات سرمدی بهشت رسانیدی پس کدام عنایت تو بهتر ازین باشد هاتفی
آواز دهد از روی عتاب که من وعده دیدار شما مگر نه کرده بودم پس معلوم میشود که شما فراموش کنندگان
اید همیشه آورده اند که چندان غوغا و شور بر بهشتیان رسد که همه نعمات بهشت را فراموش کنند
فرشتگان همان اسپان دوپای را بیارند و بر آن سوار شوند و زنان را فرشتگان در عماری بر دارند و
بجانب دار الجلال روان شوند و دار الجلال میدانی است در بهشت که اگر بر آن اسپان تیز رو آن همه که ایشان
راست ابد الآباد دوان تازند هرگز انتهای او را نیابند پس در آن میدان مقصوره ایستاده که چهار صد
دروازه داشته باشد و از یک دروازه تا دروازه دیگر چهار صد ساله راه باشد و از هر جانب بدان
مقصوره درآیند و در آن مقصوره گنبدها اند بعضی از نور و بعضی مرتب از یک خشت طلا و یک نقره و
بعضی از مشک سفید انبیای بر گنبد نورانی بنشینند و علما و اولیا بر گنبدها و عامه مومنان بر گنبد مشک
پس فرمان رب العزت شود مر فرشتگان را که کاسهای شراب بر ایشان بخورانید هر یکی چندان بنوشند که
فرشتگان در مانده شوند مناجات کنند که یارب مست نمیشوند فرمان شود که شما از میان بدر شوید مرا
با ایشان وعده هست همه بیرون روند خبر جبرئیل علیه السلام قوله تعالی عالیهم ثیاب سندس خضر
واستبرق وحلوا اساور من فضة وسقاهم ربهم شرابا طهورا یعنی بر ایشان جامها از سندس
استبرق و در دست و پای خلخال نقره داشته باشند و در مروارید را در گردن انداخته زیرا که زیور طلا
بر مردان حرام است و در بهشت روا گردد چرا که ایشان آرایش زنان باشد بعد از آن دو دست از غیب
پیدا شوند و صاحب دست دیده نشود و پیالها بر مومنان بر گردانند همگی یکبار مست شوند تمام
وجود ایشان چون یک مردمک چشم گردد یعنی چنانکه کسی بچشم می بیند و بدیگر اندام نه ایشان آن
تمام از اندام ایشان چون چشم شود و بهر طرف ببینند و خودی را فراموش کنند مگر انانیت که من
چنان شده ام و در آن سیاه و سبزی تجلی بدی نماید و در آن دیدار باریتعالی را چنانکه بی مثل
و نظیر است هر یک بقدر یقین و معرفت و بقدر قوت و استعداد خود ببیند و بیقین بداند که این
است که او را مثل و مانند نیست قال علیه السلام سترون ربکم کما ترون القمر لیلة البدر لا تضامون
فی رویته یعنی چون ماه شب چهاردهم بی شک و بی شبهه او را ببینید و لطف لقاء که شبیه و نظیر نداشته باشد

واگر لاتضامون حجاب خوانی پس معنی چنان میشود که تجلی هیچ یکی از شما بر شما باشد بلکه تجلی هر یکی
اندر خور خود باشد واین صحیح ست کقول الشاعر ابیات نظاره کنان … خورشید … همچون … نظر اند
گراینها * در روی تو روی خویش بینند * اینست تفاوت نظرها * و روزی از حضرت شیخ الاسلام
والمسلمین شیخ علی بن قنبر علی قدس الله سره پرسیدم که مراد از گراینها چه باشد و دال … باشد
باشد گفت مراد ازو باد انانیت ست و مراد از شکیه روی خویش بینند یعنی خود خویش بینند و مراتب
خویش بینند مدت دو هزار و یا پانصد سال مستغرق تجلی افتاده باشند بعده اول جبرئیل با هوش آید
و گویند که پر خود را بر ایشان بکش تا بهوش آیند زیرا که حوران منتظر اند ایشان را … بیهوش …
باز دعوی طلب دیدار کنند فرمان حق شود که چه مقدار … گرد … دیدار …
شود که لا بلکه دو نیم هزار سال بگذشت الحال حوران شما منتظر اند بعده همان گاو که …
و همان مرغ که در بحر الحیوان استاده ست هر دو را ذبح کنند به بندگان مهمانی دهند حضرت بی بی مریم
و آسیه زن فرعون هر دو را برسول الله صلی الله علیه وآله وسلم تزویج کرده … طفیل ایشان
هر مومن حوری عطا کرده شود که حوران بهشت در نظر او انگشت با آفتاب نمایند … شوند و زنان
را در عماری گرفته بطرف خانها آیند و بادی از آن جانب بوزد و مشک … در عقب ایشان پریشان
کنند تا بخانه برسند بعد از آن چنان نور و جمال پیدا میشود که حوران بهشت بجمال ایشان حیران گردند
و بعده هر یک بقدر شوق و محبت خود حق تعالی را دیده باشد بعضی هر روز پنج بار و بعضی کم و بعضی
زیاده بران منقول ست که اگر این مردان یک چیز بهشت را میدیدند بغیر ازین کلمات
هرگز نمیگفتند که یارب امتنی امتنی زیرا که تمام دنیا بقیمت تازیانه بهشت نمی ارزد و گفته اند
که چهار چیز در بهشت بهتر از بهشت اند یکی مرگ در وی نیست زیرا که چون در دنیا شخصی چیزی دارد
و مفرح شود از زوال او همیشه اندیشناک باشد و دیگر مجالست کردن با قرابت و محبان و سوم زیارت
کردن پیغمبران چهارم افضل ترین همه اینکه دیدار باری تعالی بینند پس معلوم باد ای فرزند که نجات
از دوزخ و دخول در جنت نشود مگر بتقوی در خبرست که چون باری تعالی بهشت را بیافرید
جبرئیل علیه السلام را فرمود که برو و او را ببین چون دید گفت والله بعزتک که چون
چنین چیز آفریده هیچکس بغیر این آرام نگیرد باز گفت ای جبرئیل برو در راه او نظر کن که چگونه

است چون دید همه ریاضت و طاعت و مجاهده ترک لذات و بذل مال فی سبیل الله و بذل نفس فی
جهاد والله محنت و مشقت و اندوه و غم و صبر و شکر و آنچه طریقه شریعت ست دید و گفت والله که
بهشت نه آید کسی اندکی بسبب صعوبتهایی که در راه است باز دوزخ را آفرید گفت برو و ببین حال
سختی آفات چون دید گفت بعزتک که هیچکس نباشد که درین آید و همه خلائق ازین بگذرند و بدین راضی
نشوند گفت راه او ببین چون دید همه خلاف طاعت و ریاضت و عبادت و فسق و فجور چون
شرب خمر و زنا و آلات ملاهی نواختن و غیر ذلک من القبائح که در چشم بدبختان در دنیا آسان نماید
و کار حق بر ایشان دشوار نماید گفت بعزتک که هیچکس بسبب این راه ازین خلاصی نیابد مگر کسی
که تو او را از او نجات کرده باشی الصفا در خبر است که در میان بهشت و دوزخ مجادله افتاد در
بیت برادران دوزخ گفت که ای بهشت افسوس بر این نعیم تو زیرا که هر چه در دنیا قبیح ترین مردمان
بصورت و خسیس ترین خلائق بشوکت و مال و جمال باشد بتو آید و تو ماوای ایشان باشی زهی
شرافتی که ما راست زیرا که هر چه خوب ترین مردمان بصورت اند و هر که بزرگترین خلائق از روی مال و جمال و
شوکت اند بسبب فحش و زنا و حرام خواری و خلق آزاری بمن آیند از حضرت رب العزت خطاب
شد بر وی که ای دوزخ معلوم تو باشد که قبیح ترین مردمان را چنان صورت بدهم که هیچ چیز بهشت را
برابر زیبائی نباشد و زیباترین مردمان را که مغضوب تو باشد چنان زشت و سیاه روی گردانم
که تو از ایشان بترسی و نا رامن گردی قال الله تعالی فاتقوا النار التی وقودها الناس والحجارة
اعدت للکافرین روزی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم با جمیع اصحاب در بیابان تشنه شدند
انس بن مالک را فرستاد که فلان کوه یعنی فلان چاه را از من سلام بگوی تا او بیا خود را بیرون
تا اصحاب من از آن بخورند چون بچاه دعای رسول الله صلی الله علیه وسلم رساند چاه گفت
که جان من فدای رسول ما باد تا چون این آیت مذکور رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد چندان
بگریستم که آب در من ذره نمانده است و تمام آب خشک شد و آن چاه بسنگ راست کرده شده بود از آن
ترس که ما را از آن ترس نگردانند که آتش دوزخ را بما افروزند چون این جواب بر رسول رسانده شد
تمامی اصحاب چندان بگریستند که تشنگی را فراموش کردند منقول است که ما بین نیران و جنان
داریست اعراف نام که در آن قومهای مشکست که نه بدوزخ دخل دارند نه به بهشت که قبل الفاع

فرد حصان بهشتی با دوزخ بود اعراف ❊ وز دوزخیان پرس که اعراف بهشت ست ❊ بعد از مرور
صراط عالمان بران استاده شوند کما قال الله تعالی وعلی الاعراف رجال و به بهشتیان خطاب کنند
که ای اهل بهشت آنچه ما بان گفته بودیم همه حق بود گویند صدقنا که همه راست بود و بسبب تصدیق
بدان رسیدیم باز بدوزخیان خطاب کنند که ای اهل دوزخ آنچه گفته بودیم همه حق بود و [illegible]
اعمال را یابه گویند ای عالمان همه راست بود اما به سبب تکذیب از خبان محروم و زیر آن مقرر گشتیم
و بگویند کافران مر عالمان را کما قال الله تعالی ان افیضوا علینا من الماء او مما رزقکم الله یعنی
آنچه از طعام و شراب خدای تعالی شما را رزق داده است اندکی بر ما ریزید گویند خاموش باشید که این را ای
تعالی بر شما حرام گردانیده است بعد از آن عالمان به بهشت روند بدان ای فرزند عزیز کالله تعالی
فی رحمته وارحم الله علیک و علی والدیک که مقصود فقیر ازین قصص حکایت و قصه خوانی و حکایت گوئی
نبود بلکه غرض فقیران بود تا بدانی که آنچه سیئه است ترک دهی و آنچه حسنه است بجا آری تا بسبب
عمل کردن تو آن فقیر نتیجه امر معروف برسد قال علیه السلام الدال علی الخیر کفاعله و در شرح
مشارق آورده است که چون حضرت رسالت پناه م فرمود که هر که صله رحم کند رزق او فراخ
گردد و عمر او دراز گردد اصحاب گفتند یا رسول الله درازی عمر چه معنی دارد گفت مگر از وی
کسی پند و نصیحت گیرد یا از وی فرزند صالح بیاید و بماند تا هر عملی که بعد او کند او بدان شریک
باشد و چون از کسی بمقدار یک صحیفه نوشته ماند از نصیحت ثواب او بجز الله تعالی کسی نداند و
کتاب نیز از قبیل امر معروف ست و در شرح مشارق آورده است که همه نیکیها در برابر جهاد
چون قطره آب در دریاست باز گفت که جهاد در برابر امر معروف چون قطره آب در دریاست چون امر معروف لازم
بود از آن گردن ساقط کرده ام تا بر تو روشن باشد که راه قیامت دور و دراز است و توشه اندک
دیار محرم نی پس درین راه توشه بسیار کن و انیس صالح عمل را با خود یار کن تا در مضیقت احوال هلاک
نگردی

فصل سوم در اجناس مسائل فوائد

بدان ای فرزند که درین فصل آنچه تو گفته
بودی از مسئلهای شرعیه که نادر باشند بعضی را بیاریم تا ترا و سائر خلائق را فائده حاصل شود مسئله
اگر شخصی از روی بازار چیزی بخرد و از حلالیت و حرامیت آن چیز از بازاری پرسد یا نه جواب
بقول امام شافعی رح بغیر پرسیدن مباح نیست خریدن چیزی اما بقول امام اعظم رح پرسیدن [illegible] نیست

زیراکه بازار مصطفی ست و بازار خالی از حلال و حرام نمیباشد هرچه پیش آید بخورد و بدان با خود نگردانند
شرح وقایه مسئله چون شخصی مال دنیاوی جمع کرده بود از تمام ضیاعات چون جبر و زر و حرام بعد
از وفات آن مال بر میراث خواران حلال گردد یا نه جواب گردد زیراکه پیغمبر علیه السلام فرمود که
بدترین مردمان کسی ست که حساب اموال بخود برد و سود بدیگران بگذارد و ایضا قال علیه السلام
مال البخیل کسن الخیل لا ینفع به الا بعد الموت پس میراث خواران را خراب نکند بلکه نگاه دارد و بخورد و اگر قرضداران او
بیایند که بر میت مایان را قرض بود از آن مال او اداکنند و زکوة مال نیز بکشد و فقیران را خوردن حلال
باشد زیراکه حق فقیر هیچگاه برطرف نمیشود فتاوی نوادر مسئله چون شخصی غصب کرد گوساله را
و یا ماده گاو را پس گوساله بمیرد و ماده گاو خشک شد تاوان شیر از غاصب برسد یا نه جواب باید تحفة الفقه
مسئله چون شخصی مالک شود مال حرام را و آن را جای دیگر بفروشد نفع او را روا باشد یا نه جواب
اگر مال درهم و یا دینار باشد نفع او بر بائع و مشتری حلال باشد زیراکه این مثل وارد چه هرگاه که بعینها
رد کنند مثل او را رد کند جائز باشد و اگر عروضی و مواشی باشد نفع او بر بائع و مشتری حرام باشد زیراکه
هرگاه رد کنند بعینها باشد جز این چیز رد کردن چیز دیگر نشاید و رد کردن این متعذرست فتاوی نوادر
مسئله چون بر شخصی مار آید او را خود انداخت و بر دیگری رسید و او از خود انداخت و بر دیگری رسید و آن
ثالث را مار بزد و بمیرد تاوان جنایت بر عاقله کدام کس باشد جواب بر عاقله دوم باشد زیراکه شخص
اول هیبت انداخت پس شخص دوم را شایان این بود که بر زمین می انداخت پس چون او نیز
بر دیگری انداخت تاوان بر او باشد گویا که عمداً کرده باشد و دیگر اینکه تاوان بر فاعل کارست
نه بر باشر تحفه ملکی و الضیا و در دستور القضات آورده است که اگر شخصی سوار شود
بر دیگری و شکم او پاره شود تا روده او برآید و شخصی دیگر گردن او را ببرد پس قصاص بر برنده گردن باشد
نه بر درانیده مسئله چنانکه در سراجی می آرد که اگر شخصی چاه بکند در زمین غیری و غیر او کسی را در آن
چاه اندازد تاوان و جنایت بر اندازنده باشد نه بر کننده مسئله چون کسی مال کسی را بجا کم جابر کسی
کند چنانکه حاکم از و بگیرد از ساعی ضمان رسد یا نه جواب بقول امام محمد رحمه الله برسد و فتوی
جمهور عالمان نیز بر آنست زیراکه در خبرست که فردای قیامت همان مال را در دوزخ اندازد و
ساعی را فرماید تا از آن جا بکشد بمدت هزار سال ساعی آنرا بدهن گرفته و در دست و پای زده

بدیوار دوزخ بالا کشند اما چون قریب بخروج آید از دهنش بفتید باز در دوزخ رود و هکذا السبوم
کرت بیرون کنند سه هزار سال بعذاب دوزخ مبتلا باشد پس چون در آخرت با خود نست بهتر آنکه
در دنیا ادا کند تا خلاص شود امنیة الکافی مسئله چون کسی از کسی درهم و دینار بقرض یا بیع و یا بغیر
ذلک بگیرد و در غیبت خصم آنرا در آتش اندازد و دیون برآید تا دان این مقدار از آن مشتری در یا
از آن کسی که از وی گرفته است طلب کند و برآن کس هیچ لازم نشود زیرا که گویه در اصل مال گرفته بود
چنانکه شخصی چهار مغز یا انار را بخرد و میان او فاسد باشد بر بایع رد کند بسبب ... بر مشتری
لازم نشود امنیة الکافی مسئله زمین باشد محل افتاده زید او را مدت چند بکارد و باز ترک کند عمرو او را
مدت چند بکارد و باز ترک کند عمرو او را مدت چند بکارد و باز ترک کند خالد او را مدت چند بکارد تا در قبض
همین خالد باشد باز زید و عمرو بیاید دعوی کند دعوی او نامسموع باشد زیرا که القبض دلیل الملک
الحال در ملک خالد است نه زید و عمرو صاحب خط بود امنیة الکافی مسئله چون شخصی ترک دعوی
با مدت سه سال بطریق که در میان الشیان مانع نباشد چون دریای وعده قطع الطریق بعد از آن
دعوی او مسموع باشد امنیة الکافی و دستور القضات بعضی گفته اند که اگر کسی سه سال ترک کند دعوی او
نامسموع باشد مسئله چون شخصی ماده گاوی بدهد کسی را بشرط آنکه نگاهبان پیش او باشد و روغن را
شریک کنند و یا روغن را تمام بصاحب ماده گاو باشد روا نیست و این را بلفظ هندی گهری گو بند
بلاید اما در فتاوی جواهری می آرد که بسبب نگاهبانی ماده گاو منافع چون شیر و جغرات و روغن
همه از و باشد و ماده گاو و گوساله از صاحب ماده گاو باشد زیرا که این بیع فاسد ست پس گویا که
شیر را عوض از تحصیل بروغن فروخته است و اگر ماده گاو و گوساله نزدیک او هلاک شوند ضامن نباشد
اگر تعدی نکرده باشد یعنی بدست خود هلاک نکرده باشد مسئله مردی دختر کبیره بکر خود را کسی تزویج
کرد پیش از زفاف طلب مهر او شاید یا نه جواب شاید اما اگر صغیره باشد قبض کردن مهر از شوهر
پدر را شاید و اگر شوهر ابا کند جبر کرده باشد بر ادا کردن آن مهر پدر را زیرا که مهر واجب میشود
بنفس عقد دستور القضاة مسئله چون بمیرد یکی از متعاقدین یعنی زن و شوهر پیش از دخول پس
مر زن را تمام مهر رسد زیرا که موت بمنزله دخول است سراجی مسئله چون شخصی دختر را بشخصی تزویج کند و
از دامادی خود چیزی که از داماد خود بگیرد از او سوال شاید یا نه جواب فی لقوله تعالی نهی عن الحلوفی النکاح صراح

و حلو برای خود ستانیدن چیزی را گویند و در نکاح پس اگر داماد بعد از نکاح به خانه آوردن زن آن مال را طلب
از پدر کند رسد یا نه جواب رسد القنیة الکافی اما در روایت قاضیخان هرچه در میان ایشان تصرف
شده است چون مهمانی و جامه و غیر ذلک همان را نیز حساب کند و باقی را از داماد طلب کند مسئله
چون شخصی کنیزک را بخرید و وطی کرد او را بارها پس مستحق شود آن کنیزک بر مشتری خبر شود یا نه
جواب مهر واحد لازم گردد دستور القضاة مسئله حلال است نکاح کردن حامله از زنا و در روایت
نکاح کردن حامله از زنا حلال است اما روا نیست وطی زانیه پیش از وضع حمل سراجی اما بقول فصول
العمادی اگر ناکح غیر زانی باشد وطی روا نیست و اگر ناکح بعینه همان زانی باشد حلال است نکاح و وطی
هر دو و اگر زنی را کسی ببیند که در آن ساعت زنا کرد باز در آن ساعت نکاح کند روا است مسئله
چون شخصی بخواهد که با زن صغیره خود جماع کند اگر پنج ساله باشد روا نیست و اگر ۹ ساله باشد دخول
کردن روا است و در شش و هفت و هشت سالگی نظر باید کرد اگر سمین یعنی فربه باشد که قوت وطی
دارد مشتهی است روا است و اگر لاغر باشد روا نیست دستور القضاة مسئله شخصی گوید مرد دیگر را
که با مادر زن چه کردی او گوید وطی کردمش حرمت مصاهرت لازم گردد و زن وی طلاق گردد اگرچه بگوید به دروغ
گفتم به طریق مسخره گویان باشند زیرا که در این امر یک کرت اقرار کافیست دستور القضاة مسئله زن
و مرد در مجلس دو گواه اقرار کردند که ما زن و شوهریم لا ینعقد النکاح زیرا که نکاح اشتهارست نه اضمار
دستور القضاة مسئله مردی نترسانید زن را بیرون تا آنکه ببخشد مهر خود را بدان بخشیدن بخشیده
نشود وافی و در دستور القضاة مسئله مردی زن دیگری را غصب کرد برای تزویج خود اگر شوهر
آن زن از غاصب یک درم بگیرد نکاح کردن آن زن بر غاصب حلال گردد زیرا که بمنزلهٔ خلع میگردد
نسخه مبنی مسئله اگر شخصی زن بعقد قدیم داشته باشد و بر عقد او عقد جدید کند روا است اما اگر منکوحه
که بنزدیک جدید چند روزی بگذارند اگر ثیبه باشد سه روز اول عقد پیش او بود و اگر بکر باشد هفت روز
اما بعد از آن باید که قسمت آن را بهمین تمثال زن قدیمه باز گرداند مجموعه خانی معاملات مسئله
چون اختلاف افتاد میان اجیر و مستاجر در اینکه کار برای ما رایگان عمل کرده چون دوختن قبا و غیره
و مزدور گوید که با اجرت کرده ام بقول ابوحنیفه رح بینه را از اجیر می باید الا قول صاحبین بایمین
اما بقول ابو یوسف رحمه الله باید نظر کرد که اگر اجیر شخصی باشد که اکثر اوقات رایگان عمل میکند قول

قول صاحب ست مع یمین واگرا جیر مشهور بعمل رایگان نباشد پس قول قول اجیر ست با یمین نسخه عینی
مسئله مردی و زن داشت چون سروی شیر سرو بصورت چو ماه منیر + یک از سر جا بلی مر پسیر غیر را
داد شیر + زنی دو یمی شد بروی حرام + که تا قیامت نباشد حلال + بر که حل اینمعنی کند + مفتی
آفاق باشد بے نظیر + بیان اینست که عمر و کنیزک صاحب جمال داشت و زید همان کنیزک را
برای پسر صغیر شیرخواره خود بنکاح خواست بعد از ان عمر و آن کنیزک را آزاد کرد و حاکم نقض شد او شوهر
دیگر کرد یعنی بکر را شوهر کرد و بکر را زن دیگر نیز بود زن ثانیه بکر مر همان پسر زید را شیر داد که این
کنیزک در نکاح او بود کنیزک بر بکر حرام شد زیرا که آن طفل پسر او شد و کنیزک زن پسرش شد
زیرا که زنش بود اول **مسئله** شخصی دو خواهر و یک مادر یک کس نکاح کرده بدید
جایز ست یا نه **جواب** جایز ست بیان آن آنست که کنیزکی بود مشترک میان دو کس از و پسر
تولد شد و هر دو کس دعوی پسر بودن او کردند آن پسر هر دو گردد و کنیزک آزاد گردد و میراث
برد از پدر میراث کامل و میراث برند ایشان از و میراث یک پدر پس این فرزند عین یا هر خود را
و یک خواهر از یک پدر و خواهر دیگر از پدر دیگر را نکاح کرد بیک کس بدید روا ست این هر دو مسئله
از مشکلات مدن خوانی آورده شد **مسئله** کفارت دار اگر روزه کفارت دارد بحساب دو ماه اگر
هر دو ماه بیست و نه روز باشند نیز روا ست و اگر بحساب شصت روز دارد روا نیست مگر تمام شصت
روز شرح ابو المکارم **مسئله** اگر مؤذن و امام جماعت یک کس باشد روا ست یا نه **جواب** نیز ست
و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم بعضے از اوقات خود اذان میگفت و خود امامت
میکرد و قوله هذا یفید ما قلنا الی آخره ای قول ابو حنیفه رح یفید انّ المؤذن لا یجلس بین الاذان والاقامة
فی المغرب ویفید انّ المستحب ان یکون المؤذن عالما بالسنة ای بالاحکام الشرعیة لانّ للاذان
سننا و آدابا فلا بدّ من العلم بها و لانّه من باب الجماعة والدعاء الیها فلا یفوض الی غیر العلماء
ولهذا قال علی رضی الله عنه لو استطعت الاذان مع الخلفاء لاذنت فثبت انّ الاحسن
ان یکون العالم اماما فی الصلوة بخلاف ما یقوله بعض المتأخرین انّ الاحسن للامام
ان یفوض الاذان والاقامة لغیره فانّ النبی ع ما باشر الاذان والاقامة بنفسه وقد
کان امامهم فی الصلوة وقال شمس الائمة هذا فی حقه علیه السلام و فی حقنا اذان

الامام بنفسه اولی لان المؤذن یدعو الی الله فمن اعلی درجة منا فهو اولی الناس به
وقد اذن رسول الله صلی الله علیه وسلم واقام فی بعض الاوقات وروی
عقبة بن عامر کنت مع رسول الله علی سفر فلما زالت الشمس اذن واقام وصلی الظهر کفایه
مسئله اگر صید را زد و دو نیم شد هر دو را بخورد و اگر اندک جدا شد اندک نخورد و بسیار را بخورد
مجموع ملکی مسئله اگر صید را به تیر زده و خونش اندرون شکم رفت تا آن گوشت را نشوید خوردن
را نشاید زیرا که بخون مسفوح پلید شده است فتاوی نوادر مسئله سه زن بمجرد نکاح حرام گردند یکی پسر
بمجرد ایجاب و قبول زیرا که نکاح بقول ابوحنیفه رضی الله عنه ایجاب و قبول است بخلاف مالک که نکاح
بقول او وطی است اگرچه پسر آن زن را ندیده باشد دوم زن پدر بر پسر نیز بمجرد نکاح حرام گردد
بدان ای فرزند هر که درین مسئله دلیری کند و حیله سازی کند بیخ ضلالت و کفر بضاعتش باشد
و از مذهب ابوحنیفه رحمه الله بیرون شده باشد و انکار کلام الله بجای آورده باشد کما قال الله تعالی ولا
تنکحوا ما نکح آباؤکم زیرا که ابوحنیفه رح بیان نکاح جز ایجاب و قبول چیزی دیگر نکرده است سوم
مادر زن بمجرد عقد حرام شود اگر بدخترش دست درازی کرده باشد یا نه باشد اما مادرش را نکاح
کرد و دست درازی بدو نکرد باز طلاق کرد دختر آن برو حلال باشد دستور القضاة و ایضاً مجموعه معاملات
مسئله منکوحه و مزنیه و ملموسه پدر بر پسر حرام است و ایضاً منکوحه و مزنیه و ملموسه پسر بر پدر حرام است
اگر فرج داخل او را به بیند حتی که اگر پدر زن را طلب میکرد و دستش بشهوت بر دختر نه ساله رسید
زن برو حرام گردد و بر دختر حلال نشود و یا نظر پدر بر فرج درون دختر خود افتاد و مشتهاة کرده که اگر مراهقه چنین
کنیزک بودی با او وطی میکرد زن برو حرام شود از جهت بودن مشتهاة و یا پسر فرج درون مادر او یا پدر
پدرش حرام گردد و اگر زن ذکر مرد را به بیند بشهوت نیز حرمت مصاهره ثابت میگردد و اگر
بر مادر زن دست افتاد بشهوت نیز دخترش حرام گردد خزانة المفتین مجموع خانی و ملتقط مسئله
اگر بلمس و نظر اینچنین زنان مذکورین فی المسالة الاولی در حال انزال شود حرام نگردند زیرا که تصرف
شهوت او در غیر محل است و ایضاً اگر دخول کرد در دبر زن دخترش برو حرام نگردد زیرا که این تصرف شهوت
در غیر محل است مجموعه خانی معاملات مسئله جمع کردن میان دو زنی که اگر فرض کرده شود یکی از ایشان
را ذکر دیگر انثی نکاح جائز نبود پس جمع کردن در نکاح یک شخص نیز جائز نیست مگر در شدن یکی تا عقد

اول چون دختند رو باشند یعنی زنی که شوهر او دختر باشد از زن دیگر جمع میان ایشان روا است
دوم خوشدامن و زن پسران یعنی اگر کسے زنی را با شوهر آن در نکاح خود جمع کند نیز روا است
سوم زن و کنیزک آن زن شرح ابو المکارم مسئله بخشیدن وطی کنیزک بکسی روا نیست مگر بدو تمام
کنیزک را به بخشد و یا بخرد و یا نکاح کند منقول است که شخصے سجده مست ابن عمر حاضر شده گفت
که مادر من وطی کنیزک خود را من بخشید روا است یا نه گفت روا نیست مگر بسه چیز که یا تمام شو بخشند و یا از و
بخری و یا در نکاح خود آری شرح السنة مسئله حرام کردن حلال سوگند ست فتاوی قاضیخان و سراجیه اگر شخصے
گوید که با تو سخن کردن بر من حرام ست پس سخن گفت کفارت یمین لازم شود و سراجیه اگر گفت
که حلال الله حرام او کل حل علی حرام او حلال المسلمین علی حرام نیت نکرد چیزی را امام فضیل و فقیه
ابو جعفر و ابو بکر الاسکاف و ابو بکر بن سعید گفته اند که بدین الفاظ اگر آن شخص را یک زن باشد بائنه
شود بیک طلاق و اگر چهار زن داشته باشد همگی بیک طلاق بائنه شوند و اگر نیت داشته باشد طلاق
راسته واقع شود و لا یصدق فی عدم النیة قضاء لانه صار عرفا و لهذا لا یحلف به الا الرجال فی الفتاوی
مسئله اگر شخصے گوید که حلال خدای بر من حرام اگر فلانی کار بکنم و بکرد پس او را اگر زن باشد
زنش طلاق شود بیک طلاق بائنه و اگر او را نباشد بعد از آن تزویج کرد کسے را بر و کفارت لازم
نه طلاق شرح نقیه مسئله مردی تزویج کرد زنی را در عدت وفات و جماع کرد با و بعد از مضی عدت
اگر شوهر دیگر کند جائز نیست زیرا که شوهری که در عدت کرده بود شوهر نبود بلکه زانی بود و بهر طریق عدت
منقضی نشود اگر دران عدت از و حمل گرفت نیز عدت منقضی نشود و بعضی گفته اند بوضع حمل
مضمرات مسئله مردی تزویج کرد زن دیگری را و او دخول کرد بدو و او خبر ندارد که شوی دیگر آن
زن بعد از فرقت تجب العدة علیها یعنی بر و عدت لازم شود و اگر آن مرد بر بودن شوهر آن زن خبر
دارد پس بعد فرقت عدت لازم نشود و لا تجب العدة علیها زیرا که گویا او زانی بود و در زنا عدت
نیست و نیز بر شوهر اول حرام نشود به سبب زنای او و فتوی برین ست شرح شمنی مسئله در عدت چرا سه
حیض مقرر کرده اند و حال آنکه یک حیض نیز کافی بود جواب حیض اول از برای شناختن پاک
بودن رحم زن ست از نطفه شوهر اول زیرا که اگر در و نطفه هست پس عدت او وضع حمل باشد
و حیض دوم تحریمه نکاح زن ست بر آن شوهر و حیض سوم از برای فضیلت زن آزاد ست

تا فرق باشد میان کنیزک و سید مسئله ولا عدة علی ذمیة طلقها ذمی شرح ابو المکارم مسئله
چهار زن را عدت نیست اول مطلقه پیش از دخول دوم حربیه که فرار کند از زوج و شوهر را در دار الحرب
بماند سوم چون دو خواهر را بیک عقد تزویج کند باید که یکی را رها کند وآنرا عدت نباشد و وطی کردن
مر این دیگر را شاید اما نکاح کردن یکی را باز دیگری را نکاح کرد همان اول بر وحلال شود تا آنکه
عدت او نگذرد آن دیگر بر وحلال نگردد و اگر یکی را طلاق داد و دیگر خواهر او را نکاح کرد نیز نکاح
روا نیست تا عدت آن نگذرد چهارم شخصی را چهار زن بودند و زن پنجم برد کند زن اول طلاق
میشود و او را عدت نیست مسئله العالمُ افضلُ العلويّ وانعیا قال العالمُ الفقیرُ الجاهلِ الغنیِّ مختصر شرح
ابو المکارم مسئله قریش را چرا قریش نامند جواب بدو معنی یکی آنکه قریش نام جنبنده است در دریا
از آن ایشان را قریش نامند قبیل قریش کسب گویند و ایشان کسب و تجارت بسیار میکردند از آن
قریش نام اند شرح شمسی قاموس هر که خود را بی خشک یعنی الی قیع بخورد نرم روح بر آسمان باشد مسئله
سنت را زان بر یزید روا است یا نه جواب بلی زیرا که او از اهل قبله بوده است و بسبب آنکه شهید آن
پر اولاد رسول الله صلی الله علیه وسلم ماضی شده کافر شد هر که بر لعنت گوید بقول امام اعظم رضی الله عنه
آنکس را نقضی کرده و آن سنت بر این شرح امالی القول با تفاق لم یلعن یزید ابعد موته سوی المکثار
فی الاعزام غال بدان ای فرزند چون ذکر یزید در میان افتاد پس شمه از جنگ او بیان کنم که
چون بود زیرا که اکثر اهل روافض آنرا تکذیب بدل کرده زیادت نوشته و مردمان عوام بدان
سبب کافر ساخته اند منقول است که ابراهیم نخعی را کسی سوال کرد که هیچ خبر داری از آن جنگ
که چگونه بود گفت دستهای خود را در جنگ بخون نیالوده ام الحال زبان خود را بخون آلوده نکنم
زیرا که آنچه میان صحابه گذشته است از شر و بدی قصه آن جائز نیست تا عوام الناس در شک و شبهه افتند
و عداوت ایشان در دل نیارند که بسبب عداوت کافر شوند و اکثر از این اهل روافض با امیر المومنین
معاویه رضی الله عنه نیز دشمنی دارند و نمیدانند که او از اصحاب خاص رسول الله صلی الله علیه وسلم بود
در خبر است روزی به پیش رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نشسته بود حضرت فرمود که ای
معاویه از پشت تو بوی خون می آید گفت چه باشد رسول الله گفت از پشت تو
فرزندی بزاید که هلاک کننده اولاد من باشد حضرت معاویه قسم بخدا یاد کرد که من هرگز خود زن

نگیرم در تمامی عمر الّا زن لعبد روزی مرتضی علی اورا انحضرت رسول علیه السلام فرستاد که خلافت بعد
شما بکه باشد فرمود بعد من ابوبکر صدیق خلیفه باشد گفت بعد او فرمود فاروق گفت بعد او فرمود عثمان
ذی النورین گفت بعد او فرمود سوال کننده بعد از رحلت خلفای ثلثه حضرت معاویه بمرتضی گستاخی
کرد بطریق ملاعنت گفت که یا امیر سوال کننده من بودم خلافت بمن رسید مرتضی گفت لا بل سوال
کننده من بودم زیرا که شما را من فرستادم قبول کرد اما بعد از حضرت مرتضی وسال خلافت بی بی عائشه
صدیقه رضی الله عنها میکرد و بعد او اختلافات درمیان صحابه افتاد حضرت معاویه گفت من با هاشم و بوعلی
تا هم اصحاب بود او بخود اضافت میکرد تا بهمین سخن میان ایشان جنگ افتاد بیست و یکهزار اصحاب
کشته شدند و پیش ازین حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم گفته بود که علامت قیامت آنست
که درمیان اصحاب من جنگ تیغ کشی پیدا شود اما بقوت شمشیر پادشاهی معاویه رسید شبی بول میکرد از دیوار کلوخی
بگرفت تا عضو را پاک کند بتقدیر الهی در آن کلوخ کژدمی متوطن بود بسر ذکرش نیش زد چنان درد والم
روی نمود که در شب و روز نمی آرامید تا بحالت نزع رسید حکیمان روی زمین جز این دوا ندیدند که
نطفه بکشتش و در فرج زنی ریزد شفا شاید معاویه گفت من قسم یاد کرده بودم که زن نخواهم کرد حکیمان باتفاق
یکدیگر زنی را آوردند بغایت پیره و بسن هم رسیده بود چون امیر المومنین معاویه بدو دخول کرد در دستش قرار
شد اما بحکمت الهی تا سخن رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم دروغ نشود نطفه در رحم آرام بگرفت و
از آن یزید تولد شد به خوئی او از آن بود که هر کژدم تربیتش آمیخته بود منقول است که چون امیر المومنین
حسین تولد شد حضرت رسول در گوش راست او اذان بگفت و در گوش چپ او اقامت گفت در آن
زمان فرشته نازل شد بغایت عظیم جبرئیل ع گفت یا رسول الله هر دو بال او خشک شده اند بمهد
حسین بمالد هر دو بال او تا مسح شوند چون مالیده شد فرشته برفت حضرت از جبرئیل علیه السلام
پرسید که این چه بود گفت که بعد خلقت این فرشته عصیانی ازو شد بسبب آن بفرمان رب العزت
هر دو بالش خشک شده اند خطاب رب العزت بران شد که چون نبیره رسول از پشت زهرا پدید آید تا از
پر بر وی بالم التحلیل این همان فرشته بود رسول خوشدلی کرد که نبیره من بمجرد ولادت صاحب درجه
گشت پس چون لایق حال انبیا و اولیاست آنحضرت را با نبیان راه شد بعد جبرئیل از فرمان رب
الجلیل گفت که یا محمد صلی الله علیه وآله وسلم آیا میدانی که موت او در کجا باشد و با وجه پیش آید گفت

بی گفت موت او در دشت کربلا از دست سواران پسر معاویه باشد و حسین پنهان بر وی گذرد و کشنده او
شمر نام و پسر سفینه حسین بود حضرت گفت من زنده باشم گفت بی گفت مادر و پدرش زنده باشند گفت بی
گفت خلفای راشدین گفت نی حضرت بگریست بر غریبی حال او و ایضاً روزی حسن و حسین به بی بی
فاطمه عرض نمودند که روز عیدی می آید و با یاران جامه نداریم فاطمه زهرا این را بر رسول باز گفت در آن زمان
مهتر جبرئیل دو جامه سفید از بهشت بیاورد اما ایشان که خاصیت بود کان بیست قبول نکردند گفتند از
برای ما جامه رنگین می باید مهتر جبرئیل فرمود که هر دو را در طشت آب اندازید به هر نوعی که ایشان میخواهند
رنگ شوند امیر حسن جامه سبز خواست در حال سبز شد و امیر حسین جامه سرخ خواست در حال سرخ شد
شاید که این پیش از منسوخ بودن جامه سرخ بود والا حضرت جامه سرخ را با ایشان نمی پوشانید چون
رسول الله صلی الله علیه وسلم هر دو را خوشحال دید او نیز خوشدل شد باز جبرئیل گفت یا رسول الله هیچ
میدانی که وجه سبز و سرخ بودن جامه چه معنی دارد گفت بی گفت حسن چون جامه سبز پوشیده بد
خواهان او را زهر دهند و اندرونش چون آب سبز بیرون آید و حسین چون جامه سرخ پوشید دشمنان او را
بکشند و جامه او بخون رنگین شود حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم باز غمگین شد شادیش
بغم بدل گشت ایضاً مهتر جبرئیل در مقصوره رسول الله صلی الله علیه وسلم در آمد حضرت رسالت پناه
با حسن و حسین نشسته بود اما جبرئیل بصورت دحیه کلبی بود و ایشان هر دو دیدند و دامن جبرئیل علیه
السلام در آویختند و دستهای او را میکشادند و یک یک نمی دیدند جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله اینها
چه غرض دارند گفت تو بصورت دحیه کلبی آمدی و دحیه کلبی هرگاه که می آید برای ایشان چیزی می آرد
از آن تو نیز منتظر نگرند مهتر جبرئیل در حال غائب شد باز آمد و دو سیب از بهشت بیاورد و یگان
یگان بدست هر یک بداد ایشان خوردن گرفتند رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم خوشحال شد باز
گفت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم دوست میداری ایشان را گفت آری گفت هیچ میدانی ایشان
کی بمیرند گفت بی گفت پس از آنجا خاک بیارم پاره خاک از آنجا بیاورد و گفت یا رسول الله این خاک
را نگاه کن هرگاه که ایشان بر آنجا برسند این خاک سرخ شود و چون درختان را ببرند
خون بدر آید این علامت شهادت ایشان بود رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آن خاک را
با مهانی داد برای محافظت پس معلوم باد ای فرزند که این مقدار کارها هرگز دروغ میشدند

واختراع وابداع هر چیز از واجب تعالی ست مگر آنکه آنحضرت تعرض به بندگان وی رازست منقولست
که حضرت معاویه رضی الله عنه را شتر ده لک سوار بود تا چون بزیارت روضهٔ رسول الله صلی الله
علیه وسلم می آمد امیرزادگان استقبال می نمودند چون نظر معاویه بر ایشان میرسید ایشان را قسم بروح
پاک حضرت مصطفی میداد که از اسپ فرود نیایید و خود فرود می آمد و پاهای مبارک ایشان را بوسه
میداد و در پیش ایشان میدوید حتی که بعضی مردمان جاهل طعنه میکردند که تملق و چاپلوسی میکند
منقولست که روزی اشتر سواره بر آمده در بازار میگذشت و میگفت
ای مردمان عالی نهاد این همه پادشاهی اهل بازار گفتند زهی شرافت که او راست که با وجود این شوکت
و دبدبه از بر و اشتر سواری ننگ نمیکند آورده اند که امیر المومنین معاویه رضی الله عنه در کل حین
و اوقات به یزید نصیحت میکرد که ای فرزند بر تو باد که با خاندان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم عداوت
نجویی تا بهلاکت هر دو جهانی پاک نشوی و سبب عداوت ایشان آن بود که روزی یزید غلامی را
خود بامید خریدن بهایش قطع کرد امیر حسین در میان آمد و بهای خود بخرید یزید دلگیر شد اما حضرت
عداوت این بود که روزی یزید گفت ای پدر اگر شهربانو را در نکاح من در آری هر وصیت که بکنی
بعد از تو بجای آرم و شهربانو زن عبدالله بن زبیر بود طلاقش داده بود معاویه گفت که وصیت من
همین ست که بخاندان رسول الله صلی الله علیه وسلم عداوت نجویی دیگر آنرا تو دانی یزید قبول کرد در
حال سلمان فارسی را در پیش شهربانو فرستاد که اگر یزید را قبول کنی ترا پیش همه زنان سازم چون
سلمان در راه میرفت قاسم بن عباس بن عم النبی صلی الله علیه وآله وسلم جوانی بغایت ظریف و با جمال
در دهلیزی ایستاده بود غرضش پرسید واقعه باز گفت قاسم گفت عرض حال ما را نیز بر بیان
چون اندر گذشت امیر حسین نیز ایستاده بود غرضش پرسید واقعه باز گفت امیر حسین گفت عرض
حال من نیز بیان چون سلمان نزدیکش رفت شهربانو زن صاحب جمال که در جمالیت و زیبائی
بی قرین بود دید خود نیز برو عاشق شد گفت ای شهربانو من رسول معاویه بودم برای یزید که ترا سر
همه زنان سازد و در راه قاسم و امیر حسین نیز خود را بتو عرضه کردند من نیز آشفته تو شدم الحال
بهر که راضی باشی باش شهربانو گفت ای سلمان من چون کنیزکی خاندان رسول الله صلی الله علیه وسلم
قبول نمودم از آن بانو تا گردم مرا امیری می باید چون بامیر رسید در نکاح خود در آورد چون سلمان خبر را

ومعاویه رساند گفت ای سلطان الحال فتنه درمیان یزید و خاندان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
دشوار پیدا خواهد شد بعد از مدت چون امیر المؤمنین معاویه رحلت نمود یزید به پادشاهی نشست اما امیر
زادگان هرگز به پیش او نرفتند روزی تحفه بر ایشان فرستاد که مطیع و فرمانبردار پدر من بودید از من
چرا رو گردانید گفتند شنیده ایم که بر بساط تو سگی افتاده بود و کار خلاف شرع از تو در وجود می آید
روی ترا نخواهیم دید یزید چند لشکر را فرستاد تا ایشان را بزور در لشکر گرفته بیارند چون لشکر رسید پیش ایشان
مسجد حصر کردند امام امیر حسن رضی الله عنه را شروه پسران بودند جنگ کردند لشکر یزید را شکست دادند و خود را
خلاص کردند بعد از آن پیره زنی اختراع کرده امیر حسن رضی الله عنه را زهر داد در حال انگشت چنانکه جبرئیل گفته بود
زرد و سبز روان شد و در آن حال از شکار باز آمده بود پیرزن در آب او را داد چون امیر حسین رضی الله عنه
برو رسید زهر دهنده را پرسید که چه کس باشد حسن رضی الله عنه گفت ای برادر قول جد من بود دروغ نمی شد سکوت
بهتر است بعد از دفن کردن او یزید لشکر بسیار در عقب او روان کرد اما اهل کوفه کسی را فرستاد
که اگر امیر حسین رضی الله عنه بیاید مدد کنیم مر او را چون امیر حسین رضی الله عنه روان شد پسر یزید حر دو نام علی الصباح به شش
هزار سوار بدو پیش آمد و نماز بامداد عقب او ادا کرد گفت ای امیرزاده اگر روی این نصیحت به بیعت
هیچ نشود و ترا از و ضرری نباشد گفت من هرگز روی او را نبینم که سگی را بر بساط جای داده است
بلکه تا سه روز در راه میرفت و هر سه روز حر و یزید و پیش می آید و نصیحت میکرد امیر حسین رضی الله عنه قبول نکرد و همراه
امیر اشتر رسول الله صلی الله علیه وسلم بود هرجا که در سفر آن اشتر خواب میکرد ایشان فرود می آمدند
روز سوم آن اشتر خواب کرد هر چند برون آکردند روان نشد فرود آمدند امیر گفت نام این مقام چه باشد
گفتند دشت کربلا چون درخت از برای هیزم بریدند خون بیرون شد چون از آن خاک را دیدند
سرخ شده بود امیر گفت ساکن باشید که مقام شهادت من همین است من از جد خود شنیده ام اما پیش
از ایشان شش هزار سوار یزید رسیده بودند و کلانتر ایشان عمر بن سعد بود و سعد از عشره مبشره
بود و کنار آب را گرفته بودند باز حر و پیش آمد و زمین را بوسه داد که اگر روی او را به بیعت بهتر بود امیر
قبول نکرد گفت پس تو بر جای خود باش تا من از بهر تو اول جنگ بکنم بلشکر پدر خود این شش هزار
سواران بیکبارگی تاختند همگی شهید شدند بعد از آن پیرزنی پسر خود را آورد و همان یک پسر
داشت شهید شد بعده امیر حسین علی اصغر را فرمود که تو با جمع لشکر جنگ را اختیار مکن زیراکه نسب

رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم منقطع خواهد شد و در پیش رسول الله چه عذر آریم اما خود تا ساخت
هیچ نوع بدست ایشان نمی آمد کمندها با عدد بر او انداختند و از اسپش انداختند چون نشست جوانی
بز قرعه سعید برای قتل گفت من حسین بن علی بوده ام آن برگشت بعده شمر بن جوشن رسید
هر چند کارد بر گلویش می مالید نبرید شد امیر حسین گفت که نام تو چیست گفت شمر گفت جامه را
از سینه خود باز کن چون باز کرد سینه اش پیش نمود گفت از قفا کارد بران که کشنده من هم تو باشی چون
سر او را در پیش عمر سعد برد شمر گفت ای عمر بهترین قوم را کشتم عمر شمشیر بر گردنش زد و گفت که بهترین
قوم را چرا کشتی بعد از آن جمیع اصحاب و خاندان را بطرف یزید روان کردند اما زنان در عماری بودند
که هیچ نامحرمی روی ایشان را ندید چون در راه میرفتند شبی سر امام حسین را در خانه مردی صالح نام نهادند
علی الصباح چون سر را از و طلب کردند سر پسر خود را برید و فرستاد قبول نکردند بلکه همچنین هفت پسر را
و کله ها را برید داد قبول نکردند چون کله هفتمی را برید دعا کرد که یا الهی شکل پسر من چون حسین
گردان همچنان شد ایشان همه را بردند و صالح سر حسین را آورده بدو همراه کرده دفن کرد بیان آن
ای فرزند در این شهر ده لک سوار یک کافر نبود بلکه همه مسلمانان و اکثر اصحاب رسول الله صلی الله
علیه وسلم را دیده بودند زیرا که کافر را بعد از بعثت رسول الله صلی الله علیه وسلم تا این غایت در روم
مدخلی و فتحی نرسیده است مگر در آخر الزمان برسد آنچه در مقتل که مصنف رافضی بیان کرده است
همه افترا و بهتان است و سبب انقطاع عقیده مردمان از خاندان سنت زیرا که خاندان رسول الله
این طور کارهای ناشایسته چگونه میرسد و مسلمانان چگونه ایشان را خوار می پنداشتند
و سبب جنگ از نا قبول کردن حسین بود امر پادشاه را نه بلشکر را محض برای قتل او نفرستاده بود
بلکه برای گرفتن او فرستاده بود تا گناه خود را بیند و عرضه کند که من چه گناه دارم و آنچه بعضی مصنفان
گفته اند که یزید بقتل او راضی شد کافر شد در احیاء العلوم می آرد که آن قول را اعتبار نیست زیرا که
از زبان او کسی نشنیده و از دل او کسی خبر ندارد و گمان بد بردن بر مسلمانی نهی است که ظنوا
المؤمنین خیراً واقع شده است و ایضاً قصاص امیر حسین رضی الله تعالی عنه کشتن یزید
سرداران لشکر را نیز علامت نارضای اوست چه اگر راضی بودی سرداران لشکر را چرا کشتی
زیرا که او را در دنیا از هیچ کس بیم و ترس نبود منقول است که چون زین العابدین علی اصغر را

در پیش یزید حاضر آوردند زین العابدین بر تخت قرین او نشست یزید ریسمانها را بر گردن خود انداخت
و استاده شد و گفت ای امیرزاده باید که مرا بخشی و بحل کنی زیرا که من لشکر را برای قتل او نفرستاده
بودم بلکه میخواستم که گناه خود را بدو عرضه کنم که چه گناه دارم چون یزید بغایت الحاح و تضرع و زاری
نمود علی اصغر قبول نکرد ارکان دولت با و همراه در شفاعت استاده اند و گفتند که ای امیرزاده تو اولاد
رسول الله هستی و رسول الله را کینه و طلب انتقام از کسی نبود بیا تو از این درگذر زهی عادت
نفیس این مردان راست چه اگر از ایشان روزی هزار بدی بیاید بدان ننگرند و اگر از اکابر دنیا
و دین خصوصاً از عالمان اهل یقین فرد از فرد هما در شود آنرا از اقلیمی با قلیمی رسانند بعد از ان
علی اصغر گفت که بخشیدم اما بچند شرط شرط اول آنکه قاتلان پدرم را قصاص کنی در حال دوازده
نفر سرداران لشکر را بیاوردند گفت ای بدبختان من کی شما را بکشتن فرموده بودم حیران ایستاده
گفتند شمر بن جوشن او را بکشت و شمر را عمر بن سعد بکشت گفت سبب چه بی فرمانی شما را بکشتم
همه را زنده پوست کشید شرط دوم آنکه در پیش از منبر امیر حسین رضی الله عنه ثنا همه شهر را در خطبه جمعه
یاد میکردند گفت آنها را یاد نکنیم یزید قبول کرد شرط سوم آنکه پادشاهی مدینه را بمن بسپار
قبول کرد شرط چهارم آنکه اهل و عیال و اصحاب و همچنان بر هیئت خود چنانکه مستورات اند همه را توشه
و بدرقه همراه کن تا بمدینه برسم یزید قبول کرد پنجهزار سوار را بدو همراه کرد چون براه میرفت امام محمد حنیفه
بدو پیش آمد دوازده پادشاهان بدو همراه بودند پادشاه یمن بدو نیز همراه بود قمقیر نام
که نسبی صد من کارد داشت امام محمد حنیفه رضی الله عنه گفت ای نور دیده من این چه حالست گفت
بدین شرط خون پدر را بخشیدم امام محمد حنیفه گفت که غلط کرده تا من زنده ام ولایت از من است
قصاص و عفو بغیر از من شما را نمیرسد آن پنجهزار لشکر را بکشتند و بطرف روم روان شدند چون
برسیدند یزید را در قلعه محصر کردند بیرون قلعه سواران جنگ کردند توغان بن زرین با سه هزار
سوار سوداگر بود دران روز شهید شدا ما لشکر یزید را شکست دادند مدتی همچنان میکردند اما در
مصاف امام حنیفه کسی نمی ایستاد و هر روز شکست میخوردند پس چاره جز این ندیدند که نزدیک
دروازه قلعه چاهها کندند و اندک خس و خاشاک بر بالای آن انداختند چون امام ابو حنفیه رضی الله عنه
بتغیر بر دروازه تاخت با یکی از اصحاب در چاه افتاد او را بگرفتند اما دست راست او بتیر شهید شد

دبیرون قلعه در آوردند در شب اتفاق کردند که فردا امام را از بیرون قلعه بکشند وران شب آن همراه امام
بگریخت و این خبر را بلشکر امام رسانید قمقمه گفت ای جوانان شما خود را مهیا دارید و من برج قلعه تنها
شوم چون او را بیرون کشند من دروازه را بگیرم قمقمه پنهان شد و لشکر ساخته شد چون علی الصباح
اول از دروازه بر آمد همان کار و سیصد تن بر متعلقان او کوفت که مردان بلا عدد در یک کرت
مردند و دروازه را بگرفت و در حال لشکر را در حصار در آوردند و آن شهزده لک را تمامه کشته شدند اما یزید که
ریش را که تکبید و سیاهی دیگ بر روی خود مالید تا سیاه وحش شد و پوستین را باژگونه پوشید یعنی
موی را بیرون کرد و چرخش اندرون در سیان گاه را بر میان بست و داس را در میان خود غلطانید
و روان شد و از قلعه بر آمد ایشان چون یزید را نیافتند پادشاهی روم را بعلی اصغر سپردند
و دست امام محمد را آوردند و دعا کردند متصل شد روزی کسان زنی از بیابان میرفتند دیدند که
شخصی بدین هیئت گاه گاهی می رود گاه چوب او الطریق ضایع ایشان دانستند که یزید است گرفته
در پیش علی اصغر آوردند علی اصغر گفت که چون یکبار عفو کردم قتلش روا نباشد اما بند سخت نهاد
چنانکه چاهی بکنند و بر بالای آن چوبی را دراز نهادند و بوقت شام او را از آن چوب میکشیدند و در چاه
آویزان میکردند و مروان نام حکیمی بود که دائم اوقات در میان اصحاب فتنه انگیزی میکرد
او بمقدار دو میل از دور زمین را شکاف کرده باین چاه رسید یزید را بیرون کرده برد و سیصد کس
روز و شب او را نگاه میکرد و آورده اند که شکمش چون طبل آماس کرده و سیصد کژدم سیاه در وی پیدا
که شب و روز از درد آن نالان بود و شبی در خواب دید که در پیش امیر حسین استاده است و فوطه بگردن
انداخته و زاری و تضرع نمود که یا امیر بر من هیچ گناه نیست که از گناه من در گذر و مرا ببخش امیر نمی بخشید یزید
گفت یا ابن رسول الله رسول الله گفته بود دختر انیز می باید چون حیدر آید و شفیع آورد گفت
بخشیدم گناه ترا از آن شادی چون بیدار شد تاب و پیچ خورد و شکمش ترقید و آن کژدمان بیرون آمدند
و آن سیصد کس را بخوردند همگی بمردند تا این غایت کژدم سیاه را عادت ست که کسی را نخورد و اگر
بخورد می میرد و این قصه جنگ میان اصحاب که روافض بکذب و بهتان بدل کرده اند خدا تعالی
ما را و شما را و جمله مومنان را و مصدقان را بحرمت شهیدان دشت کربلا بیامرزد و بر دین مصطفوی مقیم
دارد آمین یارب العلمین مسئله گوشت و شیر جانور پلید خوار روا نه یا نه جواب هست که بس

واختلفوا فی لحم الجلالة وشرب لبنها واکل بیضها فقال مالک وابو حنیفة والشافعی رحمهم الله
یباح ذلک وان لم یحبس مع استحبابهم حبسها وقال احمد رحمه الله الا ان یحبس ثلث ایام روایة واحدة
واختلفت الروایة عنه فی الابل والبقر والغنم فروی عنه ثلثة ایام کالطیر وهو الاظهر والثانیة یحبس اربعین یوما نقل من خلاف الامة

مسئله اگر شخصے زراعت را آب پلید آب دهد آن زراعت خوردن را شاید یا نه **جواب** شاید
واختلفوا فی اکل الزروع والثمار والبقول اذا کان سقیها بماء النجس او علفها بالنجاسة فقال ابو حنیفة
ومالک والشافعی رحمهم الله هی مباحة وقال احمد رحمه الله یحرم اکلها ویحکم بنجاستها اختلاف الائمة

مسئله پس خوردن زاغ حلال ست یا نه **جواب** حلال ست فی خزانة الفتاوی **مسئله**
سور الغراب طاهر بای حال کان لانه یمسح منقاره فی کل زمان قال ابو القاسم هو الصحیح عليه الفتوی

مسئله لو تصرفت المرأة فی ملک زوجها لا یجوز وعلیه الفتوی **مسئله**
فی المحیط لو باعت المرأة مال زوجها واشتری شیئا بثمن زوجها بغیر اذنه بطل فتاوی اشتری

مسئله رجل یصلی علی القباء والقمیص کیف یطرحه قال شمس الائمة یجعل قفاه من تحت
رجلیه ویسجد علی ذیله والبطانة تحته وکذا علی جلد الحیوان شرح هدایه **مسئله** اگر زنی بدرد زه
گرفتار باشد باید که سوره کافرون و اخلاص و سوره فلق و ناس را ترتیب نوشته بدهد که بخورد فی الحال
خلاص شود و اگر سوره والضحی نوشته در کمر بندد فی الحال خلاص شود اما بعد از ولادت شتاب کنم
دور کند والا روده آن زن خواهد افتاد **مسئله** قال شرف الائمة الاسکندری لا یقبل شهادة
الرعیة للشحنة وللرئیس وللعامل لجهلهم میلهم وخوفهم وکذا شهادة المزارع قنیة وکذالک
لا یقبل شهادة من یاکل فی السوق وبین ایدی الناس لان ذالک لا یفعل من کان له مروة معدن

فائده از خواجه احمد گیسوی علیه الرحمة منقول ست هر که را تب لرزه شود باید که این کلمات را
بخواند و بدمد مجرب ست و اگر چنین نوشته آب کرده خورد نیز مجرب ست این ست یلو کالی قنات
دو رنقات سنک تات دو کمن ن دو رسنوت دو رکتوت مسرن حبوت و بالحسن الله و تبارک کیتر
المدی کنیر المدی کنیر المدی برحمتک یا ارحم الراحمین **مسئله** در کوهستانی می آرد که اگر مسافر بمقیم
اقتدا کند در نماز چهارگانی باید که دو رکعت را نیت کند زیرا که اگر چهار رکعت را نیت کند جامع باشد
میان نفل و فرض در یک نیت و این جائز نباشد و باید که بعد از نماز دو رکعت اول و دو رکعت اخیره

بنا بر تبعیت امام سجای آرد زیرا که تبعیت امام واجب است و این سماع استاد خواجه لطف الله قدس الله سره المقتبسین
بطول لقائه مسئله اذا مات الرجل و ترك امرأة او طلق امرأة و تزوجت المرأة بزوج اخر لا يجوز
لابيه ولاخيه و عمه و غيرهم ان ياخذ منه شيئا و ان اخذ فهو حرام نقل هدايه مسئله
اگر غلام کسی بدزدی اقرار کرد بحضور خواجه دست او را ببرند و اگر کسی غلام یا کنیزک را یا چیزی از متاع
خانه بدزدد چه واجب آید جواب درین صورت نیز قطع دست است و مال اشیا را نیز ضامن باشد
تحفة الاسلام مسئله اگر بر دزدی مال فرد دیده گواهان گواهی دهند بشنوند یا نه جواب بشنوند
اما اگر گواهی بر دزدی دیرینه می دهند نشنوند و مسموع نباشد زیرا که چون توقف بگواهی کرد گوئی رضا بدزدی داده
است پس هر که رضا بدزدی دارد گواهی او در باب دزدی قبول نباشد و حد توقف نزد بعضی یک روز است
و نزد بعضی سه شبانه روز است تحفة الاسلام مسئله رجل اشترى بقرة على انها حاملة فاذا هي لم تكن
فانه يرد لفساد البيع من فتاوى تاتارخانى مسئله و لو لم يشترط فوجدها حاملة لا يردها بخلاف الجارية
لان التحمل في البهائم زيادة و في الجارية عيب تاتارخانى مسئله رجل مات و لم يترك شيئا للورثة
و طلب الغرماء من الورثة دين الميت ما عليه من القرض فلا حق للغرماء من الورثة خلاصه
مسئله چون شخصی نیت روزه در شب کند باز در آن شب از آن نیت بگردد آن روزه بر او لازم گردد
یا نی جواب لا اذا نوى في الليل ثم رجع خزانة المفتاوى مسئله بول الهرة
لا يكون نجسا لعموم البلوى و به اخذ الفقيه ابو الليث و من منية الفقهاء ان هذه المسائل
في الهرة الذكر اما في الانثى فنجس بالاتفاق امينه مسئله اگر شخصی بر دیگری غله چون جو و گندم و غیره
قرض دارد با اجل معلوم بوقت اجل غله یافته نشود قاضی تا فصل دیگر او را مهلت دهد عجائب الغرائب مسئله
اگر کسی بهائم را وطی کند گوشت آن بهائم خوردن شاید یا نه جواب شاید اما اصح آنست که وطی
کننده خود بخود نخورد و دیگران بخورند تحفة الفقه و اختلفوا هل يجوز ان ياكل منها هو و غيره
فقال ابو حنيفة رح لا ياكل هو منها و ياكل منها غيره و قال احمد رح ياكل منها هو و غيره و لاصحاب الشافعي رح
وجهان و قال مالك لا ياكل منها هو و لا غيره و تحريم اكلها على الاطلاق اختلاف الائمة
مسئله و اختلفوا في رجل اكره رجلا على ان يقتل اخر فقال ابو حنيفة رح يجب القتل على المكره دون
المباشر و قال مالك و احمد رح تقتل المكره و المكره فقال الشافعي رح تقتل المكره و في المكره روايتان

و اختلفوا فی صفة المکرہ فقال مالک ان کان المکرہ سلطانا او متغلبا او سیدا مع عبدہ افتی منہا جمیعا
الا ان العبد عجمیا جاھلا تحریم ذلک فلا یجب الفقد وقال الباقون یصح الاکراہ من کل ید عادیة اختلاف الائمة
مسئلہ بعد صحابہ ہیچ احدی را بر دیگری فضل نیست مگر اہل علم و تقوی را و گفتہ اند کہ اولاد خلفای
راشدین نیز ترتیب پدران خود فضیلت دارند بر فرزندان دیگران چون فرزندان ابوبکر صدیق بر
فرزندان فاروق و فرزندان او بر فرزندان عثمان و فرزندان او بر فرزندان مرتضی اما بر فرزندان
رضی بی فاطمہ زہرا فضیلت ندارند زیرا کہ ایشان نسبت برسول اللہ دارند عمادیہ مسئلہ المستحب
ان یجدد النکاح مع امرأتہ راس کل شہر لدفع شبہة البینونة الحاصلة عمن التکلم بکلمة الکفر والمنزوج ان
یصیر وکیلا من امرأتہ تزویجہا لنفسہا بحضور شاہدین کلما وقع فی قلبہ شک وشبہة فتاوی زینیہ ومی
اماد مشکلات حذر خانی آوردہ است کہ مہر دیگر بجز این عقد لازم شود پس باید کہ اول ہمان مہر اولیہ را از خود
ساقط کند یعنی بخشش کند از زن بعدہ بدان مہر عقد بندد و اگر زن نہ بخشد حیلہ انست کہ گوید مرزن
را ای زن حقوق خود را بمن بہ بخش چون حقوق بہ بخشد مہر نیز یکی از حقوق باشد و بخشیدہ
شود مسئلہ ذبح کردن مسلمان یعنی آنکہ بغیر کلمہ چیزی دیگر نمیداند و یہود و ترسا و گنگ و کودک
و نادان و ختنہ ناکردہ حلال ست و علیہ الفتوی کنز العباد یجب ان یعلم انہ اذا کان فی المسئلة
وجوہ یوجب التکفیر و وجہ واحد یمنع التکفیر فعلی المفتی ان یمیل الی الوجہ الذی یمنع التکفیر
لتحسین الظن بالمسلم ثم ان کانت نیة القائل الوجہ الذی یمنع التکفیر فھو مسلم وما کان خطاً
من الالفاظ لا یوجب الکفر فقائلہ مؤمن علی حالہ ولا یؤمر بتجدید النکاح ولکن یؤمر بالاستغفار
والرجوع عن ذلک ذخیرہ مسئلہ رجل قال لآخر خرق ثوب فلان فالضمان علی الذی خرق لا علی الآمر
اذا امر غیرہ باخذ مال الغیر فالضمان علی الآخذ ولا رجوع علی الآمر محیط مسئلہ اذا سال الماء من
فم النائم فاصاب الثوب طاہر سواء من ماء الرأس او منبعثا من الجوف لان الغالب ان الماء الذی یخرج
من الفم حالة النوم متولد من البلغم فیکون طاہرا کیف ما کان عند ابی حنیفة و محمد رحمہما اللہ علیہ
الفتوی و اقعات حسامی مسئلہ البقار اذا ترک البقر علی ید اجنبی یحفظہا ھل یکون ضامنا قال ان ترکہا
یسیرة مثل ان یاکل و یشرب او یبول و یتغوط او یتوضأ و نحو ذلک لا یضمن لان ھذا المقدار عفو فصول استروشنی
و در فتاوی قرآن خوانی می آرد کہ اگر خواب کرد و بہائم ازو غائب شد و بغیبت ازو ہلاک شد

چون شیر خورد و یا وزد برد بقدار ضامن باشد **مسئله** تعزیر گردان کسی را بمال جائز ست یا نه **جواب**
جائز ست بطریقی که قاضی مصلحت بیند اما درین سه امور لازم ست که مطلقا تعزیر کنند اول در آنکه
شخصے مسجد حاضر نشود برائے خمس اوقات صلوة دوم اینکه شخصے ایذای کند یا آنکه جمعه حاضر نشود
سوم در اینکه شخصے در صف قتال شکست او کند دستور القضاة **فائده** خرقه پوشانیدن شجره
دادن مریدان را جائز ست اما مرید شخصے باشد که هرگز در خانه او فسق و فجور صادر نشود والا آن مرید
با آفات دینی و دنیاوی و هلاکت اموال گرفتار شود **منقول ست** که حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وآله وسلم را سه خرقه تبرک باصحاب رسیده است یکی را با چادر خود همراه پاره پاره کرده بهر یکے از اصحاب که داده
آن خرقه که در شب معراج آورده بامیر المومنین علی مرتضی رضی الله عنه داده بود خرقه دیگر با اویس قرنی
فرستاده بود و معلوم باد که حضرت رسالت پناه اویس قرنی را ندیده بود بلکه اویس قرنی بغیبت بدو
ایمان آورده بود و جبرئیل او را خبر کرده بود گاهی روی بیمن می نشست اصحابے گفتند
یا رسول الله روی بیمن نشستن شما را سبب چیست گفت انی لاجد نفس الرحمن
من قبل الیمن **قصه او آنست** که در یمن شهریست قرن نام در آن شهر بیوه زنی بود پسری داشت
اویس نام اما از کفاف هیچ نداشتند چون بعثت نبوت رسول شنیدند هر دو بغیبت ایمان آوردند
و همیشه صائم الدهر میبودند و این پیره زن بغایت پیری رسیده بود و اویس از محبت رسول الله صلی الله علیه
وسلم هرگز آرام نمیگرفت اما از خدمت مادر خلاصی نمی یافت و در روز شتربانی میکرد و شبانگاه و نان
جوین حاصل می آورد و هر دو بدان افطار میکردند **آورده اند** که درین گرگان اشتر از نمیخوردند اما
اویس در تمام روز عبادت الله میکرد و گرگان اشتران او را رعایت و پاسبانی و مراعات میکردند
آورده اند که چون از شهادت دندان مبارک رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم شنید معلومش
نشد که کدام دندان باشد تا بموافقت او دندان خود را نیز بکشید و بشکنند اما باحتیاط همگی دندان
خود را کشید باز برویدند باز بکشید بکذا تا هفت بار دندانش باز میروئید او میکشید چون رحلت
حضرت قریب شد فرمود که این خرقه مرا در بین مرتضی و فاروق روان کنند و باویس قرنی بدهند
تا هر که اویس بپوشاند او باشد و کیفیت احوالش معلوم کرد که خیال چنین میداشت چون
ایشان برسیدند در قرن جوانان او بنام مجدی بودند که در حساب نمی آمدند بعد از مدتی شخصے

بایشان بیان کرد که درین شهر اشتربانی اویس نام هست و اوصاف حمیدهٔ او بیان کرد ایشان گفتند
که همان باشد بعد از ملاقات واقعه باز نمودند اویس گفت خرقه را درمیان نهم تا بگردن هر که درآید از و
باشد گفتند بهتر اما حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرموده است که هر که این خرقه را بپوشد
شفاعت امت مرا در دنیا بجا آرد چون درمیان نهادند خرقه بالا پریده در گردن اویس
آویخت اویس در حال از سر بکشید و بوسه کرده نهاد و گفت اول حق شفاعت را بجا آرم از ایشان
دورتر رفت و غسل کرد بعد از دوگانه سر بسجده بنهاد هاتفی آواز داد که ای اویس نصف امت رسول الله
صلی الله علیه وسلم را بتو بخشیدم سر بالا نکرد باز هاتفی آواز داد که دو حصه است را بتو بخشیدم هنوز سر بالا نکرد
باز هاتفی آواز داد که بمقدار عدد پشم گوسفندان صفا و منا است را بتو بخشیدم و صفا و منا دو قبائل اند
در عرب که ایشان را گوسفندان بسیار اند هنوز سر بالا نکرد اما چون از آمدن او دیر شد فاروق و مرتضی
رضی الله عنهما هر دو در عقب او روان شدند چون اویس شکشک پای ایشان را شنید سر بالا کرد
و گفت ای امیرین اگر شما آمده نمی بودید حق تعالی تمام است رسول الله صلی الله علیه وسلم را بمن می بخشید
پس در خطره هیچ احدی نگذرد که اویس افضل از خلفاء راشدین بود از ان خرقه بدو رسید زیرا که این
الطافات الهی بود گاهی بر اکابر میشود و گاهی بر اصاغر و از اویس قرنی سلسله از ان نماند که خرقه
بخدمت نه آورده بود **در خبرست** فی العلوم آورده است که کلاه گرفتن نیز فائده تمام دارد
حتی که در عرصهٔ عرصات میان او و میان دوزخ شصت صندوق پیدا شود که هر خرقی این بنا بوده باشد
ومعلوم باد که هر سلسله تعلق با ابوبکر صدیق دارد کلاه او یک ترکی می باید و کلاه فاروق دو ترکی
می باشد و کلاه ذی النورین سه ترکی میباشد و کلاه مرتضی چهار ترکی می باید **بدان ای فرزند**
که هیچ احدی را نرسد که انگشت تعرض دراز کند اندر آنکه در شجره چرا اسمای اولیاء الله می نویسند بعده
اسم مکرم رسول الله صلی الله علیه وسلم و اسم معظم واجب تعالی می آرند زیرا که مقصود اصلی ما خرابین نیست
که این اسمار اشفیع آرم بدرگاه لم یزل تا امور کلی ما بطریق اسهل و احسن سرانجام یابد پس چون
دهانهای ما ملوث ست از گناه اول اسمار اولیاء الله را یاد می کنیم تا لائق یاد کردن اسم خلفاء راشدین
گردیم و چون اسم ایشان را بر زبان رانیم دهان ما پاک میگردد تا مستحق ذکر اسم شریف رسول الله
صلی الله علیه وسلم گردیم و چون اسم او را از صدق دل و یقین بر زبان رانیم زبان ما پاکتر گردد تا اسم

ذات واجب الوجود بر زبان رانیم زیرا که رسیدن بدرگاه لم یزل بی همراهی سواران تیز رو محال ست
و دیگر آنکه گفته اند التاخیر یفید التعظیم و دیگر آنکه اسماء معظم چون درخت اند و اولیا چون برگ هر چند
برگ سر بلندی ورود بهوا دارد اما ازین روکه قیامش بدرخت ست پس از نظر او لی بهاد ارد
زیرا که باب درخت برگ ها نم رسیده در روینمائش کشیده و عوام الناس از درخت گل سبز ها رشد و ندانند
که برگ را مرتبتی نیست بخود رو مگر از درخت پس متعرض باین سخن چون مغرور به برگست و وجه تقدیم
ایشان از الست تا شخصی برگ را بیند نزدیک سایه آن درخت بجوید یعنی تا اولیا را شفیع نیارد
بتذکرهٔ شریف اسم ذات نرسد والله اعلم مسئله رجل علیه دین فنسی فمات قال لشد حرج
ان کان الذی ثمن مبیع او قرض لا یوخذ به یوم القیمة وان کان غصبا کان ما خوذا فی صحائف
مسئله لا یکره الکلام عند الاذان بالاجماع ای للسامع فتاوی کامل من تکلم فی الاذان خیف
علیه من زوال الایمان هذا محمول علی المؤذن دون السامع خزانة الجلالی مسئله اذا اشتری شیئا
وصار مغبونا فیه قال قاضیخان ابو علی النسفی له ولایة الفسخ وهو اختیار الامام ابی بکر و قال القاضی
جمال الدین ذا غرا لبائع بان قال قیمته بهذا المقدار فله ولایة الفسخ محیط مسئله نام خدای وجل بر زبان
کرباد کند حلال باشد ذبیحه ابوذر رضی الله را پرسیدند که اگر گرگ پا و سر گوسفند بکند و گوسفند چنان
زنده ماند ذبح کردن و شاید یا نه جواب شاید میان جمع وسینه و در فتاوی خوانده ام نیز همچنین آورده است
و در ملتقط میگوید که اگر گربه سر ماکیان را از تن جدا کرد شاید هم چنین ذبح حلال نشود و اگر سر
گوسفند بشمشیر و یا بکارد زده جدا کرد خوردن حلال باشد لیکن فعل مکروه باشد اگر در وقت
بسمل کردن مرغ و گنجشک را سر از تن جدا شد از سبب تیزی کارد او را بخورند و سر او را بخورند مثل از آنکه
حیوان را بسمل کنند هر دو دست و پای از حیوان برید مگر پوست را گذاشت معلق در آن فی بعد آن
گاو را بسمل کردند آنگاه پوست را از آن حیوان چون گاو و گوسفند و غیرها برید و آن عضو را جدا
کرد حلال باشد آن عضو را بخورند لفظ عربی الغیست العضو المیان بجلده حل مذبوحه روی
مذبوحه سوی کعبه آوردن سنت ست وقت ذبح باتفاق و اگر روی مذبوحه بقبله نکند مکروه باشد
ولیکن حلال باشد اکل آن کفایة الاسلام مسئله شخصی بقرضداری خود دست دراز کرده بود که تا قرض
من ادا نکنی ترا نخواهم ماند شخصی دیگر در آمد او را از دست او خلاص کرد اگر بطریق کفالت و ضمانت

خلاص کرد قرض از خلاص کننده طلب کند و اگر بزور بی ضمانیت خلاص کرد قرض از قرضدار طلب

کنند اند قائق در مجالس الاسلام قاضی شمس الدین مسطور است که روزی شیخ شرف الدین

منیری قدس سره از حضرت قاضی شمس الدین سوال کرد که یا شیخ مشکلی دارم در آنکه سبب

وجوب سجدهٔ تلاوت چه چیز باشد قاضی گفت ای فرزند معلوم باد که این سجده خالی از دو امر نیست یا

قصهٔ وعد است و یا قصهٔ وعید پس اگر قصه وعد است سجده برای شکر ورجاست و اگر قصهٔ وعید است سجده

از برای خوف ندامت **مسئله** لا یجوز لاحد ان یاخذ فی ولایة الغیر بالمنازعة معه واخذ مملکته وماله

لان فیه ایقاظ الفتنة النائمة قال شیخنا الامام حسام الدین رح من ایقظ الفتنة فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین

قال ابو عبد الله الحاکم رح من دخل فی ولایة الغیر بعسکرة القاهرة للمنازعة واخذ ملکه وماله لا یجب

یمتنع عن الایذاء لقول الجمهور یجب القتال ویقاتل بکل ما یقاتل به مع اهل الحرب کالرمی بالنبل والمنجنیق

وارسال الماء علیه والبیه والقاء الحرق علیهم ولا یاخذ امواله او سبایه ظلما [illegible] وقال شیخنا الامام

بعینه الحیار الحکیم الزاهد الامام الاجل برهان الدین الواعظ وهذا بالاجماع اما التصرف فی امواله [illegible]

ظلما فقد قیل انه مباح وهو الصحیح ان کان القاهر مسلما او ذمیا فالمقهور حربیا لرسول الله [illegible]

[illegible] وان کان ذمیا لا یملک القاهر اموال المقهور لانهما کانا مسلمین لان اموال المسلمین [illegible] لا یملک

بالقهر [illegible] الاستیلاء [illegible] فیها وهذا اذا لم یکن بادیا بالظلم اما اذا کان بادیا بالظلم فعلیه لعنة الله

والملائکة والناس اجمعین یباح اخذ اموالهم [illegible] ظلمهم والتصرف فیها دفعا للفتنة القائمة وخوف العالم

قال ابو مطیع لما فتنی ابو یوسف رح بجواز اخذ مال البادی بالظلم والتصرف فیه اخبر بذلک ابا حنیفة رح

قال [illegible] محمد بن الحسن رح جالسا عنده ولم یتکلم بشیء وکان هذا منهم بالاجماع [illegible]

مسئله البیضة اذا خرجت من الدجاجة المیتة اکلت وکذا اللبن الخارج من ضرع الشاة المیتة [illegible]

مسئله من ابی [illegible] الی المسجد لغیر حاجة فی بیته واکل الطعام فکانما اکل لحم الخنزیر [illegible]

مسئله مال شخصی مسلمان چون اسپ و گاو و اشتر و گوسفند و غیر ذلک بغیبت از صاحب ان بی بسم ذبح

کردن از انشاید و اگر ذبح کرد ضامن باشد اما در تحفهٔ ملکی می آرد که اگر ذابح با دیانت بود که از مردن گریز

و حرام خواری صادر نشده باشد ذبح کردن ضامن نباشد و معلوم باد که این اختلاف در ذبح مواشی

ماکولات است کمار ذبح کردن خر و اشتر و کلب و غیر ذلک اگر آن ذابح با دیانت باشد و یا بی دیانت

به تقدیر ضامن باشد مسئله چون عسل پلید شود پاک کرده شود یا نه جواب پاک کرده شود باید
که آوند عسل را بآتش بار کند و آن عسل را بچوبی قدر آن کنند و آن جای را نشانه کنند و بمقداری آب
بران اندازد و که اگر آن چیز شستنی بود بدان آب شسته می شود بجوشاند تا آب تمام بسوزد
و عسل باقی ماند چون بوزن تا آب چوب رسد باز بدان مقدار آب دیگر اندازد و بگذارد تا سه کرت آب را درو
بسوزاند پاک گردد نقل مجموعه سلطانی مسئله مسئل درآنچه زید دراز گوش خود را فروخته است
به خالد به بیع فاسد و این دراز گوش در دست خالد نقصان یافته است به آفت سماویه شرعا
صورت رسد زید را که این دراز گوش را از خالد مع ارش النقصان بگیرد یا نه اجابه رسد و کذا اذا کان
النقصان بفعل المشتری و ذکر فی بیوع الخلاصة وان کان بفعل الاجنبی فالبائع بالخیار فی الارش ان شاء اخذه
من الجانی لا یرجع علی المشتری وان شاء من المشتری یرجع علی الجانی کما فی الغصب مذکر فی القنیة فی باب البیع الفاسد اشتری جاریة
فاسد و نقص عند المشتری یردها بنقص و لو ولدت یردها و ولدها و لو فقاء عینها یردها و نصف قیمتها
لانه مضمون بالقبض و الاوصاف یضمن بالقبض قنیه قرات خانی
مسئله اگر در شیره موش افتد و بمیرد باید که موش را بکشند پیش از انکه ریخته شود و بماند آن شیره را
تا آنکه خمر گردد بعد از آن خمر را سرکه کند حلال میشود فی الخزانة مسئله سرکه شراب مشروع است و سرکه حاصل
میشود بدانکه نمک در خمر اندازد و در پیش آفتاب نهد و یا خود سرکه شود سراجی فائده هر که این اسم تا وقت
چاشت از برای دفع دشمنان هفتاد و هفت بار بخواند آن کار او بکفایت رسد در این کار بسیار گفته
فرموده اند که بهر کس نباید گفت و اگر عالم نقش گیرد این سری است که در پیشانی مهتر عزرائیل علیه السلام نوشته است
اسم این است یعنی در بین حروفهای ا م ذ ل مردی کنیزک خود را بغلام خود نکاح کرد و مهر مسمی کرد
لازم شود یا نه جواب نه و بعضی گفته اند که هرگز لازم نشود عجیبة المسائل مسئله تزویج کرد زنی را
و بمجرد نکاح کردن بر وی دو مهر لازم شود و چگونه باشد حل مشکل این که این شخص است که بزنی زنا میکند
و در عین آن زنا برای زن نکاح کند بر وی دو مهر لازم شود یکی مهر مسمی که در همین عقد نامیده بود
و دیگر مهر که بسبب زنا لازم شده است زیرا که چون در این زنا قبل از خروج ذکر نکاح کرد ساقط شد
پس فدیه حد مهر مثل لازم میشود مسئله رجل زنا بامرأة ثم تزوجها وهو علی بطنها فعلیه مهران
مثل بالزنا لانه سقط الحد حین تزوجها قبل تمام الزنا و مهر آخر و هو المسمی بالنکاح عجیبة المسائل

مسئله فی الفتاوی الیدبھی سئل عن علماء بخارا عن رجل جاء فی مجلس فلان وجلس فوق
المتحلم عالما بالعبادات مثل الصلوة او الزکوة والحج والصوم والحیض والنفاس هل یجب علیه شیٔ
ام لا فاجابوا بان هذا علی ادبعة اوجه استخفافا او حقارة او اهانة او مزاح لو تقدمه علی وجه الاستخفاف
طلقت امرأته ولو کان علی وجه الحقارة او الاهانة یکفر لو کان علی وجه المزاح یعزر والفتوی علی قولهم فی زماننا
روضة العلماء مسئله در کنز آورده است که در حد سرقه صلح بمال جائز ست اما در حواشی ادمی آمده که صلح
همچنان کند که اگر ده درم سرقه کرده باشد به برابر او پنجاه درم از دزد طلب کند تا تاوان یکی به پنج شود و غیر او
شبهه بود والضیا فدیه دست بریدن سارق میشود مسئله در الضیاح آورده است که بیع وشرا هر چند
نوع است یک نوع او حرام ست چنانکه گوشت که در و کرمان افتاده باشند زیرا که بمجرد افتادن کرم
گوشت حرام میشود و یا چون خوک و یا خمر و یا حر الاصل برا که در عجائب الغرائب آورده است که اگر بائع مشتری
را گوید که این چیز بدان شرط می فروشم که غارتی ست یعنی ملک غیر ست بسرقه و یا بالغصب گرفته ام
و یا شخصی حر الاصل ست که من بعد شما را برابر جوع نباشد و آن چیز در ملک مشتری ملک شد و یا خود اگر
مشتری را سد که ثمن خود را از بائع باز گیرد و اینچنین بیع مطلقا روا نباشد و نوع دیگر فاسد ست
و فاسد را دو روی ست یک روی او به نقض قریب و یک روی او بوصل چه اگر احد المتعاقدین فسخ
کند شاید که چنانکه گوشت گنده بوی شود مکروه شود و نه حرام پس اگر فسخ کند شاید و اگر طبخ سازد
بیع روا باشد و یا چون مبادله اللبن باللبن در فتاوی سراجی آورده است که اگر شخصی شیر بکسی
بدهد بدان شرط که باز شیر را از ماده گاو دوشیده بده و بعد از مدتی احد از متعاقدین
فسخ کند بدین که برابر این شیر من غله بده پس بحکم شرع او را غله رسد پس شیر را بالشیر دادن روا باشد
اما با فساد اما در قدوری آورده است که شیر ماده گاو را بشیر بز و گوسفند بدهد روا میگردد
پس روا باشد و نوع دوم بیع مکروه و آن بیع جائز باشد اما آثم گردد چنانکه شخصی در شهر خود
غله از شهر خود جمع کند و یا دیگران به بیع گران بفروشد و یا شخصی پیشوای کاروان آید و نرخ
آن شهر را که بر ایشان بنماید چون نیک و بد یعنی نیک خواهی کاروانیان کند و یا چون یک
کس بیع را سر انجام داده باشد و دیگرے در میان درآید و یا در وقت اذان جمعه یعنی بعد اذان جمعه
در این صورتها بیع کند جائز باشد اما آن شخص آثم گردد مسئله گواهی حرفے بر حرفی دیگر

روا است باختلاف ملت ایشان وگواهی حربی بر ذمی روا نیست وگواهی ذمی بر ذمی روا است باختلاف
ملت ایشان وگواهی اعرابی وروستائی بر شهری روا نیست زیراکه ادای حروف راثی نتواند بجای
آورد وگواهی شهری بر اعرابی روا است وگواهی اعرابی بر اعرابی دیگر نیز روا است زیراکه در آن وثاقت
چنانکه در ایشان یافته میشود نسخه منی مسئله اباق عیب بالذباب لا یثبت حتی یقیم البینة
وان اقام بینة العیب یثبت العیب ان قال البائع ان مات علی عیب الذباب فهو لا یرد علیه وان اقام البینة
علی ذلک لان البائع غیره علی ذلک والصحیح ان عیب الذباب لا یثبت لانه لا یعتبر وقت ضربه قیل نصف النهار
وقت الشتاء وقیل وقت الصیف قیل وقت الربیع شرح هدایه مسئله چون مسافر در نماز چهارگانی با مقیم اقتدا
کرد چهار رکعت را تمام کردن بر وفرض میشود واگر بر قعده اول نه نشست نمازش فاسد شود واگر در شفعه
اول هم اقتدا کرد نیز تمام کردن لازم بود واگر در شفعه آخر اقتدا کرد نیز چهار رکعت را تمام کردن لازم بود
مسئله آورده اند که روزی زنی بخدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم حاضر شد گفت یا رسول الله
شوهر من دوستی ندارد گفت برتو باد که از نامشروعات بپرهیزی بگذاشت سه کرت زنی سوال میکرد
رسول الله همین جواب میداد بعد از آن گفت یا رسول الله من در حق او چیزی کرده ام از آن پس
من دوستی او روز بروز می افزاید حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم بغایتی درشتی
واعراض فرمود و ورا از پیش خود دور کرد حتی که آن زمین که بر و استاده بود آن را نیز بریده انداخت
پس گفته اند که اگر شخصی اندک و بیش از سحر میداسته باشد چنانکه اگر پسر را یا مادر خود مهربان کنند
از روی سحر آنکس کافر گردد فتاوی نوادر مسئله اگر کسی از جهت پریان چراغ بنهد یا از جهت ایشان
مرغ و یا گوسفند وغیر ذلک را بکشند و یا گوشت و یا تاج خروس را ببرد و بدان تعویذ نویسد پس آن
شخص کافر می شود وزنش طلاق میشود اگر تجدید نکاح کرد با او همیشه زنا کار است تفسیر ملا یعقوب
مسئله پوست بزغاله خوردن روا باشد بستان ابو اللیث سمرقندی مسئله در دلیل العارفین
مسطور است که چون زن وشوهر را نزدیکی حاصل شود در آن میان مهتر جبرئیل پاره خاک از
موضع مدفن آن طفل میگیرد و در دست فرشته است که آن را ملک الارحام میگویند بدست آن
میدهد چون از طرف مادر و پدر آب در رحم قرار میگیرد آن خاک بدان می آمیزد و مدت چهل روز
میدوست تا انیدن گیرد پس بمنزله پنیر میگردد بعده فرشته دیگر از دست او میگیرد و مدت چهل روز

می بالند تا اندامهای او راست میشود چون گوشت و پوست و استخوان و عروق پس از حضرت
عزت خطاب می آید که ای فرشته سرش پیدا کن و فوائد اکل و شرب و کلام و سمع و بصر و شم و ذوق
و در دهن و گوش و چشم و دست و پا پیدایش راست کن و قوت مشی من همی وهم و دست پایش راست کن و قوت
بطش سر زن هر یکی بعد از ترتیب جمله اندام مدت ده روز حیران افتاده باشند روح بعد از ان
گفته اند که حیات بمنزله اسپ ابلق ست هر چیزی را که بوی می کند زنده میشود پس اول پای زنده
میشوند بعد از ان سر و دگر ده و روده زنده میشوند که این را ارواح نباتی گویند بعد از ان عرقیست
میان جگر شهید بوده که مخرج نفس از انست بدان راه حیات بالا سرایت میکند و نفس پیدا میشود
پس این هنگام حیوان نام می یابد بعد از ان فرشته است که آنرا ملک الارواح میگویند ارواح
را داخل میکند که آنرا ارواح نفسانی و جاری گویند که سمع و بصر و ذوق خاصیت اوست و روی
طفل در شکم مادر بطرف ناف می باشد یعنی پشت او بطرف پشت مادر و روی او بطرف روی مادر او
باشد و پس در شهید ابو علی رودباری آورده است که نفس جداست و ارواح جدا زیرا که
در حالت خواب ارواح بیرون می آید و در حالت بیداری داخل میشود و در وقت موت هر دو
هم میروند خلاف مرملحدان را که نزدیک ایشان ارواح و نفس چیزی نیست و منقول است
که چون ارواح در رحم می آید چهار خط را با خود همراه می آرد یکی از اجل که مقدار کذا و کذا
سنین و شهور و ایام عمر او باشد و در فلان ساعت اجل او منقبض میشود و کما قال الله تعالی اذا جاء
اجلهم لا یستاخرون ساعة و لا یستقدمون یعنی مقدار پای گرفتن مورچه پس و پیش نشود اما نزدیک
اعتزال مقتول باجل خود نمرده باشد چه اگر قاتل نکشتی مدت چهل روز زنده بودی اما نزدیک اهل
سنت و جماعت این قول محض کفرست دوم خط دیگر رزق او نوشته می باشد که مقدار کذا و کذا
این شخص خورد و خط دیگر عمل او نوشته می باشد که مقدار کذا و کذا عمل ازو در وجود می آید خواه نیکی
خواه بدی و دیگر خط دیگر نسب او نوشته می باشد که این کس بدبخت میشود یا بهشت منقولست
که گریه کودک بعد از ولادت از انست که او تا این غایت جمله امور غیب را دیده و شنیده باشد اما
درین حالت فرشته می آید و پیشانی او را سخت میمالد تا همه آن یاد را فراموش میکند از ان در گریه
میشود و منقول است که طفل بعد از ولادت در مدت چهار ماه گریه میکند مدام از شهادة لا اله الا الله

بیان می کنند و در چهار ماه دیگر محمد رسول الله را بیان می کنند و در چهار ماه دیگر اگر مادر و پدرش
مسلمان بودند میگویند اللهم اغفرلی ولوالدی و اگر مادر و پدرش کافر بودند می گوید اللهم العن علی والدی
مسئله اگر طفل گریه میکند باید که سورهٔ لایلاف را نوشته در گلویش بندد آرام شود مسئله بدانکه
دیدار باری تعالی را دیدن راست است و روزی خواهد شد بعد از دخول بهشت مومنان را یعنی
زنان را و مردان را خلاف مر اهل روافض و حشویان را که نزدیک روافض بغیر از بی بی فاطمه
زهرا زنان دیگر نه بینند و نزدیک حشویان که بغیر از بی بی عائشه صدیقه زنان دیگر نه بینند
و این قول آنها محض باطل است شرح عقائد مسئله در مجالس آورده است که زنی بود
صاحب جمال از غایت گریه کردن چشمان او بی نور شده بودند از وی پرسیدند که چرا گریه میکنی گفت
شنیدم که فردای قیامت زنان را دیدار نباشد گفتندش که ای ضعیفه این قول روافض است لا اهل
زنان را دیدار باشد گفت پس از این قرار نشوم از گریه زیرا که چشمان من از جهت دیدار او کور شده است
مسئله چون شخصی چهار زنان داشته باشد و زن پنجم را نکاح کردن خواهد روا باشد یا نه جواب
حیله آنست که از زن اولینه که آنرا اول بعقد در آورده باشند از ان اذن خواهد اگر اذن دهد بعد ازین هر چند
زنان که بکند لا الی نهایه روا باشد و این روایت در مشکلات حذر خالی سطور است اما مفتی را شاید که این مسئله
را به دانشمندان زود آورد بگذراند بعد از ان فتوی دهد مسئله رجل نوی السفر فی رمضان و هو صائم فقبل ان یخرج
من العمرانات اکل علیه الکفارة فتاوی سراجی در قرآن خانی مسئله شخصی بدست کفار اسیر شده بود و نمیداند که
ماه رمضان کدام باشد پس تحری کرده یک ماه را روزه داشته است شرعاً اگر تحری موافقت افتد روا باشد
یا نی جواب باشد اما اگر معلوم شود که آن تحری قبل از رمضان بود و یا بعد از رمضان بود نیز آن
روزه محسوب باشد یا از ایجابیه اباشد فتاوی قاضی خانی مسئله مستاجر را روا نباشد که دابه مستاجر را بزند اصلا عند
ابی حنیفه رح اگر بزند و هلاک شود ضامن شد همچنین بکشیدن لگام عقب بلکه آواز آنچنان میکند تا میرود و عند صاحب
معتاد ضامن نباشد و دابه عاریت را بزند نیز ضامن شود باتفاق اما اگر دابه را مزدور کرد و در غیر موضع معتاد
بزند و هلاک شود باجماع ضامن شود فتاوی نوادر مسئله اگر شخصی اصل البحر رفته در پیش یکی عهد کرده که کسوت
و طعام من داده باشی و من بندگی شما را قبول کردم که قدیم الایام در پیش شما باشیم و بعد از مدت الخمس
میخواهد که از پیش وی برود رفتن تواند یا نه جواب تواند و آنچه از طعام و کسوت بوی داده است آنچه الخمس که داده است

هردو برابر میشوند هیچ احدی از دیگری چیزی طلب ندارد نقل تاتارخانی مسئله در فتاوی افتخار آورده است
که در سفر نیت اقصر نیست زیرا که در اثنای رفتن و ترک مسافر مخیر ست و قیل اثنای در حال نزول و ترک در
حال رفتن در فتاوی ظهیری و خلاصه بغایتی مستحق داشته نقل صلوة ماحینی مسئله مکروه است اقتدا اهل
هوا و بدعت کردن چون جبریه و قدریه و روافضیه و خطابیه و مشبهه و آنکه قرآن را مخلوق گویند اقتدا با ایشان
مطلق درست نیست نقل ماحینی مسئله مکروه است تکرار جماعت کردن در مسجد که اهل آن مسجد نماز جماعت
گذارده باشند و این در صورتی مکروه است که قوم آخر از قوم اول اکثر باشند اما اگر یکی یکی و دو دو یک
در گوشه باشند مکروه نباشد و در جامع صغیر خانی گفته است که این جمله در صورتی است که آن مسجد در شارع عام
نباشد فاما اگر در شارع عام باشد تکرار جماعت با بانگ نماز و اقامت مکروه نیست زیرا که امام معلوم
و معین شرط است از برای کراهیت و این جا معلوم نی نقل صلوة ماحینی مسئله نماز گذاردن بر فوق
مسجد مکروه باشد اگر جای یابد در صحن مسجد اگر جای نیابد مکروه نباشد نقل ماحینی مسئله چون بدلی
وفات یابد باید که موهای او را دو گیسو کنند یکی را بجانب راست بر بالای قمیص بر فوق صدر او ماند و دیگر را بجانب
چپ همچنان کنند سوال اگر مردی موی داشته باشد او را چه باید کرد اگر دو گیسو کرده همچنان بطریق مذکور زنان
تشبیه بزنان میشود و اگر دو گیسو کرده متعاقب او مانند آن نیز تشبیه بزنان میشود از انکه زنان را هم
دو گیسوی میباشد و مردان نیز دو میشود و اگر بر سر پیچیده بماند آن نیز طلب موضع میشود پس چه باید کرد
جواب باید کرد که موهای مرد را سه گیسو سازد یکی را تحت پشت و در زیر یک کتف او نهد و دیگر را در زیر
دیگر کتف او نهد و سیم را در زیر پشت او برابر گردن نهد نقل خلاصة الفقه مسئله اگر مردی کالای
خرید بدانکه او را سه روز خیار کرد بعد از آن اگر تصرف کرد در آن مبیعه چنانکه اسپ بود بر نشست و یا شیر بود
بار کرد و یا ماده گاو بود بدوشید و یا کنیزک بود وطی کرد و یا بوسه داد بشهوت یا او را مس کرد درین
حال همه جای او را اختیار باطل باشد و بیع جائز و لازم آید رد نتواند کرد و نیز اگر کنیزک بشرط بکر خرید پس
کامله پیدا شد بطریق زنان دانند بوطی رد نتوان کرد کفایة الاسلام باب دانستن راه فقیری هزار و یک
منزل ست و چهل و چهار مقام است باب اندر بیان خرقه سوال اگر ترا پرسند که خرقه چیست و چند معنی دارد
جواب بگو که خرقه پوشش و پوشانیدن بر پنج معنی اطلاق کرده اند اول خرقه اصل ست که علم نزول است تا سوت خلق
بر موجودات پوشانید قوله تعالی اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون آفرینش خرقه اصلی ست که بر دو عالم را پوشانید

و خرقه دوم عرش است خرقه سوم زمین است و خرقه چهارم لیل و نهار است و خرقه پنجم بهشت و خرقه ششم دوزخ است

قوله تعالی وجعلنا اللیل لباسا [illegible] **باب** اندر بیان خرقهٔ اصلی بر دو وجه است آورده اند پس حکایه موجودات

از کتم عدم بصحرای وجود آورده و این خرقه معدوم بود چون اشیا را از نیستی بهستی آورده و این خرقه را با نبیا

داده است و سیمین خرقهٔ اصلی نام نهاده اند و این خرقه دوم عشق است و این خرقه را نیز بوجود آمدست از قبل

عشق را گفتن [illegible] پرسیدن و تعلیم علم آشنا شده حاصل نشود و چون بوجود آمد آنگه معلوم شود و دوم [illegible] شود آن عشق

قال النبی صلی الله علیه وسلم [illegible] فی بیت المصیبة الیوم الاول تبرأ منه الایمان من اکل الطعام الیوم الثانی تبرأ منه الملائکة

المقربین ومن اکل الطعام فی الیوم الثالث فقد تبرأ منه الرحمن قال النبی صلی الله علیه وسلم ان الله بریء من الذین یاکلون الطعام فی بیت المصیبة

قبل مضی ثلاث ایام المراد بالنهی للاغنیاء [illegible] لا للفقراء لانهم المستحقون ویستحب الاطعام لاهل المصیبة اذا لم یکن معهم نواحة

النبی صلعم اطعموا [illegible] ایام التعزیة واذا کان معهم نواحة لا یجوز لانه اعانة علی المعصیة [illegible]

اعرابیا جاء الی النبی علیه السلام فقال یا رسول الله ان ابی مات والطعام [illegible] ماتت [illegible] الطعام هی حلال ام حرام فقال النبی

علیه وسلم هو حلال [illegible] الصحابة یاکلون [illegible] [illegible] یاکل من الطعام [illegible]

فهو مبتدع [illegible] لم [illegible] الجنازة [illegible] یاکل [illegible] الطعام [illegible] الجنازة

[illegible] للمصیبة یحملون هذا الطعام [illegible] الجنازة [illegible] لو حملوا الطعام خلف الجنازة [illegible]

[illegible] وقد وقع فی بعض النسخ لا یباح اکل هذا الطعام [illegible] المتقدمین [illegible] المتاخرین

والمراد بعدم الاباحة المکروه من [illegible] للطحاوی [illegible] ابن عباس رضی الله عنهما ان رجلا یقوم باللیل ویصوم

[illegible] بالجماعة [illegible] قال النبی [illegible] حرم الله تعالی [illegible]

فائده [illegible] چشم [illegible] این تعویذ نوشته نگاهدارد و خدا تعالی [illegible]

[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

[illegible] یا عظیم یا عظیم یا عظیم یا الله یا الله یا الله برحمتک یا ارحم الراحمین [illegible]

[illegible] زعفران [illegible] چشم [illegible] بعد از آن [illegible] آورده [illegible] چشم [illegible]

چشم [illegible] روشن گردد [illegible] زعفران [illegible] کند

[illegible] چشم کشند روشن گردد ان شاء الله تعالی [illegible] سفید [illegible] علی الصباح [illegible]

[illegible] شود [illegible] دست [illegible] شود ان شاء الله

اشتہارات

اِعلان

اس مطبع مین ہر ایک قسم کی کتابین عربی-فارسی
اُردو-ناگری-موجود ہین عند الطلب شایقین علوم
و تاجران کتب مطبع سے ارسال کیجاتی ہین-جن
صاحب کو کوئی کتاب طبع کرانا منظور ہو وہ بھی بعد
انفصال قیمت طبع کر دیجاویگی اگر کوئی کتاب
مفید عام کسی صاحب نے تالیف فرمائی یا کسی کتاب
عربی-فارسی انگریزی کا ترجمہ اردو مین کیا ہو وہ بلا معاوضہ
مطبع طبع کر دیگا-فہرست کتب و دیگر اشیا بلا قیمت
ر کا ٹکٹ بھیجنے سے پڑیوالا بیرنگ ارسال ہوگی

العبد
ابو الحسنات قطب الدین احمد عفا عنہ مالک
مطبع نامی لکھنؤ کٹرہ ابو تراب خان
مکان نمبر (۵۴)-

کتب خانہ

جامعہ عثمانیہ [illegible] مجلس انتظامی [illegible]

۱۔ اراکین [illegible] کتابیں [illegible] ایک ماہ کے لیے [illegible] لے سکتے ہیں [illegible]

مجالس [illegible] ایک ماہ [illegible] اور [illegible]

۲۔ اساتذہ [illegible] دو کتابیں [illegible] ایک ماہ [illegible]

[illegible] ایم اے ، ایل ایل بی [illegible] لے سکیں گے

۳۔ طلبہ [illegible] کتابیں [illegible] ہوں تو طلبہ [illegible]

[illegible] کتابیں [illegible] لے سکیں گے اگر اس [illegible]

[illegible] لیا جائیگا [illegible] کی جائیگی

۴۔ [illegible] کتابیں [illegible]

۵۔ [illegible] کتاب کا لانا لازم ہے۔

[illegible] کتب خانہ میں [illegible] تو [illegible] دار [illegible]

۶۔ کتابیں اگر گم یا خراب ہو جائیں تو [illegible] ذمہ دار ہوں گے۔

۷۔ کتابوں پر کسی قسم کا نشان بنانا یا پنسل [illegible]

[illegible] جائے۔

جاری [illegible] فقط

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی